مذهب و داستان ظهور امام زمان

بهرام رحمانی

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش نخست):

از سال ۱۳۸۴ که دولت احمدی نژاد بر سر کار آمده است، داستان سرایی در مورد ظهور امام زمان به اوج خود رسیده است. روزانه صدها رسانه، فیلم، داستان، مقاله، سخنرانی و غیره داستان های ارتجاعی و تخیلی حکومت اسلامی را تبلیغ و ترویج می کنند. هدف اصلی حکومت از تبلیغ مداوم ظهور امام زمان و یا دولتی که قرار است زمینه های ظهور امام زمان را فراهم سازد؛ یا رهبر مخفیانه با امام زمان دیدار می کند و... تلاشی برای بسیج مردم مذهبی پشت سیاست های حکومت است تا از یک سو جامعه را مرعوب سیاست هایشان کنند و از سوی دیگر، هر مخالف و منتقد را شدیدا سرکوب نمایند. اما حکومت اسلامی، به دلایل گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ایدئولوژیکی و دیپلماتیک در بحران به سر می برد و دیگر بیش از این، امام زمان و خدا و پیغبرشان نیز قادر نیستند آن را از خطر سرنگونی برهانند. اطرافیان علی خامنه ای، در تلاشند تا از او چهره ای مقدس بسازند. روحانیون طرفدار خامنه ای در مساجد و محافل عمومی و نماز جمعه ها، او را نایب امام زمان معرفی کنند. یک روز او را «سید خراسانی»، یار نزدیک امام دوازدهم شیعیان معرفی می کنند و روز دیگر، علم و دانش او را هم بالاتر از همه متخصصان می دانند. در روزهای گذشته، فیلم سخنرانی آیت الله محمد سعیدی، امام جمعه شهر قم منتشر شده است که تلاش می کند برای مردمی که پای منبر او نشسته اند، تولد خامنه ای را در هنگام به دنیا آمدن و تولد، متفاوت با تولد دیگر انسان های عادی نشان دهد.»

آیت الله محمد سعیدی، در این سخنرانی گفت: «زمان ولادت رهبر انقلاب که رسید، ما را از اتاق بیرون کردند. قابله در اتاق داشت زمینه تولد این فرزند نوین را فراهم می کرد.»

او، در این فیلم می گوید: «می گفت یک مرتبه دیدم صدای قابله بلند شد که «علی نگهدارت باشد.» می گفت ما در را باز کردیم و رفتیم تو. گفتیم چه شد؟ گفت که این آقا - یعنی مقام معظم رهبری - وقتی می خواست از بدن مادر خارج شود، گفت «یا علی.» گفت تا این کلام را شنیدم، قابله گفت «علی نگهدارت باشد.»

آیت الله محمد سعیدی، گفت: «مردم! رهبر شما کسی است که با ورودش یا علی گفت و در طول زندگی یا علی گفت و تو حزب اللهی باید تا ابد پشت سر این رهبر یا علی بگویی.»

همچنین در فیلم کوتاهی که اخیرا به صورت گسترده روی سی دی انتشار یافته است، آیت الله خامنه ای رهبر حکومت اسلامی به سید خراسانی، محمود احمدی نژاد رییس جمهور به شعیب صالح و حسن نصرالله رهبر حزب الله لبنان به سید یمانی تشبیه شده اند. دو مجری زن و مرد این فیلم، با استفاده از کتاب ها و احادیث و روایات، مشخصات آیت الله خامنه ای را با مشخصات سیدخراسانی مقایسه می کنند و در نهایت نتیجه می گیرند که رهبر حکومت اسلامی، برای فراهم ساختن زمینه ظهور امام زمان برخاسته است. در این راه، فردی به نام سیدیمانی و فرد دیگری به عنوان شعیب صالح، در خدمت سیدخراسانی هستند که مشخصات ظاهری و رفتارهای آنان به ترتیب با سیدحسن نصرالله و محمود احمدی نژاد انطباق داده شده است. انتشار گسترده این فیلم، که

«ظهور بسیار نزدیک است» نام دارد، کشمکش تازه ای را بین جناح حاکم اصول گرایان و برخی از نمایندگان مجلس و روحانیون به وجود آورده است. این کشمکش ها به ویژه از آن جهت تشدید یافته که اسفندیار رحیم مشایی، رییس دفتر احمدی نژاد که چهره خبرسازی در دولت او است نیز به تازگی «مدیریت ظهور امام زمان» را وظیفه دولت دانسته است. منتقدین احمدی نژاد و رییس دفتر او از مدت ها پیش متهم هستند که می کوشند وانمود کنند با امام زمان رابطه مستقیم دارند. در آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد، برخی از مسوولان دولتی اعلام کرده بودند که او هنگام نماز خواندن در ساختمان ریاست جمهوری، جانمازی برای امام زمان پهن می کند و پشت آن نماز می خواند. برخی دیگر از نزدیکان او نیز گفته بودند که او هنگام صرف غذا نیز، بشقابی پر از غذا برای امام زمان روی میز می گذارد. این نمونه ها نشان می دهند که جامعه ما در دست یک مشت آدم هایی که به شدت خطرناک و جنون آدم کشی دارند اسیر هستند. تلاش ها برای جاانداختن این ادعا که ظهور امام زمان نزدیک است، تا آن جا پیش رفته که اسفند ماه ۱۳۸۹، حتی امام جماعت اهل تسنن زاهدان نیز، در سخنانی غیر منتظره که از او نقل شد، گفت که حتی اهل سنت هم به امام زمان اعتقاد دارند و ظهور وی نزدیک است. در حالی که اهل سنت، به امامت اعتقاد ندارند و در نتیجه عملا نمی توانند وجود امام زمان را تایید کنند. اظهارات مولوی عبدالرحمان ملازهی امام جمعه اهل سنت زاهدان، ۱۶ اسفند سال گذشته از سوی خبرگزاری حکومتی فارس، منتشر شد که به دولت و سپاه پاسداران نزدیک است. در حال حاضر سایت های بسیاری در زمینه «مهدویت» و «موعودگرایی» در ایران فعالیت می کنند که بر اساس برخی گزارش ها، تعداد آن ها به بیش از یک صد سایت و وبلاگ می رسد و از سوی نهادهای دولتی و حوزه علمیه قم نیز پشتیبانی مالی می شوند. کتابی است به نام کتاب نامه حضرت مهدی، ۲۰۰۰ جلد کتاب را درباره مهدی، معرفی کرده است. برخی آیت الله ها بر این عقیده اند که شیعیان عادی درباره امام زمان باید حداقل ۱۰ جلد کتاب خوانده باشند و طلبه ها هم ۱۰۰ جلد و محققان ۵۰۰ جلد مطالعه کرده باشند. «ولایت کلیه الهیه» علامه میرجهانی، «مهدی منتظر»، آشیخ جواد خراسانی، «مهدی موعود»، ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار و انمونه این ها. افزون بر این کتاب ها، صدها کتاب دیگر و سایت اینترنتی و غیره در سطح کشور توسط گروه ها و افراد متعصب مذهبی تولید و تبلیغ می گردند. روزانه صدها ساعت از وقت رسانه های دولتی، جلسات و سمینارها، ده ها هزار صفحه از رسانه های مکتوب و الکترونیک و ده ها هزار ساعت از وقت تریبون های رسمی حکومت اسلامی به روحانیون اختصاص دارد تا به تعریف و تمجید از رهبر و حکومت بپردازند. در همین راستا داستان امام زمان نیز به عنوان داستان های سریالی توسط حکومت اسلامی به بازار عرضه می شود. برای نمونه، «از معجزه خودم بهتان بگویم. در دفتر به کارمندم می گویم محمد دارند باد ماشینم را خالی می کنند. می رود می بیند که بله خالی کرده اند.» (جعفر شجونی، دبیر جامعه وعاظ تهران، همشهری ماه به نقل از تابناک، ۲۸ دی ۱۳۸۹) یا داستان های دیگری چون «هاله نور احمدی نژاد» و...

در دوره ای که روز به روز مردم از حکومت و سران آن و ایدئولوژی مذهبی آن رویگردان می شوند سران و مقامات حکومت اسلامی، شدیدا احساس نگرانی می کنند و تلاش های گسترده ای را برای تحریک هرچه بیشتر احساسات مذهبی طرفداران خود به کار می اندازند تا بلکه قدرت خود را نگاه دارند. بر این اساس در سال های اخیر، هم دفتر خامنه ای و هم دولت در حال گفتگو با روحانیون و مداحان در مورد معجزات خامنه ای متمرکز شده اند. توزیع گسترده و رایگان میلیون ها نسخه از فیلم «ظهور نزدیک است» نیز با همین هدف تولید و توزیع شده است. مهدی پرستی و انتظار ظهور، بازار بزرگی برای روحانیون شیعه است و برای این که این بازار پررونق خود را حفظ کنند صدها و هزاران حدیث و داستان و روایت های افسانه ای برای او ساخته اند. نکته جالب این جاست که در در هر دوره ای از تاریخ، طلم و ستم و جنایات حاکمیت شدت گرفته و زندگی مردم سخت تر شده است، داستان نزدیک بودن ظهور امام زمان توسط حاکمیت قداره بند به داستان روز تبدیل شده است. ملاباقر مجلسی، در بحارالانوار، جلد سیزدهم – ترجمه شیخ علی دوانی، مهدی موعود (تهران: دارالکتاب الاسلامیه) در صفحات ۱۰۷۲، ۱۱۲۵،۱۰۱۷، ۱۰۲۵، ۱۱۵۸، و ۱۱۰۰، در توصیف امام چنین نوشته است: «... مهدی تا آن اندازه خون خواهد ریخت تا خدا را راضی و خشنود گرداند...» «... مهدی چیزی جز شمشیر به مردم نمی دهد...» «... مهدی بر جن و انس غلبه می کند و یک نفر از افراد فرومایه را

در روی زمین باقی نمی گذارد...» «... به خدا قسم از هر صد نفر آن ها بلکه از هر هزار نفر آن ها یک نفر را باقی نمی گذارد...» «... در لشکریان امام قائم قصد هر شهری را می کنند، آن جا را خراب و ویران می نمایند...» بنابراین، هر آخوند و مقام و منصب حکومتی که خواهان ظهور امام زمان است طالب جنگ، قتل، خونریزی، نابودی و ویرانگری است. هدف این نوشته، تحلیل و بررسی چگونگی داستان تخیلی امام زمان و خرافه پرستی و بهره برداری سیاسی از ابزار مذهب توسط حکومت اسلامی در جهت سرکوب اعتراضات مردمی و نقد مذهب است که در چند بخش گوناگون منتشر خواهد شد.

نگاه کلی به مذهب

اسلام از همان بدو ظهور خود، سیاسی و سودای حاکمیت بر سر داشت. محمد در سال ۵۹۵ میلادی، جوان ۲۵ ساله ای بود و برای تامین معیشت خود به شغل چوپانی روی آورده بود. محمد با تاجری به نام خدیجه آشنا شد. خدیجه ابتدا محمد را به شغل شتربانی استخدام کرد و سپس او را متصدی کاروان تجارتی خود کرد و سرانجام با او ازدوج نمود. خدیجه در این زمان سال خورده و چهل ساله بود. بر این اساس، محمد پدید آورنده ایدئولوژی اسلامی، هنگامی که خدیجه، زن تاجر با او ازدواج کرد و با کاروان های تجاری او، به سفرهایی نیز رفت. از آن پس محمد، به مدت ده سال با همسر خود به تجارت پرداخت و در سن ۳۵ سالگی به صورت مردی ثروت مندی درآمد. بنابراین، محمد که تمام دوران کودکی و جوانی خود را در فقر و انزوا و چوپانی گذرانده بود با ازدواج با خدیجه و با برخورداری از ارتباطات و امکانات مادی و معنوی این زن ثروتمند سرشناس، وارد موقعیت نوینی از زندگی خصوصی و اجتماعی خود شد و بیش از همه به فکر انتقام از قبایل دیگر افتاد. محمد قصد داشت یهودیان و مسحیان را نیز به دین اسلام درآورد و به همین دلیل، خود را تابع آیین ابراهیم معرفی کرد. زیرا ابراهیم نه یهودی بود، نه مسیحی و نه بت پرست. بلکه او «حنیف» به شمار می رفت. حنیف به کسی گفته میشد که «جوینده حقیقت بود و خداوند واقعی و خالق آسمان و زمین را پرستش می کرد.» ابراهیم، پیش از موسی و عیسی به پیغمبری رسید و خانه کعبه را نیز او بنا نهاد. در هر صورت محمد تصمیم گرفته بود یک دین آسمانی به وجود آورد که بتواند با ادیان یهود و مسیح رقابت کند. بر این اساس، یکی از روزهایی که محمد از غار «حراء» مراجعت کرد، داستان رسالتش را آغاز کرد و به خدیجه همشرش گفت که فرشته ای به نام جبرئیل بر وی ناظر شده و به او تکلیف کرده است. مرتبه دوم نیز حبرئیل مجددا محمد را ملاقات کرد و به او گفت: «یا محمد تو رسول اله هستی و من جبرئیل می باشم.» مدت سه سال فاصله افتاد و در این مدت از جبرئیل اثری دیده نشد. پس از این که محمد از غار حرا به خانه مراجعت کرد، داستان ظاهر شدن جبرئیل را برای خدیجه تعریف کرد و خدیجه پس از شنیدن سخنان داستان او، گفت که به طور یقین خداوند ترا به رسالت برگزیده و من به تو ایمان می آورم. دومین کسی که به محمد ایمان آورد، غلام او زید بود. سومین کسی که به دین محمد ایمان آورد، پسر عمویش علی بن ابی طالب بود. علی در این زمان، ۱۶ ساله بود. بنابراین، بسیار طبیعی بود که خدیجه به عنوان زن محمد، زید غلام آن ها و علی پسر عمویش داستان محمد و دین نوین او را بپزیرند. پس از سه سال کوشش و تبلیغ محمد موفق شد رویهم رفته ۱۳ نفر را به دین اسلام جلب کند، اما به غیر از علی هیچ کدام از آنها، از شان فردی و اعتبار اجتماعی برخوردار نبودند. از این رو، سران قریش محمد را مسخره می کردند و مردم مکه نیز به او به چشم کسی نگاه می کردند که با ثروت خدیجه دچار هذیان و خود بزرگ بینی شده است. سرانجام محمد در مکه، انگشت نما شده بود و نمی توانست در این شهر زندگی کند. او، ناچارا به همراه پیروانش زید، علی، ابوبکر پدر زن نوین خود «عایشه» و عمر و عثمان از مکه به مدینه کوچ کردند. در واقع می توان گفت که در سپتامبر سال ۶۲۲، یعنی از زمان کوچ محمد از ملکه به مدینه، تاریخ دین نوین او «اسلام» آغاز می شود. این کوچ «هجرت» نام گرفته است. محمد، رفته رفته یارانی پیدا کرد و آنها کاروان های تجاری را مورد حمله قرار می دادند و با جنگ و کشتار، اموال آنها را مصادره می کردند. حتی بچه ها و زنان را گروگان می گرفتند و به عنوان غنایم جنگی بین خود تقسیم می کردند. در بسیاری از نوشته

های تاریخی آمده است که غارت اموال مغلوبین در جنگ های محمد، بزرگترین محرک مردم برای پیوستن به اسلام محمد بود تا تبلیغات خود محمد و پیروانش. در قرآن آیات زیادی وجود دارد که مسلمانان شبه جزیره عربستان را برای کسب غنائم جنگی به نبرد با غیرمسلمانان تشویق می کند. این آیات عبارتند از: آیه ۶۷ سوره انفال و آیات شماره ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰ و ۲۱ سوره فتح. در آیه ۶۷ سوره انفال آمده است: «پس اکنون هرچه از غنیمت بیابید بخورید، حلال و گوارای شما باشد...»

در تاریخ طبری، نوشته شده است در برخی از جنگ ها مانند جنگ بدر، محمد دستور کشتن اسیران را صادر کرد، ولی لشکریانش آن چنان شور و از غنائم جنگی و تصاجب اموال اسیران را داشتند که برخلاف دستور پیامبر، آن ها را با گرفتن اموال شان آزاد کردند. متن آیه ۱۵۲ سوره آل عمران در این باره خطاب به سربازان محمد در جنگ احد که در سال سوم قمری روی داد، می گوید: «خدا به وعده ای که با شما کرده بود وفا کرد. هنگامی که به اذن خدا بر دشمن غالب شدید و کارفران را به خاک هلاکت افکندید و خدا غنیمتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد، در کار جنگ سستی کردید و در امر غنیمت به منازعه و اختلاف پرداختید و نافرمانی پیامبر کردید. برخی خواستار دنیا شدید و برخی خواستار پایانت. سپس خدا نیز شما را از پیشرفت و غلبه بازداشت تا شما را بیازماید و خدا از تقصیر شما که نافرمانی پیامبر خود کردید در گذشت...»

سرانجام محمد نخستین حکومت اسلامی را در شبه جزیره عربستان برپا کرد. این حکومت، به هیچ مخالفی رحم نمی کرد. محمد و علی مستقیما مخالفین خود را گردن می زدند. گفته می شود که آنها فقط در طول یک روز، صدها نفر کسانی را که از سیاست های محمد تبعیت نکرده بودند، گردن زدند. پس از مرگ محمد، جانشینانش، همدیگر را کشتار کردند. ابوبکر، عمر، عثمان و علی، برای رسیدن به قدرت، همواره با یکدیگر رقابت و کشمکش داشتند. در تاریخ آمده است که علی در قتل عثمان دست داشته است. حتی بین عایشه، زن محبوب محمد و علی جنگ خونینی در گرفت. طلحه و زبر با حمایت عایشه به شهرهای بصره و کوفه لشکرکشی کردند و در نزدیکی شهر بصره، جنگ سختی بین آنها و لشکریان علی در گرفت که مدت هفت روز به درازا کشید. سرانجام طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه نیز دستگیر گردید و به اسارت نیروهای علی در آمد. این جنگ را جنگ «جمل» نامیدند چرا که عایشه در این جنگ سوار بر شتر بود. پس از جنگ صفین، علی در دشت «نهروان»، با خوارج وارد جنگ شد و آنها را قتل عام کرد و هشت هزار نفر از آنها را کشت. یکی دیگر از جنگ های خونینی که علی راه انداخت لشکرکشی به ایران و فتح نیشابور و ری و غیره بوده است. زیادبن عبید، از سوی علی حاکم فارس و کرمان شده بود. علی پسر عم و یار نزدیک محمد، خلیفه چهارم مسلمانان و امام اول شیعیان، یکی از بزرگترین ثروتمندان دنیای عرب بود که همه آنها را از غنایم جنگی به دست آورده بود. خمینی، همواره به قاطعیت محمد و علی در مورد کشتن مخالفین تاکید می کرد. در تاریخ آمده است که «هشتصد نفر یهودیان طایفه یهودی بنی قریظه که محمد دستور داد، گردن یک یک آنها را در یک روز بزنند و خود از صبح تا شام ناظر کشتن آنها بود.» بنابراین، اسلام از همان بنیادش، سیاسی بوده و هست. بنابراین، اسلام سیاسی و غیر سیاسی، لیبرال و بنیادگرا و غیره نداریم. این تقسیم بندی ها را تئوریسین های گرایشات اسلامی و همچنین دولت های غربی و در راس همه دولت آمریکا به زبان ها انداخته اند تا در هر شرایطی، حمایت های خود از گروه های مذهبی را توجیه پذیر کنند. یک مساله مهم دیگر در نقد مذهب این است که در زمان خود محمد، خبری از قرآن نبود. اما پس از مرگ او، جانشینانش گفته ها، فتواها و برنامه های سیاسی حکومت او را جمع آوری کردند و به صورت قرآن منتشر نمودند و آنرا به عنوان کتاب مقدس آسمانی تبلیغ کردند. در حالی که این کتاب، نه آسمانی و مقدس، بلکه صد در صد زمینی و به بیان امروزی قانون اساسی حکومت اسلامی محمد محسوب می شود. اسلام، ادامه مذاهب پیشین بود منتها با تغییرات اساسی. برای نمونه، پیش از دین محمد، مردم عربستان بت پرست بودند. محمد بت ها را از بین برد و خداپرستی را جایگزین آن کرد. همچنین تمام مذاهب زن ستیز هستند به ویژه در اسلام و آن تصمیماتی که محمد در مورد زنان متعدد و صیغه های بی شمار خود گرفته بود در قرآن آمده است. بیش از همه زنان را تهدید می کند که اگر بدون چون و چرا از همسران خود تبعیت نکنند خداوند آنها را مستقیما به جهنم خواهد فرستاد. بنابراین هیچ کدام از مذاهب از جمله اسلام زن را به عنوان

انسان کامل به رسمیت نشناخته است. بیش از ۱۴۰۰ سال است که اسلام توسط دربار شاهان و حکومت ها با اختصاص میلیاردها دلار بودجه تبلیغ و ترویج و باز تولید می شود. چرا که از اسلام به عنوان ابزاری برای در توهم نگاه داشتن بخشی از جامعه و حفظ حاکمیت بهره برداری سیاسی می شود و مستقیما در خدمت سرمایه داری و استثمار انسان از انسان قرار دارد. اسلام سرمایه داری و مالکیت خصوصی را تقدیس می کند و خواهان سرکوب شدیدتر گرایشات کارگری کمونیستی است و با تمام قدرت با گرایش چپ جامعه دشمنی و خصومت می ورزد. از این رو، حتی حکومت شاه که ظاهرا حکومت مذهبی نبود اما بیشترین امکانات را در اختیار گرایش مذهبی قرار داده بود در حالی که گرایش چپ جامعه را با تمام قدرت سرکوب می کرد. محمدرضا شاه، خدا را رهبر شیعیان جهان می دانست و در گفتگو با اوریانا فالاچی تاکید کرده که دو بار به او وحی رسیده است. همچنین در بسیاری از کشورها از جمله ترکیه، هنگامی که ژنرال ها دست به کودتا می زدند گرایش مذهبی را تقویت می کردند تا مانع رشد و گسترش گرایش چپ جامعه شوند. بر این اساس، آن احزاب و سازمان ها و مبلغان و پیروان مذهبی، هنگامی که به قدرت نرسیده اند مظلوم گرایی می کنند اما هنگامی که به قدرت می رسند بلافاصله شمشیر خود را علی وار و محمد وار از رو می بندند و به هر مخالفی رسیدند حمله ور می شوند. نمونه بارز این حکومت ها در عصر حاضر، حکومت اسلامی ایران است که سی و دو سال است خون می ریزد و مانند خفاش خود مردم را می مکد اما هنوز هم سیر نشده است. بدین ترتیب، باید مذهبی و لامذهبی کاملا امر خصوصی انسان ها باشد. حتی تفکر اسلامی، نباید مجاز باشد که آزاری به کودکان و زنان در چارچوب خانه برساند. یعنی نمی توان از یک جامعه سکولار سخن به میان آورد و در آن جامعه، پدر مذهبی هر بلایی دلش خواست سر دختر و همسرش بیاورد و امر خصوصی تلقی گردد. باید قوانین حقوقی کشور، طوری تنظیم شود که حقوق کودک به ویژه دختران و زنان در حریم خانواده نیز محترم شمرده شود.

داستان «ظهور امام زمان»

سی دی مستند «ظهور بسیار نزدیک است» در شهرهای گوناگون ایران در سطح میلیونی و رایگان توزیع شده است. در این مستند، با اشاره به برخی روایات مربوط به ظهور امام زمان ادعا شده است که سیدعلی خامنه ای رهبر حکومت اسلامی و محمود احمدی نژاد رییس دولت دهم زمینه ساز ظهور امام دوازدهم شیعیان خواهند بود. این مستند توسط بنیادی به نام «حضرت مهدی موعود» تهییه و توزیع شده است. اما گفته می شود که در تهیه این سی دی، بیش از هر کس «اسفندیار رحیم مشایی» رییس دفتر محمود احمدی نژاد نقش داشته است. در این مستند، ابتدا روایاتی درباره ظهور امام زمان نقل می شود و سپس این روایات را به شیوه ای کنار یکدیگر چیده شده اند تا به هدف اصلی خود، یعنی به معرفی خامنه ای و احمدی نژاد به عنوان زمینه سازان ظهور برسد. در این مستند، ادعای محوری این است که با نزدیک شدن زمان ظهور امام زمان، شخصی به نام سیدخراسانی از ایران قیام خواهد کرد. سپاه سیدخراسانی به فرماندهی شخصی به نام شعیب به سرزمین سفیانی حمله کرده و با شکست آنان زمینه را برای ظهور امام زمان فراهم خواهد کرد. در فیلم مستند ظهور نزدیک است تلاش شده تا خامنه ای به عنوان سیدخراسانی و احمدی نژاد به عنوان شعیب معرفی شود. برخی روحانیون سرشناس حکومتی مانند آیت الله مکارم شیرازی از مراجع تقلید و آیت الله استادی امام جمعه قم با رد ادعاهای این مستند گفته اند که روایات مورد اشاره در آن ضعیف و کتب مورد استفاده آن نیز غیر معتبر است. روحانیونی نظیر احمد خاتمی امام جمعه موقت تهران و علیرضا پناهیان که در این مستند سخنانی از آنان مورد نقل قرار گرفته است نیز این نقل قول ها را تکذیب کرده اند. مرکزی زیر عنوان «مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم» هم در همین راستا با صدور اطلاعیه ای منتشر کزده که این فیلم مستند از نظر این مرکز مردود بوده و اعتباری ندارد. بسیاری از رسانه های نزدیک به حکومت نظیر پایگاه های خبری مهر، بولتن نیوز و الف هم در مطالبی نسبت به ادعای طرح شده در این مستند واکنش داده اند و آن را جریانی انحرافی و شیادانه خوانده اند که در بخش هایی از دولت رسوخ پیدا کرده است. جریان انحرافی مورد اشاره

اصول گرایان منتقد، جریانی است که با اسفندیار رحیم مشایی شناخته می شود. یک شگرد مقامات و مسوولین حکومت اسلامی، به ویژه گردانندگان دولت احمدی نژاد، این است هنگامی که سیاستی و مساله ای را مطرح می کنند به محض این که با اعتراض و انتقاد طرفداران خود روبرو می شوند بلافاصله آن را تکذیب می کنند. برای نمونه، هنگامی که از احمدی نژاد در رابطه با ماجرای «هاله نور» پرسش شد آن را انکار کرد در حالی که پس از آن، سایت های اینترنتی فیلم این داستان را پخش می کنند که احمدی نژاد آن را برای یکی از آیت الله ها تعریف می کند. در رابطه با پخش و توزیع گسترده فیلم «ظهور بسیار نزدیک است»، بیش از همه نام مشایی به عنوان طراح و حامی و تامین کننده مالی این فیلم، برده می شود. پایگاه اینترنتی «محرمانه نیوز» که از جمله رسانه های حامی مشایی است چندی پیش در یادداشتی برای توصیف او از تعابیری مانند «هوش، درایت و ایمان نمونه زدنی» یاد کرده و مدعی شده بود که این صفات «فصل مشترک رحیم مشایی با سلمان فارسی است.» در این یادداشت، حتی رحیم مشایی را با شمس تبریزی مقایسه کرده و گفته بود: «مشایی برعکس بسیاری از کسانی که از او می ترسند از پوسته و سطح و کف ایمان گذشته است و به اعماق آن رسیده است بر همین اساس است که مرواریدهایی را که او از قلب دریای اسلام برایمان به ارمغان می آورد، قشریون و خشک مغزان ظاهر بین را به اضطراب و ترس و متعاقبا به خشم و یاوه گویی علیه این مرد الهی وا میدارد...»

بر اساس گزارش ها در یکی از جلسات اخیر جامعه وعاظ ولایی مستندی زیر عنوان «نشانه های ظهور» پخش شده و اسفندیار رحیم مشایی پس از پایان این مستند با انطباق روایات زمان ظهور با شخصیت های کنونی آن از جمله گفته است که «سیدیمانی همان حسن نصرالله دبیرکل حزب الله لبنان است.» جامعه وعاظ ولایی که رحیم مشایی در جمع اعضای آن سخن گفته است یکی از زیر مجموعه های جامعه روحانیت است که زیر تاثیر او از این گروه انشعاب داده اند. در گزارشات آمده است که که مشایی برای پیش برد فعالیت های خود برخی از روحانیون را در قالب تشکل وعاظ ولایی گردآورده و بودجه هنگفتی را نیز برای این تشکل هزینه کرده است. گفته می شود تلاش های مشایی فعالیت زودهنگام برای انتخابات ریاست جمهوری دو سال آینده است و به نظر می رسد مستند «ظهور بسیار نزدیک است» نیز به عنوان یکی از تلاش ها با هدف تاثیرگذاری بر بخشی از گروه های نزدیک به حاکمیت و حزب الله و جلب نظر آن ها برای حمایت از احمدی نژاد و یارانش تهیه شده باشد. برای نمونه، حسین شریعتمداری مدیر مسوول روزنامه کیهان، در سرمقاله شنبه دو هفته پیش خود، با تاکید بر اغراض انتخاباتی تهیه کنندگان مستند «ظهور بسیار نزدیک است»، آنها را «وابسته به حلقه حاشیه ساز دولت معرفی کرده و گفته که این گروه قصد داشته»... احمدی نژاد را در اذهان عمومی همان «شعیب بن صالح» معرفی کنند و پس در دوران انتخابات مجلس، ریاست جمهوری و یا با استناد به این که از افراد نزدیک به آقای احمدی نژاد و مورد وثوق و اطمینان ایشان هستند، لیست نامزدهای مورد قبول خود برای مجلس و یا نامزد ریاست جمهوری مورد نظر خود را، نامزد و نامزدهای مورد تایید حضرت بقیه الله الاعظم- ارواحنا له الفداء- جا بزنند.»

برخی گروه ها و نظریه پردازان و برخی از آیت الله های حکومتی، جایگاه چندانی برای مشایی قائل نیستند؛ اما گروهی دیگر، پروژه مشایی را فراتر از آن می دانند و از روحانیون می خواهند آن را متوقف کنند. آن ها می گویند جریان مشایی در صدد حذف روحانیون از فضای سیاسی ایران است و این مسیری است که در آن حتی خامنه ای نیز مصون نخواهد بود. چندی پیش «فرهاد جعفری»، نویسنده حامی احمدی نژاد، خطاب به خامنه ای که در آن از او خواسته شده بود ولایت فقیه را تعطیل کند تاییدی بر این تحلیل است. گفته می شود که فرهاد جعفری، از مدتی پیش به خدمت تشکیلات رحیم مشایی در آمده و در ساختمانی در خیابان برزیل تهران مشغول تهیه خوراک فکری و رسانه ای این جریان است. مخالفین مشایی می گویند هدف جریان مشایی، از میدان به درکردن روحانیون و مسلط کردن تمام عیار نظامیان است. برخوردهای حاکی از بی اعتنایی احمدی نژاد نسبت به تقاضاهای مکرر مراجع تقلید برای کنار گذاشتن مشایی که به نارضایتی گروهی از حامیانش هم انجامیده است بر وجود یک پروژه تعریف شده در این زمینه مهر تایید می زند. حتی گفته می شود احمدی نژاد، خود را مرید مشایی می داند و بارها نیز عنوان کرده که حاضر است مشایی رییس جمهور باشد و او در

مقام معاونش فعالیت کند. فراتر از همه گفته می شود که ادعاهای همیشگی احمدی نژاد درباره نزدیک بودن ظهور امام زمان و در پیش بودن تغییرات عظیم در دنیا نیز متاثر از القائات مشایی است. احمدی نژاد، در طول دوران ریاست جمهوری اش بارها ادعاهایی درباره قریب الوقوع بودن ظهور پایان جهان را پیش کشیده است. برای نمونه، او حدود دو سال پیش گفت که آمریکایی ها برای جلوگیری از ظهور امام زمان به عراق حمله کرده اند. ادعای مشهور او درباره ایجاد هاله نور دور سرش در سالن مجمع عمومی سازمان ملل و اظهاراتش مبنی بر این که دست امام زمان را در همه امور می بیند و هدفش فراهم کردن زمینه های ظهور است نیز نمونه های دیگری است که در هم سویی کامل با پروژه تعریف شده در مستند «ظهور نزدیک است» قرار دارد. چنین ادعاهایی به صورت هدف مند و مستمر از سوی احمدی نژاد و نزدیکان او در تریبون های رسمی و دولتی و خصوصی بیان می شود. داستان امام زمان، از جمله داستان های مذهبی – تخیلی است که در طول تاریخ توسط روحانیون و با روایت های گوناگونی مطرح بوده است. عموما تاکنون در ایران، تحلیل و بررسی و اظهارنظر در مورد امام زمان، در انحصار روحانیون طراز اول بود و حتی هر آخوندی نیز نمی توانست در مورد آن اظهارنظر کند. اما هنگامی که دولت احمدی نژاد به قدرت رسید انحصار داستان امام زمان را از دست روحانیون خارج کرد و گاه بی گاه روایات خودشان را از داستان امام زمان تعریف می کنند. مهم تر از همه، دولت احمدی نژاد خود را به عنوان دولتی که مسیر ظهور امام زمان را تدارک می بیند، معرفی می کند. او، حتی دولت خود را دولت امام زمانی می نامد. این جهت گیری دولت احمدی نژاد، از دو منظر مورد بحث و بررسی است: نخست این که دولت احمدی نژاد با این داستان سرایی ها، سربازان غیبی امام زمان، یعنی مامورین موسوم به لباس شخصی ها، مامورین وزارت اطلاعات، سپاه، بسیج، نیروی انتظامی، ضدشورش، عناصر حزب الله و دیگر ارگان های سرکوب را پشت سر سیاست های خود بسیج می کند؛ و دوم این که هر کمبود و ایراد و اشکال سیاست ها و عملکردهای دولت خود را به امام زمان نسبت می دهد تا منتقدین و مخالفین خود را مرعوب و سرکوب کند. پایانین داستان سرایی احمدی نژاد، در مورد پیاده کردن طرح حذف یارانه های دولتی بوده است که او رسما در تلویزیون اعلام می کند ۸۱ هزار تومانی که به حساب خانواده ها ریخته شده پول امام زمان است. او در این برنامه تلویزیونی خود از مردم خواست این پول را خرج نکنند و برای فرزندان خود نگاه دارند. پولی که در بهترین حالت کفاف دو کیلو گوشت است. اما در مقابل قیمت اجناس و بسیاری از کالاهای مورد نیاز مردم را از نان و آب گرفته تا گاز و برق و بنزین و غیره چندین برابر گران تر کردند. از این رو، بسیار روشن است که هدف تیم خامنه ای – احمدی نژاد – رحیم مشایی از ظهور امام زمان، نه صرفا تبلیغی در راستای باورهای مذهبی، بلکه دقیقا تبلیغی در راستای اهداف سیاسی شان حفظ قدرت است. احمدی نژاد، گفته است: «عطر تحقق وعده الهی در عالم پیچیده است مبنی بر این که کسی می آید عالم را سرشار از عدالت می کند. و پاکان خدا نیز او...»

خبرگزاری فارس که گفته می شود وابسته به ارگان های امنیتی حکومت است روز سه شنبه ۱۴ دی ۱۳۸۹، در این باره نوشت: «رییس جمهور با بیان این که عطر تحقق وعده الهی در عالم پیچیده است، گفت که اندیشه ملت ها به سرعت به سمت مهدویت و امام عصر (عج) حرکت می کند و دنیا در آینده بسیار نزدیک آماده پذیرش حضرت مهدی (عج) می شود. محمود احمدی نژاد، ظهر روز سه شنبه، در هشتاد و سومین سفر استانی هیئت دولت به سمنان، در اجتماع مردم این استان، گفت: «همه عالم در اختیار خدا است و هیچ موجودی در عالم جز خدای یگانه بر همه هستی حاکم نیست و جز قدرت خدا هیچ قدرتی وجود ندارد.»

احمدی نژاد، با تاکید بر اینکه بشریت در حال چرخش به سمت آن یگانه هستی است، افزود: «ملت ها متوجه او شده اند، اندیشه ملت ها به سرعت به سمت مهدویت و امام عصر (عج) حرکت می کند... شما بیش از ۳۲ سال برای او امام زمان (عج) ایستاده اید، نزدیک است و به فضل الهی و در آینده بسیار نزدیک عالم هستی آماده پذیرش امام، مولای ما، سرور ما حضرت مهدی (عج) خواهد شد.»

در حالی که بر خلاف ادعاهای احمدی نژاد، سیر تحولات منطقه به طور کلی به ضرر گرایشات اسلامی در حرکت است. امروز اسلام همانند ۳۲ سال پیش که انقلاب ایران به وقوع پیوست در بورس نیست. چرا که در آن دوره، دولت های غربی و در راس همه دولت آمریکا، به یک کمربند سبز اسلامی در همسایگی شوروی نیاز داشتند. اما امروز شوروی از بین رفته است. بعلاوه حکومت اسلامی، طالبان، بن لادن و غیره نیز به حدی جنایت کرده اند که در نزد افکار عمومی مردم جهان، منفور و منزوی هستند. داستان ظهور امام زمان و غیره نیز نمی تواند حکومت اسلامی را از بحران های فزاینده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نجات دهد. در چنینی شرایطی، احمدی نژاد که پیشا به تروریسم و تیرخلاص زنی به زندانیان سیاسی اعدام شده معروف بود مدت هاست که به احمد چاخان نیز معروف شده است و سخنانش درباره امام زمان و غیره اغلب مواقع با تمسخر مردم روبرو می شود. اعتقاد سرسختانه محمود احمدی نژاد به امام زمان و نزدیک بودن موعد ظهور او، بر کسی پوشیده نیست. احمدی نژاد، بارها اعلام کرده «ایران باید سکوی ظهور امام زمان باشد.» او چندی پیش در جمع طلاب مشهد گفت: «امام زمان دارد جهان را مدیریت می کند و ما داریم می بینیم دست هدایت آقا امام زمان در همه امور کشور نمایان است.»

در آغاز روی کار آمدن دولت نهم در سال ۱۳۸۴، خبرهایی در مورد امضای میثاق نامه اعضای دولت با امام زمان منتشر شد. در خبرها آمده بود که وزیر وقت ارشاد مامور انداختن این میثاق نامه به چاه مسجد جمکران شده بود. بنابراین، پشتیبانی احمدی نژاد از فعالیت های مسجد جمکران و مراکز مشابه آن، از نخستین روزهای ریاست جمهوری او آغاز شد و هم چنان ادامه دارد. محمود احمدی نژاد، از بدو روی کار آمدن در سال ۱۳۸۴، بارها تاکید کرده است که یکی از وظایف اصلی و در حقیقت اصلی ترین وظیفه دولت خود را مهیا کردن شرایط برای ظهور امام زمان می داند. او، در اردیبشهت ۸۶ در کرمان تاکید کرده بود: «ماموریت داریم کشور را به کشور امام زمان تبدیل کنیم.» اما او، در آن هنگام توضیح نداده بود که آیا «این ماموریت» از جانب چه کسی به او محول شده است؟! احمدی نژاد، در ابتدای تمام سخنرانی های خود دعای فرج امام زمان را می خواند. هنگامی که او، شهردار تهران بود، اسفندیار رحیم مشایی که در آن زمان رییس سازمان فرهنگی ـ هنری شهرداری تهران بود با هماهنگی احمدی نژاد اقدام به تهیه و انتشار نقشه «مسیر عبور امام زمان هنگام ظهور» کرده بود. منابع خبری از رحیم مشایی، به عنوان رابط امام زمان با احمدی نژاد نام می برند و گفته می شود حضور طولانی او در هندوستان و شرکت در جلسات آموزش ارتباط با امور ماوراء الطبیعه را در این راستا ارزیابی می کنند. شایعات گسترده ای درباره قرار دادن یک صندلی یا بشقاب خالی در جلسات هیات دولت به ریاست احمدی نژاد وجود دارد که حتی یک بار توسط یکی از نمایندگان اصول گرای مجلس هفتم هم تایید شد. یکی از جنجالی ترین سخنان احمدی نژاد درباره امام زمان، مربوط به اظهارات او در جمع خانواده شهدا و ایثارگران اصفهان است که ۱۳ آذر سال ۸۸ بیان شد. او، در آن دیدار مدعی شده بود اسنادی در اختیار دارد که بر مبنای آن ها آمریکا می خواهد جلو ظهور امام زمان را بگیرد. احمدی نژاد، در توضیح این اسناد گفته بود: «درست است که این مستکبران، به دنبال نفت و ثروت این کشور هستند، اما در زیر همه این ها یک استدلال برای خود دارند و بر اساس آن عمل می کنند. البته آن را در خبرها افشا نمی کنند. ما اسناد آن را به دست آوردیم که آن ها معتقدند یکی از خاندان پیامبر اکرم در این نقطه ظهور کرده و ریشه همه ظالمان عالم را خواهد خشکاند. آن ها همه این نقشه ها را کشیده اند که جلوی ظهور حضرت را بگیرند و می دانند ملت ایران زمینه ساز این حادثه بوده و یاران این حکومت خواهد بود.»

احمدی نژاد، همچنین در اردیبهشت ۸۷ در مشهد گفت مدیریت کشور و دولت او با امام زمان است. او، در آن سخنرانی با اشاره به انتقادات صورت گرفته علیه او در جریان سخنرانی در دانشگاه کلمبیا گفته بود: «در آنجا یک لحظه یاد امام عصر افتادم. گفتم: ای عزیز، من مطمئن هستم که این صحنه را به نفع اسلام جمع و جور می کنی و مدیریت خواهی کرد. می دانم جمع خواهی کرد.»

او اخیرا هم مدیریت و هدایت طرح هدفمند سازی یارانه ها را در اختیار امام زمان دانسته و گفته بود پولی که دولت در اثر اجرای این طرح به حساب مردم واریز می کند نیز «پول امام زمان» است.

بسیاری معتقدند نگاه دولت احمدی نژاد به مقوله مهدویت، متاثر از دیدگاه های آیت الله محمدتقی مصباح یزدی و انجمن حجتیه است. منابع خبری از مصباح یزدی و ابوالقاسم خزعلی به عنوان دو نماینده اصلی و البته علنی جریان حجتیه در فضای سیاسی کنونی ایران نام می برند. روحانیت شیعه معتقد است که امام دوازدهم شیعیان، با پنهان شدن از دید مردم، در نهایت ظهور خواهد کرد و جهان را سرشار از عدالت می کند. یکی از داستان های مربوط به ظهور امام زمان، موضوع «دجال» و «الاغ» اوست. به نظر برخی فقهای سناریونویس امام زمان سازی، یکی از نشانه های ظهور امام زمان «دجال» است. شیخ صدوق در کتاب کمال الدین (به نقل از ملامحمد باقر مجلسی، بحارلانواز، جلد سیزدهم، مهدی موعود، ترجمه علی دوانی) صفحه ۱۰۷۶، از «نزال بن سیره» روایت می کند که علی بن ابی طالب خطبه ای خواند و پس از آن سه بار گفت: «ای مردم! پیش از این که مرا را دست بدهید، هر پرسشی دارید از من بکنید.»

«صمصمه بن صوحان» برخاست و از علی پرسش کرد، «دجال» چه زمانی خواهد آمد؟ علی پاسخ داد، زمانی که مردم نماز خواندن را فراموش کنند و در امانت خیانت کنند، دروغ بگویند، رباخواری کنند و رشوه بگیرند. این را به دنیا بفروشند و سفیهان را به کار گمارند. با زنان مشورت کنند. پیوند خویشان پاره کنند و برای خون یکدیگر ارزشی قائل نباشند. ظلم و بیدادگری سبب فخر مردم شود، امرا فاجر، وزراء ظالم و سرکردگان دانا خائن شوند. زنان نوازنده آلات طرب و موسیقی به دست گیرند و نوازندگی کنند... علی می گوید، یک گام الاغ دجال یک میل راه است. از هیچ آبی نمی گذرد مگر این که آن آب تا روز قیامت خشک می شود. با صدای بلند خود چنان ندا در می دهد که از مشرق تا مغرب، جن و انس و شیاطین صدای مهیب او را می شوند. دجال دشمن خداست و می گوید: «ای افراد بشر، من خدای بزرگ شما هستم به سوی من بیائید.» از هر موی الاغی که دجال بر آن سوار است، نغمه ای به گوش می رسد و آن نغمه ها موجب جذب مردم سست و ناپرهیزگار به او می شود. بیشتر پیروان او زنازادگان، یهودیان و زنان و عرب های بیابانی، شراب خواران و نوازندگان و بازیگران هستند. دجال در یک دوره چهل روزه و یا چهل ساله دنیا را پر از ظلم و جور و کفر می سازد و سرانجام به دست مهدی نابود می شود... علی بن ابی طالب، می گوید، پس از کشته شدن «دجال»، «دابه الارض» (حیوانی عظیم الجثه) از سمت صفا ظهور می کند. «دابه الارض»، انگشتر سلمیان و عصای موسی را با خود دارد و آن انگشتر را روی هر مومنی که می گذارد، در جای آن نوشته می شود: «این مومن حقیقی است.» و بر روی هر کافری که بگذارد، در محل آن نوشته می شود: «این کافر حقیقی است.» تا جایی که مومن صدا می زند، ای کافر وای بر تو و کافر صدا می زند، ای مومن خوشا به حال تو! کاش من نیز مانند تو بودم و به چنین سعادتی دست می یافتم. سپس «دابه الارض» سر خود را بلند می کند و مردمی که در بین مشرق و مغرب هستند، پس از طلوع خورشید از سوی مغرب به فرمان خدا او را می بینند. از آن پس دیگر توبه کسی پذیرفته نمی شود. به نوشته شیخ صدوق، در این جا علی بن ابی طالب، می گوید: «از آن چه از این پس روی می دهد از من پرسش نکنید، زیرا من با حبیب خود، رسول خدا عهد بسته ام که بیش از این خبر به اهل عترت (منظور اولاد و احفاد اوست) آگاهی ندهم.»

«مهدی قائم در روز شنبه که عاشورای امام حسین و هوا بسیار گرم است در یک سال طاق، مانند «موسی بن عمران» هراسان از مخفیگاه خود در مدینه بیرون می آید و وارد مکه می شود. قائم در هنگام ظهور به سن ابراهیم خلیل یعنی یک صد و بیست ساله است ولی به شکل جوان سی ساله موفقی به نظر می آید و با گذشت روزها و شب ها پیر نمی شود! بدنی نیرومند دارد، به گونه ای که اگر دست به سوی بزرگترین درخت روی زمین دراز کند، می تواند آنرا از بیخ برکند. اگر در میان کوه ها نعره بکشد، سنگ ها سخت از اثر صدایش خرد می شوند. عصای موسی و انگشتر سلیمان را با خود دارد و پرچمی را که محمد بن عبدالله در جنگ بدر از آن استفاده می کرد با خود حمل می کند. (به نقل از ملامحمد باقر مجلسی، بحارلانوار، جلد سیزدهم، مهدی موعود، ترجمه علی دوانی، صفحه ۱۱۱۲).

«امام جعفر صادق گفته است، اما قائم شمشیر، زره، عمامه، عبا، عصا، پرچم و زین و برگ اسب پیامبر را در اختیار دارد. هنگامی که وارد مکه می شود عبا و عمامه و زره پیامبر را می پوشد و شمشیر از غلاف بیرون می آورد و پرچم پیامبر را می افرازد. این همان پرچمی است که جبرئیل در روز جنگ بدر آن را از آسمان برای محمد آورد و محمد آن را در میدان جنگ بدر برافراشت. این پرچم را همه مردم عالم در شرق و غرب دنیا می بینند....» (همان منبع، صفحه ۱۱۱۰).

«در این هنگام، امام قائم از خدا اجازه ظهور می طلبد که به گونه رسمی ظهور کند. زمانی که اجازه خدا برای ظهور رسمی امام قائم صادر می شود، عیسی بن مریم از آسمان فرود می آید و پشت سر اما مهدی نماز می گذارد. آنگاه حبردیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او قرار می گیرند. سپس سیزده هزار فرشته از آسمان فرود می آیند که در رکاب امام قائم خدمت کنند. این ها فرشتگانی هستند که در کشتی نوح در خدمت می کردند و در زمانی که ابراهیم خلیل را در آتش افکندند به یاری او شتافتند و هنگامی که عیسی بن مریم به آسمان رفت، با او بودند. گذشته از آن ها، شمار چهار هزار فرشته که دارای نشان ویژه ای هستند، در برابر امام قائم صف می کشند. هم چنین چهار فزار فرشته که برای یاری حسین به صحرای کربلا آمدند، در رکاب امام خواهند بود. باید دانست که این فرشتگان نخست برای یاری حسین آمدند، ولی به آن ها اجازه دخالت در جنگ را نداد. سپس آن ها به آسمان رفتند تا از خدا اجازه بگیرند، ولی هنگامی که به زمین بازگشتند، حسین شهید شده بود. از این رو آن ها تا روز قیامت همیشه پژمرده و غم زده در کنار قبر حسین به سر می برند.» (همان منبع، صفحه ۱۱۱۴).

«سپس محمد بن عبدالله و علی بن ابی طالب ظاهر می شوند و کتاب مهر شده ای که هنوز مهرش خشک نشده به امام قائم می دهند و به او می گویند، وی باید بر پایه آن چه در این کتاب نوشته شده، عمل کند.» (همان منبع، صفحه ۱۰۹۹).

«امام محمد باقر به خدا سوگند می خورد که سیصد و سیزده نفر به تعداد سربازانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند و پنجاه نفر زن نیز در میان آنها هست در اطراف امام مهدی قائم گرد می آیند و با او تبعیت می کنند. آنگاه مهدی قائم با آنها از مکه بیرون می رود و منادی او در مکه از آسمان او را صدا می زند و ظهورش را به آگاه مردم می رساند.» (همان منبع، صفحه ۱۰۰۲).

«سپس امام مهدی قائم قصد سفیانی می کند. برخی از لشکریان سفیانی به پیروی مهدی و برخی از پیروان مهدی به صف سربازان سفیانی می پیوندند. اما مهدی قائم، سفیانی و پیروانش همه را از دم تیغ می گذرانند به گونه ای که حتی یک نفر از آن ها نیز باقی نیم ماند.» (همان منبع، صفحه ۱۰۰۴). «اسب های لشکریان امام قائم زین های زرین دارند و قصد هر شهری را می کند، آن جا را خراب و ویران می سازد.» (همان منبع، صفحه ۱۱۰۰). «... سپس امام قائم به مسجد کوفه می رود. شیطان در حالی که با زانوهای خود راه می رود به آن جا می آید و می گوید: «ای وای، از خطر امروز!» امام مهدی قائم، پیشانی او را می گیرد و گردنش را می زند.» (همان منبع، صفحه ۱۱۳۶).

«محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت نعمانی از قول محمدباقر نقل کرده است که امام قائم از روز ظهور تا هنگام مرگ، رویهم رفته مدت نوزده سال سلطنت می کند و زمین را پر از عدل و داد می نمایند. پس از آن که ظلم و بی دادگری پر شده باشد. اما مهدی قائم تا آن اندازه از مردم بی دین می کشد که جز دین محمد، دین و مذهب دیگری باقی نمی ماند و خدا خشنود می شود. پس از مرگ قائم، مردی از خاندان ما برای مدت سیصد و نه سال بر روز زمین حکومت می کند. – گفته اند این شخص امام حسین و یا یکی دیگر از ائمه در هنگام رجهت است-.» (همان منبع، صفحه ۱۰۲۷ و ۱۰۹۰).

«اما قائم دارای آنچنان نوری است که پس از ظهور او زمین از نور خورشید بی نیاز می شود. در زمان سلطنت امام قائم هر مردی دارای هزار پسر خواهد شد و حتی یک دختر هم در آن زمان از زنی متولد نمی شود چون پس از ظهور امام قائم، آنقدر جمعیت زیاد است که مسجدهای موجود گنجایش آنها را

برای برگزاری نماز ندارند، از این رو امام قائم در بیرون کوفه مسجدی می سازد که یک هزار درب دارد و خانه های کوفه به شهر کربلا متصل می شوند.» (همان منبع، صفحه ۱۷-۱۱۶).

مجلسی، نوشته است: «مفضل بن عمر کوفی» از امام جعفرصادق پرسش کرده است، محل سکونت امام قائم در چه محلی خواهد بود؟ امام جعفرصادق پاسخ داده است، محل سکونت امام قائم در کوفه و محل حکومتش در مسجد جامع کوفه و بیت المال و محل تقسیم غنائمش در مسجد «سهله» واقع در زمین های مسطح و صاف نجف و کوفه است. اما جعفرصادق افزوده است که هر مومن شیعه ای آرزو دارد، یک وجب از زمین آن محل را به یک شمش طلا بخرد.» (همان منبع، صفحه ۱۱۵۹).

بدین ترتیب حاکمان، روحانیون و علما، داستان سرایان و سناریو سازانی که تاکنون واقعه امام زمان را تولید کرده اند، برای اثبات درستی نظریات خود به کرات به امامان و پیامبرانی متوسل شده اند که آنها نیز برای اثبات گفته هایشان به خدا پناه برده و به او قسم خورده اند و در واقعیت، همگی جز یک مشت آدم شیاد و خیالباف و افسانه ساز و داستان سراهایی که از این راه نان می خورند و حکمرانی می کنند نبودند. در پی ظهور امام زمان، همه قداره بندان پیشین از محمد تا علی و غیره وارد صحنه می شوند و نقشی که داستان سرا به آنها داده است ایفا می کنند. «... در این زمان حسین بن علی با دوازده هزار نفر از پیروان وفادار شیعه گری و هفتاد و دو نفر افرادی که در کربلا همراه او کشته شدند، آشکار می شوند. سپس علی بن ابی طالب ظهور می کند و دستور می دهد خیمه ای در نجف روی چارپایه ای برای او بنا کنند. یک پایه این چارپایه در نجف، پایه دیگرش در حجر اسماعیل، یک پایه اش در صفا و پایه چهارمی اش در سرزمین مدینه است. آنگاه محمد بن عبدالله با انصار و مهاجران و افرادی که به وی ایمان آوردند و در رکاب او شهید شدند، ظهور می کنند. پس از آن محمد همه مخالفان خود و آن هائی که پیامبری او را مسخره و با او جنگ کردند، و نیز افرادی را که بر ضد هر امامی عملی انجام داده اند، زنده می کند تا انتقام اعمالی را که از بعثت خود تا ظهور مهدی بر ضد هر امامی انجام شده، از آنها بگیرد. همه ائمه جلوی پیامبر گرد می آیند و یکایک شکایت می کنند که فرمانروایان ستم گر ما را از وطن بیرون راندند، حبس کردند و کشتند. در این هنگام، پیامبر به گریه می افتد و می گوید: «ای فرزندان من، هرچه به شما رسید، بیشتر از آن به سر جد شما آمد.» (همان منبع، صفحه ۶۶-۱۱۶۵).

داستان ها و افسانه هایی که جز تبلیغ و ترویج جنگ و کشتار، تجاوز و غارت، انتقام جویی و آدم کشی رسالت دیگری ندارند. داستان های هولناکی که به غایت ضدانسان و زن ستیز هستند. «سپس نوبت مجازات حمیرا (عایشه) فرا می رسد. امام قائم، عایشه (زوجه پیامبر) را از قبر بیرون می آورد و به سبب این که به «ماریه قبطیه» (یکی از زنان پیامبر و مادر ابراهیم) نسبت زنا داده، به او تازیانه می زند.» امامی که قرار است با ظهور خود به جهان عدل و آزادی بیاورد این همه وحشی و خونخوار و انتقام جو است؟! امام محمدباقر، گفته است، اما مهدی نوزده سال حکومت می کند. وظیفه مهدی قائم آن ست که ریشه دشمنان خاندان محمد و علی را از روی زمین برکند، ستم و بی دادگری را از دنیا ریشه کن و عدل و انصاف را جانشین آن سازد. اما مهدی قائم پس از انجام وظایف مذکور، سرانجام به دست یک زن ریش دار کشته می شود. پس از کشته شدن امام مهدی قائم، حسین بن علی او را غسل می دهد و کفن می کند و در قبر به خاکش می سپارد. پس از کشته شدن امام قائم، حسین بن علی مدت سیصد و نه سال به نام امام «منتصر» در جهان سلطنت می کند، پس از حسین بن علی، زمان حکومت علی بن ابی طالب فرا می رسد و او مدت چهل و چهار هزار سال به نام امام «سفاح» سلطنت می کند. آنگاه نوبت محمد بن عبدالله فرامی رسد. وی مدت پنجاه هزار سال سلطنت خواهد کرد. (همان منبع، صفحه ۱۲۲۳).

پس از او، دوباره علی بن ابی طالب رجعت و سلطنت می کند، این دور و تسلسل تا آن اندازه ادامه می یابد که باز در زمان های آینده ائمه ای به وجود خواهند آمد و پس از آن ها همین موعود باز هم ظهور خواهد کرد. در افسانه های امام زمان سازان، هر چند که گفته می شود امام زمان پس از ظهور بر جهان حکم رانی خواهد کرد اما در همه داستان ها و افسانه ها قلمرو حاکمیت او از مکه، مدینه،

نجف و به طور حفیف از خراسان و روم فراتر نرفته و امام زمان سازان، افسانه های خود را مثلا به کشورهای اروپایی و آمریکا و کانادا و استرالیا گسترش نداده اند. از سوی دیگر، آخوندها در بالای منبرها و از تریبون های نماز جمعه ها و غیره، ناله سر می دهند که ائمه در فقر و تنگ دستی به سر می بردند و همواره روزه دار بودند. در حالی که آن ها، از ثروت مندان بزرگ دوران خود به شمار می آمدند. هم چنان که اکنون نیز مبلغان و رسانه های حکومت اسلامی از ساده زیستی رهبر و احمدی نژاد و دیگر سران حکومت دم می زنند در حالی که همه آن ها، در ناز و نعمت و ثروت های بادآورده می لولند و هیچ کس نمی داند که این همه درآمدهای کشور را در کدام هزینه می کنند و به حساب های شخصی خود در داخل و خارج کشور انتقال می دهند. بنا به اقرار مجلس، دولت احمدی نژاد سال گذشته فقط در یک رقم ناقابل حدود یازده میلیارد دلاری از درآمدهای نفتی را به خزانه دولت واریز نکرده و معلوم نیست چه بلایی سر این پول های هنگفت بی زبان آورده اند؟ از درآمدها و هزینه های بیت رهبری که سالانه سر به میلیاردها دلار می زند هیچ کس خبر ندارد. رهبر نیز به هیچ کس جز «خداوند قادر و توانا و عزوجل»، حساب پس نمی دهد؟! ابرار اقتصادی، روز یک شنبه ۳ بهمن ۱۳۸۹، نوشت: بالای ۳۰ درصد از جوانان کشور بی کار هستند و درآمد آن ها صفر درصد است و این شاخص ها خود معیار خوبی برای قضاوت در رابطه با وضعیت معیشت مردم است. بنابراین گزارش، حسن روحانی، رییس مرکز مطالعات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، با اعلام این آمار افزود که «بیش از ۳۰ درصد از جوانان کشور درآمد صفر درصد دارند و با درآمد صفر درصد هم که نمی تواند وضعیت معیشت مردم خوب باشد.» حسن روحانی، در ادامه گفت که «در حال حاضر حدود یک سال و نیم یا دو سال است که بانک مرکزی میزان رشد ناخالص ملی را اعلام نکرده است.»

نزدیک به یک چهارم از نیروی کار ایران فاقد اشتغال و بیکار است. حدود ۷۰ درصد جمعیت ایران، زیر ۳۵ سال سن دارند. مرکز آمار ایران میزان بیکاری جوانان را ۲۱/۸ درصد اعلام کرده که تقریبا دو برابر نرخ متوسط بیکاری در ایران است. نرخ بیکاری در استان های گوناگون ایران متفاوت است. اما اغلب نرخ بیکاری در استان های مرزنشین از دیگر نقاط ایران بالاتر است. در چنین شرایطی، کارگران و محرومان جامعه تحمل این همه فشار اقتصادی و سرکوب های سیاسی را ندارند و با بحث های امام زمانی و خدایی و پیامبری نیز شکم هیچ انسان گرسنه ای سیر نمی گردد و هیچ بیماری زیر درمان قرار نمی گیرد. دین و ایمان روحانیت شیعه، ثروت و قدرت است. امام جعفر صادق، به ساده ترین شکل، پول دوستی و ثروت اندوزی روحانیت شیعه را به زبان آورده است:

«هیچ عمل نیکی در نزد خداوند بهتر و ثوابش زیادتر از دادن پول به امام نیست. یک درهم که به امام برسد، بهتر از دو میلیون درهمی است که در راه خیر دیگر صرف شود. من در حالی که ثروتم از تمام اهالی مدینه بیشتر است، باز هم از شما پول می گیرم، زیرا هدفم این است که شما پاکیزه شوید. (محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، جلد دوم، صفحه های ۸۹ – ۴۸۸)

دوشنبه بیست و نهم فروردین ۱۳۹۰ – هجدهم آپریل ۲۰۱۱

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش دوم):

خامنه ای و احمدی نژاد یاران امام زمان؟!

اکنون یاران و رابطین امام زمان در حکومت اسلامی ایران، پیش از ظهور او، سخت به رقابت افتاده اند. رقابتی که شاید در آینده نه چندان دور به تصفیه های خونین تر از گذشته منجر شود. آن ها، در حالی که با همدیگر جنگ قدرت دارند در عین حال، از سرکوب و کشتار مردم بی گناه و معترض و هم چنین غارت اموال عمومی کشور غافل نیستند. تاکنون تبلیغات گستردهی راه انداخته بودند که سیدخراسانی (سیدعلی خامنه ای) و شعیب بن صالح (محمود احمدی نژاد)، حتی در خارج از مرزهای ایران، دوش به دوش هم شمشیر خواهند زد و جوی بارهایی از خون انسان ها جاری خواهند کرد تا امام زمان، در میان جنگ و کشتار، غارت و ویران گری و در فضایی مملو از رعب و وحشت، خون و باروت ظهور کند. اما اکنون به نظر می رسد آن ها شمشیرهایشان را به سوی هم نشانه گرفته اند. سران، سخن گویان، امام جمعه ها، مداحان، جن گیران، شعبان بی مخ های سپاه و حزب الله و رسانه های حکومتی و غیره تبلیغات گسترده و گسترده ای سازمان دهی کرده اند تا به جامعه بقبولانند که سیدعلی خامنه ای رهبر حکومت اسلامی، همان سیدخراسانی است که در برخی روایات شیعی به نام آن اشاره شده است. سیدخراسانی نام شخصی است که به روایت شیعیان، در هنگام ظهور امام دوازدهم شیعیان با لشکری میلیونی از ایران، برای یاری او به جنگ با سفیانی می رود. بسیاری از روحانیون حکومتی، در تلاشند روایت هایی برای سیدعلی خامنه ای، از «یا علی» گفتن اش هنگام تولد و دیدارهایش با امام زمان بسازند تا بلکه از این طریق نیز موقعیت متزلزل او در جنگ قدرت را محکم تر کنند. روایات مضحک و چندش آوری که شعور و آگاهی مردم را دست کم می گیرند. آیت الله کاظم صدیقی، امام جمعه تهران، در گفتگو با ویژه نامه «سره امین» ادعا کرده است که آیت الله خامنه ای «ذخیره خداوند» است که برای رفع مشکلات به بیابان یا مسجد جمکران می رود و با امام دوازدهم شیعیان خلوت می کند: «در تمام مشکلاتی که برایش پیش می آید پیشش یا بیابان می رود و با حضرت خلوت می کند یا جمکران می رود و یا حرم حضرت رضا می رود، آن جا را در بغل می گیرد و کلید را از آن ها می گیرد و درب ها را باز می کند. حضور در بیابان ها یا در مسجد جمکران برای رفع مشکلات سیره مستمر زندگی حضرت آقا بوده و هست.»

این آخوندها و حامیان آنها در یک سال گذشته، با تطبیق ده ها روایت شیعی با شرایط کنونی ایران و جهان، تلاش گسترده ای برای اثبات مدعای خود آغاز کرده اند. اوج این تلاش ها به سفر آبان ماه سال گذشته خامنه ای به شهر قم باز می گردد که در این سفر، تبلیغات گسترده رسمی و غیر رسمی در سید خراسانی معرفی کردن وی صورت گرفت. آنها، در استدلال های خود تلاش می کنند شرایط کنونی ایران و جهان را همان شرایطی توصیف کنند که در روایات شیعی به عصر پیش از ظهور مشهور است. برخی از روحانیون هوادار رهبر حکومت اسلامی نیز در یک سال گذشته در برخی سخنرانی های خود مستقیم و غیر مستقیم به موضوع سید خراسانی بودن علی خامنه‌ای اشاره کرده اند. آنها همچنین ادعا می کنند شخص رهبری نیز از سید خراسانی بودن خود آگاه است، اما ترجیح می دهد در این خصوص سکوت کند. این افراد می گویند محمود احمدی نژاد بر اساس روایات شیعی همان شیعب بن صالح فرمانده لشکر سید خراسانی است. برای نخستین بار در سال ۱۳۸۴ بود که فردی به نام «حسین سجادی» در کتابی به نام «دهه هشتاد، دهه ظهور انشاء الله» از محمود احمدی نژاد، به عنوان شعیب بن صالح نام برد. چندی پس در لبنان، فردی به نام «شادی فقیه»، در کتابی به نام «احمدی نژاد و انقلاب جهانی پیش رو»، همان ادعای حسین سجادی را تکرار کرد. با وجود اینکه سخنان احمدی نژاد، در مورد نقش امام زمان در مدیریت جهان و کمک های دولت به رونق جمکران، با انتقادات برخی از روحانیون و نمایندگان مجلس روبرو بوده است اما این انتقادات چندان قدرتمند نبودند که تیم احمدی نژاد – مشایی را به عقب نشینی وادار سازند. بدین ترتیب، از زمان روی کار آمدن دولت احمدی نژاد، با افزایشی محسوس نسبت به گذشته، روزانه صدها مقاله و خبر و گزارش و سخنرانی در مورد ظهور امام زمان، با اختصاص بودجه های کلانی منتشر می شود؛

به طوری که در ماه های گذشته، انتقادات از احمدی نژاد و برخی از همراهان او، بویژه اسفندیار رحیم مشایی، برای ترویج بحث مهدویت بالا گرفته است. با وارد شدن آیت الله سیستانی به جرگه منتقدین دولت و انتقاد او از انتشار فیلم «ظهور نزدیک است»، اوضاع برای طراحان پروژه «مهدویت دولتی» کمی سخت تر شده است. سایت خبری شیعه نیوز، به نقل از آیت الله سیستانی، نوشته است: «توقیت ها و تطبیق ها برای نزدیک بودن ظهور حضرت حجت (عج) بسیار نگران کننده است و این مطالب، عقاید مردم را هدف گرفته و باعث تضعیف اعتقادات جامعه می شود. چنین جریاناتی نباید در کشوری مانند ایران شکل بگیرد، یک روز شعیب بن صالح را به یک فرد و بار دیگر به فرد دیگری تطبیق می کنند. این مسایل نگران کننده است.»

اشاره آیت الله سیستانی، به فیلمی است که توسط حامیان تیم احمدی نژاد – مشایی مشایی منتشر شده است. در این فیلم محمود احمدی نژاد به «شعیب بن صالح» و خامنه ای رهبر حکومت اسلامی به «سیدخراسانی» تشبیه شده اند. براساس برخی از روایات شیعی، ظهور امام دوازدهم شیعیان، زمانی فرا می رسد که این دو چهره قیام کنند. پیش از این بسیاری از روحانیون بلندپایه حکومت اسلامی به انتقاد از انتشار چنین فیلمی پرداخته بودند. از آن جمله، آیت الله مکارم شیرازی، در نخستین روز سال نوین، در این زمینه گفته بود: «برخی حرکات مشکوکی را درباره امام زمان انجام می دهند و خبر از روز ظهور می دهند تا با دروغ های خود، مسلمانان را از موضوع مهدویت ناامید کنند... خارجی ها در توطئه ناامید کردن مردم از ظهور امام زمان دست دارند.»

منصور ارضی، از مشهورترین مداحان حکومت اسلامی، سال گذشته در حسینیه صنف لباس فروشان تهران با اشاره به برخی ادعاها درباره نزدیک بودن ظهور امام زمان، گفته بود: «نباید گول بخورید که برخی ها مرتب می گویند که ظهور نزدیک است. اما کی؟ فقط خدا می داند و بس. مراقب باشید که گول نخورید.» او، همچنین با اشاره به انتشار میلیونی جزوه ها و فیلم ها در خصوص شرایط ظهور امام دوازدهم شیعیان افزوده بود که «معلوم است که اینها از کجا آمده؛ به عنوان این که ظهور نزدیک است و طوری القا می کنند که انگار همین فرداست.»

داود احمدی نژاد، دبیر کمیته دائمی پدافند غیرعامل کشور نیز به طور تلویحی اسفندیار رحیم مشایی را بنیانگذار انجمن «راه حقیقت» معرفی کرده که قصد دارد ایران را متزلزل و فتنه نوینی به راه بیندازد. او گفته بود که اعضای این انجمن از حجتیه های پیشین هستند که قصد دارند با استفاده از انتخابات آینده مجلس، فتنه ای نوین خلق کنند. برادر محمود احمدی نژاد، درباره این انجمن، همچنین گفته بود: «آنها برای ایجاد انحراف در جهان می گویند ما در راستای فرهنگ کوروش که دنیا را فتح کرده، می خواهیم دنیا را فتح کنیم.»

حسین الله کرم، از اعضای ارشد انصار حزب الله، که به شعبان بی مخ حکومت اسلامی معروف است، نخستین کسی بود که به صراحت اعلام کرد اعضای پیشین انجمن حجتیه در قالب انجمن راه حقیقت و به ریاست اسفندیار رحیم مشایی در بدنه دولت محمود احمدی نژاد فعال شده اند. روزنامه کیهان، به مدیریت شریعتمداری نیز چندی پیش نوشته بود که این جریان قصد دارد با رادیکال کردن فضای کشور در نهایت از آیت الله خامنه ای عبور کند. این انتقادات در حالی انجام می گیرد که بسیاری از نزدیکان آیت الله خامنه ای و احمدی نژاد، بارها بر رابطه و همکاری خاص امام زمان با این دو، تاکید کرده اند، از آن جمله می توان به سخنان مرتضی آقا تهرانی نماینده مجلس و استاد اخلاق پیشین کابینه احمدی نژاد اشاره کرد که گفته بود: «رییس جمهور به بنده گفتند اگر از پیش به این اعتقاد بودم که امام عصر در مسایل کلی همراه و کمک ما هستند، اما امروز اعتقادم بر این است که امام عصر حتی در جزء جزء کارها به کمک ما آمده اند.»

محمود احمدی نژاد خود نیز تاکنون بارها بر کمک های امام زمان تاکید کرده است. او، درباره انتخابات نهم، دهم ریاست جمهوری و حتی یازدهم ریاست جمهوری که هنوز زمان آن نرسیده است چنین سخنانی را بر زبان آورده و حتی درباره طرح هدف مندی یارانه ها نیز، در صدا و سیما عنوان کرد که «این پول ها، متعلق به امام زمان است.»

محمود احمدی نژاد، چهاردهم مرداد ماه ۸۸، در مراسم ادای سوگند ریاست جمهوری در مجلس گفت: «صبح درخشان بشریت در راه است، بیایید سپیده را در انتظار طلوع صبح باور کنیم.» او در چهار پنج سال گذشته، بارها از مدیریت جهان به دست امام زمان سخن گفته است. احمدی نژاد، آبان ماه سال ۸۷، یکی از نشانه های ظهور را «زمزمه شدن نام حضرت مهدی در جهان» عنوان کرد و اکنون مدعی است «عطر امام دوازدهم در عالم پیچیده.» او صراحتا وظیفه دولت خود را فراهم کردن زمینه ظهور اعلام می کند. چنین اعتقادی در تمام سی و دو سال گذشته در میان سران حکومت اسلامی و حامیان آن ها و افراد مذهبی وجود داشته، اما هیچ دولتی به اندازه دولت نهم و دهم به آن دامن نزده و با اختصاص بودجه های میلیاردها تومانی در ترویج آن نکوشیده است. در سال های اخیر، در مناسبت هایی مانند پانزدهم شعبان، که مطابق روایت تقویم های رسمی روز تولد امام زمان است، بازار مراسم مدیحه سرایی و مولودی خوانی نسبت به گذشته گرم تر هم شده است. شیوه برگزاری این مراسم و تصنیف هایی که در آن خوانده می شود برای نمونه:

«توی یه صبح سربی پر از غبار

توی بهت انتظار

کوچه ها داد می زنن

جاده فریاد می زنن یکی اومد

جاده فریاد می زنه مهدی اومد

توی موج ابر و باد، یه روزی مهدی می آد...»

مهدیه تهران، حسینیه ای است که اوپایان دهه چهل خورشیدی توسط شیخ «احمد کافی» بنا شد و از مراکز اصلی برگزاری سخنرانی و مراسم سنتی محسوب می شود. این حسینیه، در دهه نخست پس از انقلاب ۵۷ مردم ایران، رونق چندانی نداشت اما اکنون دوباره به مرکز مهمی برای تجمع و تبلیغ محافظه کاران تبدیل شده است. کافی، هم چنین از افراد موثر در ترویج مسجد جمکران بوده است. دولت احمدی نژاد، از ابتدای کار خود افزون بر این که میلیاردها تومان به مسجد جمکران کمک کرده و نقشی تعیین کننده در شهرت و رونق کار آن داشته است، مسجد مهدیه را نیز از کمک های مالی خود بی بهره نگذاشته و در رونق آن نیز کوشیده است. مشهورترین مداحان تهران که در این حسینیه برنامه اجرا می کنند گاهی در مدح های خود از جمکران با عبارت هایی چون «پیشه دل ها» یاد می کنند:

«ولوله ای امشب در آسمانه، شب عید صاحب زمانه

پیشه دل امشب جمکرانه...»

محمود احمدی نژاد، سال گذشته در شهر قم گفت، در اعتراض به کسی که معتقد است شاید ظهور تا ۵۰۰ یا حتا ۱۰۰۰ سال دیگر هم اتفاق نیفتد، گفته است «از کجا می گویی؟ اگر دل های مردم متحول شد و همین امروز خواستند، آیا خدا دریغ می کند؟» چنین اعتقادی در مداحی ها نیز تکرار می شود. در یکی از مولودی های نیمه شعبان از احتمال ظهور در «یکی از همین جمعه ها»، ادعا شده است:

«شبهام تو انتظار ماهه، چشمام همیشه چشم به راهه

هستی‌م گیر یه نیم نگاهه

گوش کنین میاد صدایی

صدای درد دل هایی

که میگن هر روز جمعه

شاید این جمعه بیایی

شاید این جمعه بیایی...»

خبرگزاری رسمی حکومت اسلامی، «ایرنا»، ۳۱ تیر ۸۸ یکی از هدف های این طرحی را «معناسازی و الگوسازی فرهنگی به مراکز فعال در عرصه مهدویت از طریق فعالیت های مسجد جمکران» اعلام کرده است. دبیر شورای عالی فرهنگی و برنامه ریزی مسجد، با شاره به این که در تدوین این طرح از نظرات برخی مراجع و آیت الله خامنه ای، رهبر حکومت اسلامی نیز استفاده شده می افزاید، با توجه به این که «هیات ها و تشکل های دینی و مذهبی فعال در امور مهدویت روز به روز در حال گسترش» هستند، «فعالیت فرهنگی مسجد می تواند نوعی الگوسازی و الگودهی را به دنبال داشته باشد.»

معرکه گیری

در مهم ترین معرکه گیری هایی که توسط آیت الله های حکومتی گرفته می شوند سران حکومت نیز در آن ها شرکت می کنند. برای نمونه، سایت سحام نیوز، پنج شنبه، ۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ برابر با ۲۱ آپریل ۲۰۱۱، نوشت: در ادامه تلاش ها برای قدسی کردن رهبر حکومت اسلامی، آیت الله احدی طی اظهاراتی «ماجرای دیدار رهبری و حضرت مهدی» از زبان صدیقی را بیان کرد. به گزارش سایت شیعه آنلاین متن کامل سخنان آیت الله احدی، بدون هرگونه تغییری بدین شرح است:

مطلبی را به شما عرض می کنم شاید نشنیده باشید. جناب آقای صدیقی شب فاطمیه روی منبر در بیت ایشان (بیت رهبری) که آقای رییس جمهور نشسته بود، آقای هاشمی بود، سران مملکتی بودند، قوه قضاییه، همه بودند. آقای صدیقی روی منبر این مطلب را گفت و آن را نتوانست تمام کند. همین که خواست تمام کند فریاد گریه جمعیت و حضار بلند شد. دیدند این جمعیت به سوی آقا دارند حمله می کنند که به عنوان تبرک به ایشان دست بزنند. آقا را بردند و دیگر نتوانستند جمعیت را اداره کنند و آن مطلب این بود: من همه ساله مکه که می رفتم پیش از رفتن به مکه به محضر آیت الله بهاء الدینی می رسیدم و توصیه می خواستم از ایشان. ایشان به من توصیه هایی می کرد و من این توصیه ها را در سفر مکه عمل می کردم. پس هم که داشتم می آمدم، یک عمامه ای یا چیزی را برای ایشان هدیه می خریدم. این دفعه که رفتم محضر ایشان (حضرت آیت‌الله بهاء الدینی) این مطلب را فرمودند: شما وقتی که می روید مسجدالنبی از بخش جنوب شرقی مسجد، از آن بخش هفت قدم می آید به جلو و بخش پسی را هم گفت که من نمی توانم دقیق به شما بگویم. به خاطر این که ایشان این را به ودیعت پیش من گذاشت. آن وقت از دو طرف به من دستور داد. وقتی که قدم زدی آمدی جلو رسیدی به آن جا، آن جا بنشین و این ذکر سبعه را بگو. این ذکر را که گفتی انشاء الله به حوائجت خواهی رسید. ذکر سبعه عجیب است، علامه حسن زاده آملی پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب اذکار سبعه را دارد که این ها را از آسید علی آقا قاضی گرفتند. ذکر سبعه واقعا یک ذکریست که معجزه می‌کند در نفس انسان عجیب معجزه می‌کند. آقای صدیقی می گوید، عرض کردم: آقای بهاء الدینی چه وجهی دارد که من باید آن جا بنشینم و این اذکار سبعه را بگویم. چه وجهی دارد هفت قدم از آن جا قدم بزنم. حالا همه دارند مثل شما گوش می دهند همه دارند دقت می کنند آقای صدیقی چه می خواهد بگوید. گفت: وجهش این است که دارم به شما می گویم فقط پیش شما بماند. وقتی که حضرت زهرا سلام الله علیها آمد برای دفاع از علی ابن ابی طالب علیه السلام بدنش خون آلود بود وقتی که آمد که داخل مسجد وارد نشد وقتی که برگشت دیگر توان از او رفت دیگر به گونه ای شد که می خواست ادامه راه را بدهد نتوانست، آن جا نشست و فکر می کنم که آن مکان به خون فاطمه سلام الله علیها رسیده است. آنجا حاجت تان را بخواهید. فریاد گریه جمعیت بلند

شد... پس آقای بهاءالدینی می‌گوید: این کار را انجام بده. ایشان می گوید: من رفتم اینکار را انجام دادم حالا تو نگو آقای بهاء الدینی خودش هم نظر دارد، نیت دارد، یا حاجتی دارد. چون خودش مشرف نمی شود. حالا جالب این است که حضار دارند به آقای صدیقی توجه می‌کنند از اعیان شخصیتی مملکت و هم آقایانی که شرکت کننده بودند، ایشان هم با ضرس قاطع دارد مطلب را می گوید. گفت: من رفتم مدینه همین کار را انجام دادم، پس از این رفتم مکه دیدم از بلند گو صدا می زنند: آقای صدیقی دوباره بروند مدینه. من دوباره رفتم مدینه، چند روزی مدینه ماندم، وقتی برگشتم به ایران یک عمامه ای خریده بودم رفتم محضر حاج آقا، رسیدم، تا سلام علیک کردم بدون این که حرفی بزنم.

حاج آقا بهاء الدینی فرمودند: میدانی ثمره ذکر امسال چه بود؟

گفتم: نه

گفت: نمی دانی ثمره ذکر امسال چه بود، نگرفتی؟

گفتم: نه

فرمود: امسال ثمره ذکر شما یکی این بود که شما دو بار آمدید مدینه

گفتم شما مطلعید من دو بار امسال آمدم مدینه.

گفت: بله آن جایی که نشسته بودید ذکر می گفتید در آن جا با تو بودم.

این نوارش دربیت آقا هست، دم در که می فروشند، نوار ۳ سال پیش فاطمیه

پس برگشت و گفت:

ثمره دوم اینجا بود:

که تا گفت مجلس به هم پاشید اینقدر مردم به خودشان زدند و گریه کردند که آقا تشریف بردند؛ دیدند که دیگر نمی شود جمعیت را اداره کرد. فرمودند: ثمره دوم این بود که آن نیتی که من می خواستم، به آن نیت رسیدم، و آن این بود که امسال مقام معظم رهبری به دیدار امام زمان نائل آمد.

فیلم ظهور امام زمان

در هفته های اخیر فیلمی با عنوان «ظهور نزدیک است» تولید شده و به گزارش سایت های خبری ایران، صدها هزار حلقه سی دی از آن در سطح کشور به طور رایگان توزیع شده است. بر اساس گزارشی که سایت «مشرق نیوز» نزدیک به دستگاه های امنیتی حکومت اسلامی ایران، منتشر کرده است، این فیلم از سوی گروهی فرهنگی با عنوان «مبشران ظهور» تهیه و تولید شده است. این گزارش می افزاید: «این گروه که از اواسط سال ۱۳۸۸ فعالیت های خود را از طریق ارسال ایمیلهای گروهی به مردم آغاز کرده بود، روز دوازدهم اسفند سال ۸۸، فعالیت خود را به طور آشکار کلید زد.» این سایت، با اعلام این که گروه «مبشران ظهور» از سوی «محافل خاصی» حمایت می شود گفته است: «این گروه، پس از گسترش فعالیت های خود و جمع آوری مبالغی برای هزینه کرد نشر عقاید خود از طریق سایت و توزیع سی دی، اقدام به ارتباط گیری با سازمان ها و نهادهای گوناگون کرد.»

در مستند «ظهور نزدیک است» با استناد به برخی کتاب های مذهبی شیعیان و اهل سنت، تاکید شده که زمان «ظهور امام زمان» فرا رسیده است و برای کمک به «حضرت مهدی»، «سیدخراسانی» از ایران به جنگ با سفیانی در عربستان می رود. هواداران ایده «ظهور امام زمان» می گویند که آیت الله علی خامنه ای همان «سیدخراسانی» است و محمود احمدی نژاد، رییس جمهور ایران، نیز

شعیب ابن صالح اشاره شده در کتاب های تاریخی است که فرماندهی سپاه «سید خراسانی» را بر عهده دارد. این افراد در نوشته های خود، به تطبیق رویدادهای اخیر خاورمیانه و ویژگی مقام های کنونی حکومت اسلامی ایران با حوادث و شخصیت های زمان «ظهور امام زمان» پرداخته و از جمله برای اثبات سید خراسانی بودن آیت الله خامنه ای، به نشانه هایی چون «تبار حسنی وی» و «خراسانی» بودن او اشاره می کنند. سی دی «ظهور نزدیک است» که در اینترنت نیز منتشر شده است، واکنش های گوناگونی در میان اصولگرایان برانگیخته و جلسات نقد نیز برای بررسی آن در قم برگزار شده است. گزارش برخی سایت ها حاکی است در یکی از این جلسات نقد که روز ۲۲ اسفند ماه ۸۹، در نمازخانه مدرسه فیضیه قم برگزار شد، دست اندرکاران این مستند هم حضور داشتند که وقتی با انتقادهای وارد شده روبرو شدند محل برگزاری نشست را ترک کردند. انتشار این سی دی، با واکنش «مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم» نیز روبرو شده است و این مرکز با صدور اطلاعیه ای، فیلم «ظهور نزدیک است» را رد کرده و انتشار آن را «موجب تشویش و التهاب افکار عمومی» دانسته است. این واکنش ها در حالی صورت می گیرد که محمود احمدی نژاد، از زمان روی کار آمدن خود به عنوان رییس جمهور ایران در سال ۱۳۸۴، همواره اعلام کرده است که باید مقدمات ظهور امام زمان را فراهم کرد و اکنون کشور از سوی «حضرت مهدی» اداره می شود. احمدی نژاد، در آذر ماه سال ۱۳۸۸ نیز در دیدار با خانواده شهدا و ایثارگران استان اصفهان گفت: «سند داریم که آمریکا می خواهد جلوی ظهور امام زمان را بگیرد.»

او، با اشاره به حضور نیروهای آمریکایی در عراق گفت: «ما اسناد آن را به دست آوردیم که آن ها معتقدند یکی از خاندان پیامبر اکرم در این نقطه ظهور کرده و ریشه همه ظالمان عالم را خواهد خشکاند. آن ها همه این نقشه ها را کشیده اند که جلوی ظهور حضرت را بگیرند و می دانند ملت ایران زمینه ساز این حادثه بوده و یاران این حکومت خواهد بود.»

شایان دکر است که ظاهرا در کشمکش اخیر بین خامنه ای و احمدی نژاد بر سر برکناری مصلحی وزیر اطلاعات و ابقا مجدد آن توسط خامنه ای، تعدادی از اطرافیان تیم احمدی نژاد – مشایی از جمله تهیه کننده فیلم «ظهور نزدیک است» را دستگیر کرده اند.

فرهنگ در خدمت «جامعه امام زمانی»

وزیر پیشین ارشاد دولت نهم احمدی نژاد، محمدحسین صفار هرندی، اردیبهشت ۸۷ در تشریح سیاست های فرهنگی دولت گفته بود: «ما متعهد نیستیم سینما رشد کند، بلکه متعهدیم سینمای مطلوب رشد کند. در بقیه حوزه های فرهنگ و هنر هم همین طور است.» صفار هرندی، می گوید «ما مامور هستیم تا به سمت جامعه امام زمانی حرکت کنیم» و معتقد است فعالیت «مطلوب» فرهنگی و سینمایی باید زمینه ساز انجام این ماموریت باشد. این سیاست ها در سال های گذشته، سخت گیرانه تر نیز شده است. تغییراتی که در وزارت ارشاد صورت گرفته نشان از حضور افرادی در راس تصمیم گیری های فرهنگی و هنری دارد که از حلقه نزدیکان احمدی نژاد به شمار می روند و بعضا از حوزه های کاملا بیگانه با این بخش می آیند. برای نمونه، پس از انتخابات جنجال برنگیز ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، محمدعلی رامین، طراح نفی هولوکاست، معاون مطبوعاتی، و جواد شمقدری، مشاور پیشین احمدی نژاد معاون سینمایی وزیر ارشاد شد. ۲۳ اسفند ماه نیز حمیدرضا شاه آبادی به عنوان معاون هنری وزیر ارشاد معرفی شد. او پیش تر در حوزه علمیه قم مشغول به کار بوده و از شاگردان آیت الله مصباح یزدی محسوب می شود.

چاه جمکران

جمکران، روستای کوچکی در نزدیکی شهر قم است که مسجد مخروبه و کوچک آن در سه دهه گذشته و به ویژه از سال ۸۴، به یکی از بزرگ ترین زیارتگاه های ایران تبدیل شده است. ظاهرا برپایه خوابی که یکی از اهالی دیده، چاهی که در این مسجد وجود دارد راه ارتباط و رساندن پیام و عریضه به امام زمان است. دولت محمود احمدی نژاد، از همان ابتدای به قدرت رسیدن شان، میلیاردها تومان صرف تجهیز مسجد جمکران کرده و به گسترش فعالیت های آن یاری رسانده است. موسسه انتشاراتی جمکران، اکنون از بزرگ ترین مراکز تولید و انتشار کتاب، جزوه و سی دی در حوزه «مهدویت» است. امام زمان، بیش از ۱۴۰۰ سال است که غیب شده است. به جز کمک های دولت به چاه جمکران، وزارت ارشاد نیز با خرید کتاب های این مرکز، به رونق فعالیت های آن یاری می رساند. کمک های میلیاردی دولت محمود احمدی نژاد باعث شد عنوان کتاب هایی که انتشارات مسجد جمکران در سال ۸۵ منتشر کرد، ۸۰ درصد نسبت به سال پیش از آن افزایش یابد. خود این موسسه نیز در پایگاه اصلاع رسانی خود، این افزایش را «چشم گیر» توصیف کرده و نوشته است: از ۱۱۵ کتابی که سال ۸۵ منتشر شده ۶۹ عنوان به موضوع مهدویت و امام زمان اختصاص دارد. این کتاب ها در شمارگان یک میلیون و دویست هزار نسخه انتشار یافته اند. روند رو به رشد چاپ این گونه کتاب ها در سال های پس نیز ادامه داشته است. مطابق آمار موجود، تعداد این کتاب ها در سال ۸۸ تقریبا دو برابر سال ۸۵ بوده است. بخشی از کتاب هایی که در مسجد جمکران منتشر می شود، با بودجه دولتی خریداری شده و مجانی در اختیار مسجدها و هیات های مذهبی قرار می گیرد. یکی از کارمندان وزارت ارشاد در سال ۸۶ گفته بود، کمک های دولتی به انتشار کتاب در جمکران و مراکز مشابه در قم در کم تر از سه سال به ۳۰ میلیارد تومان می رسد. انتشارات مسجد جمکران، با ۴۰۰ عنوان کتاب، یکی از بزرگ ترین غرفه های بیست و سومین نمایشگاه کتاب تهران را به خود اختصاص داده بود. مسجد جمکران، سال گذشته، با ۳۵۰ عنوان کتاب به نمایشگاه آمده بود. به گفته مدیر این انتشاراتی، نیمی از این کتاب ها «مرتبط با موضوع مهدویت» هستند. او نوزدهم اردیبهشت ۸۹ در گفتگو با خبرگزاری شبستان، کتاب های «ناپیدا ولی با ما» به زبان آلمانی، «راهکارهای عملی یاد حضرت بقیه الله»، «خدا کنه که بیایی»، و «داستان من و نیامدن تو» را از جمله کتاب هایی معرفی کرد که برای نخستین بار در نمایشگاه کتاب عرضه می شود. شایان ذکر است که در همین نمایشگاه، کتاب های نویسندگان سرشناسی چون صادق هدایت، فروغ فرخزاد و...، توسط مامورین سانسور دولتی جمع آوری شدند. عموما کتاب ها و اشعار نویسندگان سرشناس کشور، یا در وزارت ارشاد به تیغ سانسور سپرده شده اند و یا اگر در گذشته نیز اجازه نشر یافته بودند اکنون جمع آوری می شوند. حتی مزار شاعر بزرگ و سرشناس احمد شاملو را بارها تخریب کرده اند و به این معنی از مزار این شاعر مردمی نیز وحشت دارند. کمک های دولت محمود احمدی نژاد، به جیب اغلب صاحبان موسسه های فعال در حوزه مهدویت ریخته می شود و نقش خود او و دولتش در ترویج موقعیت و فعالیت های مسجد جمکران و تبلیغات اسلامی، بسیار برجسته است. دولت نهم، در ابتدای کار خود اعلام کرد، قصد دارد این مسجد را به گونه ای گسترش دهد که ظرفیت پذیرش سالانه ۱۵ میلیون زایر را داشته باشد.

میلیاردها تومان برای پخش کتاب دعا و سی دی مداحی

اوپایان سال گذشته، خبرهایی در مورد اختصاص بیش از پنج میلیارد تومان برای یاری به پخش کتاب و سی دی های مذهبی از سوی وزارت ارشاد منتشر شد. گفته می شود بخش بزرگی از این یارانه به انتشارات مسجد جمکران اختصاص داشته و بعضا صرف توزیع رایگان سی دی های مداحی و کتاب های دعا شده است. برخی منابع گزارش داده اند، دولت نهم در سال نخست فعالیت خود حدود یک و نیم میلیارد تومان فقط برای پذیرایی از مسافران نیمه شعبان به مسجد جمکران کمک کرده است. سال گذشته نیز بودجه ای میلیاردی صرف آماده سازی پارکینگی در این روستا شد که گنجایش ۲۰ هزار خودرو را دارد. دوازدهم مرداد ۸۸، پایگاه اطلاع رسانی شهرداری قم، از قول معاون خدمات این

تشکیلات خبر داد برای جابه جایی مسافران از مرکز شهر قم به جمکران ۳۰ دستگاه اتوبوس به ناوگان حمل و نقل عمومی اضافه شده است. به گفته او، هم چنین «یک هزار و ۵۰۰ نفر از پرسنل و ۳۵ دستگاه از ماشین آلات شهرداری در نیمه شعبان به منطقه جمکران اختصاص می یابند.»

فرمانده سپاه ایران در لشکر امام زمان

سال ۱۳۸۴، کتابی با عنوان «دهه ۸۰، دهه ظهور» در ایران منتشر شد که مطابق ادعاهای مطرح شده در آن، امام غایب شیعیان باید حدبیشتر تا دو سال دیگر ظهور کند. مطابق این روایت، فرمانده سپاه ایران در لشکر امام زمان «مشخصاتی شبیه به احمدی نژاد» دارد. شاید باور به این ادعا بی ارتباط با سخنان احمدی نژاد در مراسم تحلیف نباشد که گفت «دوران نوینی از شکوفایی و فصل نوینی برای بشریت شروع شده و باید نقش خود را در این دوره بشناسیم و به وظایف خود عمل کنیم زیرا مسوولیت بزرگی به گردن ماست.» و چه بسا بر اساس همین تصورات، احمدی نژاد و نزدیکانش اصرار دارند او به هر قیمتی باید رییس جمهور بماند.

مهدویت، «الگوی توسعه سیاسی حکومت اسلامی»

حمایت از موسسه هایی که به موضوع مهدویت می پردازند به جمکران محدود نمی شود. سال 1998، برای نخستین بار موسسه ای با نام «مرکز تخصصی مهدویت» نیز در نمایشگاه کتاب تهران حضور پیدا کرده بود. این مرکز، ۶۰ کتاب و نرم افزار امام زمانی در غرفه خود عرضه می کرد. حجت الاسلام مسعودیان، مسوول انتشارات مرکز مهدویت، یازدهم اردیبهشت ۸۹ به خبرنگاران گفت: کتاب های «تا ظهور» و «جهانی شدن و فرهنگ مهدوی» در نمایشگاه امسال ارایه می شوند و کتاب های «مدینه فاضله مهدوی الگوی توسعه سیاسی جمهوری اسلامی» و «مهدی در آینه وحی» از آثار دیگری هستند که تا پایان سال جاری انتشار خواهد یافت. هیچ آمار دقیقی از میزان واقعی کمک های دولت به موسسه ها و نهادهایی که فعالیت شان به نوعی با امام دوازدهم شیعیان مرتبط است، وجود ندارد. کمک های دولتی گاه از محل اعتبار هزینه های پیش بینی نشده بودجه جاری تامین می شود، گاه به صورت یارانه خرید کتاب وزارت ارشاد و گاه در قالب برنامه های توسعه. آنچه مشخص است افزایش مراکز فعال در این حوزه، رشد چشم گیر کتاب هایی است که در این زمینه منتشر می شود. تاکنون بودجه ای که دولت به ارگان های تبلیغات اسلامتی و داستان امام زمان و غیره اختصاص داده است اگر به عرصه اشتغال اختصاص داده می شد میلیون ها انسان از فلاکت و بدبختی نجات پیدا می کردند. به عبارت دیگر، بودجه ای که حکومت اسلامی به ارگان های سرکوب و تبلیغات اسلامی و غیره اختصاص می دهد سهم و حق مسلم نویسندگان و هنرمندان کشور و نیازهای شغلی، آموزشی و بهداشتی شهروندان و مسایل فرهنگی هاست نه سهم ارگان های سرکوب و تبلیغات ایدئولوژیکی خرافی حکومتی.

فیلم هاله نور

حدود دو سال پیش فیلمی در ایران و در خارج کشور توزیع شد که این فیلم، کوتاه زمانی پس از بازگشت احمدی نژاد از اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل گرفته شده ولی ظاهرا برای پخش عمومی نبوده است. در این فیلم، احمدی نژاد در حالی که وارد خانه آیت الله جوادی آملی از روحانیون محافظه کار ساکن قم شده است دیده می شود. آنها روی فرش نشسته اند و در حالی که مشغول نوشیدن چای هستند درباره اعتبار اختصاص یافته به حرم جمکران صحبت می کنند. سپس رییس جمهور از سفرش به نیویورک سخن به میان می آورد. او می گوید: «در روز پایان وقتی که من صحبت می کردم یکی از اعضای گروه به من گفت زمانی که تو «بسم الله» را گفتی من دیدم که نوری سبز به سوی تو آمد و در آن قرار گرفتی. من هم این احساس را داشتم. حس کردم که ناگهان فضا تغییر کرد و برای ۲۷ یا ۲۸ دقیقه هیچ کدام از رهبران جهان چشم نمی زدند. من دیدم که مژه نمی زدند و این غلو نیست. آنها زل زده بودند گویی که دستی آنها را گرفته بود و چشمان شان را باز گذاشته بود. الحمدالله!»

«اگر امام زمان را ببینید از ایشان چه درخواستی خواهید کرد؟»

برای نخستین بار در سه دهه گذشته، یک مقام رسمی در حکومت اسلامی، برای دیدن و صحبت کردن با امام زمان جایزه تعیین کرد. محمود احمدی نژاد، در جشنی که به مناسبت نیمه شعبان با حضور خانواده کارکنان نهاد ریاست جمهوری برگزار شده بود، با طرح این پرسش که «اگر امام زمان را ببینید از ایشان چه درخواستی خواهید کرد؟» وعده داد «به ۳۱۳ نفر که بهترین پاسخ را به این پرسش بدهند از طرف نهاد ریاست جمهوری هدیه ای اهدا می گردد.» او، هم چنین گفت که خود او نیز به صورت جداگانه به همه شرکت کنندگان جایزه ای خواهد داد. احمدی نژاد، در تشریح پرسشی که طرح کرده بود، اضافه کرد: «پرسش این است که اگر امام زمان (عج) را ببینید و یا مقابل شما قرار گیرد و یا به هر وسیله ای با ایشان ارتباط برقرار کنید چه چیزی می خواهید و چه پرسشی مطرح می کنید.»

به نظر می آید اشاره احمدی نژاد، به ۳۱۳ نفری که قرار است جایزه «ارتباط با امام زمان» به آن ها اهدا شود، معطوف به روایات و احادیث شیعیان باشد که بر مبنای آن ها تعداد یاران امام دوازدهم که پس از ظهور به او می پیوندند ۳۱۳ نفر خواهد بود. هم زمان با این سخنان احمدی نژاد، سایت خبری رجانیوز هم در مطلبی به تشریح «راه های ارتباط نزدیک تر و صمیمی تر با امام زمان» پرداخت.

رفت و آمد امام زمان «به صورت ناشناس» بین مردم

یکی از مراجع تقلید حامی دولت احمدی نژاد، از «رفت و آمد ناشناخته امام زمان در میان مردم» خبر داد. آیت الله جعفر سبحانی، در پاسخ به تعدادی پرسش درباره امام زمان که سایت «مرکز خبر حوزه»، ۲۵ بهمن ۱۳۸۹، آن ها را منتشر کرده، گفت: «معنای غیبت امام این نیست که آن حضرت به شکل روح نامرئی و یا شعاعی ناپیدا در می آید، بلکه او از یک زندگی طبیعی و آرام برخوردار است؛ به طور ناشناخته در میان همین انسان ها رفت و آمد دارد.»

او با اشاره به «ارتباط» برخی افراد با امام زمان که آن ها را افراد «مستعد» خطاب می کرد، افزود: «بر خلاف آن چه برخی می پندارند، رابطه امام در زمان غیبت به کلی از مردم بریده نیست، بلکه آن گونه که از روایات اسلامی برمی آید، شمار اندکی از آماده ترین افراد که سری پر شور از عشق خدا و دلی پر ایمان و اخلاص فوق العاده برای تحقق بخشیدن به آرمان اصلاح جهان دارند با حضرتش در ارتباطند.»

این آخوند، همچنین اضافه کرد که «افراد مستعد، به تفاوت میزان استعداد و شایستگی خود، توفیق درک این سعادت را پیدا می کنند. برخی از آنان چند لحظه و برخی چند ساعت یا چند روز و جمعی سال ها با حضرت بقیة الله در تماس بوده اند.»

آیت الله سبحانی، این افراد را کسانی توصیف کرد که آنچنان بر بال و پر دانش و تقوا قرار گرفته و بالا رفته اند که همچون «مسافران هواپیماهای دور پرواز بر فراز ابرها قرار می گیرند»، آنجا که هیچگاه حجاب و مانعی بر سر راه تابش جهان بخش آفتاب نیست، در حالی که دیگران در زیر ابرها و در تاریکی و نور ضعیف به سر می برند. این مرجع تقلید، در توضیح آن چه «نفوذ شخصیت» امام زمان خواند، گفت: «وجود مبارک امام در پشت ابرهای غیبت نیز این اثر را دارد که از طریق شعاع نیرومند و پردامنه نفوذ شخصیت خود، دل های آماده را در نزدیک و دور، زیر تاثیر جذبه ویژه قرار داده، به تربیت و تکامل آن ها می پردازد و از آنان انسان هایی کامل تر می سازد. ما قطب های مغناطیسی زمین را با چشم خود نمی بینیم، ولی اثر آنها روی عقربه های قطب نما در دریاها، راهنمای کشتی هاست و در صحراها و آسمان ها، راهنمای هواپیماها و وسائل دیگر است. در سرتاسر کره زمین، از برکت این امواج، میلیون ها مسافر راه خود را به سوی مقصد پیدا می کنند. وسائل نقیله بزرگ و کوچک به فرمان همین عقربه ظاهرا کوچک از سرگردانی رهایی می یابند.»

او بر این مبنا، این پرسش را طرح کرد که: «آیا تعجب دارد اگر وجود مبارک امام در زمان غیبت، با امواج جاذبه معنوی خود، افکار و جان های زیادی را که در دور یا نزدیک قرار دارند، هدایت کند و از سرگردانی رهایی بخشد؟»

آیت الله سبحانی، در پاسخ به پرسش خود، چنین پاسخ می دهد: «نباید فراموش کرد که امواج مغناطیسی زمین، روی هر آهن پاره بی ارزش اثر نمی گذارد، بلکه تنها بر عقربه های ظریف و حساسی که خاصیت آهن ربایی یافته اند و یک نوع سنخیت و شباهت با قطب فرستنده امواج مغناطیسی پیدا کرده اند، اثر می گذارد. بدین ترتیب دل هایی که ارتباطی با امام دارند و شباهتی را در خود ایجاد نموده اند، زیر تاثیر آن جذبه روحانی قرار می گیرند.»

سخنان آیت الله جعفر سبحانی، درباره رفت و آمد امام زمان به صورت ناشناس در میان مردم و ارتباط برخی افراد با او در حالی عنوان می شود که در سال های گذشته و با روی کار آمدن دولت محمود احمدی نژاد در ایران، مباحث مربوط به مهدویت به یکی از جنجالی ترین مباحث فضای سیاسی و رسانه ای این کشور تبدیل شده است.

یا علی گفتن خامنه ای هنگام تولد؟!

یا علی گفتن آیت الله خامنه ای هنگام تولد به روایت امام جمعه و تولیت قم، آیت الله تلاشدی، یکی از داغ ترین خبرهایی بود که هفته های اخیر در فضای مجازی و ماهواره ای منتشر گردیده است. تردیدی نیست که غیرعقلانی بودن و دروغ بودن داستان «یا علی گفتن خامنه ای هنگام تولد» و بیان آن از زبان یک حجت الاسلام بر فراز منبر، بسیار مضحک و خنده دار است. البته همه داستان ها و روایت هایی که در مورد خدا، قرآن، پیامبران، امامان و معجزات آن ها و ارتباطات شان با نیروهای غیبی و غیره ساخته اند نخست به همین شکل مضحک تولد خامنه ای و یا دیدار او با امام زمان بیان شده و سپس به کتاب ها و اسناد تاریخی نفوذ داده اند و با قدرت عجیب و غریبی شکل مقدس به آن ها داده شده است. سیستم سرمایه داری نیز برای این که مردم مذهبی و خرافی را در اسارت و بردگی خود نگه دارد با هزینه کردن میلیاردها دلار، این داستان ها و روایات جهالت و خرافات را در طول تاریخ بازتولید کرده و به عنوان ابزاری به خدمت خود درآورده است. انتقال روایات و افسانه های مذهبی از نسلی به نسلی دیگر و تدریس آن در حوزه های علمیه زیر عنوان «علم» فقه، داستان سرایی های دروغین و خرافه پرستی بیش نیستند. اما بازار کسب و کار بزرگ اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، برای مفت خوران روحانی و شاهان و درباریان و کاخ نشینان هستند. برای نمونه روایت بعثت، روایتی

که در زمان خود محمد دروغی بزرگ به شمار می آمد به طوری که خود پیغمبر حتی جرات بیان آنرا نداشت. این روایت ها را پس از اینکه محمد به قدرت رسید ساختند. حتی قرآن که در واقع به نوعی قانون اساسی حکومت اسلامی محمد بود پس از مرگ او جمع آوری شد و منتشر گردید. در حالی که در روایات آمده است جبرئیل بر پیامبر اسلام فرود آمد و از سوی الله قرآن را به او اهدا کرد؟! بنابراین، شیوه افسانه و اسطوره سازی خرافات مذهبی و یا دروغ گویی از دوران بادیه نشینی و آغاز حکومت و ایدئولوژی اسلامی محمد تا قرن بیست و یکم، هم چنان بازتولید شده است. افسانه هایی که در طول تاریخ، روحانیون و درباریان برای پیامبران و امامان و خود درست کرده اند بسیار هولناک هستند و شباهت زیادی به فیلم های ترسناک دارند. برای نمونه، طبری یکی از نخستین تاریخ نویسان نزدیک به دوران رسالت می نویسد که: ابوذر غفاری گوید:

از پیغمبر پرسیدم: «اول بار چگونه یقین کردی که پیغمبر شدی؟»

گفت: «ای ابوذر غفاری من به دره مکه بودم که دو فرشته سوی من آمدند یکی بر زمین بود و دیگری میان زمین و آسمان بود، و یکی شان به دیگری گفت: این همان ست.»

دیگری گفت: «همان ست؟»

گفت: «او را با یکی وزن کن.» و مرا با یکی وزن کردند که بیشتر بودم.

پس از آن گفت: «او را با ده تن وزن کن.» و مرا با ده تن وزن کردند و بیشتر بودم.

آنگاه گفت: «او را با صد تن وزن کن.» و مرا با صد تن وزن کردند و بیشتر بودم.

آنگاه گفت: «وی را با هزار تن وزن کن.» و مرا با هزار تن وزن کردند و بیشتر بودم.

یکی شان به دیگری گفت: شکم او را بشکاف و شکم مرا بشکافت.

آنگاه گفت: «دل او را برآر» یا گفت: «دل او را به شکاف و دل مرا به شکافت و قطرات خون از آن بر آورد و بیفکند. آنگاه دیگری گفت: «شکم او را بشوی و قلبش را بشوی.» آنگاه آرامش را بخواست که گویی صورت گربه ای سپید بود و آن را به دل من نهاد و گفت «شکم او را بدوز» و شکم مرا بدوختند و مهر نبوت میان دو شانه ام زدند و برفتند و گویی هنوز آن ها را می بینم.» (جلد سوم، ص۸۵۲).

یا اینکه تبلیغ زنده بودن امام دوازدهم شیعیان پس از هزار سال؟! بنابراین، تولید روایت «یا علی» گفتن خامنه ای هنگام تولد توسط آخوند تلاشدی، چندان داستان عجیب و غریبی در حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی نیست. حکومتی که سرانش در یک چشم به هم زدن مساله «شرعی را غیرشرعی» و «غیرشرعی را شرعی» و «حلال را حرام» و «حرام را حلال» اعلام می کنند؛ تغییر رنگ می دهند؛ و به هر ترفندی و جنایتی متوسل می شوند تا قدرت خود را حفظ کنند، تعجب آور نیست که رهبرش بلافاصله هنگام تولد «یا علی» بگوید و قابله اش را دچار شوک سازد؟! بنابراین، این رهبر حکومت اسلامی، از همان لحظه ای که چشم به جهان گشوده رعب و وحشت آفریده و با رعب و وحشت و کشتار نیز چشم از جهان فرو خواهد بست. اما درحال حاضر، سران حکومت اسلامی در بالاترین سطوح سران و مقاماتش دچار بحران فزاینده ای شده اند و کشمکش و شکاف شان نیز روزبروز عمیق تر می گردد. از این رو، دیگر خدا، قرآن، محمد، علی، امام زمان و هم چنین طلسم و جادو و تسخیر اجنه و به طور کلی توجیهات غیبی خرافی مذهبی، بیش از این برای حفظ قدرت مافیایی شان کارساز و معجزه آفرین نیستند.

پنج شنبه پانزدهم اردیبهشت ۱۳۹۰ – پنجم می ۲۰۱۱

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش سوم):

حضرت بقیة الله را در مسجد جمکران یافتم...

حجه الاسلام حسن فتح الله پور، به نقل از یکی از دست اندرکاران مسجد مقدس جمکران نقل کرده است: سالیان دور، که مسجد جمکران بسیار ساده و بدون امکانات اولیه بود، با تعدادی از صالحان تهران و قم تصمیم گرفتیم که سر و سامانی به اوضاع مسجد جمکران بدهیم، پس با شرکتی به نام شرکت اسفندیار یگانگی قرارداد حفر چاه به مبلغ هفتصد هزار تومان که در آن زمان مبلغی فوق العاده گزاف بود، بستیم، تا پس از ارزیابی های فنی آنان، چاهی را در مسجد مقدس جمکران حفر کنند. آنان به قم آمده و با تحقیقات فراوان، جایی را برای زدن چاه تعیین کرده آنگاه به تهران بازگشته تا وسایل مورد نیاز را برای حفر چاه به قم آوردند. همان شب، ما در اتاقک کوچکی در بیرون مسجد نشسته بودیم، ناگهان در اتاقک باز شد و مرحوم آیت الله حاج سیدحسین قاضی، پس از اجازه طباطبائی وارد اتاق گردید، ما تا آن روز ایشان را ندیده بودیم، گرچه با اوصافش تا حدودی آشنایی داشتیم. او پس از قدری صحبت مرا به بیرون از اتاق دعوت کرد، من نیز به همراهش بیرون آمدم، او بدون مقدمه فرمود: دقایقی پیش از آن که به سراغتان بیایم، حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در مسجد جمکران یافتم، آن حضرت فرمود: این جایی که برای زدن چاه آب تعیین کرده اید، به هنگام حفر به مشکل بر می خورد آنگاه خود حضرت و خودشان جایی را نشان دادند که اینک محل فعلی چاه آب مسجد است. ما همان شب آن مکانی که مرحوم قاضی نشان مان داد، سنگ چین کردیم، فردا صبح علی رغم ناراحتی فراوان مهندسان شرکت حفاری و تضمین کتبی گرفتن از ما جهت جبران خسارات – در صورت موفق نبودن – آنان را وادار کردیم که در همین مکان فعلی، چاه حفر شود، آنان به آسانی پس از حفر چهل متر، به آب رسیدند، وقتی سرپرست آن شرکت – که خود زردشتی بود – از این جریان با خبر شد، به قم آمده و پس از اعلام این که تاکنون چنین حفر چاه آسانی نزده است، تمامی مبلغ قرارداد را به ما بخشید! و خود نیز در بنای مسجد شرکت کرد.

ولایت فقیه، فتوکپی حکومت امام زمان است

گفتگو با محسن قرائتی، بنیان گذار بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج). بولتن نیوز، در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۹۰، می نویسد: مهدویت از مظلوم ترین مسایل بوده است؛ چه پیش از انقلاب و چه پس از آن. پیش از انقلاب اسیر کج فکری برخی گروه ها بود و پس از آن نیز ترس از اتهام انتساب به گروه های انحرافی، برای بازداشتن و انزوای افراد کافی بود. ولی در چند سال اخیر، با کوشش برخی مراکز و با به میدان آمدن تنی چند از افراد شناخته شده و همراه و هماهنگ با انقلاب اسلامی، این سد غربت شکسته شد و این مساله از انزوا خارج شد. کوتاهی و کم کاری در این امر مقدس و خطیر، از یک سو زمینه ساز بروز خرافات و سطحی نگری و از سوی دیگر موجب در دست گرفتن این مقوله سترگ به وسیله افراد ناشایست کم دانش و یا بی دانش شده است. از این رو بایسته است حوزه علمیه به عنوان متولی این امر، گام های جدی تری در این راه بردارد و با تاسیس مرکز تخصصی مهدویت و مشارکت و نظارت بر مراکزی که در این جهت فعالیت می کنند، به آموزش، پژوهش و تبلیغ در این عرصه و سپس ارایه و تبلیغ آن در داخل و خارج کشور همت گمارند. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) در سال ۱۳۷۹ به پیشنهاد حجه الاسلام والمسلمین محسن قرائتی و با همکاری برخی از شخصیت های علمی و فرهنگی و موافقت مقام معظم رهبری تاسیس شد. این بنیاد در سال ۱۳۸۰ با هدف گسترش و تعمیق فرهنگ مهدویت در سطح جامعه به ویژه نسل جوان و فرهیخته و تربیت مبلغ، پژوهشگر و مدرس مباحث مهدویت و به منظور پشتوانه علمی و فرهنگی با کسب مجوز از شورای عالی حوزه علمیه قم مرکز تخصصی «مهدویت» را در قم راه اندازی کرد. برای بررسی اهداف تاسیس این بنیاد به سراغ حجت الاسلام والمسلمین محسن قرائتی رفتیم.

بخش هایی از گفتگو با حجت الاسلام قرائتی، در ادامه می آید:

زمانی که ما صحبت ستاد اقامه نماز را کردیم و به هر حال، بالای ۱۰۰ رساله دکترا و فوق لیسانس برای نماز نوشته شد، بالای صد کتاب و جزوه برای نماز نوشته شد، بالای پانصد مسجد در جاده ها ساخته شد، بالای ۱۰۰ هزار نماز جماعت در آموزش و پرورش راه افتاد، نماز ظهر عاشورا و نماز خواندن در پارک ها راه افتاد. حرکتی درباره شعر نماز، سرود نماز، تبلیغ نماز، بودجه برای نماز، قانون برای نماز؛ یک حرکت خوبی را خدا لطف کرد به دست بنده ناچیز انجام شد. البته بخش بزرگش به دست همکاران عزیزمان بود. از آن به پس، بسیاری از کارها را می گویند به قرائتی بسپارید. مثلا عده‌ای رفته بودند پیش مقام معظم رهبری درباره زکات. یکی گفته بود بروید سراغ قرائتی. درباره بنیاد ازدواج، گفته بودند بروید پیش قرائتی. یعنی ما تقریبا حالا یک کارمان خوب شده، فکر می کنند باقی کارها را هم می توانیم انجام بدهیم. اما فکر تشکیل بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج) از آن جا شروع شد که جوان ۲۳ ساله ای که ایشان را به خوبی می شناسم، در سفر عمره با ما بود. دیدیم ایشان وقتی در مسجد شجره محرم شد، دعای ابوحمزه را تا مکه از حفظ خواند و چقدر گریه کرد. گریه های این جوان، ما را زیر تاثیر قرار داد. در محل استقرار نیز اتاق هایمان پهلوی هم بود. به هر حال ذره ذره آشنا شدیم. گفت که ما چند نفر شریک هستیم و وضع مالی مان هم خوب است. شما بیا درباره امام زمان (عج) یک حرکتی انجام بده. امام زمان (عج) غریب است. شما که این همه درباره ولایت فقیه بحث می کنید، لااقل کمی هم روی نسخه اصلی کار کنید. ولایت فقیه، فتوکپی امام زمان (عج) است. شما اگر معرفت و محبت و عشق و نیاز به امام زمان (عج) را در نسل جوان مطرح کنید، ولایت فقیه دیگر خودش ثابت شده است. یعنی کسی که اصلش را پذیرفت، قائم مقامش را هم می پذیرد. این را گفت و پس هم دیدیم که پیگیری می کند. آمد خانه ما و گاهی گریه می کرد. من گاهی از گریه های او منقلب می شدم. می سوخت و حرف می زد. به هر حال، من این حرف را به مقام معظم رهبری منتقل کردم که جوانی آمده است و می‌گوید شما که این همه درباره ولایت فقیه صحبت می کنید، روی نسخه اصل هم صحبت کنید. مهم این است که به شبهه های اساسی و نوین پاسخ بگوییم. خرافه زدایی کنیم و مباحث را سهل نویسی کنیم. یعنی انتخاب موضوع و آسان نویسی و تیراژ میلیونی دادن. پس، این بحث امام زمان (عج) را در کتاب های درسی دبیرستان و دانشگاه وارد کنیم. پس اشعار و محتوای آن را عوض کنیم و به جای خواب هایی که می گویند و به جای ملاقات هایی که مشکوک است، این ملاقات ها را تبدیل کنیم به توجه عمیق به امام زمان (عج) و مفاهیمی که درباره آن حضرت است. یعنی بحث مهدویت را بین تمام اقشار تعمیق بدهیم. به هر حال، من به رهبری گفتم که می خواهیم یک حرکت بکنیم. ایشان گفتند: ان شاالله مبارک است. موضوع ها و کتاب های متعددی را به نویسندگان گوناگون سفارش دادیم و برخی از کتاب های خوب مثل «خورشید مغرب» محمدرضا حکیمی را در تیراژ دو میلیون به صورت بروشور چاپ کردیم. پس بودجه ای و بانی هایی پیدا شدند که ما بتوانیم یک محلی بخریم. زمینی کنار جمکران خریداری شد، برای این نسل نوجوان و جوان وقتی که می آیند در جمکران، در هوای داغ و آب شور اذیت نشوند و خاطره تلخی نداشته باشند. یک استراحت گاهی هم برای بچه ها باشد. که این زمین الان تبدیل شد به مجتمع آموزشی و فرهنگی با ظرفیت هزار نفر در یک روز که مورد استقبال و استفاده قرار گرفت و هر کاروانی که آن جا مستقر می شود دوره های آموزشی مهدویت را می بیند. خیلی وقت ها تحقیقات، علافی است. برخی تحقیقات هم به گونه ای است که اگر انجام نشود، ممکن است مردم نسبت به امام زمان (عج) شبهه دار بشوند. پس باید تحقیقات، کلیدی باشد. بویژه در دوران کنونی که فعالیت‌های غرب در نشان دادن از چهره امام زمان (عج) و معرفی آن به نسل نو قصدهای سلبی دارند و نسبت به آینده جهان حرف های انحرافی زیادی گفته‌اند و فیلم های زیادی ساخته اند که کارشناسان ما در مرکز قم تمام این موارد را رصد می کنند و به عنوان نقد فیلم و پاسخ به شبهات اعزم می شوند. خدا به پیغمبرش می فرماید: و ما علی الرسول الا البلاغ. ما کارمان، بلاغ است؛ یعنی ما می توانیم «عصیتک بجهلی» را حل کنیم که دیگر نگوید من نمی دانستم. لئلا یکون للناس علی الله حجه پس الرسل. ما کارمان همین است. یعنی واقعا امام زمان (عج) را در سطوح گوناگون معرفی کنیم و این نقش مهمی هم دارد؛ یعنی اگر واقعا انسان احساس کند و بچه های ما احساس کنند که امام زمان (عج) پدرشان است؛ انا و علی ابوا هذه الامه. یعنی بدانیم که حضرت ابراهیم، پدر

امت است. ملة ابیکم ابراهیم. این که می گوید من پدر شما هستم؛ حضرت ابراهیم، پدر شما است. هو سماکم المسلمین من پیش. یعنی دختران ما بدانند که دختران امام زمان (عج) هستند. پسران ما بدانند که پسران اسلام هستند. باید یک مقداری به این ها شخصیت داد و یک مقداری لطف امام زمان (عج) را به این ها معرفی کرد؛ چون اگر بنده آمدم و گفتم که من خدمت آیت الله خامنه ای بودم، ایشان اسم شما را برد و به شما سلام رساند؛ شما چه لذتی می بری؟ خب این مهم است که وقتی امام زمان (عج) می فرمایند و لاناسین لذکرکم. خب، همین مقدار را وقتی آدم می فهمد، منقلب می شود. در همین راستا چندین کتاب خوب از سوی بنیاد و مرکز قم چاپ شده و کارشناسانی هم هستند که با ادبیات آنان پاسخ به شبهات شان بدهند. البته این موارد باید با کمک رسانه و ابزار هنر و فیلم تلفیق شود... ما نان خور امام زمان (عج) هستیم. ما از وقتی عمامه سرگرفتیم، معنایش این است که این لباس یونیفورم ماست. قرآن هم آیه ای دارد مبنی بر این که لباسی بپوشید که شناخته شوید. حتی یعرفن و لایؤذین. این لباس یونیفورم مان است. از وقتی که معمم شدیم؛ یعنی نوکر امام زمان (عج) هستیم. حالا نوکر بدی هستیم یا خوبی هستیم، ما خودمان را منتسب به آقا می دانیم. پس باید در مدارس علمیه سراسر کشور، یک برنامه بنویسیم. لیست مدیران حوزه را بگیریم. یک نامه مفصل بنویسیم به همه حوزه های علمیه. خود طلبه ها، دعای ندبه را جدی بگیرند، دعای عهد را جدی بگیرند، این سلام علی آل یاسین را جدی بگیرند. سر و سامان بدهیم به این جمعیتی که به جمکران می آیند. در اختیار یک مداح و محدود به خواب و این ها نباشد. یعنی الان باید فعالیت و تلاش مضاعف کرد. من فکر می‌کنم اگر خود امام زمان (عج) یک چشمکی به ما بزند، آن چشمک، همه این لامپ های بی نور را به نور وصل می‌کند. الان مهدیه های ایران، باید سامان دهی شود. اشعار سنجیده نیست. کتاب ها بازشناسی نشده است. الان مرکز و موسسه ای وجود ندارد که تشخیص دهد آیا این حرف صادراتی است یا درست نیست یا اگر هم درست هست، الان تحملش برای جامعه میسر است یا نیست. ما کار موازی نمی کنیم. کار موازی بیشتر کتاب نوشتن است؛ چون توی خانه می نشینند و چند تا کتاب می بینند و یک چیزی انتخاب می کنند و می نویسند. پس در کتاب نویسی، کارهای موازی زیاد انجام می شود. عمده کار ما نیروسازی آموزش با پشتوانه پژوهشی صحیح و تبلیغ و اعزام کارشناس متخصص که گارد ویژه امام زمان (عج) هستند. ما جوان هایی داریم که رگ مذهبی شان قوی است. این ها را باید اشباع کنیم. اگر اشباع نکنیم، سر از خانقاه و معنویت های کاذب درمی آورند. مثلا بنده چند وقت پیش، با دانش جوها در عمره بودم. در میان آن ها دانش جوهایی وجود داشتند که ۲۴ ساعت توی حرم و یا پشت بقیع بودند. روزها به مسجدالنبی (ص) می رفتند و شب ها تا صبح پشت بقیع بودند. غذا از هتل برایشان می بردند. ما می بینیم که برای اعتکاف، ده ها هزار دانش جو معتکف می شوند. به هر حال، ما یک مشت دانش جو داریم که مذهبی اند و باید این ها را مذهبی و سالم تربیت کنیم و گرنه سر از انحراف درمی آورند. یک عده هم هستند که بی تفاوتند، اما اگر خوب عرضه شود، به راه می آیند. امام رضا علیه‌السلام می فرماید: ان الناس لو عرفوا محاسن کلامنا لاتبعونا. یک مشت معاند داریم که و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر. (قمر، ۲۷) حتی ماه دو نیمه شد، گفتند: جادو است. بنابراین، ما سه دسته داریم. عاشقان کم سواد که باید به این ها اطلاع رسانی کنیم. بی تفاوتان بی غرض که باید آن ها را ارشاد کنیم و دسته سوم، مغرضان لجوج که قرآن می گوید: فان تولوا فاعرض عنهم...

بارها تاییدات امام زمان را دیده ام

رییس دفتر خامنه ای، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۰، ادعا کرده است: «بارها تاییدات امام عصر (عج) در انقلاب را به چشم دیده‌ام.»

سایت انتخاب: «رییس دفتر مقام معظم رهبری گفت: فعالیت ها و تصرفات مسوولان در بیت المال در قوای مقننه، قضائیه و مجریه تا زمانی مشروع است که در خط ولایت باشند.»

به گزارش فارس، حجت الاسلام والمسلمین محمد محمدی گلپایگانی، شامگاه شنبه در مراسم سوگواری صدیقه طاهره فاطمه (س) در بیت نماینده ولی فقیه در گیلان اظهار داشت: «تمام تیرهای دشمن با فرمانبرداری مردم از مقام معظم رهبری به سنگ خورده است.»

او، به فتنه سال ۸۸ اشاره کرد و افزود: این فتنه از چند سال گذشته برنامه ریزی شده بود و افراد ساده و بی عقل زیر تاثیر آن قرار گرفتند. محمدی گلپایگانی، با بیان این که ولی فقیه با تدبیر عالمانه و آگاهانه این فتنه را اداره و مدیریت کردند، تصریح کرد: تمام تیرهای دشمن در حال حاضر به طرف خاکریز ولایت فقیه نشانه گرفته شده و ولی فقیه با تمام وجود به دفاع از اسلام ایستاده است. رییس دفتر مقام معظم رهبری تنها راه سعادت را عنایت و توجه نایب امام زمان (عج) دانست و خاطرنشان کرد: دجال ها در کارند و کسانی که جلو و عقب ولی فقیه حرکت کنند هلاک می شوند... همگام با ولی فقیه باید حرکت کرد و اساسا مشروعیت تمام افراد به این امر است. محمدی گلپایگانی، تمام مشروعیت ها را برگرفته از ولایت فقیه خواند و گفت: فعالیت ها و تصرفات مسوولان در قوای مقننه، قضائیه و مجریه تا زمانی مشروع است و روز قیامت مجازات و مکافات ندارد که در خط ولایت باشند و غیر از این راهی وجود ندارد. رییس دفتر مقام معظم رهبری با اشاره به این که بارها تاییدات امام عصر (عج) در انقلاب را احساس کرده و به چشم دیده ام، بیان داشت: مسیر موفقیت کشور در پیروی از ولایت است... محمدی گلپایگانی، بر ادامه خط مستقیم ولایت تاکید کرد و اظهار داشت: پیروزی نزدیک است و مقام معظم رهبری نوید شنیده شدن صدای انقلاب در اروپا را داده اند. رییس دفتر مقام معظم رهبری نسبت به عرفان های کاذب هشدار داد و تصریح کرد: مسیر مستقیم راه ولایت است که از فقه آل محمد (ص) سرچشمه می گیرد...

استفاده از اجنه

برخی از اصول گرایان و فرماندهان سپاه، تیم احمدی نژاد – مشایی انتقاد شدیدی دارند که برای مدیریت کشور و مقابله با رقبا، به غیر از امام زمان، از اجنه نیز استفاده می کنند. اکنون یاران خامنه ای، برخی از جن گیران تیم احمدی نژاد را بازداشت کرده است. پرسش این است: آیا جن گیری اشکال دارد و جرم است؟ آیا استفاده از اجنه در قلمرو سیاسی جرم است؟ چرا داستان ظهور امام زمان جرم نیست؟ علم و عقل و منطق انسانی حکم نمی کند که هیچ کدام از نیروهای ماوراء الطبیعه از جمله خدا، امام زمان، اجنه، فرشته، شیطان و هم چنین بهشت و جهنم را که ریشه در مذاهب دارند، نمی توان نشان داد و اثبات کرد. اما افراد زیادی ادعا کرده اند و هنوز می کنند که به نوعی ادعای دیدار با امام زمان و اجنه و فرشته و غیره دارند. ادعاهایی که در حکومت اسلامی ایران تازگی نداشته و هر روز هم با شدت بیشتری این ادعاها مطرح می گردند. کسانی که خدابارونند و قرآن را نیز کتاب مقدس آسمانی می دانند به صراحت وجود اجنه را تایید کرده اند. به روایت قرآن، گروهی از اجنه با پیامبر گرامی اسلام دیدار کرده و اسلام آورده اند. قرآن گفتگوی این دیدار را گزارش کرده است. سوره های جن (۱۵-۱) و احقاف (۳۲-۲۹) شرح این ماجراست:

«بگو: به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده‌اند، سپس گفته اند: ما قرآن عجیبی شنیده ایم، که به راه راست هدایت می کند، پس ما به آن ایمان آورده ایم و هرگز کسی

را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم و ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم و هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد نه از نقصان می‌ترسد و نه از ظلم.» (جن: ۱۳-۱۲)

و «ای پیامبر به یاد آور هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند، وقتی حضور یافتند، به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و بشنوید و هنگامی که پایان یافت، به سوی قوم خود بازگشتند و آن ها را بیم دادند (دعوت به اسلام کردند)» (احقاف: ۲۹).

به عبارت دیگر، بخشی از اعراب پیش و هم زمان محمد به وجود اجنه باور داشتند و گروهی از آنان وحی را هم چنین تفسیر می کردند. پیامبر، قرآن و خداوند نیز مطابق همین بخش خرافی جامعه آن روزگار شبه جزیره عربستان، بر وجود اجنه صحه نهاده اند. این در حالی ست که در قرآن، هیچ سخنی از موجودی به نام امام زمان، فرزند امام یازدهم شیعیان نیست. به همین دلیل، اهل تسنن و شیعیان غیر دوازده امامی به وجود امام دوازدهم شیعیان باور ندارند. یعنی برخی از مسلمانان «شیعه» نیز به وجود امام زمان باور ندارند. بنابراین، انکار وجود اجنه، موضوع بسیار دشواری برای شیعیان دازده امامی است. چرا که قرآن به صراحت از دیدار اجنه با پیامبر و مسلمان شدن آن ها خبر می دهد. قرآن، هم چنین از کمک یک هزار تن از ملائکه در جنگ بدر به مسلمین خبر داده است: «زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می آیند یاری می کنم.» (انفال، ۹)

آیه ۱۲۴ سوره آل عمران نیز خطاب به پیامبر به مومنان می گوید: «آیا کافی نیست که خداوند شما را به سه هزار نفر از فرشتگان یاری کند.»

روایات دیگری نیز حکایت دارد که چهار هزار فرشته به کمک امام حسین آمده اند. مطابق روایتی از امام صادق: «چهار هزار فرشته نازل شدند تا همراه امام حسین (ع) بجنگند، ولی به آنان اجازه جنگیدن داده نشد. دوباره اذن گرفتند و فرود آمدند و این وقتی بود که حسین (ع) کشته شده بود...»

در این میان، آیت الله خمینی و آیت الله خامنه ای جانشین خاص امام زمان معرفی شده اند. فقیهان در جن گیری و ارتباط با اجنه هم پیش قدم بوده اند. آنان مدعی اند که برخی از جنیان مقلد مراجع تقلید بوده و مسایل خود را از آنان می پرسند. در چنین موقعیتی پرسش این است که چرا تیم احمدی نژاد – مشایی، نمی توانند از امام زمان و جن و پری و غیره برای پیش برد مقاصد سیاسی خود، بهره برداری کند در حالی که این امر برای ولی فقیه و طرفداران او رواست؟! مساله مهم برای بخش آگاه جامعه، این است که چیزی به نام اسلام و دیگر مذاهب و همچنین پیامبر و خدا و قرآن و انجیل و تورات و جن و پری و بهشت و جهنم و غیره وجود خارجی ندارند. خداباوران و دینداران کتاب و سنت را به گونه های متفاوت تفسیر و روایت می کنند و بدین ترتیب، در قرائت های متفاوت رقیب جدی یکدیگر هستند. اما وقتی پای قدرت و ثروت، جاه و جلال و مقام در میان باشد، جنگ مذهب علیه مذهب راه می اندازند تا سیاست های بسیار خشن تری را به جامعه و حتی به رقبایشان تحمیل کنند. هم چنان که امروز طرفداران ولی فقیه و رییس جمهور حکومت اسلامی ایران، چنین سیاستی را در پیش گرفته اند. ظاهر دعوا در حکومت اسلامی، بر سر برداشت های متفاوت از ظهور امام زمان و اجنه و شیاطین است در حالی که واقعیت چیز دیگری و اساس آیت الله مصباح یزدی به صراحت و شفافیت تمام محل نزاع را روشن کرده است: اسلام را باید از فقیهان آموخت. روحانیت مفسر رسمی دین، زمامداران سیاسی و مالک همه چیز است. می گوید: «دین را باید به کمک علما از قرآن و کلمات معصومین آموخت...فقها وارثان قرآن و معصومین هستند...مخالفت با ولی فقیه مخالفت با ائمه و بر اساس روایات در حد شرک باالله است.»

هیچ اهمیتی ندارد که با این نظر اهل تسنن، شیعیان غیر دوازده امامی و شیعیان ناباور به ولایت فقیه؛ مشرک می شوند، مهم قدرت -ثروت است که نباید از چنگ فقیهان خارج شود. آیت الله احمد خاتمی- عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، عضو مجلس خبرگان رهبری، فقیه شورای نگهبان،امام جمعه موقت تهران- نیز اخیرا گفته است: «حوزه خانه امام زمان (عج) است... طلاب مساله زیارت

ائمه (ع) بویژه زیارت حضرت فاطمه معصومه (س) را فراموش نکنند؛ چرا که این بزرگواران واسطه فیض اند و زیارت جمکران نیز از دیگر مسایل مهم برای طلاب است؛ شما نباید به شبهه هایی که به جمکران می شود، گوش کنید؛ چراکه بزرگان زیادی سفارش بر زیارت جمکران کرده اند... ما در بحث سیاسی مطیع محض رهبری هستیم و همه باید پشت‌سر این فقیه، مجتهد، عادل و بصیر حرکت کنند.»

ائمه به امام زمان متصل می شوند، فقها جانشین امام زمان می شوند، حوزه علمیه قم منزل امام زمان می شود و همه باید مطیع محض رهبری باشند. بدین ترتیب، قدرت مطلق فقیهان در راس این سلسله مراتب قرار می گیرد. روحانیت و حتی برخی از فرماندهان سپاه در طول جنگ خانمانسوز ایران و عراق، به طور مداوم از «امدادهای غیبی» سخن می گفتند. در طول جنگ هشت ساله وقتی ایران با موشک کشتی های نفت کش را می زد، اکبرهاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران می گفت: «امداد غیبی بود.» شب عملیات در جبهه های جنگ، با همین سخنان بسیاری از فرزندان مردم ایران را برای پاک سازی به میدان های مین فرستادند و قتل عام کردند. آیت الله خمینی، بارها و بارها حوادثی را به امدادهای غیبی نسبت داده است. همه این داستان ها و قصه سرایی ها برای حفظ قدرت و ثروت است. ارتباط با عالم غیب و موجودات عجیب و غریب را «حاکمان و قدرت مداران» می سازند. بنابراین، ارتباط با اجنه و ملائکه و امام زمان خوب است، اما به شرطی که تنها و تنها در انحصار روحانیت باشد و دیگران وارد این عرصه نشوند. بنابراین، کلیه خرافات مذهبی، در خدمت منافع طبقه سرمایه دار و قشر ممتاز جامعه به ویژه روحانیت است که تاریخا در دربارها جا خوش کرده اند. آیت الله مصباح یزدی که پیشینا استاد احمدی نژاد بود و اکنون از او حمایت نمی کند به صراحت گفته است: «اراده خداوند همواره بر این تعلق گرفته که دو دستگاه در برابر هم وجود داشته باشد: دستگاه پیامبران و دستگاه شیاطین انس و جن... از همین رو شیاطین انسی مانند مرتاض ها از قدرتی برخوردارند که می توانند به کمک آن دیگران را بفریبند؛ اما مردم باید با انتخاب صحیح تلاش کنند از دام شیاطین رها شوند و با استفاده از اسباب هدایت راه درست را پیدا کنند... همواره سامری هایی هستند که می توانند ما را بفریبند... دین را باید به کمک علما از قرآن و کلمات معصومین آموخت؛ نه از مرتاض و جن گیر؛ و با استناد به این که برخی افراد کارهایی می کنند که دیگران از انجام آن عاجزند، نمی توان برای شناخت دین به آن ها مراجعه کرد.»

یا مرتضی نبوی، قائم مقام جامعه اسلامی مهندسین و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، گفته است: «به نظر می رسد این جریان انحرافی با توسل به یک سری مسایل شیطانی که دور از واقعیت هم نیست و طبق آیات قرآنی جزو اعتقادات مسلمانان هم هست، تلاش می کنند افراد را زیر تاثیر قرار دهند. اجنه امروز نیز در دنیا زندگی می کنند که داستان آن ها در قرآن مفصل آمده است و سخن از توانایی آنها بسیار است.آنها طبق آیات قرآن علیه انبیا توطئه می‌کردند، لذا شاید این جریان انحرافی با توسل به برخی از افرادی که از طریق راه باطل، فسادانگیز و انحرافی به برخی توان مندی های ماورائی رسیدند، سوء استفاده می کنند و جاذبه های این گروه توانسته تاثیری روی برخی افراد بگذارد و حمایت ایشان را جلب کند.»

و یا این که ذوالنور، جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، می گوید: «آقای احمدی نژاد می فرمایند مشایی قله ای است عظیم که قابل درک نیست، و بسیاری نمی توانند آن را درک کنند؛ باید پرسید مگر مشایی از دماغ فیل افتاده؟ از کجا آمده؟ چی از این مشایی دیده ای؟ جز ارتباط با جن گیرها و فال بین ها و طالع بین ها و آیینه بین ها و مرتاض ها و... و پس هم بیاید یک پیش گویی هایی بلغور کند؛ آقای احمدی نژاد هم فکر کند ایشان یک حجت الهی است، ایشان نماینده امام زمان (عج) بر روی زمین است، ایشان رابطه خدای متعال با زمین و واسطه فیض الهی است؛ این تلقی ها، تلقی های انحرافی است... فردی مانند یعقوبی یک فرزند شهید است که مانند برخی از مرتاض ها توان مندی هایی دارد... امروزه جریان خرافی انحرافی و شیادی به هم گره خورده است. این که می گوییم خدا آقای احمدی نژاد را از دست این ها نجات دهد، دعایی است که شما طلبه ها هم باید سر نماز خود این را بگویید.»

ماجرای چاه جمکران و تایید لیست وزرا توسط «آقا، امام زمان» و ارتباط برخی از اعضای دولت با اجنه که زمانی فقط طنزآمیز و مسخره به نظر می رسید، اما حالا آن بسیار جدی شده است که کار به بگیر و ببند هم کشیده است. یعنی عده ای از نزدیکان دولت را به دلیل ادعای «ارتباط با اجنه» دستگیر کرده اند. اکنون روشن نیست که به چه دلیلی مرتبطین با «اجنه» زیر تعقیب قرار گرفته اند؟ در حالی که «اجنه» تاریخی طولانی و اثبات شده در «اسلام» دارند و همان طور که در بالا اشاره کردیم در قرآن و روایات به ان ها پرداخته شده است. سایت فرارو، به این موضوع پرداخته که بخشی از آنرا می خوانید: «یک استاد حوزه بر این باور است که ادعای استفاده از توان اجنه هر چند که از نظر فلسفی ممکن است ولی در توان افراد عادی و معمولی نیست و کسانی که چنین ادعایی دارند از عقاید مذهبی سوء استفاده می کنند. هم چنین یک نماینده روحانی مجلس نیز قدرت، ثروت، شهرت و لذت را چهار مقوله ای می داند که افراد برای به دست آوردن آن به هر کاری دست می زنند. روز چهارشنبه، دادستان تهران خبر بازداشت شخصی به نام عباس غفاری را تایید کرده و اتهام او را نشر اکاذیب و برخی مسایل مربوط به آن دانست. هم چنین وی از خبرنگاران خواست تا از موضوع این که آیا این فرد مدعی عرفان های دروغین بوده، بگذرند چرا که او نمی تواند بیش از این درباره این پرونده سخن بگوید. این سخنان از سوی دادستان تهران، در حالی ایراد شد که چند روز گذشته برخی از سایت های خبری از بازداشت فردی به نام عباس غفاری خبر دادند. به گفته این سایت ها غفاری شخصی است که علوم غریبه می داند و مورد مشورت برخی از افراد نزدیک به دولت است. اما این اخبار در حالی منتشر می شود که طی روزهای اخیر برخی از چهره های اصول گرا نسبت به تسخیر اجنه و استفاده از توان این موجودات، توسط آن چه جریان انحرافی دولت نامیده می شود، خبر دادند. مرتضی نبوی، مدیر مسوول روزنامه رسالت، در این باره گفت: «به نظر می رسد این جریان انحرافی با توسل به یک سری مسایل شیطانی که دور از واقعیت هم نیست و طبق آیات قرآنی جزو اعتقادات مسلمانان هم هست، تلاش می کنند افراد را زیر تاثیر قرار دهند.»

نبوی، ادامه داد: «اجنه امروز نیز در دنیا زندگی می کنند که داستان آن ها در قرآن مفصل آمده است و سخن از توانایی آن ها بسیار است.» او، افزود: «شاید این جریان انحرافی با توسل به برخی از افرادی که از طریق راه باطل، فسادانگیز و انحرافی به برخی توان مندی های ماورائی رسیدند، سوء استفاده می کنند و جاذبه های این گروه توانسته تاثیری روی برخی افراد بگذارد و حمایت ایشان را جلب کند.» پیش از این نیز حسین فدایی، نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی، جریان انحرافی را جریان فرصت طلب نامید که از یک حرکت و جریان شیطانی برخوردار شده است. فدایی، افزود: «این جریان، عصر غیبت را پایان یافته و عصر حاضر را عصر حضور می‌شمارد و عصر حاضر را به عنوان عصر تبعیت از ولی فقیه و ولی امر مسلمین نمی شمارد. جریان انحرافی مدعی است وقتی که مستقیم از ولیعصر دستور می گیرید، چه نیازی به ولی فقیه و ولی امر دارید؟ کسی که خود را اسلام شناس و بی نیاز از ولی امر و فقیه جامع الشرایط می داند، منحرف است.»

محسن غرویان، در گفتگو با خبرنگار «فرارو»، پیرامون این موضوع گفت: «من چنین مساله ای را نمی پذیرم و فکر می کنم که یک سری توهمات و سوء استفاده از مفاهیم دینی و مذهبی است و واقعیتی ندارد.»

او، با بیان این که پذیرش چنین چیزی خیلی سخت و مشکل است، گفت: «وقوع چنین مساله ای امکان فلسفی دارد ولی معتقد نیستم که افراد عادی و معمولی بتوانند چنین کارهایی انجام دهند.»

او، تاکید کرد: «این قبیل کارها سوء استفاده از مفاهیم دینی و مذهبی است.» غرویان در این باره که آیا شما اطلاعاتی درباره عباس غفاری، شخصی که متهم به جن گیری است، دارید یا خیر، گفت: «نه من اطلاع چندانی ندارم باید دقیق تر و جزیی تر بررسی کرد تا ببینیم به چه نتیجه ای می رسد.»

سیدرضا اکرمی، درباره این که آیا امکان وقوع چنین چیزی وجود دارد یا خیر، گفت: «شما باید از آن هایی که این حرف ها را زده اند، مدارک، شواهد و منابع را بخواهید نه از من بی گناه و بی تقصیر که چیزی نگفته ام. گفت؛ گنه کرد به مصر آهنگری/ به تهران زدند گردن اکرمی.»

وی با بیان این که این روزها هر کسی هر چه گم می کند سراغ من می آید و اتفاقا در جیب من هم پیدا می شود، گفت: «قدرت، ثروت، شهرت و لذت چهار مقوله است که کسانی که دنبال و پیگیرش هستند از هر طریقی می خواهند به آن برسند. حال از راه حلال باشد یا حرام، بی اصل و بی ریشه باشد یا نباشد. در تاریخ مطالعه کنید نظایر این قصه فراوان است که برای شهوت، شهرت، ثروت، قدرت و ریاست از همه این چیزها استفاده شده است.»

اکرمی، در این باره که پس از نظر شما احتمال این که چنین اتفاقی افتاده باشد وجود دارد، گفت: «بیافتد یا این که افتاده باشد.»

وی هم چنین در این باره که آیا شما شناختی از هویت شخصی به نام عباس غفاری دارید یا خیر، گفت: «نه من نمی شناسم. این ها با ما کاری ندارند. ما خودمان مثل بسم الله هستیم، این ها هم مثل جن هستند، از ما فرار می کنند.»

آیت الله خزعلی، گفته است: «حکم نایب امام زمان (عج) واجب الاطاعه است.» خبرگزاری حکومتی فارس، نوشت: «عضو مجلس خبرگان رهبری با اشاره به جایگاه ولایت فقیه گفت: «حکم نایب امام زمان (عج) واجب الاطاعه است.»

به گزارش خبرگزاری فارس از جنوب استان تهران، آیت الله ابوالقاسم خزعلی «در همایش تجلیل از نخبگان و فرهیختگان برتر حوزه علمیه قائم عجّل الله تعالی فرجه الشریف با اشاره به واجب الاطاعه بودن حکم نایب امام زمان»، تاکید کرد: «زمانی که نایب امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف حکم داد، اجرای آن بر فقیه اعلم هم واجب است و در همین راستا آیت الله العظمی گلپایگانی به رهبر انقلاب اظهار کردند که: من هر حکمی را که شما بدهید، واجب می دانم. و باید گفت زمانی که حکم حکومتی صادر شود، اطاعت از آن بر فقیه اعلم نیز واجب است.»

اما اکنون به نظر می رسد که همراهان دولت احمدی نژاد، هنوز نتوانسته اند از ظرفیت های «اسلام گرایی موعودگرا» به خوبی بهره برداری کنند چرا که هاله نور احمدی نژاد؛ دولت را امام زمان اداره می کند؛ «ظهور نزدیک است» و غیره را روحانیون ارشد حکومتی رد کرده اند. از این رو، احمدی نژاد و همراهانش به جن گیری، استخاره، طالع بینی، رمالی، فال بینی و دعا نویسی و غیره روی آورده اند تا برای «حفظ قدرت»، شاید این بار جادوگری کارساز باشد؟! به عبارتی این پناه بردن دولت به اقدامات جاوگرایانه، شکست ایدئولوژی حاکم را نیز به نمایش می گذارد و همه طرفین درگیر و دخیل در قدرت مافیایی حکومت اسلامی، برای حفظ قدرت شان باید به هرگونه جنایت و دروغ و خرافات مذهبی پناه می برند. بویژه در این سی و سه سال حاکمیت جمهوری اسلامی، انبوهی از خرافات مذهبی از جمله در ارتباط با امام زمان، جادو و طلسم بازتولید و یا ترجمه و تالیف شده اند. طالع بینی، شناخت ارواح، فال بینی، بخت گشایی، سحر گشایی، ساعت شناسی، شناخت اجنه، علم الحروف، و شفا بخشی از حوزه های پر رونق و پردرآمد این نوع آثار خرافی – مذهبی هستند. کسی که به قرآن، خدا، امام زمان، اجنه، عالم غیب و غیره باور داشته باشد نمی تواند اصولا منکر هیچ یک از این امور مذهبی باشد. اسلام در زمانی به جامعه عرب چهارده قرن پیش عرضه شد که این باورها بخشی از فرهنگ عمومی مردم آن دیار به شمار می آمدند. این خرافات در چهارده قرن گذشته، با کمک خلفا و درباریان و به طور کلی سیستم فئودالی و سرمایه داری بازتولید شده است. بدین ترتیب، اگر از این منظر ایدئولوژیکی به اختلافات طرفداران خامنه ای و محمود احمدی نژاد نگاه کنیم به سادگی در می یابیم که دعوا بر سر قدرت و ثروت و انحصار روحانیت در رابطه با امام زمان و اجنه و غیره است که احمدی نژاد و یارانش وارد این عرصه های ویژه روحانیت شده اند. اما در شرایط کنونی، این تنها رهبر و روحانیون تراز اول حکومت نیستند که با اامام زمان و اجنه در ارتباطند، بلکه اکنون محمود احمدی نژاد نیز لشکری از اجنه را در پشت سر خود دارد. لشکری که در این سال ها قدرت و ثروت خود را مدیون دولت احمدی نژاد می دانند.

چهارشنبه بیست و یکم اردیبهشت ۱۳۹۰ – یازدهم می ۲۰۱۱

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش چهارم):

باز تولید مداوم ظرفیت های آیینی شیعه و کارنامه سازی برای خامنه ای

شیعه ی عامه پسند و آیینی و فقهی، بر سه داستان بنیادی استوار است:

1. کشته شدن امام علی، به عنوان «نماد عدالت» در قدرت
2. کشته شدن امام حسین به عنوان نماد مبارزه اپوزیسیون با «ظلم» حاکم
3. غیبت امام دوازدهم در دوران حاکمیت ظلم به عنوان فقدان زمینه برای حضور نمایندگان خداوند بر روی زمین

حکومت اسلامی، از دو داستان اول به اندازه کافی در دوران انقلاب ۵۷ و جنگ بهره برده است. از این رو، امروز به سراغ داستان سوم رفته اند و داستان «سید خراسانی» را کشف کرده اند. یعنی خامنه ای، به عنوان یکی از یاران امام زمان معرفی می شود. حال از این ماجرا بگذریم که سید خراسانی یا مشرقی می شود سید علی خامنه ای، آذربایجانی است و چند سالی نیز در مشهد بوده است. تا سه چهار هفته پیش از این، احمدی نژاد هم به عنوان یار دیگر امام زمان «شعیب بن صالح» نامیده می شد اما اکنون با بروز اختلاف با رهبر، احمدی نژاد و یارانش مورد غضب رهبر و طرفدارانش قرار گرفته و حتی تنی چند از طرفدارانش او در دولت، از جمله معلم اخلاق دولت را دستگیر و زندانی کرده اند. در همین حال، امام جمعه ها، سخن گویان، ارگان ها و رسانه های تبلیغی حکومت اسلامی، برای خامنه ای شجره نامه تاریخی درست می کنند: «جد مطهر مقام معظم رهبری، امام سجاد بودند که امامزاده عبدالله مدفون در بلوار کشاورز قم نیز عموی نسبی ایشان هستند. هم چنین امامزاده سید معصوم نیز که در منطقه نیروگاه قم مدفون هستند به عنوان پسر عموی نسبی مقام معظم رهبری به شمار می آیند.» (غلامرضا ناظمی، مدیرکل اوقاف و امور خیریه استان قم، تابناک، ۲۵ مهر ۱۳۸۹) تنظیم سیاست خارجی حکومت اسلامی ایران در عراق و سیاست های این حکومت در رابطه با حضور آمریکا در منطقه، در دولت احمدی نژاد به روایت ها گره زده شده است. به اعتقاد طرفداران موعودگرا حکومت، یکی از شخصیت های برجسته عصر ظهور، سیدخراسانی است که بنا بر روایات با سپاهی انبوه از ایران قیام کرده و به سمت عراق پیش می رود. سیدخراسانی چند ماه مانده به ظهور و در ماه رجب به همراه سفیانی و یمانی در یک روز قیام می کند و هدف همه این ها عراق است. سیدخراسانی و سپاهش با اصلی ترین دشمن امام زمان که سفیانی است و عراق را اشغال کرده (دولت آمریکا) وارد کارزاری سخت شده و پس از شکست او، با امام زمان بیعت کرده و لشگریانش را زیر اختیار امام زمان قرار می دهد.

نشانه های ظهور امام زمان

در بازخوانی تازه داستان امام زمان، همه عناصر و نشانه های ظهور به گونه ای باز تفسیر می شوند که شرایط امروز منطقه در آن لحاظ شده اند تا به سفارش مدیران دستگاه تبلیغاتی حکومت پاسخ داده شود. در بازخوانی نوین ایدئولوژی اسلام گرا و موعودگرایی حاکم، چنین اشاره می شود: «ظلم و ستم بر امت اسلامی بیشتر می شود، یهود مجددا مسلط می شوند و بر جهان حاکم می شود و دولتی هم در منطقه تاسیس می کنند... اختلاف داخلی بین آنان (قوم سلمان انقلابی) به وجود می آید و طرفداران امام پیروز می شوند، سیدخراسانی که فرمانده نیروهای ایرانی هست، به خدمت امام در عراق می رسند و با او بیعت می کنند و پرچم ایران را به دست حضرت می دهند... از جمله اشغال عراق توسط غربی ها و عقب نشینی آن ها، که در «احادیث» ذکر شده است. در عربستان نیز بین خانواده حاکم اختلاف می شود و حالت خلاء سیاسی پیش از ظهور حضرت صورت می گیرد.» (سیدخراسانی پرچم ایران را تسلیم امام زمان می کند، علی کورانی، شیعه آنلاین، ۷ مرداد ۱۳۸۹)

سیزده زن در دولت امام زمان

به گزارش خبرگزاری آینده روشن، «در دولت امام مهدی (عج) سیزده زن با نام های قنواء دختر رشید هجری، ام ایمن، حبابه والبیه، سمیه (مادر عمار یاسر)، زبیده ام خالد احمسیه، ام تلاشد حنفیه، صیانه ماشطه، ام خالد جهنیه ایثارگری» خواهند کرد که در وبلاگ «انتظار منتظر» به معرفی اختصاری آن ها پرداخته شده است. «حمیدرضا.ش»، وب نویس این وبلاگ، درباره «صیانه ماشطه» از «بانوان همراه امام زمان (عج)»، می نویسد: او یکی از همان سیزده بانویی است که در دولت حضرت مهدی (علیه‌السلام) زنده شده، به دنیا باز می گردد. او، همسر «حزقیل»، پسر عموی فرعون، و شغلش آرایشگری دختر فرعون بود. او همانند شوهرش به پیامبر زمان خود، حضرت موسی، ایمان آورده بود اما هم چنان ایمان خود را پنهان می کرد. یکی دیگر از «بانوان والا مقام دولت امام زمان (عج) مادر عمار یاسر» است که این وبلاگ نویس درباره ایشان نیز می نویسد: او و شوهرش یاسر در دام ابوجهل گرفتار آمدند و او نخست آن ها را اجبار کرد که پیامبر خدا را دشنام دهند، اما آن ها حاضر به چنین کاری نشدند. او نیز زره آهنی به سمیه و یاسر پوشانید و آن ها را در آفتاب سوزان نگه داشت. پیامبر که گاه از کنارشان عبور می کرد، آن ها را به صبر و مقاومت سفارش می نمود و می فرمود: ای خاندان یاسر، صبر پیشه سازید که وعده گاه شما بهشت است. او، در ادامه درباره «بانوان دیگر دولت امام مهدی (عج)»، این چنین می نویسد:

«نسیبه»: دختر کعب مازنیه: او معروف به «ام عماره» و از زنان فداکار صدر اسلام است که در برخی از جنگ های پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، شرکت جسته و مجروحان جنگی را مداوا کرده است. او در جنگ احد بهترین نقش را ایفا کرد. با دیدن صحنه فرار مسلمانان و تنها گذاشتن پیامبر به دفاع از جان شریف پیامبر پرداخت و در این راه بدنش زخم های فراوان برداشت.

«ام ایمن»: از زنان پرهیزکار و خدمتکار حضرت رسول، صلی‌الله‌علیه‌وآله، است. پیامبر به او مادر خطاب می کرد و می فرمود: این زن، باقی مانده ای از خاندان من است. وی همواره در کنار زنان مجاهد، در جبهه جنگ به مداوای مجروحان می پرداخت. ام ایمن از شیفتگان خاندان امامت بود که در ماجرای فدک، حضرت زهرا، علیه السلام، او را به عنوان شاهد معرفی کرد. وی پنج یا شش ماه پس از پیامبر از دنیا رفت.

«ام خالد»: که به ام خالد مقطوعه الید (دست بریده) باشد که یوسف بن عمر، پس از به شهادت رساندن زیدبن علی بن الحسین در کوفه، دست او را به جرم شیعه بودن قطع کرد.

«زبیده»: زن هارون الرشید بود و یکی از هواداران و پیروان اهل بیت است. هنگامی که هارون دانست از شیعیان است قسم خورد که طلاقش دهد. زبیده کارهای خدماتی بسیاری داشت که یکی آب رسانی به عرفات است.

«حبابه والبیه»: از زنان والامقامی است که دوره زندگی هشت امام معصوم را درک کرد و پیوسته مورد لطف و عنایت ایشان قرار داشت. در یک یا دو نوبت به وسیله امام زین العابدین و امام رضا (علیهم السلام) جوانی اش به او بازگردانده شد. نخستین ملاقات وی با امیر مومنان، علیه السلام، بود که از آن حضرت دلیلی بر امامت درخواست کرد. حضرت در حضور وی سنگی را برداشت و بر آن مهر خود را نقش کرد و اثر آن مهر در سنگ جای گرفت و به او فرمود: پس از من هر که توانست در این سنگ چنین اثری بر جای بگذارد او امام است. از این رو حبابه پس از شهادت هر امامی نزد امام پسی می رفت و آنان مهر خود را بر همان سنگ می زدند و اثر آن نقش می بست. نوبت که به امام رضا (علیه السلام) رسید حضرت نیز چنین کرد. حبابه نه ماه پس از رحلت امام رضا، علیه‌السلام، زنده بود و پس از آن بدرود حیات گفت.

«قنواء»: دختر رشید هجری، یکی از شیعیان و پیروان علی، علیه السلام، و خود از یاران باوفای حضرت امام جعفر صادق، علیه السلام، است. وی دختر بزرگمردی است که در راه محبت و دوستی امیر مومنان به طرز دل خراشی به شهادت رسید.

و اما چهارمین گروه از زنان که در زمان ظهورش زنده می شوند، پرهیزکاران هستند که پیش از ظهور حضرت بقیه اللّه، علیه السلام، رحلت کرده اند. به ایشان گفته می شود: امام تو ظاهر گشته است، اگر مایلی می توانی حضور داشته باشی. آنان نیز به اراده پروردگار زنده خواهند شد. شما ای زن مسلمان و مومن برای آن که بتوانی در خدمت آن حضرت باشی هر روز صبح دعای عهد را بخوانید تا از یاوران امام زمان (عج) باشید. این وبلاگ نویس، یکی از صدها وبلاگ نویس در حکومت اسلامی ایران است که با کمک های بیکران مادی و معنوی حکومت، شبانه روز چنین داستان هایی را می بافند و به خورد جامعه می دهند.

اجرای طرح «۳۱۳ یار موعود» در ۱۸ استان

خبرگزاری حکومتی مهر، نوشت: رضا فرخ شاهی نیا، مسوول کانون تخصصی مهدوی کرمانشاه، از برگزاری دوره سوم آموزش بصیرت در طرح «۳۱۳ یار موعود» در اوایل بهار در ۱۸ استان خبر داد. نامگذاری این طرح به روایت شیعه، در مورد حکمرانی ۳۱۳ تن از یاران نزدیک امام زمان بر جهان پس از پایانالزمان اشاره دارد. رضا فرخ شاهی نیا، اهداف عمده «طرح ۳۱۳ یار موعود» را «شناخت بیشتر حضرت مهدی، توسعه و ترویج فرهنگ مهدویت و افزایش آگاهی جوانان در زمینه های گوناگون و آموزش بصیرت مهدوی»، توصیف کرد و افزود که هم اینک در کرمانشاه، به علت کمبود اعتبار کافی قادر به پذیرفتن ۵۰۰ جوان بیشتر در هر دوره نیستیم. پیش از این نیز علی رضا پناهیان، مشاور رییس نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه ها، در مراسم عزاداری خانه آیت الله خامنه ای گفته بود: «در روایات آمده است که ۳۱۳ یار حضرت مهدی، مانند کنیزانی در برابر مولای خود از آن حضرت اطاعت می کنند و آداب ولایت مداری نیز این گونه است.»

وثیقه به خدا برای ظهور امام زمان...

بنا به گزارش ایرنا، آیت الله محی الدین حائری شیرازی، «استاد حوزه و دانشگاه»، گفت: هنوز دادن وثیقه به خدا برای ظهور امام زمان (عج) کامل نشده چرا که این وثیقه باید هم شان و منزلت حضرت مهدی باشد و معلوم است که با وجود این همه شهید گران قدر هنوز حد کاملی از وثیقه الهی برای تشکیل حکومت جهانی امام زمان (عج) فراهم نشده است. او، اضافه کرد: پیروزی لبنان در جنگ سی و سه روزه علیه دشمن و اخیرا فرار دیکتاتور مصر، خود و به تدریج فراگیری آن در تمام کشورهای عربی، وثیقه ای دیگر برای ظهور امام زمان (عج) است که البته تا رسیدن به نقطه ظهور، نیاز به استقامت و بصیرت دارد. حائری شیرازی، گفت: اگر افراد به دنبال حقیقت و زمینه های ظهور امام زمان (عج) هستند، باید برای تحقق آن سرمایه گذاری کنند و در این مسیر مراقب توطئه ها و دسیسه های رنگین دشمن باشند.

نظر مدیر مدرسه امام خمینی در خصوص امام زمان

خبرگزاری آینده روشن، پنج شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۵، «به منظور آگاهی از نظرات حجت الاسلام و المسلمین مهدویان مدیر مدرسه امام خمینی (ره) در دمشق در خصوص امام مهدی (عج) و انتظار» با او گفتگویی انجام داده است که در زیر می خوانید:

تلاش های انجام شده در زمینه ارتقاء فرهنگ مهدوی (ع) را چگونه ارزیابی می کنید؟ من خیلی دردمندانه باید بگویم که نسبت به مهدویت نه دولت و نه روحانیت و نه موسسات تحقیقاتی ما در قم و نه در تهران و نه در کشورهای خارجی آن طور که باید سرمایه گذاری نکرده اند، سرمایه گذاری درست نشده است این نشان دهنده عدم شناخت مهدویت از یک طرف و کارکرد بد کسانی که در این

جهت کار کرده اند و چهره مساله مهدویت را آلوده اند از طرف دیگر و عوامل دیگری که روحانیت و عوامل دولتی و غیر دولتی در صدد شناخت اصلی درد ها و درمان ها نبوده اند شاید این حرف سنگین باشد ولی واقعیت است. اگر غیر از این بود می توانستیم خیلی ها را جذب بکنیم و فرهنگ انقلاب را بشناسانیم انقلابی که اگر عنایات آن حضرت نبود اصلا شاید به پیروزی نمی رسید و اگر ارادت حضرت امام (ره) به این ساحت نمی بود و اگر عنایات امام مهدی (ع) از انقلاب گرفته می شد راه به جایی نمی برد. باید هم دولت و هم روحانیت و هم موسسات تحقیقاتی ما هم در داخل و هم در خارج سرمایه گذاری کنند. ما گرفتار تعارف هستیم با خود و با مردم تعارف می کنیم. مدیران باید خود و مهدویت را بشناسند و سرمایه گذاری اساسی بکنند... باید حضرت مهدی را درست شناخت. الان شناخت ما از امام زمان یک شناخت شناسنامه ای است وقتی من در حوزه ها و دانشگاه ها که صحبت می کردم می پرسیدم که ببینم مخاطبان من چقدر با امام زمان آشنا هستند متاسفانه بسیار ضعیف و ناچیز و سطحی بود. گرچه شناسنده ها هم که روحانیت در درجه اول بوده اند متاسفانه خود آشنایی چندانی ندارد. مرحوم کافی کسی است که در منبرهای خود به طور عام از امام زمان سخن می گفتند ولی واقعا ایشان چقدر امام زمان را می شناختند؟ و به عمق آن پی برده بودند تنها یک تعداد خاطره ها و سرگذشت هایی را که به نظر من باید در آن ها تنوین نظر کرد. ایشان این ها را دستمایه کار خود کرده بودند و چقدر با ظرافت همان مقدار را که می دانستند به جامعه شناساندند. کاش درصد قابل توجهی از روحانیت ما به همان مقداری که ایشان عشق داشت می توانستند بشناسند و بشناسانند این یک هزارم کاری است که باید انجام شود، امام زمان (عج) را باید به عنوان یک پروژه جهانی شناخت کسی که می آید و جهان را زیر یک حکومت می برد این مساله ابعاد گوناگونی دارد مثلا باید کسانی بیایند و ببینند که مثلا مدیریت حضرت نسبت به اقتصاد بین الملل چگونه است، سیاست بین المللی چگونه خواهد بود؟ وزارت خانه ها چطور توزیع می شود؟ امور اجتماعی چگونه است؟ آیا ایشان مثل امام علی (ع) مامورینی از طرف خود به این طرف و آن طرف ارسال می کنند؟ باید دید چطور است؟ همه دنیا زیر چتر اطلاعاتی یک حکومت و یک شخص قرار خواهد گرفت و وکلای حضرت جهان را اداره خواهد کرد. اصلا در این بخش ها کار نشده است. کسانی که در این زمینه ها کار می کنند وقتی سخن به پیشرفت های تکنولوژیکی در زمان حضرت می رسد تازه یک مقدار با احتیاط صحبت می کنند، این ها باید جزء مسلمات قرار بگیرد که حضرت از شمشیر استفاده نمی کنند و قتل و غارت نخواهند کرد و با سلاح منطق جلو خواهند آمد و عقول را پرورش می دهند و مردم را به گونه ای آماده پذیرش حق می کنند که همه شنوای حق و حقیقت باشند. حضرت کسانی را پرورش می دهند. ما عیب بزرگ مان این است که در طول انقلاب کادر سازی نکرده ایم و گزینش ها بر اساس شناخت های جزئی و سوابق افراد بوده است یا به خاطر انگیزه های بوده است که خود طرف داشته است برای تصدی سمت ها. حضرت مهدی (عج) الان هم دارند کادرسازی می کنند. نه در ایران، بلکه در همه دنیا. مثلا در حوزه علمیه سوریه از سی و دو کشور دنیا درس می خوانند شاید یکی از ایشان کادر امام زمان باشد. حضرت سال های سال کار کرده اند تا کادر خود را بسازند... غرب هیچ چیزی ندارد یک «مرد عنکبوتی» یا «بت من» درست می کند که ناتوانی خود را در غالب مهارت ها عرضه می کند. به نظر من غرب خیلی زیبا دارد عمل می کند، برخاسته از آرزوهای غربی ها هست وقتی یک انسان می خواهد آنی باشد که نمی تواند باشد خوب فیلمش را می سازد و نمونه ها بسیار است. در فیلم سازی غربی به طور روشن می توان یافت که غرب توهمات خود را به شکل چیزهای واقعی دارد به خورد مردم دنیا می دهد و بزرگ ترین آفت آن همین است که مردم بیچاره دنیا باور کرده اند که آمریکا ابرقدرت است...

طوری کار کنید که امام (زمان) ما را در موضع خود ابقا کند

محمود احمدی نژاد، در سخنرانی روز پنج شنبه ۱۱-۱۱-۲۰۱۰ خود، خطاب به مدیران دولتی استان قزوین گفت: «طوری کار کنید که امام (زمان) ما را در موضع خود ابقا کند.»

به گزارش خبرگزاری مهر، احمدی نژاد که در جمع مدیران دولتی در استان قزوین سخن می گفت، افزود: «همه دین و همه عالم خلاصه در یک کلمه است که آن کلمه هم امام است. همه هستی برای امام است که اصلا کعبه بدون امام معنا ندارد. همه دور کعبه می چرخند و کعبه به دور امام. مسیر رسیدن به خدا امام است. امام هم راه است هم مقصد.»

احمدی نژاد، با بیان این که ما معتقدیم که انقلاب اسلامی یک گام در ادامه و امتداد گام های انبیای الهی و مقدمه ای برای گام های پسی برای پیوستن بشریت به امام است، گفت: «بوی عطر امام در عالم پیچیده است و جهان به سرعت وارد مرحله ای می شود که تنها راه خود را اتصال به امام بداند.»

احمدی نژاد، در بخش دیگری از سخنانش به موضوع کنترل جمعیت در اشاره کرد و افزود: «جمعیت ما کجا زیاد شده است که پس دستور می دهیم که آن را کنترل کنند. غربی ها رشد جمعیت شان منفی شده است و از ترس این که جمعیت به آن جا سرازیر شود دستور کنترل جمعیت را به ما می دهند.»

سخنان احمدی نژاد، درباره کنترل جمعیت بارها انتقادهای بسیاری را در محافل سیاسی و اقتصادی ایران، حتی در میان اصول گرایان و اصلاح طلبان روبرو شد. به گفته منتقدان افزایش جمعیت نیازمند زمینه سازی اقتصادی است که ایران هم اکنون آن را دارا نیست. اما احمدی نژاد، در پاسخ منتقدین گفت: «این حرف ها مال ما نیست مال مادی ها است. روزی دست خدا است. این نیست که نسلی را بکشیم تا روزی مان بیشتر شود.»

اعدام یکی از فرماندهان پیشین سپاه در جنگ...

یکی از فرماندهان پیشین سپاه در جنگ به اتهام «ارتباط با امام دوازدهم شیعیان» به حکم دادگستری استان خوزستان اعدام شد. خانواده عبدالرضا غرابات از فرماندهان سپاه در سوسنگرد، شنبه ۲۹ ژانویه ۲۰۱۱، در گفتگوی تلفنی با العربیه، گفتند که آقای غرابات، دو روز پیش به جرم ارتباط با امام زمان، در استان اهواز اعدام شد و تاکنون موفق نشده اند که جسدش را تحویل بگیرند. اما جرم او، نه در تبلیغ امام زمان، بلکه در این بوده است که او ادعا کرده بود امام زمان از رهبر حکومت اسلامی ایران ناراضی است. خانواده این عضو سپاه پاسداران در سوسنگرد، اعلام کرده اند که پس از اعدام وی در اهواز، هنوز موفق به دریافت جنازه نشده و تاکید کرده اند که «خبر اعدام را از رسانه ها شنیدیم.» اما در این گزارش، اشاره ای به منبع خبری منتشر کننده اعدام این فرد نشده است. یکی از اعضای خانواده عبدالرضا غرابات، گفته است: «نظام خود مروج افکار امام زمانی است و احمدی نژاد بارها از تلویزیون به طور مستقیم و غیرمستقیم از ارتباط با امام زمان گفته است. چرا فقط فرزند ما اعدام می شود.»

او، افزوده: «ما انتظار نداشتیم که عبدالرضا اعدام شود، چرا که در دوران جنگ خدمات فراوانی داشته است. بویژه این که اتهام ارتباط با امام زمان تازگی ندارد و خود دولت مردان برخی اوقات این نوع ادعاها را مطرح می کنند.»

بر اساس گزارش ها عبدالرضا غرابات، پس از ادعای ارتباط با امام دوازدهم شیعیان توسط ماموران وزارت اطلاعات در شهر سوسنگرد بازداشت شده و برای محاکمه به اهواز انتقال یافته بود. پس از صدور حکم اعدام در دادگاه روحانیت و تایید آن در دیوان عالی قضایی، حکم اعدام وی بامداد پنج شنبه

۲۷ ژانویه ۲۰۰۱، در زندان کارون اهواز اجرا شد. این عضو خانواده غرابات، هم چنین اضافه کرده است: عبدالرضا در زمان شاه فردی خوش گذران بود و هیچ گرایش دینی نداشت، اما پس از پیروزی انقلاب و آغاز جنگ به عضویت سپاه درآمد و در هشت سال جنگ، حضوری مداوم در خط مقدم جبهه داشت. پس از توقف جنگ عبدالرضا از ارتباط خود با امام زمان سخن گفت و ادعا کرد که امام زمان از نظام حاکم به رهبری آیت الله خامنه ای ناراضی است.»

وی افزوده است که غرابات، در مسجد جامع سوسنگرد برای تعدادی از جوانان این شهر درس اخلاق برگزار می کرد و برای سال ها آزادانه به تبلیغ افکار خود می پرداخت: «به تدریج بر پیروان آقای غرابات افزوده شد، به طوری که صدها نفر از شهرهای گوناگون دیگر نیز با وی ارتباط برقرار کرده و به عضویت مجموعه ای که با نام «خط سیر و سلوک» بین مردم معروف شده بود در آمدند.»

وی تاکید کرد: «فعالیت این گروه پس از پرداختن به رهبر جمهوری اسلامی ایران متوقف شد و عبدالرضا غرابات به اهواز تبعید اما پس از مدتی بازداشت و به اتهام ارتباط با امام زمان اعدام شد.»

فق□ برخی بزرگان با امام زمان ارتباط دارند نه حلقه اطراف احمدی نژاد

روزنامه کیهان حکومت اسلامی، طی یاداشتی پنج شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰، در رابطه با اختلافات اخیر دولت و مجلس بر سر ادغام وزارت خانه ها، به سیاست احمدی نژاد در این مورد حمله کرده و آن را تعطیل دولتی خوانده است. یک نکته جالب دیگری که در این یادداشت آمده است، ماجرای ارتباط با امام زمان است. نویسنده یادداشت، به شدت ارتباط «حلقه» مشایی با امام زمان را رد کرده و حتی تاکید کرده است: «اگر کسی ادعای ارتباط و خبر داشتن از امام عصر (عج) داشت به صورت او خاک بپاشید و او را تکذیب کنید.» اما نویسنده تاکید می کند که: «ملاقات برخی از بزرگانی با آن حضرت قطعی است.»

کیهان، این ارگان سانسور و سرکوب حکومت اسلامی، می نویسد: «... ۴- در میان حلقه مورد اشاره نوعی «خاص دیدن» از سال پایانی دولت نهم شروع به جوانه زدن کرد. این خاص بودن معانی و محدوده های فراوانی را دربر می گرفت. یکی از جلوه ها طرح «مورد تایید خاص حضرت بقیه الله الاعظم (عج) بودن» است... به مرور این فکر در بعضی ها پیدا و ابراز شد که «ما هیچ کاری نمی کنیم مگر این که مورد تایید و عنایت باشد» و در موارد خاص به بعضی از عوامل دولت خبر داده می شد که شما مورد تایید هستید یا فلان فعل شما امام زمان را خشنود کرد! این همه در حالی بود که اولا هیچ سندی برای صحت این ادعاها ارایه نمی شد و ثانیا اسناد قطعی و غیرقابل تردیدی وجود دارد که فرموده اند اگر کسی ادعای ارتباط و خبر داشتن از امام عصر (عج) داشت به صورت او خاک بپاشید و او را تکذیب کنید البته این به آن معنا نیست که امکان ارتباط با آن حضرت وجود ندارد. ملاقات برخی از بزرگانی با آن حضرت قطعی است ولی چنین بزرگانی هرگز ادعای ارتباط نمی کنند و بعضی با نشانه هایی درمی یابند که چنین ارتباطی وجود دارد یا وجود داشته است. یکی دیگر از جنبه های «خاص بودن» استثنا قایل شدن برای طیف خاص است به گونه ای گویا بعضی از افراد مبرای از خطا و در نتیجه مبرای از پرسش و پاسخ هستند.»

در کشمکش باند رهبری و ریاست جمهوری، مشایی در گفتگویی با «ایرنا»، ۲۳ اردیبهشت ۹۰، از جمله ادعا کرده است: «در شرایط کنونی، بنا به دلایلی قصد پاسخ گویی به شبهات بی اساس و اکاذیب را ندارم، اما در این مورد باید تاکید کنم که ولایت فقیه، آرمان مهم انقلاب اسلامی و بزرگ ترین یادگار ماندگار امام (رض) است و اصولا انقلاب اسلامی بدون ولایت فقیه شکل نمی گرفت و نمی توانست با اقتدار به حیات بالنده خود ادامه دهد. چنان که بارها گفته ایم ما زندگی در سایه ولایت فقیه را تمرین زندگی در حکومت جهانی امام زمان (عج) می دانیم و تبعیت از ولی فقیه از لوازم اعتقاد به غیبت امام عصر (عج) است.»

در حکومت اسلامی ایران، کم نیستند کسانی که با شبح و خرافه ای به نام «امام زمان» در ارتباطند. اما دعوا بر سر این است که چه کسی با امام زمان در بدین ها و چاه جمکران و... ملاقات می کند. از این رو، اکنون کشمکش و دعوای رهبر و هوادارانش با تیم احمدی نژاد، ادعای ارتباط با عالم غیب است که باید در انحصار خامنه ای باشد. بنابراین، رهبر حکومت اسلامی، تلاش می کند موقعیت متزلزل خود و کل حکومت شان را با عوام فریبی حفظ کند. از سوی دیگر، احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان و امام جمعه تهران، بدون نام بردن از محمود احمدی نژاد، عملکرد او را زیر پرسش برده و گفته است هر فردی تا زمانی که در مسیر ولایت فقیه بود مورد قبول مردم است و جان شان را نثار می کنند اما «اگر پایش را کج گذاشت حمایت های مردمی هم از بین می رود.»

دبیر شورای نگهبان که از مدافعان احمدی نژاد بوده، گفت که مساله ای که دو هفته افکار را به خود مشغول کرد و «عده ای نیز واقعا ناراحت شده و غصه خوردند، تذکر داده و ملاقات کردند. این مطلب غیرمنتظره بود و مورد توقع ما نبود و نباید از آن به سادگی گذشت.»

جنتی، ولایت فقیه را «حلال مشکلات» خوانده و گفته است که «ولایت فقیه هر جا خلافی را مشاهده کند اول تذکر می دهد و اگر تذکر اثر نکرد، اعمال ولایت می کنند.»

امام جمعه موقت تهران، اختلاف اخیر را «شبه بحران» توصیف کرد و گفت که «تنها جنگ نیست که تلخی ایجاد می کند، فتنه هم جنگی بود که ختم به خیر شد و دشمنان نباید خوشحالی کنند.»

دبیر شورای نگهبان که مسوولیت نظارت بر انتخابات را بر عهده دارد، گفت که «جذب و توزیع برخی پول ها توسط این گروه از چشم مردم پوشیده نیست لذا اگر چه امروز طبق مصلحت، مردم چیزی نمی گویند، اما در صورت لزوم مردم به حساب این ها خواهند رسید.»

جنتی، گفت: «این ها از یک طرف روی خوش به آمریکائی ها و بیگانگان نشان می دهند و از طرفی ادعای تشرف به خدمت حضرت ولی عصر (امام دوازدهم شیعیان) را دارند، کسی را عزل می کنند و می گویند امام زمان گفته شما را این جا قرار دهیم.»

جنتی، با استناد به سخنان آیت الله خمینی، بنیان گذار حکومت جهل و جنایت اسلامی، گفت که «امام راحل می فرمودند مجتهد و ولی فقیه چیزی از خود نمی گوید لذا اگر این را رد کردید، خدا را رد کردید.»

عزل وزیر به دستور امام زمان

احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان که امامت نماز جمعه روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۰ را بر عهده داشت، تقریبا تمام دو خطبه خود را به انتقاد و حمله به آن چه «فتنه داخلی» و «جریان انحرافی» خواند، اختصاص داد. این عنوانی است که حامیان علی خامنه ای به نزدیکان محمود احمدی نژاد داده اند. رهبری این «فتنه» به اسفندیار رحیم مشایی، رییس دفتر و مشاور ارشد احمدی نژاد نسبت داده می شود. امام جمعه موقت تهران، بدون نام بردن از احمدی نژاد به اختلاف های میان او و خامنه ای در دو هفته اخیر، از جمله عزل وزیر اطلاعات اشاره کرد و گفت: «این قبیل موضوع ها مورد توقع ما نبود، اما این وقایع اتفاق افتاد که نباید به سادگی از آن گذشت.» احمدی نژاد در پی مخالفت با کنار گذاشتن حیدر مصلحی و ابقای او به دستور خامنه ای حدود ده روز به حالت قهر خانه نشین شد و در محل کارش حضور نیافت. دبیر شورای نگهبان، گفت: «این ها از یک طرف روی خوش به آمریکایی ها و بیگانگان نشان می دهند» و از طرف دیگر ادعا می کنند با امام زمان ارتباط دارند. به گزارش خبرگزاری فارس، جنتی در بخش دیگری از سخنانش گفت این افراد کسی را عزل می کنند و می گویند به دستور امام زمان بوده. گفته می شود که رحیم مشایی نقش مهمی در جابه‌جایی ها در دولت دارد. هم زمان با سخنان دبیر شورای نگهبان از تریبون نماز جمعه، خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی

«ایرنا»، گفتگویی را با رییس دفتر احمدی نژاد منتشر کرد که محور اصلی آن انتقادهای اخیر به دولت عنوان شده است. رحیم مشایی، در پاسخ به این پرسش که: «عده ای تلاش می کنند درباره اعتقاد شما به ولایت فقیه تشکیک کنند» اظهار داشت: «در شرایط کنونی، بنا به دلایلی قصد پاسخ گویی به شبهات بی اساس و اکاذیب را ندارم.»

به گزارش «ایرنا»، اسفندیار رحیم مشایی، گفت: «ما زندگی در سایه ولایت فقیه را تمرین زندگی در حکومت جهانی امام زمان» می دانیم. او، افزود به باور او تبعیت از ولی فقیه از لوازم اعتقاد به غیبت امام زمان است. رحیم مشایی، مدعی است: «آقای احمدی نژاد و همکارانش در دولت، همواره التزام عملی خود را به ولایت فقیه، اثبات کرده اند.» او تاکید دارد: کسانی که رییس دولت دهم را به ایجاد شکاف در حاکمیت و تلاش برای به وجود آوردن حاکمیت دوگانه متهم می کنند، هدف شان «رسیدن به مقاصد کوچک باندی و جناحی... و کسب قدرت و منفعت» است. منتقدان نیز احمدی‌نژاد و نزدیکانش را به تلاش برای کسب قدرت و زمینه‌سازی برای انتخابات آینده متهم می‌کنند. احمد جنتی با اشاره‌ی تلویحی به نزدیکان احمدی‌نژاد می‌گوید: «بسیاری از فعالیت ها و اقدامات این گروه مقدمات انتخابات سال جاری است و جذب و توزیع برخی پول‌ها توسط این گروه از چشم مردم پوشیده نمی‌ماند.»

حسین قاسمی، فرماندار پیشین شیراز که گفته می شود به دلیل مخالفت با رحیم مشایی برکنار شده مدعی است آن چه «جریان انحرافی» می نامد حلقه ای کوچک اما پرنفوذ در دولت هستند. او روز جمعه ۲۳ اردیبهشت ماه، در گفتگو با خبرگزاری فارس گفت: «جریان انحرافی موفق شد پس ولایت پذیری احمدی نژاد را به شدت زیر پرسش ببرد.» قاسمی معتقد است، این گروه پرنفوذ «به نوعی هماوردطلبی و تهدید نظام دست زدند» و امید داشتند در ضدیت با خامنه ای از پشتیبانی مردم برخوردار شوند. فرماندار پیشین شیراز، به فعالیت اقتصادی بخشی از اعضای دولت اشاره می کند و می گوید: «این جریان در واقع یک مافیای اقتصادی بزرگ را شکل داده است در حدی که می توان آن را یک باند تبه کار اقتصادی نامید.» قاسمی، اعتقاد دارد: «این جریان به تداوم قدرت خود می اندیشد و می خواهد در دولت پسی نیز مانند دولت دهم مطلق العنان باشد.»

جن خوب، جن بد

به روایت قرآن، کتاب «مقدس و آسمانی» مسلمانان، جن ها مانند انسان خوب و بد و مومن و کافر دارند. افزون بر این جن توانایی های خارق العاده ای دارد که از انسان دریغ شده. برخی مفسران معتقدند که شیطان گونه پلید جن است. اعتقاد به وجود جن در بسیاری دیگر از دین ها نیز وجود دارد، اما بر خلاف اسلام اغلب فقط شرور تلقی می شوند. مطابق آن چه در آیه های مربوط به سلیمان در قرآن آمده «جن خوب» حتا می تواند در خدمت پیامبران باشد و خدماتی به آن ها بدهد که از عهده انسان برنمی آید. به عبارت دیگر جن، هم می تواند انسان را تسخیر کند هم ممکن توسط او تسخیر شده و به خدمت گرفته شود. از این منظر در چارچوب اعتقادات مذهبی مسلمانان، و برخلاف آن چه در ادبیات سیاسی ماه های اخیر رایج شده، «جن گیری» الزاما مترادف شیادی و کلاهبرداری نیست. یکی از معروف ترین مسجدهای مکه، «مسجد الجن» نام دارد که در غرب شهر قرار دارد. این مکان محل نزول جنیان محسوب می شود و ادعا می شود خواندن دو رکعت نماز در آن برای حاجیان مستحب تلقی می شود. در روایتی از محمد پیامبر اسلام، خطاب به امام اول شیعیان (در کتاب وسائل الشیعه) توصیه شده است که «ای علی، در شب اول، وسط و پایان ماه آمیزش مکن... همانا جنیان در این سه شب به پیش زنان خویش (برای مقاربت) می روند.»

مرتضی نبوی، عضو شورای مرکزی جامعه اسلامی مهندسین و یکی از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام می گوید: «به نظر می رسد این جریان انحرافی با توسل به یک سری مسایل شیطانی که دور از واقعیت هم نیست و طبق آیات قرآنی جزو اعتقادات مسلمانان هم هست، تلاش می‌کنند

افراد را زیر تأثیر قرار دهند.» به گزارش خبرگزاری فارس، نبوی در نشست هفتگی انصار حزب الله ۱۱ اردیبهشت ۹۰، گفت: «اجنه امروز نیز در دنیا زندگی می کنند که داستان آن ها در قرآن مفصل آمده است و سخن از توانایی آن ها بسیار است.» او معتقد است: «شاید این جریان انحرافی با توسل به برخی از افرادی که از طریق راه باطل، فسادانگیز و انحرافی به برخی توان مندی های ماورائی رسیدند، سوء استفاده می کنند و جاذبه های این گروه توانسته است، تاثیری روی برخی افراد بگذارد و حمایت ایشان را جلب کند.»

به گزارش فارس، مصباح یزدی نیز هشتم اردیبهشت گفته است: «شیاطین انسی مانند مرتاض ها از قدرتی برخوردارند که می توانند به کمک آن دیگران را بفریبند؛ اما مردم باید با انتخاب صحیح تلاش کنند از دام شیاطین رها شوند.»

در حالی که به اعتقاد روحانیان، از آن جا که در قرآن بر وجود جن تاکید شده، خرافات خواندن آن نفی کتاب آسمانی مسلمانان و شرک محسوب می شود. در قرآن سوره ۷۲ سوره جن نام دارد و آیه های بسیاری به توصیف ویژگی های این «مخلوقات» اختصاص داده شده است. مطابق آموزه های قرآن، جن مانند شیطان از آتش آفریده شده، اما مصداق «شر» به شمار نمی آید. در سوره حجر تاکید می شود که خلقت جن پیش از آفرینش انسان انجام شد. در سوره انعام آمده است که برای جن و انس رسولانی از جنس خودشان فرستاده شده تا احکام الهی را به آن ها ابلاغ کند. این تناقض آشکار در حکومت اسلامی، از یک سو بیش از پیش مصرف اسلام و ابزار مهمی در دست سیاست مداران حکومتی را به نمایش می گذارد و از سوی دیگر پوچ و دروغین بودن قرآن و خدا و پیامبر وجن و پری و امام زمان را به نمایش می گذارد. کسانی که تا دیروز این خرافات مذهبی را با هم در جامعه بازتولید می کردند امروز با بروز اختلاف سیاسی میان شان، جناحی بازتولید این خرافت را در انحصار خود می بیند و طرفداران دیگری را حتی بازداشت و زندانی می کند؟ در روزهای اخیر نزدیکان احمدی نژاد بیش از پیش از سوی حامیان حامنه ای به سوء استفاده های کلان اقتصادی متهم می شوند. احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان و یکی از حامیان پیشین احمدی‌نژاد، «جریان انجرافی» را متهم می کند که یک مافیای اقتصادی درست کرده اند. سایت های خبری حامیان آیت الله خامنه ای نیز تقریبا هر روز گزارش تازه ای از اقدامات این «مافیا» را منتشر می کنند. این در حالی است که فساد مالی در تمام سه دهه گذشته وجود داشته و دولت احمدی نژاد نیز این سیاست را ادامه داده است. از سوی دیگر، برخی از نمایندگان مجلس می گویند، پیگیری یک پرونده فساد اقتصادی مهم که مسوول اصلی آن محمدرضا رحیمی، معاون اول احمدی نژاد عنوان شده، به دستور مستقیم آیت الله خامنه ای مسکوت مانده است. بنابراین، شواهد نشان می دهد که فساد مالی و اعتقاد به وجود جن یا ارتباط با «جن گیران» تنها یا مهم ترین دلیل اختلاف نیست. دستگاه های متعدد امنیتی و اطلاعاتی که گفته می شود برخی از آن ها مستقیما زیر نظر خامنه ای فعالیت می کنند در شش سال گذشته در دولت، تقریبا به حاشیه رانده شده اند. اکنون این پرسش برای طرفداران رهبر پیش آمده است که به لحاظ قدتر سیاسی تیم احمد نژاد – مشایی در حال جلو زدن است که باید جلو آن گرفته شود تا موقعیت رهبر تضعیف نگردد. ظاهرا یکی از ریشه های اختلاف اعتقادات این «جریان انحرافی» در مورد نزدیکی ظهور امام غایب شیعیان است. رحیم مشایی، از دولت انتظار سخن می گوید و احمدی نژاد برخی از تصمیم های خود را ملهم از دستورات امام زمان عنوان می کند. حین فدایی، دبیرکل جمعیت ایثارگران و نماینده مجلس نهم اردیبهشت در جمع دانشگاهیان یزد گفت که احمدی نژاد و نزدیکانش «عصر غیبت را پایان یافته و عصر حاضر را عصر حضور می شمارند.» به گزارش خبرگزاری فارس، او می افزاید این افراد ادعا دارند: «وقتی که مستقیم از ولیعصر دستور می گیرید، چه نیازی به ولی فقیه و ولی امر دارید.» بنابراین، مساله مهم در این دعوا، چندان به خرافات مذهبی آن ها ربطی ندارد و دعوا بر سر قدرت مطلق ولی فقیه است. چند ماه است که واژه تازه ای وارد ادبیات سیاسی ایران شده است: عده ای ادعا می کنند یک «جریان انحرافی» را در دولت محمود احمدی نژاد شناسایی کرده اند که حتی با «جن گیران و رمالانی» در ارتباط هستند که بر تصمیم گیری های قوه مجریه، تاثیری تعیین کننده دارند. بیشتر حمله ها نیز متوجه اسفندیار رحیم مشایی، رییس دفتر و مشاور ارشد احمدی نژاد است که به گفته مصباح یزدی، او را سحر و طلسم کرده است. بنابر گزارش ها در

چند هفته گذشته، تعدادی از نزدیکان تیم احمد نژاد – مشایی بازداشت شده اند. برخی از این افراد «مدعی علوم غریبه» و یکی از آن ها متهم به رمالی و جن گیری معرفی شده اند. رییس قوه قضائیه حکومت اسلامی، صادق لاریجانی نیز چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت۱۳۹۰، ضمن تایید دستگیری عده ای «رمال و جن گیر»، آن ها را عضو «جریان انحرافی در دولت» و کسانی معرفی می کند که به «اسلام منهای روحانیت» معتقدند. سه چهار هفته پیش نیز مجتبی ذوالنور، جانشین نماینده آیت الله علی خامنه ای، رهبر حکومت اسلامی در سپاه پاسداران با اشاره به رحیم مشایی گفته بود: «این آدم ها سرسوزنی به ولایت فقیه و روحانیت اعتقاد ندارند و اسلام بدون آخوند را القا می کنند.» ذوالنور معتقد است: «امروز رییس جمهوری اصلی در ایران اسفندیار رحیم مشایی است که سرمنشا برکناری منوچهر متکی از وزارت امور خارجه و عزل حیدر مصلحی از وزارت اطلاعات بوده است.»

اکنون طرفداران احمدی نژاد، به جاسوسی نیز مهم شده اند. روزنامه «جوان»، ارگان سپاه پاسداران، یک روز پس از انتشار گزارش هایی در رابطه با «جاسوسی» پریوش سطوتی» (همسر دکتر فاطمی) برای بریتانیا, از رابطه عباس غفاری جن گیر ویژه احمدی نژاد با اسراییل خبر داد. این روزنامه روز دوشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۰، بدون اشاره به نام عباس غفاری نوشته که او، «افزون بر جریان انحرافی, دارای ارتباطاتی نیز با رژیم صهیونیستی بوده است.» به نوشته «جوان»، غفاری «قدرت شیطانی و تصرف خود را از طریق اهانت به قرآن و عدم اهتمام به فرائض دینی هم چون نماز بدست آورده است.» این رسانه وابسته به سپاه در ادامه ادعا کرده که عباس غفاری در سال های گذشته نیز با «برخی اصلاح طلبان» ارتباط داشته است. عباس غفاری، چندی پیش توسط نیروهای سپاه پاسداران دستگیر و آن طور که گفته شده در زندان اوین، زندانی است. گزارش شده که او، به همراه علی یعقوبی دیگر جن گیر احمدی نژاد از «قدرت اجنه» برای تحقق برخی اهداف حامیان رییس دولت استفاده می کرده است. پس از انتقال عباس غفاری از سلول انفرادی به سوئیت، وی به سلول عبدالله رمضان زاده، سخن گوی دولت خاتمی که در حوادث پس از انتخابات دستگیر و به زندان محکوم شده، منتقل شده است. به گزارش وب سایت آینده، عبد الله رمضان زاده که در سلول خود سرگرم فعالیت علمی و ترجمه بوده است، پس از آشنایی با غفاری متوجه می شود که وی با وجود آشنایی کامل با ادعیه و تسلط به قرآن کریم، روح آلوده ای داشته و در زمان خواب اصوات عجیب و ناله های خاصی از وی به گوش می رسد که موجب وحشت زدگی او می گردد. در این سه و سه حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران، کتاب های خرافات مذهبی فراوانی از جمله در مورد جن نوشته و منتشر شده. هم چنین در تمام تفسیرهای قرآن، بخشی به این موضوع اختصاص دارد. مرتضی مطهری که یکی از نظریه پردازان اصلی حکومت اسلامی محسوب می شود، دو کتاب در مورد جن نوشته است. به باور مسلمانان، جن به عالم نامحسوس تعلق دارد و اعتقاد به وجود آن نیازمند استدلال عقلی و علمی نیست. درحال حاضر پرسش سران حکومت اسلامی این است که چرا در حکومتی که وجود جن، از آموزه های دینی و ایدئولوژیک است، بحث ارتباط دولت مردان با جن و جن گیران نیز در سه دهه گذشته بازتولید شده و کسی هم معترض نبوده است چرا اکنون این مساله به این شکل خشونت آمیزی به یک جنگ لفظی بین هواداران رهبر و رییس جمهور حکومت اسلامی تبدیل شده است؟ در واقع ورود «جن گیری» به ادبیات سیاسی حکومت اسلامی، از زمانی اوج گرفت که جنگ قدرت در جناح حاکم بالا گرفته است. محمود احمدی نژاد که تاکنون مورد تایید و حمایت صد درصد علی خامنه ای، رهبر حکومت اسلامی بود و در واقع در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸، در حالی که احمدی نژاد رای نیاورده بود با فرمان خامنه ای دوباره به ریاست جمهوری منصوب شد؛ و در شش سال گذشته، هم چنان از حمایت بی دریغ او برخوردار بود اکنون به این شکل خشن و به طور سیستماتیک مورد حمله طرفداران رهبر قرار می گیرد؟! این دعوای تازه جناحی حکومت اسلامی، آشکارا نشان می دهد که خدا، قرآن، پیامبران، امامان، امام زمان، جن و پری، بهشت و جهنم و غیره ابزارهای سنتی گرایش پوسیده و عقب مانده بورژوازی، برای حاکمان مستبد و تبه کار کاربرد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارند اما همه خرافه و دروغی بیش نیستند.

سه شنبه بیست و هفتم اردیبهشت ۱۳۹۰ – هفدهم می ۲۰۱۱

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش پنجم):

احمدی نژاد هدیه خداست؟!

پیش از علنی شدن اختلاف بین احمدی نژاد و خامنه ای، استاندار سمنان، احمدی نژاد را چنین توصیف کرده بود: «احمدی نژاد هدیه خداست و با تمام وجود، پشتیبان ولایت فقیه و رهبری است...»

بنا به گزارش خبرگزاری حکومتی «ایسنا»، جمعه ۲۶ فروردین ماه ۱۳۹۰، استاندار سمنان گفت: «منافق از درون خانه، بیخ گوش و از کنار دست انسان بلند می شود و منافقین همان شیاطین زمان هستند.»

عباس رهی، در مراسم برگزاری نمایشگاه «بصیرت» در فرهنگ سرای کومش سمنان، با بیان این که منافق در مقابل خدا ایستاده و خواهد ایستاد، افزود: «منافقین زمانی جلوه های عملیات شان آشکار می شود که دین خدا جلوه گر شود و اوج بگیرد. هرگاه اسلام ناب و پیامبر (ص) درخشش پیدا می کنند، منافقین نیز ظاهر می شوند...»

او، با بیان این ادعا که احمدی نژاد معصوم نیست اما پیرو معصوم است، گفت: «خداوند، راه را بر این منافقان بست و انسانی را وارد صحنه کرد که این انسان با شعار عدالت محوری، مهرورزی و خدمت گزاری وارد صحنه می شود و در رکاب رهبر قرار می گیرد.»

ولی فقیه جانشین امام زمان

هم زمان با انتشار سخنان رهبر حکومت اسلامی، در دیداری که او چندی پیش با آیت الله مصباح یزدی در شهر قم داشته و ادعای خامنه ای، مبنی بر کمک های «خداوند»، احمد خاتمی امام جمعه تهران و از اعضای مجلس خبرگان، برای چندمین بار اعلام کرد که «آیت الله خامنه ای امام عادل است و میرحسین موسوی و مهدی کروبی بر وی خروج کرده اند.» او، «خروج کنندگان بر امام عادل» را محارب و مفسد فی الارض نامید که مستحق اعدام هستند. امام جمعه موقت تهران، پیش از این نیز، چنین درباره رهبر حکومت اسلامی اظهارنظر کرده بود: «ما ولی فقیه خود را جانشین امام زمان می دانیم.»

از سوی دیگر، حجت الاسلام مهدی طائب نیز با ادعای این که «امام جانشین خود را می شناخت و می دانست که پرچم انقلاب باید به دست چه کسی برسد اما سخنی نمی گفت تا رهبر معظم انقلاب در معرض خطر قرار نگیرد» و اضافه کردن این نکته که «تقوا و بصیرت رهبر معظم انقلاب اسلامی همواره بالادست تمام افراد بود و اطرافیان به همین خاطر به ایشان حسودی می کردند... باید دانست که رهبر انقلاب، دومی ندارد و کس دیگری جای ولی امر مسلمین جهان را نمی گیرد»، اعلام کرد: «مردم نیز در برهه کنونی و پس از رهبر انقلاب، به کسی جز امام زمان (عج) برای زمامداری امت اسلام قانع نیستند.»

پیش از این نیز عبدالنبی نمازی، امام جمعه کاشان و عضو مجلس خبرگان رهبری نیز در سخنانی درباره خامنه ای چنین گفته بود: «دنیا در نظر ولی فقیه حقیر است و تمام رهبران جهان به غیر از آیت الله خامنه ای دارای پرونده های اخلاقی و اقتصادی هستند. کارنامه ۲۱ ساله مقام معظم رهبری کارنامه کاملا درخشانی است که در آینده کشف خواهد شد. از آن جا که ولی فقیه نایب امام دوازدهم شیعیان است، نمی توان برای آن حدود زمانی و مکانی تعیین کرد. همان طور که حکومت امام، زمان بردار نیست، حکومت ولی فقیه نیز زمان بردار نیست.»

پیش از این و طی اعتراضات رخ داده در کشورهایی چون تونس و مصر نیز، بسیاری از چهره های اصول گرا تلاش کرده بودند خامنه ای را در جایگاه ولی امر مسلمین جهان قرار دهند و از مردم مصر و تونس خواسته بودند که از او تبعیت کنند؟! گفتنی است پیش از این، سایت دفتر آیت الله خامنه ای، پاسخ او به استفتایی پیرامون «التزام به ولایت فقیه» را منتشر کرده بود که خامنه ای، التزام به این اصل را «واجب شرعی» دانسته و «ولی فقیه» را «مجتهد جامع الشرایط»، «جانشین امام زمان در زمان غیبت» و هم چنین «شعبه ای از ولایت ائمه اطهار» و «رسول خدا» نامیده و خاطرنشان ساخته بود که اطاعت از دستورات حکومتی، نشان گر «التزام کامل به ولایت فقیه» است. پاسخ خامنه ای، به طور گسترده در رسانه های داخل و خارج از کشور منعکس شد و برخی آن را به عنوان نظر آیت الله خامنه ای درباره اختیارات نامحدود خود در عرصه حکومتی و نفی اراده و خواست مردم در تاثیرگذاری بر سرنوشت خود مورد انتقاد قرار دادند. در حالی که رسانه های طرفدار حکومت نوشتند محور اصلی این پاسخ، لازم ندانستن اعتقاد قلبی و شرعی به ولایت فقیه به عنوان شرط التزام به این اصل بوده است. پس از این که سخنان آیت الله خامنه ای، در دیدار با علما و مراجع تقلید در قم منتشر شد، یک وب سایت اصول گرای متعلق به شاگردان آیت الله مصباح یزدی، دست به انتشار جزییاتی از دیدار اخیر رهبر حکومت اسلامی با آیت الله مصباح یزدی زد. خامنه ای، طی چند ماه بیش از ۵ بار به قم سفر کرده و با برخی مراجع تقلید، دیدار و گفتگو داشته است. متن و محور بسیاری از دیدارهای وی با مراجع تقلید تاکنون منتشر نشده و برای نخستین بار، بخش هایی از دیدارهای او با روحانیون قم به صورت گزینشی منتشر می شود. یکی از مهم ترین نکات مطرح شده در این دیدار که توسط سایت «بی باک نیوز»، نقل شده، این است که: «این را الحمدلله من می دانم و خداوند متعال نگذاشته من اشتباه کنم و تصور کنم که این مربوط به شخص من است.»

او، هم چنین اضافه کرده است: «توقع ما از این مجموعه محترم و عزیز این است که دعا کنند تا منشا این محبت ها که توجه به خدا و پیمودن راه خداست در ما استمرار پیدا کند و باقی بماند.»

خامنه ای، هم چنین در این دیدار، درباره مصباح یزدی هم چنین سخن گفته است: «بنده هم به سهم خودم قدر آقای مصباح را می دانم. واقعا می دانم که ایشان در کشور و برای اسلام چه وزنه ای هستند و حقا و انصافا ما امروز نظیر ایشان را – حالا به این تعبیر بگوییم – خیلی نادر نظیر آقای مصباح ممکن است وجود داشته باشد با این وزانت علمی و عمق علمی و احاطه و وسعت و با این آگاهی و بینش و صفا.»

او، پیش از این نیز، در زمانی که بحث های مصباح در نماز جمع با انتقادات جناح اصلاح طلبان حکومتی مواجه شده بود، او را «مطهری زمان» نام داده بود. پیش از این عبدالنبی نمازی، امام جمعه کاشان و عضو مجلس خبرگان رهبری در سخنانی درباره رهبرشان چنین گفته بود: «دنیا در نظر ولی فقیه حقیر است و تمام رهبران جهان به غیر از آیت الله خامنه ای دارای پرونده های اخلاقی و اقتصادی هستند. کارنامه ۲۱ ساله مقام معظم رهبری کارنامه کاملا درخشانی است که در آینده کشف خواهد شد. از آن جا که ولی فقیه نایب امام دوازدهم شیعیان است، نمی توان برای آن حدود زمانی و مکانی تعیین کرد. همان طور که حکومت امام، زمان بردار نیست، حکومت ولی فقیه نیز زمان بردار نیست.»

احمد خاتمی، دیگر عضو مجلس خبرگان نیز در نماز جمعه تهران، گفته بود: «ما ولی فقیه خود را جانشین امام زمان می دانیم.»

رهبر، در قانون اساسی حکومت اسلامی، بالاترین مقام رسمی کشور است که توسط مجلس خبرگان برگزیده می شود. براساس اصل ۱۱۰ قانون اساسی، او دارای اختیارات مشخصی است که باید در چارچوب آن عمل کند. اما در حکومت اسلامی ایران، افزون بر تبلیغات گسترده خرافات مذهبی، حتی قوانین نیز به حدی فرمایشی و کاغذی هستند به طوری که هیچ مقام و مسوول دولتی و در راس همه رهبر، به آن ها تره خورد نمی کنند. رهبر مافوق قانون و بالاترین مرجع و قدرت مطلق در کشور است که فرمان هایش باید بدون چرا و چرا اجرا شوند و هر کسی نیز کوچک ترین انتقادی و یا مخالفتی با اوامر و فرمان های او داشته باشد بلافاصله مهر دشمن بر پیشانی او می خورد و راهی

جز انزوا و کناره گیری از مسوولیت هایش ندارد. رهبر، افزون بر نیروهای مسلح – سپاه، وزارت اطلاعات، ارتش و نیروی انتظامی – و مجمع تشخیص مصلحت نظام که اعضای آن را مقام رهبری تعیین می کند، دادگاه ویژه روحانیت، صدا و سیما، بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، ستاد اجرایی فرمان امام، کمیته امداد امام خمینی، شورای سیاست گذاری ائمه جمعه، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، سازمان اوقاف و امور خیریه، سازمان حج و زیارت و آستان قدس رضوی از دیگر نهادهایی هستند که به طور مستقیم زیر نظر رهبر حکومت اسلامی فعالیت دارند و هیچ مقام و نهادی نیز حق تحقیق و تفحص در مورد عملکرد آن ها را ندارد. بنابراین، رهبر در حکومت اسلامی، قدرت مطلق است و بقیه نهادها و ارگان های حکومتی و قوانین آن چون قانون اساسی، تشریفاتی و مجری نظریات و سیاست های مطلق رهبری هستند. بعلاوه آیت الله خامنه ای، پای خود را از جامعه ایران فراتر گذاشته و خود را در جایگاه «ولی امر مسلمین جهان» قرار داده و به نوعی از مردم منطقه و مسلمانان جهان خواسته است از سیاست های او تبعیت کنند؟!

مردم مصر... باید از آیت الله خامنه ای تبعیت کنند؟!

برخی از مسوولان حکومت اسلامی، نخست مدعی شده بودند که حرکت مردم مصر – و دیگر کشورهای عرب منطقه – ناشی از انقلاب اسلامی در سال ۵۷ است، اما سپس سخن از آن می رود که مردم مصر، برای پیروزی در مبارزات خود، باید از آیت الله خامنه ای تبعیت کنند. در همین راستا محمد تلاشدی، امام جمعه قم، در یک سخنرانی در شهر قم، با اشاره به این که «معترضان در تونس و مصر رهبر ندارند» اضافه کرد: «مردم این دو کشور باید بدانند آیت الله خامنه ای رهبر مسلمانان جهان است و باید مطیع وی باشند.»

او، هم چنین اضافه کرد: «این کشورها از داشتن یک رهبری مقتدر چون رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی رنج می برند و باید بدانند که رهبر مسلمین جهان امام خامنه ای است و همواره همه مسلمانان باید مطیع ایشان باشند.»

این البته نخستین بار نیست که برخی مقامات حکومت اسلامی، از تاثیر رهبرشان بر حوادث جهان عرب سخن می گویند. پیش از این سایت رسمی آیت الله خامنه ای، با انتشار ویژه نامه ای، نقل از آیت الله خامنه ای نوشته بود: «شکی نیست که بر اساس حقایقی که خدای متعال تقدیر کرده است، خاورمیانه نوین شکل خواهد گرفت و این خاورمیانه، خاورمیانه اسلام خواهد بود.»

سیداحمد خاتمی، امام جمعه موقت تهران و عضو مجلس خبرگان نیز گفته بود: «پس از گذشت ۳۱ سال از انقلاب اسلامی این پدیده ها بدیع است و منصفانه باید گفت این تحرکات پس لرزه انقلاب اسلامی است که ملت ایران آن را به راه انداختند.»

آیت الله نوری همدانی، از مراجع تقلید هم اعتراضات در مصر و تونس را چنین تحلیل کرده بود: «موج هایی از نور انقلاب اسلامی به کشورهایی هم چون تونس، مصر، اردن و یمن رسیده و مردم بیدار شده اند. به برکت انقلاب اسلامی در تونس پس از ۵۰ سال صدای اذان شنیده شد و پس از ۲۵ سال نماز جمعه بر پا شد.» او، هم چنین در سخنان دیگری، این حرکت ها را از «نشانه های ظهور» دانسته بود. از سوی دیگر، علی تلاشدی، نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران نیز درباره اتفاقات رخ داده در مصر و تونس، گفت: «هم اکنون در کشور شاهد شکل گیری انقلاب چهارم هستیم، این انقلاب از نوع توحیدی و خداگونه مانند گذشته است.»

او، با اشاره به اتفاقات اخیر سیاسی در کشورهای منطقه و به ویژه کشور تونس، اظهار کرد: «این امر و برخاستن مردم علیه حکومت ظلم و جور از دلایل وقوع انقلاب چهارم است. این جا یک پرسش پیش می آید که چرا مردم تونس با توان پایاناج کردن یک حاکم فاسق و زورگو از کشور خود، تاکنون این کار

را نکرده اند. علت استواری، شادابی و نشاط انقلاب اسلامی ایران، درک درست مردم از واقعیت های زمان خود و لبیک به امام حق گو بود.» او، هم چنین وقایع تونس و مصر را «خداگونه» نامید. از سوی دیگر، علی اکبر صالحی، وزیر نوین امور خارجه در سخنانی، ضمن اعلام حمایت از «نهضت بزرگ مردم مصر»، گفت: «با شناختی که از مردم بزرگ، انقلابی و تاریخ ساز مصر داریم، مطمئن هستیم که آنان نقش خود را در ایجاد خاورمیانه ای اسلامی که متعلق به تمامی آحاد مردم آزاده، عدالت خواه و استقلال طلب منطقه است به خوبی ایفا خواهند کرد.»

در همین حال، رامین مهمان پرست، سخن گوی وزارت امور خارجه نیز با اشاره به موج اعتراضات در خاورمیانه، ضمن ابراز امیدواری از تشکیل «خاورمیانه اسلامی»، درباره اعتراضات مردم مصر چنین اظهارنظر کرد: «به کار بردن کلمه اغتشاش برای حرکت های بزرگ مردمی درست نیست. آن چه که کشورهای غربی دنبال می کنند این است که حرکت های مردم را برای دسترسی به خواسته های خود اغتشاش معرفی کنند و این واقعیت را به شکل دیگری نشان دهند. حرکت های بزرگی در سطح خاورمیانه و شمال آفریقا شاهد هستیم.»

۲۱۴ تن از نمایندگان مجلس نیز با صدور بیانیه ای در حمایت از مبارزات مردم مصر، نوشتند: «همان گونه که مسوولیت بیش از سه دهه دیکتاتوری در سرزمین نیل برعهده آمریکا و برخی قدرت های غربی است، اکنون نیز مسوولیت خون شهدا و مجروحان قیام مصر برعهده آن قدرت است، قدرتی که تلاش می کند به هر قیمت ممکن، مانع خروج مصر از درون قلمرو استراتژیکی خود شود. در نهایت ضمن تبریک به ملت عزیز مصر، امیدواریم با هوش و ذکاوت همیشگی خود، مانع اجرای سیاست های غربی – صهیونیستی در تحلیل و افت فرسایشی قیام و یا انحراف آن از معیارهای اسلامی انتفاضه شود.»

در واقع پس از آن که آیت الله خامنه ای در نماز جمعه تهران، مدعی ماهیت اسلامی تحولات مصر و تاثیرپذیری آن از «الگوی انقلاب اسلامی» شد و دیکتاتورهای تونس و مصر را به محمد رضا پهلوی تشبیه کرد، اخوان المسلمین هرگونه تشابه تحولات این کشور با انقلاب اسلامی را رد کرد و هم زمان وزیر خارجه این کشور سخنان خامنه ای را نفرت انگیز و خصمانه خواند. با این وجود مقامات ریز و درشت حکومت راه افتادند و هر کدام از زبانش خود به تشریح شخنان امام خامنه ای برخاستند. محمدصادق کوشکی که از او به عنوان کارشناس مسایل سیاسی در صدا و سیما نام برده می شود، در یادداشتی با عنوان «آیا انقلاب اسلامی در مصر و کشورهای عربی تکرار می شود؟»، نوشت: «هرچند نگرش احساسی به حوادث مصر، تونس، اردن و یمن برای ما حالت خوشایندی فراهم آورده تا آن جا که خیال می کنیم میوه انقلاب اسلامی در این کشورها رسیده و ما بایستی صبر کنیم تا میوه های رسیده به دامان ما بیافتند، اما واقعیت حکایت از امور دیگری دارد... بعید نیست مردم مصر با حذف مبارک و تشکیل یک حکومت دموکراتیک ساکت شوند (چون گزینه ای دیگر در دسترس خود نمی بینند) و همین گونه مردم تونس! شاه اردن هم بلافاصله پس از نخستین راه پیمایی تمام تلاش خود را برای جلب رضایت مردم به کار بسته است و حتی دولت علی عبدالله صالح در یمن با صدور مجوز راه پیمایی و عدم سرکوب نظامی مردم معترض تلاش می کند بر غضب مردم فائق آید.»

ابوالحسن نواب، رییس دانشگاه ادیان و مذاهب هم در گفتگویی درباره مردم مصر، ادعا کرد: «تمام مصری ها به نوعی شیعه هستند، منتهی شیعه محبتی نه شیعه ولایتی و این یعنی اینکه آن‌ها مانند ما شیعیان دستورپذیر و امرپذیر از ولایت نیستند.»

او، هم چنین اضافه کرد: «مصر غوغا و محشری از محبت و دوست داشتن اهل بیت پیامبر اسلام (ص) است و اگر این بال تشیع، به بال دیگر تشیع که همان تشیع ولایتی است، بپیوندد، یک تاریخ عجیب و غریب در جهان اسلام رقم خواهد خورد.»

علیرضا پناهیان، از رهبر حکومت اسلامی، با عنوان «قدرت مندترین فرد خاورمیانه» یاد کرد. پناهیان که مسوول اتاق فکر نهاد رهبری در دانشگاه ها است، در سخنان خود، هم چنین گفت: «وقتی سیدحسن نصرالله بر دست ایشان بوسه می زند در واقع راه را به دیگران نشان می دهد و حضرت آیت الله سیستانی نیز همیشه پشتیان ایشان بوده‌اند.»

او، پیش از این نیز در سخنانی اعلام کرده بود که در زندگی خامنه ای، حتی یک نقطه تاریک وجود ندارد و همین مساله هم باعث شد تا او، به رهبری حکومت اسلامی برسد. همین سخنان پناهیان را به نوعی مهاجرانی، وزیر ارشاد دولت «اصلاح طلب» محمد خاتمی که اکنون در لندن زندگی می کند نیز در نشستی تکرار کرده بود و خامنه ای را «پاک ترین» نامیده بود.

امام زمان (عج) به طور منطقی صاحب پرچم انقلاب است

حجت الاسلام مهدی طائب، گفت: باید دانست که امام زمان عجل الله تعالی فرجه به طور منطقی صاحب پرچم انقلاب است و این مساله را باید با منطق و استدلال پذیرفت. طائب، ادامه داد: به طور یقین، صاحب اصلی پرچم عدالت خواهی کسی جز مهدی موعود (عج) نیست چرا که از زمان آدم تا خاتم و پایانین امام همه کسی را وعده داده اند که می آید و عدالت را به روی زمین برپا می کند و همه مردم نیز در همه ادیان اعتقاد به فردی داشته اند که می آید و عدالت گستری می کند. او، افزود: همه پیامبران و حتی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز به دنبال این بودند که فرزندی از آن ها می آید و عدالت را در جهان برپا می کند و این نشان می دهد که امام زمان (عج) به طور منطقی صاحب پرچم انقلاب است. طائب، ادامه داد: این پرچم متاسفانه در برهه ای از زمان به روی زمین افتاده بود اما امام راحل آن را بلند کردند تا به دستان مبارک صاحب اصلی اش داده شود. او، تصریح کرد: انقلاب اسلامی در حقیقت انقلاب عدالت خواهی بوده و به همین خاطر امروز در حال صادرشدن به نقاط گوناگون جهان است. او، اضافه کرد: طبیعی است زمانی که همه ملت ها این پرچم را بخواهند، خیلی زودتر به دست صاحب اصلی اش می رسد و عدالت خواهی در سراسر جهان باید علنی شود تا امام ظهور کنند. طائب، افزود: امروز اگر در مصر، تونس، یمن، بحرین، کویت، عمان و سایر کشورها نهضت های آزادی خواهی به راه افتاده است، این نشانه این است که همه خواستار عدالت هستند و این زمینه ظهور حضرت ولی عصر (عج) را فراهم می کند. او، در رابطه با مساله ظهور نیز گفت که با آموزه های مسیحیت و اهل سنت منافاتی ندارد، گفت: برخی ها دائم این را مطرح می کنند که در باب ظهور حضرت ولی عصر (عج) مشکل ما با جهان مسیحیت و اهل سنت چگونه برطرف می شود، و ما می گوییم که اصلا مشکلی وجود ندارد. طائب، ادامه داد: جهان مسیحیت منتظر منجی ای هستند و اعتقاد دارند که حضرت عیسی (ع) دوباره بازمی گردد و ایشان منجی مسیحیت هستند و این طبیعی است که پس از ظهور حضرت ولی عصر (عج)، حضرت عیسی (ع) امام را مورد تایید قرار می دهند و به این ترتیب تمام مسیحیان از پیروان امام دوازدهم هستند. او، افزود: درباره اهل سنت نیز طبق کتب آن ها، حضرت ولی عصر (عج) بین شیعه و سنی مشترک است و اهل سنت نیز منتظر همان کسی است که شیعیان در انتظار ظهورش هستند. طائب، ادامه داد: این امر مساله چندانی نیست که بخواهد سبب اختلاف شود چرا که پس از ظهور حضرت ولی عصر (عج) همه چیز تمام می شود و همه از پیروان ایشان هستند. به گزارش خبرگزاری فارس از سمنان، مهدی طائب در همایش بصیرت سیاسی که در سمنان برگزار شد، این سخنان را در میان صدها بسیجی اظهار داشت.

«ولایت فقیه» مترقی ترین نظام سیاسی است

آیت الله نمازی، عضو مجلس خبرگان رهبری در مراسم عزاداری دهه پایان صفر حزب موتلفه اسلامی گفت: بهترین و مترقی ترین نظام سیاسی، نظام سیاسی ولایت فقیه است. او، اضافه کرد: معصومین (ع) در احادیث و روایات می گویند، در عصر غیبت که امت اسلامی از دست یابی به وجود حضرت مهدی (عج) محرومند، به شاگردان ما و کسانی که در مکتب ما رشد کرده اند و فقیه و مجتهدند مراجعه کنید. آیت الله نمازی، گفت: فقیه درباره همه مسایل جامعه آگاهی و بصیرت دارد و اولویت در رهبری جامعه با کسی است که اعلم از همه باشد. عضو مجلس خبرگان رهبری، با بیان این که بسیاری از فقها می گویند در موضوع ولی فقیه احتیاجی به اثبات نیست، چراکه حکم عقل است تاکید کرد: برهان حکومت فقیه عادل نیازی به آیه و روایت ندارد بلکه برهان عقلی است. او، افزود: در عصر غیبت اداره جامعه اسلامی به ولی فقیه واگذار شده است و این حکم خداست و ولایت فقیه در طول ولایت امام زمان (عج) قرار دارد. آیت الله نمازی، سلسله مراتب ولایت را ولایت خدا، ولایت پیامبر (س)، ولایت ائمه معصومین (ع) و ولایت فقیه دانست و گفت: ولایت فقیه عادل حکم خداست و تولید فکر بشر نیست. عضو مجلس خبرگان رهبری در خصوص انتخابی و یا انتصابی بودن ولایت فقیه عنوان کرد: مجلس خبرگان، ولی فقیه واجدالشرایط رهبری را از بین کسانی که هستند انتخاب می کند نه نصب، چرا که حق نصب ندارد، نصب ولی فقیه از سوی خداست. عضو مجلس خبرگان رهبری، با هدف تبرئه خامنه ای از انبوه جنایت هایی که در راس حکومت علیه بشریت مرتکب شده است، گفت: من به عنوان عضو کمیسیون تحقیق در مجلس خبرگان که وظیفه آن نظارت بر عملکرد رهبری است و مهم ترین کمیسیون نیز هست می گویم، یکی از وظایف خبرگان تعیین کارنامه ۲۱ ساله مقام معظم رهبری است که کارنامه کاملا درخشانی است، زهد و سادگی، شجاعت، پاکی و قدرت روح از ویژگی های ایشان است و همه این ها در آینده کشف خواهد شد. آیت الله نمازی، با اشاره به کلمه مطلقه گفت: برای مجتهد عادل واجد شرایط سه منصب وجود دارد؛ یک ولایت تشریعی یعنی شخص مجتهد مجاز است درباره شریعت فتوا بدهد، دوم منصب قضاء یعنی رای شخص در منازعات و اختلاف ها نافذ است و سوم حکومت یعنی اداره امور عامه است. او، تاکید کرد: کسانی دنبال این هستند که برای ولایت فقیه زمان تعیین کنند، نمی دانند که ولایت فقیه با ریاست جمهوری فرق دارد. فقیه عادل منتخب مردم، واسطه و نایب امام زمان (عج) است. عضو مجلس خبرگان رهبری، در پایان اظهار داشت: مگر می شود گفت امامت امام (عج) تاریخ دارد فقیه عادل نایب امام است و همان طور که حکومت امام، زمان بردار نیست حکومت ولی فقیه نیز زمان بردار نیست. ولایت فقیه مکان بردار هم نبوده و مرزهای جغرافیایی مانع نیست و امام همه مومنین در تمام دنیا بوده و حکم ولی فقیه لازم الاطاعه است.

ما ولی فقیه خود را جانشین امام زمان (عج) می دانیم

آیت الله خاتمی، در خطبه های یکی از نماز جمعه ها اخیر تهران، ادعا کرد: «حوادث امروز جهان عرب پس لرزه های انقلاب اسلامی است.»

خبرگزاری فارس، در این مورد نوشت: «خطیب نماز جمعه تهران با اشاره به حوادث اخیر دنیای عرب، این حوادث را از پس لرزه های انقلاب اسلامی مردم ایران دانست.»

عضو هیئت رییسه مجلس خبرگان رهبری، خاطرنشان کرد: «یکی دیگر از عناصر مهم در داشتن آینده ای درخشان برای انقلاب اسلامی، رهبری است. انقلاب اسلامی ایران خلا رهبری را نداشته و همواره فقیهی عالم ۳۲ سال انقلاب اسلامی را به پیش برده است.»

این استاد حوزه علمیه قم، ادعا کرد که «ما ولی فقیه خود را جانشین امام زمان (عج) می دانیم»، تصریح کرد: «جریان فتنه در طول ۸ ماه تلاش خود تلاش داشت قداست رهبری را بشکند. اما دیدیم که خودشان شکسته شدند.»

او، افزود: «در فتنه سال گذشته آن چه مطرح بود، شکستن قداست ولایت بود اما ملت ایران با بصیرت خود به محبوبیت رهبری اضافه کردند.»

خاتمی، در ادامه گفت: «ملت ایران در طول انقلاب اسلامی بصیرت داشتند که همراه امام خمینی (ره) بودند و ۸ سال جنگ را اداره کرده و کشور را بیمه کردند. بصیرت ملت ایران حماسه ۹ دی را آفرید و کشور را در مقابل ضدانقلاب داخلی بیمه کرد.»

امام جمعه موقت تهران، تاکید کرد: «اطاعت از ولایت فقیه واجب است اما این اطاعت برای مسوولان کشور اوجب است و از جهت اصل ۵۷ قانون اساسی سه قوه باید شنونده سخنان ولایت فقیه باشند و در این عرصه تخطی از هیچ کسی پذیرفته نیست...»

به یاد داریم هنگامی که سیدعلی خامنه ای، در رابطه با تحولات تونس و مصر، ادعا کرد که این تحولات زیر تاثیر «انقلاب اسلامی» بوده و اسلامی است بلافاصله هم رهبر حزب اسلامی تونس و هم اخوان المسلمین مصر، به طور جداگانه اطلاعیه دادند و اعلام کردند که تحولات منطقه نه زیر تاثیر انقلاب اسلامی است و نه آن ها در پی ایجاد حکومت اسلامی هستند. حتی رهبر حرکت اسلامی تونس، در گفتگویی با رسانه ها، در پاسخ پرسش خبرنگاری گفت که چرا مرا با خمینی و خامنه ای مقایسه می کنید ما حکومت اسلامی نمی خواهیم و حتی قصد نداریم در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنیم. البته این مواضع گروه های اسلامی، خواست قلبی شان نبوده و تحولات سیاسی – اجتماعی جاری در شمال آفریقا و خاورمیانه و بی آبرویی و جنایت کاری های بی شمار گروه های اسلامی و در راس همه ورشکستگی اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک حکومت اسلامی و جنایت های بی شمار این حکومت، هم فکران آن ها را مجبور به عقب نشینی از مواضع سیاسی پیشی شان کرده است. بنابراین، بر خلاف ادعاهای کاذب و دروغین سران و مقامات حکومت اسلامی، تحولات منطقه برای نان و آزادی و عدالت بر علیه حکومت های مستبد ستم گر و استثمارگر منطقه در جریان است نه برای تحقق سیاست های غیرانسانی و ارتجاعی گروه های اسلامی و خرافی و جنایت کار. تحولاتی که دیر یا زود در ایران نیز با خیزش تازه مردم آزادی خواه و برابری طلب، چپ و سکولار، با هدف سرنگونی حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی و برپایی یک جامعه آزاد و برابر و انسانی، اوج خواهد گرفت!

جلوگیری از ورود ابرهای باران زا به آسمان ایران

در حالی که سران حکومت اسلامی خود را نمایندگان خدا در زمین می نامند و با امام زمان و نیروهای مافوق بشر نیز رابطه دارند پس چطور غربی های بی خدا و بی اطلاع از امام زمان، مانع حرکت ابرهای باران زا به آسمان ایران می شوند؟! محمود احمدی نژاد، رییس حکومت اسلامی ایران که به بزرگ ترین دروغگو نه تنها در ایران، بلکه حتی در جهان نیز معروف است روز بروز ادعاهای سفیحانه و حیرت آورتری، به زبان می آورد. او، طی سخنرانی در مراسم گشایش سد «کمال صالح» در استان مرکزی ایرن، واقع در نزدیکی اراک، دولت های غربی را متهم کرد که به منظور تحمیل خشک سالی به ایران شرایط جوی و آب و هوایی ایران را تغییر داده اند. طبق ادعای محمود احمدی نژاد، براساس اطلاعات تایید شده و اخبار موثقی که او در دست دارد، اوپایی ها تجهیزات خاصی را اختراع نموده و به مرحله عمل گذاشته اند که جلوی ورود ابرهای باران زا، به آسمان ایران را می گیرند و نمی گذارند در ایران باران ببارد. به گزارش خبرگزاری ایرنا، محمود احمدی نژاد که برای افتتاح سد و سامانه انتقال آب کمال صالح به اراک سفر کرده است، با اشاره به مقاله یک سیاست مدار غربی که از بحران آب در ۳۰ سال آینده خبر داده و در آن از خشک شدن مناطقی از کره زمین از سمت ترکیه و ایران تا شرق آسیا سخن گفته است، افزود: محدوده ترسیم شده در مقاله این سیاست مدار غربی بخش هایی را شامل می شود که آن ها از تمدن سازی و فرهنگ آفرینی کشورهای این محدوده در هراسند. احمدی نژاد، با بررسی وضعیت بارش و تغییرات آب و هوایی در یک سال اخیر در منطقه آسیا و اروپا،

ادعاکرد: بر اساس اخباری که صحت آن در مورد وضعیت آب و هوا مورد تایید قرار گرفته است، کشورهای اروپایی با استفاده از تجهیزاتی خاص، به گونه ای عمل کرده اند که ابرها تخلیه شده و ابرهای بارش زا به کشوری های منطقه از جمله ایران نرسد. او، با بیان این که این یک حادثه طراحی شده است، گفت: این موضوع از طریق مراجع حقوقی کشورمان پیگیری خواهد شد و این کار زشت نباید ادامه پیدا کند. او، هدف کشورهای اروپایی را از انجام این اقدامات، ایجاد تنش و تخاصم در آب های مرزی کشورها عنوان کرد و افزود: اعتقاد دارم همان طور که پیش از این نیز اعلام شده بود، جنگ آینده جنگ آب است. البته احمدی نژاد، برای اثبات ادعای خود، هیچ اشاره ای به «اطلاعات تایید شده و اخبار موثقی که او در دست دارد»، نکرد.

ادامه اختلافات سران حکومت اسلامی

برپایه اخبار و گزارشات در جریان بازجویی از یکی از این جن گیرها به نام «عباس غفاری» بازجوی او به طور مشکوکی کشته شده است. یا این که روزنامه جوان (سپاه پاسداران)، یک شنبه ۱ خرداد ۱۳۹۰، نوشت: «یکی از بازداشت شدگان اخیر که مرتبط با جریان انحرافی بوده اقدام به خودکشی نافرجام کرده است. «ع.تبر» که از اعضای حلقه یک جریان انحرافی بوده و وظیفه انشقاق در برخی تشکل های ارزشی را برعهده داشت چندی پیش به اتهاماتی چند دستگیر شده بود که اخیرا در زندان پارچ پلاستیکی را به صورت چاقو درآورده و اقدام به خودکشی کرده بود که با هوشیاری ماموران نجات پیدا کرده است. گفته می شود دلیل این اقدام وی، عملی نشدن وعده های عناصر موثر جریان انحرافی برای آزادی وی بوده است. با ادامه حملات سیستماتیک طرفداران خامنه ای به طرفداران احمدی نژاد و دستگیری جن گیر و معلم اخلاق دولت، در روزهای پایان اردیبهشت ماه ۹۰، سایت نزدیک به تیم محمود احمدی نژاد – اسفندیار رحیم مشایی، در مطلبی با استناد به قرآن و روایات اسلامی از وجود «جن بد» و «جن خوب» خبر داد. به نوشته «محرمانه آنلاین»، برخی «افراد» قادرند جن بد را طرد کنند و جن خوب را «به خدمت» بگیرند. این مطلب پس از آن نوشته شد که در هفته های گذشته اخبار و گزارش های فراوانی درباره ارتباط میان تعدادی «جن گیر» با مقامات دولت احمدی نژاد، به ویژه مشایی، رییس دفتر ریاست جمهوری و محمدرضا رحیمی، معاون اول رییس جمهور منتشر شد. اگرچه احمدی نژاد در گفتگوی تلویزیونی خود و هم چنین جلسات اخیر هیات دولت این مسایل را رد کرد و گفت که بیان آن ها باعث «انبساط خاطر» شده اما سایت های نزدیک به خامنه ای و اصول گرایان منتقد دولت، با انتشار گزارش هایی مدعی وجود ارتباط دولت با «جن گیران» هستند. استناد آن ها، به سخنان امام جمعه ها و و روحانیون بلندپایه حکومتی و فرماندهان سپاه و غیره است که در هفته های گذشته از ارتباط میان «جریان انحرافی» در دولت اصول گرا با «مسایل شیطانی و اجنه»، مطرح شده است. آیت الله محمدتقی مصباح یزدی، غلامعلی حدادعادل و حسین فدایی، از جمله این افراد هستند که به عنوان چهره های شاخص اصول گرا مدعی «تسخیر» دولت احمدی نژاد، توسط اجنه شده اند. «محرمانه آنلاین» که پس از حذف سایت «محرمانه نیوز» جایگزین این سایت نزدیک به رحیم مشایی شده، هم چنین افزوده است که به باور مسلمانان جن به «عالم نامحسوس» تعلق دارد و اعتقاد به وجود آن نیازمند «استدلال عقلی و علمی» نیست. این سایت، نوشته است که به باور مسلمانان، باید این امکان را پذیرفت که افرادی قادرند «جن بد» را طرد کنند و «جن خوب» را به خدمت بگیرند. رسانه نزدیک به رحیم مشایی، در اثبات این مساله به «علمای اسلام» استناد کرده است که می گویند: «چون جن می تواند فاصله های زمانی و مکانی را در چشم برهم زدنی طی کند، امکان آگاهی از خبرهایی را دارد که انسان از آن بی اطلاع است.»

محرمانه آنلاین، می نویسد جن، هم می تواند انسان را تسخیر کند هم ممکن است توسط او تسخیر شده و به خدمت گرفته شود بنابراین، «در چارچوب اعتقادات مذهبی مسلمانان» و «برخلاف آن چه در ادبیات سیاسی ماه های اخیر رایج شده»، «جن گیری» الزاما مترادف «شیادی و کلاهبرداری» نیست. به نظر می آید این بخش از مطلب در پاسخ به آن دسته از اصول گرایان و چهره های وابسته به جریان حاکم باشد که در روزهای اخیر با اشاره به ارتباطات میان دولت با جن گیرها، این کارهای

منصوبان احمدی نژاد و شخص او را شیادی و کلاهبرداری معرفی کرده اند. سایت حامی مشایی، پس از ذکر برخی خصوصیات اجنه مانند این که این مخلوق از آتش آفریده شده، به نقل از اساتید دین آورده اند که «از آن جا که در قرآن بر وجود جن تاکید شده، خرافات خواندن آن نفی قرآن و شرک محسوب می شود.»

این مطلب محرمانه آنلاین، با واکنش سریع سایت اصول گرای «جهان نیوز» مواجه شد که در نوشته ای، آن را «دفاع سایت نزدیک به مشایی از جن گیری» عنوان کرد. این سایت نزدیک به علیرضا زاکانی، نماینده تهران از جمله سایت های اصول گرا است که در ماجراهای اخیر اخبار و اطلاعات زیادی درباره ارتباط میان جن گیرها با دولت احمدی نژاد منتشر کرده است. اما در واکنش به این گزارش سایت جهان، محرمانه آنلاین در مطلبی جداگانه نوشت که «سایت های ضددولتی و منتسب به جریان نفاق که این روزها برای تخریب و تضعیف دولت خدمت گزار گوی سبقت از رسانه های ضداتقلاب را ربوده اند این بار نیز با تاسی از مرام بی اخلاقی و دروغ پردازی های خود در عرصه رسانه پیرامون یک خبر علیه محرمانه آنلاین اقدام به انتشار اخبار دروغ و کذب کردند.»

«جریان نفاق» نیز عنوانی است که سایت های نزدیک به دولت و حامی رحیم مشایی در واکنش به «انحرافی» خوانده شدن خود به اصول گرایان منتقد اطلاق می کنند. سایت نزدیک به مشایی، با اشاره به مطلبی در سایت فردا که نزدیک به محمدباقر قالیباف شهردار تهران شناخته می شود، نوشت: «جریان نفاق با این اقدام آماتوری خود نشان داد که از طرح مباحث تحلیلی و تفسیری و پر مغز فارغ از جنبه های سیاسی و جناحی به شدت عصبانی می شود.»
محرمانه آنلاین، در پایان از این که «زمینه ساز عصبانیت این جریان مشکوک» شده ابراز خوشحالی کرده است. مطلب مورد اشاره سایت نزدیک به مشایی، در وب سایت فردا در واقع باز نشر بخشی از کتاب «معارف قرآن» نوشته مصباح یزدی است که در آن، او از «امکان تسخیر جن» برای «کسانی که به اذن الله ولایتی دارند» خبر داده است. فردا، به نقل از مصباح یزدی نوشته است که این افراد می توانند «جنیان کافر را زیر فرمان خویش درآورند.»

این عضو مجلس خبرگان رهبری که نخست از حامیان اصلی و سرسخت محمود احمدی نژاد بود، اما در دعوای اخیر به مخالف او تبدیل شده است، پیش از این در ملاقات با تعدادی از اعضای سپاه پاسداران گفته بود: «دین را باید از علما و فقها یاد گرفت نه از مرتاض و جن گیر به استناد این که آن ها کارهایی انجام می دهند که دیگران از انجام آن عاجزند.»

او سپس در سخنانی با اشاره به برخی از رفتارهای صورت گرفته با افراد، از «رفتارهای سبک» در عزل برخی از وزیران توسط احمدی نژاد انتقاد کرد. مصباح یزدی، با انتقاد از احمدی نژاد گفت: «این که آدم جوری رفتار کند که نزدیک ترین دوستان و صمیمی ترین همکارانش هم آزرده و با او مخالف شوند و توی روی او بایستند، این رفتار برای یک سیاست مدار در هیچ منطقی پذیرفته نیست.»

عضو مجلس خبرگان رهبری، با اشاره به نفوذ رحیم مشایی بر او پرسید: «پس چگونه (احمدی نژاد) شیفته یک شخص عادی می شود؟ آن هم شیفتگی ای که چنین حرکات نامعقولی از او سر بزند! یک وقتی به برخی از دوستان نزدیکم گفتم که بیش از ۹۰ درصد معتقدم که او سحر شده است.»

تا این جا غیره از این که تنی چند از نزدیکان احمدی نژاد را دستگیر و زندانی کرده اند و گفته می شود برای دومین بار از مشایی نیز بازجویی نموده اند؛ حمید بقایی، معاون اجرایی احمدی نژاد، دبیر شورای عالی مناطق آزاد و... با حکم دیوان عدالت اداری به چهار سال انفصال از خدمات دولتی محکوم شد. به گزارش سایت «تابناک»، وی حکم دیوان عدالت اداری درباره خود، مبنی بر چهار سال انفصال از خدمات دولتی را تایید کرده و در پاسخ به پرسش خبرنگار فارس، که پرسید: شنیده شده دیوان عدالت اداری، شما را به مدت چهار سال از خدمات دولتی محروم کرده است؛ آیا تایید می کنید، گفت: درست است. بنا بر این گزارش، حمید بقایی به دنبال تخلفاتی که در دوره ای که ریاست سازمان میراث فرهنگی و گردشگری را بر عهده داشته، در دیوان عدالت اداری محکوم شده است، اما

پس از صدور رای دیوان درباره تخلفات بقایی و صدور حکم قطعی، وی از اجرای آن خودداری می کند و همین موضوع، باعث می شود که او به چهار سال انفصال از خدمات دولتی محکوم شود. شکافی که بین احمدی نژاد و خامنه ای در هفته های اخیر بروز کرد، سپاه بیشتر طرف ولی فقیه را گرفته است. اما به این معنی نیست که احمدی نژاد و مشایی در بین نیروهای سپاه و بسیج طرفدار ندارند. گرایشاتی در این این ارگاه های سرکوب هستند که از این ها دفاع می کنند، ولی در شرایط کنونی اظهارنظر نمی کنند. زیرا در سال های اخیر دولت احمد نژاد بسیاری از منابع نفت و پتروشیمی و مخابرات و غیره را در اختیار سپاه قرار داده است. به گزارش روز جمعه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۰، سایت «خبر آنلاین»، حسین همدانی فرمانده سپاه تهران گفته است که سپاه در واکنش به اختلاف ها میان خامنه ای و احمدی نژاد اقدام به برگزاری رزمایشی به نام «فاطمیون» کرد که هدف از این رزمایش اعلام حمایت از علی خامنه ای بود. سپاه پاسداران در اختلاف ها، طرف رهبر حکومت اسلامی را گرفته و بارها نسبت به مقاومت احمدی نژاد در برابر خامنه ای هشدار داده است. فرمانده فرمانده سپاه تهران در تازه ترین موضع گیری خود در برابر تیم احمدی نژاد گفته است: «۲۳ ناحیه بسیج در طول چند ماه آینده خود را آماده می کنند تا یک اقدام پیشگیرانه انجام دهند.»

همدانی به این اقدام پیشگیرانه اشاره ای نکرده, اما به نظر می رسد فرماندهان سپاه خود را برای وقایع احتمالی انتخابات آینده مجلس، آماده می کنند. از یک سو، حیدر مصلحی وزیر اطلاعات در گفتگوی تازه ای با خبرنگاران اعلام کرده است که برخورد با جریانی که وی آن را «جریان انحرافی» نامیده است، در دستور کار وزارت اطلاعات قرار گرفته است. از سوی دیگر، علی اکبر جوانفکر، مشاور رییس جمهوری و مدیرعامل خبرگزاری ایرنا، اعلام داشته که جریانی که آنان از آن به عنوان «جریان انحرافی» یاد می کنند، به هیچ وجه واقعیت نداشته و تمامی بخش های آن ساخته و پرداخته اقتدارگرایان است. سخنان حیدر مصلحی در حالی بیان شده که خبرگزاری های داخلی گزارش داده اند که حمید بقایی، معاون اجرایی رییس جمهوری بر اساس رای دیوان عدالت اداری به چهار سال انفصال از خدمات دولتی محکوم شده است. در حکومت اسلامی، همگان فکر می کردند که محمود احمدی نژاد به عنوان فردی که مطیع خواسته های رهبری است، اکنون از فرمان های او سر باز زده است. این وضعیت در مجموع تعادل سیاسی در میان سران حکومت را به هم زده است و عملا حاکمیت خود را هر چه بیشتر رسوا شده می بیند. یک روز پس از اعلام وزرات اطلاعات حکومت اسلامی ایران مبنی مبنی بر دستگیری «۳۰ جاسوس وابسته به سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا»، خبرگزاری فارس به نقل از یک منبع آگاه از این پرونده نوشته است که نام چندین مدیر دولتی در میان دستگیرشدگان است. وزارت اطلاعات حکومت اسلامی، روز شنبه در بیانیه ای ادعا کرد که موفق به انهدام یک شبکه جاسوسی وابسته به سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا شده است و تعداد ۳۰ تن از افراد مرتبط با این شبکه را بازداشت کرده است. اکنون این مقام آگاه از پرونده به خبرگزاری فارس گفته است که یک مدیر دولتی در یکی از وزارتخانه های کشور که پیشینه ۲۵ سال فعالیت برای این وزارتخانه را داشته، در میان دستگیرشدگان است. به گفته این منبع آگاه مهم ترین انگیزه این مقام دولتی از تلاش برای جمع آوری اطلاعات و انتقال آن را به خارج از کشور، «دریافت اقامت از آمریکا یا یک کشور اروپایی و سپری کردن ایام بازنشستگی در خارج کشور» بوده است. این منبع آگاه هم چنین فاش کرده است که نام چند مدیر نهادهای خدماتی کشور نیز در میان بازداشت شدگان است. یک از این افراد که گفته شده با هدف دریافت ویزا همکاری کرده است، متهم است که «بسته بسیار مهمی از ریز فعالیت ها» در نهاد خدماتی حوزه فعالیت خود و نیز «شیوه های خرابکاری در این نهاد» را آماده ارسال کرده بود که «دقایقی پیش از ارسال این بسته مهم به سرپل های اطلاعاتی، بازداشت شده است.»

ادعا شده که این مدیر خدماتی هم چنین در مورد «میزان نفوذ دستگاه های ایکس ری و چگونگی دریافت این تجهیزات از سوی ایران» اطلاعات جامعی را تهیه کرده بود. همین گزارش اضافه می کند که یک مدیر بازداشت شده دیگر نیز که در حوزه پولی و مالی فعالیت داشته، اطلاعات جامعه را در مورد «شیوه دور زدن تحریم ها» و «شیوه مبادلات اخیر» جمهوری اسلامی تهیه کرده است. اعلام بازداشت ۳۰ متهم جاسوسی برای آمریکا، در حالی از سوی دستگاه امنیتی ایران صورت گرفت که

پیش تر در اسفند ماه گذشته و اندکی پس از بازدید رهبر حکومت اسلامی از وزارت اطلاعات، حیدر مصلحی وزیر اطلاعات از برنامه تهاجمی دستگاه امنیتی ایران علیه سرویس ها اطلاعاتی بیگانه خبر داده بود. در بیانیه وزارت اطلاعات در این مورد، هم چنین ادعا شده که برای فریب سرویس اطلاعاتی آمریکا، ایران تعدادی جاسوس دوجانبه به کار گرفته است و با خنثی کردن تهاجم سنگین اطلاعاتی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، ۴۲ تن از افسران اطلاعاتی و عملیاتی آن سازمان در کشورهای گوناگون شناسایی کرده است. جمهوری اسلامی هر از چندی بیانیه های مشابهی را در مورد بازداشت عوامل مرتبط با سازمان های جاسوسی بیگانه منتشر می کند اما این نخستین بار است که از چنین بازداشت گسترده ای در این زمینه خبر می دهد. روز ۱۹ اردیبهشت هیات وزیران اعلام کرد که انحلال وزارت نیرو و ادغام آن در وزارت نفت را تصویب کرده است. ابتدا مجلس و سپس شورای نگهبان اعلام کردند که این ادغام قانونی نیست و باید ابتدا در مجلس تصویب می شده است اما احمدی نژاد بدون توجه به این مخالفت ها وزیر نفت را با عنوان «پایان ماموریت» به خانه فرستاد. یک شنبه ۲۵ اردیبهشت نیز در گفتگوی تلویزیونی خود در پاسخ به این که تکلیف وزارت نوینالتاسیس نفت و نیرو چه خواهد شد پاسخ داد خودش به طور موقت سرپرست وزارت نفت خواهد بود. خبرگزاری فارس، روز ۳۰ اردیبهشت گزارش داد تعدادی از اعضای شورای نگهبان استفساریه ای را از اعضای این شورا درباره سرپرستی رییس جمهور بر وزارت نفت مطرح کردند. در پاسخ به این پرسش، اعضای شورای نگهبان سرپرستی رییس جمهور بر وزارت نفت را مغایر با اصل ۱۳۵ قانون اساسی تشخیص دادند. این اصل می گوید وزرا تا زمانی که عزل نشده‌اند و یا بر اثر استیضاح یا درخواست رای اعتماد، مجلس به آنان رای عدم اعتماد نداده است در سمت خود باقی می مانند. ادغام شتاب زده وزرات خانه های نفت و نیرو و سپس نشستن بر صندلی سرپرستی وزرات نفت توسط احمدی نژاد در حالی صورت می گیرد که کم تر از یک ماه به تعیین ریاست نوین سازمان اوپک باقی مانده و ایران شانس بالایی برای ریاست یک ساله این سازمان مهم را داراست. برخی از اصول گرایان می گویند احمدی نژاد قصد دارد زمان ریاست ایران بر اوپک خودش مسوول وزارت نفت باشد تا از این طریق بر ریاست اوپک نیز تکیه کند. احمد توکلی نماینده منتقد دولت در گفتگو با خبرگزاری فارس گفته صبر گذشته مجلس در برابر قانون شکنی ها تکرار نخواهد شد. او، ادامه داد: «هم آقای احمدی نژاد دیگر آن احمدی نژاد پیشین نیست و هم کشور بیش از این تحمل برخی قانون شکنی ها را ندارد.»

قدرت مطلق خامنه ای، آیت الله های حکومتی و برخی از فرماندهان سپاه، امام جمعه ها و غیره هرگز تحمل انتقاد خودی هایشان را نیز ندارند تا چه برسد به تمرد از فرمان رهبری. استاد اخلاق حوزه علمیه، آیت الله سیدرحیم توکل، احمدی نژاد را تلویحا طبق منطق قرآنی با ابلیس مقایسه کرده است که پس از ۴۰۰۰ سال عبادات چون از فرمان الله مبنی بر سجده در برابر آدم سرباز زد، خدماتش زایل و از بهشت رانده شد. او، می گوید: «نمونه ابلیس می گوید انحراف، خدمات افراد را محو می کند.» یعنی مهم نیست که احمدی نژاد چه «خدماتی» برای بقای حکومت اسلامی انجام داده است. نافرمانی او از رهبر، هم چون «نافرمانی ابلیس تمام خدمات او را محو و ناپدید» می سازد. خبرگزاری فارس گزارش داده است که: «یکی دیگر از استادان اخلاق، آیت الله قرهی، هشدار داده که «سرپیچی از امر خدا هم در این دنیا هلاکت دارد و هم در سرای دیگر...» او، می گوید: «یکی از هلکات بشری در دنیا که از عوامل هلاکت ابدی در پایانت است، یعنی مخالفت با فرمان خدا، هلاکت در دنیا را در پی دارد و انسان را از مقام رفیع انسانیت به زیر می کشاند و طبیعی است که وقتی کسی این مقام را از دست داد، در عالم پایانی چیزی عائد و نصیب او نمی شود.» بدین ترتیب، «استادان اخلاق»، هشدار می دهند که تخلف از امر ولایت، همه گونه هلاکتی در پی خواهد داشت. تاکید بر اطاعت بی چون و چرای رییس جمهور از رهبر، این پیام را به مردم می دهد که عدم تسلیم و اطاعت و سکوت در مقابل رهبر، نافرمانی در مقابل خدا، پیامبر، امام زمان و قرآن است که حکم مرگ در پی دارد. وقتی امام جمعه موقت تهران، حجت الاسلام کاظم صدیقی، در خطبه های نماز جمعه اش فریاد می زند: «کسی که در مقابل ولایت فقیه بایستد در مقابل خدا ایستاده است...»

یا حجت الاسلام تلاشدی، نماینده ولی رهبر در سپاه خاطرنشان می سازد که: «در حاکمیت اسلامی، هماهنگ کننده و سیاست گذار اصلی نظام طبق قانون اساسی، ولی فقیه است و تخلف از فرمان او نیز در حکم تخلف از فرمان خدا و امام زمان (عج) محسوب می شود.»

هم چنین در مجلس سوگواری فاطمیه که در بارگاه خلیفه مسلمین «جهان؟» امام خامنه ای، برگزار شده بود، رییس جمهور نیز در کنار ولی فقیه بر روی زمین زانو زده بود، هم چون علام حلقه به گوش حضور داشت حجت الاسلام تلاشدی در حضور همگان به به ریاست جمهوری هشدار می دهد. به او، یادآوری می کند که: «عدالت بدون ولایت امکان پذیر نیست.» او، تاکید می کند که «ولایت بر عدالت مقدم است، و اول باید ولایت در جامعه تثبیت شود.» او، می گوید: «در صلح حدیبیه به بهانه عدالت مقابل پیامبر ایستادند.» بنابراین، هیچ کس نباید خداوند را در آسمان ها و در دنیای غیبی جستجو کند خداوند در روی زمان، جز خامنه ای کس دیگری نیست. «آینده» می نویسد، طی هفته های اخیر تغییر موضع مکرر برخی مسوولان نسبت به موضوعات گوناگون، این پرسش را ایجاد کرده که هدف این جریان از وقت کشی چیست؟ و چرا جریان مذکور با تغییر موضع مکرر و عقب نشینی، هزینه های سنگینی را بدون به دست آوردن دستاوردی مشخص پرداخت می کند؟ در این شرایط اطلاع از خبری موجب رمزگشایی از علت این رفتارها شد. یکی از سران جریان انحرافی به برخی نزدیکان خود گفته است به زودی اتفاق مهمی رخ خواهد داد که روند حوادث را در کشور به سود این جریان تغییر خواهد داد، ظاهرا وی این خبر را از منابع خاص و متصل به غیب خود به دست آورده است. اما این که از نظر این جریان چه اتفاقی قرار است طی چند هفته آینده رخ بدهد، محل پرسش است. یکی از پاسخ ها می تواند وقوع حادثه ای برای یکی از مسوولان ارشد باشد که توازن قوا را برای این جریان بر هم زند و پاسخ دوم به موضوع ظهور خفی باز می گردد که چند ماهی است توسط این جریان مطرح می شود. آینده، ادامه می دهد: بر اساس برخی روایات -که هم چون بسیاری از اخبار و احادیث مرتبط با ظهور چندان قابل اتکا نیستند- پیش از ظهور امام زمان، ایشان به صورت مخفیانه در مدینه ظهور کرده و بین یک تا سه سال مقدمات خروج خود و اعلام علنی ظهور را فراهم خواهند کرد. بر این اساس، «ظهور خفی در مدینه رخ داده و تنها اصحاب خاص حضرت از آن مطلع و به بهانه حج به حجاز رفته، با حضرت بیعت می کنند. حاکم حجاز نیز از ظهور خفی آگاه شده و برای تضعیف آثار آن، تعداد زیادی (بیش از ۲۰ نفر) را به عنوان مهدی جعلی مطرح می کند.»

فارغ از صحت و سقم این روایات، گویا سران جریان انحرافی معتقدند که ظهور خفی در حال انجام است و در ماه رجب امسال (۱۴ خرداد امسال) شاهد ظهور خفی خواهیم بود. مطابق با دیدگاه جریان انحرافی، پس از ظهور خفی، نواب امام زمان (عج) (از جمله ولی فقیه) از نیابت ساقط می شوند. در چنین وضعیتی، همگان می دانند که این حکومت سی و سه سال است با اتکا به قوانین وحشیانه الهی و قرآنی، جنایت پشت جنایت می آفریند و گروه گروه انسان ها بی گناه را به عنوان «محارب با خدا»، به خوجه های مرگ می سپارد. به عبارتی، رهبر خود خداست و سرپیچی از فرمان های او و اعتراض به او نیز اعتراض به خداست. از این رو، سربازان گمنام و با نام امام زمان موظفند مخالفین و معترضین را به وحشیانه ترین شکلی سرکوب کنند تا خدای «عادل و مهربان» شان با راه انداختن حمام خود در جامعه، آرامش بگیرد. در چنین موقعیتی، حتی متوهم ترین و خرافی ترین انسان ها باید متوجه باشند که نه خدای در کار است و نه امام و پیامبری. پیامبران و امامان در تاریخ در و دوران قدرت قدرتی و حاکمیت شان کسانی چون امام خمینی، امام خامنه ای بودند که با تبلیغ خرافاتی چون امام زمان و بهشت و جهنم و اجنه و ابلیس و حوری و قلمان و خرافاتی از این قبیل، تلاش می کردند مردم ر ابه اطاعت بی چون و چرا از خود وادار سازند. بدین ترتیب، فریب کاری در اسلام و همه مذاهب، اساسا در جهت بقای حاکمیت و حفظ منافع قشر مفت خور و متجاوز روحانیون و کشیش ها و خاخام ها و غیره بازتولید شده است. اما امروز بسیاری از مردم جهان و ایران نیز این خداوندگار مکار و دروغین و کتاب ها و پیامبران آدم کش او را خوب شناخته اند و به جای تمکین و اطلاعات دست به شورش زده اند و عزم و اراده کرده اند بهشت را در همین روی زمین از چنگ مشتی مفت خور سرمایه دار خارج کنند و آن را عمومیت دهند. چون که وعده بهشت و جهمنی که این مفتخورها در کلیساها، مساجد و امام زاده ها و دیگر مکان های به اصطلاح مقدس شان، در آن دنیا می دهند دروغی بیش نیست. آن

ها در همین دنیای خاکی برای خودشان بهشت و برای بیشتریت مردم مزدبگیر و فقیر جهنم سوزانی درست کرده اند. این همه کاخ ها، آپارتمان های لوکس و کلیساها و مساجد و ماشین های ضدگلوله و هواپیماها و هلیکوپترهای خصوصی و صروت های کلان در دست چه کسانی است؟ چرا بخش عظیم مردم دنیا در فقر و فلاکت زندگی می کنند؟ خوشبختانه انسان امروز به یمن تکنولوژی مدرن و دسترسی به اطلاعات پایانین دستاوردهای علمی در سطح جهانی، دیگر هیچ خدا و پیامبر و کتاب مقدسی را به رسمیت نمی شناسند. چرا که مردم آگاه می دانند که دنیای دیگری پس از مرگ وجود ندارد و به همین دلیل، در این دنیا جنگ طبقاتی بین فقیر و غنی در جریان است و خدا و پیامبر و مسجد و کلیسا و صومعه سرا و غیره نیز به عنوان ابزارهایی در خدمت سرمایه داران و حکومت های آن هاست تا هم از طریق تبلیغ خرافات و هم با نیروهای قهری خود، مردم حق طب و آزادی خواه را به سکوت و تمکین وادار سازند. از این رو، کارگران و مردم محروم و آزاده جهان و منطقه و ایران، برای بیرون کشیدن حق خود ار حلقوم سرمایه داران و دولت های سرمایه داری، جنبش های سیاسی – اجتماعی راه انداخته اند و آن ها را یکی پس از دیگری به سقوط می کشانند تا جهان دیگری بسازند. جهانی که در آن از جنگ و تروریسم دولتی و غیردولتی، سرکوب و کشتار، فقر و بی کاری خبری نباشد؛ دنیایی که در آن، هیچ انسانی بر انسان دیگر، برتر نباشد و همه شهروندان جهان بدون در نظر گفتن ملیت، جنسیت و باورهایشان، به طور برابر و یک سان و با فراغت و آزادی کامل از پایانین دستاوردهای بشری در همه زمینه های علمی، تکنولوژیکی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار گردند.

یک شنبه یکم خرداد ۱۳۹۰ – بیست و دوم می ۲۰۱۱

مذهب و داستان «ظهور امام زمان» (بخش ششم):

دیواری که عکس احمدی نژاد بر آن الصاق شده خراب نشده است...

سال گذشته، شبی که احمدی نژاد خبر استارت یارانه ها را اعلام می کرد، مدعی شد که این پول (یارانه) برکت دارد و پول امام الزمان و از مملکت امام الزمان است. آن طور که نام برده مدعی است حکایت از یک عهد و پیمان بین خدا و امام الزمان و احمدی نژاد دارد که شب دوم پس از سخنان احمدی نژاد، اولی بر عهد خود نمانده کرمان را با زلزله ای ۶/۵ ریش تری لرزاند، چندین روستا از مملکت امام الزمان را خراب و عده زیادی را کشته و زخمی و بی خانمان کرد! و بنا به گفته استاندار کرمان، در مناطق زلزله زده فقط دیواری که عکس احمدی نژاد بر آن الصاق شده خراب نشده است... به این واقعه می گویند که امام الزمان و خدا نسبت به احمدی نژاد پارتی بازی کرده اند. در حالی که آدم ها زیر آوار جان می دهند ولی دیواری که عکس احمدی نژاد را دارد خراب نمی شود به این می گویند «معجزه امام زمانی»؟!

«خداوند» آیت الله علی خامنه ای را تایید کرده است؟!

محمدرضا مهدوی کنی، رییس مجلس خبرگان رهبری، چهارشنبه هفته گذشته گفته است، «خداوند آیت الله علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران را تایید کرده است.»

به گزارش خبرگزاری دانش جویان ایران «ایسنا»، محمدرضا مهدوی کنی، که پیش از برگزاری جلسه هیات رییسه خبرگان، در جمع خبرنگاران صحبت می کرد، در خصوص چگونگی انتخاب آیت الله خامنه ای به عنوان رهبر پس از مرگ آیت الله خمینی، چنین ادعا کرد: «خدا خواست و ایشان به رهبری رسید. در طول این سال ها حوادث سختی در انقلاب اتفاق افتاده است و مقام معظم رهبری این اتفاقات را به خوبی اداره کرده‌اند و مواضع خوبی اتخاذ کرده اند.»

رییس مجلس خبرگان رهبری، اضافه کرده است: «خداوند ایشان را تایید کرده است و امیدوارم ایشان سال های سال زنده باشند، حتی مخالفان هم بر توانایی های ایشان اذعان دارند و این که کسی نمی‌تواند جایگزین او باشد.»

اخیرا و با بالا گرفتن اختلافات درون جناح حاکم، برخی روحانیون نزدیک به حکومت در تلاش هستند تا «هاله تقدسی» پیرامون خامنه ای خلق کنند. در همین زمینه، فیلم سخنرانی آیت الله محمد تلاشدی، امام جمعه شهر قم، در خصوص «یاعلی گفتن» رهبر ایران به هنگام تولد باعث واکنش هایی شد. محمدرضا مهدوی کنی، در ادامه به وظایف مجلس خبرگان رهبری پرداخت و گفت: «مجلس خبرگان دو تکلیف دارد که یکی تعیین رهبری یا در حقیقت کشف رهبری است. وظیفه دیگر نظارت است که برخی می‌گویند این نظارت استصوابی است و برخی می گویند استطلاعی است.» تاکید محمدرضا مهدوی کنی، بر نقش مجلس خبرگان در «کشف رهبری»، بیانگر نزدیکی دیدگاه های وی با محمد یزدی، عضو خبرگان رهبری، احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان، و محمدتقی مصباح یزدی است که معتقدند مشروعیت ولی فقیه به رای مردم بستگی ندارد. از منظر این گروه از اعضای مجلس خبرگان، «ولی فقیه» از جانب خدا نصب می شود و تنها وظیفه مجلس خبرگان کشف این فرد و اعلام آن به مردم است. در انتخابات هیات رییس مجلس خبرگان در ۱۷ اسفند ماه سال گذشته و پس از انصراف اکبر هاشمی رفسنجانی از این انتخابات، محمدرضا مهدوی کنی با کسب شصت و سه رای از هشتاد و چهار نماینده عضو این مجلس، و بدون رقابت نامزد دیگری، به مدت دو سال به ریاست این نهاد برگزیده شد.

راه های ارتباط نزدیک تر و صمیمی تر با امام زمان

رجانیوز، ارگان ویژه رسانه ای دولت احمدی نژاد، با طرح این پرسش که «چگونه می شود با امام زمان رابطه نزدیک تر و صمیمی تری برقرار کرد؟»، نوشته است: «ساده ترین زبان، زبان حال خود شماست. به سایر روابط، علایق و صمیمیت های خود توجه کنید و ببینید که چگونه ایجاد شده است؟ با امام زمان نیز به همین سادگی و راحتی است و شاید بیشتر. چرا که شناخت، توجه و مهر و محبت از آن طرف به صورت مستمر است، اگر چه ما در حال غفلت و بی وفایی باشیم.»

رجانیوز، افزوده بود: «حضرت مهدی که سلام خدا بر او باد نیز همین طور است. افراد به نسبت شناخت‌شان باورش می کنند و به تناسب باورشان به او محبت پیدا می کنند و به تناسب محبت شان به او نزدیک تر و نزدیک تر و صمیمی تر می گردند. نزدیکی، صمیمت، محبت و ارتباط باید دو سویه باشد. در این ارتباط یک سویش امام زمان است که امام رحمت است و مهر و محبت و توجه اش به ما قابل وصف نیست، هر چند که ما بد باشیم. اما سوی دیگر خود ما هستیم.»

این سایت دولت، در ادامه آورده بود: «به راحتی می توان به امام نزدیک شد، محبت و صمیمت را تشدید نمود و با او ارتباطی تنگاتنگ برقرار نمود. و کوتاهی از خود ماست. فقط کافیست که باور و توجه کنیم. راه کاملاً باز است و دعوت مستمر.»

رجانیوز، در پایان «آموزش راه ارتباط صمیمی با امام زمان»، به علاقه مندان این موضوع توصیه کرده است: «اینک هر کجا که هستی، رو به پیشه، به احترام و به نشانه انتظار برای قیام او بایست، دست راست بر سر بگذار و از ته دل توجه کن و بگو: السلام علیک یا قائم آل محمد خداوند کریم ظهورت را نزدیک تر گرداند. مرا نیز ببخش و بپذیر و دست ولایت و پدری بر سرم بکش و به رغم تمامی گناهانم، از زمره شیعیان و دوستدارانت قرار بده. آمین.»

نیل به جامعه امام زمانی...

محمدعلی رامین، معاون مطبوعاتی وقت وزارت ارشاد و از نزدیکان احمدی نژاد در گفتگو با خبرگزاری آفتاب، درباره راه های نیل به جامعه امام زمانی گفت است: «کافی است ما آموزه های پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) را ملاک اندیشه، انگیزه، گفتار و رفتار خود در تمام امور فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و روابط بین الملل قرار دهیم، آنگاه به طور طبیعی به زمینه های مساعد برای ظهور امام زمان (عج) نزدیک خواهیم شد.»

او، افزوده بود: «حتی فلسفه وجودی ولی فقیه در جایگاه نایب امام زمان و نیز مشارکت روحانیت عظیم الشان در تمام امور حکومتی فقط و فقط برای تحقق اسلام و آرمان های اسلامی و در نهایت کمک و هدایت امت اسلامی در راستای زمینه سازی برای ظهور امام زمان است.»

شایان ذکر است که محمدعلی رامین، دوره ای در آلمان تحصیل می کرد پیشینه همکاری با گروه های فاشیستی داشته و به همین دلیل، ورود او به این کشور ممنوع شده است. رامین، سال گذشته و هنگامی که معاون مطبوعاتی ورازت ارشاد بود به یک سایت فاشیستی ایرانی، رسما اجازه فعالیت داده بود که در لگوی اصلی آن، تصویر هیلتر و رژه نظامی در مقابل او به چشم می خورد.

دعوا بر سر تعیین میزان دیه اسلامی

اکنون حکومت اسلامی، تمام مشکلات جامعه ایران را حل کرده و تنها مشکل اصلی بر سر تعیین دیه اسلامی است که شدیدا مشغله سران حکومت و قوه قضائیه و مقننه و اجرائیه آن را گرفته است؟! اکنون افزایش بهای تعیین شده برای جان انسان یا عضوی از بدن انسان، به اختلاف میان قوه قضائیه و دولت ایران انجامیده است شرم بشریت است. قوه قضائیه با استناد به گران شدن شتر، میزان دیه را افزایش داده است. در حالی که مقامات قضایی و پلیس گفته اند افزایش بهای دیه یا جان بها، میزان جرایم را کاهش می دهد، شرکت های بیمه خواهان کاهش بهای دیه شده اند. دستگاه قضائیه آدم کشی حکومت اسلامی، میزان دیه یک انسان کامل را برای سال ۱۳۹۰ معادل ۹۰ میلیون تومان تعیین کرده است در حالی که میزان دیه در سال گذشته به طور میانگین ۴۵ میلیون تومان بوده است.

«دیه» چیست؟

در فقه شیعه که مبنای قوانین غیرانسانی مجازات اسلامی در حکومت اسلامی است، دیه یا پولی است که به سبب کشتن انسان یا نقص عضو به کسی که صدمه دیده است یا بازماندگان او پرداخت می شود. بر اساس نظر فقهای مرتجع شیعه، میزان دیه بر اساس یکی از این شش معیار تعیین میشود: ۱۰۰۰ گوسفند، ۲۰۰ گاو، ۱۰۰ شتر،۲۰۰ دست لباس یمنی، ۱۰۰۰ دینار طلا، یا ۱۰۰۰۰ درهم نقره. مقامات قوه قضائیه گفته اند که میزان دیه را بر اساس بهای صد شتر به ازای هر شتر ۹۰۰ هزار تومان برآورد کرده اند. میزان دیه، هر سال توسط کمیسیونی زیر نظر وزیر دادگستری حکومت اسلامی اعلام می شود. اسکندر مومنی، رییس پلیس راهنمایی و رانندگی نیروی انتظامی روز دوشنبه ۹ خرداد ۱۳۹۰ از افزایش دیه دفاع کرده و گفته است که «دیه ۹۰ میلیون تومانی منجر به ایجاد بازدارندگی در تصادفات می شود.»

مومنی، مدعی است با توجه به این که برخی از افرادی که در تصادفات جان خود را از دست می دهند سرپرست یک خانوار هستند تصمیم قوه قضائیه در افزایش میزان دیه «منطقی و صحیح» است. اما افزایش بهای دیه، با مخالفت مسوولین «بیمه» روبرو شده است. محمد جواد فرشباف ماهریان، رییس کل بیمه مرکزی گفته است «ما پیگیری می کنیم تا این اتفاق رخ ندهد چون دلیلی برای افزایش نرخ دیه وجود ندارد.»

فرشباف ماهریان، چگونگی محاسبه دیه در قوه قضائیه را رد کرده و گفته است «براساس نظر وزارت کشاورزی قیمت ۱۰۰ شتر که معیار محاسبه دیه است ۵۰ میلیون تومان» است. روزنامه ایران که روزنامه دولت است نوشته است که رییس جمهوری هم با افزایش قیمت دیه مخالف است و قصد دارد برای درخواست تنوین نظر «موضوع دیه ۹۰ میلیونی را با رهبری در میان بگذارد.»

به گزارش روزنامه ایران، «قوه قضائیه به مسوولین خود در تمام کشور اعلام کرده که از ۱۶ خرداد ماه سال جاری در احکام خود میزان دیه کامل نفس را ۹۰ میلیون تومان محاسبه کنند.»

فلسفه قراردادن شتر برای دیه چیست؟

فلسفه اینکه در صدر اسلام شتر به عنوان دیه قرار داده شده بود، چیست؟ فقهای مرتجع پاسخ می دهند: در پاسخ به این پرسش باید بگوییم معیار محاسبه دیه در اسلام افزون بر صد شتر، موارد دیگری را هم شامل می شود که عبارتند از: صد گاو، هزار گوسفند، دویست حله، هزار دینار و ده هزار درهم. فرد جانی، که دیه را پرداخت می کند، اختیار دارد که هر یک از این موارد را انتخاب نماید، هم چنین اگر طرفین با هم توافق کنند، می تواند قیمت مورد انتخاب شده را بپردازد. طنز تلخ تاریخ در این است که در هزاره سوم کسانی که حاکمیت جامعه ایران را در سلطه مطلق خود دارند؛ در کاخ های

آنچنانی زندگی می کنند؛ هلیکوپتر و هواپیمای شخصی دارند؛ ماشین ضدگلوله سوار می شوند؛ صاحب میلیاردها دلار ثروت هستند و...، آنگاه قوه قضائیه، مقننه و اجرایی آن با بسیج ارگان های سرکوب و با اتکا به قوانین ارتجاعی ۱۴۰۰ سال پیش حکومت اسلامی محمد و علی، قانون می تراشند که در واقع قانون جنگل است و در این قانون هرکس زور و قدرت و پول دارد، دیگران را بیشتر لت و پار می کند. بر اساس قوانین حکومت صدر اسلام، دختر بچه ها را تشویق به ازدواج می کنند؛ چند همسری و بی نهایت صیغه را برای مردان مجاز می شمارند در حالی که اگر زنی با مرد «نامحرمی» سخنی بگوید حکم زندان و شلاق و حتی سنگسار در انتظارش است؛ با اتکا به قوانین ارتجاعی حکومت محمد که در کتابی به نام «قرآن» جمع آوری شده و روحانیون مفت خور و کلاه بردار نیز در جهت منافع خودشان صدها فتوا، حدیث و روایات به آن افزوده اند؛ براساس همین قوانین قرآن و اسلامی دست و پا میبرند و چشم درمی آورند؛ شکنجه گران شان در زندان ها حتی زندانی را در زیر تجاوز به قتل می رسانند؛ به دختران «باکره» ای که حکم اعدام گرفته اند نخست تجاوز می کنند و سپس به جوخه های مرگ می سپارند؛ در کوچه و خیابان به زنان و دختران به بهانه «بدحجابی» توهین می نمایند و زندانی و جریمه می کنند و... حقیقتا این است ماهیت اسلام واقعی! ماهیتی جنایتکارانه و تبهکارانه و مافیایی که جانیان حکومت اسلامی در این سی و سه سال حاکمیت خونین و ارتجاعی و تروریستی شان به جامعه ایران تحمیل کرده اند.

ظهور صغیر

هم زمان با انتشار خبر سایت های خبری نزدیک به اسفندیار رحیم مشایی از «در پیش بودن حوادث بزرگ در نیمه دوم خرداد»، شایعاتی هم چون «ظهور صغیر» و یا ترور یک مقام عالی رتبه در سطح گستردهی در جامعه منتشر شده است. این شایعات اگر چه به صفحات خبرگزاری ها و سایت های حکومتی راه نیافته اما، مهدی خزعلی، فرزند آیت الله خزعلی و سایت خبری آینده، آن ها را تایید کرده و سخنان بی پیشینه «یک چهره شناخته شده جریان انحرافی» را در این راستا گزارش کرده اند. مهدی خزعلی، پس از اوج گرفتن شایعاتی درباره «ظهور مخفیانه امام زمان در عربستان در نیمه دوم خرداد»، در پایگاه اینترنتی خود نوشت: «نیمه دوم خرداد نوزادی متولد خواهد شد که رشدی سریع و خارق العاده خواهد داشت، تنها نگرانی من این است که «این پدیده که چون لوبیای سحرآمیز رشد می کند و چون گودزیلا می بلعد» از کنترل خارج شود و همه چیز را نابود کند، من نگران تامین غذای این مولودم، این مولود همه چیز را خواهد بلعید، به صغیر و کبیر رحم نخواهد کرد، چپ و راست نمی شناسد، اصلاح طلب و اصول گرا نمی داند چیست، او گرسنه است، او تشنه است، تمام سیلوهایتان او را سیر و آب سدهایتان او را سیراب نخواهد کرد، از امروز به فکر چاره باشید، هر چند بسیار دیر شده است و برایتان تدبیری نمانده است، فقط می توانم بگویم برایتان متاسفم! و برای ملتی بزرگ که باید شاهد بلعیده شدن همه دار و ندار و هستی اش باشد! مردم برای میهن تان دعا کنید.»

مهدی خزعلی، این متن به اصطلاح هشدارآمیز را تنها ساعتی پس از انتشار گزارشی در پایگاه خبری آینده نیوز منتشر کرد که طی آن آمده بود: «براساس اظهار نظر یکی از سران جریان انحرافی، حادثه ای بزرگ در چند هفته آینده، شرایط کشور را به سود این جریان تغییر خواهد داد. طی هفته های اخیر تغییر موضع مکرر برخی مسوولان نسبت به موضوعات گوناگون، این پرسش را ایجاد کرده که هدف این جریان از وقت کشی چیست؟ و چرا جریان مذکور با تغییر موضع مکرر و عقب نشینی، هزینه های سنگینی را بدون به دست آوردن دستاوردی مشخص پرداخت می کند؟ در این شرایط اطلاع از خبری موجب رمزگشایی از علت این رفتارها شد.»

سایت حکومتی آینده، در تشریح این رمزگشایی می نویسد: «یکی از سران جریان انحرافی به برخی نزدیکان خود گفته است به زودی اتفاق مهمی رخ خواهد داد که روند حوادث را در کشور به سود این جریان تغییر خواهد داد، ظاهرا وی این خبر را از منابع خاص و متصل به غیب خود به دست آورده است.

اما این که از نظر این جریان چه اتفاقی قرار است طی چند هفته آینده رخ بدهد، محل پرسش است. یکی از پاسخ ها می تواند وقوع حادثه ای برای یکی از مسوولان ارشد باشد که توازن قوا را برای این جریان بر هم زند و پاسخ دوم به موضوع ظهور خفی باز می گردد که چند ماهی است توسط این جریان مطرح می شود. بر اساس برخی روایات -که هم چون بسیاری از اخبار و احادیث مرتبط با ظهور چندان قابل اتکا نیستند- پیش از ظهور امام زمان، ایشان به صورت مخفیانه در مدینه ظهور کرده و بین یک تا سه سال مقدمات خروج خود و اعلام علنی ظهور را فراهم خواهند کرد. بر این اساس، ظهور خفی در مدینه رخ داده و تنها اصحاب خاص حضرت از آن مطلع و به بهانه حج به حجاز رفته، با حضرت بیعت می کنند. حاکم حجاز نیز از ظهور خفی آگاه شده و برای تضعیف آثار آن، تعداد زیادی (بیش از ۲۰ نفر) را به عنوان مهدی جعلی مطرح می کند. فارغ از صحت و سقم این روایات، گویا سران جریان انحرافی معتقدند که ظهور خفی در حال انجام است و در ماه رجب امسال (۱۴ خرداد امسال) شاهد ظهور خفی خواهیم بود. براساس نظر این جریان، ظهور امام زمان های دروغین در ماه های اخیر، در همین راستا انجام شده است.»

آینده نیوز، می افزاید: «مطابق با دیدگاه جریان انحرافی، پس از ظهور خفی، نواب امام زمان (از جمله ولی فقیه) از نیابت ساقط می شوند. برخی شعر مشهور امام خمینی «سال ها می گذرد حادثه ها می آید/ انتظار فرج از نیمه خرداد کشم» را هم در این راستا ارزیابی می کند.»

خبرگزاری حکومتی فارس، آن را با عنوان «مشایی: شعیب منم و ماه رجب خروج خواهم کرد» منتشر کرده بود، نوشت: «در روز سه شنبه ۳۰ فروردین و پیش از ماجرای قهر ده روزه احمدی نژاد، خبری در سایت خبرگزاری فارس کار شد که پس از دقایقی از دسترس عموم خارج گشت. در این خبر، به نقل از مشایی نوشته شده بود که او در ماه رجب (که از ۱۴ خرداد امسال شروع می شود) خروج خواهد کرد! انتشار این خبر در زمانی که هنوز اختلاف تیم خامنه‌ای و تیم احمدی نژاد تا این حد آشکار نشده بود، جدی گرفته نشد، بویژه آن که فارس بنا به ملاحظاتی بلافاصله مبادرت به حذف این خبر کرده بود. اما با توجه به شایعاتی که دیروز و امروز در مورد احتمال وقوع رخدادهایی غیرمنتظره در ماه رجب امسال پخش شده است توجه به آن خبر ضروری است.»

در ادامه گفتگوهای پی در پی خبرگزاری حکومتی «فارس» با مقام های سیاسی، امنیتی درباره جریان حامی محمود احمدی نژاد، علی فلاحیان وزیر اسبق اطلاعات ایران نیز به پرسش این خبرگزاری پاسخ داد و آن ها را «جریان انحرافی» خواند. فلاحیان، گفت: «این جریان، اطلاعات خود را از ارواح خبیثه می گیرد و در این زمینه از کشور هند بهره می برد.» او، تاکید کرد: «قطعا باید برای جلوگیری از ترویج این افکار در جامعه با آن ها قاطعانه برخورد کرد.»

این عضو مجلس خبرگان رهبری، با تاکید بر گرفتاری «بسیاری از کشورهای توسعه یافته در توسل به خرافات و اجنه» مدعی شد «در پایتخت فرانسه ۲۰۰ هزار جادوگر وجود دارد و بحث های خرافی از بلایای امروز جهان است.»

محمدرضا مهدوی کنی، رییس مجلس خبرگان رهبری نیز در پاسخی کوتاه به پرسش «فارس» درباره اطرافیان احمدی نژاد گفت: «جریان انحرافی اقدامات ایذایی انجام می دهد ولی موفق نخواهد شد.»

در این میان، داود احمدی نژاد، برادر محمود احمدی نژاد و دبیر کمیته دائمی پدافند غیرعامل نیز تهدید کرد که «اسناد زیادی درباره گروه انحرافی» در دست دارد و این گروه می خواهد «نظام ولایی را در این کشور» حذف کند. به گزارش فارس، این مسوول پیشین بازرسی ویژه نهاد ریاست جمهوری گفته است: «من اسم نمی برم، اما هم اکنون سردمدار فساد کلان در جامعه همین گروه انحرافی است و بهتر از این نمی توان تعبیری داشت و انواع فساد اعم از سیاسی و اقتصادی را دارند.»

برادر رییس جمهور، افزود: «در عین حال بخشی از این اسناد را که سری نبوده اند در سخنرانی هایم افشا کرده ام.»

داود احمدی نژاد، در پاسخ به این پرسش «فارس» که رییس جمهور چه زمانی از گروه انحرافی اعلام برائت می کند، گفت: «الله اعلم.»

همزمان با اظهارات برادر احمدی نژاد، داماد او که اینک دبیر شورای مشاوران رییس دولت است، از تلاش ها و فشارهای سرپرست نهاد ریاست جمهوری برای استعفای خود از مسوولیت دبیرخانه شورای مشاوران دولت پرده برداشت. او، گفت: «متاسفانه جریان انحرافی تلاش می کند با بهره مندی از منابع دولت که در اختیار آن ها قرار دارد، دامنه قدرت و نفوذ خود را در جامعه گسترش داده و برای خود پایگاه اجتماعی درست کند که نمونه بارز آن توزیع ثروت ملی بین افراد خاص مساله دار و هنرپیشه هاست.» به گفته او، «جریان انحرافی جریانی است که از ابتدای تشکیل دولت نهم در عرصه اجرایی خود را سازمان دهی کرد و به مرور با طرح مسایل گوناگون خود را بروز داد.»

نهایتا به باور روحانیان، از آن جا که در قرآن بر وجود جن تاکید شده، خرافات خواندن آن نفی کتاب آسمانی مسلمانان و شرک محسوب می شود. در قرآن سوره ۷۲ سوره جن نام دارد و آیه های بسیاری به توصیف ویژگی های این «مخلوقات» اختصاص داده شده است. مطابق آموزه های قرآن، جن مانند شیطان از آتش آفریده شده، اما مصداق «شر» به شمار نمی آید. در سوره حجر، تاکید می شود که خلقت جن پیش از آفرینش انسان انجام شد. در سوره انعام آمده است که برای جن و انس رسولانی از جنس خودشان فرستاده شده تا احکام الهی را به آن ها ابلاغ کند. برخی از علمای مسلمانان، از جمله محمدحسین طباطبایی و ناصر مکارم شیرازی (در کتاب های تفسیر «المیزان» و «نمونه») معتقدند که منظور از رسول در این آیه پیامبری از جنس جن نیست. مکارم شیرازی، اعتقاد دارد که «از خود جن پیامبر نبوده، بلکه انبیای الهی برای تبلیغ رسولانی از جن ها را مامور تبلیغ می کردند و این از آیات اول سوره جن به خوبی روشن است.»

به روایت قرآن، جن ها مانند انسان خوب و بد و مومن و کافر دارند. افزون بر این جن توانایی های خارق العاده ای دارد که از انسان دریغ شده. برخی مفسران معتقدند که شیطان گونه پلید جن است. اعتقاد به وجود جن در بسیاری دیگر از دین ها نیز وجود دارد، اما بر خلاف اسلام اغلب فقط شرور تلقی می شوند. به گزارش خبرگزاری فارس، مرتضی نبوی عضو شورای مرکزی جامعه اسلامی مهندسین و یکی از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، در نشست هفتگی انصار حزب الله ۱۱ اردیبهشت ۹۰، گفت: «اجنه امروز نیز در دنیا زندگی می کنند که داستان آن ها در قرآن مفصل آمده است و سخن از توانایی آن ها بسیار است.» او معتقد است: «شاید این جریان انحرافی با توسل به برخی از افرادی که از طریق راه باطل، فسادانگیز و انحرافی به برخی توانمندی های ماورائی رسیدند، سوء استفاده می کنند و جاذبه های این گروه توانسته است، تاثیری روی برخی افراد بگذارد و حمایت ایشان را جلب کند.»

به گزارش فارس مصباح یزدی نیز هشتم اردیبهشت اظهار داشت: «شیاطین انسی مانند مرتاض ها از قدرتی برخوردارند که می توانند به کمک آن دیگران را بفریبند؛ اما مردم باید با انتخاب صحیح تلاش کنند از دام شیاطین رها شوند.»

فردی را به عنوان جن گیر احمدی نژاد بازداشت کرده اند روزنامه سپاه به نام روزنامه «جوان» مدعی شده است که «این فرد با آغشته کردن قران به نجاست به قدرت شیطانی دست یافته، روزانه از مدفوع خشک خود تناول می کرده و به ۳۶۰ زن تجاوز کرده و دارای رمزی بوده که با ترکیب با دو رمز دیگر فرعی می توانسته است قلب، هوش و چشم افراد را بی اثر کرده و به تعبیر عوامانه کر و کور کند.»؟! بنابراین، اگر سران و مقامات حکومت اسلامی از این منظر در چارچوب اعتقادات مذهبی شان، به «جن» نگاه کنند قاعدتا نباید آن را محکوم کنند و برخلاف آن چه در ادبیات سیاسی خود در ماه های اخیر رایج کرده اند، «جن گیری» را نباید مترادف با «شیادی و کلاهبرداری» بنامند؟! بدین ترتیب، حملات اصول گرایان به احمدی نژاد و اطرافیان او هم چنان ادامه دارد، و این در حالی است که فشارها بر قوه قضائیه برای بازداشت اسفندیار رحیم مشایی، شدت یافته است به گونه ای که حتی برخی نمایندگان حامی احمدی نژاد در مجلس نیز خواستار برخورد با مشایی شده اند. موج برخورد با

تیم احمدی نژاد – مشایی و به ویژه افشاگری درباره مشایی و اطرافیانش از زمان آغاز اختلافات میان محمود احمدی نژاد و آیت الله خامنه ای بر سر عزل یا ابقای حیدر مصلحی، وزیر اطلاعات، تشدید شده است. دخالت رهبر حکومت اسلامی و نامه او برای ابقای وزیر اطلاعات، باعث قهر یازده روزه احمدی نژاد شد. مساله ای که به اعتقاد اصول گرایان با تحریک رحیم مشایی صورت گرفته بود. در چنین شرایطی، احمدی نژاد، با عجله وزارت خانه ها را در یکدیگر ادغام کرده و ۴ وزیر را عزل کرده است. هنگام افتتاح فاز سه پالایشگاه آبادان توسط احمدی نژاد انفجار مهیبی روی داد که در اثر آن، دست کم چهار کارگر جان خود را از دست دادند و ده ها نفر نیز زخمی گردیدند. سفر پنجم خرداد او به قم نیز هیچ شباهتی به سفرهای استانی او که با جار و جنجال همراه بود، نداشت. هنگام ورود او به قم، خبری از تجمع مردم و استقبال هوادارانش نبود و تنها مقامات استان از او استقبال کردند و او در ۵۰ کیلومتری قم، چند کارگاه را افتتاح کرد و به تهران برگشت به طوری که نماینده قم در مجلس شورای اسلامی، از این سفر او به قم، شدیدا انتقاد کرده است. دستگاه های متعدد امنیتی و اطلاعاتی که گفته می شود برخی از آن ها مستقیما زیر نظر خامنه ای فعالیت می کنند منطقا در شش سال گذشته از چنین فعالیت هایی بی خبر نبوده اند. ظاهرا یکی از ریشه های اصلی اختلاف اعتقادات این «جریان انحرافی» در مورد نزدیکی ظهور امام غایب شیعیان است. رحیم مشایی، از دولت انتظار سخن می گوید و احمدی نژاد برخی از تصمیم های خود را ملهم از دستورات امام زمان عنوان می کند. در واقع شایع است اگر نزدیکان احمدی نژاد بیش از این مدعی ارتباط با امام زمان باشند، اطاعت بی چون و چرا از «ولایت فقیه» که نایب امام زمان خوانده می شود، موضوعیت و خاصیت خود را از دست می دهد. و اگر «ظهور آقا» آن قدر نزدیک باشد که به ادعای احمدی نژاد لشکرکشی آمریکا به عراق برای مبارزه با آن انجام شد، روزهای قدرت «نایب امام غائب» نیز رو به پایان است. به گزارش خبرگزاری فارس، او، می افزاید این افراد ادعا دارند: «وقتی که مستقیم از ولی عصر دستور می گیرید، چه نیازی به ولی فقیه ولی امر دارید.»

از این رو، بی جهت نیست که حسین فدایی، دبیرکل جمعیت ایثارگران و نماینده مجلس نهم اردیبهشت در جمع دانشگاهیان یزد گفته است که احمدی نژاد و نزدیکانش «عصر غیبت را پایان یافته و عصر حاضر را عصر حضور می شمارند.»

حسین فدایی، جریان مورد اشاره را متهم می کند که برای حفظ قدرت به «تسخیر اجنه» و استفاده از طلسم و شیطان روی آورده اند. خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی «ایرنا» نیز روز ۲۳ اردیبهشت از قول رحیم مشایی، نوشت: «ما زندگی در سایه ولایت فقیه را تمرین زندگی در حکومت جهانی امام زمان» می دانیم. در تاریخ معاصر ایران، این نخستین بار است که بحث جن و سحر و طلسم و غیره از ادبیات مذهبی و اعتقادات جاری بخشی از مردم، در چنین ابعادی به مباحث سیاسی و دعواهای قدرت مداران کشیده می شود. از سوی دیگر، در این بیش از سه دهه حکومت اسلامی به ویژه وزارت ارشاد آن به بسیاری از کتاب های خرافی – مذهبی که در آن ها به وفور به داستان های ظهور امام زمان و جن و پری و غیره نیز پرداخته شده است کمک کرده در سطح میلیونی چاپ و توزیع شوند. بنابراین، این پرسش مطرح است که چرا در حکومتی که وجود مثلا «جن» را از آموزه های دینی و ایدئولوژیک خود می داند، چرا اکنون بحث ارتباط دولت مردان با امام زمان و جن و جن گیران به موضع رقابت میان جناح حاکم اصول گرایان تبدیل شده، در حالی که در سه دهه گذشته، به شدت امروز مطرح نبوده است؟ ورود «جن گیری» به ادبیات سیاسی از زمانی اوج گرفت که اختلافات خامنه ای و احمدی نژاد علنی شد و جنگ قدرت نیز در حاکمیت بالا گرفت. محمود احمدی نژاد که رهبر حکومت اسلامی او را نزدیک ترین رییس جمهور به خودش و دولتش را کارآمدترین دولت تاریخ معاصر ایران می نامید، اکنون طرفدارانش با لحن خشونت باری به او و همراهانش حمله می کنند؛ در حالی که در شش سال گذشته احمدی نژاد همین خرافات را مطرح می کرد و هم چنان از حمایت بی دریغ آیت الله خامنه ای برخوردار بود. هاله نور اطراف احمدی نژاد در سازمان ملل، هدف آمدن آمریکایی ها به عراق، برای جلوگیری از ظهور امام زمان، دولت امام زمانی و غیره را احمدی نژاد با صدای بلند مطرح می کرد و طرفداران رهبر نیز برایش هورا می کشیدند. طرفداران رهبر نیز می گویند «آقا» هر موقع مشکل پیدا می کند در چاه جمکران، بیابان های اطراف تهران و یا قم با امام زمان دیدار می کند و

کلید حل مشکل را از او می گیرد. در چینین وضعیتی، حتی متوهم ترین مسلمانان نیز می بینند که دعوا بر سر اجنه و امام زمان و غیره دروغای شاخداری بیش نیستند و دعوا اصلی سران حکومت اسلامی، بر سر تقسیم قدرت و ثروت در جامعه است و بس! بدین ترتیب، همه شواهد و وقایع حاکی از این واقعیت است که دیگر حکومت اسلامی، هم چون پیشین نمی تواند با ترویج و تبلیغ خرافات اسلامی، موقعیت کنونی خود را حفظ کند. مهم تر از همه، در این سی و سه سال مردم اعمال همه مدل های جناح های حکومت اسلامی را تجربه کرده اند و اکنون اهمیتی به این دعواها نمی دهند و دل شان می خواهد که سر به تن کلیت این حکومت نباشد. عموما حکومت ها در طول تاریخ، همواره خرافات مذهبی را تبلیغ و ترویج کرده اند تا از آن، برای ثبات و بقای حاکمیت شان با تحریک احساسات مذهب باوران در جامعه، بهره برداری سیاسی کنند. بسیاری از روحانیون فسیل شده در حاکمیت جمهوری اسلامی نیز در حاکمیت پیشین، دست به سینه در مقابل محمدرضا پهلوی و فرح پهلوی می ایستادند و در خدمت دربار بودند. بنابراین، آخوندها یک مشت مفت خور و تن پرور هستند که جنون قدرت و پول، ترور و وحشت، سرکوب و زندان، شکنجه و تجاوز، اعدام و سنگسار دارند!

دوشنبه نهم خرداد ۱۳۹۰ – سی ام می ۲۰۱۱

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش هفتم):

دعوای یاران امام زمان ادامه دارد

بر اساس فیلم «ظهور نزدیک است»، قرار بود سید علی خامنه ای رهبر حکومت اسلامی (سیدخراسانی) و محمود احمدی نژاد رییس جمهوری این حکومت (شعیب)، با جمع آوری لشگری یک میلیون نفره به اردن، یمن و یا کشور دیگری لشگرکشی کنند تا در میان جنگ و کشتار امام زمان ظهور کند. در داستان ها و روایات شیعه از سید خراسانی و شعیب به عنوان سرداران و یاران امام زمان نام برده شده است. اما هنوز این واقعه روی نداده اختلاف بین سید خراسانی و شعیب بالا گرفت بطوریکه تاکنون بیش از سی نفر از مشاوران و مدیران دولتی را به عنوان جن گیر و رمال و جاسوس سیا دستگیر و زندانی کرده اند. هم اکنون نیز بحث استیضاح و برکناری احمدی نژاد در دستور کار مجلس قرار گرفته است. اختلافات بین رهبری حکومت اسلامی با رییس جمهورشان به جایی رسیده است که نماینده ولی فقیه از سپاه پاسداران می خواهد در این شرایط ساکت ننشینند. سایت آفتاب، پنج شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۹۰، نوشت؛ نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با اشاره توطئه دشمنان خارجی و داخلی از ابتدای انقلاب تاکنون گفت: سپاه پاسداران با هر جریانی که بخواهد انقلاب اسلامی را از اصول و مبانی اسلام منحرف کند مقابله خواهد کرد. حجت الاسلام تلاشدی، در مراسم معارفه جمعی از مسوولان نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج با اشاره به مواضع سپاه پاسداران در قابل حوادث اخیر گفت: سپاه در مسیر ولایت حرکت می کند و خودش را با مبانی و اصول اسلام تطابق می دهد تا زمانی که یک جریان در مسر ولایت و اسلام و انقلاب باشد از آن حمایت می کند. او، با اشاره به این که پروردگار عالم برنامه تکامل انسان ها را توسط انبیا ارایه کرده است گفت: ضابط و نگهبان این شریعت انبیا و ائمه معصوم و در زمان غیبت معصوم بر عهده ولی فقیه است. او، با تاکید بر این‌که انبیا و ائمه معصومین به دنبال این هستند تا انسان ها را به کمال برسانند تصریح کرد: ولی فقیه به تبع از سیاست انبیا به دنبال حزب حدبیشتری است و به دنبال این هستند تا از ریزش ها جلوگیری کنند و بیان استانداردهای دینی با ایشان است. تلاشدی در بخش دیگر سخنانش با بیان این که معصومین و انبیا مسوولان حفاظت از شریعت هستند گفت: روزی هم که مکتب به خطر بیفتد هم چون امام حسین (ع) جان خود را باید فدا کرد. تلاشدی فلسفه برخورد امام (ره) با نهضت آزادی و بنی صدر را از جمله مواردی دانست که ولی فقیه تهدید را جدی دیدند و گفت: امام (ره) در پرتگاه های خطر وارد می شدند و جلو دگراندیشی جریان های گوناگون را که می خواست وارد سیاست شود گرفت. نماینده ولی فقیه، در سپاه با بیان این که جریان های اصلاحات فتنه گر و انحرافی در چارچوب اصول و مبانی اسلام حرکت نکرده و نمی کنند، گفت: امروز متاسفانه در جریان انحرافی متغیرهای نگران کننده ای را مشاهده می کنیم که با اصول و مبانی اسلام و انقلاب فاصله دارد. او، تغییر در گفتمان اصول گرایی را از جمله متغیرها عنوان کرد و افزود: امروز متاسفانه در اظهارات برخی از شخصیت هایی که در هرم قدرت هستند گفتمان غیردینی مشاهده می شود که این ناشی از اندیشه جریان انحرافی است. تلاشدی، در پایان تاکید کرد: سپاه پاسداران در هر شرایط پشت سر رهبری انقلاب حرکت می کند و تلاش می کند تا براساس وظیفه ذاتی و قانونی اش انقلاب را در مسیر ولایت حافظ و نگهبان باشد. پیش از این نیز حیدر مصلحی، وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی، از بازداشت «جاسوس های آمریکا» در بدنه مدیریتی دولت خبر داده و ادعا کرده، «اوج نفوذ انگلیسی ها» در ایران در دوران «دوم خرداد» بوده است. به گزارش خبرگزاری فارس، حیدر مصلحی که در مسجدی در شهرستان ری صحبت می کرد، با اشاره به بازداشت «جاسوسی های آمریکایی»، گفت: «جاسوس های دستگیر شده در بدنه مدیریتی کشور بودند.»

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی «ایرنا»، وزیر اطلاعات هم چنین با اشاره به این که این افراد «چند روز پیش» بازداشت شده اند، گفته است: «این جاسوس ها در بدنه مدیریتی کشور بودند و برخی از آنان ناآگاهانه در اختیار سرویس های اطلاعاتی دشمن قرار گرفته بودند و اعترافاتی هم داشته اند.»

حیدر مصلحی، تعداد افراد بازداشت شده و هم چنین رده مدیریتی این افراد را مشخص نکرده است. در همین زمینه، پیشا وزارت اطلاعات ایران، یعنی در اوپایان اردیبهشت سال جاری اعلام کرد که با شناسایی «شبکه پیچیده جاسوسی و خرابکاری وابسته به سازمان جاسوسی آمریکا»، این شبکه را متلاشی و «تعداد ۳۰ نفر از جاسوسان آمریکا» را بازداشت کرده است. در بیانیه ای که روابط عمومی وزارت اطلاعات در این مورد منتشر کرد هم چنین ادعا نمود که برای فریب سرویس اطلاعاتی آمریکا، ایران تعدادی جاسوس دوجانبه به کار گرفته است و با خنثی کردن تهاجم سنگین اطلاعاتی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، ۴۲ تن از افسران اطلاعاتی و عملیاتی آن سازمان در کشورهای گوناگون شناسایی کرده است. وزیر اطلاعات در خصوص حوزه فعالیت این تعداد از «جاسوسان» گفته بود: «این ها بیشتر قصد داشتند در بخش هسته ای، نفت و گاز، وزارت نیرو و به ویژه نرم افزارهای تشکیلات ها و ارگان ها کار کنند که موفق نشدند.»

حیدر مصلحی، اضافه کرده بود: «این عده بیشتر به دنبال خرابکاری در کشور بودند چرا که در فتنه سبز به موفقیت نرسیده بودند.»

این در حالی است که به گزارش خبرگزاری فارس، حیدر مصلحی در این سخنرانی هم چنین، «از دستگیری یک جاسوس که با همکاری آمریکا به دنبال تشکیل شبکه اجتماعی برای ایجاد اغتشاش در ایام انتخابات مجلس بود، خبر داد.»

او، اضافه کرده است: «جاسوسی دستگیر شد که از یکی از کشورهای همسایه به ایران آمده بود و آمریکایی ها می خواستند میلیون ها دلار هزینه کنند که همان شبکه اجتماعی انتخابات پیشی را برای انتخابات مجلس ایجاد کنند.»

او، در عین حال بار دیگر تاکید کرد که با «تدبیر» آیت الله علی خامنه ای، محمود احمدی نژاد توانست روی کار بیاید. وزیر اطلاعات، در این زمینه گفت: «با تدبیر مقام معظم رهبری دولت نهم شکل گرفت و بنده اطلاع دارم که خیلی ها گفتند این تدبیر ما بود اما من تاکید می کنم که این تدبیر و مدیریت ولی فقیه بود که دولت نهم شکل گرفت.»

محمود احمدی نژاد، در ۱۰ خرداد ۹۰، در نخستین اجلاس استانداران سراسر کشور در سال ۱۳۹۰ که در محل وزارت کشور برگزار شد، حضور یافت و به ایراد سخنرانی پرداخت. این سخنرانی او، بدون حضور خبرنگاران برگزار شد؛ هر چند سایت ریاست جمهوری متنی از سخنان محمود احمدی نژاد در این جلسه منتشر کرد، اما برخی گفته های رییس جمهور در این خبر یافت نمی شد. بر اساس گزارشی، احمدی نژاد در این سخنرانی خود با اشاره به مباحثی مبنی بر این که برخی عناصر دولت با جن گیرها و رمالان در ارتباط هستند، گفت: «حالا که برخی ها را با این عنوان دستگیر کرده اند، بهتر است بگذارند دولت کار خودش را بکند.»

احمدی نژاد، درباره اظهارنظر های گوناگون درباره مسایل مالی و انحرافات فکری مشایی، گفت: «اگر این ها یک برگ تخلف از آقای مشایی داشتند در بوق و کرنا می‌کردند. مطالب اخیر هم که منتشرشده سندسازی است. او، درباره مشایی اضافه کرد: «من آقای مشایی را ۲۵ سال است که می شناسم و او را فردی مومن و با تقوا می دانم. او، هم چنین گفت که برخی ها در چند وقت اخیر شایعه کرده بودند که احمدی نژاد می خواهد استعفا بدهد! این ها گمان کرده اند که الان وقت تقسیم غنائم است، در حالی که من به همه اعلام می کنم که مثل کوه ایستاده ام و تا روز تنفیذ پسی با جدیت به کار ادامه خواهم داد.»

احمدی نژاد، هم چنین در مورد مسایل مربوط به محمدرضا رحیمی معاون اول رییس جمهور گفت: «همیشه گفته ام که اگر ثابت شد ایشان یک ریال سوء استفاده کرده است، در تلویزیون عذرخواهی می کنم؛ من با با اطمینان می گویم که آقای رحیمی یک ریال هم سوء استفاده نکرده است.»

به تازگی نیز مساله مدرک تحصیلی رحیمی، به یک سوژه دیگری بین مجلس و دولت تبدیل شده است. گفته می شود مدرک ایشان نیز مانند کردان جعلی است. او، در بخش دیگری از سخنان خود گفت: «برخی هم این گونه عنوان می کنند که من را طلسم کرده اند! خب بیایید طلسم من را بشکنید تا همه راحت شوند!»

احمدی نژاد، ادامه داد: «من نه بچه خان هستم، نه بچه سرمایه دار، نه شعیب بن صالح! من خاک پای مردم هستم.»

او، در بخش دیگری از سخنانش بار دیگر با اشاره به تبعیت خود از ولی فقیه تاکید کرد که با وجود ولایت در کشور بن بستی وجود ندارد. او، در پایان خاطر نشان کرد: «برخی می خواهند من را بزنند؛ اما من که گفته ام زمین خورده خدایی ام هستم پس بگذارند کارمان را بکنیم.»

دومین نشست خبری احمدی نژاد در سال ۹۰ که با طرح پرسش هایی از سوی خبرنگاران داخلی و خارجی برگزار شد، اختلافات بین دو گرایش اصول گرایان را تشدید کرد. تنها یک روز پس از برگزاری کنفرانس مطبوعاتی احمدی نژاد، موج نوینی از حملات اصول گرایان علیه او آغاز شده است. آنان از سکوت رییس دولت درباره آن چه که «جریان انحرافی» می خوانند انتقاد کرده و خواستار موضع گیری شفاف او در این زمینه شده اند. این انتقادها در حالی صورت می گیرد که افشاگری اصول گرایان منتقد احمدی نژاد و حامیان رحیم مشایی علیه یکدیگر ادامه دارد. احمدی نژاد در این کنفرانس مطبوعاتی خود در برابر چند پرسش که پیرامون «جریان انحرافی» از وی پرسیده شد، اعلام کرد پاسخ وی تنها «سکوت الهام بخش وحدت» است. او، هم چنین در پاسخ به پرسشی پیرامون «پرونده جریان انحرافی» نیز گفت: «اگر پرونده ای وجود داشت این‌قدر سر و صدا نمی‌کردند.»

این سخنان احمدی نژاد اما، اکنون به سوژه ای برای حمله به او تبدیل شده است. رجانیوز، که پیش از این از حامیان تندرو احمدی نژاد بود، در مطلبی با اشاره به پرسش های مطرح شده در کنفرانس نوشته است: «پرسش های مطرح شده از سوی خبرنگاران در این نشست خبری، بیشتر تکراری، غیرچالشی و سفارشی بود. همان طور که انتظار می رفت تعداد زیادی از پرسش ها به جریان انحرافی و حاشیه های آن, با پاسخ های سطحی احمدی نژاد روبرو شد.»

در واکنشی دیگر بولتن نیوز با ارایه گزارشی از از این کنفرانس مطبوعاتی احمد نژاد، نوشت: «در کمال تعجب, احمدی نژاد به جای شفاف سازی واقعی باز هم به کم ترین پاسخ ها بسنده کرده و در حقیقت از پاسخی صریح و بی پرده طفره رفت. پاسخ های احمدی نژاد به پرسش ها درباره جریان انحرافی منفعلانه بود. کاش رییس دولت دهم در این نشست خبری ارتباط خود با جن گیران و رمالان را رد می کرد. ای کاش احمدی نژاد سکوت مرگ بار خود را صادقانه بشکند.»

حسن بیادی، در گفتگو با همشهری ماه، در فضای مجازی درگیری های نوینی ایجاد کرده است. بیادی، در این گفتگو درباره احمدی نژاد، تصریح کرده است که: «به دلیل این که آقای احمدی نژاد در وزارت کشور و وزارت اطلاعات پرونده داشت، خیلی ها به دنبال این بودند (برای شهرداری تهران) که ایشان تایید نشود. البته ناگفته نماند که آقای یونسی و موسوی لاری در این زمینه به رغم میل باطنی، از خودگذشتگی نشان دادند و واقعا در آن موقعیت حساس، احترام خاصی به نظرات اعضای شورای شهر قائل شدند.»

به نظر می رسد منظور بیادی از پرونده سوآپ نفت اردبیل باشد که توسط صادق محصولی اجرا می شد و در آن احمدی نژاد و محصولی به سوء استفاده مالی متهم شده بودند. بیادی، پیش از این نیز درباره چگونگی انتخاب احمدی نژاد گفته بود: «احمدی نژاد رابط برخی طیف های حاضر در ائتلاف آبادگران بود... آقای احمدی نژاد پایانین گزینه بود. هیچ کس راضی به انتخاب او نبود. ما دوستانه به عنوان بسیجی جلسه ای داشتیم با جانشین بسیج که در آن زمان سردار احمدی مقدم بودند. ایشان دوستانه آقای احمدی نژاد را پیشنهاد دادند. این پیشنهاد بر روی نظر ما اثرگذار بود.»

از سوی دیگر، سایت های نزدیک به دولت و مشایی از سوء استفاده نزدیکان علی لاریجانی و مصطفی پورمحمدی در شرکت سایپا خبر داده اند. سایت هفت صبح، در مطلبی در این زمینه نوشت: «رسانه های ضددولت در روزهای اخیر کوشیده اند که این تخلفات را به ارتباط با اصول گرایان پیشرو و مهندس مشایی نسبت دهند اما پیگیری های خبرنگار نشان می دهد که خود مخالفان قسم خورده دولت مقصر شماره یک این تخلفات هستند. علی کوهکن، پسر محسن کوهکن، دست راست علی لاریجانی و اعضای هیات رییسه مجلس با فشار ارتباط خود را به عنوان یکی از مسوولان سایپا تحمیل کرده است. از طرف دیگر، محمد شاهرخی پسر علی شاهرخی، رییس کمیسیون قضایی مجلس و از دوستان دیگر لاریجانی نیز خود را به عنوان مدیر ارتباطات سایپا تحمیل کرده است. این انتصابات با چراغ سبز عبدالکریم پورکیان، دوست و رفیق صمیمی مصطفی پورمحمدی که مدیر بازرسی سایپا است انجام شده است.»

پیش از این نیز سایت «الف» با انتشار مطلبی با اشاره به مدیریت برادرزاده مشایی در سایپا، اعلام کرده بود که در این شرکت «خودخریدی» انجام شده است. جهان نیوز هم نوشته بود: «حمایت آزاردهنده دکتر احمدی نژاد از معاون اول، رییس دفتر و معاون اجرایی رییس جمهور... افرادی که نزدیک ترین شخصیت ها به او محسوب می شوند و متهم به فساد اقتصادی و سیاسی هستند. به اعتقاد منتقدان فساد اقتصادی نزدیکان رییس جمهور بیشتر از هزار میلیارد تومان و قطعی است.»

از سوی دیگر، این دو گرایش اصول گرا، بر سر ارایه آمارها از سوی بانک مرکزی نیز با یکدیگر درگیر شده اند. حامیان مشایی در این باره نوشته اند: «مرکز آمار به ریاست یکی از مهره های محسن رضایی (عادل آذر)، در اقدامی تعجب آور، آمارهای رسمی بانک مرکزی را به چالش کشید.»

در همین حال وب سایت تابناک، نزدیک به محسن رضایی، با اشاره به «نفوذ جریان انحرافی در بانک مرکزی» خبر داد: «یکی از مقامات ارشد بانک مرکزی که اصولا فردی سیاسی بوده، توانسته است با توسل به حربه ها و ارتباطات سیاسی به این سمت در بانک مرکزی، مورد اعتماد گروه انحرافی قرار گرفته و با کمک آن ها تلاش در گسترش نفوذ و تسلط این گروه انحرافی بر مهم ترین نهاد اقتصادی کشور دارد... ناتوانی در مدیریت بازار ارز کشور و ایجاد نابسامانی در آن تنها یکی از ضعف های این بخش از بانک مرکزی بوده و بررسی عملکرد فردی و جایگاهی بخش های زیر مدیریت این فرد، مشخص می کند که اشکالات متعدد دیگری در چگونگی عملکرد وی هست که از جمله آن می توان به برخوردهای ضعیف و منفعلانه با برخی تخلفات در بانک های خصوصی کشور، مخفی نگه داشتن برخی اشکالات مهم به ویژه مسایل مالی مهره های گروه انحرافی و... اشاره کرد.»

به گزارش «تابناک»، حجت الاسلام محسنی اژه ای، سخن گوی قوه قضاییه و دادستان کل کشور روز ۲۳ خرداد ماه، در جمع خبرنگاران حاضر شد و گفت: «از طرف هیات رییسه مجلس و کمیسیون اصل ۹۰ برخی از تخلفات دولت به قوه قضائیه اعلام شده که هر کدام به بخش های گوناگون ارجاع داده شده است.» بنا بر این گزارش، اژه ای هم چنین گفت: «تعدادی از اطرافیان رییس جمهور دستگیر شده اند ولی از لحاظ قانونی اجازه اعلام اسامی آن ها را نداریم.»

دادستان کل کشور، در ادامه خبر دستگیری برخی از مدیران پیشین ایران خودرو را تایید کرد و گفت: «این افراد به دلیل مسایل مالی بازداشت شده و عده ای با قرار وثیقه آزاد شده اند.»

غلامحسین محسنی اژه ای در پاسخ به پرسش یکی از خبرنگاران مبنی بر این که یک روزنامه نزدیک به دولت و پرتیراژ در ویژه نامه اخیر خود یک فرمانده ارشد نظامی و یک شخصیت حوزوی و رییس قوه قضائیه را اقتدارگرا معرفی کرده، اقدام قوه قضائیه در این خصوص چیست؟ اظهار داشت: «با توجه به این که یک روزنامه نزدیک به دولت به یک شخصیت حوزوی و رییس قوه قضائیه تهمت زده حق شکایت را برای خودمان محفوظ می دانیم.»

گفتنی است روزنامه دولتی ایران، در روزهای اخیر اقدام به انتشار ویژه نامه ای کرده بود که در آن یک فرمانده ارشد نظامی و یک شخصیت حوزوی و رییس قوه قضائیه به اقتدارگرایی متهم شده بودند.

عباس امیری فر، دبیر کمیسیون فرهنگی دولت محمود احمدی نژاد، روز چهارشنبه پس از ۴۰ روز بازداشت از زندان آزاد شد، اما در همان روز بلافاصله دوباره بازداشت شد. او این بار زندانی دادگاه روحانیت است. خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی «ایرنا»، روز پنج شنبه ۲۶ خرداد ۹۰، در گزارشی کوتاه از بازداشت دوباره این حامی سرسخت اسفندیار رحیم مشایی، این بار به دست دادگاه ویژه روحانیت خبر داد. در حالی که این خبرگزاری می گوید این مقام دولتی در ۴۰ روز گذشته در بازداشت دادستانی عمومی و انقلاب تهران بوده، نخستین گزارش ها از دستگیری او در اردیبهشت ماه همه به بازداشت او توسط دادگاه روحانیون حکایت داشت. در حکومت اسلامی ایران، هیچ دادگاهی جز دادگاه ویژه روحانیت خود را برای رسیدگی به جرائم افراد معمم و روحانی صالح نمی داند. پس از آن که در اوایل اردیبهشت ماه بازداشت عباس امیری فر در منزلش در خبرها آمد، وب سایت «مشرق نیوز»، نزدیک به دستگاه های امنیتی حکومت اسلامی، اتهام او را «مشارکت در تهیه و توزیع سی دی «ظهور بسیار نزدیک است»، توهین و ایراد اتهام علیه برخی شخصیت ها و گروه های سیاسی» عنوان کرد. خبرگزاری ایرنا، در خبر تازه خود از بازداشت دوباره این مقام دولتی اعلام کرده است که او این بار نیز به همان اتهام بازداشت شده است. این خبرگزاری حامی دولت، هم چنین به نقل از «یکی از اعضای خانواده امیری فر» گفته است که او ۴۰ روز گذشته را در سلول انفرادی گذرانده است. در این میان عباس امیری فر که مسوول جامعه وعاظ ولایی نیز هست نخستین کسی بود که با آغاز موج انتقادات به محمود احمدی نژاد بازداشت شد و پس از او خبر دستگیری حدود ۲۵ نفر دیگر نیز منتشر شد. پس از مدتی خبری نیز مبنی بر خودکشی امیری فر در زندان منتشر شد که به گفته خبرگزاری ایرنا «پسا بی اساس بودن آن روشن شد.» به گفته این رسانه حامی دولت، «شایعه» خودکشی به خانواده عباس امیری فر «ضربه روحی شدید» وارد کرده است. عباس امیری فر، دبیر کمیسیون فرهنگی دولت و از حامیان سرسخت اسفندیار رحیم مشایی، روز شنبه، ۱۰ اردیبهشت، در گفتگو با روزنامه شرق ضمن حمایت از اسفندیار رحیم مشایی، اعلام کرده بود که هر کس با احمدی نژاد سر ناسازگاری دارد، به مخالفت با آقای مشایی می پردازد. او، گفته بود: «کسی که خودش را اصول گرا می داند باید از آقای احمدی نژاد حمایت کند، کسی که یاران احمدی نژاد را می کوبد، اصول گرا نیست.»

امیری فر، هم چنین با اشاره به این که اصول گرایی، «مانند جناح راست سنتی شده» و «خاصیت» و «جذابیت» خودش را «از دست داده»، تاکید کرده بود که آقای احمدی نژاد و حامیانش اصول گرا نیستند. او، روز دوم اردیبهشت ماه نیز در گفتگو با خبرگزاری فارس، با تاکید بر جدایی حامیان احمدی نژاد از اصول گرایان، در خصوص انتخابات آتی مجلس شورای اسلامی اظهار عقیده کرده بود: «دولت، یعنی رییس جمهور و یارانش که آقای مشایی هم جزو آن است، برنامه مدونی برای انتخابات آتی دارند و قطعا در رقابت با اصول گرایان، این جریان را شکست خواهند داد.»

دبیر کل جامعه وعاظ ولایی، هم چنین تاکید کرده بود که اگر اسفندیار رحیم مشایی نامزد انتخابات ریاست جمهوری پسی شود، «قطعا رییس جمهور پسی ایران خواهد شد.»

او، به صراحت افرادی چون حسین شریعتمداری، حمید رسایی، عبدالله زاکانی، احمد توکلی و علی مطهری، شخصیت های نزدیک به اصول گرایان را مورد انتقاد قرار داده و گفته بود: «اگر کسی بگوید طرفدار احمدی نژاد است اما مشایی را قبول نکند، قطعا دروغ می گوید چرا که مشایی و احمدی نژاد تفاوتی با یکدیگر ندارند. هرچه مشایی می گوید مورد تایید احمدی نژاد است و هر چه احمدی نژاد می گوید مشایی آن را قبول دارد.»

فرمانده سپاه پاسداران حکومت اسلامی، بار دیگر ضمن اشاره به این که انقلاب بیشتر از داخل کشور تهدید می شود هشدار داده است که «سپاه برای دفاع از انقلاب در عرصه غیرنظامی منتظر دستور نخواهد ماند.»

به گفته این مقام ارشد در حکومت اسلامی، سپاه پاسداران فقط در مسایل نظامی منتظر دستور می ماند، اما «در جنبه های غیرنظامی» اشتباه است که «فرماندهان فکر کنند باید منتظر دستور باشند.»

محمدعلی جعفری، فرمانده کل سپاه پاسداران ایران، روز شنبه در گفتگویی با خبرگزاری وابسته به این نیرو «فارس»، گفته بود که یک «جریان انحرافی» در میان اصول گرایان خود را پشت «یک چهره موجه» پنهان کرده است. جعفری هم چون برخی دیگر از مقامات ارشد در حکومت اسلامی، هم چنین این پیش بینی را کرده بود که این جریان «به طور قطع» در آینده به مقابله با انقلاب برخواهد خاست. فرمانده سپاه پاسداران، با تکرار گفته های خود مبنی بر این که محمود احمدی نژاد «چهره ای موجه» است بار دیگر تاکید کرده است که «ولایت پذیری آقای احمدی نژاد خیلی بیشتر از مسوولان نوینی است که تازه زبان باز کرده اند.» او، با این حال به احمد نژاد هشدار داده است که «باید بیشتر منتظر توطئه علیه خود باشد»، چرا که «دشمنان همیشه به دنبال این بودند که خط غفلت برخی از مسوولین را بگیرند.»

بنا به گزارش سایت حکومتی آفتاب، یکی از سایت های اصلی منتسب به جریان انحرافی دولت در مطلبی که روز سه شنبه منتشر کرده با توهینی بی پیشینه به آیت الله مصباح یزدی به حمایت از احمدی نژاد پرداخت. به گزارش سایت حکومتی آفتاب، این سایت که در یک ماه گذشته و با هدف اثرگذاری بر فضای سیاسی کشور راه اندازی شده ولی به سرعت فیلتر و از دسترس کاربران ایرانی خارج شده است، با «جریان تمامیت خواه» نامیدن مخالفان این جریان، مدعی شد که این جریان به گفته این سایت «تمامیت خواه» «درصدد برآمده است که حامیان واقعی دولت را در دو راهی انتخاب بین احمدی نژاد و برخی چهره ها قرار دهد!»

این سایت، در همین زمینه به نقل از فردی که او را «یک منبع آگاه» مدعی شد: «تمامیت خواهان که از اقدامات قاطع دکتر احمدی نژاد در مبارزه با تحمیل گران به تنگ آمده اند، در نوینترین سناریوی خود قصد دارند به بهانه حمایت از برخی چهره ها همانند یکی از روحانیون و یکی از وزرا، پایگاه مردمی دولت را تضعیف کنند.»

این سایت در ادامه این مطلب به ذکر آدرس دقیق تری از این دو نفر پرداخته و از آن ها با عنوان «مص..» و «مص..» نام برده و به نقل از منبع آگاه نام برده و با ادبیاتی توهین آمیز تاکید کرده است: «ما یک موی گندیده دکتر احمدی نژاد را به صد «مص..» و «مص..» نمی دهیم.»

سایت آفتاب، می افزاید: با توجه به موارد فوق به نظر می رسد که منظور این سایت از «یکی از روحانیون و یکی از وزرا»، آیت الله مصباح و حجت الاسلام مصلحی باشد. به این ترتیب، در حاکمیت نمایندگان خدا در ایران و حکومتی که سخت مشغول فراهم کردن زمینه های ظهور امام زمان شان است؛ توطئه گری و پرونده سازی، دزدی و کاهبرداری، شیادی و غارت اموال عمومی و هم چنین سرکوب وحشیانه مردم، عمومیت دارد.

روایتی تازه از جدال لفظی احمدی نژاد و خامنه ای

سایت دیگربان، دوشنبه، ۲۳ خرداد ماه ۱۳۹۰، نوشت: غلامعلی میگلی نژاد نماینده مجلس گفت که احمدی نژاد پس از مخالفت رهبری با شروط وی مبنی بر برکناری اصغر حجازی, حیدر مصلحی و حسین طائب و موافقت با معاونت اولی رحیم مشایی, خامنه ای را تهدید به استعفا کرده بود. میگلی نژاد، در جمع گروهی از مردم بوشهر این مطلب را بیان کرده است. به گفته این نماینده مجلس, احمدی نژاد پس از ۱۱ روز خانه نشینی در اعتراض به ادامه کار حیدر مصلحی در وزارت اطلاعات، در دیدار با سیدعلی خامنه ای چهار شرط برای بازگشت خود مطرح می کند که همگی آن ها رد می شود. برکناری اصغر حجازی معاون رییس دفتر خامنه ای, حسین طائب نماینده ولی

فقیه در سپاه, حیدر مصلحی از وزارت اطلاعات و انتصاب اسفندیار رحیم مشایی به سمت معاونت اولی رییس دولت، چهار شرط احمدی نژاد برای بازگشت به کار بوده که به گفته این نماینده مجلس خامنه ای با همه آن ها مخالفت کرده است. این نماینده در ادامه افزوده که رهبری در پاسخ به این شروط به احمدی نژاد گفته است: «هیچ یک از این شرط ها را نمی پذیرم و بروید به کارتان ادامه دهید.»

به گفته میگلی نژاد, احمدی نژاد نیز «بدون در نظر گرفتن بسیاری از مسایل به آقای خامنه ای پاسخ داده بود که می روم استعفا می دهم، و آقا نیز بی درنگ گفته بود همین الان برو استعفایت را بنویس و بیاور.»

این نماینده مجلس، هم چنین ادامه داده است: «هنگامی که احمدی نژاد در حال ترک کردن بیت رهبری بود، شخصی به وی گفت: می دانی داری با این کارهایت مقابل نظام و رهبری این انقلاب ایستادگی می کنی؟ که احمدی نژاد با لحن تندی پاسخ داده بود: بنده می دانم دارم چگونه عمل می کنم، حالا شما ادامه دهید ببینید من متضرر می شوم یا شما...»

میگلی نژاد، در پایان گفته که «نظام تاکنون هزینه های بسیاری برای احمدی نژاد داده، بیش از این نمی توانیم ادامه دهیم.»

در پیوند با این گزارش سایت «خبر آنلاین» نیز به نقل اسماعیل کوثری نوشته مهم ترین علت مخالفت خامنه ای با تغییر وزیر اطلاعات قصد احمدی نژاد برای قبول سرپرستی این وزارتخانه بوده است. کوثری، گفته چنان چه احمدی نژاد نمی خواست سرپرستی وزارت اطلاعات را بر عهده بگیرد, رهبر جمهوری اسلامی با برکناری حیدر مصلحی مخالفت نمی کرد.

دستور ولی فقیه دستور خداست؟!

نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ادعا کرد: «در هر نظامی اساسی ترین مساله منشا مشروعیت است و این پرسش که مشروعیت نظام از کجا نشات گرفته مبنای نظام های ماتریالیستی، لیبرالیستی و هم چنین اسلام است. به گزارش گروه دفاع و امنیت مشرق به نقل از ایسنا، چهارشنبه، ۱۱ خرداد ماه ۱۳۹۰، حجت الاسلام والمسلمین تلاشدی در همایش «محفل انس پیشکسوتان جهاد و شهادت» با بیان این مطلب، افزود: مشروعیت قانون گذار و حاکم در حکومت های ماتریالیستی و لیبرالیستی بر مبنای قرارداد اجتماعی است و از دیرباز مکاتب فلسفی و نظریه پردازان گوناگون به این پرسش پاسخ دادند. او، گفت: نظریه دوم، نظریه دیگری است که راهکار قرارداد اجتماعی برای مدیریت را مطلوب نمی داند و اصولا معتقد است که این راه کاملا مسدود است و بشر نمی تواند با اخذ رای حاکم مطلوب خود را مشخص کند. او، افزود: مدیریتی می تواند انسان را رهبری کند که مصون از خطا و گناه و هم چنین اشراف بر منابع و حیانی داشته باشد که بتواند قانون سالم مورد نیاز را به دست بیاورد. چون عوالم به هم دیگر متصل است مدیریتی می خواهد که بتواند این مراحل را با هم تطبیق دهند. در صورتی که در قرارداد اجتماعی چنین مساله ای وجود ندارد. انسان اسیر نفس، غضب و امیال و عواملی است که اجازه نمی دهد که از عالم دنیا جلوتر یا عقب تر برود و دوم این که تجربه انسان نشان داده است که نمی توان با الگوی قرارداد اجتماعی و قانون گذاری به یک مدیریت مطلوب دست پیدا کرد. تلاشدی، افزود: امام (ره) بزرگ ترین کاری که کردند تحقق بخشیدن به ربوبیت هدایت تشریعی بود و گرنه خیلی از دانشمندان غربی خدای خالق را قبول دارند، عبدالکریم سروش خدای خالق را قبول دارد، اما خدای شارع را قبول ندارد. وی با بیان این که دستور ولی فقیه، دستور خداست و تخلف از دستور ولی فقیه تخلف از دستور ولی و رسول است، گفت: بین اختیارات پیامبر، امام و ولی فقیه تفاوتی وجود ندارد و در تبعیت از امام معصوم هیچ فرقی بین حکم امام صادق و ولی فقیه ما وجود ندارد. نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، در ادامه افزود: به نظر

می رسد مهم ترین ارمغان امام در این عصر مادی گری بشر احیا کردن ربوبیت تشریعی بود و آن چه را که در طول ۱۵ قرن فراموش شده بود را دوباره احیا کردند.

سید علی خامنه ای رسما امام شد؟!

سایت آفتاب، دوشنبه، ۱۶ خرداد ماه ۱۳۹۰، نوشت: هفته نامه «صبح صادق» ارگان سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در یاداشتی به قلم سردار یدالله جوانی، از ائمه جمعه و صدا و سیما خواست در سخنرانی ها و برنامه های خود از رهبری معظم انقلاب اسلامی با عنوان «امام» یاد کنند و در ترویج آن بکوشند. این هفته نامه، در شماره روز دوشنبه ۱۶ خرداد ماه خود، نوشت: «امروز باید با صراحت و شجاعت اعتراف کنیم که در سال ۱۳۶۸ و پس از رحلت حضرت امام خمینی، پس از اعلام نام «خامنه ای عزیز» از سوی خبرگان رهبری، دچار اشتباهی بزرگ شدیم و آن اشتباه این بود که از ایشان با عنوان «امام» یاد نکردیم.»

سردار جوانی، رییس اداره سیاسی سپاه در سرمقاله هفته نامه «صبح صادق» افزوده است: «باید اهتمام ویژه ای داشت و اشتباهی را که در گذشته به هر دلیلی مرتکب شدیم، جبران نماییم.»

سردار جوانی، تاکید می کند: «صدا و سیما باید در این مسیر به رسالت رسانه ای خود عمل نماید. ائمه جمعه سراسر کشور و دیگر صاحبان تریبون و قلم باید بسیج گردند.»

او، در این باره افزوده است: «وظیفه خود بدانیم که اولا از رهبر معظم انقلاب اسلامی برای ادای حق جایگاهش، با عنوان امام خامنه ای یاد کنیم و ثانیا دلیل به کار بردن این عنوان را برای مردم تبیین نماییم.»

از سوی دیگر، عنوان «امام» برای برای آیت الله خمینی نخستین بار به طور رسمی توسط حسن روحانی، دبیر پیشین شورای عالی امنیت ملی و رییس کنونی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال های پیش از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران استفاده شد. این عنوان رفته رفته فراگیر شد تا این که در آستانه پیروزی انقلاب و پس از آن در بین هواداران خمینی و مسوولان حکومتی در سطوح گوناگون عمومیت پیدا کرد. رسانه های رسمی نیز همواره از این عنوان استفاده می کردند. اما با مرگ خمینی در سال ۱۳۶۸ و انتخاب خامنه ای به عنوان رهبر نوین حکومت اسلامی، عنوان «امام» چه توسط طرفداران رهبر نوین و چه توسط مسوولان حکومت اسلامی، برای خامنه ای مورد استفاده قرار نگرفت. با وجود این، نخستین فردی که از عنوان «امام» برای آیت الله خامنه ای استفاده کرد، حشمت الله طبرزدی، که در سال های اخیر زندانی و به منتقدین حکومت اسلامی تبدیل شده است. اما با وجود این باز هم عنوان امام هرگز برای آیت الله خامنه ای عمومیت پیدا نکرد تا این که رییس اداره سیاسی سپاه آن را «اشتباهی بزرگ» دانسته و خواستار «اهتمام ویژه» برای «جبران اشتباهی» شده که در گذشته «به هر دلیلی» رخ داده است. رییس اداره سیاسی سپاه در تعریف خود از عنوان امام، توضیح داد که این عنوان به معنای «راهنما، پیشوا، رهبر و کسی که باید به او اقتدا کرد و از او تبعیت نمود» است. سردار جوانی، هم چنین با اشاره به آن چه «نظریه سیاسی شیعه» نامید، این نظریه را مبتنی بر «اندیشه امت و امامت» دانست و افزود: «در نظام سیاسی اسلام، مردم در حکم امت و رهبر یا حاکم جامعه در حکم امام است.»

آنچه رییس اداره سیاسی سپاه از آن به عنوان تئوری «امت و امامت» در نظریه سیاسی شیعه نام برده و استفاده از عنوان «امام خامنه ای» را بر مبنای آن دانسته، پیش از این توسط محمدعلی رامین، مشاور پیشین محمود احمدی نژاد و معاون مطبوعاتی پیشین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تبیین شده بود. از سوی دیگر، در حالی که عنوان یادداشت سردار جوانی در هفته نامه صبح صادق، «چرا امام خامنه ای؟» است، متن سخنرانی رامین در یکی از جلسات گروه حزب الله نیز موجود است که در آن سخنرانی با عنوان «چرا امام خامنه ای؟» استفاده از این عنوان را بر مبنای تئوری «امت و

امامت» در فقه شیعه برای رهبر حکومت اسلامی ضروری عنوان می کند. رامین، سال ۱۳۸۴، با آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد، به یک چهره سیاسی و رسانه ای حکومت اسلامی تبدیل شد و پیش از آن، چهره ناشناخته ای بود. از آن هنگام و هم زمان با روی کار آمدن دولت نخست محمود احمدی نژاد، در عین حال که به ارایه مشاوره به رییس دولت درباره موضوعاتی مانند دروغ بودن هولوکاست پرداخت، تئوری پردازی درباره به کار بردن عنوان «امام» برای آیت الله خامنه ای را نیز آغاز کرد. او در این زمینه، چندین مقاله نوشت و سخنرانی های متعددی انجام داد. با روی کار آمدن دولت دوم محمود احمدی نژاد در سال ۱۳۸۸، رامین به عنوان معاون مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منصوب شد. او در این مدت نشریات و روزنامه های فراوانی را بدون برگزاری دادگاه، توقیف یا پروانه آن ها را باطل کرد. یکی از موارد اختلاف همیشگی رامین با مطبوعات در این بود که چرا آن ها از عنوان امام برای آیت الله خامنه ای استفاده نمی کنند. او یک بار در جمع اعضای هیات تحریریه و جمعی از مسوولان خبرگزاری رسا (خبرگزاری حوزه های علمیه) در مورد تاکید بر واژه های امام و امت، گفت: «با استفاده از عنوان امام خامنه ای جریان سازی کنید و دشمنان اسلام را مستاصل کنید.»

به گفته رامین، هرکس از این عنوان برای نام بردن از رهبر حکومت اسلامی استفاده نکند «خائن» تلقی می شد. او در سخنرانی خود با عنوان «چرا امام خامنه ای؟» که تاریخ آن مشخص نیست نیز با تاکید بر تئوری امت و امامت، گفت: «به اسم اعزاز امام خمینی گفتند به جانشین اش نمی گوییم امام. انگار یکی به شما بگوید من چون خیلی شما را دوست دارم، افکار شما را می خواهم با شما دفن کنم.»

رامین پس از برکناری غیرمنتظره از معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، هم اکنون عضو شورای مرکزی قرارگاه عمار است که از تعدادی از حامیان و طرفداران جان بر کف رهبر حکومت اسلامی تشکیل شده است. رامین، هنگامی که در آلمان تحصیل می کرد به دلیل همکاری با گروه های فاسیستی از این کشور پایاناج شد و در دوره معاون مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز به یک سایت فاشیستی ایرانی رسما اجازه فعالیت داده بود که یک دوره به یک سوژه رسانه ای و اختلاف درون اصول گرایان تبدیل شده بود. در این مدت و به دنبال سر دادن شعارهای گوناگون توسط مخالفان حکومت اسلامی در راه پیمایی های تهران و سوزاندن عکس های خامنه ای و خمینی توسط جوانان معترض، بیت خامنه ای و طرفداران او تلاش کرده اند با راه انداختن نمایش ها و سناریوهایی چهره ای قدسی و الهی از رهبر حکومت اسلامی، هرگونه انتقاد و مخالفتی با او را مخالفت با اسلام و خداوند قلمداد کنند و شدیدا سرکوب کنند. صدا و سیمای حکومتی ایران، بیشترین نقش را در این زمینه ایفا کرده است؛ مساله ای که حتی اعتراض برخی اصول گرایان مانند سایت «الف» زیر نظر احمد توکلی رییس مرکز پژوهش های مجلس که خود از طرفداران سیدعلی خامنه ای است را برانگیخت. از سوی دیگر آیت الله مصباح یزدی، از اصلی ترین روحانیون طرفدار حکومت، پیش از این مخالفت با ولی فقیه را مانند «مخالفت با امامان شیعه» و در حد «شریک قائل شدن برای خدای یگانه» دانسته و کاظم صدیقی امام جمعه موقت تهران هم اظهارات «یکی از وزرا» را نقل کرده بود که گفته است ولی فقیه حتی حق دارد همسر رییس دولت را طلاق بدهد و در این صورت «رییس جمهور نمی تواند به او دست بزند.»

یادداشت رییس اداره سیاسی سپاه درباره لزوم نام بردن از آیت الله خامنه ای با عنوان امام در شرایطی است که چند روز پیش، علی تلاشدی، نماینده ولی فقیه در سپاه گفته بود: «تخطی از فرمان ولی فقیه در حکم مخالفت با فرمان خدا و امام زمان است.»

سرلشگر محمدعلی جعفری، فرمانده کل سپاه نیز چند روز پیش تاکید کرده بود که «هر کس در هر طبقه و مقام و مسوولیتی که باشد باید در مقابل امر ولایت سر تعظیم فرو آورد.»

این سردار حکومت جهل و جنایت، ترور و اعدام، حقیقت را بیان می کند. مگر محمد چگونه پیغمبر شد؟ و پایان عمرش هم اعلام کردند او پایانین پیامبر است. علی و خاندان او چگونه امام شدند؟ چگونه است که ۱۴۰۰ سال است امام زمان، پایانین امام شیعیان در انتظار ظهور به سر می برد؟ در

این میان، چرا خامنه ای امام نشود؟ مگر او چه چیزی از محمد و علی و امام زمان و غیره که تازه به ۱۴۰۰ سال پیش تعلق دارند کم دارد؟ عبا و عمامه و لقب رهبری ندارد؟ مگر از علی و محمد کم آدم کشته و فتواهای ترور کم صادر کرده است؟! مگر او کم تر از علی و محمد و غیره، زن ستیزی و آزادی ستیزی می کند؟ و غیره. بنابراین، خامنه ای همه خصوصیات و ویژگی های پیامبران و امامان را در تبلیغ جهل و جهالت، ترور و وحشت، جنون قدرت و ثروت، جنون آدم کشی، جنون تجاوز حتی به زندانیان و غیره را یک جا دارد. از این رو، این پیشنهاد سردار جوانی نیز برازنده اوست؟!

حوزه علمیه «امام خامنه ای» در حال ساخت است

خبرگزاری رسا، شنبه، ۲۱ خرداد ماه ۱۳۹۰ نوشت؛ مدیر حوزه علمیه آذربایجان غربی از پیشرفت ۵۰ درصدی ساخت حوزه علمیه امام خامنه ای خبر داد و گفت: «در صورت تامین اعتبار، این طرح در سال جاری آماده بهره برداری می شود.»

حجت الاسلام محمد جواد قهرمانی، مدیر حوزه علمیه آذربایجان غربی و امام جمعه میاندوآب، در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری رسا در ارومیه، با اعلام این مطلب گفت: احداث حوزه علمیه امام خامنه ای ارومیه از سال ۸۶ آغاز شده و هم اکنون با پیشرفت فیزیکی ۵۰ درصدی در مرحله سفت کاری است. او، با بیان این که تا این مرحله از عملیات ساخت حوزه علمیه امام خامنه ای بالغ بر دو میلیارد ریال اعتبار هزینه شده است، تصریح کرد: برای تکمیل و بهره برداری از این طرح نیازمند تامین چهار میلیارد ریال اعتبار هستیم. این مقام مسوول با ابراز امیدواری از تامین اعتبار این پروژه، خاطرنشان کرد: در صورت تامین اعتبار، این طرح در سال جاری آماده بهره برداری می شود. حجت الاسلام قهرمانی، ادامه داد: این حوزه علمیه در زمینی با مساحت ۵ هزار و ۵۰۰ متر مربع با هدف آموزش علوم دینی در کنار مصلای امام خامنه ای شهرستان ارومیه در حال ساخت است. یادآور می شود، در آذربایجان غربی هشت مدرسه «علمیه برادران» و شش مدرسه «علمیه خواهران» دائر است.

تحولات منطقه... زمینه‌ساز ظهور حضرت مهدی (عج) است؟!

آیت الله محمدرضا مهدوی کنی، رییس مجلس خبرگان، ادعا کرد: «تحولات منطقه خاورمیانه و اروپا و سیل عدالت خواهی ملت های دنیا، زمینه ساز ظهور حضرت مهدی (عج) است.»

بنا به گزارش خبرگزاری حکومتی آفتاب، رییس مجلس خبرگان به مطالبی اشاره کرد که گزیده آن را در ادامه می خوانید: - انقلاب های منطقه و تحولات اروپا زمینه ساز ظهور حضرت مهدی (عج) است. امروز مردم در اقصی نقاط دنیا به پا خواسته و عدالت و آزادی را مطالبه می کنند و به دنبال حق شان هستند. این خیزش ها در کشورهای اسلامی با شعار اسلام و دین و در کشورهای غیراسلامی با شعارهای آزادی خواهانه است و انشاء الله همه این حرکات زمینه ساز ظهور حضرت می باشد. - انطباق علائم ظهور با برخی افراد و وقایع سوء استفاده است. بارها دیده ایم که برخی از افراد با منطبق کردن علائم ظهور بر روی افراد قصد سوء استفاده داشته اند و این در حالی ست که علما و بزرگان ما همواره «کذب الوقاتون» را به ما گوشزد کرده اند. - کسانی هم هستند که نسبت به علائم ظهور بی توجه هستند و هیچ تلاشی برای آماده ساختن خود نمی کنند، در حالی که انتظار فرج امری عملی است نه زبانی و باید در زندگی مردم جاری باشد و امیدواریم همه ما جزو منتظران واقعی حضرت باشیم و عملمان مطابق با خواسته بقیه الله الاعظم باشد. گفتنی است؛ مهدوی کنی، در مسجد جمکران اقامه نماز کرد و سپس با آیت الله وافی، نماینده خامنه ای و تولیت مسجد جمکران که امام نامه هایش را از سوراخ چاه جمکران دریافت می کند دیدار و گفتگو کرد؟!

جن ها چند نوع هستند و چگونه تبلیغ اسلام می کنند؟

سایت الف، یک شنبه، ۱۵ خرداد ماه ۱۳۹۰، درباره جن ها، نوشت: آن ها موجوداتی عاقل و صاحب شعورند، و مکلف به تکلیف های الهی، و دارای دو گروه مومن و کافر، و آگاهی کافی از دعوت های الهی دارند. پرسشی از محضر حضرت آیت الله مکارم شیرازی:

جن ها چه روشی را برای تبلیغ اسلام در میان قوم خویش در پیش گرفتند؟

پاسخ: آن چه از آیات ۲۹ـ۳۲ سوره «احقاف» استفاده می شود این است که، آن ها موجوداتی عاقل و صاحب شعورند، و مکلف به تکلیف های الهی، و دارای دو گروه مومن و کافر، و آگاهی کافی از دعوت های الهی دارند.

مساله جالب در آیات مورد بحث، روشی است که آن ها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود در پیش گرفتند. آنها، پس از حضور در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و شنیدن آیات قرآن، و پی بردن به محتوای آن، به سرعت به سراغ طائفه خود رفتند و به تبلیغ آن ها پرداختند: نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند، و با سه دلیل این مطلب را اثبات کردند، پس از آن به تشویق آن ها پرداخته، نجات و رهائی از چنگال عذاب پایانت را در سایه ایمان به این کتاب آسمانی، به آن ها بشارت دادند، که هم تاکیدی بود بر مساله «معاد»، و هم توجهی به ارزش های اصیل پایانت در برابر ارزش های ناپایدار دنیا. در سومین مرحله، خطرات ترک ایمان را به آن ها گوشزد کردند، و هشداری توام با استدلال و دل سوزی به آن ها دادند، و سرانجام و عاقبت انحراف از این مسیر را که «ضلال مبین» و گمراهی آشکار است گوشزد کردند. این شیوه تبلیغ، شیوه ای است موثر برای هر کس و هر گروه.

(تفسیر نمونه، جلد ۲۱، صفحه ۳۸۸ – منبع: پایگاه اطلاع رسانی حضرت آیت الله مکارم شیرازی)

تلاوت قرآن برای بازجویی از جن گیرها

سرانجام پس از دو هفته از شایعه ناتوانی و ترس عوامل سپاه در بازجویی از افرادی که به «جن گیرهای دولت» مشهور شده اند، حسین صفار هرندی، وزیر ارشاد پیشین دولت احمدی نژاد، مشاور فرمانده سپاه و یکی از کارد به دستان موثر در سرکوب اعتراضات مردم در سال ۸۸، در نشست انصار حزب الله ادعا کرد که این «جن گیرها بازجویان را به سردرد مبتلا کرده اند.»

صفار هرندی، در حالی خبر وحشت بازجوهای وزارت اطلاعات و سپاه در مواجهه با «جن گیرهای دولت» را تایید کرده که پیش از این برخی از سایت های نزدیک به عوامل بازجویی از «سکته» بازجوی عباس غفاری پیش نماز دستگیرشده دولت، در حین بازجویی خبر داده بودند؟! بنا به گزارش سایت جهان نیوز، حسین صفار هرندی که خود از جمله افرادی است که در بازجویی از سران «جبهه مشارکت» حضور داشته، روز گذشته در محفل انصار حزب الله در مهدیه تهران گفته است: «معتقدم جریان انحرافی بدنبال تنزل دادن موضوع به جن گیری و رمالی است اما آن ها جرم های بزرگ تری مرتکب شده اند... مجموعه نظام با راهکارهای خاص خود برخوردهایی را با عوامل جریان انحرافی انجام داده و تکاپوی اخیر آن ها نیز به دلیل ضربه خوردن از این ناحیه است و امیدواریم رییس جمهور نیز این جریان انحرافی را از خود دور کند و لذا در همین راستا گزارش بازجویی های عوامل جریان انحرافی به رییس جمهور ارایه شده است. او، احمدی نژاد را مبتلا به «عارضه ای» دانست که همه باید برایش دعا کنند. بر اساس این گزارش، او در برابر اصرار عوامل انصار حزب الله برای کسب اطلاعات بیشتر درباره یکی از این جن گیرها گفته است: «این شخص برخی قدرت های شیطانی محدود را از طریق اهانت به مقدسات و اقداماتی مانند لگد زدن به قرآن به دست آورده بود. او حتی در مواجهه با بازجویان نیز از طریق همین قدرت‌های محدود خود منجر به اتفاقاتی نظیر سردرد در بازجویان می‌شد که البته نیروهای امنیتی نیز با تلاوت قرآن کریم که باطل السحر محسوب می شود با اقدامات ایذایی وی مقابله کرده و در ادامه از او بازجویی به عمل آورده اند.»

اعتراف صفار هرندی به وحشت بازجوهای سپاه از «جن گیر های دولت» در حالی ابراز شده است که پیش از این سایت جوان آنلاین، ارگان سپاه نیز درباره بازجویی از عباس غفاری، که به اتهام جن گیری بازداشت شده، نوشته بود: «نام برده از طریق آغشته کردن قرآن به نجاست به قدرت شیطانی دست پیدا کرده و از این طریق اعمال شنیع و غیراخلاقی خود را دنبال می کرده است. وی به ریاضت های عجیب غیرشرعی دست زده و به طور نمونه روزانه از مدفوع خشک شده خود تناول می کرده است. وی هم چنین دارای رمز «...» بوده که با ترکیب با دو رمز دیگر فرعی می توانسته است قلب، هوش و چشم افراد را بی اثر کرده و به تعبیر عوامانه کر و کور کند. وی دارای تسلط کامل به علم جفر بوده و به علوم انرژی درمانی نیز آگاهی داشته به گونه ای که در ایام بیماری ملک فهد برای درمان وی نیز چند ماهی را در کاخ او گذرانده است.»

در همین رابطه سایت «شفاف نیوز» هم نوشته بود: «برخی از بازجوهای عباس غفاری (جن گیر دستگیر شده) زیر تاثیر قدرت شیطانی وی غیرمستقیم (احتمالا توسط اجنه یا...) به قتل رسیده اند. چندی پیش یکی از اقوام آقای عباس جن گیر با سایت شفاف تماس گرفت و از طریق بخش تماس با ما ایمیل خود را برای ما فرستاد. وی در کامنتش نوشت: «لطفا با ایمیل من تماس بگیرید تا اطلاعات دقیقی از فردی به نام عباس غ را به شما بدهم.» ما نیز به عنوان یک رسانه استقبال کردیم و به این فرد ایمیل زدیم و تماس بر قرار کردیم. مشخص شد نام برده وصی پیشین و یکی از اقوام نزدیک آقای عباس جن گیر است که به دلیل متوجه شدن واقعیت شیطان پرستی نام برده، ابتدا وی را تهدید به افشاگری کرده است. اما عباس جن گیر که به خوبی خودش و به اصطلاح قدرت خود را می شناخت، به وی می گوید: «افشاگری علیه من کار راحتی است. لذا خودم با دست خودم ماهیتم را می نویسم و امضا هم می کنم، تا کار تو راحت شود» جن گیر مذکور این نامه را به وصی خود داده و به چهار نفر دیگر از دوستان نزدیکش رونوشت می دهد. اما هیچ کدام از ترس عباس جن گیر و توانایی های شیطانی وی و آسیب هایی که ممکن بود وی به این افراد و یا خانواده شان وارد کند، جرات پیدا نمی کنند حتی دست خط و امضای وی را افشا کنند. حتی وصی عباس جن گیر به دلیل اطلاع از نزدیک بودن وی به برخی چهره های سیاسی صاحب نفوذ، و از ترس آنان کارخانه و زن و بچه و خانواده خود را در ایران می گذارد و به یکی از کشورهای همسایه ایران می رود تا از شر نیروی شیطانی وی در امان بماند. نام برده پس از اطلاع از بازداشت عباس جن گیر در تماس با سایت شفاف تعدادی از اسنادی که در دستش بود را برای ما ارسال کرد.» سایت شفاف نیوز، در ادامه این گزارش، این فرد را به داشتن ارتباط با محافل اصلاح طلبان متهم کرده بود. در واقع کسانی که به جن گیری، رمالی، کف بینی، به خدا، پیامبر، امام زمان و به طور کلی خرافات مذهبی را روی می آورند شیادان و کلاهبرداران بزرگی هستند که به احتمال قوی بسیاری از آن ها، حتی در زندگی روزمره خود در مانده اند. از سوی دیگر، مراجعه کنندگان نیز از نظر روانی، صرفا نیاز دارند حرف های خوشایند بشنوند و حاضرند برای شنیدن آن، پول گزافی هم بپردازند. در واقع کسی که خود نتوانسته زندگی خود را پیش ببرد چگونه می تواند با رمالی، جن گیری و انشاء الله و ماشاء الله و امام زمان و خدا و غیره مشکلات دیگران را حل کند؟ اگر تعداد معدودی از سر درماندگی به فال بینی و رمالی، جن گیری، دعانویسی و... روی می آورند. اما در حاکمیت جمهوری اسلامی، همه سران سران و مقامات و فرماندهان و مدیران و غیره آن، یک مشت بیماران روانی هستند که جنون آدم کشی و قدرت و ثروت دارند. تا دیروز و پیش از این که روحانیت شیعه در ایران به قدرت برسد بیشترشان مشغول دعانویسی و رمالی و جن گیری بودند اما امروز در حاکمیت به هیولاهایی تبدیل شده اند که برای حفظ قدرت خود دست به هر جنایتی علیه بشریت متوسل می شوند. بویژه مقوله جن گیری در آیات قرآن، یعنی کتاب مقدس و آسمانی مسلمانان وجود دارد نه در روایات و احادیث. بنابراین، همین مساله کافی ست که پوچ بودن و خرافی بودن این کتاب دوران جاهلیت بشر برملا شود.

جمعه بیست و هفتم خرداد ۱۳۹۰ – هفدهم یونی ۲۰۱۱

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش هشتم):

از دیدار «آیت الله بهجت با امام زمان» در لبنان تا حل مساله جنسی جوانان و جن و جن گیری؟!

«حجت الاسلام دکتر مرتضی آقاتهرانی»، نماینده مجلس شورای اسلامی و معلم اخلاق دولت احمدی نژاد است که در دوران اقامتتش در آمریکا، امامت جمعه شهر نیویورک و مسوولیت موسسه اسلامی آن شهر را به عهده داشت؛ در همه زمینه ها تبحر دارد حتی از دیدار آیت الله بهجت با امام زمان در لبنان تا حل مساله جنسی جوانان و... «آقاتهرانی»، در نوینترین مصاحبه خود که در فارس منتشر شده، ادعاهایی در مورد دیدار «مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمدتقی بهجت» با «حضرت ولی عصر (عج)» مطرح کرده است. به گزارش آفتاب، یک شنبه 29 خرداد 1390، مصاحبه‌کننده در یکی از پرسش های خود خطاب به «آقاتهرانی» می گوید: چرا چهره آیت الله بهجت را زیاد تبلیغ نمی کنند؟ آقاتهرانی نیز در پاسخ می گوید: حتی فقه و اصول ایشان هم همین طور مهجور ماند... وقتی که درس تمام می شد آن هایی که اهل اخلاق و عرفان بودند می نشستند. در یکی از جلسات به بحثی وارد شدند. آن بزرگوار پیش از این که از دنیا بروند در لبنان خدمت آقا رسیدند که حضرت فرمودند شما یک هفته بیشتر در دنیا نمی مانید. آیت الله بهجت، گلایه می کنند که قرار بود ما در زمان ظهور شما باشیم و آن حضرت می فرمایند که در زمان ظهور شما رجعت خواهید کرد. معلم اخلاق دولت، در پاسخ به پرسش دیگری زیر عنوان «درست است که می گویند آیت الله بهجت چشم بصیرت داشته؟»، گفت: «این چیزها برای آیت الله بهجت کم ترین چیز است.»

آخوند آقاتهرانی، ۳۰/۱۰/۱۳۸۹ در جمع عزاداران هیئت فاطمیون قم حضور یافته بود و در سخنانی کوتاه در پایان مراسم عزاداری، از جمله به طرح هدف مندی یارانه ها اشاره کرد و گفت: بسیاری از کارشناسان و نمایندگان مجلس پیش از شروع طرح عقیده داشتن که اجرای طرح، تورمی در حدود 50 تا 70 درصد ایجاد خواهد کرد که پس از آغاز طرح ما چیز دیگری را مشاهده کردیم! و حالا دیگر کار تمام شد! استاد اخلاق دولت، یعنی مرتضی آقا تهرانی، در مورد دیدار دو هفته پیش خود با رییس جمهور نیز گفت: رییس جمهور به بنده گفتن اگر از پیش به این اعتقاد بودم که امام عصر (عج) در مسایل کلی همراه و کمک ما هستن. اما امروز اعتقادم بر این است که امام عصر (عج) حتی در جزء جزء کارها به کمک ما آمده اند. او، به تلاش غرب برای بحرانی جلوه دادن کشور اشاره و افزود: آن ها مدام کلمات خنده آوری را بر زبان آورده و می گویند که مردم از ترس می روند نان می گیرند و در خانه هایشان پنهان می کنن برای روز مبادا! حجه الاسلام آقا تهرانی، «با تبیین جایگاه ولایت خاطره ای از حضرت آیت الله بهجت» نقل کردند: «روز 23 بهمن بود در خیابان بودیم آقای بهجت از من پرسش کرد این همه جمعیت که به خیابان آمده بودند در روز 22 بهمن همه موافق نظام بودن! گفتم: نه گفتن پس چه شده که این ها به خیابان آمده اند. اظهار نادانی کردم و ایشان در پاسخ فرمودند این ولایت آقا روح الله است که مردم را از خانه ها بیرون می کشد!»

در پایان حجه الاسلام مرتضی آقا تهرانی، نکته ای را به جوانان تذکر دادند و آن این که اصلا به حرف هیچ کس گوش ندهید جزء حضرت آقا! و انشاءالله باشد روزی که صاحب این کشور را ببینیم. به گزارش آفتاب، پنج شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۰، به نقل از آینده، آقاتهرانی، استاد موسسه مصباح که چند سالی در آمریکا اقامت و تحصیل داشته و پس از بازگشت به ایران به یکی از چهره های حامی احمدی نژاد در قم تبدیل شد، پس از ماجراهای اخیر مربوط به دورکاری و خانه نشینی احمدی نژاد، افزون بر دارا بودن سمت استاد اخلاقی هیات وزیران به سخن گوی غیررسمی دولت نیز تبدیل گردیده است. آقاتهرانی که به گفته خودش در هفته جاری جلسه ۲ ساعت و نیمه ای با محمود احمدی نژاد داشته است، در یک سخنرانی رسمی که تصاویر آن بر روی اینترنت منتشر شده، از مذاکرات محمود احمدی نژاد و مقام معظم رهبری در این باره خبر داده است. آقاتهرانی، با اظهار این که شخصا این مسایل را از محمود احمدی نژاد شنیده است، از قول او، اعلام می کند رهبر انقلاب مهلتی تعیین کردند تا احمدی نژاد یا وزیر اطلاعات را بپذیرد، یا استعفا کند و یا نپذیرد. او، اظهار می کند که احمدی نژاد هنوز تصمیم خود را نگرفته است. آقاتهرانی، در بخش دیگری از سخنرانی می گوید، احمدی نژاد چندی پیش به من می گفت دوشنبه ها که به دیدار رهبر انقلاب می رود، تا نیمه شب به

وزرا زنگ می زند تا اگر فردا زنده نماندم، دستور آقا بر زمین نماند. حجت الاسلام آقاتهرانی، در وبلاگش در رابطه با حل مشکلات جنسی جوانان نیز نوشته است:

پرسش: در حال حاضر مشکل بسیاری از جوانان، مشکلات جنسی است بویژه در جوانان 18 سال به بالا و بعضا متاسفانه امکان ازدواج برای آنان فراهم نیست، راه حل آن چیست؟

پاسخ: برای کسی که به بلوغ جنسی رسیده و امکان ازدواج نداشته باشد چند راه کار وجود دارد که خود را در فضای گناه قرار ندهد.

1. حتی المقدور با توجه به وضعیت جسمانی خود، هفته ای دو روز (دوشنبه و پنج شنبه) روزه بگیرد، اگر برای او سخت است ماهی سه روز (پنج شنبه اول، پایانماه و چهارشنبه وسط ماه) را روزه بگیرد که فقهاء بزرگوار در رساله های عملیه خود به آن توصیه فرموده اند. در هر حال پرخوری نکند، پیش از سیرشدن از طعام دست بکشد و تا گرسنه نشود غذا تناول نکند.

2. از خوردن غذای معطر، متنوع، آجیل خوری و... پرهیز کند.

3. لباس چسبان نپوشد و هرگز لخت و عریان نشود، حتی در حمام که کراهت دارد. (یعنی عورت در حمام پوشیده باشد بهتر است)

4. از دیدن عکس های مبتذل و غیر محارم و بویژه جنس مخالف پرهیز کند.

5. از گفتن و یا شنیدن جک و فکاهی های جنسی حذر کند.

6. با افراد غیرمجرد و یا مجردی که در این زمینه صحبت می کند نشست و برخاست نکند.

7. از اختلاط با زنان و یا مجالسی که مرد و زن بی موالات هستند اجتناب کند.

8. هرگز بی کار نباشد و به اشتغال بپردازد. «إِنَّ اللهَ یُبغِضُ الشّابّ ُ الفارِق» خداوند از جوان بی کار به غضب می آید.

9. به ورزش هایی که موجب عرق ریزی می شود بپردازد، مانند: کوه نوردی، دو میدانی، بسکتبال و...

10. در مجالس توسل و توجه به اهل بیت علیهم السلام شرکت کرده و به زیارت حرم های شریف ایشان برود.

11. با توجه بیشتر و مراقبه، نماز اول وقت اقامه کند.

البته ناگفته نماند که همه داستان سازی های سران و مقامات حکومت اسلامی، از یک سو در رابطه با خرافات مذهبی چون امام زمان و جن و جن گیری و رمالی و از سوی دیگر، با سرکوب وحشانه مردم حق طلب و عدالت جو در تلاشند تا هر کدام سهم خود را از قدرت و ثروت جامعه ببرند. بر این اساس، هر چه قدر به انتخابات پایان سال جاری مجلس نزدیک می شویم اختلافات درونی جناح حاکم اصول گرا نیز تشدید می شود. برای نمونه، چندی پیش علی لاریجانی رییس مجلس، در گفتگویی که با سایت «خانه ملت» داشت با انتقاد نسبت به ورود دولت به کارزار انتخابات مجلس هشتم از گلایه های برخی نمایندگان در خصوص فعالیت های دولت در حوزه انتخابیه شان سخن گفت و هشدار داد که در صورت صحت این مطالب مجلس با موضع برخورد خواهد کرد. موید حسینی صدر، نماینده خوی در مجلس شورای اسلامی، در گفتگو با نشریه «همشهری اقتصاد» «جزئیاتی را از تحرکات افراد منتسب به دولت و ادارات رسمی بیان می کند»؛ هرچند که او معتقد است که «این جریان در انتخابات رسوا خواهد شد و شانسی برای پیروزی در انتخابات» ندارد. حکومت اسلامی در هر دوره نمایش انتخاباتی خود، دچار بحران می شود و رهبر برای حفظ قدرت مطلق خود، جراحی بزرگی در حاکمیت به وجود می آورد. سال 88 در مضحکه انتخابات ریاست جمهوری اصلاح طلبان را درو کردند و

این بار در انتخابات مجلس قرار است بخشی از اصول گرایان طرفدار دولت جراحی شوند و مدتی ست که تهدیدها و دستگیری ها آغاز شده است. غلامحسین محسنی اژه‌ای، چند روز پیش در حاشیه همایش سراسری قوه قضائیه ایران با خبرنگاران سخن می گفت، درباره دستگیری محمدشریف ملک زاده گفت: «ایشان فعلا در بازداشت به سر می برند و پرونده در مرحله تحقیقات مقدماتی است.»

او، رییس شورای عالی ایرانیان خارج از کشور و معاون مالی و اداری وزارت خارجه حکومت اسلامی بود که زیر فشار مجلس و وزارت اطلاعات از سمت خود استعفا داد. روز شنبه 4 تیر 90، رییس کل دادگستری استان آذربایجان شرقی نیز از بازداشت علی رضا مقیمی، مدیرعامل منطقه آزاد ارس، توسط مجتمع قضایی کارمندان دولت خبر داد. به گزارش تابناک، علی رضا مقیمی از دوستان نزدیک حمید بقایی و سرپرست پیشین مجموعه فرهنگی تاریخی سعدآباد تهران بود که چندی پیش بر پایه حکمی از سوی بقایی به سمت رییس هیات مدیره و مدیرعامل منطقه آزاد ارس منصوب شده بود. حمید بقایی، از نزدیکان محمود احمدی نژاد و رییس دفتر او اسفندیار رحیم مشایی است که اکنون متهم به وابستگی به «گروه انحرافی» در درون دولت شده است. پس از بازداشت ملک زاده، سایت تابناک روز پنج شنبه 2 تیر ماه گزارش داد که «یک عضو اصلی گروه انحرافی» نیز توسط نیروهای امنیتی دستگیر شد. بر اساس این گزارش، علی اصغر پرهیزکار، رییس منطقه آزاد اروند دستگیر شده است. این گزارش افزود که «تلاش یکی از سران گروه انحرافی برای متواری ساختن وی با هوشیاری نیروهای امنیتی ناکام مانده است.»

تابناک، سایت نزدیک به محسن رضایی، می افزاید، مدیر گروه هتل های هما، معاون سازمان حج و زیارت، مدیر موزه ملی ایران، مدیرعامل کانون اتومبیل رانی و جهانگردی، مدیرعامل منطقه آزاد اروند، مدیرعامل منطقه آزاد ارس، مدیرعامل منطقه آزاد انزلی و معاون سرمایه گذاری میراث فرهنگی و گردشگری، از جمله افرادی هستند که در جلسات موسوم به «پارسه» شرکت می کنند. به گزارش تابناک، «تشکیل جلسات محفلی به صورت منظم و هفتگی موسوم به پارسه است. در این جلسات حول محور موضوعات کلان و راهبردی هم چون انتخابات، منابع مالی اقدامات جریان انحرافی و هماهنگی های تشکیلاتی، جا به جایی نیروها و... بحث و تصمیم گیری می شود.»

حیدر مصلحی، وزیر اطلاعات، روز شنبه ۴ تیر ماه، گفت: «گروه انحرافی حاصل کار و طراحی عوامل فتنه سال ۸۸ است». او، در ادامه افزود: «آن هایی که در فتنه سال ۸۸ دو پهلو صحبت می کردند، امروز خود را سینه چاک ولایت نشان ندهند. باید مشخص شود آن ها در این فتنه چه کاره بودند و چه موضعی اتخاذ کردند.»

اصول گرایان طرفدار خامنه ای، در هفته های گذشته حلقه فشار بر نزدیکان احمدی نژاد را تنگ تر کرده اند و از احتمال دستگیری های بیشتر از مدیران و اطرافیان دولت خبر داده اند.

اجنه بازی در حکومت اسلامی ادامه دارد

مدتی است که جن گیر های طرفدار رهبر حکومت اسلامی، جن گیرهای طرفدار دولت را به جن گیری متهم می کنند. برای این که محص شود همه سران و عوامل و عناصر حک.ومت اسلامی جن گیر هستند به سخنان «حسین فدایی» دبیرکل جمعیت ایثار گران انقلاب اسلامی و سینه چاک رهبر در نشست ماهیانه این جمعیت توجه کنید. بنا به گفته فدایی، جناح رقیب با اجنه ائتلاف کرده اند و قدرت پیش گویی هم دارند. بخشی از سخنان فدایی که در خبرگزاری حکومتی مهر، به تاریخ ۰۳/۰۴/۱۳۹۰، منتشر شده به این شرح است:

به گزارش خبرنگار مهر، «حسین فدایی»، دبیرکل جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی، در نشست ماهانه «جمعیت رهپویان انقلاب اسلامی»، با اشاره به آرایش کنونی جریان حق و باطل در عرصه بین

المللی گفت: خط و مسیر انبیا و جبهه حق در شرایطی است که نظام سلطه با پیشینه 400 ساله توانسته است نظام سیاسی و جهان شمول را تعریف کند و الزامات اجرایی این تصویر کلی را عینیت ببخشد و مسیر یک ،دو و نهایتاچند قطبی را زیر عنوان نظم نوین جهانی آزمایش کند. او، افزود: سردمداری جریان جبهه باطل توسط آمریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی مدیریت می شود و اگر بخواهیم تصویر اجمالی از آمریکا داشته باشیم و آن را مقایسه کنیم با 30 سال پیش انقلاب اسلامی، در زمانی که نظام طاغوتی در کشورمان حاکم بود نیروهای جبهه حق از امکانات مالی برخوردار نبودند و حتی برخی به امام (ره) اشکال می گرفتند که بدون امکانات نمی توان انقلاب کرد. فدایی که نائب رییس کمیسیون اصل نود مجلس است، در ادامه گفت: خط فتنه، انحراف و سلطه به دنبال این است تا ظرفیت ما را درگیر وضع موجود کند. او، افزود: متاسفانه خط فتنه، انحراف و سلطه به دنبال این است تا ظرفیت ما را درگیر وضع موجود کند تا نتوانیم به پیشرفت و عدالت بپردازیم. او، با تاکید به این که قرارگاه فرماندهی جهاد اقتصادی باید تشکیل شود و هم چنین در این جهاد باید تلاش کنیم اهداف و راهبردها و تاکتیک های دشمن را بشناسیم، گفت: فرهنگ جهاد اقتصادی ابعاد و آثار گوناگونی دارد اما معنای جهاد اقتصادی ریاضت اقتصادی نیست و باید نسبت به کارآمدی نظام تامین اجتماعی نیز توجه کافی صورت بگیرد. دبیرکل جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی، در خصوص «تهدیدات دشمن» گفت: در حال حاضر در شرایطی هستیم که از چند جانب فشار به کشورمان وارد می شود و ضدانقلاب، نظام سلطه، جریان فتنه و جریان نوینی به نام انحرافی از هر نظر ما را زیر فشار قرار داده است و حتی برخی از این جریانات اجنه را به خدمت خود درآوردند تا به این انقلاب مظلوم ضربه وارد کنند. او، ادامه داد: دشمن در راهبردهای دیگری نیز با راه اندازی ماهواره و شبکه های مجازی و تحریم ها و دستورالعمل های گوناگون در حوزه های گوناگون سرمایه گذاری بسیاری انجام داد اما انقلاب با صلابت و عزت رو به جلو حرکت می کند. اما نباید اشکالات و ضعف ها موجب مایوس شدن ما شود. فدایی با ادعای این که شرایط کنونی جمهوری اسلامی ایران در جهان بی نظیر است، اظهار داشت: ماهواره بنیان اخلاقی و اندیشه شیعی را مورد هدف قرار داده است و باید با وحدت و عقلانیت و تدبیر به گونه ای جلو برویم که هم تهدیدات دشمنان را از سر بگذرانیم که با لطف خداوند تاکنون نیز انقلاب توانسته ایم از این گردنه های سخت با صلابت عبور کرد و لذا در شرایط کنونی نباید التهاب در جامعه وجود داشته باشد و باید تلاش کنیم قدر ولایت را بدانیم و در مسیر خواسته های ایشان حرکت کنیم. فدایی، پس از این همه زمینه چینی ها، سرانجام در پاسخ به پرسشی در خصوص تلاش جریان انحرافی برای استفاده از اجنه گفت: در طول تاریخ بشریت همه حکام غیر از زمامداران صالح تلاش کردند از ظرفیت جن استفاده کنند. او، تاکید کرد: معتقدم طایفه انحرافی معجونی از همه فکرهای غلط و درست و توسل به موارد گوناگون را در کارنامه دارد. فدایی، تاکید کرد: قدرت پیش گویی برای آدم های گوناگون قابل وصول است. «برخی از این جریانات اجنه را به خدمت خود درآوردند تا به این انقلاب مظلوم ضربه وارد کنند.» او، در ادامه گفت: در طول تاریخ بشریت همه حکام غیر از زمامداران صالح تلاش کردند از ظرفیت جن استفاده کنند.» «قدرت پیش گویی برای آدم های گوناگون قابل وصول است. مثلا فردی به نام یعقوبی که در قضایای اخیر دستگیر شد فرزند شهیدی بود که در وادی عرفان های کاذب غوطه ور بود و کارش به جایی رسیده بود که حتی برخی از هنرمندان و اساتید مرید او بودند و حتی ادعا کرده بود من به نور زهرایی رسیده ام و می توانم در عالم برزخ دست انبیا را بگیرم. وی ادعا کرده بود پدرم قاضی اجنه بوده است و می گفت مقام معنوی بسیار بالایی دارد... فرد دیگری نیز در این قضایا دستگیر شد که با شیطان و اجنه ارتباط برقرار کرده بود و برای این که به قدرت برسد کثیف ترین اهانت ها را به مقدسات کرده بود.»

نظر روحانیون درباره جن گیری؟

آشنایی با علوم غریبه و موجوداتی به غیر از انسان که از آن ها به عنوان «جن» یاد می شود و در کتاب های تاریخی مذهبی و «آسمانی» هم چون قرآن از آن ها نامی برده شده و داستان هایی درباره آن ها گفته شده، مانند هر مساله ای موجب کنجکاوی برخی از انسان ها شده است. در همین رابطه رسانه های حکومت اسلامی، در جهت تبلغیات خرافات مذهبی خود، در مورد جن نیز از برخی روحانیون حکومتی پرسش کرده اند «آیا وجود جن در اسلام یک واقعیت است؟ جن گیری در اسلام چه حکمی دارد؟»؛ پاسخ تنی چند از این فسیل های مذهبی چنین است: به گزارش مهر، ۲۲ خرداد ۱۳۹۰، در استفتای صورت گرفته از یکی از دفاتر پاسخ گویی به پرسش های آیت الله نوری همدانی، درباره جایگاه جن گیری در اسلام این مساله مورد تاکید قرار گرفت که جن گیری عملی است که هر کسی نمی تواند مدعی انجام آن شود، فقط افرادی که به علم و فن آن دسترسی دارند و اهل کتاب و ایمان هستند می توانند چنین اقدامی انجام دهند. در استفتای صورت گرفته از دفتر آیت الله ناصر مکارم شیرازی نیز در رابطه با جن و جن گیری در اسلام این مطلب مورد تاکید قرار گرفته است: جن موجودی است ناپیدا و مطابق آنچه در قرآن آمده حقیقت دارد. در ادامه این استفتا آمده است: بر خلاف پندار برخی از عوام، کاری به انسان ها ندارد و آن چه در افواه مشهور است غالبا زاییده خیالات است و کسانی که مبتلا به اوهام هستند لازمست هرگز به آن فکر نکنند، و اگر در هر روز 5 مرتبه آیة الکرسی را بخوانند آرامش بیشتری خواهند داشت و احضار جن این امر اگر چه ممکن است ولی شرعا جایز نیست، و بسیاری از مدعیان آن افرادی دروغگو یا خطاکارند. ایسنا، پرسش هایی را در این زمینه در قالب استفتاء از مراجع تقلید تنظیم کرده است که به منظور سهولت دسترسی، پرسش ها را از طریق پایگاه اطلاع رسانی (وب سایت) دفاتر مراجع تقلید مطرح کردیم که تاکنون آیات عظام مکارم شیرازی، صافی گلپایگانی، علوی گرگانی به این استفتاء پاسخ داده اند...

متن پرسش ها و پاسخ مراجع تقلید به این شرح است:

- آیا دعانویسی، فال گیری و جن گیری مورد تایید اسلام است؟

- گرفتن پول یا هدیه در قبال نوشتن دعا چه حکمی دارد؟

- نظر حضرت عالی درباره اقدام افرادی که بدون داشتن اطلاعات کافی دینی از طریق نوشتن دعا امرار معاش و کلاهبرداری می کنند، چیست؟

- دادن پول به این افراد چه حکمی دارد؟

پاسخ آیت الله ناصر مکارم شیرازی: «نوشتن دعاهایی که از حضرات معصومین (علیهم السلام) رسیده و در کتب معتبر موجود است، اشکالی ندارد. ولی دعا نویسی حرفه ای، که شغل افراد سودجوست...

پاسخ آیت الله صافی گلپایگانی: «نوشتن دعاهایی که با دلیل معتبر از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده و اجرت گرفتن در مقابل آن، اشکال ندارد ولی مراجعه به فالگیرها یا دعانویسانی که به صورت های گوناگونه از منابعی که اعتبار شرعی ندارد نقل می کنند یا می نویسند جایز نیست و پول گرفتن این گونه اکل مال به باطل و حرام است. والله العالم»

پاسخ آیت الله علوی گرگانی: «بسمه تعالی دعا نویسی از نظر شرعی اشکال ندارد ولی فال گیری و جن گیری مورد تایید نیست ولی دعانویسی که فعلا در مملکت ما رواج دارد و بیش تر افراد کلاهبردار به این امر مشغول هستند جایز نیست زیرا بسیاری از آن ها معلومات کافی در این امر ندارند و گرفتن چنین پول هایی هم خالی از شبهه نیست و ما نباید خودمان را در معرض سوء استفاده این گونه افراد قرار دهیم.»

بدین ترتیب، می بینیم که هیچ کدام از این مراجع تقلید، دعا نویسی و جن گیری را رد نمی کنند و مختص کسانی چون خود می دانند که در این موارد «تخصص» و «معلومات کافی» دارند. مهم تر از

همه، بر اساس احکام اسلامی، اعتقاد به وجود جن و حتا ارتباط با جن به خودی خود انحراف محسوب نمی شود. بسیاری از مراجع تقلید مسلمانان معتقدند که انکار وجود جن عملی کفرآلود است. در برخی فتواها در این مورد، فرد منکر مرتد خوانده شده است. به اعتقاد روحانیان، از آنجا که در قرآن بر وجود جن تاکید شده، خرافات خواندن آن نفی کتاب آسمانی مسلمانان و شرک محسوب می شود. در قرآن «سوره ۷۲»، «سوره جن» نام دارد و آیه های بسیاری به توصیف ویژگی های این «مخلوقات» اختصاص داده شده است. مطابق آموزه های قرآن، جن مانند شیطان از آتش آفریده شده است. در «سوره حجر»، تاکید می شود که خلقت جن پیش از آفرینش انسان انجام شد. در سوره انعام آمده است که برای جن و انس رسولانی از جنس خودشان فرستاده شده تا احکام الهی را به آن ها ابلاغ کند. به روایت قرآن، جن ها مانند انسان خوب و بد و مومن و کافر دارند. افزون بر این جن توانایی های خارق العاده‌ای دارند که از انسان دریغ شده است. برخی مفسران معتقدند که شیطان گونه پلید جن است. اعتقاد به وجود جن در بسیاری دیگر از دین ها نیز وجود دارد، اما بر خلاف اسلام اغلب فقط شرور تلقی می شوند. مطابق آن چه در آیه های مربوط به سلیمان در قرآن آمده «جن خوب» حتا می تواند در خدمت پیامبران باشد و خدماتی به آن ها بدهد که از عهده انسان برنمی آید. به عبارت دیگر جن، هم می تواند انسان را تسخیر کند هم ممکن توسط او تسخیر شده و به خدمت گرفته شود. از این دیدگاه، در چارچوب اعتقادات مذهبی مسلمانان، و برخلاف آن چه در ادبیات سیاسی حکومت اسلامی ماه های اخیر رایج شده، «جن گیری»، در اسلام جایگاه ویژه ای دارد. یعنی، به لحاظ ایدئولوژی حکومت اسلامی و مسلمانان، باید این امکان را پذیرفت که افرادی قادرند «جن بد» را طرد کنند و «جن خوب» را به خدمت بگیرند. هر چند که میان آخوندهای حکومت اسلامی در مورد «جن از عالم غیب» اختلاف نظر وجود دارد اما، تقریبا همه آن ها معتقدند که چون جن می تواند فاصله های زمانی و مکانی را در چشم بر هم زدنی طی کند، امکان آگاهی از خبرهایی را دارد که انسان از آن بی اطلاع است پس اختلاف اصلی در کجاست؟! یکی از معروف ترین مسجدهای مکه «مسجد الجن» نام دارد که در غرب شهر واقع شده است. این مکان محل نزول جنیان محسوب می شود و خواندن دو رکعت نماز در آن برای حاجیان، مستحب تلقی می شود؟! به اعتقاد مسلمانان توان بشر برای تسخیر جن ناچیز است و امکان به تسخیر جن درآمدن بیشتر است. روایت های فراوانی وجود دارد که انسان را از نزدیک شدن به مکان هایی که احتمال حضور جن در آن می رود، برحذر می دارد. در روایتی از پیامبر اسلام خطاب به امام اول شیعیان (در کتاب وسائل الشیعه) توصیه شده که «ای علی، در شب اول، وسط و پایان ماه آمیزش مکن... همانا جنیان در این سه شب به پیش زنان خویش (برای مقاربت) می روند.»؟! ظاهرا یکی از ریشه های اصلی اختلاف اعتقادات طرفدارن سید علی خامنه ای با احمدی نژاد، یعنی این «جریان انحرافی»، در مورد نزدیکی ظهور امام غایب شیعیان است. رحیم مشایی، از دولت انتظار سخن می گوید و احمدی نژاد برخی از تصمیم های خود را ملهم از دستورات امام زمان عنوان می کند؟ آخوند احمد جنتی، در نماز جمعه ۲۳ اردیبهشت ماه، با اشاره به عزل مصلحی وزیر اطلاعات توسط احمدی نژاد که با مخالفت خامنه ای دوباره ابقا شد، گفته است این افراد، یک وزیر را عزل می کنند و می گویند به دستور امام زمان بوده است. مسلما، حساسیت خامنه ای و حامیان او، به چنین ادعاهایی بیش از آن که جنبه مذهبی داشته باشد، به توازن قوای قدرت و جا به جایی در حاکمیت و قدرت مطلق خامنه ای مربوط است.

جن و جن گیری

معمولا آن چه در میان عوام مذهبی نسبت به جن مطرح است هیچ وجه منطقی و علمی ندارد و واقعیت هم ندارد، بلکه غالبا بر اساس شنیده هاست و گاه ممکن است چیزی میان مردم زبان به زبان نقل شود که به شکل یک اعتقاد و باور درآید. در حالی که در اصل واقعیت با آن چه مردم عوام مذهبی می گویند هر چه قدر هم متفاوت و متضاد باشد با سخنان حاکمان قداره بندی که یک جامعه بزرگی چون ایران را را زیر سلطه و سرکوب و خرافات خود دارند از زمین تا آسمان تفاوت دارد. معمولا گفته می شود زمانی جن با انسان ارتباط برقرار می کند که انسان جایی تنها باشد بویژه در بیابان ها و جاهایی خالی از سکنه و مخروبه. این ارتباط می تواند به صورت کاملا غیرمرئی که مثلا فقط صدایشان شنیده شود و یا حرکت اجسام دیده شود و این طور تصور گردد که در حال ارتباط با جن است؟! یعنی زمانی که انسان در شرایط ترس و هراس و نامناسبی به سر می برد چنین مسایلی به ذهن او خطور پیدا می کند که واقعیت نداشته و تنها در ذهن انسان متوحش ساخته می شود. یعنی رابطه اجنه با انسان، غالبا شوخی و به صورت تله پاتی و به صورت غیرجسمانی ظاهر می شود. هم اکنون در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، به طور شبانه روز و با اختصاص میلیاردها دلار بودجه، خرافات مذهبی تبلیغ و ترویج می کنند. برای نمونه، به انبوهی از مطالب برمی خوریم که در کتاب ها و سایت ها در مورد جن عنوان می شود که هم چون دیگر باورهای غیرواقعی مذهبی، پایه و اساس علمی ندارد و شنیده ها و داستان ها نیز نمی توانند منبع مستدلی برای اثبات جن قلمداد شوند. عموما در مورد جن، سه منبع وجود دارد: یکی قرآن و احادیث؛ دوم نقل روایات و داستان هایی که در مورد جن مطرح می شود و سوم نظریاتی که مدعی ارتباط با جن هستند. هر سه این منبع، ادعاهای ساختگی و پوچی هستند که عمدتا ریشه در دوران ناآگاهی بشر دارند و با علم و دانش و دستاوردهای بشری، در تضاد کامل قرار می گیرند. مثلا در ایران، عضوی در برخی از خانواده های متعصب مذهبی ناراحتی روحی و روانی پیدا کند متاسفانه به جای این که به روان پزشک ببرند، به نزد رمال و فال گیر و جن گیر و آخوندی می برند تا برای او دعا بنویسند؛ یا جن گیری جن را با حرکات عجیب و غریب و سخنان نامفهوم احظار کند و طلسم شخص جن زده را بشکند؟ در صورتی که همه این ادعاها کاذب و دروغین و یک نوع کلاهبرداری «شرعی» است. در برخی روایت ها آمده است که جن ها از انسان برترند. همان گونه که در قرآن، آمده است ملاک برتری تقوی و ایمان است و این ملاک برتری در انس و جان مشترک است. بنابراین، براساس گفته های قرآن، برخی انسان ها از برخی اجنه و برخی اجنه از برخی انسان ها برترند. احتمالا چنین مساله ای ریشه در ترسی دارد که از قدیم انسان ها از اجنه ساخته اند و خود را در مقابل قدرت آن ناتوان می بینند. یا کسانی که اجنه را رد کرده و انسان را قدرت منتر می داند. جن، در واقع در لغت به معنی پوشیده و مخفی، یعنی هیچ و پوچ است. در داستان های اسلامی، تاریخ خلقت جن نیز خیلی جلوتر از انسان بیان شده است. جن نیز مانند انسان موجودی اجتماعی است ازدواج و زاد و ولد می کند و غم و شادی و خواب و بیداری و مرگ دارد. اما مرتبه وجودی آنان پایین تر از فرشتگان و بالاتر از عالم انسان هاست. فرشتگان به عالم تجرد نزدیک ترند و اجنه به عالم جسم و ترکیب، فرشته، ازدواج و زاد و ولد و شهوت و هوا و هوس و خواب و مرگ ندارد... اجنه چون جسم نیستند درد و بیماری و خستگی بدنی و تنفس ندارند و مرگ شان طبیعی است چون قابل صدمه دیدن و کشته شدن نیستند. جاذبه زمین بر آن ها تاثیری ندارد. بنابراین خارج از جاذبه می توانند سریع حرکت کنند و حتی در هوا و فضا نیز تا مسافت های بسیار طولانی بالا روند. آن ها در هر مکانی می توانند زندگی داشته باشند. از درون شکاف های زمین گرفته تا قله کوه ها و درون آب ها. اما هر گز تابع مکان نیستند. چرا که هیچ نیازی به عالم جسم ندارند. به همین دلایل جن ها، خیلی کم وارد دنیای واقعی و ارتباط با انسان ها می شوند. اما آن ها، مشرف بر انسان ها هستند و ما را می بینند در حالی که انسان ها، آن ها را نمی بینند. نام جن در قران به کرات آمده است. در کنار سوره انسان، سوره ای به نام جن نیز نازل شده است. در قرآنگاه انسان یا جن به تنهایی مورد خطاب واقع شده اند و گاه نیز هر دو با هم مورد خطابند. بنابراین، قرآن کتاب آسمانی مسلمانان و یا اگر به درستی بگوییم مانیفست حکومت اسلامی محمد در شبه حزیره عربستان بوده است و سال ها پس از مرگ محمد جمع آوری شده و به نام قرآن منتشر گردیده است. البته غالب احکام قرآن متوجه انسان هاست. فقط در برخی واجبات و محرمات اشتراک بین انسان و جن وجود دارد اما در اصول دین و اعتقادات خطاب قرآن نسبت به هر دو مشترک است. جهنم

انسان و جن یکی است اما در این که آیا بهشت این دو نیز مشترک است یا نه روشن نیست. دنیای جن دنیایی زیباتر و راحت تر و شادتر از دنیای انسان معرفی شده ولی استعداد انسان در رسیدن به کمال بیشتر از جن است. آن ها در اطلاعات و معلومات بالاتر از انسان ها هستند. گفته شده است در میان جن ها هم دانشمند وجود دارد و هم جاهل و تنبل و زرنگ وجود دارد. در میان جن ها، هم دین دار و مسلمان و هم کافر و بی دین وجود دارد؟ اساسا این نوع خرافات در اسلام، به این دلیل تبلیغ و ترویج و تاکید می گردد که هر انسانی که به ماهیت و وجود موجودات مافوق انسان باور داشته باشد به مذهب و خداشناسی بیشتر کشش پیدا می کند. فرشتگان از نور خلق شده اند و جن از آتش. اما ماهیت کنونی جن آتش نیست همان گونه که انسان از خاک خلق شده ولی نه خاک است و نه شباهتی به خاک و گل دارد. در قرآن شیطان گاهی جن معرفی شده است. جن، حتی می تواند خود را به شکل انسان و هر صورتی که می خواهد در آورد؟! اما در هر صورت از دید انسان غائب است و هنگام رویت این جسم جمع و فشرده می شود و به خود قالب یک صورت را می دهد. ملا صدرا، مساله را به ابر تشبیه می کند و می گوید زمانی که قطرات آب موجود در هوا فشرده می شوند ظهور ابر را ایجاد می کند بنابراین جن نیز تمثلش به همین صورت است. افزون بر این، جن می تواند خود را در محفظه ای کوچک جای دهد بدون آن که مساله بسط و قبض در کار باشد. در میان مردم عوام مذهبی، همواره گفته می شود که اجنه از فلز تیز و برنده مانند چاقو می ترسند. در عین حال تبلیغ می شود که جن جسم نیست و آن ها ما را می بیند در حالی که ما آن ها را نمی بینیم. بنابراین، چاقو و جسم تیز برای ترساندن جن بسیار بی معنی است. هم چنین جن آگاه است که چاقو و انمونه آن، از جمله برای قتل انسان ها به شمار می آید. هم چنین گفته می شود که برای دور کردن اجنه، اگر بسم الله بگویید یا در قرآن آمده است. در حالی که اگر اجنه مسلمان باشند اهل قرآن خواندن و ذکرند و آسیبی به مسلمان نمی رسانند. اگر هم کافر باشند بسم الله در آن، تاثیری ندارد. گفته می شود که آب جوش به جن صدمه می رساند. حتی در برخی داستان ها نقل شده است که مثلا کسی جایی آب جوش ریخته و ناخواسته سبب مرگ فرزندی از فرزندان جن شده و آن ها نیز در صدد اذیت و انتقام بر آمده اند؟! در حالی که گفته می شود جن چون جسم نیست آب جوش و انمونه این ها به او صدمه نمی رساند. هم چنین گفته شده است اجنه زمانی که به صورت انسان در می آیند ته پایشان گرد و شبیه سم است؟! یعنی جن می تواند خود را به هر صورتی در آورد. پرسش این است که پس چرا می تواند پایش را هم دقیقا به صورت پای انسان درآورد؟! گفته می شود جن با انسان هایی که خوشش بیاید با او رابطه برقرار می کند و مورد تسخیر (طلسم) قرار می دهد. از آن جا که جن بر بسیاری از امور مخفی آگاه است می تواند بسته به خواست و اراده خود هر کاری که خواست علیه و یا به نفع انسان انجام دهد؟ بدین ترتیب، جن اطلاعاتش از انسان ها بیشتر است و می تواند از بسیاری از اتفاقات راجع به گذشته و حال با خبر گردد و عکس العملل مناسب خود را نشان دهد. مثلا کسانی که مدعی ارتباط با جن هستند مسایل آینده را می فهمند و به همین دلیل حکومت اسلامی جن گیر دولت احمدی نژاد را دستگیر و زندانی و شکنجه کرده است تا او به اطلاعات حود از اجنه ها درباره آینده اقرار کند؟! در داستان «حضرت سلیمان»، آمده زمانی که «حضرت سلیمان» از دنیا رفت بر روی عصایش تکیه زده بود ولی هیچ یک از خدمت گرارانش از جمله اجنه از مرگ او خبر نداشتند و گمان می کردند که او روی عصایش تکیه داده و ایشان را می نگرد تا زمانی که موریانه عصای او را خورد و او به زمین افتاد آنگاه همه از مرگ او با خبر شدند. اگر به گفته قرآن و احادیث، اجنه از دنیای غیب باخبرند پس چرا مرگ سلیمان را نفهمیدند؟! داستان های زیادی نیز در زمینه ازدواج مرد جن با زن انسان و هم ازدواج زن جن با مرد انسان، نقل شده است. در این جا تناقض گویی بیرون می زند که اگر جن ها، جسم نیستند پس چگونه با انسان می توانند ازدواج کنند. ازدواج انسان و جن حدیثی از محمد، پیامبر مسلمانان در کتاب «بحار جلد 60» نقل شده است که ایشان ازدواج با جن را نهی کرده اند. حال این نهی دال بر این است که ازدواج این دو با هم امکان پذیر است. از تعداد نفوس اجنه، هیچ آماری در کتاب های مذهبی نیامده است ولی هر چه باشد این قدر مسلم در آن ها گفته شده است که تعداد اجنه ها، از از تعداد انسان ها بیشتر است به طوری که در قرآن، صریحا آمده است: «یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس.»

همچنین در گفته ها و نوشته های مذهبی، آمده شده است که عمر اجنه هزار و بالای هزار سال است. پرسش این است که این هزار سال را چه کسی تعیین کرده است؟!

تسخیر جن

تسخیر جن نیز یکی از مسایلی است که همواره دهان به دهان در جامعه می چرخد. به عنوان نمونه، کسی که جن را تسخیر کند از آن جا که جن فهم و اطلاعاتش در زمینه اسرار و علوم مخفی بیشتر از انسان است می تواند تسخیرکننده را در پیمودن راه های «مخفی» به سوی حال و آینده، طی کند؟ راه های رسیدن به قدرت های مافوق طبیعی سه بخش معرفی شده است:

1- عصمت و تقوی و بندگی محض خداوند توام با معرفت مانند ائمه اطهار که همه عالم مسخر آنان است؛
2- ریاضت های قاعده ای در باب تسخیر و طلسم؛ 3- ریاضت های غیر قاعده ای و مرتاضانه که منجر به تجرد و خلع روح می شود و انسان می تواند هم به قدرت های شگرف روحی دست یابد و هم از امور خفیه تا حد زیادی با خبر گردد. اما هیچ انسانی در قدرت ها و علوم مافوق طبیعه در حد امامان معصوم نیست؟! در واقع برخی از افراد خاص، به عنوان اعمال خارق العاده چشم بندی و شعبده بازی می کنند و یا با حرکت های عجیب و غریب بر اجسام و محیط تاثیر می گذارند.

احضار جن

در احضار جن، اجبار و تسخیر وجود دارد و در مساله احضار روح هم همین اجبار وجود دارد. در حالی که هیچ گاه کسی نمی تواند روح را به کسی نشان دهد جن را هم نمی تواند نشان دهد. شخص مراجعه کننده به جن گیر، تنها حرکات و اعمال و رفتار و سخنان جن گیر را می بیند و می شنود که او با چیزی که وجود ندارد وارد دیالوگ و معامله می شود. بنابراین، تسخیر روح از اساس دروغ و باطل است و تسخیر جن نیز به همان نسبت دروغ است. این داستان ها و روایت ها و نوشته های قرآن درباره جن، شیطان، حوری و پری، امام زمان و داستان ظهور او و غیره شباهت زیادی به فیلم هالیوودی دارند که برخی مواقع انسان ها با موجودات تخیلی آسمانی حرف می زنند و از آن ها قدرت می گیرند؛ افزون بر موجودات عجیب و غریبی، حیوانات مخوفی و ترسناکی چون اژدهای چند سر نشان داده می شوند که وارد بدن انسان ها می شوند و آن ها را زیر تسلط و اجرای فرمان های خود درمی آورند. آن ها، دیگر اختیاری از خود ندارند و آن شخص، مرتکب هر حرکت و جنایتی می شود. درا ین فیلم ها، پلیس و ارتش تلاش می کند این اشخاص را با مدرن ترین سلاح ها بکشند اما به محض این که به او تیراندازی می کنند نه تنها گلوله ها هیچ تاثیری در او ندارند، بلکه پس از کشته شدن بلافاصله تغییر شکل می دهند و زنده می گردند و گاها حتی به موجودات خطرناک بی شماری نیز تکثیر می شود و... برخی از سازندگان و سناریو نویسان چنین فیلم هایی، به روایات و داستان های خرافی مذهبی و سنتی مراجعه می کنند و فیلم های تخیلی خود را بر اساس آن ها می سازند. کاش ما هم در ایران، با چنین فیلم هایی در سینماها روبرو می شدیم؟ اما متاسفانه جامعه ما، بیش از دهه ها است که اسیر هیولاهای واقعی بی رحم و خشن و تبه کاری ست که هر چند ظاهر هیولایی ندارند اما لحظه به لحظه آدم می خورند و شهوت فوق العاده ای برای کسب قدرت، ثروت، تجاوز، شکنجه و اعدام دارند. این هیولاها، برای حفظ قدرت و ثروت خود به هر جنایتی متوسل می شوند. به همین دلایل روزی نیست که خبر سرکوب، تجاوز، اعدام در حاکمیت نمایندگان خدا در ایران، شنیده نشود!

دوشنبه ششم تیر 1390 - بیست و هفتم ژوئن 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش نهم):

ترور در صدر اسلام و حکومت اسلامی ایران

«ترور» واژه آشنایی است که در ادبیات سیاسی، معنای ویژه ای را به خود اختصاص داده است؛ فردی در شرایطی که آماده مبارزه نبوده و به صورت غافلگیرانه و ناگهانی مورد هجوم قرار گیرد به آن «ترور» گفته می شود. ترور در ادبیات اسلامی، چنین توصیف شده است: «در ادبیات اسلامی این واژه مترادف با کلمه «فتک» به معنای کشتن غافلگیرانه آورده شده است.» (محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج 9، ص 4508).

در این بخش، تلاش بر این است که با بررسی تاریخچه و ابعاد فقهی ترور به زوایای گوناگون این مساله در صدر اسلام و ترورهای فدائیان اسلام در حکومت پهلوی و در حکومت اسلامی بپردازیم. فتوای ترور سلمان رشدی توسط خمینی و دستور ترور نویسندگان و شاعران و فعالین سیاسی در زمان رهبری خمینی و خامنه ای، که آن ها آمرین اصلی این ترورها هستند، تقلید عقب مانده ای از نخستین ترور های مکتوب در تاریخ اسلام است که به دستور محمد پیامبر اسلام در شبه جزیره عربستان بویژه مدینه انجام گرفت و آن هم ترور شاعران و سخنوران اهل مدینه در همین دوران است، یعنی کعب پسر اشرف، عصماء دختر مروان و سلام پسر ابی الحقیق. افزون بر بسیاری از دولت های دیکتاتوری خاورمیانه و آفریقا، سازمان های اطلاعاتی دولت های به اصطلاح دمکراتیک غربی نیز به طور پنهانی دست به ترور می زنند. دوره حاضر غیر از حکومت اسلامی ایران، گروه های مذهبی از القاعده تا طالبان، حماس تا حزب الله و غیره از ترور به طور گسترده ای استفاده می کنند. گروه های اسلامی در هتل ها، رستوران ها، هواپیماها، قطارها و اتوبوس ها و... بمب گذاری می کنند و انسان های بی گناه را می کشند. جنایت هولناک تروریستی هولناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علیه بشریت و کشتار هزاران نفر از مسافران بی دفاع در آمریکا، جهان را دچار شوک کرد. همین واقعه بهانه ای به دست دولت آمریکا و متحدانش داد تا جنگ های خونینی را با اشغال افغانستان و عراق راه بیاندازند و هنوز هم با بمباران های لیبی ادامه دارد. از این پس تروریسم دولتی و تروریسم گروه های مذهبی و ناسیونالیستی، در مقابل هم قرار گرفتند و زیست و زندگی مردم عادی و شهروندان جوامع گوناگون را در همه جای دنیا، به ویژه در منطقه پرتلاطم خاورمیانه، در معرض جنگ و خطرهای ترویستی مداوم قرار دادند. تروریسم و دشمنی کور و انتقام گیری از غرب تا شرق، نتیجه عملکرد دولت های غربی و در راس همه دولت آمریکا و حمایت مداوم آن ها از دولت اشغالگر اسراییل و دولت های دیکتاتور منطقه، عاملین اصلی بی حقوقی و محرومیت های مردم فلسطین و لبنان و منطقه است. خروج نیروهای اشغال گر اسراییلی از همه سرزمین های فلسطینی و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین به درجاتی می تواند به یکی از کانون های تروریسم، یعنی تروریسم دولتی اسراییل و تروریسم گروه های مذهبی فلسطینی و سوء استفاده های سیاسی دولت های منطقه پایان دهد. در هر صورت نخستین ارتکاب قتل به دست انسان بر روی کره خاکی در قالب «ترور»، زمانی اتفاق افتاد که هابیل و قابیل، قربانی خود را به «پروردگار هدیه» نمودند؟! پس از آن در پی انتقام از هابیل، او تعقیب می شد و در نهایت در مکان مناسب و خلوتی غافلگیرانه او را به قتل رساندند. پس از این واقعه به «حضرت آدم» وحی شد که قابیل دشمن خداست. (قطب الدین تلاشد بن عبدالله راوندی، قصص الانبیاء، تحقیق غلامرضا عرفانیان، چاپ اول، نشر الهادی، قم، 1376، ص 64 و 65)

محمد، دین نوین خود اسلام را از همان آغاز، با تعداد اندکی جنگجو با جنگ و ترور، سرکوب و کشتار، غارت و تجاوز در شبه جزیره عربستان آغاز کرد. گروه محمد به کاروان ها و ومردمی که با آن ها مخالفت بودند و در مقابل دین نوین محمد را نمی پذیرفتند با بی رحمی فوق العاده قتل عام می کردند و زنان و کودکان و احشام و اموال باقی مانده را با خود می بردند و به عنوان غنایم جنگی و حتی زنان را نیز بین خود تقسیم می کردند. از این رو، حرکت مذهبی محمد و یارانش با مخالفت ها

زیادی از مردم آن دیار رو به رو بود و مذهب ترور و سرکوب و زور را نمی خواستند. به همین دلیل با آن مخالفت می کردند. غیر از جنگ و کشتار و غارت اموال مخالفین توسط محمد و هوادارانش، ترور نیز به عنوان حذف فیزیکی و بی سر و صدای مخالفین به کار گرفته می شد. گسترش و تسلط اسلام بر شبه جزیره عربستان با حمله به کاروان های بازرگانان مکه و کشتن آنان و تقسیم اموال آن بین غارتگران و دادن یک پنجم (خمس) آن به خود محمد، صورت گرفت. ترور در اسلام از آغاز پیدایش آن ابزاری برای تحکیم قدرت و حکوت بوده است. حتا مسلمین نسبت به خود هم اقدام به ترور و قتل عام کرده اند. وقتی علی ابن ابوطالب از پسر ملجم علت ضربت زدن بر فرقش را پرسید؛ او پاسخ داد: سربازان تو در جنگ نهروان یاران ما را سر نماز و از پشت سر به شهادت رساندند! فتوای ترور سلمان رشدی از سوی خمینی و دستور ترور نویسندگان و شاعران و فعالین سیاسی از سوی خامنه ای و مصباح، تقلید وفادارانه از نخستین ترورهای ثبت شده در تاریخ اسلام است که به دستور خود محمد پیامبر اسلام در مدینه انجام گرفت. آن زمان هم شاعران و سخنوران اهل مدینه ترور شدند؛ کسانی چون کعب پسر اشرف، عصماء دختر مروان و سلام پسر ابی حقیق.

تاریخ طبری، یکی از معتبرترین کتاب های تاریخ اسلام است؛ زیرا با کمترین فاصله از پیدایش و گسترش اسلام نگاشته شده است.

ماجرای کشتن کعب پسر اشرف به دستور خود محمد: کعب پسر اشرف مردی سخنور و شاعر بود... روزی که خبر پیروزی مسلمانان (در جنگ بدر) به مدینه رسید و اسامی کشتگان قریش را شنید... گفت این ها ممکن نیست. زیرا سران قریش از خویشان وی بودند. او، به مکه رفت و ساکنان آن را دلداری داد؛ و مرثیه ای در باره مردگان و هجویه ای علیه پیامبر و همراهان وی سرود. پس پیامبر باخبر شد که وی درباره ایشان هجویه ساخته است. روزی که پیامبر در میان همراهان خویش بود و در باره کعب اشرف گفتگو می کردند؛ پیامبر از وی نالید و گفت: «کیست که مرا از دست این مرد آسوده کند»؟ محمد پسر اسلمه گفت: ای رسول خدا من می روم و او را می کشم... پیامبر بسیار از او تشکر کرد! پس از سه روز پیامبر مشاهده کرد او هنوز نرفته است؛ علتش را پرسید... پسر اسلمه گفت: ای پیامبر خدا!... می ترسم نتوانم انجام دهم، زیرا کعب آدم خیلی مهمی ست و در قلعه محکمی زندگی می کند... پیامبر گفت: «تو تلاشت را بکن، اگر موفق شدی آمرزیده خواهی شد، و اگر نتوانستی معذور خواهی بود»! پس محمد اسلمه کسی به نام سلکان را که برادر شیری کعب اشرف بود، با خود همراه می کند. «... پیش از راهی شدن هنگام نماز مغرب به سوی رسول خدا! رفته و می گویند: ممکن است مجبور شویم از تو و نبوت تو بد بگوییم... رسول این اجازه را داد و آن ها را تا قبرستان بقیع القرق همراهی نمود و گفت: بروید به نام خدا و سریع برگردید.»

ادامه داستان پر از پستی و رذالت است که چگونه محمد اسلمه، سلکان را که برادر شیری کعب بود، وادار به همکاری و خیانت می کند و کعب را با استفاده از اعتمادی که به برادر خود داشت از خانه بیرون می کشند و هرچه همسر او می گوید نرو؛ اما کعب می گوید: سلکان برادر من است و به او اعتماد دارم. سپس او را به میان نخلستان می کشند و محمد اسلمه با خنجر زیر ناف او را پاره می کند و او را می کشند. «در بازگشت هنگام سپیده دم وارد مدینه شدند و پیامبر را در حال عبادت یافتند! گزارش کار را به ایشان گفتند و پیامبر بسیار قدردانی کرد و شکر الله را به جا آورد.»

در بررسی تاریخ صدر اسلام، این نکته بسیار مهم و اساسی است که چرا سردمداران صدر اسلام از پیامبر گرفته تا خلفای ثلاثه و علی نیز قربانی ترور شدند؟!

آیت الله خمینی، بنیان گذار حکومت جهل و جنایت اسلامی، با اتکا به عمکردهای تروریستی و جانیانه محمد و علی، به کارد به دستان حکومتش و هوادارانش برای سرکوب بی رحمانه مخالفین چنین تاکید می کند:

«اشتباهی که ما کردیم این بود که به طور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد. و دولت انقلابی و ارتش انقلابی و پاسداران انقلابی، هیچ یک از این ها عمل انقلابی نکردند و

انقلابی نبودند. اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و روسای آن ها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و روسای آن ها را به سزای خودشان رسانده بودیم، و چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت ها پیش نمی آمد. من از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز، عذر می خواهم، خطای خودمان را عذر می خواهم. ما مردم انقلابی نبودیم، دولت ما انقلابی نیست، ارتش ما انقلابی نیست، ژاندارمری ما انقلابی نیست، شهربانی ما انقلابی نیست، پاسداران ما هم انقلابی نیستند؛ من هم انقلابی نیستم. اگر ما انقلابی بودیم، اجازه نمی دادیم این ها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام می کردیم. تمام جبهه ها را ممنوع اعلام می کردیم. یک حزب، و آن «حزب الله»، حزب مستضعفین. و من توبه می کنم از این اشتباهی که کردم، و من اعلام می کنم به این قشرهای فاسد در سرتاسر ایران که اگر سر جای خودشان ننشینند، ما به طور انقلابی با آن ها عمل می کنیم. مولای ما، امیرالمومنین - سلام الله علیه - آن مرد نمونه عالم، آن انسان به تمام معنا انسان، آن که در عبادت آن طور بود و در زهد و تقوا آن طور و در رحم و مروت آن طور و با مستضعفین آن طور بود، با مستکبرین و با کسانی که توطئه می کنند شمشیر را می کشید و می کشت. هفتصد نفر را در یک روز - چنان چه نقل می کنند - از یهود بنی قریضه - که نظیر اسراییل بود و این ها از نسل آن ها شاید باشند - از دم شمشیر گذراند! خدای تبارک و تعالی در موضع عفو و رحمت رحیم است. و در موضع انتقام، انتقام جو. امام مسلمین هم این طور بود، در موقع رحمت، رحمت؛ و در موقع انتقام، انتقام. ما نمی ترسیم از این که در روزنامه های پیشین، در روزنامه های خارج از ایران، برای ما چیزی بنویسند. ما نمی خواهیم وجاهت در ایران، در خارج کشور پیدا بکنیم. ما می خواهیم به امر خدا عمل کنیم، و خواهیم کرد. اشدا علی الکفار رحما بینهم. این توطئه گرها در صف کفار واقع هستند. این توطئه گرها در کردستان و غیر آن در صف کفار هستند، با آن ها باید با شدت رفتار کرد. دولت با شدت رفتار کند، ژاندارمری با شدت رفتار کند؛ ارتش با شدت رفتار کند. اگر با شدت رفتار نکنند، ما با آن ها با شدت رفتار می کنیم. ما با خود همین ها، با خود همین ها که مسامحه بکنند، اگر مسامحه بکنند، با شدت رفتار می کنیم. مسامحه حدودی دارد، جلب وجاهت حدودی دارد. مصالح مسلمین را نمی گذارند به این امور از بین برود. دادستان انقلاب موظف است مجلاتی که بر ضد مسیر ملت است و توطئه گر است تمام را توقیف کند، و نویسندگان آن ها را دعوت کند به دادگاه و محاکمه کند. موظف است کسانی که توطئه می کنند و اسم «حزب» روی خودشان می گذارند، روسای آن ها را بخواهد و آن ها را محاکمه کند. ما باز تا چندی مهلت می دهیم به این قشرهای فاسد؛ و این اعلام پایان است و اگر چنان چه در کار خودشان تعدیل نکنند و به ملت برنگردند و دست از توطئه ها برندارند، خدا می داند انقلابی عمل می کنم. می آیم تهران و روسایی که مسامحه می کنند با آن ها انقلابی عمل می کنم. قشرهایی از ارتش که اطاعت از بالاترها نمی کنند و امر آن ها را اطاعت نمی کنند باید بدانند که من با آن ها اگر آمدم، انقلابی عمل می کنم. عذرها را کنار بگذارید! بروید فاسدها را سرکوب کنید، بروید توطئه گرها را سرکوب کنید؛ مسامحه نکنید! دولت مسامحه نکند، ارتش مسامحه نکند، ژاندارمری مسامحه نکند؛ پاسداران مسامحه نکنند. من باز از همه قشرهای ملت، از همه روشنفکران، از همه احزاب، از همه دستجات و گروه ها -گروه ها که مع الاسف تاکنون شاید دویست گروه پیدا شده باشد!- تقاضا می کنم که مسیرتان، مسیر ملت و مسیر اسلام باشد، به ملت بپیوندید؛ صلاح شما در این است که به ملت بپیوندید. اگر خدای نخواسته این نهضت عقب بزند، شماها هم فدای غلط کاری های خودتان خواهید شد. لکن نهضت ما عقب نخواهد زد و نهضت ما به پیش می رود، و باید سایر ملت ها از نهضت ما عبرت بگیرند؛ و حکومت ها از حکومت پیشین ما و از وضعی که برای او پیش آمد، عبرت بگیرند. من از خدای تبارک و تعالی سلامت و توفیق مسلمین را خواستارم. و از خدای تبارک و تعالی خواهانم که مستضعفین را بر مستکبرین غلبه بدهد و زمین را به آن ها به ارث عنایت فرماید.

لینک یوتیوب: http://www.youtube.com/watch?v=ZNTUsylWTpo

یکی از بزرگ ترین جنایات تاریخی حکومت اسلامی، قتل عام زندانیان سیاسی به فرمان خمینی، در سال ۱۳۶۷ بوده است. دوره ای که همه جناح های حکومتی دست در دست همدیگر در راس قدرت بودند و در بالای سر آن ها نیز خمینی فرمان می راند و حرف اول و پایان را می زد. بدین ترتیب، محمد و جانشینانش آن قدر خون مردم بی گناه را ریختند، اموال عموم و مردم را غارت کردند و ترور کردند که سرانجام خود نیز قربانی ترور شدند. محمد زمانی که درصدد تدارک، تامین و بدرقه سپاهی به فرماندهی «اسامه» بود تا به سوی موته پیش رفته و شکست پیشین در این منطقه را جبران کند، مسموم شد و جان خود را از دست داد و بدین سبب سپاه اسامه از حرکت باز ایستاد. پرسش مهم این است پیامبری که ادعا می شد مستقیما با خدا در ارتباط است و به آسمان ها رفته و با خدا دیدار کرده و آورنده ی قرآن از سوی خداوندگار است چرا متوجه سمی که به او داده شد، نشد؟! در تاریخ اسلام آمده است که یهود، طرح کشته شدن محمد را ریخته بود. گفته شده است که یهود افزون بر ترور محمد، مساله خلافت و جانشینی او را نیز از مسیر اصلی آن خارج کرد. به همین دلیل برنامه ترور را طوری طراحی کردند که هم محمد را از سر راه بردارند، هم سپاه اسامه را متوقف کنند و هم جانشینی او را از دست جانشینانش خارج سازند. نقل شده است از آن جایی که از پیش در سازمان مسلمانان نفوذ کرده بودند، این کار را به راحتی به انجام رساندند؛ هم سپاه را از حرکت واداشتند، هم محمد را از سر راه برداشتند، و هم خلافت را از مسیر اصلی خارج کردند. در بررسی تاریخ صدر اسلام، چهار خلیفه پس از پیامبر، یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی با ترور از دنیا رفتند؟ خلیفه اول و دوم نیز با فاصله کوتاهی از دوران حکومتش، مسموم و ترور شد. این امر بدان سبب بود که خلیفه پس از به قدرت رسیدن، مرتکب اقدامات فراوانی شد که جایگاه و حکومتش در داخل و خارج دچار شکنندگی شدیدی گردید. برای از بین بردن این شکنندگی و هم چنین مرعبو کردن مردم معترض به سرعت تعویض مهره می کردند؛ چرا که با تعویض مهره ها، شاید افکار عمومی مردم از واقعیت ها منحرف شود و این تعویض مهره های حکومتی را بپذیرفتند. خلیفه سوم نیز در شورشی ساختگی، در اندرون خانه و امارت خویش به قتل رسید و بالپایانه نیز معلوم نگشت چه کسی یا کسانی او را به قتل رساندند. این امر بدان سبب بود که حکومت عثمان به ضعف گراییده بود و هر آن امکان داشت خلافت را به کسانی دیگر، که مورد تایید گردانندگان جریان نبودند، بسپارد، لذا با ترفندی ماهرانه خلیفه سوم را از سر راه خود برداشته و معاویه به بهانه خونخواهی دست به اقداماتی زد. پس از آن که مخالفین علی متوجه ناتوانی معاویه در براندازی خلافت و حکومت علی شدند، فردی را جهت این امر انتخاب نمودند و چهارمین مانع را از سر راه خود برداشتند. البته در این جریان قاتل نتوانست خود را از معرکه به در برد، دستگیر شد و به قتل رسید. گردانندگان این چهار ترور، در هر چهار مورد، بدون این که رد پا و اثری از خود بر جای بگذارند، موفق به ترور شدند. در جریان ترور خلیفه ثانی، انگشت اتهام در جامعه، به سوی علی امام اول شیعیان گرفته شد و او را متهم به طرح ترور خلیفه ثانی کردند. ماجرای ترور خلیفه ثانی، از پیچیده ترین و مخفی ترین مسایل تاریخی است و گردانندگان جریان نگذاشتند تا اطلاعات درستی در این باره به دست دیگران بیافتد. ترورکننده، شخصیتی ناشناخته است. مهم تر از همه، ترور مسوول یک حکومت مقتدر و قدرتمند، نمی تواند انگیزه ای پیش پا افتاده و ساده داشته باشد. از این رو، همواره انگشت اتهام ترور خلیفه از روی علی برداشته نشد. پس از ترور خلیفه دوم، تعدادی به در خانه علی رفتند تا خلافت را بر عهده بگیرد. اما خلیفه دوم همان لحظه فوت نکرد و چند روزی زنده ماند و در این مدت، شورایی تشکیل داد تا خلیفه از طریق این شورای انتخاب گردد. در این شورا، نه علی، بلکه عثمان توانست رای بیشتری کسب کند. بنابراین، ترور خلیفه دوم، با یک سلسله رشته هایی نشان می داد که دست علی در کار است به طوری که عمروعاص که مشاور معاویه بود در جلسه ای در حضور معاویه خطاب به امام حسن، علی را قاتل خلیفه دوم معرفی کرد. بویژه ابولؤلؤ، قاتل خلیفه جزو شیعیان طرفدار علی بود. از همه این ها گذشته، زمینه های بدگمانی درباره قتل عمر، برای ما فراوان است. در تاریخ تلاشی صورت گرفته که علی (ع) را نیز در این ماجرا دخیل بداند. پس از کشته شدن عمر، عبیدالله بن عمر شمشیر کشیده، دختر ابولؤلؤ و یک ایرانی دیگر به نام هرمزان را به این بهانه که عبدالرحمن بن ابوبکر، شب پیش از ترور، آن دو را در حال نجوا با ابولؤلؤ دیده بود، (3. تاریخ الطبری، ج 3، ص 303) به قتل رساند و سپس فریاد زد: به خدا قسم، هر کس را که در قتل پدرم شرکت داشته باشد خواهم کشت. بی شک این عمل و سخن

عبیدالله بن عمر در راستای متهم کردن علی (ع) بوده است؛ چرا که هرمزان غلام آزاد شده امیرمؤمنان (ع) بود و در مدینه در زمره اطرافیان ایشان به شمار می آمد. اگر ترور عمر، هر چند با یک رشته ضعیف به علی (ع) منسوب می شد، نقشه کشتن آن حضرت هم در دستور بود. سال ها پس از شهادت علی (ع) حرکتی شبیه این، از سوی عمرو بن عاص که مشاور معاویه است، سر می زند. او در جلسه ای در حضور معاویه، خطاب به امام حسن (ع)، علی (ع) را قاتل عمر معرفی می کند. (1. الاحتجاج، ج 1، ص 403؛ بحارالانوار، ج 44، ص 72)

از آنجا که اسلام در سرزمینی ظهور کرد که به بت پرستی و اشرافی گری عادت کرده بود، از همان اول، پیامبر و پیروان اندکش در تنگنا و سختی های بسیار قرار گرفتند ترور و وحشت، جنگ و غارت، تجاوز و گردن زدن و غیره را در پیش گرفتند تا باورهای مذهبی خود را به زور شمشیر به دیگران تحمیل کنند. از این رو، سرکوب و کشتار، جنگ و ترور، غارت و تجاوز، شکنجه و اعدام، ریشه هایش به صدر اسلام و تفکر بنیان گذار آن محمد و پیروانش می رسد. محمد، در جریان فتح مکه پیش از آن که لشکریانش وارد مکه شوند، تمام فرماندهان را احضار نمود و خطاب به آنان گفت: «... باید ده نفر ذیل را هر کجا یافتید ولو آن که به پرده های خانه خدا آویخته باشند، آنان را دستگیر و بلافاصله اعدام کنید. آن ده نفر عبارتند از: عکرمة ابن ابی جهل، هبار بن الاسود، عبدالله بن سعد ابی سرح، مقیس صبابه لیثی، حویرث بننقیذ، عبدالله بن خطل، صفوان بن امیه، وحشی بن حرب (قاتل حمزه)، عبدالله بن الزبیری و حارث بن طلاطله و چهار زن (از جمله آنان هند همسر ابوسفیان بود) دو نفر از آنان آوازخوان بوده و در مذمت رسول خدا (ص) سخنان زشت می گفتند. تمام این افراد به نحوی مجرم یا توطئه گر بودند و رسول خدا (ص) به حکم حکومتی دستور قتل آنان را صادر فرمودند. برای آگاهی بیشتر در این باره: به ر. ک 1- ابن هشام، السیره النبویه، ج 4، بیروت، دارالقلم، صص 51 - 54، 2- الطبرسی ابن علی الفضل بن الحسن، مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن، ج 9 و 10، بیروت، دارالمعرفة، 1406ه، ص 848 (ذیل تفسیر سورة النصرة)، 3- القمی، عباس، سفینةالبحار، ج 7، پیشین، ص 17، 4- واقدی، محمد بن عمر، مغازی، تاریخ جنگ‌های پیامبر(ص)، ج 2، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1366، ص 631، 5- سبحانی، جعفر، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام (ص)، تهران، نشر مشعر، چاپ هفتم، 1376، ص 443، مراجعه شود.

بدین ترتیب، بی جهت نبود که امام خمینی، بنیان گذار حکومت جهل و جنایت و ترور، به صراحت فتوای ترور سلمان رشدی، نویسنده رمان «آیات شیطانی» را صادر کرد. رشدی شهورند اگلیسی، نه مخالف سیاسی خمینی بود و نه رقیب سیاسی او، بلکه تنها گناه رشدی نوشتن یک کتاب داستان بود. خمینی، درباره ترور رشدی، به صراحت اعلام کرد:

«به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم، مولف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعا آنان را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرات نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هرکس در این راه کشته شود شهید است «انشاءالله». ضمنا اگر کسی دست رسی به مولف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد، (ر.ک: صحیفه نور، ج 21، ص 86).

همان طور که رهبر حکومت اسلامی در بحث خشونت قانونی و غیرقانونی، صریحا متذکر شد اصل حکم ترور برخی از توطئه گران که دور از دسترس محکمه و دادگاه اسلامی قرار می گیرند در اسلام وجود دارد و لیکن هر زمانی حاکم اسلامی بخواهد به چنین کاری اقدام کند... کشتن انسان های بی گناه و حتی تجاوز به کودکان دختر به سبک محمد و داشتن زن های بی شمار و غیره نیز جزو آموزه ها و سیاست های محمد و علی در دوران حاکمیت شان در شبه حزیره عربستان بوده است که از آن تاریخ تاکنون، همواره توسط خلفا، درباریان و روحانیون و گروه های اسلامی بازتولید شده اند. در واقع اقدامات تروریستی فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی و نیز هیات موتلفه اسلامی در ترور افرادی مثل هژیر، کسروی، رزم آرا، منصور و... با فتواهای روحانیون صورت گرفته و به طور همه جانبه تری در حکومت اسلامی به کار بسته شده است که نتجیه چنین سیاستی، کشتارها ده ها هزار انسان در

زندان ها، به ویژه قتل عام چندین هزار زندانی سیاسی در تابستان 1367، تجاوز به برخی از زندانیان توسط شکنجه گران و هم چنین ترور مخالفین در داخل و خارج کشور است. در سال های ۱۹۵۳، اخوان المسلمین در مصر، مرکز توجه گروه های اسلامی بود. این گروه، صحنه گردان حرکت های خرد و کلان اسلامی منطقه بود. از راه دور رهنمود می داد که چه باید کرد و چه نباید کرد. اخوان المسلمین، در سال های پس، سرچشمه بنیاد حماس، القاعده، سلفیون، حزب الله لبنان حسن نصراله و غیره بود. فدائیان اسلام و رهبر بلامنازع آن، یعنی نواب صفوی، شدیدا زیر تاثیر افکار اسلامی تروریستی و زیر تاثیر اخوان المسلمین بود. تا پیش از سال ۱۹۵۳، دیدارهایی در لبنان و مصر صورت گرفته بود و رهنمودهای اخوان المسلمین به نواب صفوی هم منتقل شده بود. در سفری که نواب صفوی در سال ۱۹۵۳ به قاهره کرد، مورد استقبال گرم اخوان المسلمین قرار گرفت به طوری که تصویر او را با همان عمامه اش در صفحه نخست روزنامه چاپ کردند. در دی ماه ۱۳۲۴ حکیم الملک (حکیمی) نخست وزیریش به سه ماه هم نرسیده بود که قوام جایگزین او شد. شرایط آن دوره جامعه ایران، بسیار بحرانی بود و حکومت مرکزی جنایت پشت جنایت می آفرید. پیشه وری در تبریز، با اعلام فرقه دمکرات آذربایجان، جمهوری آذربایجان را آغاز کرده بود. قاضی محمد رهبر جنبش کردستان، حزب دمکرات کردستان را بنیاد گذاشته بود. حزب توده، در تلاش بود که در کابینه آتی وزرایی را وارد دولت کند. مصدق به عنوان نماینده مجلس در تلاش بود که مساله نفت را چگونه در آینده به جلو ببرد و غیره بود. در چنین شرایط بحرانی، قوام السلطنه، بر تخت صدراعظمی نشسته و به رتق و فتق امور کشور مشغول بود. در این دوره بود که نام فدائیان اسلام بر سر زبان ها افتاد. واقعه از روی پله های دادگستری آغاز شد. احمد کسروی، تشکیلات «باهماد آزادگان» را راه انداخته بود و به علت «ترویج بی دینی» در روی پله های دادگستری توسط فدائیان اسلام ترور شود. اما قوام، از تعقیب نواب صفوی و فدائیان اسلام سرباز زد و این مساله سبب شد که تروریسم ۱۰ ساله فدائیان اسلام در کشور تداوم پیدا کند. پس از حدود دو سال از ترور احمد کسروی نگذشته بود که هژیر وزیر دربار نخست وزیر اسبق، با فتوای آیت اله کاشانی و به دستور نواب صفوی و توسط امامی ترور شد. با این وجود، آیت اله کاشانی به مجلس چهاردهم راه یافت و پسها رییس مجلس شد. از این تاریخ به پس، فدائیان اسلام به عنوان پیروان آیت اله کاشانی زیر حمایت او قرار گرفتند. و از آن جایی که در اسلام ترورها باید با فتوای مجتهد جامع الشرایط انجام گیرد، به احتمال زیاد ترورهای انجام شده تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱، با فتوای کاشانی یا یکی دیگر از فقها در داخل و یا خارج ایران انجام شده است. عبدالحسین قمی، یکی دیگر از فعالان فدائیان اسلام بود که در سال ۱۳۲۸، دکتر زنگنه وزیر آموزش و پرورش را ترور کرد؛ در اسفند ۱۳۲۹، رزم آرا نخست وزیر توسط خلیل طهماسبی و با فتوای کاشانی ترور شد. طهماسبی، شیفته آیت اله کاشانی بود. ابوالقاسم رفایی، در اردیبهشت ۱۳۳۰، قصد ترور دکتر مصدق را داشت. عبدالحسین واحدی، یکی از تئوریسین های فدائیان اسلام، بیشتر مطالب تئوریک را در مجله زلزله قلم می زد و اندیشه های خرافی و تروریستی اسلامی در جامعه را ترویج می داد. دستگاه امنیتی حکومت شاه، در فاصله سال های ۳۰ تا ۳۱ با فدائیان اسلام به علت ضدیتی که با مصدق داشتند، مماشات می کرد و در سال ۱۳۳۴ که علت وجودی آنان برای حکومت شاه از بین رفت، سرکوب شدند. علوی مقدم، رییس شهربانی، با اجازه شاه با نواب صفوی ملاقات کرد. در سال ۱۳۳۴، ترور علا نخست وزیر توسط مظفر ذوالقدر، پرونده فدائیان اسلام را بست. علوی مقدم، با یاری بختیار و به دستور شاه و با دادستانی آزموده، در شامگاه ۲۷ دی ماه ۱۳۳۴، نواب صفوی و خلیل طهماسبی را تیرباران کردند و به این ترتیب، فعالیت ۱۰ ساله تروریستی فدائیان اسلامی به پایان رسید. حوزه علمیه قم، هیچ گونه تلاشی برای رهایی آنان نکرد. کاشانی هم مدتی به زندان و سپس به تبعید فرستاده شد. بقایای فدائیان اسلام در سال ۱۳۴۵، با نام «حزب ملل اسلامی» به صحنه سیاسی کشور وارد شد و در سال ۱۳۵۷، نام «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را بر خود نهادند. برای آشنایی بیشتر از مشی و مرام نواب صفوی، کتاب سیدهادی خسروشاهی کتاب مرجعی است. او، در این خصوص می گوید: «بنده از سال 1330 در تبریز، با مطالعه روزنامه های وابسته به فدائیان اسلام مانند اصناف، نبرد ملت و غیره، با نام فداییان اسلام آشنا شدم... در همان ایام، نامه ای به شهید نواب صفوی نوشتم و کتاب (رهنمای حقایق) را درخواست کردم که در واقع مانیفست سازمان بود. چیزی نگذشت که کتاب، همراه نامه ای از مرحوم سیدهاشم حسینی که مرد

شماره 3 فداییان اسلام به شمار می رفت، دریافت کردم... این البته در مرحله نخستین بود، پسها که به قم آمدم، آشنایی و روابط در قم و تهران بیشتر شد. و من البته عضو جمعیت نبودم، بلکه مانند بقیه طلاب دوستدار یا هوادار بودم.»

خسروشاهی، در گفتگو با تاریخ ایرانی، به بررسی ایده ها و آرمان های فدائیان اسلام درباره تشکیل حکومت اسلامی پرداخته و تاکید می کند که: «بی تردید این انقلاب، شکل کامل و ایده آل نوع حکومت مورد نظر شهید نواب است و او در حقیقت شصت سال پیش و پیش از همه جریان های سیاسی ـ مذهبی، خواستار ایجاد و برقراری چنین نوع از حکومت بود.»

ترورهای فدائیان اسلام، تنها شامل مهره های سیاسی حاکمیت نبود، بلکه نیروهای سکولار و منتقدین مذهب نیز از این تهدیدها و ترورها در امان نماندند. ترور احمد کسروی آشکارترین این تروهاست. خمینی که جنون آدم کشی پایان ناپذیری داشت و تا پایان عمرش فرمان ها و فتواهای ترور و کشتار حکومتی را صادر کرد؛ بر ادامه جنگ هشت ساله ایران و عراق، با هدف صدور پان اسلامیسم و برپایی امپراتوری اسلامی نیز شدیدا پافشاری نمود و میلیون ها انسان را به کشتن داد و خانه خراب کرد؛ در کتاب «کشف اسرار» خود، کسانی که منتقد دین و مذهب هستند، این چنین تهدید می کند: «... هم کیشان دیندار ما، برادران پاک ما، دوستان پارسی زبان ما، جوانان غیرتمند ما، هموطنان آبرومند ما، این اوراق ننگین، این شالوده های نفاق، این برگرداندن به مجوسیت، این ناسزاها به مقدسات مذهبی را بخوانید و در صدد چاره جوئی برآئید. با یک جوشش ملی، با یک جنبش دینی، با یک غیرت ناموسی، با یک عصبیت وطنی، با یک اراده قوی، با یک مشت آهنین، باید تخم این ناپاکان بی آبرو را از زمین براندازید. این ها ودیعه های خدایی را دست خوش هوی و هوس خود می کنند. این ها کتاب های دینی شما را که با خون های پاک شهدای فضیلت به دست شما رسیده آتش می زنند، این ها عید آتش زدن کتاب دارند. ... آبرومندانه از جای برخیزید تا «بر شما چیره نشوند» (کشف الاسرار، ص 74، چاپ قم، انتشارات آزادی، 1358)

این لحن خشونت بار و تهدید و ترور امام خمینی، متوجه کسانی چون کسروی و حکمی زاده و غیره بود که در آن دوران، به اصول اساسی اسلام و تشیع انتقاد داشتند. خمینی، پس از پیروزی انقلاب بهمن ماه 1357 مردم ایران، به محض این که بر مسند قدرت نشست این فکار تروریستی خود را هر چه بیشتر هم در جامعه تبلیغ و ترویج کرد و هم با سرکوب وحشیانه دستاوردهای انقلاب مردم 137 مردم ایران، راه انداختن رعب و وحشت علیه زنان، روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان، نهادهای دمکراتیک، احزاب و سازمان های سیاسی چپ و مخالف، راه انداختن چوبه های دار بر سر هر کوی و برزن، پایه های حکومت رعب و وحشت و ترور و خرافات و سانسور اسلامی را بنیان گذاشت که سی و سه سال است آموزه ها و افکار و سیاست های تروریستی و ارتجاعی او در جامعه ایران، هم چنان وحشت می آفریند و خون می ریزد. خمینی، پس از انقلاب 7، ضمن انتقاد از روش کسانی چون کسروی، می گوید: «... دور کردن مردم از ادعیه و کتب دعا که یک وقتی آتش می زدند، در روز آتش سوزی کتاب های عرفانی و دعا... این ها تاثیر دعا را در نفوس نمی دانند... دعا را نباید از بین جمعیت بیرون برد... این یک مطلب غیرصحیحی است که به اسم این که «قرآن باید بیاید میدان»، آن چیزی که «راه» هست برای قرآن، از دست داد... این ها وسوسه هایی از شئون شیطان است... دعا و حدیث را اگر استثنا کنیم، قرآن هم رفته است... آن قدر معارف در ادعیه ائمه ـ علیهم السلام ـ هست و مردم را دارند از آن جدا می کنند ـ که احصا نمی توان کرد ـ لسان قرآن است ادعیه... اگر بگوئیم ما کاری با ادعیه نداریم و در آتش سوزی، کتاب دعا را بسوزانیم، کتاب عرفا را بسوزانیم، از باب این ست که نمی دانند... وقتی انسان از حد خودش پایش را بالاتر گذاشت، در اشتباه می افتد. کسروی یک آدمی بود تاریخ نویس، اطلاعات تاریخی اش هم خوب بود. قلمش هم خوب بود اما غرور پیدا کرد رسید به آن جایی که گفت من هم پیغمبرم... ادعیه را هم کنار گذاشت پیغمبری را پائین آورده در حد خودش. نمی توانست برسد به بالا آن را آورده بود پائین! ادعیه و قرآن و این ها همه باهمند این عرفا و شعرای عارف مسلک و فلاسفه، همه یک مطلب می گویند. تعبیرات گوناگون است. زبان ها گوناگون است زبان شعر یک زبانی است. حافظ زبان خاصی دارد و همان مسایل را می گویند که آن ها می

گویند اما با یک زبان دیگری. نباید از این برکات، مردم را دور کرد.» (تفسیر سوره حمد، چاپ موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صفحات: 148 و 149 و 189 و 190).

بدین ترتیب، نواب در ایده تشکیل حکومت اسلامی و هم چنین تاثیر زیادی در شکل دهی به افکار و سیاست های ارتجاعی خمینی، خامنه ای، رفسنجانی، مصباح یزدی و... داشت. نواب صفوی، در اندیشه تاسیس یک حکومت اسلامی در ایران، کتاب خود را در این رابطه و پیش از همه جریان ها، زیر عنوان: «اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق»، در سال 1329 ش ـ حدود 60 سال پیش ـ منتشر ساخت. البته این کتاب جنبه «نظریه پردازی» و به اصطلاح تئوریک ندارد، بلکه نشان دهنده افکار سیاسی نویسنده و علاقه آن بر احیاء اندیشه اسلامی در تشکیل یک حکومت اسلامی است. از این رو، نواب صفوی، نیم قرن پیش درباره چگونگی حکومت اسلامی آثاری دارد. برای نمونه، نواب صفوی کتاب خود را با این جملات به پایان می برد: «... برای پایانین بار به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی، شاه و دولت و سایر کارگردانان ابلاغ می شود که چنان چه مقررات اسلامی را مو به مو اجرا ننمایید، به یاری خدای توانا نابودشان می کنیم و حکومت صالح اسلامی و قانونی تشکیل داده و احکام اسلام را سراسر اجرا می نماییم و به بدبختی های دیرین ملت مسلمان ایران به یاری خدای جهان، خاتمه می دهیم...» (جامعه حکومت اسلامی ص 88) جملات بالا نشان دهنده دیدگاه نواب صفوی درباره یک حکومت اسلامی است. بیشتر اعضا و هیات های گروه فدائیان اسلام، مقلد آیت الله سید صدرالدین صدر بودند. پیش از آمدن آیت الله بروجردی به قم، «آیات ثلاثه» ـ آیت الله خوانساری، آیت الله صدر، آیت الله حجت ـ اداره حوزه علمیه را به عهده داشتند و از مراجع تقلید به شمار می رفتند و هر کدام نیز مقلدان خاص خود را داشتند... آیت الله صدر از فدائیان اسلام پشتیبانی می کرد. وقتی نواب صفوی، برای «هدایت - ترور؟» یا به درستی بگوییم برای ترور احمد کسروی، به ایران می آید، هزینه سفر او را آیت الله سیدمحمود شاهرودی (دو دینار)، علامه امینی (پنج دینار)، شهید آیت الله سید اسدالله مدنی (پنج یا شش دینار) پرداخت نمودند تا از «ثواب» ترور کسروی بی نصیب نمانند، او راهی ایران شد. او، در تهران برای گفتگو به سراغ احمد کسروی در دفتر روزنامه «پرچم» رفت و پس از چند دیدار، چون انکار او را دید، تصمیم دیگری گرفت... و برای خرید اسلحه، نخست به سراغ آیت الله سیداحمد طالقانی رفت و به گفته شمس آل احمد، پدر او پاسخ داده بود که پولی در بساط ندارد... سپس به سراغ آیت الله حاج شیخ محمدحسن طالقانی، امام جماعت مسجد شاه آباد رفت و او پول اسلحه را پرداخت نمود... پس از پیروزی انقلاب 57 مردم ایران، از جمله حدود 82 گروه سیاسی ـ اسلامی، اعلام موجودیت می کنند عده ای هم به علت پیشینه آشنایی با فدائیان اسلام و یا بدون هیچ پیشینه ای در این زمینه، دست به سازمان دهی و تشکیل گروه هایی به نام «فدائیان اسلام» با پیشوندها یا پسوندهای گوناگون مانند: بنیان گذاران!، وفاداران!، یاران. جمعیت فدائیان و غیره پرداختند که اداره برخی از آن ها به عهده کسانی بود که در دوره پیش از کودتای 28 مرداد، نه تنها از جمعیت فدائیان اسلام جدا شده و انشعاب کرده بودند، بلکه با نشر اعلامیه ها و مقالاتی علیه نواب صفوی، منتشر کرده بودند. حتی یکی از آن ها که ضمن ارتباط با اردشیر زاهدی، گروهی به نام «حزب خلق» درست کرده بود، در روزنامه ارگان خود خواستار «اعدام نواب صفوی» شده بود. در این میان شخصی به نام «رفیعی» برای انتخاب شدن در انتخابات مجلس شورای اسلامی، در آگهی ویژه ای که در کیهان مورخ 23 فروردین 1362 به عنوان «بنیان گذاران» فدائیان اسلام، منتشر ساخت، خود را چنین معرفی نمود: «... 39 سال جنگ مسلحانه برای اسلام، طراح اصلی اعدام های انقلابی در حکومت شاه خائن: 1ـ کسروی قرآن سوز، 2ـ هژیر وزیر طاغوت، 3ـ رزمآراء نخست وزیر، 4ـ قیام سیاسی 15 خرداد، 5ـ اعدام انقلابی حسنعلی منصور، اعزام کننده هزاران فدائی اسلام به جبهه ای جنگ نور علیه ظلمت...»

از همه جالب تر شیخ صادق خلخالی بود که ناگهان به عنوان «رهبر نوین فدائیان اسلام» به مصاحبه پرداخت! در حالی که چند نفر باقی مانده اصلی فدائیان اسلام، با او موافقتی نداشتند بویژه که او به قول عبدخدایی ـ از وفاداران شهید نواب صفوی ـ در خاطرات خود (صفحه 314) اصلا ارتباطی با فدائیان اسلام نداشت «و من به او گفتم ما نیازمند نواب صفوی هستیم ولی شما نواب صفوی 25 سال پیش هم نیستید!»... البته خلخالی در تریبون مجلس شورای اسلامی، علیه عبدخدایی سخنرانی کرد.

سران حکومت اسلامی، از جمله خمینی، علی خامنه ای و هاشمی رفسنجانی، عشق عجیبی به گروه تروریستی فدائیان اسلام و ترورهای آن دارند. هاشمی رفسنجانی، در صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹ کتاب خود به نام «دوران مبارزه»، می نویسد: «... در مورد فدائیان اسلام... از هواداران آن ها بودم... شهید نواب صفوی و واحدی با شیوه خاصی عمامه می بستند... نواب برای ما مقدس بود و مایه اصلی روحیه سیاسی من بود...»

احتمالا همین شیفتگی رفسنجانی به اعمال تروریستی فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی، عامل مهمی در صدور «قتل های زنجیره ای» دوران قدرت هاشمی بوده است. سید علی خامنه ای نیز هم چون رفسنجانی شیفته نواب صفوی بود. ایرنا، در این مورد نوشته است: «... نخستین جرقه های سیاسی و مبارزاتی را مجاهد بزرگ شهید نواب صفوی در ذهن من زده است.» «هنگامی که نواب صفوی با عده ای از فداییان اسلام در سال ۳۱ به مشهد رفته و در مدرسه سلیمان خان، سخنرانی پر هیجانی در موضوع احیای اسلام و حاکمیت احکام الهی ایراد کردند...» علی خامنه ای از طلاب مدرسه سلیمان خان بود، «... به شدت زیر تاثیر سخنان آتشین نواب واقع شدم...» و «همان وقت جرقه های انگیزش انقلاب اسلامی به وسیله نواب صفوی در من به وجود آمده و هیچ شکی ندارم که نخستین آتش را مرحوم نواب در دل ما روشن کرد...»

بدین گونه کسانی که این چنین شیفته و دل باخته گروه تروریستی اسلامی فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی بودند، طبیعی ست که ده ها هزار انسان بی گناه و بی سلاح را در زندان های خود قتل عام کنند و مخالفین خود در داخل و خارج کشور را نیز ترور کنند. بنابراین، ترور در اسلام و تفکر سران حکومت اسلامی ایران، جایگاه مهمی دارد. در فقه اسلامی، در باب امر به معروف و نهی از منکر به مسلمان دستور داده شده در مقابل «مفاسد و منکرات» ساکت ننشسته و به مقابله برخیزند که احکام و مراتبی پیش بینی شده است. آیت الله خمینی، در تحریرالوسیله آورده است: «اگر انسان بداند یا اطمینان داشته باشد که مقصود با دو مرتبه گذشته (تذکر زبانی و طرد و کناره گیری) حاصل نمی شود انتقال به مرحله سوم واجب است و مرتبه سوم عبارت است از اعمال قدرت با رعایت مراحل گوناگون شدت و ضعف اگر انکار موجب، منجر شدن به جراحت یا کشته شدن شود جز با اجازه امام (ع) بنابر اقوی جایز نیست. و در زمان غیبت فقیه جامع الشرایط با وجود شرایطی جانشین امام (ع) خواهد بود. (امام خمینی، تحریرالوسیله، ج 1، موسسه نشر اسلامی، بیتا، ص 440، 441) بنابراین، خمینی خود سنبل تروریسم دولتی بود و رسما و آشکار نیز آن را تبلیغ و ترویج می کرد. امروزه گروه های تروریستی مذهبی، با استناد به این موارد و موارد مشابه مندرج در کتب تاریخی مذهبی، رساله ها و فتواهای روحانیون، ترور و دیگر جنایات خود را از نظر «شرعی» توجیه می کنند:

کتاب «زندگانی محمد پیامبر اسلام»، ترجمه سیرت النبویه (تاریخ ابن هشام)، تالیف ابن هشام، به ترجمه: سیدهاشم رسولی، جلد دوم از انتشارات کتاب فروشی اسلامیه:

1- قتل کعب بن اشرف یهودی (صفحات 79 تا 82):

کعب بن اشرف یکی از بزرگان یهود بنی النضیر که پدرش مردی از قبیله طی و مادرش از یهود بنی النضیر بود. هنگامی که خبر شکست قریش و کشته شدن بزرگان آن ها به مدینه رسید؛ به حدی متاثر شد که گفت: اگر این خبر راست باشد؛ مرگ برای ما بهتر از زندگی است. در میان قریش رفته برکشتگان بدر گریست و با سرودن اشعاری در مصیبت آنان مردم را بر علیه رسول خدا تحریک کرد. پس از این که به مدینه بازگشت؛ درصدد آزار مسلمین برآمده؛ اشعاری عاشقانه سرود و در آن ها نام زنان مسلمان را می برد و با آن ها اظهار معاشقه و تغزل می کرد. این جریان بر رسول خدا خیلی گران و ناگوار آمد؛ از این رو، فرمود: آیا کسی هست که مرا از شر کعب بن اشرف آسوده کند؟ محمدبن مسلمه؛ یکی ازافرادبنی عبدالاشهل؛ گفت: من عهده دار این کار می شوم و او را می کشم. رسول خدا به او رخصت انجام این کار را داد. محمدبن مسلمه عرض کرد: یا رسول الله ما برای انجام

این کـار ناچاریم سخنانی برخلاف عقیده خـود بر زبان جاری کنیم. فـرمود: «باکی نیست هرچـه خواهید بگوئید که برای شما جایز است.»

محمدبن مسلمه از نزد رسول خدا بـرخاست و با چهار نفر دیگر از مسلمانان به نام های: ابونائلـه (سلکان بن سلامه) که برادر رضـاعی کعب بن اشرف بـود و حارث بن اوس و عبـادبن بشرو ابوعبس بن جبر هم دست شده نقشه قتل او را بیـن خـود طـرح کردند. و چـون شب شد همگی اسلحه خود را برداشته به نـزد رسول خـدا (ص) رفتند. آن حضـرت ایشـان را تا قبرستان بقیع بدرقه کرد. سپس بدان ها فرمود: بروید به نام خدا؛ آنگاه دست به دعا برداشته؛ گفت: بار خدایا اینان را مدد فـرما. سپس رسول خدا از آن جا به خانه خویش بازگشت و آن پنج نفر نیز به دنبال ماموریت خود بـه راه افتادند؛ تـا به درب خانه کعب بن اشرف رسیدند. ابونائله پیش رفته و در خانه را بکوفت؛ کعب بن اشرف کـه اتفاقا تازه عروسـی کرده بـود؛ از میان رختخواب برخاست. همسرش دامن او را گرفته گفت: تو مردی جنگجو هستی و دشمن زیادی داری، بیـرون رفتن تو در این حال دور از احتیاط است. کعب گفت: ایـن ابونائله است و ترسـی از او بر من نیست. او کسـی است که اگـر مرا در خـواب ببیند؛ روی محبت و علاقه ای که به من دارد؛ حاضر نیست بیدارم کند. زن گفـت: بـه خدا صدای او مرا به وحشت انداخت و بوی شر از او استشمام می شود کعب پـاسخ داد: جوانمرد کسـی است که اگر برای زدن نیزه هم او را بخوانند؛ اجابت کند. ایـن سخن را گفته و از قلعه به زیر آمد و نـزد آن پنج نفر آمده؛ ساعتی در آن دل شب پیش آن ها نشسـت و با آن ها گفتگو کرد. ابونائله گفت: خوب است از این جا به شعب العجوز برویم و بقیه گفتگو را در آن جا انجام دهیم. کعب پذیرفت و با آن ها به راه افتاد. قدری که راه آمدند؛ ابونائله دست بـه سر او گذارده؛ بو کرد و گفت: عجب عطری! من که تاکنون عطری باین خوشبوئی استشمام نکرده ام. بار دوم این عمل را تکرار کرد؛ و بار سوم سر او را در دست گرفت و به رفقای خود گفت: این دشمن خدا را بکشید. رفقای ابونائله شمشیرها را فـرود آوردند؛ ولی کاری از پیش نبرد. ابونائله گوید: یادم افتاد که در میان شمشیر من کارد تیز و نازکی است. فورا آن را بیرون آورده و در شکمش فرو بردم و تا پائین شکافتم. کعب چنان فریادی زد کـه تمام قلعه های اطراف بیدار شدند و آتش افروختند و دانستند که در آن جا اتفاقی افتاده و با همان ضربت کعب از پا درآمد.

2- قتل ابـن سیبه یهـودی و سایر یهودیان (صفحات 83 و 84):

به دنبال قتل کعب بن اشرف؛ رسول خدا دستور داد به هر یک از یهود که دسـترسی پیـدا کردید او را بکشیـد. محیصه بن مسعود؛ در پی این دستور رسول خدا (ص)؛ ابـن سیـبه یهـودی را که مرد تاجرپیشه و لباس فروش بود؛ بکشت. محیصه بـرادری داشت به نام حویصه؛ بـا این که بزرگ تر از محیصه بود؛ ولی هنـوز مسلمان نشده بود. همین که دید محیصه به آن مرد یهودی شمشیر می زند و می خواهد او را بکشد؛ با ناراحتی گفت: ای دشمن خدا آیا او را می کشی؟ با این که حق نان و نمک به گردن تو دارد و چربی های شکم تـو از مال اوست! محیصه گفت: کسی مرا مامور کشتن او کرده که به خدا اگر دستـور کشتن تـو را هـم می داد؛ با این که برادرم هستی بلادرنگ گردنت را می زدم!! حویصه با کمال تعجب پرسید: راستی تو را به خدا اگـر محمد به تو دستور دهد مرا بکشی؛ تو خواهی کشت؟ محیصه گفت: آری به خدا اگر دستور قتل تو را به من بدهد فورا گردنت را می زنم! حویصه گفت: بـه خدا سوگند آئینی که تو را به این اندازه مطیع خود کند؛ آئین عجیبی است و همین جریان موجب شد که حویصه نیز مسلمان شود.

3- قتل سلام بن تحقیق (صفحات 184تا 186):

کشته شدن کعب بن اشرف؛ یکی از دشمنان سرسخت اسلام که به دست اوسیان انجام شد... و خزرجیان مترصد بودند تا فرصتی به دست آورند و یکی از دشمنان دیگر اسلام و مسلمین را که با مسلمانان و سایر جهات مانند کعب بن اشرف باشد از پای درآورند؛ تا در کسب شرف و فضیلت خود را به قبیله اوس برسانند و در مپیشینه خدمت به اسلام از رقبای خود عقب نمانند. قبیله خزرج به دنبال این فکر به یاد سلام بن ابی تحقیق و عداوت های دیرینه و تحریکات او برضد پیشوای اسلام و مسلمین افتادند و... درصدد برآمدند تا به وسیله ای او را به قتل رسانند، و به همین منظور به نزد رسول خدا آمده از او اجازه گرفتند و درصدد تهیه مقدمات کار برآمدند... پنج نفر اشخاص زبده و ورزیده داوطلب شدند تا این کار را انجام دهند. هنگامی که خواستند به سوی خیبر حرکت کنند؛ رسول خدا؛ عبدالله بن عتیک را بر آنان امیر ساخت. بدین ترتیب این پنج نفر به سوی خیبربه راه افتادند و شبانه خود را به هر وسیله بود به در خانه سلام بن ابی التحقیق رساندند و در را زدند. همسرش پشت در آمده در را باز کرد و پرسید: کیستید؟ گفتند: چندتن عرب هستیم که برای خرید خواربار به این جا آمده ایم. گفت: داخل شوید. و چون داخل خانه شدند به اطاق سلام بن ابی التحقیق رفتند. در را از پشت بستند که همسرش داخل نشود. سپس به سراغ او که روی بستر خود افتاده بود؛ رفتند و هر کدام ضربتی براو زدند و پایانین کسی که ضربت خود را فرود آورد؛ عبدالله بن انیس بود که شکمش را درید و پس از این که فراغت حاصل کردند؛ فرار کردند.

4- آتش زدن محل تجمع منافقان و یهودی ها (صفحات 322 و 323):

به رسول خدا اطلاع دادند که گروهی از منافقین در خانه سویلم یهودی که در جائی به نام جاسوم قرار داشت اجتماع کرده و نقشه طرح می کنند؛ تا به دینوسیله مردم را از آمدن با شما باز دارند. این خبر که به سمع رسول خدا رسید. طلحه بن عبیدالله را با چند تن مامور کرد تا بدان جا بروند و خانه مزبور را آتش بزنند. ضحاک بن خلیفه از کسانی بود که در آن اجتماع شرکت کرده بود و چون شعله آتش بلند شد؛ مانند دیگر منافقین از پشت بام خانه فرار کرد و خود را از بالا به زمین انداخت؛ به طوری که پایش شکست.

5- قتل خالدبن سفیان هذلی (صفحات 395 و 396):

عبدالله بن انیس گوید: رسول خدا مرا خواست و به من فرمود: شنیده ام پسر سفیان بن نبیح در نخله یا در عرنه؛ لشگر تهیه می کند تا به جنگ من آید؛ تو بدان جا می روی و او را به قتل می رسانی. عرض کردم یا رسول الله خصوصیات و شکل و قیافه او را برای من توصیف کن تا من او را بشناسم. فرمود: او چنان است که وقتی او را ببینی تو را به یاد شیطان می اندازد و نشانه او چنان است که همیشه لرزه ای در بدنش احساس خواهی کرد. عبدالله گوید: من شمشیر خود را به گردن آویخته و به دنبال ماموریت؛ به دنبال خالدبن سفیان رفتم و چون به مکان او رسیده و چشمم به او افتاد نشانه هائی که رسول خدا فرموده بود؛ در او مشاهده کردم و هنگامی به او رسیدم که چند زن را بر هودج سوار کرده بود و دنبال جائی می گشت که آن ها را در آن جا فرود آورد. هنگام عصری بود که من او را دیدم و چون ترسیدم میان من و او جنگی درگیر شود که مانع خواندن نماز عصرم شود؛ از این رو هم چنان که به او نزدیک می شدم نماز عصرم را در راه خواندم و برای رکوع و سجود نیز با سر اشاره می کردم؛ تا چون به او رسیدم؛ پرسید: کیستی؟ گفتم: مردی از اعراب هستم که چون شنیده ام برای جنگ با این مرد لشگر تهیه می کنی؛ بدین جهت به نزد تو آمده ام. گفت: آری من در تهیه این کار هستم. پس من شروع کردم به همراه او رفتن؛ تا چون کاملا خود را آماده کشتن او کردم؛ ناگهان بر او حمله کرده و او را به قتل رساندم و در حالی که زنان مزبور خود را روی جنازه او انداخته بودند؛ به سوی مدینه فرار کردم. رسول خدا که چشمش به من افتاد؛ فرمود: پیروز شد! من پیش

رفته گفتم: یا رسول الله او را کشتم. فرمود: راست گفتی. سپس برخاست و مرا به خانه خویش برد و عصائی به من داده؛ فرمود: این عصا را نزد خود نگهدار... این عصا نشانه میان من و تو در روز قیامت است. همانا کم ترین مردم در آن روز کسانی هستند که برعصا تکیه زده اند.

6- قتل رفاعه بن قیس جشمی (صفحات 405 و 406):

ابن ابی حدرد گوید: مردی از بنی جشم به نام رفاعه بن قیس یا قیس بن رفاعه که در میان قبیله بنی جشم دارای اسم و رسمی بود با گروه زیادی از بنی جشم به سرزمین غابه درآمد و در فکر بود تا قبیله قیس را برای جنگ با رسول خدا در آن جا گرد آورد. این خبر که به گوش رسول خدا رسید؛ مرا با دو نفر دیگر از مسلمانان مامور کرد که به دان جا برویم و اوضاع و احوال آن مرد اطلاعاتی به دست آوریم. بدین ترتیب ما از مدینه خارج شدیم و اسلحه خود را که تیر و شمشیر بود؛ برداشته به راه افتادیم. نزدیکی های غروب بود که به دان جا رسیدیم. من در آن نزدیکی در جائی کمین کرده و به آن دو نفر هم گفتم: در جائی کمین کنید و هرگاه صدای تکبیر مرا شنیدید و دیدید که من حمله کردم؛ شما هم تکبیرگویان حمله کنید. ما هم چنن در کمین گاه خود ماندیم تا پاسی از شب گذشت و قبیله بنی جشم چوپانی داشتند که حیوانات آن ها را می چرانید. اتفاقا در آن شب چوپان آن ها تا آن موقع از صحرا برنگشته بود و آن ها نگران حال او شده بودند؛ ناگاه دیدم رفاعه بن قیس از جا برخاسته و شمشیر خود را به گردن آویخت و به آن ها گفت: من به دنبال چوپان می روم تا ببینم چه به سرش آمده... رفاعه پس از این گفتگو برخاست و روان شد؛ تا چون مقابل من رسید من خود را آماده کرده و تیری به کمان گذاردم و قلبش را هدف قرار دادم و چون تیر به قلب او خورد بدون این که سخنی بگوید نقش برزمین شد و من به سوی او دویده سرش را جدا کردم و بانگ تکبیر را بلند کرده به قبیله او حمله کردم. آن دو رفیق من هم تکبیرگویان از سوی دیگر حمله کردند که ناگاه افراد قبیله مزبور فریاد زنان رو به فرار گذاردند و آن چه توانستند از زن و فرزند و بارهای سبک وزن به همراه خود بردند و مابقی اموال ایشان که تعداد زیادی شتر و گوسفند بود نصیب ما شد و ما آن ها را برداشته با سر رفاعه بن قیس به نزد رسول خدا آوردیم. پیغمبر اکرم سیزده شتر از آن شتران برای کمک در مهریه زنی که گرفته بودم؛ به من داد و من با پول آن ها توانستم همسرم را به خانه آورم.

7- قتل ابوعفک (صفحه 411):

ابوغفک یکی از افراد قبیله بنی عمرو بن عوف؛ تیره ای از بنی عبیده بود که چون رسول خدا (ص) حارث بن صامت را کشت؛ نفاق درونی خود را ظاهر کرد و اشعاری در مذمت رسول خدا (ص) سرود. رسول خدا (ص) که آن اشعار را شنید؛ فرمود: کیست که شر این خبیث را از من دور کند؟ سالم بن عمیر؛ یکی از افراد همان قبیله بنی عمربن عوف به دنبال این کار رفت و ابوعفک را به قتل رسانید.

8- قتل یک زن شاعره (صفحات411 و 412):

مردی از بنی خطمه او را به زنی گرفته بود و چون جریان قتل ابوعفک را شنید؛ منافق شد و درباره عیب جوئی مسلمانان و دیانت مقدس اسلام اشعاری گفت: رسول خدا (ص) که آن اشعار را شنید؛ فرمود: آیا کسی نیست که انتقام مرا از دختر مروان بگیرد؟ مردی از بنی خطمه که نامش عمیربن عدی بود و در محضر رسول خدا (ص) نشسته بود؛ این سخن را از رسول خدا شنید. و چون شب فرا رسید به خانه آن زن رفت و او را به قتل رساند. و چون صبح شد به نزد آن حضرت آمده؛ عرضه داشت: یا رسول الله من آن را کشتم. حضرت فرمود: ای عمیر؛ خدا و رسولش را یاری کردی؟!

چهارشنبه هشتم تیر 1390 - بیست و نهم ژوئن 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش دهم):

جایگاه کینه و انتقام، قصاص و اعدام و تجاوز در اسلام

قصاص و انتقام گیری، اعدام و تجاوز یا مسایلی شبیه به آن ها، افزون بر اسلام، قدیمی ترین قوانین بر جای مانده از دوران های کهن شرقی و غربی است. منتها این قوانین ارتجاعی و عقب مانده با انقلابات سیاسی - اجتماعی و تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در بسیاری از کشورها جهان، به ویژه غرب منسوخ شده اند. تا حدودی دست کلیساها از دخالت در دولت و آموزش و پرورش و دستگاه قضایی کوتاه شده است. اما هر موقع و در هر جایی گرایشات اسلامی چون ایران، سومالی، افغانستان، عربستان و غیره دست بالا را گرفته اند این قوانین ضدانسانی و ضدآزادی های فردی و جمعی 1400 سال پیش را از لابلای کتاب های سنتی و قدیمی چون قرآن و احادیث و رساله های روحانیون مرتجع و مفتخور بیرون کشیده و بر علیه بشریت به کار انداخته اند. در شریعت اسلام، قصاص از نظر مفهومی همان مقابله به مثل و انتقام گیری است و ویژگی ها و شرایط اجرای خاص خود را دارد. با توجه به این که قرآن در ضمن بیان تشریع قصاص در اسلام به وجود این نهاد کیفری در ادیان دیگر نیز اشاره می کند (بقره (2) آیه 178) بنابراین، می توان گفت که آن چه در یهودیت وجود داشته است همان مجازاتی است که اسلام نیز آن را مورد تایید قرار داده است. از سویی، نوسندگان قرآن، برخی از آیه های خود را از انجیل و تورات گرفته اند. تشریع مجازات قصاص، عمق بی رحمی و وحشی گری ایدئولوژی اسلامی را به نمایش می گذارد. در زمان های قدیم که به علت کشته شدن یک انسان، جنگ و خون ریزی بی رحمانه صورت می گرفت و بعضی از قبایل رسما در مقابل کشته شدن یک نفر، به خود اجازه می دادند دو نفر یا بیش تر را بکشند. حیرت انگیزتر این است که حکومت اسلامی ایران، در عصر مدرن و دوره آگاهی بشر، تمام ارگان های خود را بسیج می کند تا با طرح و نقشه از پیش تعیین شده و فکر شده و آگاهانه و عامدانه بر اساس قوانین قصاص اسلامی، فرد «متهم» را به همان شکلی بکشند و یا نقض عضو کنند که او در یک دعوا و حادثه ای بر حسب تصادف کسی را کشته و یا مضروب کرده است. چنین انتقام گیری، اوج وحشی گری و بربریت طراحان آن را به صحنه می آورد. صحنه هایی تکان دهنده که بیشتر شباهت به فیلم هایی تخیلی و بازاری دارد. جنایاتی که در هر جامعه ای به اجرا درآیند ان جامعه را به قهقرا می برد. اگر در دوارن ناآگاهی و جاهلیت بشر چنین وحشی گری هایی وجود داشت اما در دنیای مدرن و آگاه امروز به هیچ وجه پذیرفتنی نیست که فردی در یک دعوا وو در اوج عصبانیت و به صورت تصادفی کسی را به قتل رساند و یا عضوی از بدن فرد را معیوب سازد و توجیهی برای اجرای طرح های غیرانسانی و وحشیانه حکومت باشد. قرآن، مجموعه ای از مقررات و قوانین و فتواهای و سخنان محمد در حکومت اسلامی او که برای نخستین بار در دوران جاهلیت بشر در شبه جزیره عربستان تاسیس شد و آن ها سال ها پس از مرگ او، توسط جانشینانش جمع آوری شدند و به عنوان کتاب آسمانی معرفی گردیدند تا سلسه مراتب قدرت در اسلام تداوم پیدا کند. در قرآن، دو دسته آیات وجود دارد که بر اصل قصاص دلالت می کنند. این آیات عبارت اند از:

و جزاء سیئة سیئة مثلُها... و لمن انتصر پس ظلمه فاولئک ماعلیهم من سبیلٍ؛

جزای هر بدی، بدی است همانند آن ... بر کسانی که پس از ستمی که بر آن ها رفته باشد انتقام می گیرند، ملامتی نیست.

و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیرٌ للصّابرین؛

اگر عقوبت می کنید، چنان عقوبت کنید که شما را عقوبت کرده اند. و اگر صبر کنید، صابران را صبر نیکوتر است.

فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم؛

پس هر کس بر شما تعدی کند به همان اندازه تعدی اش بر او تعدی کنید.

آن چه از مجموع این آیات و برداشت فقها و مفسرین به دست می آید آن است که جنایت را با جنایت پاسخ داد. اما جنایت اولی، اتفاقی و یا با قصد انتقام گیری بین دو نفر روی داده است؛ در حالی که جنایت دومی، قصاص فرد متهم توسط ارگان ها و عوامل سرکوب حکومت و نزدیکان فردی که بر علیه او جنایت روی داده است، به مرحله اجرا درمی آید. بنابراین، خود حکومت در طراحی و اجرای جنایت های پسی نقش مستقیمی را ایفا می کند. شخصی که مورد تهاجم فرد دیگر قرار گرفته، براساس قوانین قصاص حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی، مجاز است همان گونه که با او عمل شده است رفتار کند و در این صورت هیچ مسوولیتی متوجه او نیست. یا این که در دعوایی فردی جان خود را از دست داده است باز هم طبق قانون قصاص، نزدیکان او مجازند با همان وسیله قتل مثلا اگر با چاقو به قتل رسیده فرد مجرم را با چاقو به بکشند. در واقع براساس آیه هایی از قرآن، اولیای فرد به قتل رسیده اگر بخواهند مجازند او را در حضور جنایت کاران حکومت اسلامی به قتل برسانند. خانم جاهد، همسر موقت (صیغه ای) ناصر محمدخانی بازیکن پیشین تیم ملی فوتبال ایران بود، پس از چند ماه بازجویی به قتل همسر دائم وی اعتراف، اما سپس در دادگاه اعترافات خود را بی اساس نامید و انکار کرد. به گزارش ایسنا، این حکم پس از گذشت حدود هشت سال و در پی تایید دیوان عالی کشور و موافقت رییس قوه قضائیه، ساعت پنج صبح روز چهارشنبه دهم آذر 1389 در محوطه داخلی زندان اوین اجرا شد. علیرضا برادر لاله که امروز خود به نیابت از اولیای دم چهارپایه‌ای را که زیر پای شهلا قرار داشت کشید. به گزارش خبر آنلاین، ناصر محمد خانی بامداد چهارشنبه در مراسم اعدام شهلا جاهد که محکوم به قتل لاله سحرخیزان بود، شرکت کرده و پس از اجرای مراسم با پرواز از فرودگاه امام تهران را به مقصد قطر ترک نمود. مادر شهلا با کمک پسر خواهرش و خواهرش از روی زمین بلند می شود و از زندان دور می شود. عبدالصمد خرمشاهی، وکیل شهلا، به خبرگزاری ایسنا گفته بود: «مسوولانی که از دستگاه قضایی در مراسم اجرای حکم حضور یافته بودند...» به گفته وی، رییس وقت قوه قضائیه حکومت اسلامی ایران، در بهمن ماه ۱۳۸۶ اعلام کرد که پرونده شهلا جاهد دارای ایرادهای شکلی و ماهویست و باید تحقیقات درباره قتل از ابتدا آغاز شود و قاضی دیگری به پرونده رسیدگی کند. اجرای حکم اعدام وی به دستور مقام های ارشد قوه قضائیه دست کم سه بار متوقف شده بود. سازمان عفو بین الملل نیز در بیانیه ای خواهان توقف اجرای حکم اعدام شهلا جاهد شده بود. در بیانیه این سازمان آمده نه تنها اعدام حکمی غیرانسانی است بلکه در پرونده خانم جاهد نکته هایی وجود دارد که باعث شده در مجرم بودن وی شبهه ایجاد شود. سکینه محمدی آشتیانی که چند سال است به دلیل همکاری در قتل شوهرش در زندان به سر می برد و اکنون از بسیاررری از شخصیت سیاسی، اجتماعی و هنری جهان معروف تر است. چون که حکومت اسلامی، قصد سنگسار او را داشت با یک کمپین جهانی روبرو شد و ماجرا و عکس شکینه در معتربرترین رسانه هیا جهان انعکاس یافت و بسیاری از دولت هت و نوینسدگان و هنرمندان این جنایت را محکوم کردند تا این که سرانجام حکومت اسلامی مجبور عقب نشینی شد. اما دستگاره قضایی حکومت اسلامی هنوز او را آزاد نکرده است. اما مردی را که قاتل شوهر سکینه بود به دلیل که فرزندان سکینه او را بخشیده اند آزاد کرده است. در حالی که سکینه در زندان است و احتمال این که اعدام شود هنوز منتفی نشده است. بنابراین در این جا، تنها جرم سکینه زن بودن اوست و هیچ دلیل دیگری وجود ندارد. سکینه محمدی آشتیانی، در سال 1384 - ۲۰۰۶، به اتهام رابطه «نامشروع» با دو مرد پس از فوت همسرش محکوم شده بود، اما پس دادگاه دیگری او را به اتهام رابطه با مرد دیگری پیش از مرگ همسرش، به «زنای محصنه» محکوم و علیه او حکم اعدام صادر کرد. اما این زن ۴۳ ساله و صاحب دو فرزند، در تبریز زندانی است. او اتهام «زنای محصنه» را رد می کند. سکینه محمدی آشتیانی، هم اکنون در زندان تبریز زندانی است. گفته می شود وی در سال 84، با هم دستی پسر عمه شوهرش؛ در قتل همسرش همکاری کرده است دستگیر و نزدانی شده است. به گزارش دیده بان حقوق بشر،

او در روز ۱۵ می ۲۰۰۶، در یک دادگاه جزایی در استان آذربایجان شرقی به جرم داشتن روابط نامشروع با دو مرد پس از فوت همسرش به ۹۹ ضربه شلاق محکوم شده بود. اما در ماه سپتامبر ۲۰۰۶ در جریان محاکمه مردی که به جرم قتل همسر آشتیانی متهم شده بود، دادگاه دیگری پروند اولیه خانم آشتیانی را در رابطه با حوادث پیش از قتل شوهرش مورد بررسی قرار داد و این بار او را به «زنای محصنه» محکوم کرد. بنابه این گزارش، خانم محمدی آشتیانی در جلسات دادگاه اعترافات پیشی خود در مرحله بازجویی را پس گرفت و گفت که اقرارهایش زیر تهدید بوده است. به علاوه او اتهام «زنای محصنه» را رد کرده است. دیوان عالی کشور حکم اعدام خانم محمدی آشتیانی را در روز ۲۷ می سال ۲۰۰۷ تایید کرد. در حقیقت حکومت اسلامی ایران، در این سی و سه سال حاکمیت ارتجاعی خود، ده ها هزار انسان را به قتل رسانده، میلیون ها انسان را به خاک سیاه نشانده است. چنین حکومتی رسما و علنا و آشکار مرتکب جنایت علیه بشریت شده است و طبق قوانین بین المللی سران و مقامات آن، باید دستگیر و محاکمه شوند. در بخش دوم آیات قرآن، آیاتی وجود دارد که به طور مستقل و مستقیم به خود مساله قصاص پرداخته اند. این آیات عبارت اند از:

ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب (بقره «2» آیه 179) لعلّکم تتقون؛

و ای خردمندان شما را در قصاص زندگانی است باشد که به تقوا گرایید.

از این آیه که فلسفه قصاص در آن بیان شده است اصل قصاص نیز استفاده می شود. کتب علیکم القصاص فی القتلی الحّر بالحّر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی، فمن عفی له من اخیه شی فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمة، فمن اعتدی پس ذلک فله عذاب الیم (بقره «2» آیه 178)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید درباره کشتگان، بر شما (حق قصاص) مقرر شده است: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن و هر کس که از جانب برادر (دینی) اش، (یعنی ولیّ مقتول)، چیزی (در حق قصاص) به او گذشت شود، (باید از گذشت ولی مقتول) به طور پسندیده پیروی کند و با (رعایت) احسان، (خون بها را) به او بپردازد. این (حکم) تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست، پس هر کس، پس از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است. در این آیه دو پهلو در عین حالی که اصل قصاص تشریع شده به بعضی از خصوصیات آن نیز اشاره شده است. در این آیه، قصاص به عنوان یک امر واجب ابلاغ شده است. در مورد روزه می گوید: (کتب علیکم الصیام) (بقره «2»، آیه 183) از طرف دیگر در خود این آیه مساله پرداخت دیه به جای قصاص مطرح شده است و در جای دیگر، به مساله عفو اشاره شده است. اما در عین حال اصل صورت مساله این است که در صورت درخواست اولیای دم، قصاص واجب می شود. (شیخ طوسی، التبیان، ج 2، ص 10) بنابراین، چون واجب اصلی قصاص است، متهم ملزم است که تسلیم چنین واجبی بشود، ولی پرداخت دیه بر او لازم نیست، چون عدول از قصاص به اخذ دیه به اختیار اولیای دم بوده است و او ملزم به پذیرفتن آن نیست. با توجه به آیه «مائده»، در قصاص، انسان آزاد را در قبال کشتن انسان آزاد قصاص می کنند و عبد را در قبال عبد و زن را در قبال زن. دو مورد دیگر نیز به طور مسلّم از این آیه استفاده می شود و آن این است که عبد را در قبال کشتن آزاد قصاص می کنند و زن را نیز در قبال کشتن مرد قصاص می کنند و این به دلیل اولویت است اما دو مورد دیگر باقی می ماند که مورد اختلاف است، یکی کشتن انسان آزاد در قبال کشتن عبد و دوم کشتن مرد در قبال کشتن زن... بنابراین، در قرآن و حتی در تورات نیز جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و زخم ها قصاص دارند. از محمد پیامبر مسلمانان، روایتی به این مضمون نقل شده است: شخصی دندان دیگری را شکسته بود و او را نزد پیامبر آوردند وقتی پیامبر امر به قصاص فرمودند، کسی تقاضای عدم اجرای قصاص کرد، پیامبر فرمود: «کتاب اللّه القصاص؛ یعنی حکم این مساله از نظر قرآن قصاص است» و در قرآن، قصاص دندان جز در همین آیه نیامده است، پس ثابت می شود که این حکم در اسلام نیز پذیرفته شده است (شیخ طوسی، المبسوط. ج 7، ص 4) بنابراین، به اجرای قصاص در «قرآن مجید»، به صراحت و به عنوان یک قاعده کلی و نیز قتل و قطع عضو و جراحات نیز تاکید شده است. این قوانین هولناک و غیرانسانی به طور گسترده ای در حکومت ایران، اعمال می

شود. حتی چند سال پیش برخی نشریات حکومت اسلامی از قول مسوولین دستگاه قضایی نوشتند که برای قصاص چشم، یعنی درآوردن چشم با کمبود چشم پزشک مواجه هستند.

برخی از قوانین غیرانسانی حکومت اسلامی ایران

مطابق ماده 220 قانون مجازات اسلامی، هرگاه پدر و جد پدری، فرزندش را بکشد، قصاص نمی شود و به پرداخت دیه قتل و تعزیر محکوم می شود، در حالی که بسیاری از قتل هایی که در خانه صورت گرفته توسط پدر بوده است اما قانون پدر را از این امر مستثنی می داند. در حالی که طبق ماده 223 قانون مجازات اسلامی هرگاه فرد بالغی طفل نابالغی را بکشد قصاص می شود در قوانین نیز سقط جنین مجازات دارد و این پرسش مطرح می شود که چطور زمانی که جنین هنوز متولد نشده و توده ای از سلول است کشتن او جرم تلقی می شود اما وقتی همان جنین به دنیا می آید و مثلا 5 ساله می شود کشتن او برای پدر قصاص ندارد؟ چطور اگر مردی فرزند 5 ساله همسایه را بکشد، قصاص می شود در حالی که اگر فرزند خودش را بکشد که خشونت آن به مراتب بیش تر است، شامل قصاص نمی شود؟ بحث من در این جا نه تایید قصاص، بلکه برعکس در جهت افشا و لغو این قانون وحشیانه اسلامی، هم چون دیگر قوانین ضدانسانی و جانیانه و زن ستیز و ازادی ستیز حکومت اسلامی است. اساس بحث نشان دادن تناقض و تبعیضی که در اصل قرآن و حکومت اسلامی و اجرای قوانین اش وجود دارد.

قتل نفس بر سه نوع است: عمد، شبه‌عمد، خطا.

ماده ۲۰۵: قتل عمد برابر مواد این فصل موجب قصاص است و اولیای دم می‌توانند با اذن ولی امر قاتل را با رعایت شرایط مذکور در فصول آتیه قصاص نمایند و ولی امر می تواند این امر را به رییس قوه قضاییه یا دیگری تفویض نماید.

ماده ۲۰۶: قتل در موارد زیر قتل عمدی است:

الف- مواردی که قاتل با انجام کاری قصد کشتن شخص معین یا فرد یا افرادی غیرمعین از یک جمع را دارد خواه آن کار نوعا کشنده باشد خواه نباشد ولی در عمل سبب قتل شود.

ب- مواردی که قاتل عمدا کاری را انجام دهد که نوعا کشنده باشد هر چند قصد کشتن شخص را نداشته باشد.

ج- مواردی که قاتل قصد کشتن را ندارد و کاری را که انجام می دهد نوعا کشنده نیست ولی نسبت به طرف بر اثر بیماری و یا پیری یا ناتوانی یا کودکی و انمونه آن‌ها نوعا کشنده باشد و قاتل نیز به آن آگاه باشد.

ماده ۲۰۷: هر گاه مسلمانی کشته شود قاتل قصاص می شود و معاون در قتل عمد به سه سال تا ۱۵ سال حبس محکوم می شود.

ماده ۲۰۸: هر کس مرتکب قتل عمد شود و شاکی نداشته یا شاکی داشته ولی از قصاص گذشت کرده باشد و اقدام وی موجب اخلال در نظم جامعه یا خوف شده و یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد موجب حبس تعزیری از ۳ تا ۱۰ سال خواهد بود.

تبصره: در این مورد معاونت در قتل عمد موجب حبس از یک تا پنج سال می باشد.

ماده ۲۰۹: هر گاه مرد مسلمانی عمدا زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولیِ زن پیش از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد.

ماده ۲۱۰: هر گاه کافر ذمی عمدا کافر ذمی دیگر را بکشد قصاص می شود اگر چه پیرو دو دین گوناگون باشند و اگر مقتول زن ذمی باشد باید ولی او پیش از قصاص نصف دیه مرد ذمی را به قاتل بپردازد.

فصل دوم- اکراه در قتل

ماده ۲۱۱: اکراه در قتل و یا دستور به قتل دیگری مجوز قتل نیست، بنابراین اگر کسی را وادار به قتل دیگری کنند یا دستور به قتل رساندن دیگری را بدهند مرتکب قصاص می شود و اکراه‌کننده و آمر، به حبس ابد محکوم می گردند.

تبصره ۱: اگر اکراه شونده طفل غیرممیز یا مجنون باشد فقط اکراه کننده محکوم به قصاص است.

تبصره ۲: اگر اکراه شونده طفل ممیز باشد نباید قصاص شود بلکه باید عاقله او دیه را بپردازد و اکراه کننده نیز به حبس ابد محکوم است.

فصل سوم - شرکت در قتل

ماده ۲۱۲: هرگاه دو یا چند مرد مسلمان مشترکا مرد مسلمانی را بکشند ولی دم می تواند با اذن ولی امر همه آن ها را قصاص کند و در صورتی که قاتل دو نفر باشند باید به هر کدام از آن ها نصف دیه و اگر سه نفر باشند باید به هر کدام از آن ها دو ثلث دیه و اگر چهار نفر باشند باید به هر کدام از آن ها سه ربع دیه را بپردازد و به همین نسبت در افراد بیشتر.

تبصره ۱: ولی دم می تواند برخی از شرکای در قتل را با پرداخت دیه مذکور در این ماده قصاص نماید و از بقیه شرکا نسبت به سهم دیه اخذ نماید.

تبصره ۲: در صورتی که قاتلان و مقتول همگی از کفار ذمی باشند همین حکم جاری است.

ماده ۲۱۳: در هر مورد که باید مقداری از دیه را به قاتل بدهند و قصاص کنند باید پرداخت دیه پیش از قصاص باشد.

ماده ۲۱۴: هرگاه دو یا چند نفر جراحتی بر کسی وارد سازند که موجب قتل او شود چه در یک زمان و چه در زمان‌های متفاوت چنان چه قتل مستند به جنایت همگی باشد همه آن ها قاتل محسوب می شوند و کیفر آنان باید طبق مواد دیگر این قانون با رعایت شرایط تعیین شود.

ماده ۲۱۵: شرکت در قتل، زمانی تحقق پیدا می کند که کسی در اثر ضرب و جرح عده ای کشته شود و مرگ او مستند به عمل همه آن ها باشد، خواه عمل هر یک به تنهایی برای قتل کافی باشد خواه نباشد و خواه اثر کار آن ها مساوی باشد خواه متفاوت.

ماده ۲۱۶: هر گاه کسی جراحتی به شخصی وارد کند و پس از آن دیگری او را به قتل برساند قاتل همان دومی است اگر چه جراحت پیشین به تنهایی موجب مرگ می گردید و اولی فقط محکوم به قصاص طرف یا دیه جراحتی است که وارد کرده مگر مواردی که در قصاص جراحت خطر مرگ باشد که در این صورت فقط محکوم به دیه می باشد.

ماده ۲۱۷: هر گاه جراحتی که نفر اول وارد کرده مجروح را در حکم مرده قرار داده و تنها پایانین رمق حیات در او باقی بماند و در این حال دیگری کاری را انجام دهد که به حیات او پایان بخشد اولی قصاص می شود و دومی تنها دیه جنایت بر مرده را می پردازد.

ماده ۲۱۸: هرگاه ایراد جرح هم موجب نقص عضو شود و هم موجب قتل چنان چه با یک ضربت باشد قصاص قتل کافی است و نسبت به نقص عضو قصاص یا دیه نیست.

فصل چهارم - شرایط قصاص

ماده ۲۱۹: کسی که محکوم به قصاص است باید با اذن ولی دم او را کشت. پس اگر کسی بدون اذن ولی دم او را بکشد مرتکب قتلی شده که موجب قصاص است.

ماده ۲۲۰: پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد.

ماده ۲۲۱: هر گاه دیوانه یا نابالغی عمدا کسی را بکشد خطا محسوب و قصاص نمی شود بلکه باید عاقله آن ها دیه قتل خطا را به ورثه مقتول بدهند.

تبصره: در جرایم قتل نفس یا نقص عضو اگر جرم ارتکابی عمدی باشد و مرتکب صغیر یا مجنون باشد و پس از بلوغ یا افاقه مرتکب، مجنی علیه در اثر سرایت فوت شود مستوجب قصاص نمی باشد.

ماده ۲۲۲: هر گاه عاقل، دیوانه ای را بکشد قصاص نمی شود بلکه باید دیه قتل را به ورثه مقتول بدهد و در صورتی که اقدام وی موجب اخلال در نظم جامعه یا خوف شده و یا بیم تجری مرتکب و یا دیگران گردد موجب حبس تعزیری از ۳ تا ۱۰ سال خواهد بود.

ماده ۲۲۳: هرگاه بالغ نابالغی را بکشد قصاص می شود.

ماده ۲۲۴: قتل در حال مستی موجب قصاص است مگر این که ثابت شود که در اثر مستی به کلی مسلوب‌الاختیار بوده و قصد از او سلب شده است و پیشا برای چنین عملی خود را مست نکرده باشد و در صورتی که اقدام وی موجب اخلال در نظم جامعه و یا خوف شده و یا بیم تجری مرتکب و یا دیگران گردد موجب حبس تعزیری از ۳ تا ۱۰ سال خواهد بود.

ماده ۲۲۵: هر گاه کسی در حال خواب یا بی هوشی شخصی را بکشد قصاص نمی شود فقط به دیه قتل به ورثه مقتول محکوم خواهد شد.

ماده ۲۲۶: قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعا مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه اثبات کند.

فصل پنجم - شرایط دعوی قتل

ماده ۲۲۷: مدعی باید حین اقامه دعوی عاقل و بالغ باشد و چنان چه دعوی مستلزم امر مالی گردد رشد نیز شرط است اما نسبت به مدعی علیه هیچ یک از موارد مذکور شرط نمی باشد.

ماده ۲۲۸: مدعی باید نسبت به مورد دعوی جازم باشد و با احتمال و ظن نمی‌توان علیه کسی اقامه دعوی کرد لکن با وجود اماره و آثار جرم دعوی بدون جزم نیز مسموع است.

ماده ۲۲۹: مدعی‌علیه باید معلوم و مشخص یا محصور در میان عده ای معین باشد.

ماده ۲۳۰: مورد دعوی باید معلوم باشد و مدعی قتل باید نوع آن را از لحاظ عمد یا غیرعمد بیان کند و اگر اصل قتل ثابت شود و نوع آن اثبات نشود باید با صلح میان قاتل و اولیای مقتول و عاقله دعوی را خاتمه داد.

باب دوم- قصاص عضو

فصل اول- تعاریف و موجبات قصاص عضو

ماده ۲۶۹: قطع عضو و یا جرح آن اگر عمدی باشد موجب قصاص است و حسب مورد مجنی‌علیه می‌تواند با اذن ولی امر جانی را با شرایطی که ذکر خواهد شد قصاص نماید.

تبصره ۱: مجازات معاون جرم موضوع این ماده سه ماه حبس تا یک سال است.

تبصره ۲: در مورد این جرم چنان چه شاکی نداشته و یا شاکی از شکایت خود گذشت کرده باشد یا موجب قصاص نگردیده و لیکن سبب اخلال در نظم جامعه یا خوف شده یا بیم تجری مرتکب یا دیگران باشد موجب حبس تعزیری از سه ماه تا دو سال خواهد بود و معاون جرم به حبس از دو ماه تا یک سال محکوم می شود.

ماده ۲۷۰: قطع عضو یا جرح آن سه نوع است: عمد، شبه عمد، خطا که احکام دو نوع اخیر در فصل دیات خواهد آمد.

ماده ۲۷۱: قطع عضو یا جرح آن در موارد زیر عمدی است:

الف- وقتی که جانی با انجام کاری قصد قطع عضو یا جرح آن را دارد چه آن کار نوعا موجب قطع یا جرح باشد یا نباشد.

ب- وقتی که جانی عمدا کاری انجام دهد که نوعا موجب قطع یا جرح عضو باشد هر چند قصد قطع یا جرح نداشته باشد.

ج- وقتی که جانی قصد قطع عضو یا جرح را ندارد و عمل او نوعا موجب قطع یا جرح نمی‌باشد ولی نسبت به مجنی علیه بر اثر بیماری یا پیری یا ناتوانی یا کودکی و مانند این ها نوعا موجب قطع یا جرح باشد و جانی به آن آگاهی داشته باشد.

فصل دوم - شرایط و کیفیت قصاص عضو

ماده ۲۷۲: در قصاص عضو افزون بر شرایط قصاص نفس شرایط زیر باید رعایت شود:

۱- تساوی اعضا در سالم بودن؛ ۲- تساوی در اصلی بودن اعضا؛ ۳- تساوی در محل عضو مجروح یا مقطوع؛ ۴- قصاص موجب تلف جانی یا عضو دیگر نباشد.

۵- قصاص بیشتر از اندازه جنایت نشود.

ماده ۲۷۳: در قصاص عضو، زن و مرد برابرند و مرد مجرم به سبب نقص عضو یا جرمی که به زن وارد نماید به قصاص عضو مانند آن محکوم می شود، مگر این که دیه عضوی که ناقص شده ثلث یا بیش از ثلث دیه کامل باشد که در آن صورت زن هنگامی می تواند قصاص کند که نصف دیه آن عضو را به مرد بپردازد.

ماده ۲۷۴: عضو سالم در برابر عضو ناسالم قصاص نمی شود و فقط دیه آن عضو پرداخت می شود لکن عضو ناسالم در برابر عضو سالم قصاص می شود.

ماده ۲۷۵: در قصاص عضو تساوی محل معتبر است و باید در مقابل قطع عضو طرف راست، عضو همان طرف و در مقابل طرف چپ عضو همان طرف جانی قصاص شود.

تبصره: در صورتی که مجرم دست راست نداشته باشد دست چپ او و چنان چه دست چپ هم نداشته باشد پای او قطع خواهد شد.

ماده ۲۷۶: جرحی که به عنوان قصاص وارد می کنند باید از حیث طول و عرض مساوی با جنایت باشد و در صورت امکان رعایت تساوی در عمق نیز لازم است.

تبصره: در جراحت موضحه و سمحاق، تساوی در عمق شرط نیست و مماثلت عرفی کافی است.

ماده ۲۷۷: هر گاه در قصاص جرح رعایت تساوی ممکن نباشد مانند برخی از جراحت‌های عمیق یا در موارد شکسته شدن استخوان ها یا جا به جا شدن آن ها به طوری که قصاص موجب تلف جانی یا زیاده از اندازه جنایت گردد باید دیه آن داده شود چه مقدار آن دیه شرعا معین باشد یا با حکم حاکم شرع معین گردد.

ماده ۲۷۸: قصاص عضو را می شود فورا اجرا نمود و لازم نیست صبر کنند تا وضع جرح روشن شود، پس اگر قصاص اجرا شود و جرح منجر به مرگ مجنی علیه گردد در صورتی که جنایت عمدی باشد جانی به قصاص نفس محکوم می شود لکن پیش از اجرای قصاص نفس باید دیه جرحی که پیشا به عنوان قصاص عضو بر جانی وارد شده به او پرداخت شود.

ماده ۲۷۹: برای رعایت تساوی قصاص با جنایت باید حدود جراحت کاملا اندازه‌گیری شود و هر چیزی که مانع از استیفای قصاص یا موجب ازدیاد آن باشد باید برطرف گردد.

ماده ۲۸۰: اگر در اثر حرکت جانی قصاص بیش از جنایت شود قصاص کننده ضامن نیست و اگر بدون حرکت مجرم قصاص بیش از جنایت شود در صورتی که این زیاده عمدی باشد قصاص کننده نسبت به مقدار زاید قصاص می شود و در صورتی که عمدی نباشد دیه یا ارش مقدار زاید به عهده قصاص کننده می باشد.

ماده ۲۸۱: اگر گرمی یا سردی هوا موجب سرایت زخم بشود باید قصاص در هوای معتدل انجام گیرد.

ماده ۲۸۲: ابزار قصاص باید تیز و غیرمسموم و مناسب با اجرای قصاص و قطع و جرح ویژه باشد و ایذای جانی بیش از مقدار جنایت او ممنوع است.

ماده ۲۸۳: هر گاه شخصی یک چشم کسی را کور کند یا درآورد قصاص می شود گرچه جانی بیش از یک چشم نداشته باشد و چیزی به عنوان دیه به او داده نمی شود.

ماده ۲۸۴: هر گاه شخصی که دارای دو چشم است چشم کسی را که فقط دارای یک چشم است در آورد مجنی علیه می تواند یک چشم جانی را قصاص کند و نصف دیه کامل را هم دریافت نماید، یا از قصاص یک چشم جانی منصرف شود و دیه کامل بگیرد مگر در صورتی که مجنی‌علیه یک چشم خود را پیشا در اثر قصاص یا جنایتی که استحقاق دیه آن را داشته است از دست داده باشد که در این مورد می تواند یک چشم جانی را قصاص کند و یا با رضایت جانی نصف دیه کامل دریافت نماید.

ماده ۲۸۵: هر گاه شخصی بدون آسیب به حدقه چشم دیگری بینایی آن را از بین ببرد فقط بینایی چشم جانی مورد قصاص قرار می گیرد و اگر بدون آسیب به حدقه چشم جانی قصاص ممکن نباشد جانی باید دیه آن را بپردازد.

ماده ۲۸۶: چشم سالم در برابر چشم‌هایی که از لحاظ دیدن متعارف نیستند قصاص می شود.

ماده ۲۸۷: هر گاه شخصی مقداری از گوش کسی را قطع کند و مجنی علیه بخش جدا شده را به گوش خود پیوند دهد قصاص ساقط نمی شود و اگر جانی پس از آن که مقداری از گوش او به عنوان قصاص بریده شد آن بخش جدا شده را به گوش خود پیوند دهد هیچ کس نمی تواند آن را دوباره برای حفظ اثر قصاص قطع کند.

ماده ۲۸۸: قطع لاله‌ی گوش که موجب زوال شنوایی بشود دو جنایت محسوب می شود.

ماده ۲۸۹: هر گاه شخصی بینی کسی را قطع کند مجنی علیه می تواند قصاص نماید گرچه بینی مجنی علیه دارای حس بویایی نباشد.

ماده ۲۹۰: هر گاه شخصی زبان یا لب کسی را قطع نماید با رعایت تساوی مقدار و محل، مورد قصاص قرار می گیرد.

تبصره: در صورتی که فرد گویا، زبان فرد لال را قطع کند قصاص جایز نیست و تبدیل به دیه می شود.

ماده ۲۹۱: هر گاه شخصی دندان کسی را بشکند یا بکند با رعایت شرایط قصاص عضو قصاص می شود.

تبصره: در صورتی که مجنی علیه پیش از قصاص دندان درآورد اگر دندان نوین معیوب باشد جانی به پرداخت ارش محکوم می گردد و اگر سالم باشد تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر می گردد.

ماده ۲۹۲: اگر مجنی‌علیه طفل باشد باید به مدت متعارف صدور حکم به تاخیر افتد. در صورتی که کودک دندان نوین درآورد مجرم محکوم به ارش و گر نه محکوم به قصاص است.

ماده ۲۹۳: اگر مورد جنایت عضو زاید باشد و جانی عضو زاید مشابه نداشته باشد، محکوم به دیه است.

مجازات اعدام

مجازات اعدام، از جمله مجازات های وحشیانه ای است که کلیه دم و دستگاه دولتی بسیج می شوند تا کسی را که عمدی و غیرعمدی مرتکب جنایت شده و یا قاچاق کرده بکشند. اما اعدام فقط محدود به «مجرمان» محدود نمی شود، بلکه بیشترین قربانیان اعدام کسانی هستند که صرفا به دلیل بیان باورها و عقایدش و مبارزه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر علیه آن چه که انسان را محدود می کند و مانع آزادی های فردی و جمعی را می گردد را نیز شامل می شود. حکومت اسلامی، حتی کودکان زیر 18 سال که مرتکب جرم می شوند در زندان نگاه می دارد و به محض این که 18 ساله شد اعدام می کند. بنابراین، این حکومت، تنها حکومت جهان است که کودکان را نیز اعدام می کند. افزون برای این ها، حکومت اسلامی دختران باکره را نیز به دلیل این که طبق ایدئولوژی آن ها باکره اعدام شوند به بهشت می روند. به همین دلیل، دختر اعدامی را شب پیش از اعدام، به عقد پاسداری درمی آورند و به جسم اسیر خود که هیچ گونه دفاعی نیز از خود ندارد تجاوز می کنند و فردایش در مقابل جوخه های مرگ قرار می دهند و می کشند تا به بهشت نرود؟! حکومت اسلامی ایران، با توجه به جمعیت کشور، پس از چین در ردیف دوم احکومت اعدام کننده در جهان قرار دارد. البته این حکومت بسیاری از زندانیان را مخفیان هاعدام می کند و فقط بخشی از آن ها به رسانه کشیده می شود و تا توسط خانواده های اعدامی اعلام می گردد. بنابراین، هیچ کس به درستی رقم اعدام ها در ایران را نمی داند. هم چنین نخستین حکومت در جهان است که کودکان را نیز اعدام می کند. بعلاوه کشتن زندانی در زیر شکنجه و تجاوز جنسی نیز در زندان های حکومت اسلامی رایج است. اما مساله لغو اعدام در دهه های اخیر در جوامع گوناگون آن قدر مورد اعتراض قرار گرفت و جنبش های اجتماعی انسان دوست و چپ علیه آن راه افتاد که سرانجام در سطح سازمان های بین المللی و مهم ترین آن، یعنی سازمان ملل نیز مطرح شد. در 20 نوامبر 1959 مجمع عمومی سازمان ملل، در چهاردهمین دوره کاری خود، به موجب تصمیم 1396 به شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ماموریت داد، تا درباره اعدام و قوانین مربوط به آن و طرز عمل مطالعه کند. نتایج و آثار ابقا و الغای مجازات اعدام را در زمینه جرم شناسی بررسی کند. مارک آنسل، مستشار دیوان کشور فرانسه و مدیر بخش حقوق تطبیقی پاریس، گزارشی را درباره مجازات اعدام مطرح کرد که پسها در سال 1962 منتشر شد. وی، با ارایه ارقام و آمار نتیجه می گیرد که «تمایل جامعه جهانی به سمت الغای مجازات اعدام و جایگزین ساختن آن به وسیله زندان و اقدامات تامینی و تربیتی است».(3) سرانجام مبارزه جنبش های اجتمایع به ویژه در رابطه با لغو مجازات غیرانسانی اعدام، هم چنین تلاش های کسانی چون آنسل و دیگر مخالفان اعدام، در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب 16 دسامبر 1966، به حدی تاثیر گذاشت که به لغو اعدام منجر گردید. اما متاسفانه اجرای اعدام را در کشورهایی که این مجازات را لغو نکرده اند به صورت محدود به موارد و شرایط خاص قبول کرد. از سوی دیگر آموزه های

مذهبی، بویژه در کتب های آسمانی تورات، انجیل و قرآن به اعدام و قتل انسان تاکید می کند و انتقام و جنایت را بازتولید می نماید.

از بین بردن «بکارت» دختران پیش از اعدام

از بحث های هولناک و تکان دهنده که در حکومت اسلامی مطرح بوده است ازاله بکارت دختران محکوم به اعدام پیش از اجرای حکم آن هاست. همان طور که در بالا نیز اشاره کردیم تجاوز به دختران این اعدامی در شب پیش از روز اعدام، با توجیه شرعی صورت می گیرد که اگر دختران باکره اعدام شوند به بهشت می روند و چون آن ها «معاند» حکومت اسلامی هستند نباید به بهشت بروند! در حقیقت این توجیه شرعی، به هر عنصر حنایت کار اسلامی اجازه می دهد که به زندانیان تجاوز کنند بدون این که عذاب وجدان انسانی و اخلاقی احساس کنند. بنابراین، جانیان حکومت اسلامی با تجاوز جنسی به دختران، مانع رفتن آن ها به بهشت بروند و خودشان هم از بهشت این دنیا و هم از بهشت تخیلی آن دنیا بهر مند می گردند. برای نمونه، یک عضو بسیج حکومت اسلامی که متاهل و دارای فرزند است، در سال 88 مدتی بازداشت شد و کمی پس از آزادی اش از زندان با رسانه ها مصاحبه کرد. اما این رسانه ها نام او را افشا نکردند. او، به «جرم» آزادی یک پسر ۱۳ ساله و یک دختر ۱۵ ساله که طی اعتراضات پس از نمایش انتخابات ریاست جمهوری دستگیر شده بودند، بازداشت شده بود. او می گوید: «تعداد زیادی از اعضای پلیس و نیروهای امنیتی هم بازداشت شده بودند، زیرا با تظاهرکنندگان خیابانی با ملایمت برخورد کرده بودند یا بدون مشورت با مقام بالاتر، آنها را آزاد کرده بودند.»

او، بخش زیادی از خشونت های اعمال شده توسط دستگاه امنیتی ایران علیه مخالفان را به گردن «نیروهای امنیتی وارداتی» - جوانان ۱۴، ۱۵ ساله ای - انداخت که از روستاهای کوچک به شهرهای بزرگ تر و محل تجمعات معترضان آورده شده اند. این عضو بسیجی گفت: «به این جوانان ۱۵ ساله چنان قدرتی داده می شود که متاسفانه باید بگویم از آن سوء استفاده می کنند. این بچه ها هر کاری که دوست دارند می کنند - مردم را مجبور می کنند کیف پول شان را خالی کنند، هرچه بخواهند از مغازه ها برمی دارند بی آنکه پولش را بپردازند و دختران جوان را دستمالی می کنند. این دختران از ترس آرام می مانند و می گذارند هر کاری که بسیجی ها دل شان می خواهد با آنها بکنند.»

این نوجوانان و «لباس شخصی ها» هستند که به اسم رژیم، بیشتر این جنایت ها را مرتکب می شوند. از او، درباره نقش اش در سرکوب وحشیانه مخالفان پرسیده شد و این که آیا مردم را کتک زده است و آیا پشیمان است. او در پاسخ چنین طفره رفت: «من به تظاهرات کنندگان حمله نکرده ام... تازه اگر هم کرده باشم، دستورات را اجرا کرده ام. پشیمان نیستم.» و ادامه داد: «به جز از دوران نوجوانی ام که زندانبان بودم.»

او می گوید مادرش او را به بسیج برده است: «در شانزده سالگی مادرم مرا به یکی از پایگاه های بسیج برد و التماس کرد تا مرا زیر بال و پر خودشان بگیرند، چون هیچ کس را نداشتم و آینده ای پیش رویم نبود. پدرم در جنگ عراق شهید شده بود و مادرم نمی خواست که معتاد یا لات خیابانی بشوم. چاره ای نداشتم.»

می گوید خیلی زود در بسیج به مقام بالایی رسیده است: «مافوق هایم چنان از من راضی بودند که در ۱۸ سالگی به من این «افتخار» داده شد که با دختران اعدامی، پیش از اعدام ازدواج کنم.»

به گفته او، در حکومت اسلامی، اعدام دختران باکره، هر جرمی که مرتکب شده باشند، غیرقانونی است. بنابراین، در شب پیش از اعدام، مراسم «ازدواج» انجام می گیرد؛ یعنی دختر باکره مجبور می شود تا با یکی از زندانبانان رابطه جنسی داشته باشد، در واقع «شوهرش» به او تجاوز می کند. او، می گوید: «از این کار پشیمانم؛ با آن که ازدواج قانونی بود.»

پس اگر «قانونی» بود، چرا پشیمانی؟ «چون می دیدم که این دختران از شب «عروسی» بیشتر از اعدام صبح روز پس، می ترسیدند و همیشه مقاومت می کردند، بطوری که مجبور می شدیم در غذایشان قرص بریزیم. صبح که دختر بلند می شد، دیگر اثری از حیات در او دیده نمی شد، مثل این که آماده یا خواستار مرگ بود.»

«یادم می آید که پس از تجاوز صدای گریه و فریادشان را می شنیدم.» او هیچ وقت فراموش نمی کند که چطور یکی از این دختران به صورتش و گردنش چنگ انداخت. او تمام بدنش را زخمی کرده بود.»

دوباره به وقایع هفته های اخیر برمی گردیم و به تصمیم او مبنی بر آزادی دو نوجوان زندانی. او می گوید «صادقانه» نمی داند چرا آن ها را آزاد کرده است، تصمیمی که به دستگیری خودش منجر شد. «اما به گمانم چون خیلی جوان بودند. آن ها شبیه بچه ها بودند و می دانستم اگر آزاد نشوند، چه بر سرشان می آید.»

می گوید پسر در «۱۳ سالگی و دختر در ۹ سالگی بالغ و مسوول اعمالش است» و «آزادی دختر ۱۵ ساله واقعا مرا به دردسر انداخت.»

می گوید موقع بازداشت شکنجه نشده و درست و حسابی هم بازجویی نشده است. «فقط در یک اتاق کوچک تنها زندانی بودم. تنهایی سخت است. بنابراین بیشتر اوقات دعا می کردم و به زن و بچه هایم فکر می کردم.»

در وبلاگی آمده است: چند وقت پیش خاطره ای از عموی خودم شنیدم گفتم شاید بد نباشه اون را برای شما بنویسم. همه چیزه این خاطره واقعیه به جز اسامی. چون اصلا عموم اسم های اصلی رو به من نگفت (فقط اسم لیلا واقعیه). عموی من الان سرهنگ سپاه پاسداران جمهوری اسلامیه و همسرش فوت شده، زمان جنگ ایران و عراق در زندان عادل شیراز خدمت می کرد. فکر می کنم اگه این خاطره رو از زبان خود عموم بنویسم بهتره... فردا روزی بود که قرار بود من به همراه چندتا از بچه ها به جبهه اعزام بشیم. با این که خیلی دوست داشتم جنگ رو از نزدیک احساس کنم اما خیلی نگران بودم شاید به خاطر این بود که از مرگ می ترسیدم. اتفاقا از بین زندانی ها چندتا خانم بودن که قرار بود فردا صبح اعدام بشن. جرم بیشترشون سیاسی بود. و برخی هاشون هم مجرد بودن (همین طور که می دونین اعدام خانم های مجرد طبق قوانین نانوشته جمهوری اسلامی ایران ممنوعه) شب پس از شام و خوندن دست جمعی دعای کمیل، رییس زندان همه بچه ها رو صدا کرد و گفت: برای برادرانی که فردا به سلامتی عازم جبهه هستند خبر خوبی دارم. امشب شبی هست که می تونن از بین زنان مجردی که قراره فردا اعدام بشن اونی رو که مایل هستن انتخاب کنن و حاج آقا رضایی هم تشریف آوردن تا هر زنی رو که خواستن امشب موقتا به عقد برادرا دربیارن و در واقع امشب زحمت خطبه عقد با حاج آقاست... حالا برای سلامتی امام و اسلام صلوات جمیع خطب کن و... برای یک لحظه هراس عجیبی تمام تنم رو فرا گرفت. اصلا فکر نمی کردم شبی که قرار بود شب اعزامم به جبهه باشه شب عروسی هم باشه. به سمت سالنی رفتیم که دختران زندانی اون جا به صف ایستاده بودند. جالب این که برخی بچه ها که همراه من بودند مجرد نبودند اما حاظر بودند که این کار رو انجام بدند اما برخی ها با این که مجرد هم بودند نیامده بودند. با دیدن دخترها یک لحظه می خواستم برگردم. اما سهیل که یکی از دوستام بود و سه چهار سالی سنش از من بیشتر بود گفت کجا می ری مجید. و با خنده ادامه داد نکنه می خوای ناکام از دنیا بری؟! از این شوخیش اصلا خوشم نیومد اما هرچی بود وسوسه شدم که بمونم. در نهایت هر کدوم از بچه ها دختری رو انتخاب کرد و حاج آقا رضایی که روحانی زندان بود یکی یکی دخترا رو به عقد چند ساعته بچه ها در می آورد. یادمه برخی از دخترا راضی به این کار نبودن اما چاره ای نبود. محال بود رییس زندان اجازه بده دختری باکره اعدام بشه. تقریبا برای هر کدوم از ما یک دختر می رسید. نوبت من شد. دختری که انتخاب کرده بودم چهره معصومی داشت اسمش لیلا بود. حاج آقا رضایی صیغه عقد رو خوند و منو لیلا حالا زن و شوهر بودیم. اونم چه زن و شوهری... زنی که قرار بود فردا صبح اعدام بشه. از لیلا پرسیدم به چه جرمی به اعدام محکوم شده؟ گفت یک روز به همراه دوستش در یکی از جلسات حزب توده شرکت

کرده و از بخت بد همون شب مامورها ریختن تو خونه و همشون رو گرفتن. می گفت که برای نخستین بار بوده که تو جلسات سیاسی شرکت می کرده و فکر نمی کرده که روزی هم چین اتفاقی براش بیفته. ازم خواست که کاری براش بکنم. اما من فقط یک مامور بودم. چه کاری می تونستم بکنم. کاری براش از دستم ساخته نبود. با خودم فکر می کردم لازمه انمونه لیلا قربانی بشن تا اسلام پایدار بمونه. بهترین و سخت ترین شب زندگیم همون شبی بود که تو زندان با لیلا بودم. اون شب به سرعت گذشت. صبح لیلا رو بوسیدم و ازش خداحافظی کردم. گفتم حلالم کن شاید شهید بشم. لیلا سرشو پایین انداخت و هیچی نگفت. چند دقیقه پس از پنجره می دیدمش که اونو همراه بقیه زن ها به سمت اعدام می برن. لیلا نخستین دختری بود که باهاش بودم به خاطر همینم برام خیلی سخت بود. اون روز عازم جبهه شدم. چند وقت پس از برخی بچه ها که تو زندان بودند شنیدم که وقتی پدر و مادر لیلا برای تحویل گرفتن جنازه اش اومده بودن ۱۳۰۰ تومن از طرف دولت بهشون دادن و گفتن دخترتون دیشب عروس شده این هم مهریه اش... در تاریخ آمده است که موضوع تجاوز جنسی به دشمنان مغلوب در صدر اسلام، خود محمد در جنگ هایش زنان را نیز به عنوان غنایم جنگی، اسیر می گرفتند و بین نیروهای خود تقسیم می کرد و خودش نیز سهم خود را برمی داشت. هم چنین از جمله در زمان حمله جانشینان محمد به ایران، زنان و دختران به طور گسترده ای مورد تجاوز قرار گرفتند. خلیفه وقت مسلمین (عمر) رسما دستور تجاوز به زنان و دختران ایرانی را صادر کرد و این موضوع از سوی هیچ مرجعی (از جمله علی بن ابیطالب) مورد انتقاد قرار نگرفت. (کتاب «تاریخ مردم ایران»، جلد اول، دکتر عبدالحسین زرین کوب)

در دوران پس هم در نزد حکومت ها و گروه های اسلامی، تجاوز جنسی به دشمنان و مخالفان از شیوه های مرسوم بوده است. مغولان در ایران و هند به طور گسترده از آن استفاده کردند. در زمان حکومت عثمانی تجاوز به زنان و دختران مخالفان از شیوه های محبوب سربازان آن امپراتوری بود. این موضوع در جریان نسل کشی مسیحیان ارمنی در سال های 1915-1917 به طور گسترده انجام شد. تجاوز جنسی به مخالفان در نزد گروه ها و حاکمان اسلامی، آن قدر مرسوم و عادی بود که حتی در درگیری های داخلی نیز مورد استفاده قرار می گرفت. مثلا در جریان جنگ های داخلی ایران که منجر به سقوط زندیه و روی کار آمدن قاجار شد، در محاصره و فتح کرمان (که حامی زندیه بود) به دستور آغامحمدخان قاجار، 2000 دختر باکره کرمانی از سوی سربازان قاجار مورد تجاوز قرار گرفتند تا کرمانی ها به دلیل پناه دادن به لطکنونی خان زند مجازات شوند. اما براساس تحقیقات و بررسی ها، در کشورهای پیشرفته و مدرن، بویژه در حاکمیت های غیراسلامی، استفاده از تجاوز جنسی به عنوان سلاح چندان جایی نداشت. در جنگ های معاصر تجاوز جنسی هرچند وجود داشت اما بیشتر عملی مستقل از سوی فرماندهان و سربازان بود تا به دستور رسمی مقامات. حتی در جریان جنگ جهانی دوم -که بزرگ ترین فاجعه تاریخ بشریت لقب گرفت و به کشته شدن 70 میلیون انسان انجامید- مدرکی دال بر این که تجاوز جنسی به عنوان یک سلاح مورد استفاده قرار گرفته باشد در دست نیست. البته این مساله تغییر چندانی در ماهیت ضدانسانی و جنایت کارانه حکومت های غربی به وجود نمی آورد. نمی دهد. در جنگ داخلی یوگسلاوی، زنان زیادی مورد تجاوز قرار گرفتند و در زندان ابوغریب عراق زیر کنترل مامورین آمریکایی و سازمان سیا نیز تجاوز به زندانیان گزارش شده است. اما هیچ کدام از این تجاوزها، چه به لحاظ قوانین و علمکردهای حاکمیت و چه به لحاظ کمی، به هیچ وجه قابل مقایسه با جنایات حکومت اسلامی نیست و در این موارد، حکومت اسلامی، «مدال قهرمانی» جهان را بدون رقیب از آن خود کرده است! حکومت اسلامی، تمام سنت ها و قوانین پوسیده و جانیانه کهن اسلام را زنده کرده است. تاریخ تجاوز جنسی به مخالفان به جهت تحقیر و شکستن مخالف سیاسی به سال های نخستین انقلاب اسلامی 1357 باز می گردد. خلاصه ای از تجاوز به زندانیان سیاسی در سال های نخست حکومت اسلامی به نقل از ویکی پدیا، چنین آمده است: در اوایل دهه ۶۰ هجری خورشیدی حکومت وقت به سرکوب شدید مخالفان پرداخت و هزاران تن توسط نیروهای سپاه پاسداران اعدام گشتند. در این دوران گزارش‌ها متعددی از شکنجه، شرایط نامناسب زندان، بازداشت های دل بخواهی و نقض بنیادی ترین اصول حقوق بشر منتشر شد و اتهاماتی مبنی بر تجاوز جنسی به زندانیان زن و ازدواج اجباری و موقت آن ها (متعه) با نگهبانان شان پیش از اعدام به گوش رسید. (چون در اعتقادات اسلامی دختر باکره به بهشت می رود پس پیش از اعدام زندانی

سیاسی زن باید از سوی یک عضو سپاه یا بسیج باید مورد تجاوز قرار گیرد) حسینعلی منتظری قائم مقام رهبر ایران در آبان ۱۳۶۵ در نامه ای به روح‌الله خمینی در شرح مشکلات کشور با عبارت «آیا می دانید در برخی زندان های جمهوری اسلامی دختران جوان را به زور تصرف کردند؟ رینالدو گالیندپول، فرستاده ویژه سازمان ملل در گزارش ویژه خود پیرامون وضعیت حقوق بشر در ایران به گفته های خانواده های اعضای مجاهدین خلق اشاره می کند که مقامات رسمی زندان مدارک ازدواج دختر زندانی شان را به آن‌ها داده‌اند. مدارکی که به مفهوم تجاوز جنسی به دختران زندانی پیش از اعدام است. روزنامه گاردین، در گزارشی در سال ۱۹۸۹ مهم ترین نوآوری اسدالله لاجوردی در زندان های ایران را تجاوز جنسی به دختران باکره از طریق ازدواج اجباری آن ها با زندانبانان ذکر می کند. شاید این ابتکار برای رفع تردیدها در مورد ممنوعیت شرعی اعدام دختر باکره صورت گرفته باشد. در دوران پس از نمایش و تقلب انتخاباتی سال 88 که مردم یک فرصت تاریخی به دست آوردند و در سطح میلونی به خیابان ها ریختند. مامورین حکومت اسلامی، در تهاجم خود به راه پیمایی های بر حق مردم، صدها نفر را در خیابان کشتند و یا زخمی کردند؛ ده ها هزار نفر را دستگیر و زندانی کردند بار دیگر تجاوز به زندانیان سیاسی و معترضین در زندان ها به زبان ها افتاد. این موضوع از تجاوز و سپس قتل زندانیان در کهریزک توسط نیروی انتظامی حکومت اسلامی تا تهدید به تجاوز و یا انواع دیگری از آزار جنسی مانند برهنه کردن زندانی وجود داشته است. حتی به گفته طرفداران جناح مغلوب حکومت اسلامی، چون محسن مخملباف بسیاری نیز تهدید شدند به اقوام شان تجاوز می شود مانند محمدعلی ابطحی که پس از ملاقات با خانواده اش در زندان، تهدید شد که اگر اعتراف نکند، به همسر و دخترانش تجاوز می شود. گاردین، در گزارش مفصل خود پیرامون حمله نیروهای امنیتی و بسیجی به کوی دانشگاه تهران در مصاحبه با یکی از دانش جویان به آزار جنسی وی اشاره کرده و به نقل از آن دانش جو می نویسید: «پلیس به داخل خوابگاه ها گاز اشک آور شلیک کرد، ما را زد، پنجره ها را شکست و مجبورمان کرد بر زمین دراز بکشیم. من حتی تظاهرات هم نکرده بودم اما یکی از آن ها رویم پرید، پشتم نشست و مرا زد. و پس در حالی که تظاهر می کرد در جستجوی چاقو و تفنگ است، از من سوء استفاده جنسی کرد. تهدیدمان می کردند که ما را حلق آویز کنند و به ما تجاوز کنند.»

عفو بین الملل، خواستار بررسی شکنجه و تجاوز جنسی در زندان های ایران شد. دبیر کل عفو بین الملل گفت: «اشکال بدرفتاری های توصیف شده حاکی از آن است که قربانیان به افراطی ترین شیوه ها تحقیر شده اند و چنان چه این اتهامات درست باشند، مسوولان باید بی درنگ پاسخ گو باشند»

نظریات مصباح یزدی در رابطه با اعتراف گیری از زندانیان و تجاوز به آن ها

مصباح یزدی، عضو مجلس خبرگان رهبری و رییس موسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی و از طرفداران سفت و سخت دولت احمدی نژاد بود که در ماه های اخیر با علنی شدن اختلاف بین خامنه ای و احمدی نژاد به صف منقدین دولت پیوسته، از روحانیون با نفوذ در ارگان های سرکوب نیز به شمار می آید. تعدادی از پاسخ های «شرعی استاد مصباح» به پرسش های «اصحاب ولایت» در زمینه تجاوز جنسی که در تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۸۸، در سایت های اینترنتی حکومت به شرح زیر منتشر شده است: استاد تقی مصباح به همراه محمود احمدی نژاد شب پیش در کنار چاه جمکران واقع در حسینیه امام خامنه ای (ص) حاضر شد و به تعدادی از پرسش های مجذوبین در ولایت پاسخ داد و بعضا فتوی صادر کرد. در زیر به برخی از پرسش ها و پاسخ ها اشاره می شود.

پرسش - آیا اعتراف گیری زیر فشار و شکنجه روحی و روانی و جسمی اعتبار اسلامی دارد؟

پاسخ - اعتراف گیری از ضد ولایت فقیه به هر شکلی جایز است.

پرسش - اعتراف گیری با استفاده از مواد مخدر و افیون و داروهای کدوئینه جایز است؟

پاسخ - اعتراف گیری از ضد ولایت مطلقه به هر شکلی جایز است.

پرسش - آیا بازجو می تواند به زندانی تجاوز جنسی کند تا اعتراف بگیرد؟

پاسخ - احتیاط واجب آن است که پیش از این کار حتما وضو بگیرد و هنگام عمل ذکر گوید. اگر زندانی زن است هم از فرج و هم از دوبر دخول اشکال ندارد بهتر است در محل بازجویی کس دیگری نباشد. اما اگر زندانی مرد است احوط است در حضور دیگر باز جویان دخول صورت گیرد.

پرسش - اگر زن زندانی حامله شود تکلیف چیست؟ یا آن فرزند حرامزاده است؟

پاسخ - فرزند ضعیفه ضد ولایت مطلقه فقیه مطابق نص قران مجید در هر صورت حرامزاده است چه توسط بازجو باردار شود چه توسط شوهرش. اما اگر بازجو فرزندی طفل متولد شده را گردن نهد، بنابر احتیاط واجب طفل حلال زاده و شیعه اثنی عشری است.

پرسش - آیا تجاوز جنسی در زندان به مردها و پسران جوان لواط محسوب نمی شود؟

پاسخ - خیر. چون زندانی بدون میل و رغبت به آن تن داده است. البته اگر جوان مفعول را خوشامده باشد احتیاط مستحب آن است که دیگر این عمل تکرار نگردد.

پرسش - تجاوز به دختران باکره در زندان چه حکمی دارد؟

پاسخ - اگر قرار است زن را اعدام کنند، برای بازجو به اندازه یک حج تمتع واجب صواب دارد و به همان اندازه بر گناهان دختر افزوده می شود. اما اگر زندانی قرار نیست اعدام شود، به اندازه زیارت کربلا برای بازجو صواب دارد..

اعدام در اسلام

از نظر حقوق کیفری اسلام، اعدام به سه قسم قابل تقسیم است:

اعدام قصاصی، اعدام حدی و اعدام تعزیری.

- اعدام قصاصی: این اعدام در موارد قتل عمد اجرا می شود و دارای شرایط خاصی است. حضور شاکی خصوصی در آن، به اندازه ای پررنگ است که آن را از قلمرو قواعد آمره خارج می کند. اجازه ولی فقیه و دیگر عوامل نیز در آن موثر است.

- اعدام حدی: با توجه به تعاریف فقها از حد (در المنضود نوشته آیت ا.. العظمی گلپایگانی ج 1 ص 18) اعدام حدی را می توان چنین تعریف کرد: «مجازات مرگی است که از طرف شارع مقدس معین شده و نمی توان آن را به کم تر از مرگ تقلیل داد.» اعدام حدی بر طبق یک تقسیم بندی (ر. ک. محمد ابراهیم شمس ناتری. بررسی تطبیقی مجازات اعدام. همان ص 84) این گونه تقسیم می شود:

الف. جرایم جنسی که شامل زنا (زنای محصنه یا زنای با محارم یا تجاوز به عنف یا زنای غیر مسلمان با زن مسلمان) و لواط است.

ب. جرایم علیه دین و امنیت اجتماعی که شامل محاربه و ارتداد است.

ج. جرایم تکرار جرم، هم چون اجرای سه حد زنا و تکرار برای بار چهارم که در بار چهارم اعدام می شود. (تحریر الوسیلة - امام خمینی، ج 2 ص 464: «مساله 6 - لو تکرر من الحر غیر المحصن ولو کان امرأة فأقیم علیه الحد ثلاث مرات» قتل فی الرابعة، و قیل قتل فی الثالثة پس إقامة الحد مرتین، و هو غیر مرضی) و... .

- اعدام تعزیری: «مجازات مرگی که از طرف حاکم معین می شود.» بیشتر فقهای شیعه اعتقاد دارند که اصل در تعزیر ما دون حد است؛ ولی برای عدول از این اصل و اجرای مجازات بالاتر از حد می توان به یکی از سه علل زیر استناد کرده، اعدام تعزیری را جایز شمرد. این علل عبارت است از: مصلحت فرد و جامعه؛ قیام در مقابل افساد فی الارض و نهی از منکر. در میان فقهای اهل سنت نیز اختلاف هست؛ اما در برخی موارد، اعدام تعزیری را پذیرفته اند. (ر. ک. محمد ابراهیم شمس ناتری. بررسی تطبیقی مجازات اعدام. همان ص 161.) در مورد اعدام، به ویژه اعدام قصاصی و حدی، مبانی حقوق کیفری اسلام با مبانی حقوق غربی ماهیتا متفاوت است، چرا که در این نوع اعدام ها، قانون گذاری به قانون خدای متعال منحصر است و این با مکاتب حقوقی غربی متفاوت است که انسان را قانون گذار مطلق قرار داده اند. بر اساس مبانی ایدئولوژیک اسلامی، قانون خدا از روی علم و اطلاع کامل و جامعی است که از انسان و محیط پیرامون وی دارد؛ از این رو به گونه ای وضع شده است که تا ابد به تغییر نیاز نداشته باشد. از این رو، انسان جز در شرایط و ضوابط پیچیده و دانستن حکمت قطعی وضع قانون خدا، حق تغییر را در قانون خدا ندارد؛ اما قوانین موضوعه بشری، به دلیل اطلاعات ناقص که ناشی از ادراک ناقص بشر از جوانب پیچیده زندگی انسانی است (هم چنان که دانشمندان نیز اعتراف کرده اند، انسان موجود ناشناخته است)، با گذشت زمان و ادراکات نوینی که بشر از جهان پیرامون خود می یابد، تغییر می کند. به همین دلیل روزی به صورت افراطی، به وضع مجازات اعدام، حتی برای جرایمی مثل سقط جنین می پردازد و به همین جرم، زنی را در شربورک فرانسه اعدام می کنند و روزی دیگر به حذف کامل اعدام از جرگه مجازات ها روی می آورد و خطر ناک ترین جانیان را به حال خود وا می گذارد؛ حتی کسی را که بارها مرتکب قتل عمد به شکل های فجیعی شده است، با مجازات حبس ابد پذیرایی می کند. یکی از مهم ترین اثرات ویرانگر دستگاه کیفری اسلام، رعب و وحشت دایمی در جامعه است و بسیاری از شهروندان را دچار آسیب های اجتماعی جدی می کند و عموما قتل و جنایت و تجاوز و غارت و دروغ و ریاکاری را در جامعه رواج می دهد. هنگامی که قضات، بازجویان و شکنجه گران، مجازند برای گرفتن اقرار و یا وادار کردن فرد بی گناه به پذیرش اعمالی که انجام نداده اما بازجویان می خواهند و حتی به او تجاوز می کنند؛ دیگر بحث از عدالت و بخشش و رحمت خداوندی و اسلامی غیر از تزویر و ریاکاری چیز دیگری نیست! در چنین جامعه ای، طبیعی است که جهل و جنایت و دزدی و فقر و فلاکت در سطح گسترده ای دامن خانواده ها و شهروندان را بگیرد. امروز کم تر خانواده ایرانی را می توان سراغ داشت که عضوی از خانواده آن اعدام و زندانی نشده باشد و یا به دام تن فروشی و اعتیاد و خودکشی نیافتد. عوامل اصلی همه آسیب های اجتماعی در ایران در فقر و نداری و سرکوب های سیاسی و سانسور حکومت اسلامی است. از این رو، در چارچوب این حکومت جانی و متجاوز و غارتگر، هیچ اصلاحاتی امکان پذیر نیست و باید آن را به عنوان یک غده سرطانی رشد یابنده و لاعلاج جراحی کرد و دور انداخت. مسلما، هر انسانی که وجدان انسانی اش با شنیدن و خواندن این قوانین ضدانسانی اسلام و حکومت اسلامی، تکان دهنده و هولناک در عذاب قرار گیرد بی شک نفرتش از حکومت اسلامی و همه جناح ها و طرفداران آن، نه تنها به اوج می رسد، بلکه به این فکر هم می افتد که اگر تاکنون نسبت به این اعمال و رفتار و سیاست های وحشیانه حکومت اسلامی بی تفاوت بوده است، تنوین‌نظر کند و به صف مبارزه جمعی نیروهای سرنگونی طلب آزادی خواه، چپ، عدالت خواه و انسان دوست به پیوندد.

جمعه هفدهم تیر 1390 - هشتم ژوئیه 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش یازدهم):

خلقت زن در ادیان گوناگون و مساله حجاب اسلامی

در طول تاریخ، همواره علم و دانش بشری در تضاد و تقابل با مذهب و نیروهای مافوق بشر بوده است. با این وجود ادیان گوناگون کپی برداری از همدگیر هستند و همان مسایل خرافی و غیرعلمی را با تفاوت های مختصری از همدیگر تقلید کرد هاند. برای نمونه، خلفت آدم و حوا و چکونگی از بهشت رانده شدن آن ها از بهشت، با سایه روشن های جزئی کپی برداری از همدیگر هستند. فرودستی و تحقیر زن، از مسایل مهمی است که در طول تاریخ، همواره مورد بحث و نقد واقع شده و درباره آن بسیار سخن گفته و کتاب های بی شمار نوشته شده است. اما واقعیت آن است که ستم بر زنان در جهان متمدن کنونی نیز هنوز وجود دارد. اما وضعیت کمرشکن زنان در کشورهایی که قوانین حکومت آن ها، متاثر از قوانین مذهبی است به هیچ وجه قابل مقایسه با وضعیت کشورهای غربی و حتی کشورهایی چون ترکیه هم نیست. در قرن اخیر، گرایشات چپ و کمونیست و جنبش های اجتماعی حق طلب و برابری طلب به ویژه جنبش کارگری و سازمان های چپ و سوسیالیست، فمینیست های رادیکال و چپ، تلاش های گسترده ای را در جهت برابری زن و مرد به کار برده اند. بنابراین، ادیان زن را به عنوان یک انسان کامل و دارای حقوق برابر با مردان به رسمیت نمی شناسند و هزاران توجیه غیرعلمی و غیرانسانی می آروند تا با تحقیر و توهین و سرکوفت «نیمه انسان» بودن او را اثبات کنند. در هر حال، مذاهب در تاریخ، در پایمال کردن شخصیت و حقوق زن دارای مواضع مشترک بوده اند و چه بسا ضربه بسیار مخرب به زن و آزادی هایش زده اند. ادیان، در طول تاریخ، همواره گرایش ارتجاعی مردسالاری را بازتولید کرده اند. پس از ظهور سیستم سرمایه داری، مذهب و خدایگاه پول و سرمایه همدیگر ار تکمیل کردند و با استثمار نیروی کار در جهت کسب شود بیشتر، از جمله ستم و تبعیض بر زنان را نیز تداوم بخشیدند. بنابراین، آن چه ادیان در مورد زن می گویند، کاملا با آن چه در جهان امروز باید مدنظر هر انسانی قرار گیرند مغایرت دارند. انسان با مبارزه پیگیر و دایمی خود و روشنگری تاکنون توانسته به ویژه در دنیای غرب، تا حدودی دست مسیحیت و یهودیت را از دخالت در زندگی بشر محدودتر کند. اما اسلام هنوز هم در قاره هایی چون آفریقا و آسیا و به ویژه در منطقه بحرانی خاورمیانه، هم چنان به وحشی گری های خود ادامه می دهد. در عربستان سعودی که یکی از ثروت مندترین کشورهای جهان است؛ زنان حق رانندگی ندارند و استادان مرد در دانشگاه ها از طریق تلویزیون مداربسته به دانش جویان دختر آموزش می دهند . در این کشور، «حافظان ناموس»، حتی تلفن های مردم را کنترل می کنند و اگر دختر و زنی تلفنی با مرد «غریبه» و «نامحرمی» سخن بگوید، زیر تعقیب قرار می دهند. از این رو، اسلام نه تنها درباره حقوق زن و آزادی هایش، بلکه با هر نوع آزادی و برابری به ستیز برمی خیزد و مانع همبستگی انسان ها می شود. قدیمی ترین نظریه در مورد خلقت زن، نظریه افلاطون است که می گوید: «انسان در اول دو جزء نبود بلکه در اثر ارتکاب گناه، مورد غضب خداوند قرار گرفت و به دو جزء نر و ماده تقسیم گردید». (علی اکبر علویقی، زن در آینه تاریخ، ص 10)

«ایرانیان باستان نیز اعتقاد داشتند، کیومرث نخستین انسان بود که وارد زمین گردید و سی سال در کوهستان ها زندگی نمود و در موقع مرگ نطفه ای از پشتش چکید و در اثر تابش آفتاب خشکید تا چهل سال دیگر در روز مهرگان (۱۶ مهر) که جشن باستانی است به صورت دو ساقه ریواس از زمین رویید، آنگاه به شکل انسان یکی به نام «میشانه» جنس ماده و دیگری «میشه» جنس نر در آمدند.» (علی اکبر علویقی، زن در آینه تاریخ، ص ۱۰)

«کاتولیک ها، معتقدند که روح مرد با روح زن فرق دارد و تنها مریم در میان زنان دارای روح معادل با مردان است و روح بقیه زنان حالت بین انسان و حیوان دارد.» (علی اکر علویقی، پیشین، ص ۳۷)

یهودیان معتقدند: «حوا از پایانین دنده چپ آدم آفریده شده است» (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۸۰) و نیز در تورات آمده است: «خدا گفت: درست نیست آدم تنها بماند لذا حوا را آفرید ...» (علی اکر علویقی، پیشین، ص ۳۳)

«بهاگواد گیتا - که دارای آیین هندو می باشد - عقیده کلی را این گونه تشریح می کند: این فقط روح گنه کار است که به صورت زن متولد می شود.» (زن از دیدگاه اسلام، انتشارات دارالتبلیغ قم، ص ۱۸)

«در کتاب لجبکی - کتاب مذهبی ژاپن باستان - در بخش خلقت انسان نوشته شده است: آماتراسو - اله آفتاب - که خدای خدایان است مرد و زن را یک سان آفرید ولی زن نتوانست از این تساوی بهره گیرد، لذا مرد برتر گردید.» (علی اکر علویقی، پیشین، ص ۱۴)

خرافات و داستان سرایی ها و تناقضات روحانیون سنی، شیعه، کشیش ها و خاخام ها و تفسیر کتاب های آسمانی توسط مفسرین طرفدارا آن ها و غیره در رابطه با خلقت انسان، به ویژه ریشه در خود کتاب های عهد عتیق چون انجیل، تورات و قرآن دارد که در دوران خودشان نیز توسط افکار خرافی و ارتجاعی نوشته شده اند و با آزادی انسان به ویژه زنان سر خصومت دارند. اما حقیقت این است که عیسی، موسی، محمد، علی و غیره نیز افرادی دیکتاتور و مستبدی چون خمینی، بن لادن، خامنه ای، ملاعمر، بوش، احمدی نژاد، هیتلر و غیره بودند که هم با خودی هایشان رقابت و جنگ قدرت دارند و هم مخالفین خود را هر جا می یافتند بی رحمانه گردن می زدند و ترور می کردند تا ایدئولوژی و قدرت خود را به هر بهایی و لو با کشتار میلیون ها انسان و راه انداختن جنگ و غیره و تحمیل فقر و فلاکت بر مردم، نگه دارند. حتی برخی وجود زن را «شر» دانسته و او را عامل بدبختی و گرفتاری معرفی کرده و اعتقاد دارند زن عنصر گناه است. برای نمونه، به سخنان عملم الهدی امام جمعه مشهد و خاتمی امام جمعه موقت تهران درباره زنان مراجعه کنید مملو از این مزخرفات علیه زنان است و سخنان آن ها، صرفا به اظهارنظر محدود نبوده و سرکوب شدیدتر زنان توسط ارگان های سرکوب حکومتی را در پی دارد. سخنان زن ستیز و آزادی ستیز آن ها، از طریق بلندگوی نماز جمعه و مستقیما از رادیو و تلویزیون ها و رسانه های سراسری دولتی نیز پخش می گردند، همواره زنانی را که مقررات حکومت اسلامی را رعایت نمی کنند به عنوان دشمنانی معرفی می شوند که عامل بدبختی و گناه هستند و حتی خشک سالی در کشور نیز نتایج عملکرد زنان بدحجاب است؟! سایت دیگربان، سه شنبه، 28 تیر ماه 1390 برابر با 19 یولی 2011، نوشت: احمد علم‌الهدی امام جمعه مشهد می گوید که ولایت فقیه «معاونت ارتباطی و مردمی» امام دوازدهم شیعیان بوده و «ولایت مطلقه فقیه تنها راه ارتباطی با امام زمان در زمان غیبت است.» به گزارش خبرگزاری ایرنا, علم‌الهدی گفته که «امام زمان دارای ولایتی هستند که می توانند بر ذهن بشری تاثیر گذاشته و فرامین ایشان را پیاده کند.» او، در عین حال افزوده است: «هر فردی ادعای ارتباط با امام زمان را بکند باید وی را تکذیب کرد.» اظهارات امام جمعه مشهد در شرایطی مطرح می شود که روز گذشته نیز محمدتقی مصباح یزدی، گفته بود رضایت امام دوازدهم شیعیان در گرو رضایت علی خامنه ای است. در ماه های اخیر با علنی شدن اختلاف بین خامنه ای و احمدی نژاد، دعوا بر سر چگونگی ظهور داستان امام زمان و این که در حکومت اسلامی چه کسی با امام زمان در ارتباط است نیز به یک سوژه و کشمکش قدرتی بین طرفداران طرفین شده است. در چند ماه گذشته تعریف و تمجیدها از علی خامنه ای (که طی دو سال گذشته افزایش یافته) به اوج خود رسیده است. روحانیون محافظه کار در این مدت بارها به طور تلویحی ادعا کرده اند که علی خامنه ای با امام دوازدهم شیعیان رابطه دارد. در حالی که تعدادی از مدیران دولتی و هم چنین جن گیر و پیش نماز دولت و طراحان فیلم «مستند ظهور نزدیک است» که در آن، خامنه ای سیدخراسانی و احمدی نژاد شعیب از یاران امام زمان در ایران هستند که با جمع آوری لشکری به جنگ می روند و امام زمان در این جنگ ظهور می کند. اما احتمالا به نظر می رسد که سیدخراسانی برای خامنه ای که خودش را رهبر شیعیان جهان نیز می داند توهین آمیز و مقام پاینی بوده است؟! چندی پیش نیز آیت‌الله صافی گلپایگانی، با انتقاد از اعزام ورزشکاران زن به خارج از کشور، آن را «مایه شرمساری دانست و خواستار جلوگیری از این نوع مسایل» شد. به گزارش ایسنا، این مرجع تقلید، در دیدار جمعی از اعضای جامعه روحانیت شیراز با اشاره به مطلب

فوق خاطرنشان کرد: در شرایط کنونی باید با زبان و شیوه مناسب نسبت به اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اهتمام داشته باشیم. او، با بیان این که «انجام معاصی و گناهان و بدحجابی ها در بروز مساله خشک سالی تاثیر زیادی دارد»، اظهار کرد: باید به سوی خدا برویم و از ارتکاب گناهان و تظاهر به معاصی که متاسفانه روزبروز در جامعه بیش تر می شود، به شدت دوری کنیم. او، هم چنین با تاکید بر این که «ما نباید نسبت به عالم غیب و خداوند متعال غافل باشیم»، افزود: در مساله خشک سالی همه باید دست به دعا برداریم و انشاالله در آستانه ماه محرم و به برکت عزاداری سید و سالار شهیدان، خداوند باران رحمتش را بر این ملت نازل کند و دعای خاص امام زمان (عج) نیز شامل حال ما شود. آیت الله سیداحمد خاتمی امام جمعه موقت تهران، با تبیین موضوع «عفاف و حجاب» تاکید کرد: عدم رعایت «عفاف و حجاب» از موانع استجابت دعا است. به گزارش خبرگزاری حکومتی فارس، آیت الله سیداحمد خاتمی امروز در خطبه اول نماز جمعه تهران، با اشاره به خطبه ای از نهج البلاغه گفت: «علی (علیه‌السلام) علل عدم استجابت دعا را عدم روراست بودن با خدا، عدم پیروی عملی از پیامبر و عدم تبعیت عملی از قرآن کریم معرفی می کنند.»

او، با اشاره به سخن امام علی، عفاف و حجاب را افضل عبادت دانست و گفت: پاک زبانی، پاکی لقمه، لباس پاک، نگاه پاک و پاکدامنی از ابعاد عفاف و از نشانه های افراد با شخصیت است و هر چه انسان شخصیتش بالاتر باشد این عنصرها بیش تر در او متبلور است... در این میان عفت اجتماعی و پاکدامنی و پاک پوششی مورد تاکید قرآن کریم، هم در میان آقایان و هم در میان بانوان است، اما در قرآن نسبت به رفتار عفیفانه زنان تاکید بیش تری شده است... زنان باید نگاه خود را از نگاه آلوده حفظ کنند و از نگاه کردن به تصاویر آلوده خود را نگه دارند، زیرا این نگاه موجب غضب خداوند می شود... پوشش چادر در قرآن نیز آمده است که در سوره احزاب آیه 54 به آن اشاره شده است که «جلباب» به معنای لباسی است که تمام بدن را می پوشاند.»

او، با اشاره به آیه ای از قرآن ادامه داد: اگر قرار باشد خانم‌ها روسری را به معنای حجاب بگیرند، باید روسری آن ها بلند باشد که سر و گردن را بپوشاند و هیچ گونه جاذبه جنسی برای نامحرم نداشته باشد، لذا انداختن شال بر سر که موی سر را نمایان می کند، چیزی جز بازی با حجاب و شکستن حرمت حجاب نیست. امام جمعه موقت تهران در ادامه تبیین موضوع «عفاف و حجاب» تاکیدکرد: زنان نباید با نامحرمان با عشوه و آن طور که با شوهر خود سخن می گویند حرف بزنند، چرا که این ها زمینه گناه را فراهم می کند. آیت الله خاتمی، هم چنین افزود: طریقه راه رفتن زنان نباید موجب تحریک نامشروع برای نامحرم شود، ضمن این که زیورآلات خود را نباید برای نامحرمان به نمایش بگذارند؛ گردنبند، لباس محرک، لباس آن چنانی زیور حساب می شود. در کشوری که سانسور و اختناق، شکنجه و اعدام و هم چنین فقر و بی کاری نفس گیر شده است مشغله سران و رهبران آن را هم چنان سرکوب سیستماتیک زنان گرفته است عمق سرکوبگری و جنایت کاری این حکومت را به نمایش می گذارد. به عبارت دیگر، در جامعه ای که زنان آزاد نباشند آزادی های دیگر در آن جامعه، بی معنی و به دور از هرگونه واقعیت است. امام جمعه موقت تهران، با بیان این که از رازهای مستجاب نشدن دعاها همین هایی است که گفتم، خاطرنشان کرد: احتمالا بسیاری از بانوانی که رعایت حجاب نمی کنند، نمی دانند که حجاب لازم برای آن ها کدام است. لذا این سخنان من حجت را برای آنان که سخنان من را شنیدند و خواهند دید تمام کرد، بنابراین عذر و بهانه ای در پیشگاه خداوند نخواهند داشت. حتی برخی از شعرا نیز آن چنان شعرهایی علیه زنان سروده اند که گمان می رود هیچ زن «نیکی؟» در تاریخ وجود نداشته است. برخی را اعتقاد بر این است که زن «شیطان؟» کوچک است در حالی که مرد در ذات خود مبرا از «گناه؟» بوده و این زن است که مرد را به سوی گناه کشانده است؟! به دلیل پای بند بودن به چنین باورهای غیرانسانی است که بسیاری از آیین ها به ویژه اسلام، محبوس کردن زن در چهاردیورای خانه را توصیه می کنند. از جمله داستان هایی چون «خلقت زن را از دنده چپ مرد» و ناقص شمردن زن و این که خداوند حوا را آفرید تا آدم را از تنهایی در بیاورد و جفتی داشته باشد. یعنی اگر آدم از تنهایی حوصله اش سر نمی رفت حداوند زن آفریده نمی شد؟ این داستان، توهین بزرگی به بشریت، به ویژه زنان است. چون «حوا میوه ممنوعه را به آدم خورانید و خداوند آن ها را از بهشت راند» پس زن، «موجودی کجرو و شرور» است. «زن بود

افسون گری، ایمان ربای» یعنی شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را» این مطالب در بسیاری از کتب تاریخی - مذهبی به چشم می خورد و در قرآن آمده است: «گفت (پروردگار): ای آدم از کجا فریب خوردی؟ گفت: از حوا پروردگار من!» (ترجمه تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۹)

زن در دین زرتشت

در تاریخ آمده است نخستین مردمی که به سرزمین ایران آمدند، آریایی ها بودند. آنان به دو گروه عمده «مادها» و «پارس ها» تقسیم می شدند. با اتحاد مادها، دولت «ماد» تشکیل شد. پس از مدتی پارس ها توانستند دولت ماد را از بین ببرند و سلسله های هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان را بنیان گذاری کنند. پژوهش ها نشان می دهد که زنان ایران زمین از زمان مادها که نخستین ساکنان این دیار بودند، دارای پیراهن بلند چین دار، شلوار تا مچ پا و شنلی بلند بر روی لباس ها بوده اند. در زمان ساسانیان ـ که پس از نبوت زرتشت است ـ افزون بر چادر، پوشش صورت نیز در میان زنان اشراف معمول شد. به گفته ویل دورانت، پس از داریوش، زنان طبقات بالای اجتماع، جرات نداشتند که جز در تخت روان روپوش دار از خانه بیرون بیایند و هرگز به آنان اجازه داده نمی شد که آشکارا با مردان آمد و رفت کنند. زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی حتی پدر و برادرشان را ببینند. در نقش هایی که از ایران باستان بر جای مانده است، هیچ صورت زنی دیده نمی شود و نامی از ایشان نیامده است. از آنجا که مرکز بعثت «اشو زرتشت» ایران بوده است و او اصل حجاب را تعمیق و مستحکم نموده، عامل درون را ضامن اجرا و پشتوانه استمرار و استواری حجاب قرار دهند. در دین زرتشت، بر هر مرد و زن واجب است که هنگام انجام مراسم عبادی و نیایش، سر خود را بپوشاند. بر اساس آموزه های دینی، یک زرتشتی مومن، باید از نگاه ناپاک به زنان دوری جوید و حتی از به کارگیری چنین مردانی خودداری کند. «سدره» از نه پاره پارچه سفید و نازک دوخته شده و در زیر پیراهن، چسبیده به بدن پوشیده شود. سدره که در اوستا (ستره) نامیده شده، به معنای آن نیز هست. علمای اسلام نیز برای بیان حکم حجاب از واژه ستر استفاده کرده اند. «کشتی»، کمربند باریکی است که از پشم گوسفند بافته شده و باید پیوسته آن را بر روی سدره به کمر بندند. (موبد موبدان، رستم شهرزادی، دین و دانش، انجمن زرتشتیان تهران، سال 1357)

در یکی از بخش های اوستا که به «یسنا» یا «گات ها» معروف است، در «گات»، گفته شده است: «منم زرتشت آن برانگیزاننده اهورا مزدا که برای نخستین بار آموختم که تویی مزدای بی همتا آن داور بی همال که مردم را به توسط من به میانجی، منش نیک و بهترین راستی به کار و کوشش به روی زمین خواندی که ستوران را پیداد نکنند و پیرو راه نیکی و راستی باشند. این چنین کسان، مردان و زنانی که دستورات دین را به کار برند، رستگار خواهند بود و به پاداش به گزینی شان در آن سرزمین جاویدانی اهورایی وارد شوند و همه آنانی که آیین پذیرند نیز رستگاری یابند و من با همه آنان سرودگویان از پل چینوت (صراط مستقیم) خواهیم گذاشت.» می بینیم در این فراز از زنان و مردان یاد می شود و تمام کسانی که از زن و مرد به این آیین بپیوندند و دستورات این آیین را رعایت کنند، مسیر تکامل را خواهند گذراند، اما در «گات» 53 بیشتر به جایگاه اجتماعی زن و مرد اشاره شده است. در این فراز آمده است: «اینک ای دختران شوی کننده و ای جوانانی که پیوند زناشویی می بندید، سخنان مرا خوب به یاد بسپارید، با آموزه های دین راه نیک منشی را بگزینید و از روی مهر و فرزانگی هر یک از شما باید بر آن باشد که در مهرورزی، پاکی و درستی و پارسایی بر دیگری پیشی جوید، چه این بهترین شیوه کام یاری در زندگی خواهد بود.» تمام آن چیزی که در متن اوستا در مورد زن و مرد وجود دارد، همین دو فراز است و از همین دو متن کلی برداشت در برابری و همانندی میان زن و مرد شده است. در متون دیگر زرتشتیان مطالب تحقیرآمیز فراوانی میان زن و مرد دیده می شود. در کتاب مادیکان هزار دادستان نوشته کریستیان پارتلمه آمده است زن شخصیت حقوقی نداشته و به عنوان شخص شناخته نمی شده و در حکم شی، مطرح بوده است. بر اساس عقاید زرتشتیان اگر زنی از خود پسری نداشته باشد، بسیار دشوار خواهد بود که از پلی که در رستاخیر به بهشت متصل است، عبور کند، یعنی تنها داشتن فرزند پسر، عامل نجات و گذر از پل

صراط فرض شده است. در دین زرتشت، ریاست ویژه مرد است و زن طفیلی و از حقوق انسانی و اجتماعی محروم است و باید زیر اطاعت و بندگی مرد باشد. هر چند در جایی از اوستا به همتایی زن و مرد اشاره شده، ولی از آثار مکتوب زرتشت به دست می آید که زن به عنوان عنصری برای زادن و حفظ نسل، ایفای نقش می کند و در این آیین همیشه تولد پسر دل پسندتر از تولد دختر بوده است. بنابراین، تاریخ نشان می دهد که بر خلاف برخی ادعاها، حجاب با لشکرکشی اعراب به ایران نیامد و پیش از آن نیز به نوعی مرسوم بود. اما مساله حمله اعراب به ایران و تحمیل دین اسلام با جنگ و خونریزی به مردم این کشور، حجاب اسلامی هم بیش از گذشته مورد تاکید حاکمان قرار گرفت.

زن در دین یهود

دین یهود، آفرینش حوا را از یکی از دنده های آدم می داند و معتقد است مار (شیطان) ابتدا حوا را فریب داد و او از درختی که خوردن میوه اش ممنوع بود خورد و از آن به شوهر خود داد. در این آیین، حق طلاق نیز منحصر به مرد است و او می تواند با این مجوز که زن خود را نمی پسندد، طلاق نامه ای نوشته و او را از خانه بیرون کند. همه مورخان، از حجاب سخت زنان یهودی سخن گفته اند. ویل دورانت، می نویسد: گفتگوی علنی میان ذکور و اناث، حتی بین زن و شوهر از طرف فقهای دین ممنوع گردیده بود... دختران را به مدرسه نمی فرستادند و در مورد آن ها کسب اندکی علم را به ویژه چیز خطرناکی می شمردند. با این همه، تدریس خصوصی برای اناث مجاز بود. برخورد موسی پیغمبر با دختران شعیب که به آنان گفت تا پشت سر او حرکت کرده، از پشت سر، او را به منزل پدرشان هدایت کنند، و نیز سیره عملی یهودیان مبنی بر استفاده از چادر و برقع و روبند، تفکیک و جدا بودن محل عبادت زنان از مردان در کنیسه، ناشایسته شمردن اشعاری که در تمجید زیبایی زنان سروده شده است و ایراد خطابه توسط زنان از پشت پرده، بیانگر کیفیت شدید و سخت گیرانه حجاب نزد یهودیان است. تصویر حوا، در روایات یهودی به عنوان یک وسوسه گر، منتج به دیدی بی نهایت منفی نسبت به زنان شده است و همه زنان به عنوان کسانی تصور شده اند که از مادرشان، یعنی حوا، گناه، حیله و تلبیس را به ارث برده و در نتیجه همه آنان نادرست کار و از نظر اخلاقی پست و گناه کارند. در یکی از «مواعظ سلیمان» آمده است: «و زنی را که مثل دام هاست و دلش تله هاست و دست هایش کمندهاست یافتم، که تلخ تر از مرگ است. کسی که در حضور خدا پسندیده است از او رهایی خواهد یافت، اما گناه کار گرفتار وی خواهد شد، اینک واعظ می گوید؛ که این را دریافتم، پس از شمردن چیزها یک به یک تا آن کیفیت حساب را دریابم، که جان من الی الآن در جستجویش می باشد و نمی یابد. این است که یک مرد از هزار پیدا کردم، از تمامی آن ها زنی را پیدا نکردم.» (مواعظ سلیمان، فصل 7، آیات 26 تا 28)

سومین بخش از عهد عتقیق ار مجموعه کتب مقدس است. در عهد عتیق، (انجیل کاتولیک) در بین سرود سلیمان و مرائی واقع شده است و مترجمین مسیحی انگلیسی آن را بین مزامیر و مواعظ سلیمان قرار داده اند. در بخش دیگری از ادبیات عبری که در انجیل کاتولیک یافت می شود می خوانیم: «هیچ شرارتی، در هیچ جایی به پای شرارت زنان نمی رسد... گناه با یک زن شروع شد و به لطف اوست که همه ما مجبوریم بمیریم!»

ربی های یهود 9 لعنت را که بر زنان به خاطر هبوط و سقوط شان، تحمیل شده است، چنین برمی شمارند: «9 لعنت که خداوند همراه با مرگ به زنان تحمیل نموده است عبارتند از: «1ـ تحمل بارداری، 2ـ تحمل درد زایمان، 3ـ تحمل بزرگ کردن فرزند، 4ـ این که به عنوان گواه و شاهد پذیرفته نمی شود، 5ـ پس از همه این ها مرگ پاداش اوست و...» (زن در یهود، لئونارد، ج، سویدلر، 1976 م، ص 115)

ربی های یهود، این را به عنوان وظیفه ای برای مردان می دانند که برای تکثیر نژاد منشا زاد و ولد باشند و رجحان واضح شان را برای فرزندان مذکر پنهان نمی کنند. «برای آنانی که فرزندشان مذکر

است خوشی و برای آن هایی که فرزندشان مونث است ناخوشی است. هنگام تولد پسر همه خوش حالند و هنگام تولد دختر همه غم زده اند. هنگامی که پسری پا به جهان می گذارد صلح به جهان می آورد و هنگامی که دختری متولد می شود، هیچ!» (زن در یهود، سویدلر ، ص 140)

قلب یهود، تورات است و تورات یعنی قانون؛ اما بر طبق تلمود زنان از مطالعه تورات معافند. برخی از ربی های یهود به شدت تابع این عقیده اند که «بهتر است کلمات تورات به آتش بسوزد تا این که زنان از آن بهره مند شوند. و هر کس دخترش را یادگیری دهد مانند این است که او را وقاحت یادگیری نموده است.» (یهودیت، دنیس، ال، کارمودی، ص 197)

زن در دین مسیحیت

مسیحیت نیز می گوید که شیطان ابتدا حوا را فریب داد و خداوند، درد زایمان را برای رستگاری او قرار داد. به اعتقاد این دین، حق یادگیری دادن از زن سلب شده تا نتواند بر شوهر خود مسلط شود. طلاق دادن زن و نکاح با زن مطلقه در انجیل حکم زنا را دارد. عموما در مذاهب الهی، زن را یک موجود ضعیف و ناچیز به شمار می آیند و زنان را برای خدمت به مردان و اطفای شهوت جنسی برای مردها می نگرند. مرد می تواند زن های متعدد بگیرد و یا طلاق بدهد، اما زن نمی تواند. مسیحیت نه تنها احکام شریعت یهود در مورد حجاب را تغییر نداد، بلکه قوانین شدید آن را استمرار بخشید و در برخی موارد، قدم را فراتر نهاد و با سخت گیری بیش تری وجوب حجاب را مطرح ساخت؛ زیرا در شریعت یهود، تشکیل خانواده و ازدواج امری مقدس محسوب می شد و طبق نوشته ویل دورانت، در سن بیست سالگی اجباری بود. در تورات آمده وقتی خداوند آدم را آفرید و در بهشت ساکن شد، خداوند دید آدم تنهاست و گفت خوب نیست آدم تنها باشد پس برای او یک یار بسازم که همراه او باشد، سپس او را از دنده چپ آدم آفرید و آدم نام او را حوا یعنی زندگی نامید. پس از آن که خداوند خواب را بر آدم مستولی کرد یکی از دنده هایش را گرفت زنی بنا کرد و نزد آدم آورد، و آدم گفت این است استخوانی از استخوان هایم و گوشتی از گوشتم، از این رو، نساء نامیده شد؛ زیرا از انسان گرفته شده است. (تورات، سفر پیدایش ، باب 2، آیات 21 تا 24)

خداوند این نکته را مورد توجه قرار داد که زن را از کدامین عضو آدم بیافریند، او فرمود:... من زن را از بخشی از بدن آدم که همواره پوشیده و نهفته است می آفرینم تا آن که موجودی محجوب و عفیف به بار آید. (دکتر ابراهام کهن، گنجینه ای از تلمود/ 178 ـ 179)

بنابراین بر اساس تعالیم تورات، حوا از بخشی از بدن مرد آفریده شده است و این یکی از دلایل ایجاد تصور خلقت زن از دنده چپ مرد در بین مردمان در طول تاریخ شده است. در انجیل برنابا، مثل همین داستان که در تورات آمده ذکر شده است: پس چون خدا آدم را تنها دید فرمود خوش نیست این که تنها باشد پس از این رو او را به خواب کرد و گرفت دنده را از سوی دل و آن جا را از گوشت پر کرد و از آن دنده، حوا را آفرید و زن برای آدم گردانید. (انجیل برنابا ، فصل 39، آیات 29 ـ 35)

«گناه» حوا، نقش اساسی در ایمان همه مسیحیان و حتی مذاهب دیگر دارد، زیرا به تصور مسیحیان علت ماموریت عیسی مسیح بر روی زمین نافرمانی و سرپیچی حوا از دستور خداوند سرچشمه می گیرد. او گناه کرد و سپس آدم را اغوا نمود که درخواستش را اجابت کند. بنابراین خداوند، هر دوی آنان را از آسمان به زمین هبوط داد، زمینی که به خاطر آنان لعنت شده بود. آن دو، گناهانشان را که از سوی خداوند بخشیده نشده بود به همه نسل هایشان واگذار نمودند و بنابراین تمام انسان ها زاییده می شوند و برای پاک کردن انسان از گناه نخستین، خداوند مجبور بود که عیسی مسیح را که به منزله پسر خدا بود به صلیب قربانی نماید. «و باید که زن به آرامی و با کمال اطاعت گیرد و زن را به یادگیری دادن اجازت نمی دهیم تا آن که زیر دست مرد باشد، بلکه سکوت اختیار کند، آدم خلق شد و حوا، آدم فریفته نشد، بلکه زن فریفته شد و از حد تجاوز نمود.» (نامه اول پولس به تیمو تسیوس، باب دوم، آیات 11 تا 14)

انجیل کاتولیک، می گوید: «زایش دختر یک خسارت است.» (انجیل کاتولیک، فصل 3، آیه 22) دختر به عنوان مولودی دردناک و منبعی نهایی برای آبروریزی پدرش به حساب آمده است: «دختر تو نافرمان است؟ به شدت مراقب او باش که باعث نشود تو سبب خنده دشمنانت واقع شوی و سر زبان ها بیفتی و در معرض شایعات مردم قرار گیری و آبروی خود را در میان مردم بریزی.» (انجیل کاتولیک، فصل 3، آیه 22)

بر طبق انجیل، اگر مردی عهدی با خدا بست، باید به طور کامل آن را عمل نماید و نباید عهدش را بشکند، اما نذر زن برای او الزام آور نیست و باید با موافقت پدرش باشد. اگر در خانه پدری زندگی می کند و یا اگر ازدواج کرده است باید با موافقت شوهرش باشد. و چنان چه پدر و یا شوهر عهد و نذر او را باطل بدانند هرگونه ضمانتی که توسط او انجام گرفته، پوچ و بی معنا خواهد بود. «اما اگر پدرش او را در روز شنیدنش مانع آید پس تمامی نذرها و قیدهایی که بر خودش بسته است ثابت نخواهد شد... اگر شوهرش آن ها را فی الواقع باطل ساخته است، در روز شنیدنش، پس هر چه که در باب نذرش و در باب مقید ساختن خودش از لبانش جاری شده باشد استوار نخواهد شد، چون که شوهرش آن ها را باطل گردانیده است.» (سفر اعداد، فصل 30، آیات 2 تا 15)

مسیحیت روی هم رفته از طلاق نفرت و انزجار دارد، عهد نوین صریحا از ازدواج لاینحل و ابدی جانب داری می کند. این نسبتی است که به عیسی می دهند، او گفته است: «اما من به شما می گویم؛ هر کس زنش را طلاق دهد، مگر در مورد بی ایمانی در امر ازدواج، باعث گردیده که او به انحراف کشیده شود و هر کس زن طلاق داده شده را به نکاح در آورد مرتکب انحراف شده است.» (انجیل متی، فصل 5، آیه 32)

آیین بودا

در آیین بودا، اگر چه زن موجودی است با ظاهر فرشتگان، اما در اعماق قلبش، روح شیطانی و دام خطرناک شیطان نهفته و گسترده است. از این رو، تا مدتی هیچ زنی را به کیش خود نمی پذیرفتند و اظهار می داشتند: «خدایا ما را از شر شیطان و نفس لئیم و زن، حفظ کن.» و شعار آنان این بود: «نجات، در مصاحبت با زن تحصیل نمی شود!»

اگر چه بودا زنان را هم برای ترک دنیا به نحوی قبول می کند، اما این پذیرفتن مشروط به دو شرط است:

1- باید سلوک زن، به طور کلی زیر نظر مردان راهب اداره شود.

2- در هر پانزده روز، حتما خود و اعمالش را به مردان راهب عرضه کند.

زمانی که «آناندا» یکی از نزدیک ترین پیروان بودا پرسش می کند که چرا زنان محرومند؟ بودا این طور پاسخ می دهد: «از زن به کلی بر حذر باش ای آناندا! زنان شرورند، زنان حسودند، زنان بخیل و پستند، زنان از خرد و اندیشه به دورند.» وقتی آناندا می پرسد که اگر به حکم ضرورت با زنی مواجه شدم چه می شود. بودا پاسخ می دهد: «کاملا بیدار باش، اگر پیرند با آنان چون مادر سلوک کن و اگر جوانند آن ها را خواهر بدان، چون زن مثل تمساح و نهنگ سهمگین و خون آشام است که در رود زندگی می نشیند تا شناوری را صید و طمعه خویش سازد.» (ادیان و مذاهب جهان، محمدصادق نبی حسینی/ صص 1186 و 1187)

خلقت زن در قرآن

در تاریخ طبری، می خوانیم: «... خدا آدم را در بهشت قرار داد که در آن تنها همی رفت و همسری نداشت که بدو آرام گیرد لحظه ای بخفت و چون بیدار شد زنی را بالای سر خود دید که خدای از دنده او خلق کرده بود... به گفته اهل تورات و دیگر مطلعان، خوابی برای او (آدم) انداخت. آنگاه یک دنده او را از طرف چپ بگرفت و جای آن را از گوشت پرکرد و آدم هم چنان در خواب بود تا خدا از دنده وی حوا را بیافرید...» (ترجمه تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۳)

مفسران و علمای شیعه نیز همانند علمای اهل تسنن در مساله خلقت زن، نظرات گوناگونی دارند. هر چند که برخی مفسرین و روحانیون دینی به اصطلاح «نواندیش»، آن بخش از موضوعات و روایات و احادیث و حتی تفسیر برخی آیه های قرآن که به طور آشکار پرسش برانگیز و زمخت و خشونت بار هستند مورد تعدیل قرار می دهند و آن ها را با بسته بندی دیگری به بازار خرافات مذهبی ارایه می دهند. برای نمونه تفسیر آیت الله مطهری، از خلقت زن چنین است: «قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را، قرآن نه حوا را به عنوان مسوول اصلی معرفی می کند و نه او را از حساب خارج می کند. قرآن می گوید به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه های آن بخورید، قرآن آن جا که پای وسوسه شیطانی را به میان می کشد ضمیرها را به شکل«تثنیه» می آورد، می گوید: «فوسوس لهما الشیطان»؛ شیطان آن دو را وسوسه کرد. «فدلاهما بغرور»؛ شیطان آن دو را به فریب راهنمایی کرد. «و قاسمهما انی لکما من الناصحین»؛ شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آن ها را نمی خواهد.» (موسسه نشر آثار امام، ص ۲۰۸)

در اندیشه قرآن، انسان از خاک آفریده شده و بازگشت همه به خاک و مبعوث شدن همه نیز از خاک می باشد: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارهٔ پایانی». هم چنین قرآن خلقت انسان را به هفت مرحله تقسیم می کند. تفسیر نمونه در توضیح آیه ۶۷ سوره مومن می نویسد: «... به این ترتیب نخستین مرحله، مرحله تراب و خاک است. مرحله دوم، مرحله نطفه که مربوط به همه انسان هاست جز آدم و حوا»؟!

حسن بصری، از محمد روایت کرده که گفته: «ان المرأ خلقت من ضلع الرجل فان اردت أن تقیمها کسرتها و ان ترکت انتفعت بها و استقامت»؛ همانا زن از استخوان پهلوی مرد (دنده) آفریده شده، اگر بخواهی راستش کنی آن را می شکنی و اگر رهایش کنی بدان فایده یابی و او راست گردد. درباره ماده اولیه خلقت حوا دو نظریه وجود دارد؛ الف) از دنده های پهلوی آدم علیه‌السلام. ب) از باقی مانده گل آدم علیه‌السلام. سدی از ابن عباس و ابن مسعود و گروهی از صحابه نقل کرده است که چون ابلیس از بهشت رانده شد و آدم در آن ساکن گشت، در آن جا تنها ماند و با او کسی نبود که بدو آرام گیرد، سپس خدای تعالی او رابه خواب فرو برد و دنده ای از دنده های پهلوی چپ او را بیرون کشید و به جای آن گوشت نهاد و حوا را از آن دنده آفرید. چون بیدار شد و بالای سر خود زنی را یافت از وی پرسید که«تو کیستی؟» گفت: زنی .گفت: تو را برای چه آفریدند؟ گفت: برای این که تو به من آرامگیری. فرشتگان (به آدم) گفتند: نامش چیست؟ گفت: حوا. گفتند: چرا حوایش نامیدند؟ گفت: چون او را از چیز زنده آفریدند. حسن بصری از رسول خدا، روایت کرده است: «ان المرأ خلقت من ضلع الرجل فان اردت أن تقیمها کسرتها و ان ترکت انتفعت بها و استقامت» همانا زن از استخوان پهلوی مرد (دنده) آفریده شده، اگر بخواهی راستش کنی آن را می شکنی و اگر رهایش کنی بدان فایده یابی و او راست گردد.

از ظاهر آیه «هو الذی خلقکم من نفس واحدْ و جعل منها زوجها لیسکن الیها» (اعراف، 7 . 189)، چنین بر می آید که خداوند همسر آدم را جهت آرامش گرفتن او خلق کرد.

طبری نیز به نقل از ابن عباس و ابن مسعود می نویسد: آدم در حالت بهت ترس آوری در بهشت گردش می کرد و هیچ همدوش و رفیق نداشت. این برداشت تا حدودی با نظر تورات موافق است. در واقع ،قرآن نیز خلقت زن آدم و حوا را از تورات گرفته است. قرآن، از عهد و میثاقی میان خدا و خلیفه او

(آدم) سخن به میان می آورد: «و لقد عهدنا الی آدم من پیش فنسی و لم نجد له عزماً» (طه، 20 . 115)

فخر رازی، در این باره می گوید: بدون شک مراد از عهد، امر یا نهی یی از جانب خداوند است. در ادامه می افزاید: مفسران بر آن اند که مراد از عهد، همان دستور نزدیک نشدن به درخت است. عهد و پیمان خداوند از آدم، خوردن از میوه تمام درختان، به جز درخت واحدی بود. علامه طباطبایی، می نویسد: اما این که مقصود از آن عهد چه بوده به طوری که از داستان آن جناب در چند جای قرآن بر می آید، عبارت بوده از نهی از خوردن درخت. قرآن، صراحتی در نوع این درخت ندارد. در روایتی از امام رضا نیز نقل شده که آن درخت، گندم شمرده شده است: «و أشار لهما الی الشجرْ الحنطْ.»

تلاشد بن جبیر از ابن عباس، روایت کرده است که گندم و سنبله بود و روایت کرده اند که ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این درخت پرسید و آن حضرت فرمود: آن شجره مبارکه، گندم بود. از حضرت علی علیه السلام روایت شده که درخت کافور بوده است. کلبی، گفته: درخت معرفت نیک و بد بود. بنابراین، بین مفسران اسلامی و روحانیون حتی درباره درختی که خداوند آدم و حوا را از خوردن آن منع کرد، اختلافات فاحشی وجود دارد: سیب، گندم، جو، انگور، انجیر، حسد، کافور، درخت معرفت نیک و بد، درختی که فرشتگان از آن برای جاودانه شدن در بهشت خورده بودند، زیتون، درخت خرما، درخت محبت، درخت هوی و هوس و...، برخی از مواردی است که نقل شده است. طبری، می نویسد: زمانی که آدم و حوا از میوه آن درخت خوردند، شرمگاه هایشان بر آن دو آشکار گردید چون خداوند آن دو را پوششی که پیش از ارتکاب خطیئه داشتند عاری ساخته بود، و شروع به پوشاندن آن ها با برگ جنت کردند. سیدقطب می نویسد: کشف سوآت و عریانی و بر گرفتن از ورق جنت نتیجه خطیئه آن ها یعنی خوردن از شجره منهیه بود.

عبارت بالا و قرآن «لیبدی لهما ماوری عنهما من سؤاتهما» (اعراف، 7 . 20)، چنین بر می آید که آدم و حوا پیش از خوردن از میوه ممنوعه، برهنه نبودند بلکه پوششی داشتند که در قرآن، نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است. در عهد قدیم، آمده است: «پس خدا موجودات را آفرید، لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد و خداوند خوابی گران بر آدم مستولی گرداند تا بخفت پس یکی از دنده هایش را گرفت و گوش در جایش پرکرد و خدا آن دنده را زنی بنا کرد و او را نزد آدم آورد. در قرآن 18 بار نام تورات و 12 بار نام انجیل ذکر شده و این غیر از مواردی می باشد که تلویحا به آن ها اشاره گردیده است. (المعجم، به ترتیب ص 158 و 688).

قرآن، اساسا این کتب مقدس را آسمانی نامیده و آن ها را هم چون قرآن، نازل شده از جانب خداوند می خواند:

- همانا ما (خداوند) تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور است. (مائده،44)

- و بخشیدیم انجیل را که در آن هدایت و نور می‌باشد. (مائده،46)

در آیه ای دیگر در خصوص یکسانی شانیت قرآن، تورات و انجیل می فرماید:

- الله (خدایی است که) نیست خدایی مگر او که زنده و پاینده است و نازل کرد کتاب (قرآن) را به راستی، که دلیل راستی کتب (آسمانی پیش از خود است که هم اکنون) در دست شماست و تورات و انجیل را از پیش نازل کرد برای هدایت مردم(آل عمران،2 و 3)

از این مهم تر آن که قرآن، تمام پیامبران پیشین علیهم السلام را مسلمان و موحد نامید و تعالیم آنان را بدون توجه به فاصله تاریخی و مقتضیات زمانی آنان در یک راستا و مشابه هم دانسته است:

- بگویید که ما مسلمین به خدا ایمان آوردیم و به آن چه از کتب آسمانی به ما نازل شده و آن چه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندانشان و بر آن چه به موسی و عیسی عطا شده و به

همه آن چه بر پیغمبران از جانب خداوند آورده اند ایمان داریم و میان هیچ یک از پیغمبران فرق نگذاریم و ما تسلیم او هستیم. (بقره، 136)

بر این اساس می توان نتیجه گرفت که قرآن ریشه و اساس کتب مقدس ادیان الهی پیشین را نازل شده از سوی خداوند می داند و اساس تورات و انجیل را حق و صحیح می خواند، لذا به مسلمانان می آموزد که نسبت به آن ها ایمان و احترام داشته باشند. اما این پرسش به صورت جدی مطرح است که آیا انجیل و تورات موجود، واقعا ماهیتی الهی داشته اند؟ امروزه این این پرسش حتی بین یهودیان و مسیحیان نیز به طور جدی مطرح است. البته باید توجه داشت که فاصله زمانی قرآن با کتب مقدس پیشین نسبتا زیاد بوده است، چنان که پیدایش اصل تورات در حدود 1700 سال و انجیل حدود 600 سال پیش از زمان نزول قرآن بوده است. عهد قدیم، متشکل از 39 کتاب است که در سه بخش تورات، کتوبیم و نبی آیم تدوین شده اند. عهد نوین نیز مجموعه ای متشکل از 27 بخش است که در چهار بخش اناجیل، اعمال رسولان، نامه رسولان و مکاشفات یوحنا تدوین گردیده اند. در قرآن غیر از تورات و انجیل، به دو کتاب دیگر نیز به نام، اشاره شده است، یکی صحف ابراهیم و دیگری زبور داود. البته آیات محدودی که در خصوص این دو کتاب در قرآن وجود دارد، آن چنان گویا نیست که بتوان به ماهیت آن ها پی برد، با این وجود نکاتی قابل ذکر است که به آن اشاره می گردد: نام ابراهیم، 69 بار در قرآن به «احترام و بزرگی» یاد شده و در اثنای آن ها فرازهای گوناگونی از زندگی او برای عبرت مومنین بیان شده است. خداوند او را فردی یکتاپرست و دین او را حنیف خوانده است (آل عمران، 67) و می گوید که دین ابراهیم را پیروی کن. (نساء، 125) او پیامبری راستین و فردی صدیق بود. (مریم،41) و خداوند به او و خاندانش نعمت حکمت و سروری اعطا نمود. (نساء،54) در تعالیم اسلامی، ابراهیم از پیامبران اولی العزم و دارای شریعت می باشد، و قرآن در چند مورد اشاره دارد که ابراهیم، دارای کتاب آسمانی به نام «صحف» بوده است.

- سرای پایانت بسی بهتر و پاینده است، همانا این حقیقت در صحف (رسولان) پیشین (یعنی) صحف ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام ذکر شده است. (اعلی 19 تا 17)

از آیه بالا استفاده می شود که کتاب ابراهیم مجموعه ای از دست نوشته ها و کتابچه ها بوده است. زیرا اگر در آیه، لفظ «صحیفه» به صیغه جمع یعنی «صحف» بیان شده است، جهت اشاره ای به دو کتاب ابراهیم و موسی نیست، بلکه این کلمه نام خاص برای نامه ها یا نوشته های دینی مربوط به ابراهیم می باشد. چون در زبان عربی برای دو شی، صیغه تثنیه می آورند نه جمع. آنچنان که در قرآن آمده است این کتاب یا کتاب ها محتوایی آسمانی و نازل شده از سوی خداوند داشته اند، و متون آن مجموعه ای از وحی الهی بوده است که به ابراهیم نازل شده بود. (نساء،63)

- بگو ایمان آوردیم به خدا و آن چه نازل شده به ما و آن چه نازل شد بر ابراهیم...(آل عمران، 84)

اما از آن جا که ابراهیم (بر طبق شواهد تاریخی) حدود 3800 سال پیش می زیسته است، از کتاب او چیزی به جای نمانده و حتی در کتب مقدس عبرانی نیز نامی از کتاب و متن آن نرفته است. اما از اشارات قرآنی مشخص است که محتوای صحف ابراهیم با کتاب موسی کاملا همسو و هم کیش بوده است. (اعلی ،19)

داود، یکی از پیامبران معروف بنی اسراییل است (متولد 1033 ق.م) که حدودا 370 سال پس از رحلت موسی، پادشاهی بزرگی در اورشلیم و سپس در تمام سرزمین های یهودیه و اسراییل برپا نمود. نام او در قرآن 16 بار ذکر شده است. قرآن او را از افضل انبیای الهی دانسته (اسراء، 55) و تاکید نموده است که خداوند به او کتابی به نام زبور اعطا کرده بود:

- و ما به داود زبور را اعطا کردیم. (نساء، 163)

به طور کلی می توان به این نتیجه رسید که خلقت انسان از دیدگاه مذهبی، بی پایه و اساس بوده و به دور از هرگونه تحقیقات و بررسی های علمی و دستاوردهای بشری است. از این رو، هر کدام از

روحانیون شیعه و سنی و غیره و هم چنین مفسرین مذهبی، هر کدام تفسیر و تحلیل و نظر و تصور خود را ارایه می دهد به این دلیل ساده که خدا، قرآن، شیطان، آدم، حوا، سحر و جادو، پیامبر و امام و غیره وجود خارجی ندارند.

تئوری تکامل بشر از دیدگاه چارلز داروین

چارلز داروین، نظریه پرداز تئوری تکامل ارگانیک به وسیله انتخاب اصلح در طبیعت، در روز دوازدهم فوریه 1809، دیده به جهان گشود. در شانزده سالگی برای تحصیل در رشته پزشکی وارد دانشگاه ادینبورو شد ولی پس از چندی پزشکی و تشریح برایش کسل کننده شد. به همین دلیل خود را به کمبریج منتقل کرد تا برای ورود به کسوت روحانیت به تحصیل بپردازد. اما در کمبریج اشتغال به فعالیت هایی مانند سوارکاری و تیراندازی از تحصیل خشک و خسته کننده به مذاق داروین خوش تر آمد. با وجود این موفق شد یکی از اساتید خود را قانع نماید که او را به عنوان طبیعی دان در سفر اکتشافی کشتی «بیل» همراهی کند. پدر داروین در ابتدا به این دلیل که چنین سفری بهانه خوبی برای فرزندش خواهد بود که کار اصلی خود را باز هم به تعویق اندازد با مسافرت او مخالفت کرد ولی از آن جا که آن سفر مهم ترین سفر اکتشافی دریایی در تاریخ علوم غرب بود داروین پیر ترغیب شد با سفر پسرش موافقت نماید. داروین بیست و دو ساله در سال 1831 سفر خود را با کشتی «بیل» آغاز کرد سفر دور دنیای «بیل» پنج سال طول کشید و سرنشینان آن طی این مدت بدون هیچ گونه عجله و شتابی گوشه و کنار سواحل آمریکای جنوبی را در نوردیدند، جزایر گم نامی چون «گالاپاگو» را کشف کردند و از جزایر بسیاری در اقیانوس آرام، اقیانوس هند و اقیانوس اطلس جنوبی دیدن نمودند. داروین در طول این سفر با عجایب طبیعی فراوانی روبرو شد. قبایل بدوی را دید، فسیل های گوناگون فراوانی به دست آورد و گونه های بی شمار گیاهی و حیوانی را مورد بررسی قرار داد. او در مورد هر چیزی که مشاهده می کرد یادداشت های با ارزشی برمی داشت. این یادداشت ها، اساس کارهای پسی او قرار گرفت. اصول نظریه های او از این یادداشت ها که شواهد و قرائن ارزشمندی برای شکل گیری تئوری های آینده او بودند، استخراج شد. داروین، در سال 1836 به انگلستان بازگشت و در خلال بیست سال پس کتاب هایی را تالیف و منتشر کرد که باعث شهرت و معروفیت او به عنوان یک زیست شناس برجسته در کشورش شد. داروین، پس از مطالعات و بررسی هایی که در خلال سفر پنج ساله اش داشت در سال 1837، شخصا متقاعد شد اشکال انواع حیوانی و گیاهی ثابت نبوده، بلکه در طول دوره های زمین شناسی تکامل یافته اند. البته در آن زمان داروین هیچ گونه تصوری در باب علت این امر نداشت. در سال 1838، داروین اثر مهم مالتوس «مقاله ای در باب منشا جمعیت» را مطالعه کرد. مطالعه این کتاب راه گشای اثبات نظریه انتخاب اصلح در طبیعت از طریق تنازع بقا، برای داروین شد. حتی پس از آن که داروین، اصل تئوری انتخاب اصلح را تنظیم و از هر جهت آماده نمود اما برای چاپ و انتشار آن تعجیل نکرد. او دریافته بود که تئوری او با مخالفت های شدیدی مواجه خواهد گردید. بنابراین، بر آن شد که مدت زمان بیش تری را با دقت و وسواس صرف جمع آوری و مرتب کردن شواهد و قرائن و دلایل برای دفاع از نظریه خود بنماید. داروین، در سال 1842، خلاصه ای از تئوری خود را آماده کرد و تا سال 1844 هم چنان روی متن کامل آن کار می کرد. در ماه ژوئن 1858، داروین که هنوز سرگرم کم و زیاد کردن مطالب اثر بزرگ خود و تنوین نظر در مندرجات آن بود دست نوشته ای از «آلفرد راسل والاس» طبیعی دان انگلیسی که در آن هنگام در جزایر هند غربی مشغول مطالعات علمی بود دریافت کرد. این دست نوشته حاوی خلاصه ای از تئوری تکامل والاس بود که اصول آن تفاوتی با تئوری تکامل داروین نداشت. والاس مستقلا و بدون اطلاع از کارهای داروین تئوری خود را تنظیم و پیش از چاپ و انتشار برای بهره گیری از نظریات و احیانا انتقادات داروین، که اکنون دیگر دانشمندی برجسته و صاحب منزلت به شمار می آمد برای او فرستاده بود. اما برای اثبات پیشگام بودن هر یک از آنان در ارایه تئوری تکامل به یک کشمکش منجر گردد، یک ماه پس مقاله والاس و خلاصه ای از کتاب داروین به شکل یک کار مشترک به یک هیئت علمی ارایه شد. انتشار کتاب «اصل انواع» داروین در سال پس باعث برانگیخته شدن خشم و عصبانیت در محافل علمی انگلستان شد.

در واقع آثار چارلز داروین، «اصل انواع به وسیله انتخاب طبیعی» و «حفظ نوع برتر در تنازع بقا» با چنان گستردگی و قوت در بین دانشمندان و مردم عادی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت که در مورد هیچ یک از آثار علمی منتشر شده نظیر و مانندی ندارد. در سال 1871، در حالی که هنوز بحث و جدل پیرامون کتاب های پیشی داروین به شدت ادامه داشت وی کتاب جنجال برانگیز خود «نژاد انسان و انتخاب در رابطه با جنسیت» را منتشر کرد. طرح این نظریه که انسان را از نسل نوعی میمون است در این کتاب کافی بود تا مخالفت ها و مجادله های علمی را برافروزد، همان طور که در پی انتشار کتاب های پیشی داروین برافروخته شده بود. داروین شخصا در هیچ یک از مباحثات علمی برای دفاع از نظریه های خود شرکت نمی کرد. اما تئوری تکامل وی، حامیان بسیاری داشت از جمله «توماس هاکزلی» مناظره گر چیره دست و سرسختانه ای بود که از تئوری های داروین دفاع می کرد. سرانجام تا هنگام مرگ داروین به سال 1882، صحت تئوری های داروین، مورد پذیرش و قبول بیشتریت عمده نظریه پردازان و دانشمندان قرار گرفته بود. اما داروین، صاحب اصلی تئوری تکامل انواع نبود. پیش از او افراد دیگری نیز چنین نظریه ای را ارایه داده بودند که از جمله آن ها می توان از «جین لامارک» طبیعی دان فرانسوی و «اراسموس داروین» پدر بزرگ چارلز داروین نام برد. اما نظریه های این دانشمندان، هرگز مورد قبول جوامع علمی قرار نگرفت. زیرا صاحبان این نظریه ها نمی توانستند توضیح قانع‌کننده ای در مورد این که تکامل چگونه انجام یافته است ارایه دهند. نقش عمده داروین در این میان، نه تنها نشان دادن مکانیسم چگونگی انجام مراحل - تکامل انتخاب اصلح - بود بلکه توانست شواهد و قرائن قانع کننده فراوانی را در دفاع از نظریاتش نیز ارایه نماید. یک مساله مهم در تئوری های داروین، این است که وی، بدون اتکا به تئوری ژنتیک تئوری هایش را مطرح و اثبات کرد. و یا بهتر است گفته شود در آن زمان کسی از تئوری ژنتیک اطلاعی نداشت. در زمان داروین، هیچ کس نمی دانست چگونه خصیصه ها و ویژگی های نسلی به نسل پس منتقل می شود. البته در همان سال هایی که داروین مشغول تالیف و انتشار کتاب های تاریخ ساز خود بود. گریگوری مندل نیز روی قوانین وراثت کار می کرد. کار مندل که به خوبی موید نظریه های داروین بود، تا سال 1900 به کلی نادیده گرفته شد. تا آن زمان تئوری های داروین، دیگر جای خود را در محافل علمی باز کرده و کاملا مورد پذیرش قرار گرفته بود. به این ترتیب، برداشت کنونی ما از نظریه تکامل که ترکیبی از قوانین وراثت ژنتیکی و انتخاب اصلح می باشد به مراتب کامل تر از تئوری اولیه داروین است. تأثیر و نفوذ داروین در اندیشه و تفکر انسانی بسیار گسترده و گسترده است. در زمینه علمی محض او در علم زیست شناسی تغییری بنیادین ایجاد کرد. اصل انتخاب اصلح در واقع اصل گسترده و دامنه داری است که در تمام زمینه های دیگر مانند انسان شناسی، جامعه شناسی علوم سیاسی و اقتصادی کاربرد دارد و مورد استفاده قرار گرفته است. تاثیر تئوری های داروین بر اندیشه و تفکر مذهبی نیز مهم تر از تاثیر آن در زمینه های علمی و جامعه شناسی و نگرش ماترالیستی به جهان و وقایع پیرامون آن می باشد. در زمان داروین و سال ها پس از آن، مسیحیان معتقد بر این باور بودند که قبول نظریه داروین بر اعتقادات مذهبی ضربه می زند و آن را سست می کند. اما به مروز مان آن را پذیرفتند و از خرافات مذهبی دور شدند. هر چند عوامل دیگری نیز در سست شدن بنیان های اعتقاد مذهبی دخالت داشت. داروین خود نیز در ادمه تحقیقات علمی خود، فردی ملحد و بی دین شده بود. از دیدگاه غیرمذهبی تئوری داروین، تغییر عمده ای در طرز تفکر بشر درباره دنیا به وجود آورد. از آن پس دیگر به نظر نمی رسد که انسان به عنوان یک مجموعه دائر مدار و مرکز و کانون طبیعت و جهان باشد. اکنون ما باید خود را گونه ای مشابه انواع دیگر حیوانات بدانیم و این احتمال را از نظر دور نداریم که گونه بشری نیز روزی ممکن است به کلی منقرض شود. در نتیجه فعالیت های علمی داروین، این نظریه هراکلیتوس که «هیچ چیز جز تغییر و دگرگونی دائمی و پایدار نیست» مقبولیت بیش تری یافت. واژه های داروین مانند «تنازع بقا» و «بقای اصلح» اکنون در محاورات روزانه جای گرفته است. کامیابی تئوری تکامل در روشن کردن اصل و ریشه نژاد انسان این نظریه را تقویت کرد که علم می تواند پاسخ گوی تمام مسایل طبیعی باشد. بنابراین، این داروین بود که با آثار خود تغییرات بنیادین در زیست شناسی و انسان شناسی به وجود آورد و نظر امروزی ما را نسبت به مکان و جایگاه انسان در جهان تغییر داد و در جایگاه واقعی اش نشاند. قرن نوزدهم را به دلیل تاثیراتی که نظریه تکامل زیستی داروین بر اندیشه ها نهاد، قرن داروین نامیده اند. پیش از داروین، نظریات زیست شناسی بر پایه ثبات

انواع استوار بود که با نظریات دینی و فلسفی عصر موجود، هم خوانی تام داشت. تورات در سفر تکوین، آفرینش را دقیقا به همان صورت که اکنون هست، آفریده خداوند می دانست و هرگونه تحولی را رد می کرد (کتاب مقدس، سفر پیدایش). بر اساس فلسفه ارسطویی حاکم بر آن دوران، تحولات اجسام بر اساس نظریه کون و فساد یعنی آنی بود. لذا هرگونه قول به تغییر تدریجی در نهاد موجودات، کفرآمیز و بلکه غیرعلمی تلقی می شد (ارسطو، ترجمه خراسانی، 1377).

داروین در کتاب منشا انواع درباره انسان سخن نگفته بود، اما یک دهه پس در کتابی به نام تبار انسان (1381) راجع به منشا انسان بسیار سخن گفت. در این کتاب، داروین تمام اختلافات اساسی بین انسان و حیوانات را نفی می کند و تمام اوصاف جسمانی و روانی انسان را حالت تکامل یافته ای از حیوانات دیگر نوعی نیست، بلکه رتبی و از مقوله شدت و ضعف است. مغز و هوش انسانی حالت کامل تر از مغز میمون است و انسان های بدوی، حلقه واسط انسان و میمون های پیشرفته اند. وجود مو در بدن انسان از اوصاف مشترک انسان و حیوان است و تمام اختلافات نظیر روی دو پا ایستادن و چگونگی صورت و حرکت دست و صفات روحی از قبیل تصور و تخیل و توهم و تجرید و تعمیم در انسان ها را در مورد میمون ها آزمایش و تاثیرات ناقصی از این موارد در آن ها مشاهده کرد و حتی صفات ایثار و فداکاری، عاطفه، نوع دوستی را زیر قانون انتخاب طبیعی درآورد و نتیجه گرفت که هیچ دلیلی وجود ندارد انسان را از مجموعه موجودات طبیعی استثنا کنیم. (داروین، 1874) بدین سان وجود انسان، که تا آن زمان، مقدس و آسمانی انگاشته می شد به حوزه قوانین طبیعی تنزل کرد و با همان مقولاتی مورد ارزیابی قرار گرفت که سایر جانداران ارزیابی می شدند. لذا هاکس لی انگلیسی (1825-1895) از داروینیست های معروف می گفت: «بین انسان و عالی ترین میمون ها تفاوت کم تری است تا بین عالی ترین و پست ترین میمون ها.» (هاکس لی، 1896)

با نظریه داروین، دیگر نه جهان برای ما بود و نه ما طبق تدبیری حکیمانه و پیشی و هماهنگ با جهان ساخته شده ایم. در این جهان موجودات گوناگون آمده اند و رفته اند، اما بسیاری از آن ها خود را با جهان هماهنگ ندیده و طرح و تدبیری هم در آن مشاهده نکرده اند و سرانجام هم بر اساس قانون تنازع بقا از بین رفته اند. از میان آن همه موجودات چندتایی از جمله ما انسان ها، به طور تصادفی با محیط انطباق پیدا کرده، باقی مانده اند. داروین بر این باور است که هر کاری که بشر انجام می دهد جلوه ای از انتخاب طبیعی است. بنابراین، انسان نیز آگاهانه از عملکرد سایر موجودات در طبیعت الگوبرداری می کند؛ به عبارت روشن تر، چون انسان نیز موجودی طبیعی است؛ الگوی رفتاری او همان الگوی موجودات طبیعی است. لذا ملاحظه کاری های احساساتی نظیر حمایت از ضعفا، بیماران و آسیب دیدگان در واقع مانع تراشی بر سر راه رقابت آزادانه قوی و ضعیف در طبیعت است و بازداشتن انسان های قوی تر از پیشرفت و ترقی و بار آوردن نتیجه بیش تر و بهتر، آداب و رسوم است. (داروین، 1874)

اغلب دانشمندان اتفاق نظر دارند که نخستین گونه های انسان بیش از 60 میلیون سال پیش در آفریقا زندگی می کردند. سال ها پیش، اما نه در زمان هایی آن چنان دور، گونه هیی گوناگون از بشر در کنار اجداد ما در این کره خاکی زندگی می کردند. همه آن ها با هوش و مبتکر و شکارچیانی ماهر بودند. اما چرا تنها گونه ای از انسان که توانست به بقای خود در زمین ادامه دهد، گونه «هومو ساپینس» بود؟ اگرچه موضوع منشا انسان در کانون بحث های داغ و مفصلی قرار دارد، اما باید گفت که در یک مورد نقطه نظر مشترکی بین اغلب دانشمندان وجود دارد و آن اینکه تمام گونه های گوناگون انسان که زمانی روی کره زمین زندگی می کرده اند، همگی از نسل موجوداتی میمون نما بوده اند که روی دو پا می ایستادند و بیش از 60 میلیون سال پیش در آفریقا زندگی می کردند. موجودات زیادی از نسل این جانوران میمون نما پا به عرصه وجود گذاشتند، اما نخستین موجودی که ما به عنوان گونه ای از انسان می شناسیم، نخستین بار حدود دو میلیون سال پیش در آفریقا پدیدار شد. این موجودات دو پا که با نام علمی «هومو ارگاستر» شناخته می شوند، شکارچیانی ماهر و ابزار ساز بودند و آن طور که مطالعه استخوان های آنها نشان می دهد، به نظر می رسد که این گونه انسان، دونده ای ماهر بوده که می توانسته به سرعت یک دونده امروزی المپیک بدود. به نظر می

رسد که هومو ارگاستر در طی یک دوره خشک سالی طولانی که باعث از بین رفتن جنگل های گرم سیری و پدیدار شدن صحراهای گسترده شد، تکامل یافته است. این گونه انسان اولیه نسبت به مقاوم بود و می توانست در آب و هوای بسیار گرم به حیات خود ادامه دهد. سطح بدنش هم کم مو بود و به همین دلیل می توانست عرق خود را به طور موثرتری دفع کند. در عین حال هومو ارگاستر می توانست در طول روز و هوای روشن که اغلب جانوران دیگر استراحت می کردند، به دنبال شکار برود. افزون بر این ها می دانیم که هومو ارگاستر قادر به طی مسافت هایی طولانی بود، چرا که مطالعات نشان می دهد که این گونه انسان گوشت خوار در آفریقا ساکن نماند و نخستین گونه از انسانهای اولیه بود که این قاره را ترک کرد و قلمرو خود را به آسیا گسترش داد. هومو ارگاستر پسا در محیط مرطوب آسیایی تکامل یافت و نامی نوین به خود گرفت: «هومو ارکتوس»...

تحقیقات باستان شناسان حاکی ست که قلمرو زندگی هومو ارکتوس از ترکیه امروزی تا چین را در بر می گرفت، اما احتمالا جمعیت این گونه آن قدرها زیاد نبوده است. پروفسور کریس سترینگر، از باستان شناسان موزه تاریخ طبیعی بریتانیا، در مورد این گونه انسان اولیه می گوید: «آن ها شکارچیانی متحرک بودند در گروه هایی کوچک که در رقابت برای تهیه غذا موفق بودند و از لحاظ بدنی و هیکل هم خیلی شبیه ما بودند.»

یافته های نوین حاکی ست که انسان های اولیه گونه هومو ساپینس هم آفریقا را حدود 120 هزار سال پیش ترک کردند. اجداد ما در گروه هایی کوچک مهاجرت می کردند و احتمالا موج اولیه مهاجران بیش از صد نفر نبودند. پس تدریجا دامنه این مهاجرت ها گسترش پیدا کرد و از سمت شرق تا هند و از شمال به داخل اروپا که آن زمان محل زندگی انسان نئاندرتال بود، توسعه یافت. شواهد بدست آمده توسط باستانشناسان نشان می دهد که این موج مهاجرت هم زمان با یک تحول طبیعی عظیم رخ داد. حدود 74 هزار سال پیش آتش فشان توبا در جنوب شرقی آسیا با انفجاری عظیم و خیره کننده شروع به فوران کرد. انفجاری که در طی 2 میلیون سال گذشته در کره زمین پیشینه نداشته است. بر اثر فوران این آتش فشان، آن قدر گوگرد وارد جو زمین شد که دمای کره زمین چندین درجه کاهش پیدا کرد و حجم سنگ مذابی که به بیرون فوران کرد، هم به اندازه ای بود که برای پوشاندن لایه ای 10 متری به روی منطقه ای به وسعت بریتانیا کافی بود. این انفجار آتش فشانی مقادیر متنابهی خاکستر نیز تولید کرد که توسط باد در مناطق گستردهی از آسیا از جمله در بخش گسترده ای از شبه قاره هند پخش شد. بقایای این خاکسترها هنوز هم قابل یافت است. حضور انسان هومو ارکتوس در آسیا که در این زمان در اوج خود بود، پس تدریجا کم رنگ تر و کم رنگ تر شد، یا به دلیل انفجار آتش فشان توبا و یا به دلیل ورود انسان مدرن به این منطقه. در طی 40 هزار سال پس گونه هومو ارکتوس تدریجا از این منطقه بیرون شد. احتمالا عوامل گوناگونی از جمله تغییرات آب و هوایی و عدم موفقیت آن ها در رقابت با انسان های مدرن برای تهیه غذا در تحقق این امر موثر بوده است... جان شی، استاد دانشگاه استونی بروک در نیویورک و متخصص در زمینه انسان های عصر قدیم می گوید: «بخشی از مغز هومو ارکتوس که وظیفه کنترل زبان و کلام را بر عهده دارد، چندان بزرگ نیست.»

او می افزاید: «یکی از مهم ترین خصوصیات انسان هوموساپینس توانایی آن در ترکیب استفاده از زبان و انتقال اندیشه و برنامه ریزی های پیچیده ای است که بخش جلوی مغز وظیفه آن را بر عهده دارد.»

از جمله عواملی که به ساخت اسلحه و ابزار و گسترش سریع آن در میان انسان های هومو ساپینس کمک کرد، توانایی آن ها در ارتباط و تبادل اطلاعات با یکدیگر و هم چنین برنامه ریزی و حتی تجارت بود. مطالعه فسیل های کشف شده نشان می دهد که هومو ارکتوس بیش از یک میلیون سال به ساخت یک تبر ابتدایی مشابه ادامه داد. اما در عوض، اجداد ما سلاح های کوچک تر و پیشرفته تری مانند نیزه را ابداع کردند که به وضوح در شکار و جنگ به آن ها برتری می داد. همین امتیازات به انسان های هومو ساپینس کمک کرد تا با آغاز عصر یخبندان و محدود شدن منابع غذایی، در رقابت بر نئاندرتال ها که گونه ای دیگر از انسان های اولیه بودند، چیره شوند و سرانجام نسل نئاندرتال ها حدود 30 هزار سال پیش منقرض شد. پروفسور کریس سترینگر می گوید: «حتی صد هزار سال پیش

هنوز گونه های گوناگونی از انسان روی زمین زندگی می کردند و این واقعیت برای ما عجیب است. ما پایانین بازماندگان سیر تکاملی این انسان ها هستیم.»

انسان های هومو ارکتوس تا 30 هزار سال پیش در آسیا به زندگی خود ادامه دادند. اگرچه آن ها نهایتا نسل شان منقرض شد اما به نظر می رسد که بقایایی از نسل آن ها در جزیره فلورس در اندونزی تا مدت ها پس به حیات خود ادامه دادند. سرانجام این گونه انسان هم که به نام «هومو فلورسینسیس» یا «هابیتس» شناخته می شود، در حدود 12 هزار سال پیش منقرض شد و به این ترتیب، ما به پایانین بازماندگان نسل انسان روی کره زمین تبدیل شدیم. دکتر جان شی می گوید: «اختلاف و فاصله ای که بین ما و نزدیک ترین خویشاوندان مان یعنی گوریل ها، شامپانزه ها، و بونوبوها (شامپانزه کوتوله) وجود دارد، بسیار زیاد است.»

به گفته دکتر شی، اگر سایر گونه های انسان هم هنوز در زمین زندگی می کردند، این فاصله و اختلاف کم تر محسوس می بود و در عوض یک جهش ناگهانی، پله های تکامل را می توانستیم ببینیم. او می گوید در چنین صورتی «هنوز ما خود را خاص و متفاوت تلقی می کردیم اما شاید نه این قدر خاص و متفاوت. پس عیب ندارد کمی متواضع تر باشیم.» (منبع: بی بی سی فارسی)

در قرآن، حدود 1322 آیه وجود دارد که به موضوعات گوناگون اشاره دارد و اغلب آن ها، با نظریه های علمی ناسازگار و در تضاد کامل هستند. برای نمونه، در قرآن از هفت آسمان و در علم یک آسمان مطرح است و بررسی های اثبت شده علمی، هفت آسمان را صریحا نفی می‌کند. همان طور که نظریه تکامل داروین، به صورت اثباتی آیات آفرینش آدم و حوا را رد می کند. بدین ترتیب، امروز حتی بسیاری از بچه مدرسه ای ها هم می آموزند که چگونه گالیله مجبور به زانو زدن شد تا عقیده اش را مبنی بر این که زمین است که به گرد خورشید می گردد عوض کند، در حالی که عکس نظریه او، یعنی آن چه گالیله به اعتراف کردنش مجبور شده بود، درست بود. یا این که در ۱۸۵۹ هنگامی که چارلز داروین کتابش را در باره منشا انواع منتشر کرد و اثبات نمود که تمامی سازواره های زنده به انضمام انسان ها نتیجه فرآیند بسیار طولانی و آهسته تکامل هستند، چگونه کلیسا برای بار دیگر، مخالفت سرسختانه ای را با وی آغاز نمود. امروز به ویژه در ایران، بسیاری از مسلمانان نیز به این نتیجه رسیده اند که دین و مذهب، خدا، پیامبر، قرآن، امامان و امام غایب و غیره چگونه در خدمت یک حکومت جانی و تروریست و غارت گر قرار گرفته است. به این ترتیب، امروز در اثر پیشرفت های علمی و دیگر دستاوردهای بشری، زیر پای باورهای مذهبی، بسیار سست تر از گذشته شده است. اما حاکمان کشورهای گوناگونی چون عربستان و ایران، از ابزار مذهب در جهت سرکوب آزادی های فردی و جمعی به ویژه سرکوب سیستماتیک زنان بهره برداری سیاسی می کنند.

جمعه سی و یکم تیر 1390 - بیست و دوم جولای 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش دوازدهم):

جایگاه زن در اسلام

اگر در اثر مبارزه زنان و مردان مزدبگیر و آزادی خواه و برابری طلب، به ویژه انقلابات در کشورهای غربی و هم چنین در اروپای شرقی، تا حدودی دخالت کلیساها در زندگی بشر، به ویژه زنان محدودتر شده است. اما در کشورهایی که قوانین حکومتی آن متاثر از قوانین مذهبی است زنان را در جهنم سوزانی، یک زندگی پر درد و رنج، سوز و ساز را سپری می کنند. ادیان الهی، به ویژه دین محمد پیامبر مسلمانان و کتاب آسمانی او، به عنوان پایانین دین و پایانین کتاب «مقدس آسمانی» است که بیش از همه به نابرابری زن، حتی سرکوب سیستماتیک آن نیز تاکید کرده و قوانین بسیار غیرانسانی و مشمئزکننده ای علیه زنان دارد. بعلاوه در رساله های روحانیون، تبعیضات و نابرابری های زیادی نیز به قوانین اسلامی زن ستیز اضافه شده است. مهم تر از همه، هیچ کدام از ادیان، زن را به عنوان انسان مستقل به رسمیت نشناخته اند و او در کنار مرد شخصیت پیدا می کنند. در اسلام، شهادت زن در دادگاه پذیرفته نمی شود و یا اگر هم پذیرفته شود شهادت دو زن، برابر شهادت یک مرد محسوب می شود. اسلام، همچنین تاکید می کند این تفاوت ها به لحاظ خلقتی که زن و مرد دارند، تنظیم شده است بنابراین، تشریع احکام مطابق با تکوین و آفرینش آن دو، بر مبنای تبعیض و نابرابری است. دیه در اسلام نیز یک مساله غیرانسانی است. در این جا نیز دیه زن، نصف دیه مرد است. بنابراین، حکم دیه در اسلام با توجه به تفاوت بین زن و مرد تدوین شده است. در اسلام، وظائف مرد به گونه ای جدا از وظائف زن مطرح گردیده و باعث شده است که ارزش اجتماعی و وجودی او بیش تر از ارزش اجتماعی و وجودی زن باشد. چرا که در اسلام، مرد انسان کاملی است و زن انسان کامل نیست و برای این که مرد از نتهایی در بیاید از دنده چپ آدم ساخته شده است. به عبارت در اسلام، کمال مرد به مرد بودن اوست و کمال زن به زن بودن او. بنابراین، از جهات معنوی و توانایی رسیدن به کمالات اخلاقی با همدیگر تفاوت دارند. دیه، بهای ارزش اقتصادی مقتول است. اگر مقتول مرد باشد، دیه او بیش تر است، به جهت توانایی ها و وظائفی که «خداوند قادر و متعال و عادل؟» بر عهده او گذاشته است. اگر مقتول زن باشد، دیه او کم تر است به جهت ارزش وجودی او؟! از طرف دیگر، دو برابر بودن دیه مرد به این معنا است که مرد رییس تمام افراد خانواده است. چرا باید زن ارث کم تری ببرد و دیه کم تری بگیرد حتی توسط امامان به عناوین گوناگون توجیه شده است. برای نمونه، امام رضا، در پاسخ به این پرسش چنین پاسخ داده است: «زن وقتی که شوهر کرد، مالی به عنوان مهر می گیرد و هزینه زندگی وی بر عهده مرد است و مرد باید نفقه و سایر مخارج زن را بدهد، ولی بر عهده زن چیزی نیست، از این جهت حق مرد بیش تر است». (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج17، ص 437)

امام صادق نیز گفته است: «علتش این است که اسلام سربازی را بر زن واجب نکرده و مهر و نفقه را بر مرد لازم شمرده است از جرائم اشتباهی که خویشاوندان مجرم باید دیه بپردازند، زن از پرداخت دیه و شرکت با دیگران معاف است». (علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 360)

هم چنین از خداوند تا پیامبران و امامان، همگی مرد هستند و هیچ زنی در میان آن ها وجود ندارد. از این رو، به جرات می توان گفت که همه ادیان بلااستثنا مردسالاری و گرایشات زن ستیز را همواره در تاریخ تبلیغ و ترویج و بازتولید کرده اند. همه این قوانین ضدزن و به ویژه ضدآزادی و برابری زن با مرد، نه تنها از سوی کلیساها، مساجد و صومعه سراها و غیره نسل به نسل انتقال یافته اند، بلکه سیستم سرمایه داری نیز به دلیل این که بین زن و مرد تفرقه بیاندازد و بویژه زنان را هر چه بیشتر استثمار کند خود را با قوانین مذهبی منطبق کرده است تا سرمایه داران و کارفرمایان سود بیشتری به جیب بزنند. با وجود این که وضعیت زنان در اروپای غربی و شرقی در اثر مبارزات خود و طبقه کارگر و جنبش های برابری طلب و عدالت جو نسبت به قاره های دیگر جهان بهتر است اما در همین غرب نیز زنان مورد ستم و تبعیض قرار می گیرند. برای نمونه، در کشورهای هم چون سوئد، حقوق زنان در یک شغل

برابر از همکاران مرد آن ها کم تر است. مباحث قابل توجهی در مورد جایگاه حقوقی زنان در اسلام شده است اما به طور کلی در ایدئولوژی اسلامی، زن فرودست و بی حقوق است. در اسلام به زنان، حق دخالت در امور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تا جایی داده می شود که همانند مردان مسلمان فکر کنند و یا به عنوان سیاهی لشکر سیاسی حاکمان و گروه های سیاسی مذهبی ظاهر شوند. اما چنین دخالتی نیز مشروط به «حفظ حجاب، عفاف و پاکدامنی، خانه داری، شوهرداری» و... است. اسلام، از طرفی با حضور بی قید و شرط زنان در تمام امور و از بین رفتن «حریم های جنسیتی و اخلاقی» مخالفت کرده و از طرف دیگر، فعالیت های ضروری اجتماعی آن ها را با «حفظ عفت» و «حجاب اسلامی»، مجاز شمرده است. یعنی قوانین اسلامی و حتی آیه ها و سوره های قرآن و غیره طوری تنظیم شده اند که همیشه راه را برای سرکوب سیستماتیک زنان و خانه نشین کردن آن ها باز می گذارد. بنابراین، می توان گفت اسلام افزون بر خرافی بودنش، پایه های قوی فاشیستی و تبه نیز کاری دارد. در اسلام، زن بناید به عنوان انسان مستقل ظاهر شود. او، باید بدون چون چرا مطیع مردان خانواده، به ویژه پدر و شوهر و حتی برادر باشد. در قرآن، خدا پس از این که یک سری صفات زشت و زننده به زنان نسبت می دهد به محمد (یعنی خود محمد به نام موجود شناخته نشده ای به نام خدا)، چنین توصیه می کند: «یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولایسرقن ولایزنین ولایقتلن اولادهن ولایاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن»؛ «ای پیامبر! هنگامی که زنان مومن برای بیعت، نزد تو آیند که دیگر هرگز شرک به خدا نیاورند و سرقت و زناکاری نکنند و اولاد خود را به قتل نرسانند و افترا و بهتان میان دست و پای خود نبندند و با تو در هیچ امر معروفی (که به آن ها کنی) مخالفت نکنند، با آنان بیعت کن.»

در بهترین حالت در متون اسلامی نقل شده است که در زمان محمد زنان، از جمله «حضرت فاطمه علیها السلام در تشییع جنازه برخی از مسلمانان شرکت می کردند و آن حضرت هم آنان را از این کار منع نمی کردند.» (وسایل الشیعة، شیخ حر عاملی، آل البیت، ج 2، ص 51.) به بیان دیگر، یعنی اگر زنی حتی عزیزترین کس خود را نیز از دست داده باشد اگر شوهرش راضی نباشد او حق ندارد در مراسم خاک سپاری آن عزیز خود شرکت نماید؟!

ازدواج مقدس و تجرد پلید

اسلام، ازدواج را مقدس و تجرد را پلید شمرده است. محمد پیغمبر مسلمانان، گفته است: من به سه چیز علاقه دارم. بوی خوش، زن، نماز. براین اساس، محمد زنان متعدد گرفت. افزون بر این ها نیروهای محمد در جنگ ها زنان و کودکان را نیز اسارت می گرفتند و به عنوان غنائم جنگی بین خود تقسیم می کردند. از جمله محمد، در این جنگ ها نیز زنان متعددی را به اسارت بردگی و بندگی خود درآورد. قرآن، بویژه این مطلب را تذکر می دهد که وجود زن برای مرد خیر است، مایه سکونت و آرامش دل اوست؟

زنان شایسته در صدر اسلام

برخی مفسرین اسلامی، زنان شایسته مدنظر اسلام را چنین توصیف کرده اند: زن شایسته، زنی است که اصالت، نجابت، حیا، عفت، ایمان و شرافت و مدیریت را با هم جمع کرده و در صرف مال شوهر بخیل باشد. در مقابل، زن سخاوت مند، ثروت مرد را بر باد می دهد، چنان چه زن متهور و بی باک نیز گرفتاری به بار می آورد. ترسو بودن زن یک صفت پسندیده است. خدیجه، یکی از زنان تاجر، نخستین زن و نخستین کسی بود که به اسلام و به رسالت محمد پاسخ مثبت داد. از این رو، بنا به گفته محمد، خدیجه بهترین زن در دنیا و پایانت است. البته پس از آسیه دختر زن فرعون و مریم العذرا مادر عیسی. در حقیقت محمد، پیش از آشنایی با خدیجه هیچ کاره بود و کسی او را تحویل نمی گرفت. از این رو، او با ثروت خدیجه به قدرت رسید. خدیجه، زنی ثروتمند بود که تمام دارایی خود را در

راه سیاست های محمد خرج کرد به طوری که در آن دوره، زبان زد خاص و عام بود. خدیجه، زن تاجری و ثروت مندی بود که ثروت خود را از راه تجارت کسب کرده بود. او، نخست محمد را به عنوان کسی که نگهبان کاروان های تجاری او به شام باشد، به کار گرفت. اما سپس با او ازدواج کرد و از جمله سرمایه خود را در راه سیاست های محمد، به کار انداخت. محمد، همراه قافله برای تجارت با دارایی خدیجه به شام و یمن مسافرت کرد. او، همراه با غلام خدیجه که میسره نام داشت پس از برگشت از مسافرت محمد با مال فراوان، غلام خدیجه یعنی میسره از آن چه در سفر از محمد دیده بود برای خدیجه تعریف کرد و گفت آن چه برایم شگفت آور بود این بود که وقتی محمد حرکت می کرد بالای سرش ابری سایه افکنده بود و هر جا می رفت آن ابر با او بود تا از حرارت و گرمی آفتاب در امان باشد و برای خدیجه تعریف کرد قصه شتری که مریض شد و از شدت مرض نمی توانست راه برود و محمد دست بر سر و کمرش کشید و شفا یافت؟! از این رو، پس از آمدن محمد از سفر تجارت، خدیجه به ایشان پیشنهاد ازدواج داد. محمد در آن زمان، بیست و پنج سال و خدیجه چهل ساله بودند و سرانجام آن ها ازدواج کردند.

«در میان زنان مهاجر به مدینه فاطمه بنت اسد، مادر امیرمؤمنان علیه السلام نیز بود. طبق فرمایش امام صادق علیه السلام، وی نخستین زنی بود که به سوی پیامبر پیاده از مکه به مدینه هجرت نمود.» (بحارالانوار، ج 20، ص 245 - 244) «در این هجرت، زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله (مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 71) و فاطمه زهرا صلی الله علیه و آله (همسر امیرمومنان) دختر دیگر آن حضرت نیز از جمله مهاجران فی سبیل الله به حساب می آیند.»

اما در اسلام زن نمی تواند رهبر باشد. از محمد پیامبر مسلمانان، نقل شده که: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امراة؛ هرگز گروهی که امارت آن ها را زنی به عهده داشته باشد به رستگاری نخواهند رسید.» زنان نباید به امر قضاوت و فرمانروایی بپردازند. امام محمد باقر نیز گفته است: «و لا تولی المراة القضاء و لا تولی الامارة»؛ (سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر دادگستر، تهران، چ سوم، 1379، ج 2، ص)

امام صادق، گفته است: هنگامی که پسر سیزده ساله شد، خوبی ها و بدی های او نوشته می شود و بر بدی ها کیفر می شود. زمانی که دختر نه ساله شد همان حکم را دارد؛ زیرا در نه سالگی حیض می شود. (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 9، ص 184، دارالتعارف، بیروت)

در حکومت اسلامی ایران؛ افزون بر این که رهبر باید مرد باشد حتی طبق اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شرط مرد بودن را برای رییس جمهور بیان می کند. در بخشی از اصل یکصد و پانزدهم آمده است: رییس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی انتخاب گردد. در اسلام، زن نمی تواند قاضی باشد. هر چند طبق قانون اصلاح تبصره، 5 قانون الحاق پنج تبصره به قانون شرایط انتخاب قضات دادگستری مصوب 1363، که در سال 1374 به تصویب رسید، زنان می توانند با دارا بودن پایه قضایی، پست های مشاوره و قاضی تحقیق را دارا باشند ولی این به معنای داشتن حق انشاء رای نیست.

حجاب و پیشینه آن در اسلام

در قرآن، بیش از ده آیه در مورد حجاب و نگاه به «نامحرم» وجود دارد. یکی از این آیات، آیه 59 سوره احزاب است: ای پیامبر، به زنان و دخترانت و نیز به زنان مومنین بگو خود را بپوشانند تا شناخته نشوند و مورد اذیت قرار نگیرند. و خداوند بخشنده مهربان است. در سوره نور آیه 31 نیز مفصلا در مورد حجاب و نگاه به نامحرمان سخن به میان آمده است. حجاب در لغت به معنای مانع، پرده و پوشش آمده است. مطهری، نتیجه تحقیقات لغوی خود درباره حجاب را چنین نوشته است: کلمه حجاب هم به معنی پوشیدن است و هم به معنی پرده و حاجب، بیش تر استعمالش به معنی پرده است. این کلمه از آن جهت مفهوم پوشش می دهد که پرده وسیله پوشش است و شاید بتوان گفت که به حسب اصل لغت هر پوشش حجاب نیست؛ آن پوشش حجاب نامیده می شود که از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد. (معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القران، قم، مطبعه مهر، 1396)

این واژه در قرآن و حدیث نیز با عنایت به همین معنای لغوی به کار رفته و معنای خاصی پیدا نکرده است. (طبری، محمد، جامع البیان فی تاویل القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1420 ق)

مطهری، می نویسد، در قرآن کریم در داستان سلیمان غروب خورشید را این طور توصیف می کند: «حتی توارت بالحجاب» یعنی تا آن وقتی که خورشید در پشت پرده مخفی شد. تعبیر حجاب با همین معنا در آیه 51 سوره شوری و نیز در آیه 53 سوره احزاب به کار برده شده است... در دستوری که امیرالمومنین (علیه السلام) به مالک اشتر نوشته است می فرماید: «فلا تطولن احتجابک عن رعیتک» یعنی در میان مردم باش کم تر خود را در اندرون خانه از مردم پنهان کن. حاجب و دربان تو را از مردم جدا نکند بلکه خودت را در معرض ملاقات و تماس مردم قرار ده. (عاملی، جعفرمرتضی، حدیث الافک، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، 1400 ق)

مطهری، ادامه می دهد: استعمال کلمه حجاب در مورد پوشش زن اصطلاح نسبتا نوینی است. در قدیم و بویژه در اصطلاح فقها کلمه ستر که به معنی پوشش است به کار می رفته است. فقها چه در کتاب الصلوة (سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، بیروت، دار الفکر، 1403 ق) و چه در کتاب النکاح (ابوزید، نصرحامد، دوائر الخوف، بیروت، المرکز الثقافی العربی، چاپ سوم، 2004 م) که متعرض این مطلب شده اند کلمه ستر را به کار برده اند نه کلمه حجاب را. بهتر این بود که این کلمه عوض نمی شد و ما همیشه همان کلمه پوشش را به کار می بردیم، زیرا چنان که گفتیم معنی شایع لغت حجاب، پرده است و اگر در مورد پوشش به کار برده می شود به اعتبار پشت پرده واقع شدن زن است و همین امر موجب شده که عده زیادی گمان کنند که اسلام خواسته است زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود. پوشش زن در اسلام این است که زن در معاشرت خود با مردان بدن خود را بپوشاند و به جلوه گری و خود نمایی نپردازد. آیات مربوطه همین معنی را ذکر می کند و فتوای فقها هم مؤید همین مطلب است... در آیات مربوطه، لغت حجاب به کار نرفته است. آیاتی که در این باره هست چه در سوره مبارکه نور و چه در سوره مبارکه احزاب حدود پوشش و تماس های زن و مرد را ذکر کرده است بدون آن که کلمه حجاب را به کار برده باشد. آیه ای که در آن کلمه حجاب به کار رفته است مربوط است به زنان پیغمبر اسلام. (اردبیلی، احمد، زبدة البیان، قم، انتشارات مومنین، 1421 م)

در جامعه اعراب پیش از اسلام، زنان از آزادی های بیشتری ار جمله در تعیین پوشش خود برخوردار بودند. اما محمد با کشف خدا و قرآن و اسلام، جنگ های خونینی را آغاز کرد و باورهای خود را با جنگ و کشتار و غارت به مردم آن دوره شبه جزیره عربستان تحمیل کرد. جانشیان محمد، قرآن را پس از مرگ او نوشته اند که عمدتا شامل فتواها و دستورات محمد و نقل قول هایی و برنامه ها و طرح های حکومت او است و هم چنین جانشینان محمد، به نقاط دیگر جهان، از جمله ایران لشکرشی کردند و به زور شمشیر و با قتل و چپاول، دین خود را گسترش دادند و حجاب اسلامی را نیز بر زنان تحمیل نمودند. شواهد متعددی حاکی از این نکته است که در جامعه عرب پیش از اسلام زنان برای حضور در اجتماع، اجبارای به رعایت پوشش مشخص نداشتند. اما از هنگامی که آیه هایی در رابطه با زنان

محمد نازل شد زنان شبه جزیره عربستان نیز زیر فشار قرار گرفتند تا اوامر محمد و حکومت او را رعایت کنند. «ای همسران پیامبر شما مانند هیچ یک از زنان (دیگر) نیستید اگر سر پروا دارید پس به ناز سخن مگویید تا آن که در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گویید. و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار مکنید.» (کاشانی، فیض، الصافی، تهران، مکتبه الصدر، 1416 ق)

«خداوند متعال»، در آیه موسوم به آیه حجاب، مومنان را مکلف ساخته است که با زنان پیامبر از پشت پرده و مانع سخن بگویند. در این بخش از آیه آمده است: «رعایت این مساله برای پاک ماندن دل های شما و زنان مناسب تر است.» امام صادق گفته است: هنگامی که پسر سیزده ساله شد، خوبی ها و بدی های او نوشته می شود و بر بدی ها کیفر می شود . زمانی که دختر نه ساله شد همان حکم را دارد؛ زیرا در نه سالگی حیض می شود. (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 9، ص 184، دارالتعارف، بیروت)

و در آیه دیگری معروف به آیه «خمار» می خوانیم: «زنان روسری خود را پشت سر نینداخته، گردن و بالای سینه خود را بپوشانند.» (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، دار تحقیق، موسسه آل البیت، ج 2، ص 104)

در ادامه این آیه، قرآن به زنان هشدار می دهد که محکم بر زمین راه نروند تا صدای زیورهای مخفی آنان به گوش نرسد. به راستی چگونه خواهد بود که رساندن صدای زینت به گوش نامحرمان حرام باشد و عیان ساختن آن ها و نمایش بدن هایشان حرام نباشد؟ (وسائل الشیعه، ج 18، ص 411 و ج 19، ص 367/شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 221، دارالتعارف، بیروت)

در آیه دیگری که به آیه «جلباب» معروف است، فلسفه حجاب را امنیت اجتماعی زنان بر شمرده، می نویسد: رعایت این دستور اسلامی برای این که به ایمان و پاکدامنی شناخته شوند و مورد اذیت واقع نشوند مناسب تر است. (وسائل الشیعه، ج 1، ص 43 و ج 28، ص 20/فروع کافی، ج 7، ص 198) بنابراین، حجاب سنبل اسارت و نمود مذهبی است که برای نخستین بار توسط حکومت محمد و برنامه سیاسی و اجتماعی آن یعنی قرآن، به جوامع دیگر تحمیل شده است. در آیه 60 سوره «نور»، برخی از سخت گیری ها از زنان مسن، که دیگر مورد رغبت و تمایل جنسی مردان نبوده و امیدی برای ازدواج ندارند، برداشته شده به آنان اجازه داده شده است که به شرط آن که خود را به زیور آلات نیاراسته و آرایش نکرده باشند، لباس خود فروگذارند، در حالی که اگر همانان نیز به عفت و پاکدامنی بگروند برایشان بهتر خواهد بود. (ر. ک: زین الدین، الجبعی العاملی، مسالک الافهام، ج 1، ص 391/شرح لمعه، ج 5، ص 228/جواهرالکلام، ج 30، ص 28، به نقل از پایان نامه کارشناسی ارشد، بررسی حقوقی الحاق جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، زمستان 1379، ص 91) این آیه به خوبی دلالت دارد که بر زنان غیر یائسه جایز نیست لباس خود را فرو گذارند و بدن و زیور آلات خود را به نامحرمان نمایش دهند. این نگرش به زن مسن نیز یکی از نگرش های تحقیرآمیز و غیرانسانی است. فلسفه حجاب در اسلام، به عنوان یکی از عوامل موثر در «حفظ کیان خانواده» است و به دلیل آن که «خانواده هسته مرکزی اجتماع» معرفی می شود که در واقع، تاثیر این عامل بر زن بسیار منفی است. در تفکر اسلامی، حجاب زن، سپری در مقابل «تحریک مردان بیگانه» مطرح می گردد و جایی برای «ارضای» آن در درون خانه و برای «همسر» نمی ماند. از سوی دیگر، زنی که تمام دل مشغولی او خارج از خانه است، در رابطه با فرزندان نیز عنصر موفقی نخواهد بود؟! قرآن، هم چنین در مورد تحمیل حجاب به زنان، توجیهات گوناگونی آورده است: ای پیامبر به زنان و دخترانت و به زنان مومنان بگو پوشش های خود را بر خود فروتر گیرند این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند (به احتیاط) نزدیک تر است و خدا آمرزنده مهربان است.»

همین نکته، در آیات سوره نور نیز مورد بحث قرار گرفته است. آیه 30 سوره نور اشاره ای به مساله پوشش زنان پیش از دستور حجاب دارد: «کان النسا یتقنعن خلف آذانهن؛ زنان دنباله مقنعه خود را به پشت گوش های خود می انداختند.» بنابراین، «گلو و بنا گوش» آن ها هویدا بود. تاریخ پژوهان نیز این نکته را که «زنان جزیرة العرب از حجاب مناسبی برخوردار نبودند»، تایید می کنند. مساله حجاب در دو سوره از سوره های دیگر قرآن نیز، مطرح شده است. ابتدا این نکته به طور اجمال در سوره احزاب آیه 59 مطرح شده، و سپس با تفصیل بیش تر در سوره نور آمده است: و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آن چه طبعا از آن پیداست، و باید روسری خود را بر گردن خویش (فرو) اندازند و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان (هم کیش) خود یا کنیزانشان یا خدمت کاران مرد که (از زن) بی نیازند یا کودکانی که بر عورت های زنان وقوف حاصل نکرده اند آشکار نکنند و پاهای خود را (به گونه ای به زمین) نکوبند تا آن چه از زینت شان نهفته می دارند معلوم گردد. ای مؤمنان! همگی (از مرد و زن) به درگاه خدا توبه کنید امید که رستگار شوید. و بر زنان از کار افتاده ای که (دیگر) امید زناشویی ندارند گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند (به شرطی که) زینتی را آشکار نکنند، و عفت ورزیدن برای آن ها بهتر است و خدا شنوای داناست. کلینی، از سعد اسکاف نقل می کند که امام باقر، گفت: «جوانی از جماعت انصار در شهر مدینه با زنی روبرو شد. در آن زمان زنان پوشش سر خود را پشت گوش های خود می انداختند (در نتیجه، بنا گوش و گردن ایشان هویدا بود.) وقتی زن از کنار وی گذشت جوان سر را به عقب برگرداند و هم چنان که راه می رفت وی را نظاره می کرد و وارد کوچه ای شد و در حالی که به پشت سر خود نگاه می کرد به راه خود ادامه داد که صورتش به استخوان یا تکه شیشه ای که از دیوار بیرون زده بود برخورد کرد و شکست. وقتی آن زن از نظرش محو شد نگاه کرد و دید که بدن و لباسش خونین شد. (به خود آمد) و گفت: به خدا سوگند خدمت رسول خدا می رسم و او را از این مساله خبر دار می کنم. پس خدمت رسول خدا شرفیاب شد. پیامبر از حال وی جویا شد و او جریان را به اطلاع آن جناب رساند. پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: قل للمؤمنین یغضّوا من أبصارهم ویحفظوا فروجهم ذلک أزکی لهم إنّ الله خبیرٌ بما یصنعون.» (کلینی، محمد، کافی، چاپ سوم: تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1388 ق)

مسلمانان پس از «نزول این آیات»، رویه متفاوتی را پیش گرفتند و زنان با پوشش های متفاوتی در اجتماع حاضر می شدند. مثلا طبری (244ـ310 ق) در تفسیر خود آورده است: رحمت خدا بر زنان مهاجر پیشگام باد که هنگامی که خداوند فرمان حجاب را نازل فرمود، ضخیم ترین پوشش های پشمین خود را برش داده و با آن سر و گردن خود را پوشاندند. سیوطی (849ـ911 ق) نیز از ام سلمه نقل می کند که پس از نزول آیه «یدنین علیهن من جلابیبهن» زنان انصار از منازل شان با پوشش های مشکی خارج می شدند به گونه ای که به نظر می رسید بر سر ایشان کلاغی نشسته است. به گفته سیوطی، این گزارش ذیل آیه «ولیضربن بخمرهن» از سوره نور نیز در جوامع روایی متعددی نقل شده است. (مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم، صدرا، 1420 ق)

در کلام دیگری آمده است که نزد عایشه از برتری زنان قریش سخن به میان آمد. او گفت زنان قریش صاحبان فضیلت اند اما به خدا قسم من در پای بندی به کتاب خدا و ایمان به قرآن کسی را برتر از زنان انصار ندیدم. وقتی آیه «ولیضربنّ بخمرهنّ علی جیوبهنّ» نازل شد و مردان این آیه را در خانه ها بر زنان خود خواندند، پس از آن هر یک از آن زنان با لباس خود، سر و کناره های صورتش را می پوشاند. آنان وقتی صبح پشت سر رسول خدا به نماز ایستادند سر و گردن خود را پوشانده بودند به گونه ای که خیال می کردی بر سر آن ها کلاغ نشسته است. (حلی، حسن بن یوسف، گوناگون الشیعه، قم، موسسة النشر الاسلامی، 1412 ق)

بدون شک، حجاب زن، یکی از ضروریات دین اسلام است. قرآن، حکم کرده است: «و به بانوان با ایمان بگو چشم های خود را فروپوشند و عورت های خود را از نگاه دیگران پوشیده نگاه دارند و زینت های خود را، جز آن مقداری که ظاهر است، آشکار نسازند و روسری های خود را بر سینه خود افکنند و

زینت های خود را آشکار نسازند؛ مگر برای شوهرانشان، پدرانشان، پدر شوهرانشان، پسرانشان، پسران همسرانشان، برادرانشان، پسر برادرانشان، پسر خواهرانشان، زنان هم کیششان، کنیزانشان و مردان سفیهی که تمایلی به زنان ندارند و کودکانی که از امور جنسی بی اطلاعند و پاهای خود را بر زمین نکوبند تا زینت های پنهانشان آشکار شود و همگی به سوی خداوند توبه کنید ای مومنان؛ باشد که رستگار شوید.» «سوره نور 24، آیه 31)

پس معلوم شد که حجاب اسلامی هم چون حجاب مورد توصیه پاپ ها، به معنای حبس زن در خانه یا پرده نشینی و دوری از شرکت در مسایل اجتماعی است که در قالب این که زن در معاشرت خود با مردان بیگانه، موی سر و اندام خویش را بپوشاند و به جلوه گری و خودنمایی نپردازد تا در جامعه، غریزه آتشین جنسی تحریک نگردد...؟! در روایاتی از سوی محمد پیامبر مسلمانان محدوده حجاب بیان شده است. به عنوان نمونه، در روایتی آمده است که نمایان ساختن تمام بدن برای زوج رواست و سر و گردن را می توان در برابر پسر و برادر آشکار کرد، اما در برابر نامحرم باید از چهار پوشش استفاده کرد: پیراهن (درع)، روسری (خمار)، پوششی گسترده تر از روسری که بر روی سینه می افتد31 (جلباب) و چادر (ازار). (کاشانی، فیض، الوافی، اصفهان، مکتبه امیر المومنین (علیه السلام)، 1406 ق)

شیخ صدوق، به سند خود از امام صادق و پدران خود، از محمد نقل می کنند که او گفته است: «روا نیست زنی که به دوران عادت ماهانه بلوغ رسیده موی جلوی سر و گیسوان خود را آشکار کند.» (حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، قم، آل البیت (علیهم السلام)، 1414 ق)

این روایات درست و یا غلط، روی هم رفته حاکی از این موضوع است که حجاب با اسلام محمد به زنان تحمیل شده است و پیش از آن چنین اجباری وجود نداشته است. به این ترتیب، حکم حجاب به طور واضح در سال هشتم هجری «نازل» شد و این زمانی بود که هنوز اسلام از جزیرة العرب پای بیرون نگذاشته بود و به دنبال آن، زنان عرب مجبور به رعایت آن شده بودند. در دو سال باقی مانده از عمر محمد، مساله رعایت حجاب اسلامی شدیدتر شد و دلیل آن هم وجود زنان متعهد محمد بود. از محمد گزارش هایی موجود است که او، با کسانی که هنوز خود را با وضعیت نوین تطبیق نداده بودند، برخوردهای شدید و خشونت باری داشت.

نظر خمینی درباره حجاب

حجاب، یک پوشش معمولی نیست، بلکه سنبل حقارت زن است. از این رو، اسلام همواره به رعایت حجاب تاکید دارد. خمینی، در پاسخ پرسشی در اینباره گفته است:

حجاب به معنای متداول میان ما که اسمش حجاب اسلامی است با آزادی مخالفتی ندارد. اسلام با آن چه خلاف عفت است مخالفت دارد و ما آنان را دعوت می کنیم که به حجاب اسلامی رو آورند... زنان شجاع ما دیگر از بلاهایی که غرب به عنوان تمدن به سرشان آورده است به ستوه آمده اند و به اسلام پناهنده شده اند. (ر.ک، تبیان، دفتر هفتم، ص 95)

در وزارتخانه های اسلامی نباید زن های لخت بیایند، زن ها بروند اما با حجاب باشند مانعی ندارد بروند اما کار بکنند لکن با حجاب شرعی باشند، با حفظ جهات شرعی باشند. (ر.ک. تبیان، دفتر هفتم، ص 96)

در یکی از پرسش هایی که از خمینی شده، این است که حجاب عامل انزواست. در این پرسش آمده است: این چادر، آیا صحیح است که این زن ها خود را در زیر چادر مخفی کنند؟ این زن ها در انقلاب شرکت کردند، کشته دادند، زندان رفتند، مبارزه کردند. این چادر هم یک رسم از قدیم است، حالا دیگر دنیا هم عوض شده، حالا این صحیح است که مثلا این ها خودشان را مخفی کنند؟

خمینی، در پاسخ می گوید: اولا این که این یک اختیاری است برای آن ها، خودشان اختیار کردند. شما چه حقی دارید که اختیار را از دست شان بگیرید؟ ما اعلام می کنیم به زن ها که هر کس چادر می خواهد هر کس پوشش اسلامی می خواهد، بیاید بیرون، از سی و پنج میلیون جمعیت ما، سی و سه میلیونش بیرون می آید. شما چه حقی دارید که جلو این ها را بگیرید؟ این چه دیکتاتوری است که شما نسبت به زن ها دارید؟ و ثانیا این که ما یک پوشش خاصی را نمی گوییم، برای حدود زن هایی که به سن و سال شما رسیده اند هیچ چیزی نیست، ما زن های جوانی که وقتی ایشان آرایش می کنند و می آیند یک فوج را دنبال خودشان می کشند، این ها را داریم جلوشان را می گیریم، شما هم دل تان نسوزد. (ر.ک. تبیان، دفتر هفتم، ص 96)

البته باید توجه داشته باشید که حجابی که اسلام قرار داده است، برای حفظ آن ارزش های ماست. هر چه را که دستور فرموده است، چه برای زن و چه برای مرد، برای این است که آن ارزش های واقعی که این ها دارند و ممکن است به واسطه وسوسه های شیطانی یا دست های فاسد استعمار و عمال استعمار پایمال می شدند این ها، این ارزش ها زنده بشود. (ر.ک. تبیان، دفتر هفتم، ص 97)

جرم عدم رعایت حجاب در قانون اساسی حکومت اسلامی ایران

مجلس شورای اسلامی ایران در سال ۱۳۶۳ قانون مجازات اسلامی را به تصویب رساند. به موجب این قانون هرکس در معابر عمومی حجاب را رعایت نکند، به ۷۲ ضربه شلاق محکوم خواهد شد. در حالی قانون مجازات اسلامی به تصویب رسید که از سال ۱۳۵۹، یعنی چهار سال پیش از تصویب قانون حجاب در مجلس، به دستور امام خمینی از ورود زنان بدون حجاب به ادارات دولتی جلوگیری می شد. به گواه اسناد و مدارک و مقالات منتشرشده در روزنامه های سال ۱۳۵۷ نخستین جرقه های قانونی شدن حجاب در اسفند سال ۱۳۵۷ یعنی کم تر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب زده شد. 16 اسفند، روزنامه کیهان با این تیتر منتشر شد: «زنان باید با حجاب به ادارات بروند.»

در صفحه اول این روزنامه، به نقل از خمینی نوشته شده بود: «در وزارتخانه اسلامی نباید معصیت بشود. در وزارتخانه ها زن ها بروند اما با حجاب باشند. مانعی ندارد بروند کار کنند لیکن با حجاب شرعی باشند.» (کیهان ۱۶ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۵ صفحه ۱)

«زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس از 10 روز تا دو ماه یا از 50 هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.»

بد حجابی هم از نظر آموزه های اسلامی و هم از نظر قوانین موضوعه و قانون مجازات اسلامی، به عنوان گناه و یک جرم اجتماعی است که برای مرتکبین آن مجازات مشخص شده است. از زاویه قانون مجازات اسلامی:

الف) رکن قانونی:

(تبصره 1 ماده 638 قانون مجازات اسلامی تشکیل دهنده جرم عدم رعایت حجاب شرعی است. به موجب این ماده: «هرکس علنا در انظار عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید افزون بر کیفر عمل به حبس از 10 روز تا دو ماه یا تا 74 ضربه شلاق محکوم می گردد و در صورتیکه مرتکب عملی شود که نفس آن عمل دارای کیفر نمی باشد ولی عفت عمومی را جریحه دار می نماید، فقط به حبس از 10 روز تا دو ماه یا تا 74 ضربه شلاق محکوم خواهد شد.»

تبصره ـ «زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس از 10 روز تا دو ماه یا از 50 هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.»

نخستین قانونی که در خصوص پوشش زنان به تصویب رسید، ماده 102 قانون تعزیرات بود که در حال حاضر به صورت تبصره ای به ماده 638 قانون مجازات اسلامی مصوب 1375 الحاق شده است.

ماده 102: زنانی را که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر می شوند، مستوجب تعزیر تا 74 ضربه شلاق دانسته بود. این ماده قانون صرفا زنان (اعم از ایرانی و خارجی، مسلمان و غیر مسلمان) را مکلف به رعایت حجاب شرعی در انظار عمومی و معابر نموده است و اگر چه کیفیت حجاب شرعی برای فرد مسلمان مشخص است، اما عدم توضیح حجاب شرعی (به ویژه آن که خارجیان و غیر مسلمانان نیز مشمول این ماده قانون هستند) از صراحت و انجاز قانون می کاهد.

الف ـ برابر ماده 3 قانون مجازات اسلامی: «قوانین جزائی درباره کلیه کسانی که در قلمرو حاکمیت زمینی، دریائی و هوائی جمهوری اسلامی ایران مرتکب جرم شوند اعمال می گردد.» بنابراین با توجه به این حکم قانونی و اطلاق تبصره مذکور، کلیه زنانی که در قلمرو حاکمیت جمهوری اسلامی هستند مکلف به رعایت حجاب شرعی می باشند و عوامل «مذهب» و «تابعیت» در تحقق این جرم دخالتی ندارند؛ لذا اگر یک زن غیر مسلمان نیز بدون حجاب شرعی در انظار عمومی ظاهر شود مرتکب جرم شده است.

ب ـ جرم عدم رعایت حجاب شرعی از جمله جرایم معاونت بردار است. بنابر ماده 43 قانون مجازات اسلامی معاون در جرم کسی است که :

1ـ دیگری را تحریک یا ترغیب یا تهدید یا تطمیع به ارتکاب جرم نماید و یا به وسیله دسیسه و فریب و نیرنگ موجب وقوع جرم شود.

2ـ با علم و عمد وسایل ارتکاب جرم را فراهم کند و یا طریق ارتکاب آن را با علم به قصد مرتکب ارایه دهد.

3ـ عالما و عامدا وقوع جرم را تسهیل کند . از جمله مصادیق بارز معاونت در جرم موضوع بحث، تهیه وسایل ارتکاب این جرم یعنی لباس هایی است که استفاده از آن در ملاء عام خلاف شرع بوده و از مصادیق فقدان حجاب شرعی موضوع ماده 638 قانون مجازات اسلامی است. بنابراین تولیدکنندگان، توزیع کنندگان و فروشندگان این نوع البسه مشمول بند 2 ماده 43 بوده و زیر تعقیب قانون قرار خواهند گرفت. البته قانون گذار با هدف پیشگیری از جرم و جلوگیری از شیوع وسایل جرم، این نوع معاونت در جرم را موضوع جرم مستقلی قرار داده است که مشمول قانون «چگونگی رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشندگان لباس هائی که استفاده از آن ها در ملاء عام خلاف شرع است یا عفت عمومی را جریحه دار می کند» می باشد.

4ـ وسیله ارتکاب جرم: به دلیل عدمی بودن رفتار مجرمانه جرم مذکور، وسیله در تحقق آن «موضوعیت» ندارد. به بیان دیگر ظاهر شدن در هر وضعیتی که کفایت حجاب شرعی را نکند از مصادیق جرم عدم رعایت حجاب شرعی است.

5ـ مکان ارتکاب جرم: مکان تحقق این جرم معابر و انظار عمومی می باشد. حکم شماره 413ـ31،2،1316 دیوان عالی کشور، ما را در شناخت معابر عمومی یاری می رساند: «مقصود از ارتکاب عمل منافی عفت به طور علنی اعم است از این که عمل در مرئی و منظر عمومی واقع شود و یا در مکانی که مستعد عموم باشد و قصد مرتکب پنهان نمودن محل و احتراز از علنی بودن و آشکار شدن آن تاثیری نخواهد داشت بنابراین ارتکاب عمل منافی عفت در پس کوچه و تاریکی شب مشمول ارتکاب عمل در علن خواهد بود (اصول قضائی عبده، ص 222)

6ـ جرم عدم رعایت حجاب شرعی از لحاظ حصول نتیجه مجرمانه یک جرم «مطلق» بوده و صرف تحقق رفتار مجرمانه و تشکیل عنصر مادی در آن، مرتکب را مستوجب مجازات قانونی می سازد. بنابراین صرف عدم مراعات حجاب شرعی در مناظر عمومی موجب تحقق جرم است فارغ از آن که امنیت

اخلاقی و اجتماعی جامعه به مخاطره بیفتد یا نیفتد. جرم عدم رعایت حجاب شرعی از لحاظ حصول نتیجه مجرمانه یک جرم «مطلق» بوده و صرف تحقق رفتار مجرمانه و تشکیل عنصر مادی در آن، مرتکب را مستوجب مجازات قانونی می سازد.

در حال حاضر نیروی انتظامی حکومت اسلامی، به عنوان ضابط عام دادگستری وظیفه اصلی در برخورد با جرم عدم رعایت حجاب شرعی را بر عهده دارد. «مبارزه با منکرات و فساد» برابر ماده 8 ماده چهار قانون نیروی انتظامی مصوب 1369 از جمله وظایف ذاتی نیروی انتظامی به عنوان ضابط قوه قضائیه می باشد. در واقع در نزد سران و مقامات و مسوولین حکومت اسلامی، زنی که حجاب اسلامی را رعایت نکند، «آتش هوس مردان را می افروزد و چشم و دل سبکسران را بی اختیار به دنبال خود می کشاند، امنیت جامعه را به خط می اندازند، باعث خشک سالی می شوند و...» بنابراین، در حاکمیت جمهوری اسلامی، هر ساله صدها هزار پرونده «جنایی و ناموسی» و «بدحجابی» که در دادگاه ها علیه زنان مطرح می شوند به سادگی می توان دریافت که تحمیل حجاب بر زنان نه تنها حرمت و انسانیت و موجودیت و حقوق زنان را زیر پرسش می برد؛ توهین و تحقیر بزرگی به شخصت زنان است، بلکه در عین حال چنین قوانین ارتجاعی و سرکوب ها به هیچ وجه حتی مانع جرایم در جامعه نمی شوند. از این رو، برای جلوگیری از هر نوع آسیب اجتماعی و بسیاری از بزهکاری ها که همگی ریشه در سرکوب و فقر و غیره دارند باید فرهنگ حاکم بر جامعه را تغییر داد و آزادی های فردی و جمعی را به رسمیت شناخت و سرانجام عدالت و برابری واقعی را در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، جنسیتی، ملیتی و غیره در جامعه برقرار کرد. در واقع حجاب، بر خلاف ادعاهای سران و مقامامت حکومت اسلامی، نه تنها «حصار و حریم عفت زن» و «شخصیت و احترام» به او نیست، بلکه برعکس زنجبر اسارت و بردرگی و توهین بزرگ به حرمت و شخصیت زن است. از این رو، برای لغو حاب اجباری حکومت اسلامی هم چون دیگر قوانین زن ستیز و آزادی ستیز آن، همواره باید تلاش و مبارزه کرد. در جامعه ای که زنان سرکوب شوند و زن و مرد از حقوق و آزادی های یک سان و برابری برخوردار نباشند به معنای واقعی بحث از آزادی در چنین جامعه، به دور از هرگونه واقعیت است.

کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان

کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان مجموعه ای از مواد مربوط به حقوق زنان است که در 27 آذرماه سال 1358 طی قطعنامه شماره 34/180 مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده و برای امضا و الحاق کشورها مفتوح گردیده است. این کنوانسیون مشتمل بر یک مقدمه مشروح و 30 ماده است که در شش بخش تنظیم گردیده است. تلاش های فراوانی در طول تاریخ برای تحقق عدالت در همه زمینه ها از جمله روابط زنان و مردان صورت پذیرفته است. اهمیت این تلاش ها زمانی در جایگاه واقعی خود قرار می گیرد که برابری زن و مرد در همه زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مدنظر قرار گیرد. الحاق حکومت اسلامی ایران به کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، نه تنها فقط در حرف و در سطح کاغذ باقی ماند، بلکه سرکوب سیستماتیک وحشیانه زنان نیز هم در قوانین و هم در عملکردها و سیاست های این حکومت، جایگاه ویژه پیدا کرد. در روزهای پایان سال 1375 خانم سلماخان، رییس کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، به ایران آمد. وی دعوت شده بود تا در «کنفرانس هم اندیشی حضور زن در سینما» شرکت کند. این دعوت نشانی بود از این که برخی مسوولان حکومتی علاقه مند پیوستن ایران به این کنوانسیون بودند. خانم سلماخان، طی مصاحبه ای گفت: «علت دعوت از من اشتیاق دولت ایران به این کنوانسیون می باشد و این تمایل دولت ایران برای پیوستن به کنوانسیون، نشانگر آگاهی مسوولان دولتی ایران از وجود تبعیض های ناروایی است که نسبت به زنان ایرانی اعمال می شوند.» (زن روز، 1375/12/18)

وی در این مصاحبه با حمله به سیاست های دولت ایران، خواستار ایجاد تغییراتی در قانون اساسی و قوانین شریعت اسلام و رعایت حقوق زنان شد. اما این مساله بلافاصله توسط رهبری حکومت اسلامی مورد نقد و نفی قرار گرفت. هنگامی که پس از مرگ خمینی، خامنه ای جانشین او شد، در دیدار شورای فرهنگی - اجتماعی زنان، ادعا کرد: «دیدگاه و نظر اسلام در مورد نقش زن در خانواده و اجتماع به مراتب بهتر و قوی تر از ادعای غرب است. در برخی از موارد کسانی که به زبان از حقوق زن دفاع می کنند، در دام اشتباهی می افتند که به هیچ وجه به خیر زنان نیست.» (مقام معظم رهبری، در دیدار با شورای فرهنگی اجتماعی زنان، 75/4/8)

درحالی که دولت های عضو این کنوانسیون طبق بند 2 ماده 18 موظفند طبق خط مشی و رهنمودهای کمیته رفع تبعیض علیه زنان، هر چهار سال یک بار گزارش های خود را تنظیم کرده، به کمیته مربوطه ارسال دارند. بنابراین، مسوولان حکومت اسلامی بر این تصور بودند که با الحاق به کنوانسیون فرصتی برای طرح و تبلیغ دیدگاه های اسلامی آنان در مورد زن موقعیت مناسبی به دست می آورند، این الحاق را در ماه های نخست پیروزی انقلاب 57 امضاء کرده بودند. ماده یک کنوانسیون، تبعیض را این گونه تعریف می کند: «عبارت تبعیض علیه زنان در این کنوانسیون به هرگونه تمایز، استثنا (محدودیت) بر اساس جنسیت اطلاق می شود که نتیجه آن خدشه دار کردن بهره مندی زنان از حقوق بشر و آزادی های اساسی در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی، و یا هر زمینه دیگر است...» کنوانسیون در این ماده، ظاهرا هدف خود را برقراری تساوی کامل بین حقوق زن و مرد و رفع هرگونه تبعیض علیه زنان قرار داده است. در این سند بین المللی، هر نوع تفاوت بین زن و مرد در حقوق و تکالیف، تبعیض محسوب شده است. در کنوانسیون، تساوی به معنای الغا و در نظر نگرفتن ویژگی جنسیت زن و مرد، یعنی الغای مذکر و مؤنث بودن آن دو به منظور دستیابی به تشابه کامل زن و مرد در حقوق و تکالیف به کار رفته است، در حالی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بر اساس موازین اسلامی تنظیم شده، تساوی به معنای واقعی بی معناست. از سوی دیگر، تساوی و برابری حقوق زن و مرد در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقید به رعایت موازین اسلامی است و این نگرش، با برداشت کنوانسیون و سایر اسناد بین المللی از تساوی حقوق زن و مرد بسیار متفاوت و عموما مغایر با برابری زن و مرد است. مطهری، پیرامون عدم تساوی حقوق زن و مرد را چنین توجیه می کند: در مکتب اسلام، زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق متساوی بهره مندند، اما آن چه که از نظر اسلام مطرح است، این است که زن و مرد به دلیل این که یکی زن و دیگری مرد است و خلقت و طبیعت آن ها یک سان نیست، در برخی حقوق و تکالیف و مجازات ها دارای تفاوت هستند. در دنیای غرب اکنون تلاش می شود که میان زن و مرد از لحاظ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف، وضع واحد مشابهی به وجود آورند و تفاوت های غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند. بنابراین، آن چه اکنون در کشور ما میان طرفداران حقوق اسلامی از یک طرف و طرفداران سیستم غربی از طرف دیگر، مطرح است، مساله وحدت و تشابه نقش اجتماعی زن و مرد است نه تساوی حقوق آن ها. و کلمه تساوی حقوق، یک عنوان تزویرآمیز است که برای تساوی نقش در جامعه گذاشته شده است. (مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صدرا، 1371، ص 155 - 153) مطهری در آن زمان، این برنامه ها را نوعی تزویر و فریب دانست که دنیای غرب به دنبال آن است. محمدتقی جعفری، در این باره، مدعی است: «از نظر حقوق اسلامی هر یک از این دو صنف (زن و مرد) برای خود وظایفی دارند که بتوانند با انجام آن در تشکیل خانواده و جلوگیری از متلاشی شدن آن - که اساس اجتماع است - سهم مشترکی داشته باشند. (اما در فرهنگ غرب) به همین جهت است که امروزه زن را مرد نموده ولی نتوانسته اند مرد را زن جلوه دهند، هر روز آمار تلاشی سیستم خانواده در جهان (غرب) رو به افزایش می باشد و یکی از نتایج متلاشی شدن خانواده، بیهوده جلوه کردن زندگانی و بیگانه شدن انسان ها از یکدیگر است.» (محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج 1، ص 165)

در حالی که روح کلی حاکم بر این کنوانسیون، نفی تبعیض و تفاوت میان زن و مرد است که با کلیه قوانین و طرح ها و سیاست ها و ایدئولوژی حکومت اسلامی در تضاد کامل قرار دارد.

آزادی زن

انسان آزاد به دنیا می آید و آزاد هم باید از دنیا برود. بر این اساس، یکی از خواسته های مهم و پایه ای انسان در تمام دوران تاریخ، آزادی بوده است و همه انسان ها دوست دارند که آزادانه بیاندیشد، آزادانه انتخاب کند و به آن چه با آگاهی انتخاب کرده اند نیز عمل کنند. زنان که حدودا نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می دهند، همواره در قرون متمادی از همه حق.ف انسانی و اجتماعی و طبیعی خود محروم بوده اند و در تمام زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هم چنین فردی و اجتماعی مورد ستم و توهین و تحقیر و استثمار قرار گرفته اند. هم چنین در تمام طول تاریخ، مذاهب و سرمایه داری دست به دست هم داده اند تا با تزویر و ریا، زور و سرکوب ستم بر زنان را ابدی سازند و در اسارت نگه دارند. بدین ترتیب، اسلام، دشمن آزادی و برابری زن و مرد بشر است. اسلام، با نفی کردن و یا محدود کردن آزادی در جوامع به ویژه آزادی زنان، تاکنون لطمات زیادی به کل جامعه زده است. مذاهب تاکنون آثار مخرب و ویرانگر خود را در پهنه جوامع انسانی نشان داده اند. دین و به تبع آن پس روحانیون نیز با تمام آزادی های مطرح شده در مورد زنان و غیره، سر دشمنی و خصومت دارند. برای نمونه، در اسلام ارث زن نصف ارث مرد است و طبیعی ست مردان سرمایه دار به دلیل منافع اقتصادی شان حافظ و بازتولیدکننده چنین قوانینی باشند. جدا از این که مواقع و یا مخالف ارث باشیم اساسا این حکم، به تنهایی نابرابری زن و مرد را به نمایش می گذارد. نظام حقوقی اسلام، نظامی غیرانسانی و تبعیض آمیز است که با ملاحظات و دیدگاه های کاملا مردانه تنظیم شده اند. بنابراین، موهبت الهی در مورد زنان، اسارت آن ها در چهاردیواری خانه و کارشان هم پخت و پز و بچه داری و شوهرداری است.

چهارشنبه پنجم مرداد 1390 - بیست و هفتم جولای 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش سیزدهم):

قرآن و زن

محمد، از همان دورانی که در غار حراء به فکر خدا و قرآن و پیامبری افتاد، اهداف خود را برای برپایی یک جامعه بدوی اسلامی، مرحله به مرحله طرح کرد که پسها فتواها و اظهارنظرهای او به صورت قرآن جمعآوری شدند، در واقع مانیفست حکومت اسلامی محمد محسوب میشوند که به نام قرآن و کتاب «مقدس آسمانی»، نسل به نسل توسط روحانیون و حکومت ها منتقل شده است. هیچ کس نمی داند که قرآن و نقل قول و احادیث 1400 سال پیش، چه قدر واقعیت داشته و چه قدر هم پسها بنا به مصلحت «اسلام» به آن ها افزوده شده و یا کم و زیاد شده است. هم چنان که امروز برخی از آخوندهای به اصطلاح «نواندیش» و یا «روشنفکران مذهبی» طرفدار حکومت اسلامی و یا منتقد برخی زیاده روی های جانح حاکم این حکومت، تفسیرهای لیبرال تری از برخی آیات قرآن و روایات صدراسلام ارایه می دهند که هم عامهپسند باشند و هم سیاست ها و تعابیر ضدانسانی و خشونت بار اسلام را کمی ملایم تر کنند. در حالی که احکام قرآن (قانون اساسی و دیگر قوانین اسلامی حکومت محمد)، قوانین «الهی» و «مقدس»، تغییرناپذیر و ابدی هستند. در نزد تفکر اسلامی، از صدر اسلام تاکنون، زن در جامعه و خانواده جایگاهی نابرابر دارد به طوری که به زن، به عنوان «کشتزار؟» مرد نگریسته می شود. تفکر اسلامی، زن را نیمه انسان می داند که در کنار مرد هویت پیدا می کند و در نتیجه از نظر عاطفی، حقوقی، اجتماعی و غیره با او رفتاری متفاوت تر از مرد می شود. این استنباط از زن و جایگاه او به عنوان شهروند و عضو خانواده، تابع دین، قرآن، سنت، آداب و رسوم، باورها و غیره است که عموما تفکر ارتجاعی مردسالاری را رشد و گسرش می دهد. جوامع بشری این تفکرات و باورها را از صدراسلام به ارث برده اند. در دوارن جاهلیت بشر در شبه جزیره عربستان، جنگ، غنیمت و بازرگانی سه اصل مهم بودند که فرماندهی و هدایت آن ها با مردان بود. زن جایگاه چندانی در این سه زمینه نداشت. از این رو، در اسلامی، حتی خواهر باید ارث کم تری از برادر ببرد. در زیر نگاهی به برخی دیگر از آیه های قرآن می اندازیم که در حقیقت محمد آن ها را به مرور زمان، به ویژه در برخورد با زنان بی شمار خود، آن ها را صادر کرده است.

سوره بقره آیه 23: زنان شما کشتزار شمایند. هر زمان و به هر طریق که خواستید به کشتزار خود نزدیک شوید.

سوره نساء آیه 34: مردان را بر زنان حق تسلط و نگهبانی است. به واسطه آن برتری که خدا برخی را بر برخی مقرر داشته است. و هم به واسطه آن که مردان باید از مال خود به زنان نفقه بدهند. پس زنان شایسته و مطیع آنهایند که در غیبت حافظ حقوق شوهرانشان باشند. و آنچه را خدا به حفظ آن امر فرموده نگه دارند. و زنانی که از مخالفت آنان بیمناکید، ابتدا آنها را موعظه کنید اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنها دوری کنید. باز مطیع نشدند به زدن آنها را تنبیه کنید. چنان چه اطاعت کردند دیگر هیچگونه ستم بر آنها روا ندارید. همانا خدا بزرگوار و عظیمالشان است.

سوره نسا آیه 15: زنانی که عمل ناشایست انجام دهند 4 شاهد مسلمان بر آنها بخواهید. چنانچه شهادت دادند آنها را در خانه نگه دارید تا زمان مرگشان فرا رسد.

سوره نسا آیه 16: اگر در میان شما دو زن مبادرت به عمل زشتی کردند. هر دو را مجازات کنید. اگر توبه کردند آنها را به حال خود واگذارید.

همانطور که می بینید، هرگونه خلاف جنسی زن و عدم فرمانبری مطلق او از شوهرش، حتا مجازات مرگ نیز به دنبال دارد. اما در مورد مرد، نه تنها چنین تهدیداتی در قرآن نیامده است، بلکه برعکس

دست مرد برای هر کار غیرانسانی نیز باز گذاشته شده است. در آیات زیر «خداوند»، به محمد طرز رفتار با زنانش را می آموزد. زنان محمد را از زنان دیگر جدا می کند و به طور ویژه درباره آنان حکم صادر می کند، در حالی که سایر مسلمانان و مومنان از آن ها محروم هستند. خداوند، به آن ها توصیه می کند که اگر مرتکب گناه شوند، در دنیای پایانوی مجازاتشان دو برابر زنان عادی و اگر از پیغمبر اطاعت کنند، پاداش شان دو برابر زنان دیگر خواهد بود. آیات زیر حاکی است که زنان پیغمبر برای رستگاری در دنیای پایانوی باید مطیع و فرمانبردار محمد باشند و تمام وقت خودر را صرف نیازهای او نمایند.

در آیات 28 تا 34 سوره احزاب، چنین آمده است: «ای پیغمبر به زنان خود بگو اگر شما طالب زینب و زیور زندگی دنیا هستید، بیایید تا من مهر شما را پرداخته و همه را به خوبی و خرسندی طلاق دهم. و اگر طالب خدا و رسول و مشتاق زندگی پایانت هستید، همانا خدا به نیکوکاران از شما زنان، پاداشی عظیم عطا خواهد کرد. ای زنان پیغمبر، هرکدام از شما که دانسته کار ناروایی مرتکب شود، او را دوبرابر دیگران عذاب کنند و این بر خدا آسان است. و هر که از شما مطیع فرمان خدا و رسول باشد و نیکوکار شود، پاداشش دوبار عطا کنیم و برای او روزی بسیار نیکو مهیا سازیم. ای زنان پیغمبر، شما مانند سایر زنان نیستید. شما باید از خدا بترسید. پس با مردان به نرمی و نازکی صحبت نکنید و نماز بپا دارید و زکوة مال به فقیران بدهید و خدا و رسول را اطاعت کنید.»

در آیات 50 تا 53 سوره احزاب، خداوند عالم به امور جنسی و زناشویی پیغمبر پرداخته و حتی برای نوبت همخوابگی محمد با زنانش، قواعدی را وضع میکند. آیات شماره 50 و 52 سوره احزاب و آیه 51 سوره احزاب، به شرح زیر است:

«تو ای رسول، در همبستر شدن با زنهای خود لازم نیست نوبت را مراعات کنی. هر یک از زنانت را میل داری، نوبتش را عقب بینداز و هر یک از آنها را از خود راندی، باز میتوانی او را نزد خود بخوانی. این موضوع باعث شادمانی دل و روشنی دیده آنها خواهد شد و هرگز هیچیک از آنها نباید از آنچه تو میل میکنی، ناراضی و محزون باشند، بلکه همه باید به آنچه که تو به آنها عطا میکنی، خشنود باشند...»

حاصل بحث آن ست که بر طبق آیات مذکور سوره احزاب، حقوق محمد درباره زنان از سایر مومنان گستردهتر است و وی به عنوان پیامبر خدا بر طبق آیات قرآن و فرمان خدا مجاز شده است از هرگونه مزایای استثنایی استفاده کند:

1- بیشتر از 4 زن عقدی می تواند داشته باشد. (آیه 50 سوره احزاب)

2- محمد میتواند با خویشاوندانش که با وی مهاجرت کردند، ازدواج کند. (آیه 50 سوره احزاب)

3- محمد می تواند هر زن مومنه ای که خود را بدون مهریه و شهود به او عرضه کند به عنوان همسر بپذیرد. (آیه 50 سوره احزاب)

4- از رعایت عدالت و شناختن حق تساوی برای زنان خود معاف است. (آیه 51 سوره احزاب)

5- نوبت همخوابگی با زنانش را به هر نحوی که صلاح بداند می تواند تنظیم و یا مقدم و موخر سازد. (آیه 51 سوره احزاب)

6- در زنبارگی نسبت به سایر مومنان برتری خواهد داشت. (آیه 6 سوره احزاب)

7- پس از مرگ وی، کسی حق ازدواج با زنانش را ندارد. (آیه 53 سوره احزاب)

8- زنان وی حق تقاضای نفقه بیشتر ندارند. (آیه 51 سوره احزاب)

9- زنان محمد نباید بر مردم ظاهر شوند و از پشت پرده باید با مردم صحبت کنند. (آیه 53 سوره احزاب)

10- زنان محمد از زینت های متداول دوران جاهلیت باید خودداری کنند. (آیه 33 سوره احزاب)

11- از نوبتی که محمد برای همبستر شدن با آن ها قائل می شود، باید راضی باشند. (آیه 51 سوره احزاب)

12- زنان پیغمبر در صورت ارتکاب اعمال ناشایست دو برابر زنان عادی مجازات و در صورت اقدام به عمل شایسته، دو برابر پاداش داده می شوند. (آیه 30 سوره احزاب)

در آیات دیگری خداوند عالم، در قرآن به مسلمانان آموزش چگونه سخن گفتن و معاشرت کردن با پیغمبر و با همسران او را می دهد. در آیات 1 تا 5 سوره حجرات، آمده است: «ای کسانی که ایمان آوردهاید، بر خدا و رسول تقدم مجویید و از خدا بترسید که خداوند شنوا و داناست... صدایتان را از صدای پیغمبر بلندتر نکنید و با او بلند صحبت نکنید، هم چنانکه با یکدیگر بلند صحبت میکنید تا اعمال نیکتان باطل نشود و شما آن را نفهمید. کسانی که در حضور پیغمبر آرام صحبت میکنند، خدا در واقع قلوبشان را برای تقوا آزموده است و آمرزش و پاداش عظیم نصیب آنها کرده است. آنهایی که ترا از پشت خانهات به صدای بلند میخوانند، اغلب افراد بیشعور و بیعقل هستند؛ و اگر آنها صبر میکردند تا خودت از خانه خارج شوی، برایشان بهتر بود و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

آیه 62 سوره نور: «مومنان حقیقی آنهایی هستند که به خدا و رسولش ایمان کامل دارند و هرگاه در کاری که حضورشان نزد رسول لازم باشد، با او جمع شوند؛ تا اجازه نگیرند، از محضر رسول بیرون نمیروند؛ و ای پیغمبر آنان که از تو اجازه میگیرند، در واقع اهل ایمان به خدا و رسول هستند، پس چون از تو اجازه خواهند که برخی مشاغل و امور خود را انجام دهند، به هرکس که میل داری اجازه بده و برای آنها از خدا طلب آمرزش کن که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.»

آیه 63 سوره نور: «هنگامی که میخواهید پیغمبر را صدا بزنید، او را مانند موقعی که یکدیگر را بین خودتان میخوانید، صدا نزنید...»

در آیه 53 سوره احزاب، خداوند چگونگی ورود به منزل محمد و غذا خوردن سر سفره او و همچنین آداب صحبت کردن با زنان پیغمبر را به مردم میآموزد و ازدواج با زنان پیغمبر را پس از مرگ او قدغن میکند:

«ای کسانی که ایمان آوردهاید، به خانه پیغمبر داخل نشوید مگر او اجازه دهد و بر سفره طعامش دعوت کند. در آن حال نیز نباید زودتر از وقت آمده و به ظروف غذا چشم انتظار گشائید، بلکه موقعی که دعوت شدهاید بیایید و موقعی که غذا تناول کردید، زود پی کار خود بروید نه اینکه آنجا برای سرگرمی و صحبت باقی بمانید که این کار پیغمبر را آزار میدهد و او از شرم به شما چیزی نمیگوید، ولی خدا از اظهار واقعیت به شما شرم ندارد. و هرگاه از زنان رسول متاعی میطلبید، از پس پرده طلب کنید که حجاب برای پاکیزه نگهداشتن دلهای شما و آنها بهتر است و هرگز رسول خدا را نیازارید و پس از وفات او هیچگاه با همسرانش ازدواج نکنید که این کار گناهی بزرگ است.»

اگر به مضمون و محتوای قرآن بدون تعصب و از زاویه انسانی نگریسته شود، تقریبا تمامی معارف و مفاهیمی که محمد، به نام وحی از سوی «خداوند» مطرح کرده است، همه مربوط به سنتها و باورها و معارف همان جامعهای است که محمد در آن زندگی میکرد. یعنی به عبارتی تفکر محمد در آفریدن خدا و قرآن و وحی و غیره همان احکام و فتواهایی است که خودش صادر کرده است، محصول همان جامعه است. برای نمونه بسیاری از مفاهیم همچون، قصاص، دیه، ختنه، ماههای حرام و ... مسایلی هستند که اعراب پیش از خدا و اسلام محمد هم آنها را آداب و سنن خود میدانستند و یا این که این مفاهیم از یهودیان توسط خود محمد، کپیبرداری شده بود، به همین دلیل، دین اسلام به یهودیت خیلی بیشتر شباهت دارد تا مسیحیت. تمام داستانهای قرآن، شباهت زیادی به کتابهای یهودیان دارد. حتی محمد، در برخی جاها مثل سوره «کهف» در قرآن اظهار میدارد تعداد اصحاب کهف معلوم نیست، برخیها میگویند 5 نفر بودهاند، برخیها میگویند 7 نفر بودهاند، به روشنی نشان میدهد که

محمد این داستان ها را از کسانی شنیده بود. تحقیقات نشان داده است که سبک نگارش قرآن بسیار شبیه به آثار دینی دارد که در زمان محمد وجود داشته اند، بنابراین محمد، مسایلی که در قالب آیه آورده و پس از مرگ او در قرآن جمعآوری شده اند، چیز دیگری غیر از سنتها و باورهای آن دوره مردم بدوی شبه جزیره عربستان نبوده است. محمد و جمع آوریک نندگان قرآن پس از او، آنها را از سایر کتابها گرفته اند. بنابراین، بینش و اطلاعاتی که محمد در دوران خود و در سفرهای تجاری یاد گرفته بود، در قرآن انعکاس یافته است. اما بسیاری از حرفهایی که در قرآن راجع به طبیعت زده میشود مستقیما از آثار یهودی برگرفته است. بدین سان، قرآن یک کتاب قدیمی همانند همه کتاب های قدیمی است و سبک نگارش آن نیز مربوط به دوران خودش میباشد. در همه کتابهای قدیمی گاهی مفاهیمی وجود دارد که به نوعی میتوان از آن مفاهیم برداشت علمی کرد. برای نمونه، در این زمینه میتوان به افکار «اپیکروس»، فیلسوف یونانی اشاره کرد که چهار قرن پیش از میلاد مسیح (تقریبا 1000 سال پیش از محمد) میزیسته است. پسها فیلسوف و شاعری به نام لوکرتیئوس رومی که یک قرن پس از اپیکروس زندگی میکرده است، افکار مربوط به طبیعت و فیزیک اپیکروس را از آثار یونانی جمعآوری و به زبان لاتین به شعری طولانی سروده است که امروزه با نام «اندر طبیعت اشیاء» موجود است. این کتاب که انعکاس مستقیم عقاید اپیکروس و دیدگاه او نسبت به طبیعت و به عبارتی کتاب فیزیک اپیکروس است و بدین منظور نوشته شده است، واقعیتهای فیزیکی را معرفی کند. این کتاب، دارای مفاهیم بسیاری است که امروزه پایههای علوم به شمار میروند، به عنوان نمونه، لوکرتیئوس در اشعارش به مفاهیمی اینچنین اشاره میکند:

وجود اتم و مولکول (اینکه ترکیب دو اتم ماده نوینی را تولید میکند) قانون اینرسی (این که اشیاء در حال حرکت تا وقتی نیرویی بر آنها وارد نشود در حال حرکت هستند - تا زمان گالیله کشف نشده بود) مساله قانون جهانشمول(اینکه تمام قوانین فیزیکی که روی زمین هستند، در تمام نقاط کائنات نیز صادق هستند- این تئوری توسط ارسطو رد شده بود و کلیسای مسیحیت به شدت با آن مخالفت میکرد تا اینکه گالیله اعتراض کرد و پسها نیوتون آن را اثبات کرد) چرخه باران (این که باران ساخته شده از آبی است که از دریاها و دریاچهها به دلیل حرارت ناشی از نور خورشید بخار میشود و در جریان هوا و ابرها ذخیره میشود و وقتی که ابرها حرارت میبینند یا اشباع میشوند این آبهای اندوخته شروع به بارش میکنند) و مطالب بسیار دیگری از جمله پیشبینی تئوری نسبیت به این طریق که حرکت چیزیست نسبی و زمان بدون وجود روابط میان اشیاء و اتفاقات به یکدیگر مفهومی ندارد، بنابراین زمان نیز منسوب به مشاهده کننده است. پیش از به قدرت رسیدن محمد، هر قبیله برای خودش واحد اقتصادی، سیاسی، نظامی و مذهبی مستقلی داشت. همه این قبایل دشمن هم بودند. زیرا در شبه جزیره خشک و بد آب و هوا، قبایل مجبور بودند برای دست یابی به زندگی بهتر، یعنی به مناطقی که آب و علف دارد، کوچ کنند. این جا به جایی ها، یکی از مهم ترین عوامل جنگ و کشتار و غارت بین قبایل گوناگون بود. بنابراین، همه همدیگر را تهدید می کردند و در کمین غارت اموال همدیگر می نشستند. هم چنین هر قبیله برای خودش «بتی» برای پستش داشت. همه اعراب بت ها و یا اشیای واحدی را نمی پرستیدند. سیصد و شصت بت وجود داشت از جمله لات، منات، عزا و... که همه آن ها در خانه کعبه و در پرستشگاه بودند. در چنین شرایطی، زندگی هر قبیله وابسته به جنگ و دفاع بود. به دست آوردن غنایم حمله به کاروان ها، اهمیت خاصی داشت. زنان و کودکان نیز بخشی اززِ این غنایم بودند که فاتحان آن ها را نیز هم چون اشیای دیگر، بین خود تقسیم می کردند. اما محمد و یارانش، از دوران جاهلیت بشر بهره جست و خدایی را ساخت که حرف خود را از زبان آن، برای نفوذ بیشتر بر مردم و وادار کردن آنها به اطاعت از خود و اهداف و سیاستهایش جاری ساخت. از اینرو، در تدوین برخی از احکام و مطالب قرآن، «خدا»، به تناقض گویی میافتد. یا در نقش یک عامل کارگزار در قرآن ظاهر میشود که حتا درباره زندگی خصوصی محمد و آداب و رفتار همخوابگی او با زنانش و رفتار مردم با او، امر و نهی میکند. محمد، تلاش کرده است در تمامی آیات و مطالب قرآن را به عنوان کتاب مقدس آسمانی و کلام خدا، مافوق ذهنیت بشر جلوه دهد و به پیروان خود بقبولاند. او، برای رسیده به اهداف خود، پایه های جهالتی را بنیان گذاشت که هنوز هم بشر به طور کامل از شر آن فارغ نشده است.

زنان محمد

نقش زنان در زندگی محمد، جز خدیجه، سکس و کنیزی و فرمانبری بیش نبوده است. عایشه، در میان زنان محمد، منحصر به فرد بود. محمد او را در سن 7 سالگی به عقد خود در آورد. هنگامی که عایشه، 9 ساله بود با او همبستر شد. سن محمد در آن هنگام، 55 سال بود. عایشه، کودک و محمد پدر بزرگ او بود تا شوهرش. روایت کردهاند که عایشه عروسک بازی را همانند همه بچهها، بیشتر دوست داشت. اوهمزمان همسر و کودک بود، محمد دوستان هم سن و سال او را دعوت میکرد تا با او بازی کنند. عایشه سفیدرو و زیبا بود و محمد گاهی او را «حمیر» یعنی قرمزی و گاهی بور صدا میکرد. محمد، زنان زیادی را به عقد خود درآورد. او، در مجموع با بیش از یکصد زن قصد ازدواج کرده بود. اسامی تعدادی از آنان به شرح زیر است:

1- خدیجه دختر خویلد بن اسبن عبدالعزی: محمد، در ۲۵ سالگی با خدیجه ۴۰ ساله ازدواج کرد. خدیجه پیش از محمد با دو شخص دیگری نیز ازدواج کرده بود که هر دوی آنها درگذشته بودند و از آنها فرزندانی به سن خود محمد داشت. او در طول ۲۸ سال زندگی مشترکش با محمد، نخستین زنی بود که به پیامبری او ایمان آورد، احتمالا ناشی از سنت مردسالاری و تبعیت زن از مرد بود. محمد در واقع با ثروت خدیجه به جهان تجارت وارد شد و به جاهای گوناگون سفر کرد. محمد ۱۷ سال پیش از بعثت و ۱۱ سال پس از آن با خدیجه زندگی کرد. هنگامی که خدیجه فوت کرد محمد ۵۳ سال داشت. خدیجه، زنی قدرتمند و ثروتمند بود. محمد، پس از ازدواج با خدیجه، از چوپانی و فلاکت رهایی پیدا کرد و همراه کاروانهای تجاری خدیجه به سیر و سفر پرداخت. محمد تا زمانی که خدیجه زنده بود، جسارت ازدواج با زن دیگری را نداشت، زیرا احتمال داشت از ثروت و امکانات او محروم شود.

2- عایشه دختر ابوبکر صدیق: عایشه: محمد، هنگامی که عایشه بیش از 7 سال نداشت به عقد خود درآورد، در حالی که خودش پنجاه و سه ساله داشت. ابوبکر، پدر عایشه، نزدیکترین دوست محمد بود. محمد، در نه سالگی با عایشه همبستر شد. عایشه، دخترکی باریک اندام و زیبا بود و دوره کودکی را می‌گذراند. آن طور که در کتب تاریخی آمده است، عایشه دختری زیبا، حسود، حساس و گستاخ بود. عایشه تنها دختری بود که به خانه محمد آمد. دیگران همه زنان «بیوه»ای بودند که محمد به دلایل گوناگون آنها را به همسری خود درآورده بود. عایشه غیر از زیبایی و جوانی باهوش و خوش سخن هم بود. علاقه محمد به عایشه، به حدی بود که وقتی زینب عایشه را محکوم به زنا با صفوان کرد، محمد از طرف «خدا» آیاتی آورد تا عایشه را برائت کند. اما شیعیان، به دلیل که عایشه، با علی به جنگ برخاست، لعل و نفرین میکنند واو را زنی فاسد میدانند.

ماجرای افک: در غزوه بنی المصلق که عایشه با محمد همراه بود، در بازگشت برای قضای حاجت از کجاوه بیرون رفت. پس از آمدن متوجه شد که گردنبندش در حین قضای حاجت افتاده است. از کجاوه بیرون آمد و به دنبال گردنبند رفت. سپاهیان به خیال آنکه عایشه در کجاوه است، آن را بلند کردند و راه افتادند. همین که عایشه برگشت کاروان را ندید. از کاروان جا مانده بود. روی خودش پارچه ای کشید و همانجا خوابید. در قدیم مردی پشت سر کاروان حرکت میکرد تا اگر وسیلهای از کاروانیان در بین راه افتاده بود بردارد و به آنها در پایان راه تحویل دهد. در این سفر صفوان بن معطل سلمی، این وظیفه را بر عهده داشت. همین که عایشه را دید گفت انا الله و انا علیه راجعون! عایشه به جا ماندنش را تعریف کرد. صفوان هم عایشه را بر شتر سوار کرد و به مدینه برد. هنگامی که به مدینه رسیدند عایشه مستقیم به خانه خودش رفت. منافقان به سرپرستی عبدالله ابن ابی شروع به سخنچینی کردند و عایشه را متهم کردند. سخن دهان به دهان رسید تا رسول خدا متوجه گشت. رفتارش نسبت به عایشه سرد گشت. خود عایشه هم خبر نداشت. محمد هم بسیار ناراحت بود. علی به او گفت: «ناراحت نباش ای رسول خدا. زن زیاد است. می توانی به جای او زن دیگری بگیری. از کنیزش بپرس. (همین اظهارنظر علی بود که عایشه از او کینه به دل گرفت و این کینه و عقده در جمل سر باز کرد)» از کنیز پرسیدند که قاعدتا او هم خبر نداشت. سرانجام پس از کش و قوسهای فراوان محمد به خانه عایشه رفت و از او خواست حقیقت را بگوید و اگر کار خطایی کرده بگوید و از خدا طلب بخشش کند. عایشه همچنان به گریه افتاده بود که صدایش در نمیآمد. در این لحظات، آیه

های ۱۱ و ۱۷-۲۰ سوره نور مبنی بر حکم لزوم ۴ شاهد برای اثبات زنا و ۸۰ ضربه شلاق برای آن که تهمت زده است نازل شد و این ماجرا پایان پذیرفت.(زندگانی محمد، دکتر محمد حسنین هیکل. ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات سوره مهر)

3- سوده دختر زمعه بن قیس: سوده، «بیوه زن» مسلمانی بود اهل حبشه که پدرش او را به محمد داده بود و محمد پیش از آوردن عایشه به خانه اورا به خانه آورده بود. گفته شده است که سوده 50 ساله بود. از عایشه، روایت شده است که سوده گاهی از نوبت خود میگذشت تا محمد شب را پیش عایشه بگذراند.

4- هند(ام سلمه)، دختر امیه بن المغیره: وی، زن یکی از مسلمانان به نام «ابوسلمه بن ابوالاسد» بود که در جنگ احد زخمی و کشته شده بود. ام سلمه، در هنگام ازدواج با محمد 29 ساله و محمد 53 ساله بود.

5- حفصه دختر عمر بن الخطاب: او، در سن 18 سالگی شوهر خود را از دست داده بود. حفصه، در 20 سالگی با محمد 55 ساله ازدواج کرد.

6- زینب دختر جحش: زینب از خانواده بزرگی بود. مادر زینب دختر عبدالمطلب پدر بزرگ محمد بود. زینب با زید فرزند خوانده محمد ازدواج کرده بود. محمد روزی بدون اطلاع پیشی به خانه زید وارد شد و زینب را نیمه لخت دید و به او علاقهمند شد. محمد، نخست مهریه اورا پرداخت تا از فرزندخوانده خود طلاق گیرد و سپس او را به عقد خودش درآورد.

7- جویریه دختر حارث بن ابوضرار: محمد در سن 58 سالگی با جویریه که 20 سال سن داشت ازدواج کرد. جویریه دختر رئیس قبیله بنی المصطلق، یکی از قبایل یهودی بود که محمد به آنها حمله کرده بود. محمد، جویریه، را به عقد خود درآورد و اسرای قبیله او را آزاد کرد. جویریه 6 سال زن محمد بود. پس از محمد نیز 39 سال زندگی کرد و در سن 65 سالگی درگذشت.

8- ام حبیبه دختر ابوسفیان بن الحرب: ام حبیبه، در هنگام ازدواج با محمد 29 سال سن داشت و محمد 54 سال.

9- صفیه دختر حیی بن اخطب: صفیه، در هنگام ازدواج با محمد 16 سال و محمد 60 سال داشت. صفیه دختر حیی بن اخطب رئیس قبیله بنی نضیر، از قبایل یهودی مدینه بود که محمد به آن حمله کرد و آنها را مجبور کرد از مدینه خارج شوند. شوهر پیشی او کنان بن ربیع بود که توسط مسلمانان در جنگ اسیر شده بود، در نهایت به دستور پیامبر کشته شد و پیامبر همان شب با صفیه ازدواج و با وی همبستر شد. او 4 سال با محمد زندگی کرد و پس از مرگ محمد، 39 سال بیوه بود و در سن 60 سالگی درگذشت.

10- میمونه دختر حارث الهلالیه: او در زمان ازدواج با محمد 36 سال و محمد 60 سال داشت. میمونه، خواهر ناتنی زن دیگر محمد بود. او، 3 سال با محمد زندگی کرد؛ 44 سال تنها زندگی کرد و در سن 80 سالگی فوت کرد.

11- فاطمه دختر سریح

12- هند دختر یزید

13- عصما دختر سیاء

14- زینب دختر یزید

15- هبله دختر قیس و خواهر اشعث

16- عصما دختر نعمان

17- فاطمه دختر صحاک

18- ماریه دختر شمعون قبطی: ماریه، کنیز، حفصه بود که به عنوان هدیه به او داده شده بود. روزی محمد، به خانه حفصه دختر عمر رفت و ماریه را تنها در خانه دید و با ماریه همبستر شد. ناگهان حفصه، سر رسید و از مشاهده این قضیه بسیار خشمگین شد. محمد، به او قول داد که ماریه را بر خود حرام کند، به شرطی که حفصه ماجرا را برای کسی تعریف نکند، اما حفصه ماجرا را برای عایشه و بقیه زنان محمد تعریف کرد. محمد از الله کمک گرفت تا این ماجرا را با سوره تحریم فیصله دهد. (تاریخ طبری جلد .8 ص 66131 و تاریخ طبری جلد 39، ص 194)

19- ریحانه دختر زید قرظی: ریحانه، از اسرای بنی قریظه بود که سهم محمد از غنائم جنگی بود. ریحانه هرگز حاضر نشد اسلام بیاورد و حتی پیشنهاد محمد مبنی بر ازدواج با وی را نیز قبول نکرد. از طرفی محمد نیز قصد رها کردن این کنیز (برده زن) زیبا را نداشت و وی تا پایان عمر برده ماند، اما حاضر نشد مسلمان شود و یا با محمد ازدواج کند.(تاریخ طبری جلد 39، ص 164-165)

20- ام شریک دوسیه

21- صنعا یا سبا دختر سلیم: صنعا، پیش از آنکه محمد با او همبستر شود، فوت کرد.

22- قضیه دختر جابر از بنی کلاب: روایاتی حاکی از آن است که محمد با وی ازدواج کرد اما وقتی برای همبستر شدن به او نزدیک شد، دریافت که او بسیار پیر است، بنابراین وی را طلاق داد.(تاریخ طبری جلد 9، ص 139)

23- زینب دختر خزیمه از بنی عامر بن صعصعه: زینب، پس از کشته شدن شوهرش «عبیده» در جنگ بدر، پذیرفت تا با محمد ازدواج کند، اما 8 ماه پس از این ازدواج، از دنیا رفت.

24- دختر خلیفه الکلبی

25- عالیه دختر طبیان از بنی بکربن: محمد با وی ازدواج کرد، اما پس از مدتی او را طلاق داد.

26- قوتیله بنت قیس بن معدی کرب و خواهر اشعث بن قیس، پیامبر اورا به زنی کرد اما هنوز او را ندیده بود که مرد. برخی نیز گفته اند محمد اورا طلاق داد.

27- خوله بنت الهذیل

28- لیلی بنت الخطیم

29- ام هانی دختر ابوطالب30-

30- ضباعه دختر عامر بن قرط

31- صفیه دختر بشامه

32- ام حبیبه دختر عباس بن عبدالمطلب

33- جمرهدختر حارث بن ابی حارثه

34- محمد زنی که نامی از وی برده نشده است را طلاق داد. زیرا وی به مردانی که از مسجد خارج میشدند زیر چشمی نگاه می کرد. (تاریخ طبری جلد 39، ص 187)

35- محمد زنی را به دلیل اینکه وی جذام داشت طلاق داد. (تاریخ طبری جلد 39، ص 187)

36- ملائکه دختر کعب: او با محمد ازدواج کرد، اما محمد پس از مدت کوتاهی وی را طلاق داد.

37- شنباء دختر عمر الغفریه: مردم قبیله او با قبیله بنیقریظه هم پیمان بودند، وقتی ابراهیم، فرزند محمد مرد؛ وی به محمد گفت: اگر تو پیامبر راستینی میبودی فرزندت نمیمرد. محمد پس از این که با او همبستر شد وی را طلاق داد.(تاریخ طبری جلد 9، ص 136)

38- ملائکه دختر داوود: محمد با او ازدواج کرد. اما پس از این که ملائکه فهمید محمد پدرش را کشته است، از وی جدا شد(تاریخ طبری جلد، 39 ص 165)

39- عمره دختر یزید: محمد وی را طلاق داد زیرا وی به جذام مبتلا شده بود.

40- سناء بنت سفیان: محمد مدت کوتاهی با او ازدواج کرد.

41- عمره: محمد با او ازدواج کرده بود.

43- دختر الجهال: مدت کوتاهی با محمد ازدواج کرد.

43- دوبه دختر امیر

44- عماره یا عمامه دختر حمزه

45- شینیا دختر سالت

46- تکانه: نام زنی دیگر است که مجلسی در مورد وی نوشته است دختر سیاه پوستی بود که «مقدوس» پادشاه مصر همچون ماریه قبطیه به محمد هدیه داده بود. محمد ابتدا او را آزاد کرد و سپس وی را به عقد ازدواج خود درآورد. پس از درگذشت محمد، عباس با او ازدواج کرد. (مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، ص 597)

شیخ کلینی نویسنده معروف اسلامی و نویسنده کتابهای اصول و فروع کافی در مورد محمد، از امام رضا نقل کرده است که قدرت جماع پیامبر با چهل مرد برابر بود. (مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، ص 599)

محمد، در اغلب موارد تقریبا دو تا سه برابر همسرانش سن داشته است. پس از مرگ محمد هیچکدام از زنانش اجازه ازدواج با شخص دیگری نداشتند و آنان را امالمومنین نامیدند، و همگی مجبور بودند تا پایان عمر بیوه بمانند. اما تنی چند از آنان، از جمله تکانه، ازدواج کرد. پیش از اسلام محمد، تعدد زوجات بود و اسلام نیز بر آن تاکید کرده است: «چهار تا زن بگیرید» و بینهایت صیغه. محمد آیهای در اوپایان سال ۸ هجرت نازل کرد، یعنی پس از آن که محمد تمام زنانش را گرفته بود و تعداد زنانش را که تا آن موقع حدی نداشت، ۴ نفر تعیین کرد. بنابراین داشتن «حرمسرا»، از محمد به ارث مانده است. بدین ترتیب محمد، در حدود 55 سالگی با کودک 9 ساله همبستر شد و به جسم این کودک تجاوز کرد، بنابراین به جای این که این عمل شنیع محمد «پدوفیل» محسوب شود و کسی که دهها هزار انسان را به دلیل داشتن باورهای دیگر قتلعام کرده است، به عنوان یک جانی و متجاوز محکوم شود، تنها کشیدن کاریکاتورهایی از او، این همه هیاهو و جنجال راه انداخته میشود؟! بیجهت نیست که همین امروز نیز در کشورهایی مانند ایران، با اتکا به قوانین اسلامی، به کودکان دختر با اتکاء به سنت محمد و قوانین اسلامی تجاوز میکنند؛ صیغه اسلامی که همان فحشاء است را تبلیغ و توسعه میدهند؛ به دختران زندانی پیش از اعدام تجاوز میکنند، چرا که در تفکر اسلامی، دختر باکره اعدام شده به بهشت میرود؛ براساس قوانین اسلامی دست و پا میبرند و چشم درمیآورند؛ زنان را به طور سیستماتیک سرکوب میکنند؛ دست به قتلعام زندانیان سیاسی میزنند؛ مخالفین سیاسی خود را ترور میکنند...، بنابراین جنایاتی که ما به ویژه در عربستان سعودی و ایران شاهد هستیم، ادامه راه 1400 سال پیش محمد، با اتکا به تکنیک و ابزارهای مدرن امروز بر علیه بشریت است. واقعیت این

است که نه خدایی در کار است و نه بهشت و جهنمی، آنچه که واقعیت است سوءاستفاده کلیساها و مساجد و دولتها در خرافات نگاه داشتن تودههای مردم است. محمد، عیسی، موسی، خمینی، موسولینی، هیتلر، پولپوت، بنلادن، ملاعمر، خامنهای و...، تفاوتی چندانی در ترویج و تبلیغ جهل و خرافات ملی و مذهبی، جنگ و کشتار، شکنجه و اعدام، سنگسار و قصاص و غیره با هم ندارند، تنها تفاوتشان به لحاظ تاریخی در به کارگیری قدرت، حرص و ولع ثروتاندوزی و دست درازی به سفره خالی کارگران و محرومان، ابزارهای تبلیغی و شکنجه و اعدام و اعمال ستم و استثمار است. در تمام مذاهب، تبعیض و نابرابری های اقتصادی و اجتماعی ناشی از روابط و مناسبات طبقاتی، امری الهی تلقی میشود و در جامعه رسوخ پیدا میکند. اساس و مبنای هر مذهبی، فرمانبرداری و اطاعت کورکورانه و بدون چون و چرا از «خداوند» و دستورات او و نمایندگانش چون پیامبران و امامان و روحانیون است. مذهب هیچگونه روابط و مناسبات دمکراتیک، سکولار و برابر بین انسانها را به رسمیت نمیشناسد، بلکه این حق خداوند و نمایندگان او بر زمین، یعنی پاپ و کشیشها و آیتاللهها است و مردم موظف هستند بدون کوچکترین پرسش و اعتراضی از آنها تبعیت کنند. بدین ترتیب، ابتداییترین حقوق انسانها در افکار و حاکمیت مذهبی زیر پا گذاشته میشود. اعتراض به آنها به مثابه اعتراض به خداوند، پیامبران و قرآن، حتا خطر مرگ در بر دارد. مذهب عامل تبعیض و تفرقه و دشمنی بین انسانهاست. در اسلام زن و مرد حقوق برابر ندارند. مذهب از پیروان خود میخواهد که با مذاهب دیگر دشمنی کنند. بنابراین مذهب انسانها را بر حسب اعتقاد مذهبی و جنسیتی تقسیمبندی میکند و به تفرقه و دشمنی بین انسانها دامن میزند. دشمنی دیروزی مسیحیت با نوآوری و کشتار روشنفکران و متفکرین توسط کلیسا و دشمنی امروزی شیخهای عربستان و ایران و...، با فرهنگ و تمدن مدرن، مخالفت با آزادیهای فردی و اجتماعی، آزادی بیان و اندیشه، نمونههایی از مقاومت و خصومت مذهب با پیشرفتهای علمی و اجتماعی است.

پنج شنبه سیزدهم مرداد 1390 - چهارم آگوست 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش چهاردهم):

زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ظهور اسلامی و حکومت اسلامی محمد

اسپینوزا، در رساله دینی - سیاسی خود می نویسد: «اگر آدمیان قواعد مشخصی برای اداره تمام امور زندگی خود در اختیار داشتند و یا بخت همیشه با آن ها یار بود، هرگز به خرافات روی نمی آوردند. اما چون اغلب به مشکلاتی برمی خورند که امکانات موجود پاسخ گوی آن ها نیست و از سوی دیگر، به سبب قطعی نبودن دست یابی به مواهب بخت و اقبال، به طور رقت باری بین ترس و امید سر گردانند. در نتیجه اغلب سخت زودباورند.»

بدین ترتیب، ناآگاهی عمومی مردم، ترس از خطرات طبیعی و عدم شناخت آن ها، منافع طبقاتی و شعارهای فریبنده و عوام فریبانه مذهبی، همه و همه، زمینه های رشد اسلام و به قدرت رسیدن محمد در شبه جزیره عربستان که در آن دوره از رونق اقتصادی و فرهنگی دوران خاص خود نیز برخوردار بود را فراهم کرده بودند. تحقیقات تاریخی و بررسی های بسیاری از محققین، نشان می دهند که جامعه عربستان در دوران ظهور اسلام، از مناسبات پیچیده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برخوردار بوده است. زندگی قبیله ای و طایفه ای، مناسبات برده برداری، روابط بازرگانی و کالایی و غیره از ویژه گی های مهم جامعه آن دوره شبه جزیره عربستان بودند. حدود هزار و چهار صد سال پیش، یعنی از قرن دوم تا هفتم میلادی، در شمال شبه جزیره عربستان، حکومت های فئودالی به قدرت رسیدند که آیین های کهن مذهبی چون مسیحیت در میان آن ها رواج داشت و عمدتا روابط و مناسبات فئودالی و اربابی حاکم بود. اما ذر آغاز قرن هفتم میلادی، تکامل مالکیت خصوصی و اشرافیت بزرگ، گسترش یافت و روابط و مناسبات بازرگانی و تجاری، توسعه زمین داری، زمینه تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نوینی را در جامعه عربستان پدید آورد. رقابت و جنگ دایمی بین قبایل و راهزنی و غارت کاروان های تجاری نیز یکی از سیاست های مهم طایفه های و قبایل در این دوره بود. همه این تحولات، بر قراری یک حکومت متمرکز اقتصادی و سیاسی ضروری کرده بود، بی شک تلاش برای شکستن بت پرستی و تبلیغ وجود خدای یگانه ای که قبایل را به هم نزدیک کند و قدرت متمرکزی برپا گردد، نیاز بود. در این راستا، محمد تنها کسی نبود که مدعی پیامبری از سوی حدای یگانه بود، دیگرانی نیز در مناطق گوناگون عربستان ادعای پیامبری داشتند. حتی زنی نیز خود را پیامبر خدای یگانه معرفی می کرد. شهر مکه، به دلیل موفعیت اقتصادی، سیاسی و به ویژه به دلیل وجود 360 بت در «خانه کعبه»، زیارتگاه عموم ساکنان شبه حزیره عربستان بود. هر یک از این بت ها، مورد ستایش قبیله و طایفه معینی بود و هر ساله زوار و مسافران زیادی از جمله برای زیارت بت های مورد پرستش خود، راهی مکه می شدند. شهر مکه، هم چینین به دلیل نزدیکی به دریای سرخ و به دلیل این که بر سر راه تجاری یمن - شام، هم چنین فلسطین - مصر قرار داشت از اهمیت خاصی برخوردار بود و منطقه استراتژیک اقتصادی و تجاری به شمار می رفت. مکه، هم چنین بر سر راه بازرگانی روم و هند و آفریقا بود و اعراب با روم شرقی، ایران، سواحل شرقی مدیترانه، روابط تجاری داشتند. بنابراین، مکه، مرکز برخورد همه راه ها بود و به فاصله ای برابر میان عدن (اقیانوس هند) و غزه (مدیترانه) قرار داشت. از این رو، ثروت مندان و برده داران مکه، مستقیم یا غیرمستقیم در داد و ستد با سرزمین ها و کشورهای دیگر، در ارتباط بودند. قبیله قریش، صاحب تجارت و زیارت، صاحب شهر مکه، هم پیمان مهم ترین قبایل عربستان مرکزی بودند و به این سبب، مقام و جایگاه ویژه ای داشتند. سران قریش، اختلافاتی که بین قبال گوناگون عربستان پیش می آمد، داوری می کردند. بدین ترتیب، مکه افزون بر اهمیت تجاری، مرکز افکار گوناگون سیاسی و عقیدتی نیز بود. مجالس سخنرانی و شعرخوانی و غیره در بازارهای این شهر برگزار می گردید که محمد از دوران نوجوانی در آن ها شرکت می کرد. محمد، از طایفه بزرگ بنی هاشم قبیله قریش بود که در مکه متولد شده بود. در چنین جامعه ای، هر قبیله به جنگ و غنایم جنگی و تصرف مناطق حاصلخیز وابسته بودند. آن ها، می جنگیدند و غنمیت می آوردند. بر این اساس، دوران جاهلیت در سرزمین های عربستان، دارای سه ویژه گی بود: جنگ، غنیمت، بازرگانی؛ و این سه زمینه، مختص مردان بود بدین شکل، مردسالاری

ریشه ها و سنن محکم تری گرفت به طوری که تا به امروز ادامه دارد. محمد، هم چنین از دوازده سالگی همراه عمویش «ابوطالب»، با کاروان های تجاری و بازرگانی به شهرهای گوناگون و میان قبایل گوناگون عربستان رفت و آمد می کرد و در این راه با اندیشه های گوناگونی نیز آشنا می شد. آگاهی و دانش اقتصادی و سیاسی محمد به حدی بود که در سن بیست سالگی، خدیجه، بیوه ثروت مندترین و بزرگ ترین اشراف مکه، سرپرستی امور تجاری خود را به او سپرد. سرانجام پس از مدتی، خدیجه در حالی که 40 سال داشت با محمد بیست و چهار ساله ازدواج کرد. اسنادی وجود دارد که بر خلاف برخی گرایشات هم بی سواد بودن محمد را رد می کنند و هم او، در پیش برد سیاست هایش به هر ترفندی متوسل می شد. برای نمونه:

«پیغمبر در ماه ذیقعده (سال ششم هجری) به قصد زیارت کعبه رفت. اما اهل مکه نگذاشتند که پیغمبر وارد شود و صلح شد که محمد سه روز در مکه بماند و چون صلح نامه می نوشت (یعنی محمد)، چنین نوشت: «این صلح نامه محمد پیغمبر خداست» اهل مکه گفتند: «اگر تو را پیغمبر خدا می دانستیم مانع ورود تو نمی شدیم، ولی تو محمد بن عبدالله هستی» پیغمبر گفت: «من پیغمبر خدا هستم و محمد بن عبدالله هستم» و به (حضرت) علی گفت: «(کلمه) پیغمبر خدا را «از متن صلح نامه» محو کن!» اما علی گفت: «نه! هرگز محو نمی کنم» پیغمبر صلح نامه را بگرفت و کله محمد را به جای پیغمبر خدا نوشت.» (تاریخ طبری، جلد 3، ص 1125 و همچنین علل الشرایع، شیخ صدوق، ص 52)

بنابراین، محمد هم سواد خواندن و نوشتن داشت و هم برای پیشبرد اهداف سیاسی اش به هر توافقی تن می داد. محمد در ابتدای فعالیت های سیاسی - مذهبی خود، با قبایل رقیب از سر دوستی و صلح درآمد اما وقتی که کمی قدرتمندتر شد به آنها تاخت و با جنگ و خونریزی و غارت و چپاول، آنها را وادار به پذیرش دین و سیاست ها و حکومت اسلامی خود کرد. سیاستی که همه گرایشات و گروه های مذهبی هنوز هم دنبال می کنند. یعنی گروه های مذهبی تا روزی که در قدرت نیستند مظلوم گرایی می کنند و به محض اینکه به قدرت رسیدند شمشیر خود را از رو می بندند و به هر مخالف و حتی منتقدی رسیدند گردن شان را می زنند. نمونه کنونی آن، حکومت اسلامی ایران است. در واقع می توان گفت که ثروت خدیجه به محمد آنچنان جرات اقتصادی و سیاسی داد که اهداف سیاسی خود را تا برپایی نخستین حکومت اسلامی در تاریخ دنبال کرد. محمد، همواره افکار سیاسی - مذهبی خود را با خدیجه در میان می گذاشت تا از توصیه ها و حمایت های او برخوردار گردد. محمد اغلب اوقات فراغت خود را در غار کوچکی به نام (غار حرا) به سر می برد. گویا در یکی از روزهایی که او در این غار بود «جبرئیل» بر او ظاهر شد و از طرف «خدا» بر او «وحی» آورد که رسول خدا و پیغمبر است و... هم چنین گفته شده است که روزی خدیجه به محمد گفت:

«- ای پسر عم توانی که وقتی جبرئیل آید با من بگوئی؟

پیغمبر گفت: «آری!»

و چون جبرئیل بیامد، پیغمبر به خدیجه گفت:

«اینک جبرئیل آمد.»

خدیجه گفت: «برخیز و بر ران چپ من بنشین.

و پیغمبر برخاست و بر ران خدیجه نشست و خدیجه گفت: «او را می بینی؟»

پیغمبر گفت «آری!»

خدیجه گفت: «بیا و بر ران راست من بنشین»

و پیعمبر بر آن جا نشست.

خدیجه گفت: «او را می بینی؟»

پیغمبر گفت: «آری!»

خدیجه گفت: «بیا در بغلم بنشین»

و پیغمبر چنان کرد.

خدیجه گفت: او (جبرئیل) را می بینی؟

پیغمبر گفت: «آری!»

آنگاه خدیجه سرپوش (؟) برداشت و پیعمبر در بغل او نشسته بود و گفت: «او را می بینی؟»

پیغمبر گفت: «نه!»

خدیجه گفت: «ای پسر عم، پایمردی کن و خوش دل باش! به خدا این فرشته است و شیطان نیست!» (تاریخ طبری، جلد 2، ص 850 و 851)

طبری یادآور می شود: «این حدیث را از فاطمه (دختر امام حسین) روایت کرده اند با این توضیح که: خدیجه پیغمبر را زیر پیراهن خود جای داد و جبرئیل نهان شد و (خدیجه) به پیغمبر صلی اله علیه و سلم گفت: این فرشته است و شیطان نیست.» (تاریخ طربری، ص 851) بنابراین، اسناد تاریخی نشان می دهند که خدیجه مشوق محمد بود تا او ادعای پیامبری از سوی خدا و به واسطه جبرئیل نامی نماید. اما ظهور اسلام و ادعای محمد در ابتدا، با مخالفت شدید اشراف و اربابان مکه روبرو شد. چون که آن ها فکر می کردند تبلیغات محمد بر علیه بت پرستی، سبب می شود که بازار و کسب و کار مکه ار رونق بیافتد و زوار و مسافران به آن جا نیایند. اما پس از این که محمد به آن ها اطمینان داد دین او و حکومتش مخالفی با برده داری و اشرافیت ندارد از یک سو و از سوی دیگر، با تهدید و فشار و جنگ دین او را پذیرفتند. در قرآن، حدود هفتاد آیه در مورد معاملات و خرید و فروش و قرض، بویژه «ربا» آمده است. از سوی دیگر، محمد همواره تاکید و توصیه می کرد: «هرکس که به بازار ما چیزی وارد کند، مانند آن کس است که در راه خدا جهاد می کند... تاجران پیامبران این جهان و متولیان وفادار الهی در روی زمین می باشند.» (نهج البلاغه، حضرت محمد، ص 278 و هم چنین اسلام و سرمایه داری، ماکسیم رودنسون، ص 40 و 51 و 58)

بدین ترتیب، اسلام به لحاظ اقتصادی، نه تنها با سرمایه داری و مالکیت خصوصی و بهره کشی انسان از انسان مخالفی نداشت، بلکه مستقیما مدافع آن بود. به لحاظ سیاسی نیز اسلام، طرفدار سرکوب شدید مخالفین و ترور و شکنجه و اعدام آن ها، قصاص، نژادپرستی و قوم پرستی و برتری نژادی نیز است. برای نمونه در قرآن، اقوام «سامی» (بنی اسراییل و عرب) نژادهای برگزیده از طرف خداوند هستند و دیگران بدون چون و چرا باید «برتری» آن ها را بپذیرند و در غیر این صورت با خشم و عذاب الهی روبرو خواهند شد؟! محمد، همواره در سخنان خود، برده داری را تایید می کرد و به بردگانی که می گریختند سخت هشدار می دادو می گفت: فرار از بردگی مورد رضای خدا نیست... او، برای نمونه می گفت: «دو کس اند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی رود: اول برده ای که از نزد ارباب خود فرار کرده باشد مگر آن که پیش «آقایش» باز گردد. (نهج الفصاحه، حضرت محمد، ص 11)

سه کس اند که نمازشان پذیرفته نمی شود و خدا کار نیک شان را به آسمان نمی برد، اول: بنده فراری مگر آن که پیش صاحبش برگردد... (همان منبع، ص 251)

سه کس اند که از آن ها سخن مگوی: مردی که از جماعت دوری گرفته و پیشوای خود را نافرمانی کرده و در نافرمانی مرده باشد و کنیز یا بنده ای که از ارباب خود گریخته و در حال فرار مرده باشد و...» (همان منبع، ص 249)

نظر محمد، خدایش و قرآنش، درباره زنان عموما منفی است. از نظر قرآن، زنان کشتزار مردانند؛ مردان، حق هرگونه تسلطی را بر زنان دارند... مردان را بر زنان برتر می داند. (سوره بقره، آیه 223 و 228؛ سوره نساء، آیه 11 و 34 و 38 سوره توبه، آیه 60، سوره نور، آیه 31 تا 34، سوره بقره، آیه 221، سوره نساء، آیه 25، سوره معراج، آیه 29 و 30 و...) محمد نیز همواره در سخنان خود، بر بردگی زنان تاکید می کرد و برای نمونه، محمد در «خطبه وداع»، از زنان به عنوان «اسیر» هایی یاد می کند که در اسارت مردان، هیچ گونه اختیاری از خود ندارند. (نهج البلاغه) علی، امام اول شیعیان نیز به زنان نسبت های زشت و ناروایی چون «شیطان»، «مار»، «ناقص العقل و...، داده است. (تاریخ یعقوبی، جلد 1، ص 506 و العبر، ابن خلدون، جلد 1، ص 464)

به این ترتیب، روسای قبایل و اشراف و ثروت مندان عربستان، به دلیل این که اسلام محمد و حکومت او را برای حفظ اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود، مناسب می دانستند با او همراه شدند. هم چنین مردم محروم و ناآگاه و درمانده ای که همواره فریب وعده های قدرت مندان عوام فریب را می خورند. در واقع محمد بدون حمایت آن ها، به هیچ جا نمی رسید. در واقع نخستین کسی که محمد را با حمایت های مادی و معنوی و نفوذ اجتماعی خود به سوی قدرت هدایت کرد، خدیجه بود. محمد، پس از خدیجه، با ازدواج های مکرر خود، اهداف اقتصادی و سیاسی خود را پی گرفت. پس از این که محمد ادعای پیغمری کرد با «عایشه» هفت ساله، دختر «ابوبکر» ازدواج کرد. ابوبکر، یکی از ثروت مندان بزرگ بود که در راستای منافع خود، امکانات مادی و معنوی زیادی را در اختیار محمد قرار داد به طوری که محمد به او لقب «صدیق» داد و او را به حکومت و فرمانداری های شهرهای اسلامی منصوب کرد و پس از مرگ محمد نیز نخستین خلیفه شد. عمربن خطاب، که نخست با محمد مخالفت می کرد چندی پس افکار او را پذیرفت و محمد برای محکم کردن قدرت سیاسی خود، با دختر عمر ازدواج کرد. عمر نیز مانند ابوبکر از ثروت مندان سرشناس عربستان بود. عمر، پس از ابوبکر خلیفه دوم شد. عثمان، از ثروت مندان نامی عربستان نیز اسلام محمد را پذیرفت و محمد دو دختر خود (رقیه و ام گلثوم) را به ازدواج عثمان درآورد. مورخین اسلام نوشته اند که رقیه، دختر محمد و زن عثمان، به دلیل عدم سازش با عثمان به ضرب تازیانه به قتل رسید. (منتخب التواریخ، حاج محمدهاشم خراسانی، ص 24 و 25) اما با وجود این که عمر دختر محمد را کشت، محمد دومین دختر خود «ام گلثوم» را نیز به او داد تا موقعیت اقتصادی و سیاسی اش آسیب نبیند. از محمد روایت شده است که: «اگر دختر سومی داشتم، آن را به همسری عثمان درمی آوردم...» (آفرینش و تاریخ، مقدسی، جلد 5، ص 20) در واقع عثمان نیز از نزدیکان و محارم ویژه محمد و «کاتب وحی» او بود. (تاریخ یعقوبی، جلد 1، ص 446 و تاریخ طبری، جلد 4، ص 1303) عثمان نیز خلیفه سوم پس از مرگ محمد شد. علی، پسر عموی محمد و از نخستین کسانی بود که به اسلام محمد گروید و با دختر محمد «فاطمه» ازدواج کرد و داماد او شد. علی نیز از قدرت مندان و ثروت مندان معروف عربستان بود به طوری که در شهر «ینبع» اراضی و املاک فراوانی داشت و فقط یک نخلستان او، سالانه چهل هزار دینار (حدود یک و نیم میلیون دلار) درآمد داشت. درباره ثروت علی آمده است: کسی که اندک اطلاعی از اخبار و روایات داشته باشد انکار نمی کند که علی از ثروت مندترین افراد طایفه و قوم خویش بود و اراضی و املاک بسیار داشت، از جمله: نخلستان ها و کشتزارهایی را صدقه داد و البته این صدقه ها در برابر ثروت های فراوان و املاک بسیار علی، چیز اندکی است. (الفصل فی الملل والاهواء ولنحل، جلد 4، ص 141) علی، در گسترش اسلام و در راه برپایی حکومت اسلامی، مخالفین را بی رحمانه قتل عام می کرد به طوری که او، دایما تاکید داشت: «ما عقایدمان را بر شمشیرهایمان حمل می کنیم.» (نهج البلاغه،خطبه 10) زبیربن عوام، پسر عمه محمد، از بزرگ ترین ثروت مندان اعراب و نخستین کسانی بود که اسلام آورد. عبدالرحمن بن عوف، یکی از سرشناس ترین بازرگانان و اشراف مکه و از نخستین کسانی بود که به محمد پیوست. طلحه، از نخستین کسانی بود که اسلام را پذیرفت. مورخین نوشته اند بهای محصول غله «طلحه» از املاکی که در بین النهرین داشت روزی هزار دینار بود و بهای گندم و جو که در بخش های دیگر داشت، خیلی بیش از این بود. (درس هائی درباره اسلام، ص 296 و 297) او، در راه برقراری حکومت به حدی سرمایه گذاری کرده بود که محمد در جنگ «احد»، به او وعده «بهشت» داد. (تاریخ طبری، جلد 2، ص 1033)

زید بن ثابت، از قدرت مندان عربستان و از نزدیکان محمد و «کاتب وحی» بود. او، از جمله کسانی بود که پس از مرگ محمد، سخنان محمد را در «قران» جمع آوری و تنظیم و فرموله کرد. مورخین نوشته اند که او پس از مرگ ثروت های هنگفتی از جمله طلا و نقره و املاک و پول نقد از خود باقی گذاشت. اموالی که به جز طلاها و نقره ها از او باقی ماند، صد هزار دینار (حدود 4/780/000 دلار) ارزش داشت. (الوزراء والکتاب، جهشیاری، ص 29)

خالد بن ولید، از اشراف بزرگ قریش و از مخالفین سرسخت محمد بود که سرانجام با او همراه شد و در استقرار حکومت اسلامی جنگ های بسیار کرد به طوری که محمد به او، «سیف الله»، یعنی «شمشیر خدا» لقب داد. (تاریخ طبری، جلد 4، ص 1111 و 1112 و 1171)

از مهم ترین وقایع دوران ادعای پیغمبری محمد، کافر شدن «عبدالله بن ابی سرح»، از دین اسلام است. او که زمانی از نزدیک ترین یاران محمد و «کاتب وحی» بود، پس از مدتی نسبت به کیفیت نزول آیات قرآن و ماهیت «وحی» و پیغمبری محمد شک و تردید پیدا کرد: «او چندین بار کلمات و جملات آیات نازل شده را به دل خواه خود تغییر می دهد و پیغمبر نیز آن آیات «تحریف شده» را می پذیرد، این امر، تردید و گمان «ابی سرح» را برانگیخت. سرانجام «ابی سرح» در مورد آیه «فتبارک الله احسن الخالقین» (سوره مومنون، آیه 14) با پیغمبر اختلاف پیدا کرد، او معتقد بود که: «آن آیه را من سروده ام و محمد آن را از من دزدیده است.» (آیه 93، سوره انعام اشاره یه همین ماجرا دارد) «ابی سرح»، پس از این اختلاف، از دین اسلام برگشت و پیغمبر خون او را حلال ساخت.» (کامل، جلد 1، ص 295؛ تفسیر شریف لاهیجی، جلد 1، 2 794 و 795 و تاریخ طبری، جلد 4، ص 1187 و 1303)

احکام قرآن، یعنی قانون اساسی حکومت اسلامی محمد، از همان آغاز اسلام، بنا به مصلحت روز سیاست های محمد، «نازل» شدند. صدور احکام او، یا وضع قوانین حکومت اسلامی اش، به عنوان قوانین الهی و مقدس، ابدی و تغییرناپذیر معرفی شدند. شایان ذکر است که تقسیم غنایم جنگی نیز در گسترش و استقرار حکومت اسلامی محمد، تاثیر به سزایی داشت. محمد و یارانش، همواره به همراهان خود وعده تقسیم غنایم از جمله کودکان و زنان را می دانند. قرآن نیز در آیه هایی، اهمیت کسب غنایم جنگی در تحریک اعراب به جنگ را یادآور شده است. (سوره فتح، آیه های 15 و 16 و 19 و 20 و 21) بر اساس تحقیقات مورخین در برخی از جنگ ها، حرص و ولع تقسیم غنایم باعث شکست لشکریان محمد می شد و حتی برخی مواقع بین محمد و دیگران در تقسیم غنایم اختلاف هایی بروز می کرد. برای نمونه، «فدک»، دهکده و نخلستان بسیار بزرگی بود که دارای کشتزارهای سرسبز و خرم بوده و در چند کیلومتری مدینه قرار داشت و پیغمبر پس از جنگ و تسلیم شدن مردم «فدک»، آن را به دخترش «فاطمه» بخشید... بسیاری از سربازان و سپاهیان محمد، با این عمل پیغمبر مخالفت کردند و خواستند که طبق دستور قرآن (سوره انفال، آیه 41 و 69) محمد، فدک را به عنوان غنیمت جنگی، بین آن ها تقسیم کند، اما پیغمبر از تقسیم «فدک» خودداری کرد و تمامیت آن را به عنوان «ملک خصوصی» به دخترش واگذار نمود... همین که محمد مرد و «ابوبکر صدیق» بر مسند قدرت نشست، دستور داد تا کشاورزان و مزدوران دختر پیغمبر را از آن جا بیرون کردند و خود، به نام خلیفه مسلمانان بر «فدک» چنگ انداخت... دختر پیغمبر، وقتی که از ماجرای «فدک» آگاه شد، به مسجد، نزد خلیفه رفت و گفت: پدرم (پیغمبر) «فدک» را به من بخشیده است و ترا این اجازه نبود که کشتزار مرا به ستم از من بستانی و مزدوارن مرا از آن جا بیرون برانی... (تاریخ سیاسی اسلام، ص 43) بدین ترتیب، محمد و یارانش با جنگ و کشتار و غارت و فریب، دین اسلام را گسترش دادند و حکومت اسلامی خود را به وجود آوردند. پس از مرگ محمد، برای تصاحب ثروت او و جانشینی اش نزاع شدیدی بین سران حکومت او آغاز شد. مورخین اسلامی، نوشته اند که محمد، بر اثر سمی که زنی «یهودی» در غذای او ریخته بود (تفسیر طبری، جلد 5، ص 1335) در سال یازدهم هجری فوت کرد و در نخستین روز مرگ او، تضادهای درونی حکومت اسلامی نیز آشکار شد؛ هنوز مراسم کفن و دفن پیغمبر به انجام نرسیده بود که نزدیک ترین یاران و اصحاب او برای گرفتن مقام خلافت با یکدیگر به رقابت پرداختند به طوری که «امین عاملی» می نویسد: «جسد پیغمبر را رها کرده و هیچ کدام (جز علی و خانواده اش) بر سر جنازه پیغمبر حاضر نبودند... و هیچ گونه احترامی برای رسول خدا قائل

نشدند و منتظر کفن و دفن او نیز نشدند و هنوز جنازه اش به خاک سپرده نشده بود که برای دست یافتن به میراث او، بر سر و مغز هم می کوفتند.» (ترجمه اعیان الشیعه، سیدمحسن امین عاملی، ص 262 و 263)

در اسلام و خداباوری، انسان نقش بنده و فرمان بردار را دارد. در این میان، زنان بی حقوق ترند. در تفکر و سیاست و ایدئولوژی اسلامی، ترس و تسلیم و اطاعت بی چون و چرا در برابر اراده خدا و نمایندگان اوست. «ای اهل ایمان! همگی داخل در مقام تسلیم شوید. (سوره بقره، آیه 208) چرا که «مسلمانان و پرهیزگاران واقعی»: «همان کسانی هستند که در نهان (و آشکار) از خدای خود می ترسند.» (سوره انبیاء، آیه 49)

در حالی که محمد و یاران و سپاهیانش، به ثروت های باد آورده ای دست یافته بودند او، همواره خطاب به مردم فقیر، چنین موعظه می کرد: «از دنیا چشم بپوشید تا خدا شما را دوستت بدارد (نهج البلاغه، حضرت محمد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد 1 و 2، ص 52 و 53) خدا معیشت و کار را تقسیم کرده (همان منبع، ص 505) و خوشبختی و بدبختی هر کس، پیشا تعیین شده است (همان منبع، ص 277 و 505) ای فقیران! اگر بدانید که پیش خدا چه ها دارید دوست خواهید داشت که فقر شما بیشتر شود (همان منبع، ص 492) ای فقیران! اگر بدانید که (در آن جهان) برای شما چه ذخیره شده بر آن چه که ندارید غم نخواهید خورد (همان منبع، ص 492) به بهشت نگاه کردم و دیدم که بیشتر مردم آن؛ فقیران هستند (همان منبع، ص 65 و 501) در روز قیامت، فقر، پیش خدا زینت است (همان منبع، ص 437) صبر خوب است اما برای فقیران، خوب تر است... (همان منبع، ص 425) درحالی که بهشت در جنگ های دوران جاهلیت موضوعیت نداشت با اسلام محمد و قوانین او، جایگاه ویژه ای پیدا می کند و این طور تبلیغ می شود که مسلمان چه بکشد و چه کشته شود پیروز است و به بهشت می رود. چون که اگر در راه خدا و جهاد کشته شود به بهشت می رود؟! خدا، پیغمبر، بهشت و جهنم و دین در هم تنیده اند و در هر شرایطی و دوره ای بر حق اند. بقیه باطل اند. یا باید همه اسلام بیاورند و یا کشته شوند و به جهنم بروند. این جوهر و ماهیت دین و مذهب و اسلام و خدا و پیغمبر است. جنگ جهادی فضیلت آسمانی دارد و بر هر مسلمانی واجب است که در هر شرایطی، خون کافران را بریزد و از این طریق، کلید بهشت را از «خداوند قادر و متعال» و نمایندگان او دریافت کند؟! بنابراین، محمد و قرآن و خدای او، همگی رضایت کشی و نابرابری و فقر و هم چنین جنگ و جهاد را به مردم توصیه می کنند و بدبختی در این جهان و خوش بختی در آن جهان را وعده می دهند، در حالی که سران و مقامات اسلامی از صدر اسلام تاکنون، از همه ثروت ها مادی و معنوی این جهان، به بهترین وجهی بهره برداری می کنند. ملااحمد نراقی (احمدبن محمد مهدی بن ابی ذر، مشهور به ملااحمد نراقی، فرزند «عالم بزرگوار محمد مهدی نراقی»، صاحب جامع السعادات)، می نویسد: «پیغمبر فرمود که خدا با من تکلم کرد و فرمود: ای محمد! من هر گاه بنده ای را دوست داشته باشم سه چیز به او اعطا می کنم: دل او را محزون می کنم. بدن او را بیمار می کنم و دست او را از مال دنیا خالی می گردانم. و هر گاه بنده ای را دشمن داشته باشم سه چیز به او می دهم: دل او را شاد می کنم. بدنش را صحیح (سالم) می گردانم و دست او را از اموال پر می کنم... فرمود که مردم - همه - مشتاق بهشتند و بهشت مشتاق فقراء. (معراج السادہ، ص 291 و 295)

بدین ترتیب، محمد و خدا و قرآنش، با توسل به همه این ترفندها، مردم فقیر را متقاعد می کردند که علیه فاصله طبقاتی و حاکمیت اشراف و برده داران و اربابان و حکومت های آن ها، شورش نکنند زیرا یک «مشیت الهی» است و سرنوشت هر کس، از سوی خدا از پیش تعیین شده است. از این رو، اسلام و دیگر مذاهب، از آغاز تاکنون با حمایت سرمایه داران و دولت های سرمایه داری در تاریخ بازتولید شده اند. پس دین اسلام، دین سرمایه داران، نژادپرستان، خشونت طلبان و جنگ طلبان، دین دشمنان آزادی و برابری، دین مردسالاران، دین حافظان و نگهبانان سرسخت منافع طبقه سرمایه دار و دین بهره کشی و استثمار انسان از انسان است.

چهارشنبه بیست و ششم مرداد 1390 - هفدهم آگوست 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش پانزدهم):

یکی از معضلات مهم سیاسی - اجتماعی و فرهنگی در جوامعی که قوانین حکومت هایشان متاثر از گرایشات مذهبی است، همواره خرافات مذهبی و از خود بی گانگی انسان بازتولید می شود. این که چگونه می توان با عقب ماندگی های قرون وسطایی مذهب و سنن آن که ریشه های تاریخی قوی در جوامع گوناگون دوانده اند، مبارزه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدی کرد؛ مساله مهمی که امروزه مشغله بسیاری از روشنفکران سکولار و چپ و برابری طلب و عدالت جو را گرفته است. آیا خرافات مذهبی چگونه در ذهن انسان ها شکل می گیرد؟ ویلیام جمیز، فیلسوف مشهور به این پرسش چنین پاسخ داده است: «اگر خواستید می توانید دو روح موجود در بدن را ناحیه الف و ناحیه ب شخصیت نامید. در این صورت ناحیه ب بخش اعظم شخصیت هر یک از ما را در برخواهد داشت. ناحیه ب جایگاه تمام چیزهای نهفته و مخزن همه چیزهایی است که نه ثبت می شوند و نه به مشاهده در می آیند. این ناحیه مثلا شامل چیزهایی است از نوع خاطراتی که در حال حاضر نافعالند. و نیز در بردارنده همه هوس ها، علاقه ها، نفرت ها و پیشداوری هایی که انگیزه نامشخصی دارند. همه مکاشفه ها، وحی ها، فرضیه ها، تخیلات، خرافات، تلقینات، اعتقادات دینی و به طور کلی همه عملیات غیر تعقلی از همان ناحیه برمی خیزند.»

یک اصل مهم در جامعه شناختی سیاسی، روان شناسی مردمی و حتی پزشکی، این است که نخست باید درد را باید تشخیص داد و سپس به درمان آن پرداخت. بر این اساس، اگر خرافات را همه بشناسیم، بخشی از راه روشنگری را طی کرده ایم. آن باورهایی که از پایه و اساس، با علم و دانش و منطق بشری در تضادند و به طور سنتی و نسل به نسل در زندگی انسان نفوذ کرده اند و ذهنیاتی مربوط به گذشته و دورانی است که هنوز دستاوردهای علمی و تکنیکی بشر به این حد نرسیده بود، خرافات در جوامع بیشتر بود. اما با گذشت زمان و رشد علم و دانش بشری، بسیاری از این خرافات از بین رفتند. برای نمونه، کسانی که در دوران های دور دچار نارحتی های روحی و روانی می شدند حانواده ها آن ها در خانه محبوس می کردند و یا با زنجیر به امام زاده ها می بستند تا خداوند به ان ها شفا دهد؟ و یا این که به جای پزشک، آن ها را نزد دعانویسان و رمال ها و جن گیرها می بردند تا از این طریق شفا پیدا کنند. اما اگر امروز کسی به جای مراجعه به پزشک و روان پزشک برای درمان بیماری روحی و روانی و جسمی اش به آخوند و رمال و دعانویس مراجعه کند شدیدا زیر تاثیر خرافات است. اگر در بسیاری از جوامع بشری به ویژه در غرب، چنین خرافاتی کم و کم تر شده است اما متاسفانه در کشورهایی نظیر کشور ما هنوز این نوع خرافات نه تنها در میان مردم عادی مذهبی، بلکه از طریق حکومت نیز با اختصاص میلیاردها دلار بودجه بازتولید می شود. وجود ده ها سایت امام زمان شناسی، دولت امام زمانی، دیدارهای مکرر و مخفی رهبر با امام زمان، جن و پری، شیطان، بهشت و جهنم و غیره با انبوهی از سخنرانی ها، نوشته ها، کتاب ها و سایت های اینترنتی تبلغیغ و ترویج می گردند. بنابراین، کسانی که امروز مدعی هستند مذهب و خرافات مذهبی در کشور ما کم شده است شاید ادعای درستی بناشد. روشن است که بسیاری از مردم ایران، از حکومت اسلامی بریده اند و با آن مخالفند؛ اما این مساله نباید به این معنی تعبیر و تفسیر شود که گویا بیشتریت جامعه ما، از مذهب و خرافات آن بریده است. در همین خارج کشور نیز ما شاهد وقایعی از این دست هستیم که آقایان شیک پوش کراوات زن و خانم های دامن پوش و ظاهرا مدرن، چگونه در روزهای عاشورا و تاسوعا و عید فطر و غیره آش نذری درست می کنند، سفره حضریت یوقیه و ابوالفضل را می اندازند و به مساجد محل زندگی خود می روند و خدا و پیغمبر و امام ورد زبان شان است؟ برخی دیگر نیز از اسلام بریده اند اما به مسحیت و غیره روی آورده اند. بنابراین، با گفتن این که مذهب در جامعه ما، ضعیف تر شده است یک خوش باوری و ساده انگاری است و اصولا به عدم نقد جدی مذهب منجر می گردد. دین یا مذهب نیز مانند خرافات ریشه در ترس و پیدا کردن تکیه گاهی دارد. دین یا مذهب، اعتماد به نفس و متکی به خود بودن را از انسان سلب می کند و با گفتن این که سرنوشت انسان را پیشا خداوند تعیین کرده است از خود بی گانه می شود و زندگی خود را به دست

«قضا و قدر» و «مشیت الهی» می سپارد. تفکری که در عالم واقعی کم ترین کمکی به هیچ انسانی نمی رساند و به قول معروف، با «حلوا حلوا» گفتن دهان شیرین نمی شود. این که خدا روزی رسان است تاکنون هیچ کس مشاهده نکرده است که از عالم غیب و بدون کار و تلاش شکم کسی سیر شود. ولتر، در کتاب «فرهنگ فلسفی»، چنین می نویسد: «تعیین مرز خرافات کار دشواری است. مسافر فرانسوی در ایتالیا همه چیز را خرافی می یابد و حق هم دارد. اسقف کنتربری مدعی است که اسقف پاریس یک فرد خرافی است. پیروان کلیسای پرسبیتر نیز همان برچسب را به عالی جناب اسقف کنتربری می زنند. در حالی که خود آن ها را کویکرها افرادی خرافی می دانند و کویکرها هم به نوبه خود از نظر سایر مسیحیان خرافی ترین آدم ها به حساب می آیند.»

ولتر، هم چنین در کتاب «فیزیک و سیاست» خود، تاکید می کند: «بدترین ویژگی خرافه پرستی این است که آسان به وجود می آید ولی به دشواری از بین می رود. چه بسا طلسم ها و بت هایی که در نتیجه یک تصادف محض، اقبال یافته و گسترش پیدا کردند.»

یک معضل دیگر درباره خرافات این است که ظاهرا هیچ کس خود را خرافاتی نمی داند. بی شک چنین تفکری مانع از آن می شود که هم خرافات علنی تر شود و هم روشنگری جدی علی آن صورت گیرد. این مساله همانند آن است که کسی مریض است اما می گوید که من سالم ترین انسانم! همین امروز در جامعه 75 میلیونی ما، حکومت از همه امکانات مادی و معنوی جامعه استفاده می کند تا مردم را قانع کند که «صغیر» هستند، قدرت تشخیص ندارند و این نماینده خدا، یعنی «ولی فقیه» است که مصالح خوب و بد مردم را تشخیص می دهد و به آن ها امر و نهی می نماید. از این رو، هر کسی با امام خامنه ای و حکومت اسلامی به مخالفت برخیزد عملا به جنگ با خدا برخاسته، یعنی محارب با خدا و «مفسدفی الارض» بوده و ریختن خود او نه تنها بر حکومت، بلکه بر هر مسلمانی نیز واجب است. حکومت اسلامی با همین سیاست های جنایت کارانه و تروریستی خود، تاکنون ده ها هزار انسان بی گناه را اعدام کرده است. جدا از این که بخشی از نیروهای حکومتی، چون سپاه و بسیج و غیره در تداوم همه جنایات حکومت شان مشتقیما ذینفعند اما بخشی از مردم عادی نیز این خرافات را پذیرفته اند و به سیاهی لشکر این حکومت جانی تبدیل شده اند. در حالی که خود این جمعیت متوهم، قربانی حکومت اسلامی هستند و آهی در بساط ندارند. پرسش این است که چرا باید انسان ها، سرنوشت خودشان را به دست حکومت بسپارند و آن هم حکومتی که دستش به خون صدها هزار انسان بی گناه آلوده است؟ حکومتی که تمام ثروت های طبیعی جامعه را نیز غارت کرده و بیشتریت مردم ایران را به خاک سیاه نشانده است؟! سران و مقامات حکومت اسلامی، دایما از هر تریبونی ساده زیستی را فریاد می زنند تا به مردم این مساله را القا کنند که ساده زیستی و زندگی فقیرانه در این دنیا، بهشت در آن دنیا را تضمین می کند؟ در حالی که خود سران و مقامات و مسوولین این حکومت، در کاخ های آن چنانی زندگی می کنند؛ در ماشین های ضدگلوله با اسکورت حرکت می کنند و هر لحظه صدها هزار دلار از اموال کشور را هزینه می کنند. واقعا ثرورت های «آقازاده» ها از کجا آمده است؟ در همین چهار پنج سال اخیر، حکومت اسلامی ایران فقط از منبع فروش نفت خام حدود پانصد میلیارد دلار درآمد داشته است. در حالی که بی کاری، فقر و گرانی در جامعه غوغا می کند و حتی بسیاری از شهروندان به نان شب شان نیز محتاجند. پس این همه ثروت و درآمدهای کشور، به کجا رفته و در چه عرصه هایی هزینه شده است؟ بسیاری از همین آخوندهایی که در حکومت اسلامی، صاحب پست و مقام و جاه و جلال شده اند در حکومت گذشته، هم از کمک های دولتی برخوردار بودند و هم به روضه خوانی، رمالی، دعانویسی و جن گیری اشتغال داشتند. اما امروز قدرقدرت های اقتصادی و سیاسی و نظامی و پلیسی کشور هستند. آن ها در این بیش از سه دهه حاکمیت خونین خود، به لحاظ اقتصادی فقر و بی کاری و مشکلات زیادی را بر بیشتریت مردم ایران تحمیل کرده اند و به لحاظ سیاسی و اجتماعی نیز نفس همه بریده اند. در حالی که سران و مقامات و مسوولین حکومت اسلامی و فرزندان آن ها، صاحب ثروت های افسانه ای شده اند که حتی یک روز هم برای کسب آن، کار نکرده اند؟! خود همین مساله نیازی به روشنگری زیاد ندارد. چرا که کافی ست مردم عادی به دور و بر و همسایگی خود بنگرند و نوع زیست و زندگی خود را با عناصر دولتی مقایسه کنند بی شک به سادگی به این نتیجه خواهند رسید که این حکومت جانی، ستم گر

و استثمارگر و ثروت اندوز، نه تنها حق آن ها خورده است، بلکه دست بسیاری از آن ها به خون مردم بی شماری نیز آلوده است. در حقیقت خدا و بهشت و جهنم و خرافاتی از این دست، ساخته و پرداخته حکومت اسلامی محمد و علی در صدر اسلام بوده است. قرآن نیز برنامه حکومت آنان بود که پسها توسط یاران محمد جمع آوری شده است ازا ین رو، این کتاب نه قدوسیت دارد و نه کتاب آسمانی است و نه این که اساسا کتاب و کتاب ها به عنوان «آسمانی» در جهان وجود داردو از این رو، همه کتاب هایی چون انجیل و تورات و قرآن، کتاب های زمینی هستند و در راستای منافع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی افرادی به نام های پیغمبر، امام، ملا، کشیش و خاخام و هم چنین برده داران، فئودال ها، ارباب ها و سرمایه داران و حاکمیت های آن ها تدوین و تنظیم شده اند. امروزه تنها درآمد «استان قدس رضوی» در مشهد، به اندازه بودجه سالانه کشور است. این همه درآمد و ثروت به جیب چه کسانی سرازیر می شود؟ آیا غیر از این که این همه امام زده و دیگر اماکن مقدس، بازاری بزرگ و منبع درآمد سرشار و مفتی برای روحایون ریز و درشت به شمار می آیند؟ مردمی که گروه گروه راهی مسجد «مقدس جمکران» می شوند تا با انداختن عریضه خود به چاه جمکران، مشکلات و معضلات خود را با امام زمان در میان بگذارند و منتظر معجره او گردند! چه کسانی این مردم درمانده و متوهم و عقب نگه داشته شده را در بیابان های نزدیکی قم، به سر این چاه می کشاند؟ این مردم کی و چگونه باید آگاه شوند؟ هنگامی که حکومت این همه لشکر خرافی را می بیند به مساجد و امام زاده های ثابت بسنده نمی کند و امام زاده های سیار نیز به دوردست ترین روستاهای کشور می فرستند که نه آب و برق دارند و نه درمانگاه و خدمات دیگر؛ تا مردم خواست های خود را در اطراف این امام زاده ها دنبال کنند و کاری به کار حکومت نداشته باشند؟ چه کسانی و جریاناتی وظیفه دارند این مردم خرافات زده و فلاکت زده را بیدار کنند؟ هنگامی که موجی از باسوادان و حتی برخی از روشنفکران و بخشی از سازمان ها و احزاب، به ویژه در خارج کشور، به دنبال جناح اصلاح طلب دیروزی و سبز امروزی حکومت اسلامی می افتند و به مردم توصیه می کنند از آن ها حمایت کنند؛ در حالی که همه جناح های حکومت اسلامی در این سی و سه سال گذشته، دست شان به خون ده ها هزار انسان بی گناه آلوده است و هر کدام در دوره هایی مردم را به زنجیر جهل و جنایت و استثمار خود کشیده اند؛ زنان را از هرگونه حقوق انسانی و اجتماعی خود محروم کرده اند؛ بسیاری زا کودکان را به جا مدرسه راهی بازار کار بی رحم کرده اند؛ زندان هایشان مملو از زندانیان سیاسی و غیرسیاسی است؛ هیچ شهروندی از تعقیب و تهدید و تجاوز حکومتیان در امان نیستند؛ چه انتظاری باید از مردم عادی و متهم مذهبی داشت؟ یا این که بخش آگاه جامعه و جریان روشنفکری موظف است به آگاهی آنان یاری برساند؟ متاسفانه هنگامی که نمایش انتخابات مجلس و یا ریاست جمهوری توسط حکومت اسلامی راه می افتد حتی بخشی از سرشناس ترین روشنفکران جامعه ما در داخل و خارج کشور، این بحث را پیش می کشند که آیا رای دهندگان از میان دکتر معین، رفسنجانی، احمدی نژاد، کروبی، خاتمی، موسوی، احمدی نژاد، رضایی و غیره کدام شان را انتخاب کنند؟ چنین تفکراتی نه تنها کمکی به مردم عادی و رشد آگاهی آن ها نمی کند، بلکه اساسا جامعه را بیش از این نیز به قهقرا می بردند. بنابراین در این جا، مردم عادی چندان مقصر نیستند، بلکه مقصر اصلی آن بخش از روشنفکران، فعالین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و هم چنین سازمان ها و احزاب سیاسی هستند که به جای روشنگری در جامعه، گوشه چشمی نیز هم به حاکمیت مذهبی دارند و آب را گل آلود می کنند تا ماهی خود را بگیرند. در حالی که وظیفه روشنفکران نه حمایت از این و یا آن جناح حکومت و یا کاندیداهای آن، بلکه باید اصولا روشنگری در جهتی باشد که راه و چاه را به طور شفاف تری به مردم نشان دهد و نگذارد آن ها از چاله ای درنیامده در چاه دیگری گرفتار شوند. کم نیستند پناهندگان و مهاجرین ایرانی در کشورهای غربی که به دلیل تنفرشان از اسلامی، به مسحیت روی آورده اند و به سیاهی لشکر کلیساها تبدیل شده اند. البته اگر برخی به عنوان تظاهر و گرفتن اقامت به این مساله روی آورده اند اما بسیاری از ان ها به دلیل نفرت از اسلام به خرافات مسیحیت روی آورده اند. به این ترتیب، در جامعه اختناق زده ما، مردم عادی چگونه از خرافات مذهبی، سانسور، سرکوب، کشتار و ترور حکومت اسلامی رها شوند و سرنوشت شان را مستقیما به دست خویش رقم بزنند. جامعه ای که روشنفکرانش دچار توهمات مذهبی باشند مردم عادی آن جامعه چگونه و از چه راهی از شر خرافات رها شوند و به قدرت و همبستگی مردمی خود باور و اتکا

داشته باشند نه به ظهور امام زمان و چرندیات خامنه ای، خاتمی، احمدی نژاد، موسوی، کروبی، رفسنجانی، یزدی، ملاحسنی و غیره؟! هنگامی که روزنامه نگار ما، با سرداران نفوذی حکومت اسلامی دم خور می شود و به فکر کودتا در سپاه و ارتش و شکاف در حاکمیت و جناح های آن دل می بندد چگونه مردم عادی به فکر ریشه کردن کردن خرافات و مبارزه همه جانبه با حکومت اسلامی باشند؟! هنگامی که نویسنده و فعال سیاسی ما، به جای روشنگری و نقد عمیق علمی و منطقی مذهب (اسلام، مسیحیت و یهودیت و غیره) و تاکید به جدایی کامل دین از دولت و آموزش و پرورش و دستگاه قضایی، به فکر لیبرالیزه کردن مذهب و معتدل کردن قوانین وحشیانه آن است چه انتظاری باید از تحولات آتی جامعه داشت؟ آیا می توان انتظار داشت مردم عادی دست به دامان نیروهای مافوق بشر و تخیلی و خرافی نشوند؟! در تاریخ بخش بزرگی از مردم جهان با روشنگری فیلسوفان و روشنفکران عصر نوین از خرافات رهایی پیدا کرده اند. یعنی گام اول روشنگری را فیلسوفان و اندیشمندان و روشنفکران سکولار و برابری طلب برداشته اند؛ و گام دوم نیز توسط کارگران، زنان، دانش جویان و مردم زیر ستم و سازمان ها و احزاب و نهادهای دموکراتیک شان برداشته شده و با سازمان دهی جنبش های خود و پیروزی انقلابات شان تا حدودی از شر مذاهب و خرافات ناسیونالیستی و مذهبی رها شده اند. همین جنایاتی که امروز حکومت اسلامی علیه بشریت مرتکب می شود در دروان هاییی از تاریخ، مذاهب دیپر چون مسیحیت و یهودیت نیز مرتکب شده اند و همه مذاهب دشمن آزادی و برابری و همبستگی انسان ها بدون در نظر گرفتن جنیست، ملیت و باورهایشان هستند. همه مذاهب، همواره بر تبعیض و تفاوت بین انسان ها و به ویژه ستم بر زنان تاکید می ورزند و به خصومت و دشمنی بین انسان ها از دیدگاه مذهبی شان دامن می زنند. در هر صورت بیشتریت مردم کشورهای غربی، به طور کامل و یا نسبی خود را از قید و بند خرافات مذهبی و غیرمذهبی رها کرده اند. اما متاسفانه این خرافات در قاره های دیگر جهان، به ویژه قاره های آفریقا و آسیا، هنوز ریشه های اجتماعی قوی دارند و هر لحظه نیز از جوامع بشری قربانی می گیرند. البته در جامعه ما، کم نیستند روشنفکران، هنرمندان، نهادها و سازمان و احزابی که مذهب را نقد می کنند و برای برپایی دست کم یک جامعه سکولار، آزاد و برابر و انسانی مبارزه می کنند. اما متاسفانه این مبارزه، گاها به مبارزه ای در خود علیه مذهب تبدیل می شود و آن هم علیه اسلام. در حالی که این مبارزه باید در بستر مبارزه طبقاتی پیگیر علیه کلیه گرایشات سرمایه داری ستم گر و استثمارگر از مذهب تا ناسیونالیسم و غیره صورت گیرد نه این که محدود به مذهب بغل دستی و محفلی باشد. از سوی دیگر، تبلغیات این بخش از جامعه و از موضع طبقاتی مردم زیر ستم علیه مذهب، در مقابل انبوهی از تبلیغات شبانه روزی رسانه ها، به ویژه رسانه های فارسی زبان دولت های غربی که همواره جناح اصلاح طلب حکومت را در راستای منافع بورژوایی خود تبلیغ می کنند، چندان گسترده و گسترده نیست. با این وجود مبارزه طبقاتی تاکنونی نیروهای زیر ستم و استثمارشده علیه کلیه ستم ها و اجحاف و تبعیضات سیستم سرمایه داری از جمله مذهب در ایران، بی تاثیر نبوده و جایگاه خود را بر روی بخشی از جامعه باز کرده است. اما نباید در مورد تضعیف مذهب در ایران، خوش باور و ساده اندیش بود. از این رو، باید بیش از این و به طور سیستماتیک و مستمر مذهب را به نقد کشید تا هر چه بیشتر از شهروندان متوهم به مذهب از آن دور شوند و به نیرو و همستگی طبقاتی و انسانی خود باور داشته باشند نه نیروهای مافوق بشر! مسلما، راه پیشرفت کشورهایی چون جامعه ما که بخش عظیمی از مردم زیر تاثیر خرافات ملی و مذهبی اند نیز همین راهی ست که مردم غرب طی کرده اند. یعنی روشنگری و مبارزه پیگیر علمی و عملی با گرایشات گوناگون و عقب مانده سرمایه داری چون خرافات مذهبی، غیرمذهبی، ناسیونالیستی و فاشیستی!

دوشنبه سی و یکم مرداد 1390 - بیست و دوم آگوست 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش شانزدهم):

دشمنی مذهب با آزادی بیان و قلم و اندیشه!

همه مذاهب با آزادی بیان، قلم، و اندیشه و هم چنین آزادی های فردی و جمعی و برابری سر خصومت و دشمنی تاریخی دارند. به همین دلیل دستگاه سانسور، همواره در افکار آن ها اهمیت ویژه و جایگاه خاصی دارد. حتی آخوندها ریز و درشت نیز دایما در بالای منابر به آن آزادی بیان و قلمی که در خدمت اسلام نباشد، می تازند. فتوای نویسندگان سکولار، آته ئیست، چپ و کمونیست را صادر می کنند. حرمت و حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی بشر، اصولا باید در راس همه مسایل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قرار گیرد و هیچ گونه مصلحت و منفعت سیاسی نباید ناقص حرمت انسانی و حقوق و آزادی باشد. اما در برخی کشورهای عقب نگاه داشته شده و در حال توسعه، فرقه های اسلامی سیاسی و حاکمان قداره بند سنن و قوانین ارتجاعی دوران بربریت و جاهلیت 1400 سال را پیش را بالاتر از آزادی های فردی و اجتماعی، آزادی بیان و قلم و اندیشه بی حد و حصر برای همگان و جان و حرمت انسان های آزاده می دانند. بر این اساس، دولت ها از هر فرصتی استفاده می کنند تا این آزادی های انسان ها را که حاصل مبارزه پیگیر و انقلابات شان در تاریخ است را پس می گیرند. در چنین شرایطی، هنگامی که چند سال پیش، یک کاریکاتوریست دانمارکی چند کاریکاتور خود را گه گفته می شد درباره محمد، پیامبر مسلمانان است را در یکی از روزنامه های این کشور متشر کرد. با انتشار این کماریکاتورها نخست گروه های اسلامی در کشورهای گوناگون اروپایی دست به تظاهرات زدند، سپس دولت های به ظاهرا دمکراتیک اروپایی و دولت های دیکتاتوری قاره های دیگر جهان، هم زبان با گروهای تروریستی اسلامی، «قیامتی» به پا کردند! تظاهرات ها و کنفرانس های مطبوعاتی راه انداختند و خواهان دستگیری و زندانی کردن این کاریکاتوریست و دست اندرکاران روزنامه ای که آن را منتشر کرده بود، شدند؛ تعرض همه جانبه ای را علیه آزادی بیان و قلم و اندیشه آغاز کردند؛ گروه های اسلامی، پا را فراتر گذاشته و کاریکاتوریست دانمارکی را به مرگ تهدید کردند. نهایتا چنان جنجالی بر پا کردد که انگار تمام مشکل و معضل مردم جهان در این چند کاریکاتور و تنبیه کاریکاتوریست نهفته است؟ به طوری که هر انسان آزاده ای متحیر شده بود و این پرسش ذهنش را گرفته بود که چرا دولت ها و احزاب و سازمان ها و غیره چنین حرکت هایی در دفاع از حرمت انسانی علیه دولت هایی مانند ایران که با اتکا به قوانین اسلامی و سنن محمدی دست و پا می برد؛ مرد مرتجع اسلامی بر اساس سنت محمد و ماجرای ازدواج او با دختر بچه ای به نام «عایشه»، به کودکان دختر تجاوز می کنند؛ چشم درمی آورند؛ دست و پا می برند؛ دسته دسته زندانیان سیاسی را اعدام می کنند و جوخه های مرگ را برای آفریدن رعب و وحشت و ترور به وجود میآورد، راه نمی اقتد؟! به این ترتیب انتشار کاریکاتورهای محمد در یک روزنامه دانمارکی سبب شد که دولت های سرمایه داری رقابت ها و معاملات اقتصادی و سیاسی خود را به این بهانه پیش ببرند تا امتیازاتی از هم بگیرند. دولت های به اصطلاح دمکراتیک و مدافع حقوق بشر، در شرایطی به فکر منافع اقتصادی و سیاسی و نظامی خود هستند و آمریکا و متحدانش زیر عنوان برقراری «دمکراسی» در خاورمیانه، افغانستان و عراق را به اشغال نظامی خود درآورده اند و جمهوری اسلامی دل خواه خود را در این دو کشور برپا کرده اند و مردم را در معرض ناامنی های دایمی جانی و مالی قرار داده اند اکنون نیز با لشکرکشی به لیبی، انقلاب مردم این کشور را به انحراف برده و به این کشور جزو غنایم جنگی شان می نگرند. این وضعیت برای مردم آزاده جهان غیرقابل قبول و تحمل است و تنها منافع سرمایه داری جهانی و در راس همه آمریکا و متحدانش را مدنظر دارد. در این میان هزاران، صدها هزار و میلیون ها انسان قربانی می شوند و به فلاکت و بدبختی کشیده می شوند، کم ترین اهمیتی برایشان ندارد. بنابراین، سرمایه داری جهانی و گرایشات عقب مانده مذهبی و ناسیونالیستی و فاشیستی آن، در مقابل انقلاباتی که به «بهار عربی» و یا «نان و آزادی» معروف است، طرح ها و نقشه های خود را پیاده می کنند. درحالی که خود جهان عرب نیز شدیدا دچار بحران های فرایند اقتصادی خودش است. در هر صورت کاریکاتورهای محمد، به دستاویزی در دست دولت ها و فرقه های اسلامی تبدیل شده

است و آن چه در این میان قربانی شد آزادی بیان و اندیشه بود. اما در مقابل این تعرض راست و دولت ها به آزادی بیان و قلم، جنبش قدرت مندی شکل نگرفت و ضعیف بود. در عصر روشنگری کم نبودند سازمان ها و روشنفکرانی که در مقابل حاکمیت مختنق کلیساها ایستادند؛ خدا را از آسمان به زمین کشیدند و از جان و زندگی شان مایه گذاشتند تا به آزادی بیان و اندیشه برسند. هم چنین در طول تاریخ کم نبودند حاکمانی که به بهانه توهین به «مذهب» و «ملیت»، انسان ها بالای دار بردند؛ با گیوتین گردن زدند؛ در مقابل جوخه های مرگ قرار دادند و آزادی بیان و اندیشه را به مسلخ بردند. بی شک سخن راندن و نوشتن و به طور کلی روشنگری و آگاهگری درباره خرافه ملی و مذهبی، جزو وظایف دایمی روشنفکران برابری طلب و آزادی خواه است. باید هر نوع برتری و نابرابری، از سوی هر مذهب، دولت و هر حزب و نهادی را باید عمیقا زیر پرسش برد و بر برابری اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تاکید کرد تا چنین تحولاتی به نفع کل جامعه بشری منجر گردد. بنابراین، به دلیل این که کلیه مذاهب، به حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی انسان، به ویژه زنان تعرض می کنند و آشکارا جنگ، جهالت، خشونت، تبعیض و نابرابری را تبلیغ می نمایند، نباید اجازه دخالت در دولت و آموزش و پرورش داشته باشند. زیرا گرایشات مذهبی، عامل تفرقه و تبعیض و نابرابری و سرکوب و کشتار هستند. از این رو، مذهب باید امر خصوصی افراد تلقی شود و نباید برای هیچ رهبر مذهبی و کتاب های به اصطلاح «آسمانی» قدوسیتی قایل شد.

ماجرای کاریکاتورهای محمد و موضع گیری های مربوط به آن

انتشار 12 کاریکاتور در روزنامه دانمارکی «ییلاند پستن»، از محمد پیغمبر اسلام، دستاویزی شد برای سازمان دهی تظاهرات خشونت بار هدف مند و حمله بر علیه آزادی بیان و اندیشه. این 12 کاریکاتور، در دهم ماه سپتامبر 2005، در روزنامه ییلاند پستن منتشرشده بود که اعتراضات محدودی را به دنبال داشت. این روزنامه یکی از روزنامه های قدیمی دانمارک است که در دوران حکومت هیتلر از فاشیسم دفاع می کرده است و اکنون نیز یکی از روزنامه های راست این کشور به حساب می آید. اما پس از گذشت بیش از پنج ماه، چاپ دوباره این کاریکاتورها در یک روزنامه نروژی «ماگازینت» که صاحب آن خود گرایش مذهبی دارد، این سوء ظن را تداعی کرده است که چه هدفی در پشت چاپ مجدد این کاریکاتورها و راه افتادن عناصر وابسته به فرقه های اسلامی سیاسی در خیابان ها و مقابل سفارت خانه های دولت های غرب و عکس العملل دولت های مرتجع و دیکتاتور خوابیده است؟! چاپ این کاریکاتورها با هر هدفی صورت گرفته باشد، یک فرصت طلایی را برای فرقه های اسلامی سیاسی و دولت های ارتجاعی اسلامی مانند عربستان سعودی و جمهوری ایران اسلامی، برای پیش برد رقابت های اقتصادی، سیاسی و نظامی شان به وجود آورده است. به دنبال چاپ مجدد این کاریکاتورها و حمله به سفارت خانه های دانمارک و غیره، چند روزنامه در کشورهای فرانسه، آلمان، ایتالیا و اسپانیا، با هدف دفاع از آزادی بیان، دامنه اعتراضات را گسترده تر کرد. روزنامه فرانسوی «فرانس سوار»، کاریکاتور پیغمبر را همراه با بودا، عیسی و موسی و در بالای آن ها خدا را چاپ کرد و از قول خدا به محمد گفت: «از کاریکاتورهای خود نگران نباشید، امروز همه ما کاریکاتور شده ایم.»

گفته می شود صاحب امتیاز این روزنامه، فردی مذهبی است و پس از چاپ کاریکاتورها سردبیر آن را برکنار کرده است که با اعتراض دیگر روزنامه های فرانسوی روبه رو شد. همچنین سردبیر پایاناج شده از اقدام خود دفاع کرد. پخش این کاریکاتورها توسط روزنامه های اروپایی و تظاهرات خیابانی همراه با خشونت و به آتش کشیدن پرچم ها و سفارت خانه ها در کشورهای عربی، خاورمیانه و اندونزی، لیبی، پاکستان و...، به درگیری های خونینی منجر گردید و ده ها کشته و صدها مجروح برجای گذاشت. این وضعیت بار دیگر مساله آزادی بیان و عقیده، حدود و ثغور آن، نقش مطبوعات آزاد، برخورد دولت ها به آزادی بیان و عقیده و... را به مساله روز تبدیل کرده است. این مساله حتا به به عرصه های اقتصادی و دیپلماتیک نیز کشیده شده است. برخی از کشورهای عربی، کالاهای دانمارکی - سوئدی و... را تحریم کردند. با وجود اظهار تاسف نخست وزیر دانمارک از پخش کاریکاتورها و دیدار وی با سفرای دولتهای اسلامی و هم چنین اظهار تاسف از تلویزیون العربیه، برخی از سفرای حکومت

های اسلامی، این اقدام را کافی ندانستند و خواهان تعقیب قانونی کاریکاتوریست دانمارکی و محدود کردن آزادی بیان و اندیشه در این کشور هستند. جمهوری اسلامی، با تاخیر و با هدف سوار شدن به این موج اعتراضات مانند ماجرای سلمان رشدی، وارد معرکه گردید و دولت دانمارک را که رییس دوره ای اتحادیه اروپا است تهدید به قطع روابط اقتصادی کرد. نیروهای بسیجی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی، با تجمع در مقابل سفارت خانه های خارجی با پرتاب سنگ و کوکتل مولوتوف و به آتش کشیدن پرچم دولت های غرب، دست به خشونت می زنند. این نیروهای دولتی خشونت طلب، در برابر سفارت خانه های دانمارک، نروژ، اتریش، بریتانیا، فرانسه و...، دست به تجمع می زنند و با شکستن شیشه ها و آتش زدن پرچم ها خشونت و بربریت حکومت شان را به نمایش می گذارند. شعارهای تجمع کنندگان از جمله بر علیه آزادی بیان و قلم، دمکراسی و انکار هولوکاست، تاکید بر نابودی روزنامه هایی که کاریکاتور محمد را چاپ کرده اند، اعلام حمایت از رهبر حکومت اسلامی و سیاست های دولت در زمینه فعالیت های هسته ای و اعلام آمادگی کامل برای رویارویی با کشورهای اروپایی و آمریکا و اسراییل، شعارهای اصلی عوامل و عناصر مهاجمین به سفارت خانه ها در تهران بوده است. یکی از حزب الهی ها در جریان تهاجم به سفارت اتریش، گفت: «ما امروز درسی به اروپا می دهیم که دیگر جرات نکنند به ساحت پیغمبر ما اسائه ادب کند و به اروپا، رژیم اسراییل و آمریکا هم اعلام می کنیم مردم ایران مثل سوریه و لبنان نیستند که سفارت های شما را آتش بزنند، بلکه آن ها را بر سر شما خراب خواهند کرد.»

همین عناصر در تظاهرات در برابر سفارت دانمارک و حین آتش زدن پرچم این کشور شعار می دادند: «سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن» و «خونی که در رگ ماست هدیه به رهبر ماست.» این فرقه های سازمان دهی شده با شکستن شیشه ها و پرتاب مواد آتش زا و مواد محترقه و بالا رفتن از دیوار سفارت نروژ و پایین کشیدن تابلو و آتش زدن آن خواستار تعطیلی این سفارت و پایاناج سفیر نروژ از تهران شدند. این مهاجمین، در تجمع خود در مقابل سفارت انگلیس نیز شعار میدادند: «انرژی هسته ای حق مسلم ماست.» همین افراد روز جمعه 10 فوریه در مقابل سفارت فرانسه نیز همین شعارها را سر دادند. آنان با آتش زدن محوطه سفارت فرانسه، خواستار تعطیلی آن و پایاناج سفیر فرانسه از ایران شدند. خبرگزاری کار ایران «ایلنا» نیز روز شنبه 22 بهمن 1384 - 11 فوریه 2006، طی گزارشی از تظاهرات نیروهای بسیجی جمهوری اسلامی، در مقابل سفارت فرانسه نوشت: « تجمع کنندگان با شعارهای «مرگ بر آمریکا»، «مرگ بر اسراییل»، «مرگ بر فرانسه»، «یا حسن»، «الله اکبر» و «لاالهالاالله» مراتب اعتراض خود را نسبت به چاپ کاریکاتورهای توهین آمیز در روزنامه های اروپایی ابراز کردند. در این تجمع «معترضان» با پرتاب سنگ، مواد آتش زا و بمب های صوتی دستساز به سفارت یورش بردند و بخشی از سفارت را به آتش کشیدند. نیروهای انتظامی و پلیس در این تجمع هماهنگ با معترضان ندای اللهاکبر سر دادند...»

اکبر هاشمی رفسنجانی، رییس مجمع تشخیص مصلحت حکومت اسلامی نیز، در خطبه های نماز جمعه (3 فوریه) که شرکت کنندگان آن علیه چاپ کاریکاتورهای پیامبر اسلام دست به راه پیمایی زدند خطاب به دولت های اروپایی گفته است: «اگر آزادی بیان برای شما تا این مقدار است که مقدس ترین موجود دنیا را مورد اهانت قرار دهید، آزادی برای فرد فرد مسلمانان است که علیه شما در تمام جهان وارد عمل شوند.»

دولت های اسلامی، از جمله حکومت اسلامی ایران نیز با ارسال نامه به دولت های دانمارک، سوئد و نروژ و احضارهای اعتراض آمیز سفیران آنان در این اعتراض ها شرکت جستند. بدین ترتیب، با اتکا به گزارش «ایلنا»، به صراحت می توان گفت که ارگان های سرکوبگر حکومت اسلامی، این حرکتهای خشونتبار حمله به سفارت خانه های دولت های غرب را سازمان دهی و هدایت می کنند. از این رو روشن است که حمله به سفارت خانه ها ربطی به مسلمانی که احیانا از کشیدن کاریکاتور محمد و چاپ آن در روزنامه ای ناراحت شده اند، ندارد. در میان این هیاهو، دولت های اروپایی، ضمن انتقاد از مطبوعات که «جنجال راه نیندازند» بر آزادی بیان و عقیده، از موضع تدافعی و ضعف با قید و شرط هایی دفاع کرده اند. این واقعیت نشان می دهد که دولت ها همواره منافع اقتصادی و سیاسی خود

را بر آزادی بیان و عقیده ترجیح می دهند. در این میان فقط دولت فرانسه، با قاطعیت با اتکا به قوانین لائیک این کشور، از آزادی مطبوعات دفاع کرده است. دولت های دیکتاتوری آسیا که مستقیما با برقراری خفقان و سرکوب و شکنجه و اعدام، دشمن آزادی تشکل مستقل، بیان و قلم و اندیشه هستند به بهانه دفاع از «مقدسات»، حمله خود به آزادی های نیم بند موجود نیز یورش بیش تری برده اند و مانند همیشه به سرکوب آزادی های فردی و اجتماعی و دفاع از جهل و خرافات برخاسته اند. سه روزنامه در اردن و یمن، که کاریکاتورهای محمد را چاپ کرده بودند توقیف و امتیاز آنان لغو شده است. سردبیر یکی از آن ها نیز زندانی شده است. محمد یعقوب قریشی، وزیر دولت ایالت اوتراپرادش در شمال هند، در جریان تظاهراتی که روز گذشته پس از برگزاری نماز جمعه در اعتراض به انتشار«کاریکاتورهای محمد» برگزارشد، در مقابل تظاهرکنندگان گفت: «من 510 میلیون روپیه (11.5 میلیون دلار) و هم وزنش طلا برای سر هر یک از کاریکاتوریست ها جایزه می دهم.»

قریشی، که وزیر امور مالی و حج ایالت اوتراپرادش می باشد در سخنان خود خاطرنشان کرد که این پول توسط مردم میروت پرداخت خواهد شد. دولت ایالتی هند نیز در واکنش به اظهارات وی، آن را آرزوی شخصی خواند و ناقض قوانین دولتی ندانست. هم چنین روزنامه آفتاب، 4 اسفند 1384 خود نوشت: «یک دادگاه اسلامی در شمال هند، اعلام کرد که فتوایی صادر کرده است که بر طبق آن، 12 کاریکاتوریستی که کاریکاتورهای محمد را به تصویر کشیده اند را به قتل برسانند.» یک روحانی پاکستانی، یک میلیون دلار و یک خودرو برای سر کاریکاتوریست های «توهین کننده» جایزه تعیین کرد. ملا دادالله، یکی از رهبر طالبان در افغانستان، برای کشتن هر دانمارکی یکصد کیلوگرم طلا جایزه تعیین کرد. در این میان موضع دولت آمریکا، جالب و شنیدنی است. وزارت خارجه ایالات متحده، با انتشار اطلاعیه ای رسمی، آب به آسیاب فرقه های اسلامی ریخته است. وزارت خارجه آمریکا، در اطلاعیه خود، «چاپ کاریکاتورها را اهانت آمیز خوانده و تحریک احساسات مذهبی و قومی را غیرقابل قبول‌بیان کرده است.» این موضع ریشه در افکار مذهبی رییس جمهور آمریکا جورج بوش دارد. او، در سخن رانی سالانه خود به عنوان رییس جمهور، در برابر اعضای مجالس سنا و کنگره، بین دمکراسی در شرق و غرب تمایز قائل می شود و می گوید: «دمکراسی در شرق باید ویژگی های این کشورها را مد نظر داشته باشد.» ویژگی دمکراسی بوش و متحدانش که به مردم افغانستان و عراق به ارمغان آورده اند، به رسمیت شناختن اسلام به عنوان دین رسمی این کشورها در قانون اساسی و عدم مغایرت قوانین رسمی کشور با قوانین اسلام، یعنی برپایی جمهوری اسلامی است. روشن است که قوانین اسلامی را زیربنای قانون اساسی قرار دادن، آشکارا به معنای نفی آزادی عقیده و بیان و سیستم سکولار، لائیک و دمکراتیک است. ما چنین حکومتی را 27 سال است که در حاکمیت جمهوری اسلامی، با به مسلخ بردن آزادی های فردی و اجتماعی و اعدام ده ها هزار انسان و به اسارت کشیدن نیمی از جامعه، یعنی زنان از فعالیت های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مدرن، انسانی و برابری طلبانه و عادلانه است. در عربستان سعودی، هنوز به سبک حکومت اسلامی محمد و علی و با تبعیت از قوانین اسلامی گردن انسان ها را با شمشیر از بدنشان جدا می کنند. در ایران، با اتکا به قوانین اسلامی، دست و پا می برند و چشم درمی آورند. بنابراین، تقسیم «دمکراسی به شرقی و غربی» توسط بوش، به معنای رسمیت دادن دین در دولت است. در حالی که خواست جدایی دین از دولت دهه هاست که در اروپا و آمریکا، کانادا، استرالیا و بسیاری کشورهای دیگر با مبارزه کارگران، مردم آزادی خواه، نویسندگان سکولار و آته ئیست و برابری طلب و به طور کلی گرایش چپ جامعه، به رسمیت شناخته شده است. بنابراین، هدف بوش و متحدانش از طرح «دمکراسی شرقی»، این است که به جدایی های ملی، مذهبی و تفرقه در میان انسان ها اتکاء کنند تا اهداف اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را در خاورمیانه پیش ببرند. برپایی حکومت هایی که به روابط و مناسبات دمکراتیک و جدایی دین از دولت و آموزش و پرورش و عدم دخالت قوانین اسلامی در زیست و زندگی بشر، به ضرر سیاست های بوش و متحدانش است. از این رو خود به اصطلاح دولت های دمکراتیک غرب، با حمایت از دولت های ارتجاعی و دیکتاتوری منطقه بحرانی خاورمیانه، مانع بزرگی در مقابل مبارزات رهایی بخش و آزادی خواهانه مردم این منطقه محسوب می شود. وضعیت کنونی افغانستان و عراق، و پیاده کردن «دمکراسی شرقی» چه خانه خرابی و مصیبت بزرگی برای مردم این کشورها به وجود آورده است، در مقابل چشم مردم جهان قرار دارد؟! بی جهت

نیست که ایالات متحده آمریکا، در مقابل حرکت های خشونت بار حکومت ها و فرقه های اسلامی سیاسی بر سر چاپ کاریکاتورهای محمد چنین موضعی را اتخاذ می کند. در چنین شرایطی، نباید کسی شک داشته باشد که اهداف اقتصادی و سیاسی و نظامی آمریکا و متحدانش در اشغال افغانستان و عراق، فقط در جهت منافع اقتصادی، سیاسی، نظامی و استراتژی های امپریالیستی بوده است و هیچ گونه ربطی به حقوق و آزادی های مردم آزادی خواه و رنج دیده این کشورها و برقراری دمکراسی و آزادی و رفاه و عدالت ندارد. اگر داشت چرا مردم این کشورها هر روز بیش از روز گذشته در میان جنگ و ترور دولتی اشغالگران و فرقه های وحشی اسلامی سیاسی و ناسیونالیست ها بهای سنگین و غیرقابل جبرانی میپردازند؟ کشور عراق، پس از اشغال نظامی این کشور توسط آمریکا و متحدانش به مرکز خونین ترین ترورهای دولتی، جریانات ناسیونالیستی و مذهبی تبدیل شده است. روزی نیست که صدها نفر از مردم بی دفاع و مردم و ستم دیده عراق، توسط ارتش های اشغالگر و جریانات ناسیونالیستی و مذهبی جان خود را از دست ندهند. سال هاست که خونین ترین درگیری های فرقه های مذهبی شیعه و سنی در عراق شاهد هستیم. شیعیان و سنی ها در این گشور، با خشونت بی پیشینه ای دست به تلافی و ترورهای متقابل می زنند. سازمان عفو بین الملل، با صدور بیانیه ای نظر خویش را درباره جنجال کاریکاتورها و آزادی بیان و اندیشه ابراز داشته است که یک نوع عقب نشینی در مقابل ارتجاع محسوب می شود. متن بیانیه عفو بین الملل به شرح زیر است: «آزادی بیان بار مسوولیت برای همگان را به همراه دارد: ... سردبیران روزنامه ها انتشار کاریکاتورهایی را که به نظر بسیاری از مسلمانان اهانت آمیز محسوب می شود، با استناد به این که آزادی بیان هنری و انتقاد از نظرات و باورهای دیگران در جامعه دمکراتیک ضرورت اساسی دارد، توجیه می کنند. از سوی دیگر، مسلمانان در بسیاری از کشورها این کاریکاتورها را توهین شدید به باورهای مذهبی خویش و سوء استفاده از آزادی بیان تلقی می کنند. در شماری از موارد، تظاهرات بر علیه کاریکاتورها به اعمال خشونت آمیز انجامیده، و در همین حال بیانات علنی برخی از تظاهرکنندگان و رهبران اجتماعی آتش خشونت و دشمنی را شعله ور می سازد. حق آزادی عقیده و بیان باید به عنوان یکی از پایه های اساسی هر جامعه ای باشد. حق آزادی عقیده و بیان شامل آن است که فرد «از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن، با تمام وسائل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.» (اصل 19 از اعلامیه جهانی حقوق بشر). بیش از چهل سال است که عفو بین الملل از این حق در مقابل تلاش دولت ها در سراسر جهان برای خفه کردن اختلاف مذهبی، مخالفت سیاسی، و خلاقیت هنری دفاع کرده است. اما حق آزادی بیان مطلق نیست، و نه برای آفرینندگان اثر و نه برای منتقدان آن. این حق همراه با مسوولیت است و از این رو می تواند به نام حمایت از حقوق دیگران مورد محدودیت هایی قرار گیرد. به طور مشخص، هرگونه تبلیغ تنفر ملی، نژادی یا مذهبی که باعث برافروختن تبعیض، دشمنی یا خشونت گردد، نمی تواند استفاده مجاز از آزادی بیان تلقی شود. بنا بر استانداردهای بین المللی، این گونه «بیان نفرت» بایستی توسط قانون منع شود...»

کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد نیز خواستار آرامش بر سر بحران کاریکاتورهای پیامبر اسلام شده است. آقای عنان گفته است، با مسلمانان که از این کاریکاتورها برآشفته شده اند احساس هم دردی می کند، اما از آنان خواست پوزش نشریه دانمارکی را که اول بار آن ها را چاپ کرده بود، بپذیرند. کوفی عنان، افزوده است که «من هم چنین برای حق آزادی بیان احترام قایلم، اما قطعا آزادی بیان هیچ گاه مطلق نیست. آزادی بیان مستلزم مسوولیت پذیری و داوری صحیح است.»

عفو بین الملل و آقای کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل، در این اطلاعیه های خود موضع بسیار ضعیفی در مقابل سازمان دهندگان تظاهرات های خشونت بار و وحشیانه فرقه های مذهبی سیاسی از خود نشان داده اند. چنین موضع گیری ضعیف از یک سو، فرقه های سیاسی مذهبی خشونت طلب و تروریست را در حمله به آزادی بیان و عقیده گستاخ تر می کند و از سوی دیگر این نگرانی را در نزد افکار عمومی مترقی دامن می زند که سازمان ملل و دولت ها محدودیت های تازه ای را برای آزادی بیان و اندیشه وضع کنند. در واقع مساله آزادی بیان و عقیده، این پایه ای و جهان شمول ترین حقوق ابتدایی هر انسانی را یکبار دیگر در سطح بین المللی به خطر افتاده است. فرقه

های اسلامی، به سفارت خانه های کشورهای اروپایی که در آن کشورها، برخی روزنامه ها کاریکاتور محمد را چاپ کرده اند، حمله میبرند و دست به تخریب می زنند. این مساله سبب شده است که دوباره احتمال از سرگیری جنگ داخلی فرقه های اسلامی و مسحیی و شیعه و سنی در لبنان و عراق شعله ور شود. این فرقه ها افزون بر خواهان پایاناج سردبیر روزنامه هایی که کاریکاتورهای محمد را چاپ کرده اند، حتی خواهان محاکمه و اعدام کاریکاتوریست هایی شده اند که کاریکاتورها محمد را کشیده اند. با نگاهی به تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات ها با شمشیر و چماق و کوکتل مولوتف و شعارهایشان، به سادگی می توان حدس زد که تظاهرکنندگان به طور خودجوش و یک گروه انسان مذهبی خرافی نیستند که گویا احساسات مذهبی شان خدشتهدار شده است، بلکه فرقه های اسلامی سیاسی و حکومت های اسلامی این تظاهرات ها را برای پیشبرد رقابت هایشان سازمان می دهند. مثلا در تهران 12 میلیونی در چند فقره تظاهرات در مقابل سفارت خانه ها، به طور میانگین 200 تا 600 نفر شرکت داشتند که بیشتریت آن ها اعضای سپاه پاسداران، نیروهای بسیج و عناصر حزب الله و اطلاعاتی بودند و در رابطه با اعتراض به ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل، طرح نابودی اسراییل و افسانه خواندن کشتار یهودیان در دوران فاشیسم توسط محمد احمدی نژاد، رییس جمهوری ایران شعار می دادند. فرقه های اسلامی سیاسی، به ویژه پس از 11 سپتامبر 2001، زیر فشار قرار داشتند و در افکار عمومی نیز منزوی شده بود، اکنون فرصتی پیدا کرده اند که در میادین شهرهای اروپا و مساجد و مراکز اسلامی، تجمع کنند و به شیوه های ناشایست و چندشآوری علیه آزادی بیان اعتراض کنند. سخن گویان فرقه های اسلامی، به رادیو و تلویزیون ها دعوت می شوند تا از «جریحه دار» شدن احساسات «مسلمانان» و در رابطه با خرافات 1400 سال پیش سخن بگویند. فرقه های اسلامی سیاسی، در مساجد و مراکز فرهنگی اسلامی و غیره در تمام جهان با برخورداری از امکانات مادی و معنوی حکومت های مرتجع و با استفاده از سیاست های احزاب، سازمان ها و دولت های غرب در چارچوب «نسبیت فرهنگی»، مبالغ هنگفتی دریافت می کنند و با تبعیت از اوامر محمد و علی، مسلمانان را به جهاد و آماده شهادت می کنند. جوانان را شستشوی مغزی می دهند و ذهنیت آن ها را برای عضویت در سازمان های تروریست اسلامی آماده می کنند. بنابراین، فرقه های اسلامی سیاسی از یک سو مورد حمایت مادی و معنوی حکومت هایی مانند جمهوری اسلامی و عربستان سعودی قرار دارند و از سوی دیگر دولت های غرب نیز در جهت منافع اقتصادی و سیاسی خودشان با این دولت ها و سیاست های «نسبیت فرهنگی» شان، زمینه را برای ابراز وجود فرقه های اسلامی سیاسی مساعد ساخته اند. بعلاوه جدا کردن خارجیان و در حاشیه شهرها مورد تحقیر قرار دادن نیز نقش بسیار مهمی در کشیده شدن جوانان خانواده های مسلمان به سوی این فرقه ها شده است. اعتراض جوانان حاشیه نشین بی کار شهرهای فرانسه دو سال پیش و اخیرا انگلستان، اعتراضی تحقیر و تبعیض و بی کاری و حاشیه نشینی است. امروز جوامع بشری با این واقعیت روبه رو است که چرا نهادهای بین المللی، دولت ها و رسانه های رسمی، نه تنها کاری به این ندارند که محمد، رییس نخستین حکومت اسلامی بدوی و قرآن هم برنامه آن حکومت بود، بلکه از مردم نیز می خواهند که به آن احترام هم بگذارند. حکومتی که به زور شمشیر و قتل و کشتار و غارت به مردم شبه جزیره عربستان، تحمیل گردید. صفحات بسیاری از قرآن، به جهل، جنایت، جنگ و خونریزی، شکنجه و اعدام، فتوا و ترور، تبعیض و نابرابری، مردسالاری و محرومیت مطلق زنان اختصاص یافته است، به جای این که بینانگذار چنین حکومت وحشی و متجاوز به جان و مال مردم، محکوم شود، بر عکس آن چنان قدوسیت پیدا می کند که دستاوردهای دو قرن گذشته بشر، از جمله در عرصه آزادی بیان و اندیشه زیر پرسش برده می شود؟! بنابراین، همه مذاهب و کتاب های عهد عتیق و قرون وسطایی مانند قرآن، انجیل و تورات بسیار مضر هستند. اگر قرار است چیزی هم قدوسیت داشته باشد حرمت و موجودیت انسان است که همواره در طول تاریخ توسط گرایشات مذهبی، ناسیونالیستی و فاشیستی سرمایهداری لگد مال شده است. همه این کتاب ها براساس دوران بربریت و با تفکرهای ارتجاعی و خرافی، به ویژه ضدزن و ضدآزادی تدوین شده است. بسیاری از مطالب این کتاب ها جهل و جنایت و مردسالاری و بردگی ابدی بشر را ترویج و تبلیغ می کند و برخی مطالب دیگر آن نیز به دنیای پس از مرگ می پردازد تا با ترساندن مردم عقب نگاه داشته شده و خرافی پایه های اجتماعی خود را از دست ندهند. فرقه های اسلامی سیاسی، از

مردم عقب نگاه داشته مذهبی، به عنوان سیاهی لشکر در راستای اهداف و منافع اقتصادی، سیاسی و حاکمیت خود سوءاستفاده میکنند. از این رو، روشنگری درباره مذهب، همواره در تاریخ با تهاجم و وحشی گری فرقه های اسلامی سیاسی و حکومت های اسلامی مواجه و مرعوب می گردد. حدود بیست و سه سال پیش، یعنی در 25 بهمن ماه سال یکهزار و سیصد و شصت و هفت، آیت الله روح الله خمینی، بنیان گذار حکومت جهل و جنایت اسلامی، خطاب به «مسلمین جهان»، فتوای قتل سلمان رشدی را صادر کرد. آیات شیطانی، رمانی از سلمان رشدی است که توسط انتشارات «پنگوئن» منتشر شده است، با مخالفت ها و تظاهرات های مذهبیون در پاکستان، هند، عربستان سعودی و دیرتر ایران روبه رو شد. خمینی، برای سوار شدن بر موج اعتراضات و پیش بردن سیاست ها و رقابت هایش فتوای قتل سلمان رشدی را صادر کرد. حکومت اسلامی، برای کشتن سلمان رشدی چندین میلیون دلار جایزه نیز تعیین کرده است. اگر آن موقع جوامع بشری در مقابل این فرمان ترور خمینی می ایستاد، شاید امروز ترور کارگردان هلندی، تهدید کاریکاتوریست هایی که کاریکاتور محمد را کشیده اند و...، شاید رخ نمی داد. خمینی، به عنوان بنیان گذار حکومت اسلامی، الگوهای حکومت اسلامی محمد را در پیش گرفت. کشتار مردم ترکمن صحرا، خوزستان، کردستان را صادر کرد؛ فتوا قتل عام زندانیان سیاسی را داد و...، اما این جنایات حکومت اسلامی، متاسفانه با اعتراض گسترده و بایکوت سیاسی جوامع جهانی روبه رو نشد، بنابراین امروز دور از انتظار نیست که دوباره کسانی در جهان، جرات صدور فتوای ترور کاریکاتوریست دانمارکی را به خود دهند. روزنامه همشهری، روزنامه شهرداری تهران، پنج شنبه ۲۷ بهمن 1384 خود، گزارشی را درباره اقدامات دولت های اسکاندیناوی و سازمان ملل، چاپ کرده است که اگر این گزارش واقعی داشته باشد، فاجعه بزرگی برای آزادی بیان و اندیشه، در جهان محسوب خواهد شد. روزنامه همشهری به نقل از ایسنا، نوشت: «یادداشت اعتراض ایران به نمایندگان ۱۷ کشور اروپایی ارایه شد.» «تحرک دیپلماتیک کشورهای اسلامی برای جلوگیری از اهانت به مقدسات دینی» «۵۷ کشور اسلامی در نامه ای به سازمان ملل خواستار تصویب قانون منع اهانت به ادیان آسمانی شدند.» «سازمان ملل اعلام کرد، ۵۷ کشور اسلامی درج طرح ممنوعیت اهانت به ادیان آسمانی را در شورای حقوق بشر وابسته به این سازمان خواستار هستند. سازمان ملل متحد، اعلام کرد: به دنبال انتشار تصاویر موهن از رسول اکرم (ص) ۵۷ کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی خواستار درج این پیشنویس در طرح قانونی شدند که شورای حقوق بشر را جایگزین کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل کرده است. در این پیش نویس عنوان شده است، تمام مواردی که در جهت عدم پذیرش دیگران، تبعیض و اعمال خشونت که در راستای تلاش های ضددینی و اهانت به پیامبران و اعتقادات دینی صورت می گیرد، حقوق بشر و آزادی ها را تهدید می کند. در این پیش نویس اهانت به ادیان و پیامبران مخالف آزادی بیان تلقی شده و آمده است: تمام کشورها، سازمان ها و رسانه های گروهی مسوول احترام و پذیرش ارزش های دینی و فرهنگی هستند.» بی شک در چنین شرایطی، هرگونه تعرض به آزادی بیان و قلم و اندیشه، تعرض به حرمت و کرامت انسان و آزادی های فردی و جمعی شهروندان است!

یک شنبه ششم شهریور 1390 - بیست و هشتم آگوست 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش هفدهم):

«شفا نیوز»، همان طور که از نامش پیداست، یکی از سایت های خرافی وابسته به حکومت اسلامی ایران است که در تاریخ 26 تیر ماه 1390 برابر با 17 یولی 2011، مطلبی را زیر عنوان «زنان در حکومت امام زمان علیه السلام» را منتشر کرده است. احتمالا هدف نویسنده «شفانیوز»، این است که به زنان ایران، «نوید» دهد اگر در حال حاضر و در حاکمیت جمهوری اسلامی حق و حقوقی ندارید، همواره با سرکوب سیستماتیک و آپارتاید جنسی نیز روبرو هستید، غصه نخورید و تحمل کنید! چرا که هنگام ظهور امام زمان، زنانی همراه «آقا» خواهند بود که آن «زنان»، حق و حقوق لگدمال شده شما را از «ظالمان» خواهند گرفت. این ظالمان و ستم گران نیز نه حکومت اسلامی، بلکه کفار و بی دینان و خدا نشاسان و آته ئیست ها و کمونیست ها و به طور کلی مردم آزاده ای هستند که تابع هیچ دین و مذهبی نیستند و به قدرت اجتماعی خود و دستاوردهای انسانی باور دارند. کسانی که هنگام ظهور امام زمان، با او همراه خواهند شد نه زندگان، بلکه همگی مردگانی هستند که 1400 سال دور و بر محمد پیامبر اسلام و حکومت اسلامی او بودند، مرده اند. آن ها، هم زمان با خود امام زمان، از گورهای خود بیرون می آیند و مانند آدم های آهنین که در فیلم های تخیلی هالیوودی دیده ایم تمام دنیا را زیر و رو می کنند و جهان دیگری می سازند که مذهب حرف اول و پایان را بزند. بنابراین، بر اساس تحلیل و فاکت های تاریخی نویسنده شفانیوز، زنان ایران، هرگز نباید نگران سهم خود در حکومت تخیلی امام زمان باشند؛ سهم آن ها از هم اکنون محفوظ است! همان طور که حکومت اسلامی که برای ظهور امام زمان، شبانه روز خون کارگران و مردم فقیر را می مکد؛ میلیون ها دلار از درآمدهای کشور از منبع فروش نفت خام، به جیب حکومتیان و روحانیون دولتی، آقازاده ها و تبلیغات اسلامی می ریزد؛ مساله دست یابی به بمب اتم را با جدیت تمام دنبال می کند؛ و در این راه هرگونه مخالفت را به شدیدترین شکلی در نطفه خفه می کند؛ در زندان هایش، زندانیان را گروه گروه شکنجه و اعدام می کند؛ مگر چند زن وزیر و وکیل و مشاور نداریم؟ پس چرا نباید در حکومت تخیلی امام زمان چند نقش آن هم نه به زنان زنده، بلکه به زنانی که در صدر اسلام اسم و رسمی داشتند، داده شود؟ به این ترتیب، این مشکل بزرگ و تاریخی زنان ایران نیز در حکومت اسلامی حل شده و نگراین بی جاست! اما آن چه که اکنون مهم است شهروندان ایارن از زن و مرد و بزرگ و کوچک دندان روی جگر گذاشتن و مشکلات گوناگون را تحمل کردن و درگیر نکردن حکومت با مسایل و خواست های پیش پا افتاده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اسنت. چون که مهم ترین و اصلی ترین مساله و وظیفه حکومت اسلامی، زمینه سازی پیگیر برای ظهور امام زمان است! این سایت، برای برطرف کردن نگرانی های «بانوان»، می نویسد: امروز بانوان همانند بسیاری از مردم به آینده می اندیشند؛ به یک انقلاب جهانی و یک حکومت موعود، که چگونه در برابر قدرت های بزرگ غلبه پیدا می‌کند! آیا برنامه های او چیست؟ چه کسانی با او همکاری می کنند و زنان در آن زمان چه نقشی دارند؟ دشمنانش چه کسانی اند و راز و رمز موفقیتش در گرو چیست؟ ما در این نوشتار کوتاه نقش زنان در ایام غیبت و ظهور امام زمان، علیه السلام، را مورد بررسی قرار می دهیم.

نقش زنان در دوران غیبت صغری

شفا نیوز، می نویسید: در دوران سخت غیبت صغری، در روزهایی که شیعیان پس از دویست و شصت سال با یک آزمایش بزرگ روبرو بودند و می بایست با غیبت امام خو کنند، یک زن به عنوان مفزع و پناه معرفی می شود و آن مادر بزرگوار امام حسن عسکری، علیه السلام، است. در این دوره، اگر چه امام هادی و امام حسن عسکری، علیهما السلام، زمینه غیبت را از پیش فراهم کرده بودند و شخصیت های مورد اعتمادی همانند عثمان بن تلاشد عمری و پسرش محمد بن عثمان را به عنوان وکیل معرفی کرده بودند، به دلایلی از موقعیت مادر امام حسن عسکری، علیه السلام، معروف به جده، استفاده شد و وی پناه شیعه معروف گردید. از فتگوی احمد بن ابراهیم با حکیمه دختر امام

جواد، علیه السلام، برمی آید که پس از گذشت دوسال از رحلت امام حسن عسکری، علیه السلام، هم چنان بسیاری از کارها به دست مادر بزرگوار امام حسن عسکری، علیه السلام، انجام می شده است ولی در حقیقت از طرف حضرت حجهبن الحسن، علیه السلام، و به فرمان آن حضرت صورت گرفته است. شیخ صدوق، رحمه الله علیه، از احمد بن ابراهیم نقل کرده است که در سال ۲۶۲ ق. بر حکیمه دختر امام جواد، علیه السلام، وارد شدم و از پس پرده با وی سخن گفتم و از او درباره اعتقادش به امامان پرسیدم. او همه آن ها را یکایک شمرد و آنگاه حجهبن الحسن بن علی را نیز نام برد... از او پرسیدم: این فرزند کجاست؟ گفت: در پس پرده غیب است. گفتم پس شیعه به چه کسی پناه ببرد؟ گفت: به جده، مادر امام حسن عسکری، علیه السلام. سپس افزود: این دستور از سوی امام حسن عسکری، علیه السلام، و به‌پیروی از امام حسین، علیه السلام، صورت گرفته است. زیرا امام حسین، علیه السلام، در ظاهر برای حفظ جان فرزندش امام سجاد، علیه السلام، به خواهرش زینب کبری، علیه السلام، وصیت کرد و در نتیجه تا مدتی هر آن چه از امام زین العابدین، علیه السلام، صادر می شد به حضرت زینب، علیه السلام، نسبت داده می شد تا امر پنهان باشد (۱)و حساسیت ها نسبت به امام سجاد، علیه السلام، کم تر شود. این امتیاز برای جده باقی بود تا آن که کسانی مانند عثمان بن تلاشد و دیگر سفرا و نایبان خاص امام زمان، علیه السلام، در بین شیعیان شناخته شدند و منزلت یافتند. پس از شهادت امام عسکری، علیه السلام، یک بانو، نظر دستگاه خلافت بنی عباس را نسبت به تعقیب امام زمان تغییر داد. نوشته اند پس از گزارش جعفر کذاب، که در خانه امام حسن عسکری، علیه السلام، فرزند خردسالی از آن حضرت باقی مانده است، آن ها به خانه امام هجوم بردند و پس از دستگیری صیقل (یکی از کنیزان امام) فرزند خردسال را از او مطالبه کردند. او نخست انکار کرد و آنگاه برای این که موضوع برای آن ها پوشیده ماند، گفت من حامله هستم. از این رو آن کنیز را به دست ابی الشوارب، قاضی وقت، سپردند تا از او مراقبت کند. در مدتی که صیقل زیرنظر قاضی نگهداری می شد دستگاه خلافت با مرگ عبید بن خاقانی و شورش صاحب الزنج روبه‌رو شد و صیقل از وضعیت آشفته سود جست و فرار کرد. (2)

نقش زنان در دوران ظهور

نوسنده ایم مطلب ادامه می دهد: حال سزاوار است بدانیم زنان در حکومت قائم آل محمد، علیه السلام، چه می کنند؟ چه کسانی هستند؟ چند نفرند؟ از کجا می‌آیند و چه مسوولیتی برعهده دارند؟ براساس برخی از روایات، حضور و نقش این زنان از نظر زمان و موقعیت، چهارگونه است:

الف) حضور پنجاه زن در بین یاران امام

نخستین گروه از زنانی که به محضر امام زمان می شتابند آن هایند که در آن ایام می یسته اند و همانند دیگر یاران امام، علیه السلام، به هنگام ظهور در حرم امن الهی به خدمت امام، علیه السلام، می رسند. در این باره دو روایت وجود دارد:

روایت اول: ام سلمه ضمن حدیثی درباره علایم ظهور، از پیامبر روایت کرده است که فرمود:

یعوذ عائذ من الحرم فیجتمع الناس إلیه کالطّیر الوارده المتفرقه حتّی یجتمع إلیه ثلاث مأه و أربعه عشر رجلاً فیه نسوه فیظهر علی کلّ جبّار و ابن جبّار... (3)

در آن هنگام پناهنده ای به حرم امن الهی پناه می آورد و مردم همانند کبوترانی که از چهار سمت به یک سو هجوم می برند به‌سوی او جمع می شوند تا این که در نزد آن حضرت سیصد و چهارده نفر گرد می آیند که برخی از آنان زن می باشند که بر هر جبار و جبار زاده ای پیروز می‌شود. (4)

روایت دوم: جابربن یزید جعفی، ضمن حدیث مفصلی از امام باقر، علیه السلام، در بیان برخی نشانه های ظهور نقل کرده که:

و یجیىء واللّه ثلاث مأه و بضعه عشر رجلاً فیهم خمسون امراه یجتمعون بمکه علی غیر میعاد قزعاً کقزع الخریف یتبع بعضهم و هی‌الآیه الّتی قال اللّه: أینما تکونوا یأت بکم اللّه جمیعاً إنّ اللّه علی کلّ شی قدیر... (5)

به خدا سوگند، سیصد و سیزده نفر می آیند که پنجاه نفر از این عده زن هستند که بدون هیچ قرار پیشی در مکه کنار یکدیگر جمع خواهند شد. این است معنای آیه شریفه: هرجا باشید خداوند همه شما را حاضر می کند. زیرا او بر هر کاری توانا است.

پنجاه زن از سیصد و سیزده نفر!

نکته شگفت در این دو روایت این است که می فرماید: سیصد و سیزده مرد گرد آیند که پنجاه نفر ایشان زن هستند!

دوم آن که: در روایتی که نام یاران برشمرده شده است نام هیچ زنی وجود ندارد. (6)

در پاسخ این شبهه می توان گفت: این چند نفر در زمره همان سیصد و سیزده نفر هستند. زیرا اولا امام، علیه السلام، می فرماید: فیهم؛ یعنی در این عده پنجاه زن می باشد.

دوم: شاید تعبیر مردان بدین سبب باشد که بیش تر این افراد مرد هستند و این کلمه از باب فزونی عدد مردان، چنین ذکر شده است.

سوم: اگر مقصود همراهی خارج از این عده بود امام می فرمود: معهم، نه این که بفرماید فیهم، زیرا این سیصد و سیزده نفر مانند عدد اصحاب بدر برشمرده شده اند و همه یاران و فرماندهان عالی رتبه و از نظر مقام و قدرت درحد بسیار بالایی هستند که برخی با ابر جابه جا می شوند و این ها بدون شک با بقیه مردم آن زمان فرق بسیار دارند. بنابراین، اگر بگوییم آن ها جزو همان سیصد و سیزده نفر هستند برای آن ها رتبه و موقعیت ویژه قائل شده ایم و اگر بگوییم در زمره یاران دیگر حضرت باشند از امتیاز کم تری برخوردارند.

ب) زنان آسمانی

دسته دوم چهارصد بانوی برگزیده هستند که خداوند برای حکومت جهانی حضرت ولی عصر، علیه السلام، در آسمان ذخیره کرده است و با ظهور آن حضرت به همراه حضرت عیسی، علیه السلام، به زمین می آیند.

ابوهریره از پیامبر، صلّی اللّه علیه و آله، روایت کرده که:

ینزل عیسی بن مریم علی ثمان ماه رجل و أربع مائه امرأه خیار من علی الأرض و أصلح من مضی.

عیسی بن مریم به همراه هشتصد مرد و چهارصد زن از بهترین و شایسته ترین افراد روی زمین فرود خواهد آمد.

آیا این زنان از امت های پیشین هستند یا امت اسلامی زمان پیامبر، صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله، و معصومین، علیهم السلام؛ یا از دوران های گوناگون؟ آن ها از چه زمان و به چه علت به آسمان برده شده اند و برای عهده داری منصبی در حکومت حضرت می آیند یا برای مسایل دیگر؟ این ها پرسش هایی است که این حدیث از آن ها چیزی نمی گوید.

ج) رجعت زنان

سومین گروه از یاوران حضرت بقیه اللّه، علیه السلام، زنانی هستند که خداوند به برکت ظهور امام زمان آن ها را زنده خواهد کرد و بار دیگر به دنیا رجعت خواهند نمود. این گروه دو دسته اند: برخی با نام و نشان از زنده شدنشان خبر داده شده و برخی دیگر فقط از آمدنشان سخن به میان آمده است. در منابع معتبر اسلامی نام سیزده زن یاد می شود که به هنگام ظهور قائم آل محمد، صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله، زنده خواهند شد و در لشکر امام زمان به مداوای مجروحان جنگی و سرپرستی بیماران خواهند پرداخت. طبری در دلائل الامامه، از مفضل بن عمر نقل کرده که امام صادق فرمود:

همراه قائم [آل محمد، صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله] سیزده زن خواهند بود. گفتم آن ها را برای چه کاری می خواهد؟ فرمود: به مداوای مجروحان پرداخته، سرپرستی بیماران را به عهده خواهند گرفت. عرض کردم: نام آن ها را بفرمایید. فرمود: قنواء دختر رشید هجری، ام ایمن، حبابه والبیه، سمیه (مادر عمار یاسر)، زبیده ام خالد احمسیه، ام تلاشد حنفیه، صیانه ماشطه، ام خالد جهنّیه. (7)

صیانه ماشطه در زمان حضرت موسی می‌زیسته است و مادر عمار یاسر در ابتدای بعثت به شهادت رسید. حبابه در زمان علی، علیه السلام، و قنواء در زمان امام حسن و امام حسین، علیه السلام، و بقیه در زمان های دیگر زندگی می کرده اند. این گروه سیزده نفری رجعت خواهند کرد و خداوند برای قدردانی از آن ها، به برکت امام زمان آن ها را زنده خواهد کرد. در این روایت امام صادق، علیه السلام، از آن سیزده زن فقط نام نه نفر را یاد می کند. در کتاب خصایص فاطمیه (8)

به نام نسبیه، دختر کعبه مازینه، و در کتاب منتخب البصائر به نام وتیره و احبشیه اشاره شده است. (9)

زنان سرافراز

اینک به اختصار به شرح حال برخی از زنان نام برده اشاره می کنیم.

۱. صیانه ماشطه

او یکی از همان سیزده بانویی است که در دولت حضرت مهدی، علیه السلام، زنده شده، به دنیا باز می گردد. وی همسر حزقیل، پسر عموی فرعون، و شغلش آرایشگری دختر فرعون بود. او همانند شوهرش به پیامبر زمان خود، حضرت موسی، ایمان آورده بود اما هم چنان ایمان خود را پنهان می کرد. نوشته اند: روزی وی مشغول آرایش دختر فرعون بود که شانه از دستش افتاد و بی اختیار نام خدا را برزبان جاری ساخت. دختر فرعون گفت: آیا نام پدر مرا بر زبان آوردی؟ گفت: نه، بلکه نام کسی را بر زبان آوردم که پدر تو را آفریده است. دختر فرعون ماجرا را نزد پدر بازگو کرد و فرعون صیانه را احضار کرد و گفت: مگر به خدایی من اعتراف نداری؟ گفت: هرگز! من از خدای حقیقی دست نمی کشم و تو را پرستش نمی کنم. فرعون دستور داد تا تنور مسی برافروزند و همه بچه های آن زن را در حضورش در آتش افکنند. چون نوبت به طفل شیرخوارش رسید صیانه می خواست به ظاهر از دین برائت جوید که کودک شیرخوارش به زبان آمد و گفت: مادر صبر کن که تو بر حق هستی! فرعونیان آن زن و بچه شیرخوارش را در آتش افکنده، سوزاندند و خداوند دراثر صبر و تحمل آن زن در راه دین، او را در دولت امام مهدی زنده می گرداند تا هم به آن حضرت خدمت کند و هم انتقام خود را از فرعونیان بگیرد.

۲- سمیه، مادر عمار یاسر

وی هفتمین نفری بود که به اسلام گروید و بدین سبب دشمن سخت به خشم آمد و بدترین شکنجه ها را براو روا داشت.(10)

او و شوهرش یاسر در دام ابوجهل گرفتار آمدند و او نخست آن ها را اجبار کرد که پیامبر خدا را دشنام دهند، اما آن ها حاضر به چنین کاری نشدند. او نیز زره آهنی به سمیه و یاسر پوشانید و آن ها را در آفتاب سوزان نگه داشت. پیامبر که گاه از کنارشان عبور می کرد آن ها را به صبر و مقاومت سفارش می نمود و می فرمود: صبراً یا آل یاسر فإنّ موعدکم الجنه.

ای خاندان یاسر، صبر پیشه سازید که وعده گاه شما بهشت است.

سرانجام ابوجهل برهریک ضربتی وارد ساخت و ایشان را به شهادت رساند. (12)

خداوند این زن را به پاداش صبر و مجاهدتی که در راه اعتلای اسلام نشان داد و بدترین شکنجه را از دشمن خدا تحمل کرد، در ایام ظهور مهدی آل محمد، صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله، زنده خواهد نمود تا تحقق وعده الهی را ببیند و در لشکر ولی خدا به یاوران آن حضرت خدمت کند.

۳ - نسیبه، دختر کعب مازنیه

او معروف به امعماره و از زنان فداکار صدر اسلام است که در برخی از جنگ های پیامبر اسلام، صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله، شرکت جسته و مجروحان جنگی را مداوا کرده است. او در جنگ احد بهترین نقش را ایفا کرد. با دیدن صحنه فرار مسلمانان و تنها گذاشتن پیامبر به دفاع از جان شریف پیامبر پرداخت و در این راه بدنش زخم های فراوان برداشت. پیامبر عزیز این فداکاری را ستود و به فرزندش عماره چنین فرمود: امروز مقام مادر تو از مردان جنگی والاتر است. (12)

پس از فروکش کردن جنگ، نسیبه با سیزده زخم ۱۳ سنگین به همراه دیگر مسلمانان به خانه برگشت و به استراحت پرداخت. با شنیدن فرمان پیامبر خدا، صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله، که فقط مجروحان جنگ باید به تعقیب دشمن بشتابند، نسیبه از جای برخاست و آماده رفتن شد، اما به علت شدت خونریزی نتوانست شرکت کند. همین که پیامبر از تعقیب دشمن برگشت، پیش از آن که به خانه برود، عبداللّه بن کعب مازنی را برای احوال پرسی نسیبه و سلامتی وی به نزد او فرستاد و چون از سلامتی وی آگاه گشت شادمان موضوع را به پیامبر خبر داد. (14)

نسیبه از کسانی است که برای یاری امام مهدی، علیه السلام، زنده خواهد شد. (15)

۴. امّ ایمن

از زنان پرهیزکار و خدمت کار حضرت رسول، صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله، است. پیامبر به او مادر خطاب می‌کرد و می فرمود: هذه بقیه اهل بیتی. (16)

این زن، باقی مانده ای از خاندان من است. وی همواره در کنار زنان مجاهد، در جبهه جنگ به مداوای مجروحان می پرداخت. (17)

ام ایمن، از شیفتگان خاندان امامت بود که در ماجرای فدک، حضرت زهرا، علیه السلام، او را به‌عنوان شاهد معرفی کرد. وی پنج یا شش ماه پس از پیامبر از دنیا رفت. (18) خداوند به برکت مهدی آل محمد، علیه السلام، به هنگام ظهور، او را زنده می گرداند تا در لشکرگاه امام به خدمت گماشته شود.

۵. امّ خالد

در روایت دو بانو بدین نام مشهور شده اند: ام خالد احمسیه و ام خالد جهنّیه. شاید مقصود ام خالد مقطوعه الید (دست بریده) باشد که یوسف بن عمر، پس از به‌شهادت رساندن زیدبن علی بن الحسین در کوفه، دست او را به جرم شیعه بودن قطع کرد. در کتاب رجال کشی درباره شخصیت و مقام این زن فداکار از امام صادق، علیه‌السلام، مطلبی ذکر گردیده که حایز اهمیت است. ابوبصیر گوید: در خدمت امام صادق نشسته بودیم که ام خالد مقطوعه الید از راه رسید. حضرت فرمود: ای ابابصیر، آیا میل داری که کلام امّ خالد را بشنوی؟ من عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا، با شنیدن آن شادمان می گردم... در همان موقع ام خالد به خدمت امام آمد و سخن گفت. دیدم وی در کمال فصاحت و بلاغت صحبت می کند. سپس حضرت پیرامون موضوع ولایت و برائت از دشمنان با او سخن گفت. (19)

۶. زبیده

مشخصات کاملی از او نقل نشده است. احتمال دارد زبیده زن هارون الرشید باشد که شیخ صدوق، رحمه الله‌علیه، درباره اش گفته است: وی یکی از هواداران و پیروان اهل بیت است. هنگامی که هارون دانست از شیعیان است قسم خورد که طلاقش دهد. زبیده کارهای خدماتی بسیاری داشت که یکی آبرسانی به عرفات است. هم چنین نوشته اند وی یک صد کنیز داشت که پیوسته مشغول حفظ قرآن بودند و همیشه از محل سکونت او صدای تلاوت قرآن شنیده شد. زبیده در سال ۲۱۶ ق. رحلت کرد. (20)

۷. حبّابه والبیه

از زنان والامقامی است که دوره زندگی هشت امام معصوم را درک کرد و پیوسته مورد لطف و عنایت ایشان قرار داشت. در یک یا دو نوبت به وسیله امام زین‌العابدین و امام رضا، علیهم االسلام، جوانی اش به‌او باز گردانده شد. نخستین ملاقات وی با امیر مؤمنان، علیه السلام، بود که از آن حضرت دلیلی بر امامت درخواست کرد. حضرت در حضور وی سنگی را برداشت و بر آن مهر خود را نقش کرد و اثر آن مهر در سنگ جای گرفت و به او فرمود: پس از من هر که توانست در این سنگ چنین اثری برجای بگذارد او امام است. از این رو حبابه پس از شهادت هر امامی نزد امام پسی می رفت و آنان مهر خود را بر همان سنگ می زدند و اثر آن نقش می بست. نوبت که به امام رضا، علیه السلام، رسید حضرت نیز چنین کرد. حبابه نه ماه پس از رحلت امام رضا، علیه السلام، زنده بود و پس از آن بدرود حیات گفت. (21)

روایت شده است که وقتی حبابه به خدمت امام زین العابدین رسید یک صد و سیزده سال از عمرش سپری شده بود. حضرت با انگشت سبابه خود اشاره ای نمود و جوانی اش بازگشت. (22)

هم چنین نوشته اند: صورت حبابه از زیادی سجود سوخته و از عبادت همانند چوب خشکیده‌ای شده بود. (23)

۸. قنواء

دختر رشید هجری، یکی از شیعیان و پیروان علی، علیه السلام، و خود از یاران باوفای حضرت امام جعفر صادق، علیه السلام، است۲۴. وی دختر بزرگ مردی است که در راه محبت و دوستی امیر مومنان به طرز دل خراشی به‌شهادت رسید. از گفتار شیخ مفید برمی‌آید که قنواء به هنگام ورود پدرش نزد عبیدالله بن زیاد شاهد قطع دو دست و دو پای پدر خود بوده و به کمک دیگران بدن نیمه جان پدر را از دارالاماره بیرون آورده و به خانه منتقل کرده است. روزی قنواء به پدرش گفت: پدرجان، چرا این همه خود را به‌رنج و مشقت عبادت می اندازی! پدر در پاسخ گفت: دخترم، پس از ما گروهی

خواهند آمد که بینش دینی و شدت ایمانشان از ما، که این همه خود را به زحمت عبادت انداخته ایم، بیش تر است. (25)

د. بانوان منتظر

چهارمین گروه یاوران امام زمان بانوان پرهیزکاری هستند که پیش از ظهور حضرت بقیه اللّه، علیه السلام، رحلت کرده‌اند. به ایشان گفته می شود: امام تو ظاهر گشته است، اگر مایلی می توانی حضور داشته باشی. آنان نیز به اراده پروردگار زنده خواهند شد.

رجعت زنان مربوط به گروه خاصی نیست و هر بانویی خود را با خواسته ها و شرایط زندگی در حکومت مهدی آل محمد، علیه السلام، تطبیق دهد ممکن است در آینده از رحمت خداوندی بهره مند گشته، برای یاری امام زنده شود. یکی از آن شرایط خواندن دعای عهد است که در فرد، نوعی آمادگی برای پذیرش حکومت پایانین ذخیره الهی ایجاد می‌کند. به فرموده امام صادق، علیه السلام: هر که چهل صبح دعای عهد را بخواند از یاوران قائم ما باشد و اگر هم پیش از ظهور آن حضرت از دنیا برود خداوند او را از قبر بیرون آورد تا در خدمت آن حضرت باشد... (26)

انتظار فرج

یکی از شرایط حضور در حکومت بقیه اللّه و توفیق دیدار با آن حضرت انتظار فرج است؛ یعنی آمادگی کامل برای پذیرش حکومت حق و آراستن به آنچه که مهدی، علیه السلام، می گوید و می خواهد. انتظار فرج یعنی نفی هرگونه سلطه از بی گانگان و مبارزه با افکار انحرافی و فساد اخلاق و در یک کلام، انتظار فرج یعنی بی زاری از دشمنان خدا و پیامبر و معصومین، علیهم السلام. بی سبب نیست که انتظار از بهترین اعمال شمرده شده است، بلکه فرد منتظرِ دولت مهدی همانند کسی است که در پیش روی رسول خدا شهید گشته و در خون خود غلتیده است و اگر بر همان حالت انتظار از دنیا برود بسان کسی باشد که در خیمه مهدی فاطمه، علیهم السلام، می باشد. ابوبصیر از امام صادق روایت کرده که آن حضرت روزی فرمود: آیا شما را خبر ندهم به چیزی که خداوند عملی را بدون آن از بندگانش قبول نمی کند؟ گفتیم: آری. فرمود: شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت پیامبر، صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله، و اقرار به آن چه که خداوند فرموده، از دوستی ما و بی زاری از دشمنان و اطاعت و پیروی از ما. نیز داشتن ورع و پرهیزکاری و انتظار کشیدن برای قائم، علیه السلام. آنگاه فرمود: به درستی که برای ما دولتی است، خداوند آن را هر زمانی که اراده کند برقرار می سازد. سپس افزود: هرکس که دوست دارد از یاران قائم، علیه السلام، باشد باید در انتظار به سر برد و خود را به ورع و محاسن اخلاق بیاراید، و اگر در همان حال بمی رد برای او اجری همانند کسی است که آن حضرت را درک کرده باشد. (27)

کسی چه می داند شاید «بانوان» با خواندن این مطلب سایت «شفا نیوز»، هم دردها و رنج هایشان شفا پیدا کند و هم نگرانی هایشان از وضعیت زنان در حکومت جهانی «امام زمان» برطرف گردد. همی چنین زنان در حاکمیت جمهوری اسلامی، این قدر ادعا نداشته باشند چون به قول رییس جمهور امام زمامی، محمود احمدی نژاد، این حکومت نیامده است که آزادی و رفاه بیاورد و یا در دانشگاه ها دانش تدریس شود؛ وظیفه اصلی این حکومت جاده صاف کنی برای ظهور امام زمان است. این همه فیلم، سایت اینترنتی، کتاب و سخن راین و حوزه های علمیه، تازه کفاف این جاده صاف کنی را نیم دهند و اکنون باید دانشگاه ها نیز همین وظیفه سنگین دولت را به دوش بکشند و آموزش های مذهبی و امام زمانی را جایگزین علوم انسانی و اجتمایع کنند که حدود 500 یا 600 سال قدمت دارد و غربی است. مهم تر از همه به قول رهبر، این علوم در افکار دانش جویان نسبت به اسلام و خدا و امام زمان و قرآن و غیره شکاکیت ایجاد می کند. از این رو، حکومت موظف است هر چه زودتر با اسلامی کردن دانشگاه ها و تدریس کتاب های یزدی، مطهری، کنی و خمینی و...، هم چنین جزوات قرآنی و احادیث و رساله های روحانیون شیعه و کتاب هایی که درباره خلقت و آفرنیش

انسان توسط خدا و غیره وجود دارد، دانش جویان شکاک را از شک و تردید خارج کند تا به «آغوش گرم اسلام عزیز» بر گردند؟ چرا که علوم انسانی و اجتماعی، علوم جهان شمول هستند و براساس معیارهای علمی و تحقیقی و دستاوردها و کشفیات دانشمندان جهان تدوین شده اند، به درد دانشگاه های حکومت اسلامی نمی خورند. چون که برای حکومت اسلامی، علم و دانش و دستاوردهای علمی جهان شمول، بی ارزش هستند. بنابراین، معیار و ارزش برای تمام دم و دستگاه کشوری و لشکری خکومت اسلامی از جمله دانشگاه ها، این است که در همه زمینه ها، برای «ظهور امام زمان» فعالیت شود؟! اخیرا خبرگزاری های داخلی و خارجی، خبر توزع رایگان کتاب «در جست‌وجوی عرفان اسلامی» آیت الله مصباح یزدی را منتشر کرده اند که قرار است با تیراژ 140 هزار نسخه از سوی وزارت ارشاد و جهاد دانشگاهی به صورت رایگان منتشر شود. یزدی، یکی از کهنه پرست ترین و جانی ترین عنصر حکومت اسلامی است. در حالی که شمارگان انتشار کتاب در ایران، به طور میانگین از سه هزار نسخه فراتر نمی رود، کتاب «در جست‌وجوی عرفان اسلامی» بر اساس تفاهم نامه وزارت ارشاد و جهاد دانشگاهی به صورت رایگان با شمارگان 140 هزار نسخه منتشر و توزیع می شود. این کتاب قرار است در کتابخانه های دانشگاه ها و مراکز علمی و آموزشی سازمان ها و نهادهای گوناگون توزیع شود. در کشوری که صدها هزار صفحه از کتاب ها و اشعار نویسندگان و شعرای سرشناس کشور در وزارت ارشاد اسلامی، خاک می خورند و دچار تیغ سانسور شده اند؛ در حالی که کتاب های نویسندگان معروف کشور چون صادق هدایت، احمد شاملو، فروغ فرخزاد و... از نمایشگاه های کتاب توسط مامورین سانسور حکومت جمع آوری می شوند؛ آن وقت کتاب های خرافی مذهبی، با تیراژ بسیار بالایی با بودجه های کلان دولتی چاپ و منتشر می گردند که به معنای واقعی نه ارزش تاریخی، نه ارزش علمی، نه ارزش سیاسی، نه ارزش اجتماعی و نه ارزش فرهنگی دارند و فراتر از همه، برای جامعه و به ویژه جوانان بسیار هم مضر و خطرناک هستند. همان طور که از نوشته شفا نیوز و فاکت هایی که آورده است، برمی آید در زمان ظهور امام زمان، همه زنانی که در حکومت امام زمان جای می گیرند زنانی هستند که 1400 سال پیش در حکومت اسلامی محمد، زنان یاران و اقوام او بودند و مرده اند. اما با ظهور امام زمان، زنده خواهند شد و زنان جهان را در این حکومت تخیلی نمایندگی خواهند کرد. همه فاکت هایی که نویسنده سایت «شفانیوز» به آن ها به عنوان سند تاریخی اتکا کرده که در همان دوران خلفای اسلامی پس از محمد، نوشته شده اند. حال خود این اسناد و نوشته های نویسندگان آن دوره، با گذشت زمان چقدر تحریف شده و به شکل امروزی درآمده است، کسی خبر ندارد. بنابراین، همه این داستان ها و حکایت ها، از خدا تا امام زمان و قرآن و غیره ساخته و پرداخته حکومت اسلامی محمد و خلفای پس از او و نویسندگانی ست که به حکومت های آن دوره نزدیک بودند. بعلاوه دعوا و درگیری های شدیدی که پس از مرگ محمد، بر سر تقسیم قدرت و ثروت بین یاران و جانشینان او راه افتاد و حکومت های خود را با ترور و توطئه علیه همدیگر پیش بردند. عمر، ابوبکر، عثمان و علی، پس از مرگ محمد، برای جانشینی او برای حاکمیت با همدیگر به حدی جنگ و جدل و کشمکش داشتند به طوری که حتی همدیگر را ترور کردند. از این رو، هر کدام از آن ها و نویسندگان بارگاه های آن، تاریخ خود را نوشته اند. حتی قرآن که در دوره حاکمیت خود محمد وجود خارجی نداشت در واقع فتواها و فرمان های حکومت اسلامی او بودند که پسها توسط خلفای گوناگون به ویژه عمر و نزدیکان وی جمع آوری و چاپ شدند که امروز به عنوان «کتاب آسمانی» از آن یاد برده می شود. در صورتی که این کتاب کاملا زمینی است و در واقع جوهر و اساس آن، مانیفست حکومت محمد بوده است. بعلاوه قرآن چندین منبع گوناگون دارد. بنابراین، این پرسش ساده در مقابل مذهبیون قرار دارد که چرا محمد، پایانین پیامبران و امام زمان پایانین امامان و قرآن پایانین کتاب آسمانی بوده است؟ چرا از 1400 سال به این سو، هیچ پیغمبری و امامی و قرآنی ظهور نکرده است که تمام صفاتی که به محمد و علی و خدیجه و غیره نسبت داده می شود، داشته باشند؟ پس کجاست آن معجزه هایی که آن ها از خود نشان می دادند؟ برای نمونه، داستان های محمد در غار حرا و یا به معراج رفتن او برای دیدار با خدا در آسمان هفتم، آن هم با حیوانی که کوچک تر از اسب و بزرگ از قاطر بود و پایاهایش به بغل باز می شد و سریع تر از موشک نیز قدرت پرواز داشت و در مقابل تغییرات جوی و فشار هوا مقاوم؟! آیا آگاهی گام به گام بشر و دستاوردهای دانشمندانی چون داروین در رابطه با تکامل انسان و کشف موجودات و انسان اولیه که گاها تاریخ آن

ها به دو برابر تاریخ ظهور محمد و خدا و قرآنش می رسد، دیگر جایی برای این خرافات باقی نگذاشته است؟ بنابراین، همه مذاهب پیش از اسلام و خداپرستی پس از اسلام، همگی داستان سرایی، افسانه سازی هایی هستند که عموما ریشه در کسب قدرت و حاکمیت و ثروت اندوزی دارند. محمد، علی، عمر، عثمان، ابوبکر، حدیجه و...، همگی آدم های قدرت طلبی هم چون خمینی، هیتلر، موسولینی، صدام حسین، قذافی، احمدی نژاد، خامنه ای و... بودند که برای قدرت گیری و حفظ آن به هر جنایتی متوسل شده اند. مهم تر از همه، هرچه در آن زمان، یعنی دوران جاهلیت بشر نگاشته شده اند از قرآن تا نهج البلاغه و پسها رساله های روحانیون شیعه و سنی و غیره، کتاب های تاریخی دورا نجالیت بشر هستند و خواندن آن ها، شاید برای هر تاریخ نویس و محقق و نویسنده ای مهم است اما به معنای واقعی، آن ها، آن طوری که خرافه پرستان مذهبی در قدرت و یا بی قدرت می گویند به درد هیچ بنی و بشری نمی خورند و برای درد هیچ درمندی نیز شفابخش نیستند. اما آنچه که در آن دوران واقعیت دارد قدرت گیری محمد با جنگ و کشتار و غارت و هم چنین کشورگشایی جانشینان او است و بقیه ماجراها از کشف خدا در غار حرا توسط محمد، قرآن به عنوان «کتاب آسمانی» و غیبت امام زمان و داستان سازی ها برای ظهور آن، همگی ساخته و پرداخته حاکمان مذهبی و غیرمذهبی برای حفظ حاکمیت و نفوذ روحانیونی است که از این راه ثروت های کلانی به جیب می زنند و مفت و مجانی و انگل وار زندگی بی دغده ای می گذارند. برای نمونه، خرافات محمدرضا شاه، کم تر از خرافات خامنه ای نبود. تنها ظاهر لباس پوشیدن شان و برخی مواضع سیاسی شان فرق در اداره حکومت فرق می کرد. شاه قدرت مطلق داشت و خامنه ای هم قدرت مطلق دارد. شاه هم در مصاحبه با «اوریانا فالاچی»، ادعا کرده که دو بار امام زمان او را از خطر نجات داده؛ در جایی دیگر گفته که کمربسته امام رضا است و...، خود را رهبر شیعیان جهان معرفی می کرد. نمایندگان خامنه ای نیز می گویند که او هم امام است و هر بار مشکلی پیدا می کند به مسجد جمکران و بیابان های اطراف تهران می رود و در ملاقات با امام زمان، کلید حل مشکلات خود را از او می گیرد و برمی گردد و مشکلات کشور را حل می کند؟! بنابراین، در طول تاریخ ایران، همواره دربار و روحانیت همدیگر را تقویت کرده و هوای همدیگر را داشته اند. سران حکومت اسلامی، برای این که بقای حکومت خود را تضمین کنند، افزون بر کشتار وحشیانه مخالفین و حیی منتقدین، به خرافات مذهبی نیز متوسل می شوند تا طرفداران خود را با تحریک احساسات مذهبی، هم چنان پشت سیاست های خود به عنوان سیاهی لشکر و مدافع حکومت، نگاه دارند. از این رو، هر کسی با حاکمیت آن ها مخالفت می کند او را مخالفت با خدا معرفی می کنند و به عنوان «محارب با خدا» می کشند. در واقع بازتولید این خرافات و اختصاص میلیاردها دلار بودجه به تبلیغ و ترویج آن ها چه در حکومت های گذشته ایران و چه اکنون، تلاش هایی ست برای حفظ و بقای حاکمیت و قدرت و ثروت. بنابراین، سران و مقامات و مسوولین حکومت اسلامی، قدرت خود را مدیون این خرافات و در عقب نگاه داشتن توده های مردم می دانند. تولید خرافت مذهبی، غلاوه بر جنبه های سیاسی آن، جنبه اقتصادی نیز دارد و اماکن مذهبی بازار بزرگی برای روحایون محسوب می شود. برای نمونه، بر اساس آمارهای منتشر شده در رسانه های حکومت اسلامی، سالانه درآمدهای هفتگی و بویژه در روزهای مذهبی چون «نیمه شعبان»، «عید فطر»، «عاشورا و تاسوعا» و...، عاید مراکز مذهبی می شود. میلیون ها نفر به زیارت مسجد و چاه جمکران در بیابان های شهر قم، قبر یوقیه در قم، امام رضا در مشهد و هم چنین هزاران امام زاده و مسجد در شهرها و حتی روستای دوردست کشور که فاقد جاده، آب لوله کشی، برق و درمانگاه هستند، اما مسجد دارند، برای زیارت و پرداخت خمس و زکات و نذری و گرفتن شفا و... می روند. مقامات دولتی پیش بینی کرده بودند که در نیمه شعبان سال ۱۳۹۰ در جمکران، سه میلیون نفر شرکت کنند. دولت احمدی نژاد، سهم بسیار قابل توجهی در ساختن تاسیسات و گسترش و رونق مسجد جمکران داشته است. (29)

غیر از بودجه های رسما اعلام شده از سوی دولت احمدی نژاد، با خرید کتاب یا روش های دیگر مثل هزینه کردن در راه سازی و پارکینگ (آماده سازی ۱۳۰ هکتار پارکینگ و پارک) به این تاسیسات کمک مالی کرده است. (30)

حکومت اسلامی، افزون بر ایران، حتی پس از سقوط صدام حسین با شیعیان عراقی هم فکر خود، میلیاردها دلار برای برای ساختن و بازسازی امام زاده های این کشور اختصاص داد. نظیر سرمایه گذاری برای گنبدهای طلا، مساجدی با صحن های بسیار بزرگ و موقوفات عظیم؛ بودجه بازسازی عتبات عالیات تنها در سال ۱۳۹۰، ۱۰۰ میلیون دلار، یعنی مساوی با بودجه وزارت ورزش و جوانان بوده است. (31)

شیعیان برای تاسیس این نهادها برای آن دسته از امامانی که مدفن آن ها در عربستان است با مخالفت شدید وهابیت مواجه هستند. به گزارش سایت رسمی مسجد جمکران، «بیش از هزار سال پیش در شب سه شنبه ۱۷ ماه مبارک رمضان، فردی صالح به نام «حسن مثله جمکرانی» به دستور امام زمان فرا خوانده می شود. وی در همین مکان کنونی مسجد، حضرت را با جمعی از همراهان ملاقات کرده و دستور بنای مسجد با تشریفات خاص را دریافت می کند.» این سایت، هیچ منبع موثق تاریخی برای این نقل قول و ادعایش معرفی نکرده است. مسوولین مسجد جمکران، همواره در تبلیغات خود مراجعه کنندگان به این مسجد و زایران را به عریضه نویسی و انداختن آن به چاه تشویق می کنند: «عریضه نویسی از سیره های بزرگان بوده آثار و برکات شگفت انگیزی از آن ذکر شده است... طریقه آن چنین است که فرد نامه‌ای خطاب به امام زمان با قواعدی که در کتب ادعیه معتبر درج شده می نویسد و پس از نوشتن درخواست خود آن را در چاه آب یا آب جاری نظیر رودخانه و جوی آب یا برکه آب می اندازد.» (32)

بازار جمکران، به حدی برای روحانیت شیعه رونق دارد که حتی سید علی خامنه ای نیز در سفر رسمی به قم در سال ۱۳۸۹، در این محل حضور پیدا کرد تا از قافله عقب نماند. افزون بر خامنه ای، بسیاری از روحانیون حکومتی، گاه و بی گاه راهی مسجد جمکران می شوند و با بازدیدهای مکرر تلاش می کنند هم بازار آن جا را هم چنان داغ نگاه دارند و هم سهم خود را از درآمدهای کلان آن جا، دریافت کنند. عموما همه امام زاده ها و مکان های مقدس مثل چاه و مسجد جمکران، ابتدا به عنوان خواب این آخوند و یا آن آدم مذهبی در جامعه تبلیغ می شوند و سپس تاسیسات مجهزی در آن جا برپا می کنند و برای جذب «زوار»، از هر امکان تبلیغی نیز بهره می جویند. در گزارشی آمده است که در ۳۰ سال گذشته به طور میانگین ۳۰۰ امام زاده به امام زاده های کشور افزوده شده است. این سایت با ابراز نگرانی از افزایش «امام زاده های دروغین» در ایران نوشته که «تعداد امام زاده ها در اوایل انقلاب ۱۵۰۰ تن بوده که متاسفانه به ۱۰ هزار و ۵۰۰ تن» افزایش یافته است. (33)

به نوشته این سایت «بیش از پنج هزار تن از امام زادگان مدفون در ایران را به نام امام موسی کاظم نسبت می دهند.»

به گزارش سایت «سیاست نامه»، استان اصفهان، به دلیل شرایط آب و هوایی و تعدد مناطق روستایی یکی از پر امام زاده ترین استان های کشور پس از استان های شمالی محسوب می شود. به نوشته این سایت، «تنها در یکی از شهرستان های استان اصفهان به نام خوانسار حدود پنج امام زاده وجود دارند که دو تن از آن ها دو سال پیش یعنی در سال ۸۸ طی اتفاقی نادر کشف شدند.»

این سایت در ادامه گزارش خود، به چگونگی کشف دو امام زاده که گفته شده دختران «امام کاظم» هستند اشاره کرده و از روند افزایش امامزاده های «جعلی» در ایران ابراز نگرانی کرده است. گزارش این سایت و احتمالا نگران آن، حاکی از آن ست که در این عرصه نیز همانند دیگر عرصه های اقتصادی و سیاسی کشور، آخوندها با همدیگر در حال رقابت هستند. چرا که اداره هر امام زاده ای به عهده آخوندی است که یک دست شان نیز در دست حکومت است. البته ناگفته نماند که غیر از این همه امام زاده های ثابت، اخیرا امام زاده های سیار نیز «ظهور» کرده اند که به محلات گوناگون شهرها و حتی به روستاهای دوردست می روند و از این طریق نیز کسب سود می کنند. هم چنین براساس آمار رسمی سازمان اوقاف و امور خیریه حکومت اسلامی, در ایران بیش از هشت هزار امام زاده وجود دارد که زیر نظر این سازمان که رییس آن از سوی سیدعلی خامنه ای منصوب می شود, اداره می گردند. در چنین شرایطی، بر هیچ کس پوشیده نیست که دین و مذهب، همین امروز نیز ابزار مهمی

در دست حاکمیت ها و گروه های مذهبی، برای سرکوب مردم آزادی خواه و برابری طلب و عدالت جوی کشورهای گوناگون، به ویژه ایران است. به همین دلایل نیز طبیعی ست که هر نوع دین و مذهبی، باید به طور مستمر و پیگیر و در بطن مبارزه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی مورد نقد و روشنگری همه جانبه قرار گیرند.

پی نوشته ها:

۱. سوره تحریم (۶۶)، آیه ۱۱؛

۲. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، کمال الدین، ج ۲، ص۵۰؛ الطوسی، محمد بن الحسن؛ الغیبه، ص ۱۳۸؛

۳. همان منبع، ص ۴۷۶؛

۴. الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۵؛ معجم احادیث الإمام؛ المهدی، ج ۱، ص ۵۰۰؛

۵. همان منبع؛

۶. المجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۳؛

۷. الطبری، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص ۳۱۴؛

۸. همان منبع، ص ۲۶۰؛

۹. ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۴۱؛ به نقل از خصایص فاطمیه؛

۱۰. چشم‌اندازی از حکومت مهدی، علیه السلام، ص ۷۴؛ به‌نقل از بیان الائمه، ج ۳، ص ۳۳۸؛

۱۱. ابن الاثیر، علی بن ابی الکرم، اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۸۱؛

۱۲. ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۳۵۳؛

۱۳. الواقدی، محمد بن عمر، مغازی، ج ۱، ص ۲۷۳؛

۱۴. همان منبع، ج ۲، ص ۲۶۸؛

۱۵. همان منبع، ج ۱، ص ۲۷۰؛

۱۶. ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۴۱؛ به نقل از خصایص فاطمیه؛

۱۷. چشم اندازی از حکومت مهدی، علیه السلام، ص ۷۶؛ تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۳۲۹؛

۱۸. طبسی، محمد جواد، نقش زنان مسلمان در جنگ، ص۳۰؛

۱۹. قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۸۷؛

۲۰. المامقانی النجفی، عبدالله محمد حسن، ریاحین الشریعه، ج ۳؛ ص ۳۸۱؛ به نقل از تنقیح المقال؛

۲۱. همان منبع، ج ۳، ص ۷۸؛

۲۲. القمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۴؛

۲۳. همان منبع؛

۲۴. جامع الرواه، ج ۲، ص ۴۵۸؛ رجال شیخ طوسی، ص ۳۴۱؛

۲۵. المفید، محمدبن محمدبن النعمان، الاختصاص، ص ۷۳۰۷۲؛

۲۶. القمی، شیخ عباس، همان، ج ۲، ص ۲۹۴؛

۲۷. القمی، شیخ عباس، منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۴۸۶؛ به نقل از: النعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه؛

28. سایت الف، ۱۵ تیر ۱۳۹۰؛

29. اختصاص بودجه یک میلیارد تومانی برای سال ۱۳۸۵: آفتاب، ۲۲ شهریور ۱۳۸۴؛

30. مهر، ۲۸ تیر ۱۳۹۰؛

31. آینده نیوز، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۰؛

32. سایت جمکران، بخش چاه عریضه؛

33. سایت محافظه کار «سیاست نامه»، روز شنبه اول مرداد ماه 1390.

جمعه یازدهم شهریور 1390 – دوم سپتامبر 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش هجدهم):

قرآن چگونه و توسط چه کسانی جمع آوری شد؟

جمع آوری قرآن و تنظیم آن به صورت کتاب، نه در زمان حیات محمد پیامبر مسلمانان، بلکه پس از مرگ او، به شکل های گوناگونی توسط جانشینانش جمع آوری شدند. جانشینانی که بلافاصله پس از مرگ محمد، جدل پایان ناپذیری را برای تقسیم قدرت و ثروت و ارثی که او از خود باقی گذاشته بود، آغاز کردند. قرآن در واقع مجموعه سخنان و فتواها و قوانینی است که خود محمد بیان کرده است. محمد، پس از این که خدا را در غار «حرا» کشف کرد و خود را پیغمبر نامید گروهی را دور خود جمع کرد که آن ها، با جنگ و غارت پیامبری و دین و خدای او را تبلیغ می کردند. آن ها در مکه به حدی جنایت کردند که دیگر، امکان زندگی در آن جا را نداشتند، راهی مدینه شدند. محمد در این شهر، کم کم با هدف تشکیل حکومت اسلامی، نیرویی را دور خود جمع کرد و با جنگ های مداوم، نخست قدرت را در مدینه و سپس مکه و شبه جزیره عربستان به دست گرفت. یک دلیل عمده جمع شدن گروه های جنگجو در اطراف محمد، این بود که آن ها، فوق العاده خشونت طلب، قدرت طلب، مال دوست و متجاوز بودند. این گروه ها، به کاروان های تجاری و قبایل دیگر شبیخون می زدند؛ مردم را قتل عام می کردند و اموال آن ها را همراه با زن و بچه هایشان به غنمیت می بردند. محمد، این غنایم به ویژه کودکان و زنان را بین این گروه ها تقسیم می کرد و سهم خودش را هم برمی داشت. افزون بر این ها، محمد همواره طرح های ترور روسای قبایل و افراد قدرت مند را می ریخت و تروریست هایش به مرحله اجرا درمی آورد. این مساله گروه های جنگجو و خشونت طلب را تشویق و وسوسه می کرد تا دور محمد حلقه بزنند. بر این اساس، دین و خدای محمد، همه گونه جنایات علیه بشریت را مجاز دانسته است. نمونه همین حکومت محمد و عملکرد نیروهای نظامی او در عصر حاضر، حکومت اسلامی ایران و سپاه پاسداران، سربازان گمنام امام زمان، لباس شخصی ها، انصار حزب الله و... است. در ابتدای انقلاب 57، گروه های خشونت طلب و جنگ طلب و متجاوز اسلامی که دست به غارت و چپاول و تجاوز اموال مردم می زدند در نیرویی به نام سپاه پاسداران متحد و متشکل شدند و تا به امروز این سپاه افزون بر ترور مخالفین، سرکوب اعتراضات مردمی، به همه عرصه های مهم اقتصادی کشور نیز چنگ انداخته و در عرصه های قاچاق مواد مخدر، اسلحه و کالاهای دیگر نیز فعالیت دارد. حکومت اسلامی و رهبر آن نیز هرگونه جنایت و تجاوز علیه شهروندان و هم چنین ثروت اندوزی سران و مقامات را به رسمیت شناخته است در واقع الگوی حکومت اسلامی ایران و هم کیشان او در منطقه، از دین و خدا و قرآن محمد برای آن ها به ارث رسیده است. محمد، بخش اعظم فتواها و فرمان ها و مواضع سیاسی و اجتماعی خود را به عنوان احکام آن خدایی بیان کرده است که خودش در غار حرا کشف کرده بود. بسیاری از انسان های ناآگاه آن دوره، این سخنان او را باور می کردند و فراتر از همه، همان طور که در بالا نیز تاکید کردیم خشونت طلبی و قدرت طلبی و جنگ طلبی و ثروت اندوزی مهم ترین عواملی بودند تا گروه هایی دور او حلقه بزنند. در نتیجه قدرت و اتوریته محمد، روزبروز بیشتر گردید. پس از مرگ محمد، هر کدام از جانشیانش، آن بخش از سخنان و فرمان ها و مواضع محمد را جمع آوری و تبلیغ و ترویج کردند که با ادعاها و سیاست هایشان برای گرفتن قدرت، منطبق بود. بنابراین، پس از مرگ محمد، چندین نوع قرآن تهیه و تنظیم و منتشر شده است. تا به امروز نیز به اشکال گوناگون تغییراتی در آن صورت گرفته و به شکل امروزی در دسترس ما قرار گرفته است. در مورد جمع آوری قرآن پس از مرگ محمد، داستان های زیادی بیان شده است. برخی از محققین اسلامی، بر این عقیده اند که جمع آوری و ترتیب سوره های قرآن پس از مرگ محمد، برای نخستین بار توسط علی، امام اول شیعیان و سپس عثمان و دیگر یاران محمد صورت گرفته است. روحانیون شیعه گفته اند که علی نخستین کسی بود که پس از وفات محمد، جمع آوری قرآن را آغاز کرد. حکایت شده که او، مدت شش ماه در منزل نشست و این کار را به انجام رساند. ابن ندیم، گفته است: «نخستین مصحفی که گردآوری شد مصحف علی بود و این مصحف نزد آل جعفر بود.» او،

سپس می گوید: «مصحفی را دیدم نزد ابوعلی حمزه حسنی که با خط علی بود و چند صفحه از آن افتاده بود و فرزندان حسن بن علی آن را به میراث گرفته بودند.»

محمد بن سیرین از عکرمه، نقل کرده است: «در ابتدای خلافت ابوبکر، علی در خانه نشست و قرآن را جمع آوری کرد.» او، گفته: «از عکرمه پرسیدم: آیا ترتیب و نظم آن مانند دیگر مصاحف بود؟ آیا رعایت ترتیب نزول در آن شده بود؟ گفت: اگر جن و انس گرد آیند و بخواهند مانند علی قرآن را گرد آورند، نخواهند توانست».

ابن جزی کلبی، گفته است: «اگر مصحف علی یافت می شد، هر آینه در آن علم فراوان یافت می گردید.» برخی شیعان نیز بر این تصورند که این قرآن اکنون در دست امام زمان است و در این قرآن از محمد و آل او به کرات یاد شده است. سلیم بن قیس هلالی که از یاران نزدیک علی بود، از سلمان فارسی نقل می کند که موقعی که علی بی مهری مردم را نسبت به خود احساس کرد، در خانه نشست و از خانه بیرون نیامد تا آن که قرآن را کاملا جمع آوری کرد. پیش از جمع آوری حضرت، قرآن روی پاره های کاغذ و تخته های نازک شده و ورق ها نوشته شده و به صورت پراکنده بود. علی پس از اتمام، طبق روایت یعقوبی آن را بار شتری کرده به مسجد آورد. در حالی که مردم پیرامون ابوبکر گرد آمده بودند، به آنان گفت: «پس از مرگ پیامبر تاکنون به جمع آوری قرآن مشغول بودم و در این پارچه آن را فراهم کرده، تمام آن چه بر پیامبر نازل شده است جمع کرده ام. نبوده است آیه ای مگر آن که پیامبر،خود بر من خوانده و تفسیر و تاویل آن را به من آموخته است. مبادا فردا بگویید: از آن غافل بوده ایم.» آنگاه یکی از سران گروه، به پا خاست و با دیدن آن چه علی در آن نوشته ها فراهم کرده بود، بدو گفت: به آن چه آورده ای نیازی نیست و آن چه نزد ما هست ما را کفایت می کند. علی، گفت: «دیگر هرگز آن را نخواهید دید.» آنگاه داخل خانه خود شد و کسی آن را پس از آن ندید... اما پس از جنگ «یمامه»، بسیاری از حافظان قرآن کشته می شوند. تعداد کشته شدگان افرادی که قرآن را حفظ بودند حداقل 70 نفر ذکر شده است حتی در برخی کتب تاریخی این تعداد را تا 400 نفر ذکر می کنند. پس از این جنگ، خطر نابودی گفته های محمد به طور جدی احساس می شد؛ این موضوع باعث شد تا خلیفه وقت ابوبکر، از زید بن ثابت خواست تا قرآن را جمع آوری کند. زید، می گوید: «ابوبکر مرا فرا خواند، و پس از مشاوره با عمر -که در آن جا بود- گفت: بسیاری از قاریان و حافظان قرآن در حادثه یمامه کشته شده اند و بیم آن می رود که در موارد دیگر نیز گروهی دیگر کشته شوند و بخش عمده قرآن را از بین برود. آنگاه جمع آوری قرآن را مطرح ساخت. گفتیم: چگونه می خواهید کاری کنید که محمد آن را انجام نداد؟ گفتند: «این کار ضرورت دارد و باید انجام شود. و آن اندازه سخن گفتند و به من اصرار ورزیدند تا آن را پذیرفتم. آنگاه ابوبکر به من گفت: می بینم که جوان عاقلی هستی و هرگز ما به تو اندیشه ناروا نمی داریم. تو کاتب وحی رسول خدا بودی، این کار را دنبال کن و به خوبی انجام ده. زید، به جمع آوری قرآن مشغول می گردد و در این کار روش خاص خود را پی می گیرد و در این کار از گروهی از یاران محمد کمک می گیرد. نخستین اقدام او این بود که اعلام کرد: هر کس هر چه از قرآن نزد خود دارد، بیاورد. یعقوبی، نوشته است: «وی گروهی مرکب از 25 نفر را تشکیل داد» و خود ریاست آن گروه را برعهده گرفت. این گروه هر روز در مسجد گردهم می آمدند و افرادی که آیه یا سوره ای از قرآن در اختیار داشتند به این گروه مراجعه می کردند. این گروه از هیچ کس، هیچ چیز را به عنوان قرآن نمی پذیرفتند، مگر آن که دو شاهد ارایه دهند که آن چه آورده است جزء قرآن است. شاهد اول نسخه خطی، یعنی نوشته ای که حکایت از وحی قرآنی داشته باشد. شاهد دوم شاهد حفظی، یعنی دیگران نیز شهادت دهند که آن را از زبان محمد شنیده اند. جالب است که از خزیمة بن ثابت انصاری، دو آیه پایان سوره برائت بدون شاهد پذیرفته شد، زیرا محمد شهادت او را به جای شهادت دو نفر قرار داده بود. اما چرا شهادت خزیمه برابر شهادت دو نفر پذیرفته شده بود خود داستان جالبی دارد؟ محمد با یک عرب بر سر اسبی مشکل پیدا می کند و هر دو طرف مدعی بودند که آن اسب متعلق به او است اما خزیمة بن ثابت انصاری با آن که از ماجرا هیچ اطلاعی نداشت به دروغ به نفع محمد رای می دهد و محمد نیز برای این که دعوا را به نفع خود پایان دهد می گوید شهادت خزیمه برابر شهادت دو نفر ارزش دارد (هر چند می دانست که او به دروغ شهادت داده

است) و بدین وسیله اسب آن عرب بیچاره را صاحب می شود و خزیمه نیز به «ذو الشهادتین» لقب می یابد. (اسد الغابة، ج 2، ص 114)

زید، قرآن را جمع آوری کرد ولی هیچ نظمی به آن نداد و دست نوشته های خود را که سوره های قرآنی بر آن نگاشته شده بود، پس از اتمام به ابوبکر داد. این مجموعه پس از ابوبکر به عمر انتقال یافت و پس از وفات وی نزد دخترش حفصه نگهداری شد و هنگام یک سان کردن مصحف ها،عثمان آن را به رعایت گرفت تا نسخه های دیگر قرآن را با آن مقابل کند و سپس آن را به حفصه باز گردانید. چون حفصه در گذشت، مروان که از جانب معاویه والی مدینه بود، آن را از ورثه حفصه گرفت و از بین برد. پس از مرگ محمد، افزون بر زید، عده دیگری از بزرگان صحابه نیز به جمع قرآن پرداختند، از جمله: عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب، مقداد بن اسود، س الم مولی ابی حذیفه، معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری. گویند: نخستین کسی که سوره های قرآن را مرتب نمود، سالم مولی ابی حذیفه بود. وقتی قرآن جمع آوری و نوشته شد، آنگاه خود و هم فکرانش گرد هم آمدند و درباره نام آن به شور نشستند. برخی نام «سفر» را پیش نهاد کردند، سالم و دیگران آن را نپسندیدند، زیرا نام کتاب های یهود است. دستکم هفت قرآن معتبر به نام محمد در تاریخ ثبت شده است. برخی قرآن های معروف عبارتند از:

1- قرآن به روایت ابن مسعود: او معتقد به اصالت معنی بود و می گفت کلمات قرآن را برای راحت تر شدن می توان به مترادف آن تبدیل کرد. در قرآن او سوره حمد و سوره معوذتین نبود او این دو سوره پایان را جزئ قرآن نمی دانست و هر گاه قرآنی را با این دو سوره می دید آن ها را پاک می کرد و می گفت قرآن را با غیر قرآن خلط نکنید و خودش هرگز از این دو سوره در نماز استفاده نمی کرد و معتقد بود این دو سوره دعای چشم زخم می باشد.

2- قرآن به روایت ابی ابن کعب. قرآن او هم با قرآن های امروزی تفاوت زیادی داشت که در نوشته های پیشی توضیح داده ام.

3- قرآن به روایت ابوموسی اشعری.

4- قرآن به روایت ابن سود.

5- قرآن به روایت سالم مولی.

6- قرآن به روایت ابی حدیقه.

7- قرآن به روایت معاذ ابن جبل. در آن زمان نبود قرآن و نسخه صحیح آن آنقدر مشکل بود که برخی از صحابه محمد هم از داشتن قرآن محروم بودند و از کسانی که توانایی جمع آوری قرآن را داشتند کمک می خواستند تا برای خود قرآنی داشته باشند. قرآن های فوق هم با همدیگر اختلافات فاحشی داشتند و حتی جغرافیای آن ها هم متفاوت بود. مثلا در کوفه مردم قرآن ابن مسعود را صحیح می دانستند ولی در مدینه قرآن ابی ابن کعب معتبر بود و سایر قرآن ها اعتباری نداشت اما در بصره قرآن ابوموسی اشعری طرفدار داشت و قرآن ابن اسود در دمشق رایج بود.

اختلافات این قرآن ها به حدی بود که بین مسلمانان اختلاف و چند دستگی ایجاد کرده بود و هر گروه قرآن خود را صحیح و سایر قرآن ها را تحریف شده می دانست و این امر موجب نزاع های بسیار شدیدی در بین آن ها می گشت. حذیقه ابن تلاشد ابن عاص، گفته است: زمانی که از جنگ ارمنستان باز می گشتم مردمی را از حمص دیدم که قرآن خود را صحیح می دانستند و آن ها قرآن را به روایت مقداد می خواندند اهل کوفه را دیدم که قرآن خود را به روایت ابن مسعود می خوانند و همین اعتقاد را در مورد قرآن خود دارند و نیز مردم کوفه حتی نام قرآن خود که به روایت از ابو موسی اشعری است را به نام الباب القلوب می خوانند و آن را صحیح می دانند. در این زمان حتی در مورد نام قرآن نیز اتفاق نظر نبوده است و دیدیم که مثلا ابی حدطقه قرآن را به نام مصحف می خوانده است.

این تفاوت بین قرآن های گوناگون، اختلافات شدیدی بین مسلمانان به وجود آورد. عمق این اختلافات از حد درگیری های ساده و لفظی گذشته و هر گروه گروه دیگر را تکفیر می کرده است. در تاریخ می خوانیم که زمانی که حدیقه به مدینه باز می گردد بلافاصله نزد عثمان می رود و می گوید: در جنگ ارمنستان شرکت داشتم در آن جا مردم شام قرآن را به روایت ابی ابن کعب می خواندند که مواردی از آن را مردم عراق نشنیده بودند و مردم عراق قرآنی را می خواندند که مردم شام از بخش هایی از آن بی اطلاع بودند و هر گروه گروه دیگر را تکفیر می کرد. این حکایت که در کتب گوناگون تاریخی آمده است عمق اختلافات بین قرآن ها را نشان می دهد. عثمان، می دانست که اگر این موضوع سریعا حل نشود باعث از هم پاشیده شدن امپراتوری نو پای او خواهد شد. از این رو، تصمصم می گیرد که قرآن ها را یکسان سازد. اما این کار چندان ساده نبود. اسلام در آن دوره، در دامنه گسترده جغرافیایی گسترش یافته بود و نسخه های متفاوتی از آن در سراسر سرزمین های به اصطلاح «اسلامی» منتشر شده بود که هر کدام با دیگری اختلافات زیادی داشت. این احتمال می رفت که هر کشوری برای حمایت از قرآن خود شورش کند و مانعی بر سر یک سان سازی به وجود آید. از این رو، عثمان تصمیم گرفت که با نهایت خشونت و سخت گیری این کار را به انجام برساند به طوری که کسی جرات مخالفت نداشته باشد. او برای این کار نیاز به حمایت بزرگان صحابه محمد داشت. عثمان همه یاران محمد را که در مدینه زندگی می کردند را در یک جلسه دعوت می کند و موضوع را با آن ها در میان می گذارد و همه آنان بر این نکته اتفاق نظر داشتند که قرآن ها باید یکی شود و بهای این کار هر چه هست می باید پرداخت گردد و در انجام این کار جای هیچ درنگ نیست. عثمان، بدون آن که درنگ کند در یک فراخوان عمومی از یاران محمد یاری می جوید و چهار نفر آنان که مورد اعتماد خودش بودند را برای هدایت این کار بر می گزیند و این چهار نفر عبارت بودند از: زید ابن ثابت؛ تلاشد ابن عاص؛ عبدالله ابن ابی زبیر؛ عبدالرحمن ابن حارث. این چهار نفر کمیته تالیف قرآن را بعهده می گیرند. اما یک سان سازی قرآن در این مرحله، با تحریفات اساسی زیادی روبرو می گردد. اما این انتخاب عثمان، باعث اعتراضات شدیدی می گردد و عثمان ناگزیر می شود که دوازده نفر دیگر را به این جمع اضافه کند. گفته شده است که در نهایت این مساله، به قیمت جان عثمان تمام می شود. ابی ابن کعب، یکی از آن دوازده نفری بود که به این کمیته اضافه شد و ریاست این گروه را به عهده گرفت. البته با توجه به این که او خود صاحب یکی از قرآن های معروف بود طبیعتا در بسیاری از موارد نظر خود را اعمال می کرد ولی در برخی موارد برای این که رضایت سایرین را هم جلب کند آیاتی را هم به قرآن اضافه کرده و یا از آن می کاهد. فشارهایی که بر او وارد می شده باعث می گردد او در نهایت بدسلیقگی قرآن را به رشته تحریر در آورد. کمیته اخیر برای یک سان سازی قرآن ها چهار مرحله اساسی در نظر می گیرد:

1- جمع آوری مجدد منابع قرآن و نگارش مجدد قرآن با این سیاست که قرآن اخیر کاملا شبیه هیچ کدام از قرآن های رایج نباشد که سبب اختلاف گردد و ایجاد ارایش ریاضی خاصی در قرآن.

2- نوشتن چند رونوشت از قرآن مرجع تهیه شده.

3- تطبیق قرآن های آماده شده جهت رفع اختلافات احتمالی.

4- جمع آوری قرآن های دیگر و محو و نابود کردن آن ها و ارسال قرآن نوین تالیف.

5- اجبار همه مسلمانان به قبول قرآن نوین و منع آن ها از مطالعه قرآن ها دیگر.

پس از این واقعه و یک سازی قرآن ها، هم عثمان و هم سایر حاکمان پس از او در محو و نابودی قرآن های دیگر نهایت تلاش را نمودند. زیرا وجود قرآن های متفاوت اساس حکومت آن ها را متزلزل می کرد. حتی قرآنی که در زمان ابوبکر توسط زید جمع آوری شده بود در زمان معاویه در مدینه نابود شد. خلاصه عثمان قرآن های نوشته شده از روی قرآن «مرجع» (از نظر خودش) را به تمام سرزمین های اسلامی فرستاد و تمامی قرآن های دیگر را جمع آوری نموده و سوزانید. می گویند حتی ابن مسعود را هم که با این کمیته مخالفت می نمود و از دادن قرآن خود امتناع داشت را از پا گرفته و چنان بر

زمین کشیدند که استخوان هایش شکست. علی، امام اول شیعیان، هم به شدت از عثمان و سیاست های او حمایت می کرد و بارها گفت اگر من هم جای عثمان بودم همان کاری می کردم که عثمان کرد. علی به خوبی می دانست که حفظ نظام حتی از حفظ قرآن هم مهم تر است. زیرا اگر اسلام از بین می رفت دیگر قرانی نمی ماند. این سیاست هم اکنون نیز توسط یاران و طرفداران او رعایت می شود. برای نمونه، اگر در جایی که مصلحت حکومت اسلامی در میان باشد دیگر هیچ چیز دیگری مهم نیست و هر کاری مجاز است. عثمان، از روی یکسان سازی نهایی قرآن، شش نسخه رونوشت تهیه نمود و به سایر مراکز مهم اسلامی فرستاد. برای آن که اختلافی پیش نیاید همراه هر قرآن، یک قاری هم فرستاد تا در خواندن قرآن هم اختلافی نباشد. البته تمامی این قرآن ها به خط میخی نوشته شده بودند و پسها به رسم الخط عربی تغییر یافت. در این مرحله تغییر خط میخی به رسم الخط عربی نیز اشتباهات و اشکلات و دست کاری های دیگری وارد قرآن شد که آن هم بحث برانگیز گردید. همین یکسان سازی قرآن در نهایت موجب مرگ عثمان شد که ماجرای آن، از جمله در کتاب «اطقان جلد هشت، بخش دو و صفحات 235 و 236» آمده است. همان طور که دیدیم اختلاف بین قرآن ها باعث اختلاف درگیری شدیدی بین مسلمانان به وجود آورد. برخی از این درگیری ها عبارت بودند از:

یزید نخعی، نوشته است: «در زمان ولایت ولید بن عقبه که از جانب عثمان والی کوفه بود به مسجد کوفه رفتم. در آن جا گروهی جمع بودند. در آن وقت مسجد گماشته ای نداشت و کسی فریاد بر آورد: آنان که پیرو قرائت ابوموسی اشعری هستند به زاویه نزدیک باب کنده و آنان که پیرو قرائت ابن مسعودند به زاویه نزدیک خانه عبدالله بیایند. دو گروه درباره آیه ای از سوره بقره اختلاف داشتند. یکی می گفت: «و اتموا الحج و العمرة للبیت» و دیگری می گفت: و اتموا الحج و العمرة لله (یوسف 12:32) و بین آن ها اختلاف و درگیری بود.

ابن اشته از انس بن مالک، روایت کرده است که مردم در زمان عثمان، در کوفه نسبت به قرآن اختلاف داشتند. معلمی قرآن را طبق قرائت یکی از صاحبان مصحف ها یادگیری می کرد و معلمی دیگر طبق قرائت دیگر و این به اختلاف بین جوانان کشیده می شد. این اختلافات به معلمان می رسید و هر یک از قرائت دیگری را غلط می شمرد. (الاتقان،ج 1، ص 59. مصاحف سجستانی، ص 21)

از محمد ابن سیرین، نقل شده است که برخی مسلمانان قرآن می خوانند و عده دیگر قرآن آن ها را مردود می شمارند (طبقات ابن سعد،ج 3، ص 62. مصاحف سجستانی، ص 25)

و این موضوع باعث درگیری بین آن ها می شده است.

از بکیر اشج، نقل شده است که در عراق هیچ کس قران دیگری را قبول ندارد و هر گاه کسی آیه را بخواند دیگری می گوید که آن را قبول ندارد. (فتح الباری، ج 9، ص 16)

سال آغاز یکسان سازی قرآن ها، 15 سال پس از مرگ محمد بود یعنی سال دوم یا سوم خلافت عثمان. پس از 15 سال همان طور که در بالا دیدیم بسیاری از گفته ها و مواضع محمد، مورد بحث و جدل مسلمانان بود. اما عثمان، تمام قدرت خود را برای یک سان سازی قرآن به کار انداخت؛ آیات بسیاری را از آن کم و یا به آن افزود. ولی قرآن هایی که او تهیه کرد باز هم با هم اختلاف داشتند به طوری که پسها باز هم این اختلافات (نه به شدت پیش بین مسلمانان وجود داشت. به طور نمونه، برخی از مردم شام می گفتند (مصحف ما و مصحف بصره صحیح تر از مصحف کوفه است. (مصاحف سجستانی، ص 35) و اختلاف بین قرآن های عثمانی، پسها خود را بیش تر و بیش تر نشان می داد. (مصاحف سجستانی، 39 الی 49)

قرآن هایی که عثمان همراه با قاری قرآن، به مرکز گوناگون اسلامی فرستاده شد برای آن مراکز حکم مرجع را داشت و از روی آن ها قرآن های دیگری نوشته می شد و به سایر نقاط آن مرکز ارسال می گردید. اگر در یک منطقه بین قرآن ها اختلافی به وجود می آمد قرآن مرکز حکم مرجع را داشت و اما مشکل از آن جا شروع شد که بین قرآن های مرکز اصلی هم اختلاف بود. اما پسها برای این اختلاف

چاره ای اندیشیده شد. قرآن مدینه را به عنوان قران مرجع در نظر گرفتند و به آن لقب ام یا امام دادند و هر گاه اختلافی بین قرآن های مرکز اصلی دیده می شد و کار به جاهای باریک کشیده می شد به قرآن مدینه مراجعه می کردند و اختلاف را حل می کردند. البته هدف اصلی این تلاش ها برای رفع اختلافات، در واقع تلاشی برای حفظ حکومت خود حاکمان وقت بود و نه برای قرآن. از سوی دیگر، قرآن وسیله ای بود برای سرکوب مخالفان. عثمان، قانونی وضع کرد و آن این بود که داشتن و خواندن هر قرآن دیگری غیر از قرآن او ممنوع شده و کسانی که از این دستور سرپیچی می کردند به سختی مجازات می شدند. حروف قرآن های عثمان، خالی از هرگونه نقطه و علایمی بوده است. این قرآن ها، به احزاب و اعشار و اخماس، تقسیم بندی نشده بود و مملو از غلط های املایی و تناقض هایی در رسم الخط بوده است. علت آن نیز ابتدایی بودن خط عرب در آن زمان و فرهنگ بدوی آن ها بوده است. ابن ابی داوود، نقل کرده است: پس از تکمیل نسخه های مصاحف، مصحفی را نزد عثمان بردند، وی پس از دیدن آن گفت: «چه نیکو و زیبا تهیه کرده اید. ولی در آن ناهنجاری هایی رخ داده که اعراب خود می توانند آن را به نحو صحیح تلفظ کنند.» سپس گفت: «اگر املا کننده از قبیله هذیل و نویسنده از قبیله ثقیف بود، چنین اشتباهاتی در آن پیدا نمی شد» (المصاحف – سجستانی ص 33-32)

به علت رواج اسلام در بین سر زمین های غیر عربی خواندن قرآن برای بسیاری از تازه مسلمانان غیر عرب مشکل بود. و در بین تلفظ کلمات آن ها اختلافاتی بود که این اختلافات باعث تغییر اساسی مفهوم قرآن می شد. حتی پس از یک سان سازی قران ها توسط عثمان، سال ها پس دوباره بین مسلمانان اختلاف پدید آمد. نگاهی به تاریخ مرگ کسانی که قرآن را جمع آوری کرده بودند نشان می دهد که نیمه دوم قرن اول هجرت، در حالی آغاز می گردد که بسیاری از راویان معتبر قرآن فوت کرده و نسلی نو با افکاری نوین جایگزین آن ها شده بود.

تاریخ مرگ جانشینان محمد: ابوبکر (12 ق.)، عمر (23 ق.)، ابی بن کعب (29 یا 33 ق.)، عبدالله بن مسعود (32 ق.)، ابوالدرداء (32 ق.)، معاذ بن جبل (33 ق.)، حذیفة بن یمان (35 ق.)، عثمان (35 ق.)، علی بن ابی طالب (40 ق.)، ابوموسی اشعری (44 ق.)، زیدبن ثابت (45 ق.)، ابوعبدالرحمن سلمی (47 ق.) و ابن عباس (68 ق.)

در واقع قرن دوم هجرت را قرن اختلافات شدید البته از نوعی دیگر در تاریخ قرآن می توان نامید و منشا اصلی این اختلافات دو شهر بصره و کوفه بودند. باز هم نگاهی به تاریخ مرگ صاحب نظران معتبر قرآن که هر کدام هم برای خود مدعی یک قرائت خاص بودند به روشن شدن موضوع کمک می کند.

مدینه، ابوجعفر یزید بن قعقاع از قرای عشره (م 130 ق.)، شیبة بن نصاح (م 130 ق.) و نافع بن ابی نعیم از قرای سبعه (م 169 ق.).

مکه، عبدالله‌بن کثیر از قرای سبعه (م 103 ق.)، حمیدبن قیس اعرج (م 130 ق.) و محمد بن محیصن از قرای اربعة عشره (م 123 ق.).

شام، عبدالله بن عامر از قرای سبعه (م 118 ق.)، عطیة بن قیس کلابی (م 121 ق.) ویحیی بن حارث ذماری (م145 ق.).

این اختلافات بر سر قرآن، روز به روز بیشتر شد و هر کسی برای خود مدعی یک نوع خاص از خواندن قرآن بود. در شهرهای دیگر نیز مدعیانی ظهور کردند که صاحب نام های آن ها به شرح زیر است:

کوفه: یحیی بن وثاب (م 103 ق.)، عاصم بن ابی النجود از قرای سبعه (م 127 ق.)، سلیمان اعمش از قرای اربعه عشره (م 148 ق.)، حمزة بن حبیب زیات از قرای سبعه (م 123 ق.) و کسائی از قرای سبعه (م 189 ق.).

بصره: عبدالله بن ابی اسحق (م 129 ق.)، ابو عمرو بن علاء از قرای سبعه (م 154 ق.)، حسن بصری از قرای اربعة عشره (م 110 ق.)، عاصم جحدری (م 128 ق.) و قتادةبن دعامه (م 117 ق.).

همه این اختلافات نشان می دهند که هر کس در رابطه با دین و قرآن، دکانی برای خود باز کرده بود. مثلا وقتی بازار قرائت در قرن دوم و سوم رواج پیدا کرد و در این میان عده ای از قاریان از دیگران سبقت گرفتند و آوازه و شهرت آنان همه جا را فرا گرفت، گروهی دیگر نیز که در طلب نام و نان و مقامی بودند، شهرت خویش را در انتخاب قرائت هایی نادر و ویژه به خود می جستند. اینان تمامی تلاش خود را بر این قرار داده بودند که قرآن را به گونه ای بخوانند که دیگران نمی خوانند. دامنه این اختلافات تا قرن چهارم کشیده شد و دیگر کسی را یارای آن نبود که مانند عثمان همه قرائت ها را از بین برده و یکی را جایگزین آن سازد. زیرا عثمان، هم خود از یاران بزرگ محمد بود و هم سایر یاران محمد، به ویژه علی به شدت از او حمایت می کردند. ولی در قرن چهارم، دیگر هر کسی برای خود مدعی بود و کسی هم نمی توانست ادعا کند که مثلا فلان قرائت را خود از زبان محمد شنیده است. اما در این میان، فردی به نام «ابن مجاهد» در اقدامی ضربتی، موضوع اختلاف در قرائت قرآن را برای همیشه بست و با انتخاب هفت قرائت از قاریان قرن دوم هجری و تدوین آن ها در کتاب السبعه، همه مدعیان روزگار خویش را، که بلافاصله از خود عکس العمل نشان می دادند را در مقابل عمل انجام شده ای قرار می دهد. در واقع ابن مجاهد، مجبور به این کار بود. او نمی توانست یک قرائت را بپذیرد و دیگری را رد کند و به ناچار هفت قرائت را که هر کدام به نوعی مقبولیت بیش تری داشت را رسما پذیرفته و مابقی را مردود اعلام می کند. جالب است که علمای اسلام نیز برای تشخیص یک قرائت صحیح شرایط زیر را قرار داده اند:

شرط اول: صحت سند قرائت. باید قرائت شناخته شده، دارای سند صحیح تا یکی از صحابه باشد.

شرط دوم: با رسم الخط قرآن توافق داشته باشد.

شرط سوم: با قواعد ادبی عرب توافق داشته باشد.

هرگاه قرائتی دارای این سه شرط باشد، صحیح و مورد قبول است. اگر یکی از این شروط را نداشته باشد غیرصحیح و مردود است. نهایتا زبان و ساختمان نوشتاری قرآن با وجود این که در 1400 سال بارها تغییر یافته و روان نویسی شده است اما قرآن آن قدر متزلزل و دارای تناقضات است که برای قرائت آن هم شرط و شروطی گذاشته اند. یکی از آن ها، سازگاری با قواعد ادبی است. همان طور که می بینیم حتی در میان اعراب هم درباره قرآن، حرف و حدیث فراوانی وجود دارد و از ابتدا بین مسلمانان هیچ گاه توافقی جامعی در این مورد وجود نداشته است. هم چنین حتی در میان چهاده نفر از قاریان قرآن، در چگونگی خواندن قرآن های خود اختلاف نظر وجود داشت. این مساله نشان می دهد که حتی در مورد چگونگی خواندن قرآن هم هیچ گاه توافق جامعی وجود نداشته و ندارد. اختلاف بین قرائت ها تا آن جاست که حتی برخی از علمای مسلمان معتقدند اگر کسی سوره ای از قرآن را در نمازش به قرائت رسمی نخواند نمازش باطل است و این اختلاف در زمان محمد نیز وجود داشته است. به نقل از زید بن ارقم، آمده است که شخصی نزد محمد آمد و گفت: آیه ای را عبدالله بن مسعود و زید و ابی بن کعب برای من قرائت کردند و قرائت هر سه با یک دیگر اختلاف داشت. قرائت کدام یک را اختیار کنم. پیامبر ساکت ماند؟! البته شاید علت ساکت ماندن او، این باشد که بسیاری از این حدیث ها ساختگی بودند و به این منظور که محمد هر سه را تایید می کرده، خودش نیز آن ها را جعل کرده است. بنابراین، حتی در زمان حیات محمد نیز توافقی در مورد آن ها وجود نداشته است. همان طور که دیدیم هیچ گاه کلمات قران ثابت نبوده و حتی در نوع کلمات و خواندن آن در بین مسلمانان توافقی نبوده است. اما بزرگ ترین «معجزه قرآن» این است که با این همه حرف ها و احادیث و روایات در مورد این کتاب، هنوز هم میلیون ها مسلمان طوطی وار به این موضوع اعتقاد دارند که قرآن در «شب قدر» از سوی خدا به محمد نازل شده است و تا اکنون و حتی یک حرف از آن نیز تغییر نکرده است؟ در واقع قرآن، در این 1400 سال، آن قدر دست به دست شده و تغییر یافته که، احتمالا خود سخنان اولیه محمد نیز تحریف شده اند. به این ترتیب، قرآن به عنوان کتاب «مقدس آسمانی» دروغی بزرگ برای فریب میلیون ها انسان و در جهل و خرافه نگه داشتن و تداوم استثمار شدید آنان در گذشته و حال است.

منابع:

- الفهرست – طبقات ابن سعد، ج 2؛

- محمد جواد بلاغی، آلاء الرحمان،ج 1؛

- تفسیر برهان، ج 1؛

- تاریخ یعقوبی،ج 2؛

- تاریخ یعقوبی،ج 2 – الاتقان، ج 1؛

- الکشاف،ج 1 – تفسیر طبری، ج 5؛

- مصاحف – سجستانی ص 33-32؛

- مصاحف سجستانی، ص 35؛

- مصاحف سجستانی، 39 الی 49؛

- الاتقان،ج 1، ص 59. مصاحف سجستانی، ص 21؛

- از محمد ابن سیرین، نقل شده است که برخی مسلمانان قرآن می خوانند و عده دیگر قرآن آن ها را مردود می شمارند (طبقات ابن سعد،ج 3، ص 62؛

- مصاحف سجستانی، ص 25؛

- از بکیر اشج، نقل شده است که در عراق هیچ کس قران دیگری را قبول ندارد و هر گاه کسی آیه را بخواند دیگری می گوید که آن را قبول ندارد (فتح الباری، ج 9، ص 16)؛

- همین یک سان سازی قرآن در نهایت موجب مرگ عثمان می شود در کتاب اطقان جلد هشت بخش دو صفحه 235 و 236 آمده است؛

- اسد الغابة، ج 2، ص 114.

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش نوزدهم):

«آدم» نخستین و «محمد» پایانین پیامبران

خدایان و تصورات مذهبی را انسان ها به وجود آورده اند. از این رو، داستان هایی که درباره مذاهب و پیامبران و خدا ساخته و پرداخته اند نیز ذهن انسان هاست. از سوی دیگر، کتاب های به اصطلاح آسمانی و احادیث و روایات درباره خدا و پیامبران و امامان، مملو از تناقضات و افسانه ها و داستان های تخیلی است. پیامبران و امامان در تاریخ، هم چون شیخ های عربستان، ملاعمر طالبان، بن لادن القاعده و آیت الله های ایران مانند خمینی و خامنه ای و غیره، سیاست مداران دوران خود بودند که برای کسب قدرت و ثروت جنگیده اند. خدا و خدایان را نیز برای پیش برد اهداف سیاسی خود به زبان ها انداخته اند. پس از مرگ هر کدام پیامبران، جانشینان شان سخنان و مواضع سیاسی و اجتماعی آن ها را در کتاب هایی چون انجیل، تورات و قرآن جمع آوری و منتشر کرده اند تا به حاکمیت خود ادامه دهند. حتی بسیاری از داستان هایی که به اصطلاح در این کتاب های «مقدس آسمانی» نقل شده اند، شباهت زیادی به داستان ها و فیلم های تخیلی و جنایی امروزی دارند. بنابراین، ریشه همه مذاهب با سیاست شروع شده و با سیاست نیز خاتمه یافته است. حتی عمر برخی پیامبران در این کتاب ها و روایات و داستان ها، مانند نوح طولانی، ۹۵۰ سال بوده و در حالی که محمد ۶۳ سال عمر کرد. بسیار طولانی و برخی کوتاه بوده است. این نوسان عمری از آدم تا محمد، بین نهصد و پنجاه سال عمر تا ۶۳ سال عمر در نوسان بوده در هیچ کدام از کتاب های «مقدس آسمانی»، در این مورد توضیحی داده نشده و هیچ دلیل منطقی و علمی نیز وجود ندارد؛ غیر از این که این موارد را نیز هم چون موارد دیگر، در راستای افسانه سازی ها و داستان سازی های تخیلی مورد بحث قرار داد. از ویژگی های مهم پیامبران می توان به بی رحمی، جنگ طلبی، قدرت طلبی، ثروت اندوزی، قتل عام، غارت، تجاوز و ریاکاری آن ها تاکید کرد! «آدم»، نخستین پیامبر «خدا» بود. در قرآن، بیش از یک صد آیه اختصاص به خلقت آدم و زندگی او و همسر و فرزندان آدم دارد. قرآن، در ۳۰ آیه از چگونگی خلقت آدم سخن گفته است. خداوند انسان را ابتدا از گل خشکیده آفرید و سپس در او روح زندگی دمید و از فرشتگان خواست که بر او سجده کنند. همگی امر الهی را اطاعت کردند. جز ابلیس که از جنیان بود و سرپیچی نمود و موجب شد که از درگاه خدا رانده شود. آنگاه از دنده چپ آدم همسرش حوا را آفرید و آن دو در بهشت زمین با هم زندگی می کردند. خداوند به آنان گفته بود که از همه نعمات بهشت بخورند و بیاشامند. اما از گندم و یا به روایاتی از سیب نخوزند. شیطان که از دیرباز دشمن آدم شده بود تصمیم گرفت او را بفریبد. او، پس از چند بار تلاش سرانجام آن ها را فریفت. آدم و حوا سرانجام از میوه درخت ممنوعه خوردند. به ناگاه بر اثر این نافرمانی خود را عریان یافتند و از عمل خویش شرمگین شدند. به فرمان خدا، آن دو از بهشت رانده شدند و در زمین مستقر گردیدند. آن ها، با راهنمایی جبرئیل توبه کردند و بر روی زمین زندگی نوینی را آغاز نمودند. از آن دو، فرزندان بسیاری متولد شد. از جمله هابیل و قابیل که داستان برخورد آن دو در قرآن آمده است. خدا میان آن دو برادر امتحانی صورت داد تا یکی از آن دو را به جانشینی پدر انتخاب کند. قرار شد هر یک هدیه ای برای خداوند بیاورند. هابیل بهترین گوسفند خود را برای هدهه به خدا برگزید. اما قابیل، هدیه متوسطی از محصول زراعی خود را به خدا داد. سرانجام هدیه هابیل مورد قبول خدا واقع شد. قابیل کینه برادر به دل گرفت. سرانجام قابیل در یک فرصت مناسب، برادر خود را کشت و جسد او را در زمین دفن کرد. با آگاهی آدم بر این ماجرا و به فرمان خدا، قابیل از آن منطقه تبعید شد.

علامه طباطبایی در المیزان ج ۵، در تفسیر آیات قرآن درباره پسران آدم، می گوید: از این آیات معلوم می شود که پسر مقتول آدم از پرهیزکاران و صاحب معرفت نسبت به خداوند بوده است. در حالی که پسر قاتل آدم، نادان و کم خرد بود به نحوی که حتی نمی دانست می شود چیزی را با دفن کردن در زمین از دیده ها پنهان کرد و آن را از زاغی آموخت. ایشان دلایل محکم و موعظه های خوبی که مقتول خطاب به برادرش گفته، بهترین دلیل بر علم و دانش او می داند. آدم، نهصد سال عمر کرد. پس از مرگ آدم، تا آغاز عصر نوین پیامبرانی از جانب خداوند ماموریت یافت تا راه او را دنبال کنند. در قرآن،

تنها به یکی از آن ها اشاره شده است و در روایات اسلامی نیز از فرزند بلافصل او یاد شده است پس از مرگ آدم و پیامبران مروج او، با آغاز نبوت نوح آغاز گردید. نوح نبیره ادریس نبی و نسل نهم از آدم است. نوح نیز مدت ۹۵۰ سال پیامبری کرد. ابراهیم، دهمین نسل از نوح است و دین او، به حنیف معروف است. ابراهیم، مدت ۱۷۵ سال عمر کرد. او، جد تمام انبیاء و خود از جمله سه پیامبر «اولوالعزم»، یعنی موسی و عیسی و محمد است. او، دو فرزند به نام های اسماعیل و اسحاق داشت که پسها مروج دین او در مناطق محل زندگی خود، یعنی سرزمین عربستان و کنعان شدند. قرآن، طی ۱۶۵ آیه زندگی ابراهیم و قوم او و مسافرت ها و غیره بیان داشته است. ابراهیم، پدرش را در کودکی از دست داد و به سرپرستی «آزر» زندگی کرد. آزر، مردی بت پرست بود. اما در دوران نوجوانی از بت پرستی خانواده و اقوام خود بیزار شد و سر به دشت و بیابان گذاشت تا در آن جاها «حقیقت» را کشف کند! او، ماه را در آسمان دید و پنداشت او خداوند زمین است. اما با غروب ماه و طلوع خورشید از او رویگردان شد و خورشید را خداوند پنداشت. او، با غروب خورشید از آن نیز روی گرداند و با خود گفت خدای من کسی است که غروب نمی کند. سرانجام با هدایت «خداوند»، به «خالق» خود پی برد و تصمیم گرفت اقوام خویش را از بت پرستی نجات دهد. به سراغ عمویش رفت و اهداف خود را با او در میان گذاشت. اما عمویش به سخنان او اهمیتی نداد. ابراهیم، از خدایش خواست تا عمویش را به راه راست هدایت کند. او، با سارا ازدواج نمود. سارا، به دلیل نازایی نتوانست فرزندی بیاورد. ظاهرا با توصیه سارا، ابراهیم کنیزش هاجر را به ازدواج خود درآورد. هاجر، پس از چندی پسری زایید و نامش را اسماعیل نامیدند. سارا از این امر شدیدا ناراحت است و ابراهیم بنابر مشیت الهی، تصمیم گرفت هاجر و اسماعیل را به سرزمینی دوردست برده و در آن جا اسکان دهد. یک روز که مردم برای جشن به خارج از شهر رفته بودند ابراهیم به بت خانه رفت و با تبر همه بتها به جز بت بزرگ را در هم کوبید و تبر را نیز بر دوش بت بزرگ گذاشت. مردم پس از بازگشت و دیدن این وضعیت، به داد و بی داد پرداختند و به دنبال عامل این خراب کاری گشتند. سرانجام پی بردند که کار ابراهیم است. نمرود که پادشاه آن شهر بود ابراهیم را طلبید و از او علت را جویا شد. ابراهیم گفت از بت بزرگ بپرسید. آنان گفتند که بت قادر به سخن نیست. ابراهیم گفت پس چرا این اشیاء ناتوان را می پرستید. سرانجام تصمیم گرفتند او را بسوزانند. آتش بزرگی بر پا شد و با منجنیق ابراهیم را به درون آتش انداختند. اما به فرمان خدا، آتش ابراهیم را نسوزاند. ابراهیم و خانواده اش را از آن شهر تبعید کردند. او، به شام سفر کرد. روزی ابراهیم، به خدای خود گفت می خواهم بدانم چگونه مرده را زنده می کنی. خداوند گفت: مرغی را به چند پاره کن و هر بخش را بر کوهی قرار ده و آنگاه آن مرغ را به طلب. ابراهیم چنین کرد و مشاهده نمود که پرنده به سوی او پرواز می کند. روزی ابراهیم در خانه خود نشسته بود دو میهمان بر او وارد شدند. برای این مهمانان سفره غذا پهن کردند. اما آن ها، دست به غذا نزدند. ابراهیم نگران شد. میهمانان به او گفتند نگران نباش. ما رسولان خدا هستیم. اولا، برایت بشارت فرزندی از سارا را داریم. در حالی که سارا نازا بود. دوما، شهر سدوم در حال نابودی است. ابراهیم ضمن خوشحالی از بشارت فرزند آن هم در سن بالا، نگران حال لوط و پیروانش شد. رسولان خدا گفتند نگران نباش. خداوند آنان را نجات خواهد داد. سرانجام نام فرزند سارا را اسحاق گذاشتند. اما روشن نیست که پدر واقعی بچه چه کسی بوده است. ابراهیم، به فرمان خدا، به سرزمین حجاز سفر کرد تا از همسر و فرزندش اسماعیل خبری گیرد. ابراهیم شبی در خواب به فرمان خدا، مامور ذبح اسماعیل شد. از خواب بر خواست و هراسان به سوی فرزند دوید لحظه ای دچار تردید شد. اسماعیل، به او گفت پدر در انجام ماموریت تردید نکن. ابراهیم، فرزند خود را به قربانگاه برد. کارد را بر گلوی او نهاد. اما به فرمان الهی، کارد گردن فرزندش نبرید. ندا آمد ای ابراهیم، تو فرمان را اجرا کردی اینک به جای آن گوسفند را ذبح کن. او، چنین کرد و به فرمان خدا، در آن مکان خانه خدا را بنیان نهاد که پسها به عنوان کعبه میعادگاه مسلمانان جهان شد. ابراهیم، پس از انجام ماموریت خود از عربستان به فلسطین بازگشت و تا پایان عمر در آن جا زیست و فوت کرد. کتاب ابراهیم «صحیفه» نامیده می شود. پس از ابراهیم، پیامبران دیگری ظهور نمودند که مروج دین حنیف او بودند. آنان به ترتیب عبارتند از: لوط، فرزند هاروت برادرزاده ابراهیم. لوط، در شهر سدوم زندگی می کرد. لوط، مردم را به خداپرستی دعوت می نمود. اما آنان کم تر گوش می دادند. عمل «لواط» در میان آنان رواج داشت. لوط، آنان را از این کار بر حذر می داشت. بک بار که رسولان خدا پس از دیدار با

ابراهیم به سوی شهر سدوم می آمدند در راه مورد طمع مردان هوس باز قرار گرفتند. آنان به خانه لوط پناه بردند. لوط به آنان وعده ازواج با دختران خود را داد. اما کسی به این وعده او، اهمیتی نداد و هم چنان می خواستند به میهمانان لوط، تجاوز کنند. سرانجام زمان عذاب فرا رسید و لوط شبانه با دختران و پیروان خود به همراه رسولان الهی از شهر خارج شدند. همسرش که طرفدار آدم های فاسد و بد بود، ماند و با آن ها همراه نشد. ناگهان زلزله ای در گرفت و شهر را زیر و رو کرد و همه چیز را نابود ساخت! شعیب پیامبر، یکی دیگر از مروجان دین حنیف بود. او، در شهر مدین و بر قومی که هدایت می کرد، مدت ۱۴۲ سال عمر کرد. او، نوه لوط بود. قرآن طی ۴۶ آیه از زندگی او و قومش یاد کرده است. او، قوم خود را به خدا پرستی دعوت کرد. برخی پیرو او شدند. اما بیشتریت مردم از او دوری نمودند. شعیب، آنان را به مجازات الهی تهدید کرد. سرانجام زمان عذاب فرا رسید و ابری در آسمان ظاهر شد. مردم به زیر آن ابر پناه بردند. اما از آسمان سنگ بارید و همه آن مردم و دیارشان را نابود ساخت. زرتشت پیامبر ایرانی، یکی از مروجان دین حنیف بود. کتاب او اوستا، از پنج بخش تشکیل شده است و حاوی سرودها و دعاها مقررات مدنی و جزایی است. زرتشت پیامبر حدود ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می زیست. او فرزند پوروشسب و اوغدویه بود که در ۳۰ سالگی پیامبری خود را اعلام کرد. او، در ۷۷ سالگی فوت کرد. زادگاه او، ارومیه (رضائیه) بود و در زمان گشتاسب پیشدادی، یعنی دروه ای میان کوروش و داریوش هخامنشی به سر برد. سه دستور مهم او، «اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک» است. در قرآن، تنها به پیروان او به نام مجوس اشاره شده است. کعبه زردشت در نقش رستم در نزدیکی شیراز قرار دارد. قرآن، طی آیات ۶۰ تا ۸۲ کهف، درباره داستان های موسی نوشته است. موسی، به همراه یوشع خادم خود در کنار دریای احمر قدم می زد و منتظر دیدار مردی حکیم بود. سرانجام او را یافت و از او تقاضای دانش و آگاهی کرد. او خضر نبی بود که به او گفت تو توان همراهی مرا نداری. موسی گفت انشاالله خواهم توانست ترا همراهی کنم. آن دو حرکت کردند و سوار بر کشتی شدند. خضر کشتی را سوراخ کرد. موسی به او اعتراض نمود. خضر گفت دیدی نمی توانی مرا تحمل کنی. موسی پوزش خواست دوباره حرکت کردند تا به جوانی برخورد کردند. خضران جوان را کشت. موسی به او اعتراض نمود. خضر مساله را بار دیگر گوش زد کرد. موسی عذر خواست دوباره راهی شدند تا به قریه ای رسیدند. در آن جا از آنان پذیرایی شد و به هنگام خروج، خضر دیوار مخروبه ای را تنوین بنا کرد. این امر موجب اعتراض موسی شد. خضر گفت دیگر میان من و تو جدایی است. اما حکمت این کارها چه بود؟ اولا آن کشتی مورد طمع پادشاه آن زمان بود که من با سوراخ کردنش جلوگیری از ضبط آن کردم. آن جوان که کشته شد پدر و مادر موحدی داشت که نگران از مرگ آن دو بودم. لذا آن جوان ناباب را کشتم. و بالپایانه در زیر آن دیوار مخروبه گنجی پنهان بود متعلق به یتیمی صغیر، دیوار را تنوین بنا کردم تا یتیم بزرگ شود و برای یافتن گنج پدر بیاید. این ها دلایل اقدامات من بود. ایوب، یکی از مروجان دین خنیف بود. او، نبیره اسحاق بود و مدت ۱۴۰ سال عمر کرد. ایوب، در طول مدت نبوت خود، تلاش های زیادی کرد تا پیروانی را دور خود جمع آوری کند. اما خداوند تصمیم گرفت او را مورد آزمایش قرار دهد. خداوند، ایوب را دچار مشکلات فراوان نمود. اموال او به یغما رفت. فرزندانش مردند. او، دچار بیماری شد. بسیار ناتوان و فرتوت گردید و همسرش از او مواظبت می کرد. شیطان در این اوضاع و احوال بسیار تلاش کرد تا او را بفریبد. سرانجام ایوب، از امتحانات الهی موفق بیرون آمد و هر آن چه را که از دست داده بود دو چندان باز یافت. قرآن، طی ۸ آیه از مشکلات ایوب و دعای او و استجابت دعا سخن گفته است. از ایوب صحیفه ای بر جای مانده است. یعقوب، فرزند اسحاق است و مادرش راحیل نام داشت. او، پس از اسحاق، امر نبوت را پی گرفت. یعقوب، ۱۴۷ سال عمر کرد. یعقوب، در خصوص ازدواج با دختر دایی اش به سرزمین عراق سفر کرد و مدتی نزد دایی اش لابان به چوپانی مشغول بود. پس از انجام تعهدات خود و ازدواج با راحیل به کنعان باز گشت. لقب او، اسراییل است و از او، ۱۲ فرزند پسر متولد شدند که اسباط یا اقوام دوازده گانه بنی اسراییل را پایه گذاشتند. در ۴۱ آیه از آیات قرآن، از این پیامبر سخن رفته، بویژه در سوره یوسف، به همراه فرزندشان. یوسف، فرزند یعقوب و راحیل پس از فوت پدر، امر نبوت و ترویج دین حنیف را به عهده گرفت. او، ۱۱۰ سال زیست و از کنعان به مصر رفت و تا پایان عمرش در آن جا زندگی کرد. داستان یوسف، به طور کامل در سوره یوسف آمده است. داستان یوسف، طی یک صد آیه متوالی در سوره یوسف آمده است. داستان او، از آن جا آغاز شد که یوسف

شبی در خواب دید که خورشید و ماه و یازده ستاره بر او سجده می کنند. او، این رویا را بر پدر خود گفت. روزی برادران، یوسف را به اصرار از پدر گرفته، به دشت بردند و با توطئه ای از پیش ساخته او را در چاهی انداختند و به شهر باز گشتند و به دروغ به پدر خود گفتند که یوسف را گرگ دریده است. یوسف، در چاه ماند تا این که کاروانی به جا آمده و او را از چاه بیرون آوردند و همراه کاروانی به مصر بردند. او، توسط زن عزیز مصر، خریداری شد و در دربار عزیز مورد محبت همسرش زلیخا قرار گرفت. سرانجام یوسف به زندان افتاد. او در زندان، خواب دو نفر از نزدیکان عزیز را تعبیر کرد. یکی از آن دو که از زندان رها شده و به دربار برگشته بود در ماجرای خواب هولناکی که عزیز مصر دیده بود یوسف را از زندان بیرون آوردند و حقیقت ماجرای زلیخا بر عزیز مصر آشکار گردید. یوسف، برای رفع مشکل آینده مصر، مسوولیت بزرگی بر عهده گرفت. به علت قحطی که در مناطق آن زمان رویداد برادران یوسف به دستور پدر به سوی مصر رفتند تا آذوقه فراهم کنند. یوسف، با انجام حیله ای برادران را متعهد کرد تا در سفر آتی برادر کوچک خود، یعنی بنیامین را همراه بیاورند. آن ها در سفر پسی بنیامبن را با خود به مصر آوردند و یوسف با حیله دیگری بنیامین را نزد خود نگه داشت. یوسف از برادران خواست که در سفر پسی پدرشان را همراه بیاورند. لحظه تاریخی دیدار یوسف با پدرش فرا رسید. پیراهن یوسف را برای پدر آوردند و با مالیدن آن بر روی صورت چشمان یعقوب، او بینا گردید. یعقوب، به همراه خانواده به سوی مصر حرکت کرد و در دیدار با فرزند خود، رویای یوسف تعبیر شد. آنان سال ها در مصر زندگی کردند و در همان جا نیز فوت کردند. اما بنی اسراییل به هنگام خروج از مصر، اجساد آنان را به فلسطین باز گرداند تا در آن جا دفن شوند. اسماعیل، فرزند ابراهیم و هاجر است. او، ۱۳۷ سال عمر کرد و پس از تولد به فرمان الهی، به همراه مادرش از فلسطین به حجاز آورده شد. قرآن، در ۵۰ آیه سرگذشت اسماعیل را به همراه پدرش ابراهیم خلیل بیان داشته است. او مروج دین حنیف بود و جد محمد، پیامبر اسلام. او، صاحب ۱۲ فرزند شد که یکی از آنان به نام قیدار نبی، جد پیامبر اسلام است و قبر او در خدابنده قرار دارد. موسی، پیامبر بزرگ خداوند و از پیامبران اولوالعزم بوده و صاحب شریعت کلیمی یا یهودی است. او، فرزند عمران و صفورا و نوه لاوی از فرزندان یعقوب پیامبر است. زمانی که یوسف در مصر اقامت گزید و همان جا فوت کرد موسی در دربار فرعون مصر متولد شد. زیرا پدرش از خادمان فرعون بود و از بنی اسراییل. موسی ۱۲۰ سال زیست و سرانجام در کوه طور از دنیا رفت. قرآن، در ۴۲۰ آیه داستان زندگی موسی و حوادث دوران او را تشریح کرده است. شرح ماجرای او چنین است:

همان طور که بیان شد موسی فرزند عمران و صفورا است و زمانی وی متولد شد که فرعون خوابی را دیده بود که در آن قتل خود را به دست انسانی از بنی اسراییل پیش بینی می کرد. بر این اساس، دستور داد تا هر کودکی را متولد می شود و پسر است را بکشند. مادر موسی پس از تولد طفل خود، از ترس او را در جعبه ای قرار داد و در آب نیل رها کرد. دخترش مریم را مامور کرد تا در خفا مسیر طفل را پیگیری کند. همسر فرعون «آسیه» که در کنار نیل نشسته بود جعبه را دید و دستور داد آن را از آب گرفتند. پس از گشودن درب جعبه مشاهده نمود طفلی زیبا درون آن است. او را در بر گرفت و به آغوش فشرد. او، فرزند نداشت و به فرعون گفت بیا او را به فرزندی برگزینیم. فرعون پذیرفت. خواهر موسی شاهد این ماجراها بود، به دنبال دایه ای گشتند. سرانجام با راهنمایی مریم مادر موسی، به بالین فرزند رسید. موسی با آرامش در دربار فرعون رشد کرد. او، دیگر جوانی شده بود. روزی در بازار میان دو کس درگیری شد و موسی به حمایت از طرف مظلوم به دیگری مشتی زد که بالفور نقش بر زمین شد. موضوع مکتوم ماند. بار دیگر در نزاعی به حمایت از مظلوم برخاست. آن مرد موسی را شناخت و تصور کرد که موسی قصد زدن او را دارد و فریاد زد موسی از ترس گریخت. او، از مصر خارج شد و در شهر مدین با دختران شعیب برخورد کرد. دختران او را نزد پدرشان بردند. قرار شد موسی نزد شعیب شبانی کند. او، پس از هشت سال دختر شعیب را به همسری گرفت. پس از گذراندن تعهد و انتخاب همسر تصمیم گرفت به مصر برگردد. در مسیر در بیابان سینا، از دور شعله ای دید به همسرش گفت تو منتظر باش تا بروم آتشی فراهم کنم. او، به آن مکان رسید ندائی شنید که ای موسی من خدای تو هستم. این چیست در دست تو؟ گفت عصا، گفت آن را بیفکن. او، عصا را انداخت. ناگهان تبدیل به ماری بزرگ شد وحشت کرد. ندا آمد نترس آن را بر گیر. دست برد و گرفت عصا شد. آن صدا فرمود دستان خود را به گریبان ببر و بیرون آورد چون خورشید می درخشید ندا آمد

ای موسی تو به پیامبری مبعوث شده ای. بنده من فرعون طغیان کرده است تو ماموریت داری به سوی او بروی و او را هدایت کنی. موسی گفت من از او بیمناکم. خداوند فرمود نگران نباش. برادرت هارون را وزیر تو کردم. زبانت را باز و سینه ات را گشاده ساختم. اینک روانه شو. موسی به سوی مصر روانه شد؛ به پیش فرعون آمد؛ خود را معرفی کرد؛ از او خواست تا به خدای یگانه ایمان بیاورد و از ظلم و ستم به مردم و بنی اسراییل بپرهیزد. فرعون گفت چه دلیلی بر این امر داری. موسی عصای خود را افکند ناگهان اژدهایی شد. فرعون ترسید و گفت این سحر است. من هم ساحرانی دارم و قرار شد در روز موعود فرعون ساحران خود را جمع کند تا با موسی مقابله نمایند. در آن روز همه ساحران ریسمان های خود را افکندند که به حرکت درآمدند؛ موسی عصای خود را افکند و همه آن ها را بلعید. ساحران پی به حقیقت بردند و به خدای موسی ایمان آوردند. فرعون درصدد چاره برآمد و تصمیم گرفت که قوم بنی اسراییل را نابود سازد. موسی به قوم فرمود شبانه آماده سفر شوند و از مصر خارج شوند. در پیش رو رودخانه نیل بود که عبور از آن میسر نبود. بنی اسراییل به موسی گفتند تو ما را به کشتن دادی. الان ماموران فرعون درصدد کشتن ما بر می آیند. خطاب آمد با عصایت به دریا بزن. دریا دو نیمه شد و راه برای عبور باز شد. بنی اسراییل از آن گذشته و به دنبال آن لشکریان فرعون و خود او نیز عبور کردند که دو نیمه دریا به هم متصل شد و همگی را غرق نمود. بنی اسراییل، پس از نجات از دست فرعون در صحرای سینا روان بودند. او، روزی به قوم خود گفت من به فرمان الهی مدت ۳۰ روز به میعاد با خدا می روم. شما هم چنان خدای خود را عبادت کنید. مدت ۳۰ روز تمام شد و ده روز دیگر ادامه یافت. قوم که از غیبت موسی نگران شده بودند به سامری پیوستند و گوساله از طلا ساختند و مشغول عبادت آن شدند. از خداوند به موسی خطاب آمد که برگرد که برخی از قوم تو از دین برگشته اند. موسی همراه یارانش بازگشت و مساله گوساله پرستی امت خود را دید. ریش برادرش را گرفت و به او پرخاش کرد. هارون گفت برادر، من تقصیر ندارم. آن ها قصد داشتند من را نیز بکشند. موسی سامری را از آن جا راند و به فرمان خدا دستور داد تا قوم با شمشیرهایشان به جان هم بیفتند. سرانجام با زاری مردم خداوند توبه آنان را پذیرفت. بنی اسراییل، به دلیل نافرمانی های بسیار در بیابان سینا گرفتار دربدری و سرگردانی شدند. موسی در همان دیار، از جهان رفت و برای ادامه مسیر خادم و وصی خود یوشع را به سرپرستی قومش برگزید. در قرآن، بیش از هر پیامبر و شخصی از موسی سخن به میان رفته است. بیش از ۴۰۰ آیه قرآن از زندگی و حوادث تاریخی زمان او سخن به میان آمده است. کتاب او «تورات» است. تورات، از ۵ باب تشکیل شده است که عبارتند از: سفر پیدایش، سفر خروج، سفر تثنیه، سفر لاویان، سفر اعداد. احکام مدنی و جزایی یهودیان در کتابی به نام «تلمود» جمع آوری شده است. پس از موسی، پیامبران بسیاری ظهور کردند که نام برخی از آن ها در قرآن آمده است. هارون برادر موسی، پیامبری است که در زمان او می زیسته و وزارت و یاوری او را بر عهده داشت. او، ۱۲۳ سال عمر کرد. قرآن، طی ۷۳ آیه بخشی از زندگی او را که به همراه موسی بودند درج کرده است. هارون، برادر بزرگ تر موسی بود و موسی به هنگام دیدار خدا از او خواست تا برادرش را همراه او سازد. خداوند تقاضای او را پذیرفت و هارون را به وزارت او برگزید. البته او در آن زمان در مصر بود و به محض آمدن موسی همراه او قرار گرفت. در کنار برادرش در خروج از مصر بود و در صحرای سینا در غیاب برادرش قوم را رهبری نمود. لیکن قوم از او تبعیت نکردند و سرانجام پیش از موسی درگذشت. یوشع، فرزند نون خادم و وصی موسی بود. او، پس از فوت موسی، رهبری قوم بنی اسراییل را بر عهده گرفت. سرانجام او، پس از ۱۱۰ سال زندگی را درگذشت. در قرآن، از او نامی برده نشده است. اما به طور اشاره در آیات ۶۰ تا ۸۲ از او چنین یاد شده که به همراه موسی به دنبال مردی حکیم بودند تا از دانش او بهره گیرند. مرد حکیم، خضر بوده است که در آن دیدار موسی خضر را همراهی نمود و ضمن بهره گیری از دانش ایشان یوشع را نیز در جریان امر قرار داد. داوود، از سرداران لشکر طالوت بود. طالوت همان پادشاهی بود که به وسیله سموئیل نبی از جانب خداوند به بنی اسراییل معرفی شد تا با لشکریان جالوت بجنگد. وقتی سپاهیان طالوت به جالوت برخوردند کسی جرات نکرد به مقابله با او برخیزد. داود که جوانی کم سال بود به طالوت گفت اجازه دهید من به مبارزه با جالوت بروم. طالوت گفت تو هنوز جوانی بگذار مردی قوی تر برود. اما او اصرار کرد و سرانجام داود به مصاف جالوت رفت. جالوت او را دست کم گرفت و نصیحتش کرد. ولی داود او را به مبارزه طلبید. آنگاه سنگی در فلاخن قرار داد و رها کرد. سنگ بر

پیشانی جالوت خورد و بر زمین افتاد. لشکریان چون چنین دیدند پا به فرار گذاشتند و لشکریان طالوت پیروزمندانه وارد فلسطین شدند. چون طالوت این دلیری را از داود دید او را به سرداری سپاه برگزید و دخترش را به او داد. پس از او، داود پادشاه بنی اسراییل شد. در قرآن، ۲۱ آیه در خصوص این پیامبر آمده است. درباره معجزات این پیامبر نیز داستان های زیادی نقل شده است. داستان معجزات این پیامبر عبارتند از: علم و حکمت، ساختن زره، کوه ها و پرندگان همراه او تسبیح می کردند، آهن به دست او نرم شد، پرندگان در اختیار او بودند، تسلط بر اجنه و ساختن عمارت مهم توسط آن ها و بالپایانه تسلط داود بر امر قضاوت و داوری. سرانجام داود پس از یک صد سال زندگی درگذشت. در قرآن، به دو مورد از محاکمات او اشاره شده است. کتاب او، «زبور» نام دارد و حاوی۱۵۰سرود است. سلیمان، فرزند داود است که پس از پدر حکومت بنی اسراییل را بر عهده گرفت. قرآن، طی ۲۳ آیه بخشی از سلطنت این پیامبر و پادشاه را بیان داشته است. پس از این که سلیمان رهبری قوم خویش را برعهده گرفت مردم را به خداپرستی دعوت نمود. او تصمیم گرفت به خانه کعبه برود و پس از زیارت در بازگشت در جستجوی هدهد بود. اما او را نیافت. وقتی هدهد آمد علت را جویا شد. هدهد گفت در اطراف می گشتم به سرزمینی رسیدم که ملکه آن بلقیس است. در آن جا مردم بت می پرستند. سلیمان گفت این وظیفه ماست که آن ها را هدایت کنیم. برایش نامه ای نوشت و داد که هدهد آن را به او برساند. وقتی نامه به بلقیس رسید با سرداران خود مشورت کرد. سرانجام تصمیم گرفت به دیدار سلیمان برود و او را از نزدیک ببیند. چون آمد تخت خود را آن جا یافت و با دیدن قصر سلیمان و شوکت او دچار انفعال گردید. سرانجام ایمان آورد و با سلیمان ازدواج نمود. سلیمان در واپسین روزهای حیات به بالای قصر رفت. عزرائیل، جان او را گرفت. او همان جا، تکیه بر عصا از دنیا رفت. پس از چند روز ملتفت مرگ او شدند. معجزات او عبارتند از: تسخیر باد، تسلط بر دیوان، چشمه مس. کتاب انمونه و حکم از او به جای مانده است.

عزیر نبی، یکی دیگر از مروجین دین یهود است که در زمان بخت النصر و پیش از آن می زیست. در قرآن، در ۲ آیه از او یاد شده است. در یکی از آن دو آمده است که عزیر از خانه بیرون آمده و در راه ویرانه ای را دید و در اندیشه این بود که چگونه خداوند مردگان را زنده می کند به فرمان الهی عزیر به همراه الاغش همان جا می میرند. یک صد سال می گذرد و دوباره زنده می شوند. آنگاه از خداوند طلب بخشش می کند. به شهر باز می گردد ولی همه چیز دگرگون شده بود. به در خانه می رسد. دق الباب نموده صدا می کنند کیست. او می گوید عزیر. می گویند عزیر یک صد سال پیش رفته و برنگشته است. او می گوید من عزیرم پاسخ می شنود. اگر عزیزی دعا کن من نیز همانند تو جوان شوم. او همسرش بود. دعا کرد و مستجاب شد.

یونس بن متی، از مروجان دین یهودی و از نوادگان نوح و ملقب به ذوالنون و صاحب الحوت است. در قرآن، ۱۷ آیه در خصوص زندگی و شخصیت او آمده است. او، در شهر نینوا زندگی می کرد و مردم را به پرستش خدا دعوت می نمود. او، ۳۰ سال در این زمینه تلاش کرد اما ثمری چندانی نیافت. سرانجام تصمیم گرفت از میان آن قوم خارج شود. به کنار دریا رسید و سوار بر کشتی شد. دریا طوفانی شد. تصمیم گرفتند یکی را به قرعه به دریا بیندازند. سه بار قرعه کشیده شد به نام یونس افتاد. سرانجام او را به دریا افکندند. ماهی بزرگی به فرمان خدا او را بلعید. آنگاه فهمید که اشتباه کرده است از امت خود گریخته است. توبه کرد. خداوند دعایش را مستجاب نمود. ماهی او را کنار ساحلی انداخت. مردمی که در غیاب یونس متوجه نزول عذاب شده بودند با توصیه مردی زاهد طلب بخشش نمودند و به دنبال یونس گشتند. او را یافتند و از او دل جویی نمودند.

اشعیاء، یکی از پیامبران بنی اسراییل است. در قرآن، از او یاد نشده است. اما برخی از مفسران مفاد آیه ۵ اسراء را ناظر به او می دانند. حنظله بن صفوان، یکی از پیامبران دین یهودی است. در قرآن، دو بار اشاره به قوم او شده است.

زکریا، فرزند برخیا از پایانین پیامبران بنی اسراییل و مروج دین یهودیت است که هم زمان با ظهور مسیح به دین او گروید. سرانجام زکریا، پس از قوت فرزندش در درون درختی که پنهان شده بود کشته شد.

عیسی مسیح، فرزند مریم و نوه عمران، یکی از پیامبران اولوالعزم بوده و صاحب شریعت مسیحیت است. کتاب او «انجیل» است که حاوی دستورات بسیاری در خصوص مسایل اخلاقی و اجتماعی است. حواریون ایشان که ۱۲ نفر بودند نسبت به جمع آوری گفتار او اقدام نمودند و هم اکنون در عهد نوین چهار انجیل به نام های متی، مرقس، لوقا و یوحنا موجود است. مسیح، مدت ۳۳ سال عمر کرد و به فرمان الهی هنگامی که قصد کشتن ایشان را داشتند خداوند او را به آسمان برد. هم اکنون او «زنده؟» است و در هنگام ظهور «مهدی» همراه او خواهد بود.

حواریون عیسی مسیح عبارتند بودند از: پطرس، آندریاس، یعقوب، یوحنا، فیلپس، برتولی، توما، متی، یعقوب، لبئی، شمعون و یهودا اسخریوطی.

خانواده مریم نذر کرده بودند چنان چه خداوند به آن ها پسری عنایت فرماید ت او را خادم کنیسا کنند. اما پس از تولد معلوم شد که دختر است و ناراحت شدند. خداوند نذر آن ها را پذیرفت و مریم تحویل کنیسا گردید. زکریا متکفل وی شد. روزی مریم در محراب مشغول عبادت بود فرشته ای بر او ظاهر می گردد و بشارت فرزندی به او می دهد. او، می گوید که مرا کسی ملاقات نکرده و من خطائی مرتکب نشده ام. فرشته گفت امر خدا حتمی است. مریم باردار شد و خود را از همگان مخفی داشت. سرانجام درد زایمان فرا رسید و به دور دست پناه برد و به زیر درختی پناه گرفت و می گفت ای کاش مرده بودم. عیسی به دنیا آمد و به مادر خویش گفت غمگین مباش زیر پایت نهری روان است. شاخه درخت خرما را تکان ده و از میوه آن تناول کن و با کسی سخن مگو. مریم آسوده شد و قدری از خرما و آب برگرفت و رمقی یافت کودک را در آغوش گرفت و نزد خویشان خود رفت. آن ها، از دیدن وضع او در تعجب شدند و گفتند ای خواهر هارون، پدرت مرد بدی نبود و نیز مادرت؛ تو این فرزند را بدون شوهر از کجا آوردی؟ او سکوت کرد و به کودک اشاره نمود. کودک به امر پروردگار به سخن درآمد من بنده پروردگارم. او، به من کتاب آسمانی داده است و مرا پیامبر نموده است. شما را به نماز و زکات و نیکی به پدر و مادر سفارش می کنم. موضوع به سرعت در تمام ناصره شیوع پیدا کرد. روحانیون دنیا پرست یهودی در مقابل او جبهه گرفتند. سرانجام در سی سالگی پیامبری خود را آشکار نمود و انجیل به او عطا شد. او، مردمان را به توحید و عدالت و خدمت بیکدیگر فراخواند. گروهی به او پیوستند که پسها حواریون خوانده شدند. تبلیغ عیسی، تمام منطقه را فرا گرفت و محافل یهودی به شدت بوحشت افتادند. سرانجام تصمیم گرفتند عیسی را دستگیر و بکشند. عیسی در بیت المقدس مشغول تبلیغ بود یکی از حواریون به نام یهودا اسخر یوطی به او خیانت کرد و جای او را به سپاهیان دشمن نشان داد. قرار شد تا او در جمع حواریون حضور یافته و در زمان مناسب عیسی را نشان دهد. یهودیان با سپاهی به سوی محل عیسی روانه شدند و شبانه به آن محل حمله ور شدند. یهودا که شباهت بسیار زیادی به عیسی داشت اشتباها دستگیر شد و بلافاصله به صلیب کشیده شد. عیسی مسیح نزد خداوند رفت. معجزات عیسی عبارت بودند از: ساختن مرغ از خاک، شفای کور مادرزاد و پیس، زنده کردن مردگان. پس از مسیح تا ظهور محمد، تنها سه پیامبر ظهور کردند که مروج دین ایشان بوده اند که عبارتند از: یحیی، فرزند زکریا از پیامبران بنی اسراییل بود که با تولد مسیح به ایشان گروید و غسل تعمید یافت. او، سرانجام در راه آن پیامبر جان خود را از دست داد. یحیی با بشارت خداوند، به زکریا اعطاء شد. او جزء نخستین کسانی است که به عیسی ایمان آورد و به علت حمایت جدی از او، سر او را بریدند. خالدبن ستان که قبر خالد در شهر گنبد استان گلستان است. جرجیس نبی (باقیا) که چندین بار کشته شد اما هر بار به امر خداوند دوباره زنده شد. سرانجام با ظهور محمد پیامبر اسلام، تاریخ مسیحیت پایان گرفت. محمد، خاتم پیامبران است و دین او اسلام است. او، در روز جمعه ۱۷ ربیع الاول سال ۵۷۰ میلادی سال اول عام الفیل در مکه متولد شد. پدر او عبدالمطلب و مادرش آمنه بنت وهب بودند. نام محمد، چهار بار در قرآن آمده است. ۱۴۴ آل عمران،۴۰ احزاب، ۲۰ ص، ۲۹ فتح. او، دارای ۳۵ لقب است که در آیات گوناگون آمده اند از جمله احمد، اسوه، امین، بشیر، نذیر، رسول الله، سراج، شاهد، صاحب، عبدالله، مزمل، مدثر، یس، طه و... است. تولد او هم زمان با سلطنت انوشیروان و بعثت او هم زمان با سلطنت خسروپرویز ساسانی است.

سرانجام فرمان الهی آمد که خویشان خود را آگاه ساز محمد. ترتیب طعامی را داد و خویشان خود را دعوت نمود و مطلب را با آنان در میان گذاشت. عمویش او را پذیرفت و بقیه او را مسخره کردند. ابوجهل و ابولهب او را آزار می دادند. با گرویدن حمزه عموی پیامبر او مورد حمایت حمزه قرار گرفت. به علت فشاری که بر مسلمانان وارد می شد در سال پنجم بعثت ۱۵ نفر از مسلمانان به سرپرستی جعفرابی طالب راهی حبشه شدند. قریشیان فشار را بر محمد و یارانش افزودند. سرانجام پیامبر و یارانش به شعب ابی طالب پناه بردند و در آن جا به مدت سه سال به سر بردند. سرانجام مدت پیمان سپری شد و مسلمانان از آن محل خارج و به مکه بازگشتند. در سال نهم بعثت ابوطالب فوت کرد و یک هفته پس همسر پیامبر نیز مرد. محمد تنها ماند. سرانجام زمان هجرت فرارسید و تصمیم به خروج از مکه گرفتند. ابوجهل و یارانش تصمیم گرفتند او را شبانه بکشند. اما در شب خروج علی بر بستر محمد خوابید و پیامبر به اتفاق ابوبکر مکه را ترک کرد. او، سرانجام وارد یثرب شد. در سال دوم هجری پیشه را از بیت المقدس به کعبه تغییر داد و در میان مسلمانان و کاروان ابوسفیان جنگ بدر درگرفت که به پیروزی مسلمانان انجامید. در این سال علی با فاطمه ازدواج کرد. در سال سوم هجری، در احد جنگی به تلافی جنگ بدر از سوی ابوسفیان با مسلمانان روی داد و به علت غفلت برخی از مسلمانان منجر به شکست آنان شد. حمزه عموی پیامبر کشته شد. در سال های پس جنگ های متعددی میان مسلمانان و مشرکان یهودان مدینه و منافقان و رومیان در گرفت که به غزوات معروفند از جمله جنگ احزاب یا خندق که در سال پنج هجری روی داد. در این جنگ عمربن عبدود به دست علی کشته شد. در سال هشتم هجری به علت شکسته شدن صلح حدیبیه از سوی مشرکان با ده هزار سوار مسلح به سوی مکه حرکت نمود و آن جا را فتح کرد. در جنگ با بنی النضیر، یهودیان مدینه را قتل عام کردند. سرانجام در جنگ خیبر یهودیان را به طور کلی از مدینه بیرون راندند. دو جنگ موته و تبوک نیز با رومیان صورت گرفت. در پایانین حج که به حجه الوداع معروف است محمد در بازگشت از حج، فرمان ابلاغ خلافت را از خداوند دریافت نمود و در غدیر خم این رسالت را نیز انجام داد. پیامبر در بازگشت از مکه بیمار شد و در بستر بیماری درخواست قلم کرد. اما اجابت نشد و سرانجام ضمن سفارش خاندان خود در روز ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری چشم از جهان فروبست. محمد، مدت ۶۳ سال عمر کرد و با مرگ او، عصر نبوت که از دوران آدم آغاز شده بود خاتمه یافت و عصر امامت به رهبری علی، امام الو شیعیان آغاز شد. گفته می شود که به اصطلاح کلیه قرآن بر محمد «نازل؟» شده است و به جز آیاتی که مربوط به معارف احکام اخلاق و تاریخ سایر انبیاء می باشد بقیه آیات شرح زندگی او را از تمام زوایا مورد اشاره قرار داده است. بنابراین، آیات مربوط به او، بسیار فراوان است. فاصله زمانی محمد تا آدم، حدود چهار هزار سال و تا عیسی مسیح ۵۷۰ سال است. او، ساکن جزیره العرب بوده و زبانش عربی است. بعلاوه این که عمدتا پیامبران پیش از او نیز در همین منطقه به قدرت رسیده و تقریبا موروثی بوده است. حکومت اسلامی محمد، سیاست ها و قوانینی که اتخاذ کرده، به خوبی از تجارب و روش های تبلیغی و ترویجی پیامبران پیش از خود، بهره گرفته است. در واقع می توان گفت حکومت اسلامی محمد، به عنوان پایانین خلافت اسلامی، ادامه حاکمیت مذاهب پیشی بوده است. بویژه کسانی که پس از مرگ محمد، قرآن را جمع آوری کردند تورات و انجیل را مطالعه نموده و با تغییرات جزئی، بخش هایی از قرآن را از تورات و انجیل کپی برداری کرده اند.

جمعه بیست و دوم مهر ۱۳۹۰ - چهاردهم اکتبر ۲۰۱۱

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش بیستم):

داستان نوح

نوح، یکی از شخصیت های افسانه ای دین های ابراهیمی است که داستان او در تورات، انجیل و همچنین قرآن ذکر شده است. در قرآن، داستان نوح به تفصیل بیان شده و مفصل تر از همه، در «سوره هود آیه 25» به پس و «سوره نوح». نام اصلی او عبدالجبار، عبدالاعلی و... بود و بر اثر گریه و نوحه فراوان از خوف خدا، نوح خوانده شد. داستان کشتی نوح در سه دین مسیحیت، یهودیت و اسلام نقل شده است. این داستان در تورات به این شکل روایت شده که خداوند سیل عظیمی نازل کرد تا تمام بندگان ناشکر را جزا دهد، اما پیش از وقوع سیل، به نوح دستور داد که یک کشتی ساخته و در آن یک جفت از هر موجود زنده را سوار کند. نوح اطاعت کرد، پس از آن چهل شبانه روز باران بارید و پس از گذشت هفت ماه و هفده روز، با پایین رفتن آب کشتی نوح بر کوه آرارات پدیدار گشت. برخی پژوهشگران کشورهای ترکیه، ایران، آذربایجان، یمن، ارمنستان و عراق، مدعی هستند که بقایای کشتی نوح در کشور آنهاست. اما دانشمندان از سراسر جهان در مورد صحت یا عدم صحت این نظریه دیدگاه های متفاوتی ارایه کرده اند. از جمله اینکه: «در کتاب مقدس ذکر شده که نوح بین شش تا ده هزار سال پیش کشتی خود را ساخته بوده است، در عین حال بر طبق نظریات اثبات شده، یک قطعه چوب در محیطی کاملا مرطوب یا کاملا خشک، بیش از چند هزار سال دوام نمی آورد.»

توفان و سیل در زمان حضرت نوح در سطح گستردهی به وسعت کره زمین واقع شده است. به اعتقاد مسیحیان و بنا به نص انجیل، این حادثه عظیم و دهشت آور، برای تنبیه مردمان آن روزگار که دست به سرکشی زده بودند و به منظور نجات نوح پیامبر و پیروانش واقع شده بود. بین آدم تا نوح، ده یا هشت پدر به ترتیب ذیل، واسطه وجود داشته است:

1. شیث 2. ریسان (انوش) 3. قینان 4. آحیلث 5. غنمیشا 6. ادریس که نام دیگرش، اخنوخ و هرمس است 7. برد 8. اخنوخ 9. متوشلخ 10. لمک که نام دیگرش ارفخشد است. لمک یا ارفخشد نام پدر نوح (ع) است. (تفسیر المنار، چاپ مصر، رشید رضا، ص 75) نام های نوح در قرآن نوح را به نام های گوناگونی معرفی کرده است: «ناصحِ امین، «عبد شکور» و «عبد غفار».

نوح، در جوانی به کار نجاری اشتغال داشت. قوم نوح، بت پرست بودند و او از این احوال آزرده بود تا این که در چهل سالگی از سوی «خداوند» به رسالت مبعوث گردید. او از آن هنگام، پیوسته قومش را به عبادت و پرستش خدای یک تا دعوت می کرد تا از پرستش بت ها دست بردارند و به خدای او را بپرستند. به گفته قرآن، نوح به مدت 950 سال قومش را به خداپرستی دعوت کرد و در رسالت خود شکیبایی و استقامت می ورزید. با این همه، جز عده کمی به او ایمان نیاوردند. نوح، همواره ادعا می کرد که «من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم که پیام های الهی را به شما ابلاغ می کنم.»

اما قوم نوح، او را مسخره می کردند. آنگاه نوح، قومش را به آمدن عذاب الهی تهدید کرد اما آن ها به انکار و لجاجت و عناد ادامه دادند تا آنکه نوح نومید شد و نفرین کرد؛ خداوند نیز دعای او را مستجاب کرد و به او گفت که کشتی بزرگی بسازد. به این ترتیب، داستان نوح از آنجا آغاز می شود که خدا به نوح فرمان داد تا مردم را راهنمایی کند. نوح، به میان مردم رفت و به آن ها گفت: من از طرف خدا مامور شده ام که شما را به پرستش خدای یگانه هدایت نمایم. مردم دل شان نمی خواست که خداپرست شوند، به همین دلیل می گفتند که نوح دروغ می گوید. اما نوح دست بردار نبود. کم کم حرف های نوح در دل برخی از مردم اثر کرد و به او ایمان آوردند. تا این که روزی از روزها، تعدادی از مردم پیش او رفتند و گفتند: دیگر از دست تو خسته شده ایم. تو سال هاست ما را از عذاب خدای خودت می ترسانی. اگر راست می گویی، از خدای خود بخواه تا عذابش را برای بت پرستان بفرستد. نوح هم چون از دست آن ها خسته شده بود، دست به آسمان برد و از خدا خواست برای آن ها عذاب بفرستد. خدا خواسته نوح را قبول کرد و از او خواست تا کشتی خیلی بزرگ بسازد و منتظر فرمان خدا

باشد. نوح شروع به ساختن کشتی کرد. نوح پس از سال ها تلاش برای هدایت مردم، دستور یافت تا کشتی بسازد. او، در شهر کوفه به ساختن کشتی بزرگی پرداخت، و خداوند به او وحی فرمود که نشانه عذاب و توفان، جوشیدن آب از تنور است: «تا وقتی که فرمان در رسید و تنور فوران کرد...» (هود/40)

برخی از مفسرین و مورخین، آیه بالا را به فوران آب از تنور خانه نوح تفسیر کرده اند و گفته اند، این همان تنوری بوده که «حوا» آنرا برای پختن نان ساخته و تا زمان نوح باقی بوده است. (تفسیر انوار التنزیل، قاضی بیضاوی، ج 1، ص 468) عده ای دیگر از مفسرین، تنور را کنایه از «سطح زمین» بیان کرده اند؛ یعنی زمین فوران کرد. هم چنین از امام اول شیعیان علی، روایت شده که تنور به معنای فجر است؛ یعنی نور فجر به عنوان علامت توفان، ظاهر شد. هر روز بت پرستان او را مسخره می کردند. اما نوح به حرف آن ها توجهی نداشت، وقتی کشتی آماده شد، خدا به نوح فرمان داد: ای نوح به خانواده و یارانت بگو تا سوار بر کشتی شوند و از هر حیوان و پرنده یک جفت انتخاب کن و به کشتی ببر. ناگهان ابرهای سیاه آسمان را پر کرد، همه سوار بر کشتی شدند، اما یکی از پسران نوح نافرمانی کرد و سوار نشد، باران تندی شروع به باریدن کرد. در مدت کمی آب به بالا آمد و همه جا را گرفت، بت پرستان و پسر نوح از کوه ها بالا رفتند تا آب به آن ها نرسد. اما آن قدر باران بارید که حتی کوه ها هم زیر آب رفتند و به این ترتیب نوح و یارانش نجات یافتند و بت پرستان به همراه پسر نوح غرق شدند. پس از چهل شبانه روز، کشتی نوح در بالای کوه «جودی» روی زمین قرار گرفت. نوح و همراهانش در آن جا، زندگی را از نو آغاز کردند و به کشت و زار و کشاورزی پرداختند. بنابراین، نوح و همراهانش، در پای همان کوه جودی خانه هایی ساختند و نام آن را سوق الثمانین (بازار هشتاد نفر) نهادند. طبق نقل های تورات، هنگامی که یهوه (خدای یهود) از فساد و تباهی فرزندان آدم به خشم آمد و تصمیم به نابودی آن ها با برپا داشتن توفانی به طول چهل روز و چهل شب نمود، نوح به خاطر پرهیزکار بودنش، مورد عفو او قرار گرفت؛ خداوند به او امر نمود تا یک کشتی بزرگ بنا کند و همسرش، فرزندانش، سام، حام و یافث و همسران آن ها و از هر حیوان، یک جفت نر و ماده را با خود ببرد تا از توفان در امان بماند. کم کم نسل بشر از همان هشتاد نفر، که سه نفر از آنها به نام های (سام، حام و یافث) از پسران نوح بودند ادامه یافت و رو به افزایش نهاد و نیز نوح بر فراز کوه جودی مسجدی ساخت و در آن با پیروانش به عبادت خدای یکتا و بی همتا می پرداخت. همچنین نسل انسان های جهان را از سه فرزند او سام، حام و یافث می دانند. نوح در دین اسلام، دارای اهمیت زیادی بوده و نخستین پیامبر «اولوالعزم» است. داستان نوح در فصل های ۶ تا ۹ کتاب آفرینش ذکر شده است. نوح در سال پانصد ام زندگی خود سه پسر به نام های سام، حام و یافث داشت. در سال ششصد ام خداوند که از گمراهی نسل آدمی اندوهگین شده بود، تصمیم به نابودی تمام آن ها گرفت و لیکن به نوح که مرد درست کاری بود دستور داد که کشتی بزرگی بسازد تا نسل تمامی موجودات پس از توفان ادامه پیدا کند. در تورات آمده است که پس از توفان او نخستین مردی بود که قدم بر روی زمین گذاشت و تاکستان بزرگی ایجاد کرد و شراب نوشید. حام، فرزند نوح در برابر پدر خود لخت ظاهر شد و این اتفاق را برای برادران خود نیز بازگو کرد و در نتیجه نوح او را نفرین (نفرین حام) کرده و زمین او را به سام داد. نوح سیصد و پنجاه سال پس از توفان در سن نهصد و پنجاه سالگی چشم از جهان فرو بست و سن او بیش ترین سنی است که در تورات و انجیل برای یک انسان ذکر شده است. در بین علمای یهودی در مورد درست کار بودن نوح اختلافاتی وجود دارد. در تورات ذکر شده است که او «درست کاری در میان نسل خود» بود و از این رو، برخی عقیده دارند درست کاری او نسبی بوده و تنها در زمان مردم خود که همگی گمراه بودند فردی درست کار محسوب می شود. اما در مقایسه با زمان ابراهیم، او فردی درست کار محسوب نمی گردد. آنان، هم چنین اشاره می کنند که نوح برای کسانی که قرار بود در زمان توفان قربانی گردند دست به دعا بر نمی دارد در حالی که ابراهیم برای مردم قوم لوط پیش از عذاب دعا می کند. هم چنین در داستان تورات نوح هیچ سخنی نمی گوید و دستورات خدا را مو به مو اجرا می کند. برخی دیگر از محققین یهودی، اعتقاد دارند اینکه ساخت کشتی ۱۲۰ سال به درازا کشیده شده است، بنابراین نشان دهنده تلاش نوح برای دادن مهلت بیشتر به گناهکاران است. شیخ صدوق، از امام صادق روایت کرده است: گاهی مردم حضرت نوح را به قدری کتک می زدند که سه روز تمام به حال بی هوشی می افتاد، سیصد سال از دعوت نوح

گذشت، هدایت نشدند خواست نفرین کند، چند نفر از فرشتگان از آسمان هفتم آمدند خواهش کردند که نفرین را تاخیر بیندازد حضرت نوح گفت: اگر زنده باشم سیصد سال دیگر تاخیر انداختم. پس از سیصد سال خواست نفرین کند عده از ملائکه از آسمان ششم آمدند خواهش کردند که نفرین را تاخیر نماید باز سیصد سال دیگر صبر کرد. پس از نهصد سال نفرین کرد جبرئیل نازل شد و گفت: دعای تو را خداوند قبول کرد اکنون پیروان خود بگو خرما بخورد و هسته آن را بکارند و مواظبت کنند تا درخت بشود و میوه بدهد آن وقت فرج شما حاصل می شود، آن ها خرما را کاشتند، بزرگ شد خرما داد، نوح از خدا خواستند عذاب نازل کند، وحی رسید دوباره آن خرما را بخورند و هسته را بکارند پس از بار دادن فرج حاصل می شود. در این زمان یک سوم از مردم از دین نوح دست کشیده و مرتد شدند و بقیه مردم عمل کردند و هسته خرما را کاشتند و خرما آورد، دفعه سوم باز وحی رسید هسته را بکارید خرما بشود ای دفعه دو ثلث مردم مرتد شدند، بقیه عمل کردند هسته را کاشتند خرما آورد حضرت نوع دعا کرد و مستجاب شد دستور آمد برای ساختن کشتی حدود هفتاد نفر یاور داشت البته این برنامه‌ها برای امتحان بود که پاکان معلوم شود. به کمک فرشته ها به زودی کشتی ساخته شد و دارای سه طبقه بوده، طبقه بالا برای مردم، و طبقه وسط برای چهار پایان، و طبقه زیرین مال و وحوش و خوراک و لوازم هم در طبقه اول قرار گرفت، دستور آمد هر وقت دیدی آب از تنور آمد و جوشیدن گرفت از هر حیوان یک جفت بردار، با آن کسانی که ایمان آورده اند بروید میان کشتی، تنور در کوفه توی خانه حضرت نوح بود در کوفه که الان آن جا مسجد شده است، خلاصه این روز مشغول پختن نان بودند آب از تنور جوشید، حضرت نوح یاران خود و حیوانات را سوار کشتی کرد، آب جوشید و از آسمان نیز مثل مشک شروع به باریدن کرد، رودهای فرات و چشمه ها طغیان کرد، آب زمین را فرا گرفت همه را غرق کرد، جز سواران کشتی حضرت نوح (علیه السلام). (تاریخ انبیاء، ص 62 - 60 - 51)

امام صادق، گفته است چون خدای تبارک و تعالی نبوت نوح علیه السلام را آشکار کرد و شیعه یقین به فرج نمودند گرفتاری سخت شد و شهر بزرگ شد تا کار بیک سختی ناگواری کشید که بر شیعه چرخید و مخالفان به نوح هجوم کردند و او را به سختی زدند تا پاره ای اوقات سه روز بی هوش افتاده بود و خون از گوشش می ریخت تا به هوش آمد، این حادثه پس از سیصد سال از بعثت او رخ داد که آن حضرت در میان این مدت شب و روز آن ها را دعوت می کرد و می گریختند، پنهانی دعوت می کرد اجابت نمی کردند آشکارا دعوت می کرد رو بر می گردانیدند، پس از سیصد سال در دل گرفت که به آن ها نفرین کند و پس از نماز بامداد برای نفرین نشسته بود که یک دسته از آسمان هفتم به وی فرود آمدند و مرکب از سه فرشته بودند، بر او سلام کردند و عرض کردند ای پیغمبر خدا ما یک حاجت داریم فرمود چیست؟ گفتند نفرین بر قوم خود را وا پس انداز زیرا این نخست سطوتی است که خدا در زمین اظهار می کند فرمود نفرین بر آنان را سیصد سال دیگر پس انداختیم و به سوی آن ها برگشت و همان کار دعوت را پیش گرفت و آن ها هم همان کارها را کردند تا چون سیصد سال گذشت و از ایمان آن ها نومید شد و در هنگام ظهر برای نفرین به آن ها نشسته بود که یک دسته از آسمان ششم بر او فرود آمدند و سه فرشته بودند بر او سلام کردند و گفتند ما یک دسته از آسمان ششم هستیم بامداد بیرون شدیم و نیمه روز نزد تو آمدیم سپس از او همان درخواست نمایندگان آسمان هفتم را نمودند و آن ها را به همان پاسخ آنان پاسخ داد و به سوی قوم برگشت و به دعوت آن ها ادامه داد. (تاریخ انبیاء، ج 1، ص 146، قصه های قرآن ص 66)

امام صادق، گفته است: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می گستراند، سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته که همگی منتظر قائم علیه السلام هستند، بر او نزول می‌کنند. این فرشتگان همان هایی هستند که همراه نوح علیه السلام در کشتی بودند و همراه ابراهیم علیه السلام وقتی به آتش افکنده شد و همراه عیسی علیه السلام وقتی به آسمان برده شد. بجز آنها چهار هزار و سیصد و سیزده «فرشته نشانه دار و ردیف کننده» که در نبرد بدر فرود آمدند، نیز بر حضرت مهدی علیه السلام فرود می آیند، و نیز چهار هزار فرشته ای که برای یاری امام حسین علیه السلام و جنگیدن همراه او فرود آمدند و اجازه جنگیدن به آن ها داده نشد. این فرشته ها در روز عاشورا برای گرفتن اجازه به آسمان رفتند و وقتی بازگشتند، امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود. آن ها پریشان و غبار آلود نزد قبر امام حسین علیه السلام تا روز

قیامت گریه می کنند. در انجیل پیتر، از نوح به عنوان پیامبر درست کار یاد شده است. در کتاب لوک، از توفان نوح، به عنوان نمونهی برای روز قیامت ذکر شده است که همانند توفان نوح در قیامت زمان نابودی گناه کاران فرا می رسد. در کتاب دیگری از پیتر، از کشتی نوح همانند باپتیسم یاد شده است که همان گونه که باپتیسم انسان ها را نجات می دهد، کشتی نوح نیز انسان ها را نجات داد. در قرون پس از عیسی، نوشته های مسیحی کشتی نوح را همانند کلیسا دانسته اند که همان گونه که کلیسا مردم را به رستگاری می رساند، کشتی نوح نیز مردم را به رستگاری رساند. در مسیحیت قرون وسطی، معمولا از سه پسر نوح (سام، حام و یافث) به عنوان پدران سه قاره شناخته شده (سام-آسیا، حام-آفریقا و یافث-اروپا) یاد می شده است. در قرن ۱۸ و ۱۹ معمولا از نفرین ذکر شده در تورات در مورد حام (نفرین حام) به عنوان دلیلی برای مقبول بودن برده داری سیاه پوستان آفریقایی یاد گردیده است. در اوپایان عمر نوح، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: مدت نبوت تو به پایان رسیده و ایام زندگانیت به سر آمده، اسم اکبر و علم نبوت را که همراه تو است به پسرت «سام» واگذار کن. زیرا من زمین را بدون حجت قرار نمی دهم. سنت من این است که برای هر قومی، هادی و راهنمایی برگزینم تا سعادت مندان را به سوی حق هدایت کند و کامل کننده حجت برای متمردان تیره بخت باشد. نوح، این فرمان را اجرا نمود و «سام» را وصی خود کرد. او، هم چنین فرزندان و پیروانش را به آمدن پیامبری به نام «هود» بشارت داد. پس از وصایای خود، عزرائیل روح او را قبض کرد. قبر او در نجف، پشت سر علی امام اول شیعیان است.

نوح به روایت قرآن!

نوح، یکی از مهم ترین پیامبران قرآن و یکی از پیامبران اولوالعزم است. در قرآن ۴۳ بار نام نوح ذکر شده است که نشان دهنده اهمیت داستان او، برای نویسندگان قرآن بوده است. هم چنین سوره ای در قرآن به نام او (سوره نوح) وجود دارد. در برخی جاهای قرآن، به این داستان به طور اجمال و در برخی به طور تفصیل، تاکید شده است. بعثت و رسالت نوح، به اصطلاح بشر پس از آدم، به صورت یک قوم ساده و زندگی می کرد و این قوم دین و مذهبی نداشت. تا این که «خداوند» از آن ها خشمگین شد. به عبارتی دیگر، در زمان نوح، فساد در زمین شایع گشت و مردم از دین توحید روی گردان شده و به پرستش بت ها روی آوردند، و خدا نام چند بت آن روز را که عبارت بودند از: سواع، یغوث، یعوقونسر در سوره نوح ذکر کرده است. در این زمان بود که خدا نوح را مبعوث کرده و او را با کتاب و شریعتی به سوی آنان فرستاد تا قوم خود را به دین توحید و ترک بت ها دعوت کند. داستان قرآن، همانند داستان تورات، از تلاش نوح برای هدایت قوم خود و نافرمانی آنان است. اما در قرآن، نامی از سه پسر نوح (سام، حام و یافث) برده نشده است و تنها به داستان یکی دیگر از پسران نوح بدون ذکر نام که از فرمان پدر سرپیچی کرده و به هلاکت می رسد، یاد شده است. نوح دارای القاب گوناگونی در قرآن از جمله «رسول امین» (پیامبر امین) و «عبدا شکورا» (بنده شکرگذار) است. هم چنین در سوره آل عمران، آمده است که «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم وآل عمران علی العالمین» که بیانگر آن است که خداوند خاندان آدم، نوح، ابراهیم و عمران را بر جهانیان برتری داده است. هم چنین در قرآن ذکر شده (سوره ۶۶ آیه ۱۰) که همسران نوح و لوط با این که در نکاح پیامبرانی درست کار بودند به آن ها خیانت کرده و از اصحاب جهنم گردیدند. در داستان قرآن، اشاره شده است که نوح تلاش زیادی برای هدایت کردن قوم خود به پرستش خدای یکتا کرد اما این قوم، او را مسخره کرده و نوح را دروغ گو و دیوانه خواندند (سوره ۱۱ آیات ۲۷ - ۳۲، سوره ۵۴ آیه ۹) و او را تهدید به سنگسار نمودند (سوره ۲۶ آیه ۱۱۶).

خداوند به او وحی می کند که غیر از کسانی که تاکنون ایمان آورده اند هیچ کس ایمان نخواهد آورد. (سوره ۱۱ آیه ۳۶) و او به ساخت کشتی مشغول گردید در حالی که اشراف قوم، همواره او را مسخره می کردند. هنگامی که توفان نازل می شود پسر نوح از فرمان او سرپیچی کرده و به کشتی نمی آید. نوح، از خداوند درخواست شفاعت برای او می کند. اما خدا تاکید می کند که پسر او از کافران است و باید نابود گردد. نوح، در مقابل فرمان خدا تسلیم می گردد و پسر او از بین می رود. از

تمامی آیات مربوط به داستان نوح در قرآن، چنین برمی آید که نوح، همواره قوم خود را به توحید خدا و ترک شرک دعوت می کرد به طوری که از دو سوره «نوح و یونس»، و سوره «آل عمران» آیه 19 بر می آید آنان را به اسلام می خواند. در سوره «هود» آیه 28، چنین برمی آید که نوح از آنان می خواسته تا امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ از آیه 103 سوره «نساء» و آیه 8 سوره «شورا» بر می آید که نماز خواندن را نیز از آنان می خواسته و به طوری که از آیه 151 و 152 سوره «انعام» بر می آید رعایت مساوات و عدالت را نیز از آنان می خواسته، و دعوت شان می کرده به این که به فواحش و منکرات نزدیک نشوند، راست گو باشند و به عهد خود وفا کنند؛ از آیه 41 سوره «هود» بر می آید که نوح، نخستین کسی بوده که مردم را دعوت می کرده به این که کارهای مهم خود را با نام «خدای تعالی» آغاز کنند. از آیات سوره های «نوح و قمر و مومنون»، بر می آید که نوح، قوم خود را دائما دعوت می کرده به این که به «خدای تعالی» و آیات او ایمان بیاورند و در این دعوت، منتهای جد و جهد را به خرج می داده و شب و روز و آشکارا و پنهان وادارشان می کرده به این که حق را بپذیرند. ولی قومش جز به عناد و تکبر خود نمی افزودند، هر قدر او دعوت خود را بیش تر می کرده آنان سرکشی و کفرشان را بیش تر می کردند و به جز اهل و اولادش وعده اندکی که از غیر آنان ایمان نیاوردند، به طوری که دیگر از ایمان آوردن، سایرین به کلی مایوس گردید در آن هنگام، به «درگاه پروردگار» خود، شکایت برده و از او طلب نصرت کرد. از آیات سوره «عنکبوت» بر می آید که نوح، نهصد و پنجاه سال مشغول دعوت قوم خود بوده، ولی قوم، او را جز به استهزاء و مسخره کردن و نسبت جنون به او، عکس العملی از خود نشان ندادند؛ آن ها او را متهم می کردند به این که منظورش این است که به آقایی و سروری بر ما دست یابد، تا آن که در پایان از پروردگار خود یاری طلبید. و از آیات سوره هود برمی آید که پس از این درخواست نوح، خدای به او وحی کرد که از قومش به جز آن چند نفری که ایمان آورده اند احدی ایمان نمی آورد؛ از آیات سوره نوح آمده است که نوح قوم خود را به هلاکت و نابودی نفرین کرد، و از خدای تعالی خواست تا زمین را از لوث وجود همه آنان پاک کرده و احدی از آنان را زنده نگذارد به طوری که از آیات سوره هود بر می آید خدای تعالی به نوح وحی کرد که زیر نظر ما و طبق وحی ما کشتی را بساز. از آیات سوره هود بر می آید که خدا به او دستور داد تا کشتی را با تایید او بسازد. نوح شروع به ساختن آن کشتی کرد. مردم دسته دسته از محل کار نوح گذشته و او را مسخره می کردند. چون کشتی آب می خواهد، و کشتی سازی باید در لب دریا باشد و او این کار را در بیابانی بدون آب انجام می داد. همین باعث می شد که مردم او را مسخره کنند. او، در پاسخ به مردم، می گفت اگر امروز شما ما را مسخره می کنید به زودی خواهید دید که ما شما را مسخره می کنیم و به زودی خواهید فهمید که کسی که دچار عذاب گردد خوار و ذلیل و بیچاره می شود، و عذابی که می آید عذابی است مقیم و غیرقابل زوال و نیز از دو سوره هود و مومنون بر می آید که خدا برای نزول آن عذاب، علامتی قرار داده بود و آن این بوده که آب از تنوری بالا می زند. نوح، همچنان که از سوره هود و مومنون برمی آید مشغول ساختن کشتی بود تا این که آن را به اتمام رسانید و امر خدای مبنی بر نزول عذاب صادر شد، و آن تنور شروع به جوشیدن کرد. در این هنگام، خداوند متعال به نوح وحی فرستاد که از هر حیوان یک جفت نر و ماده سوار کشتی کند و نیز اهل خود را به جز افرادی که مقدر شده بود هلاک شوند. یعنی همسرش که خیانت کار بود و فرزندش که از سوار شدن امتناع ورزیده بود و نیز همه آن هایی که ایمان آورده بودند، سوار کند. و از سوره قمر بر می آید همین که آن ها را سوار کرد خدا درهای آسمان را به آبی ریزان باز کرد، و زمین را به صورت چشمه هایی جوشان بشکافت، آب بالا و پایین برای تحقق دادن امری که مقدر شده بود دست به دست هم دادند. و نیز از سوره هود برمی آید که رفته رفته آب زمین را فرا گرفت و بالا آمد و کشتی را از زمین کند، کشتی در موجی چون کوه های بلند سیر می کرد؛ و توفان همه مردم روی زمین را فرا گرفت و همه را در حالی که ستم گر بودند هلاک کرد، و خدا به نوح دستور داده بود همین که در کشتی مستقر شدند خدا را در برابر این نعمت که از شر قوم ستم کار نجات شان داد حمد بگویند و در پیاده شدن از او برکت بخواهند، و نوحعلیه السلام گفت: الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمینو نیز گفت: رب انزلنی منزلا مبارکاو انت خیر المنزلین. (المومنون: 29)

پس از آن که توفان به دلیل آیه 77 سوره صافات، عالم گیر شده و مردم روی زمین همه غرق شدند، خدا به زمین فرمان داد تا آب خود را ببلعد؛ و به آسمان نیز فرمان داد تا از باریدن بایستد؛ آب از ظاهر

زمین کاسته شد؛ کشتی بر بالای کوه جودی قرار گرفت و فرمان «قیل پسا للقومالظالمین» - دوری باد بر علیه ستم کاران صادر شد، آن گاه خدا به نوح وحی کرد که: ای نوح! از کشتی پایین آی و با سلامی از ناحیه ما و برکاتی بر تو و امت هایی که با تو اند پیاده شو، که پس از این توفان، دیگر هیچ گاه دچار توفانی عالم گیر نخواهند شد چیزی که هست بعضی از این نجات یافتگان امت هایی هستند که خدا در دنیا از متاع های زندگی دنیا برخوردارشان می کند، و سپس عذابی دردناک آنان را فرا می گیرد، پس نوح و همراهان او از کشتی خارج شده و در زمین قرار گرفتند و خدا را به توحید و اسلام پرستیدند؟! از محمد، پیامبر مسلمانان نقل قول شده است که: «هنگامی که خداوند اراده کرد قوم حضرت نوح را هلاک کند، به نوح فرمان داد کشتی بزرگی بسازد. جبرئیل نیز با میخ هایی برای ساختن کشتی فرود آمد. در میان انبوه میخ ها، پنج میخ ویژه بود که درخشش خاصی داشت و بر روی هر یک نام یکی از پنج نور مقدس محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین نقش بسته بود. حضرت نوح، هر کدام را بر می داشت، میخ هم چون ستاره ای در تاریکی شب می درخشید. هنگامی که میخ پنجم را برداشت، پس از درخششی، اشکی از آن جاری شد. نوح، از جبرئیل پرسید: «این میخ و اشک چیست؟» جبرئیل در پاسخ گفت: «این میخ حسین بن علی است.» حضرت نوح نیز هر یک را در یک طرف از کشتی کوبید. پیامبر فرمود: «در آیه «و حملنا علی ذات الواح و دسر» منظور از «الواح» چوب های کشتی و منظور از «دسر» ما هستیم. اگر ما نبودیم کشتی حرکت نمی کرد.» (منبع: «بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۲۲، حدیث ۱۴- امان الاخطار، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)

نوح، نخستین پیامبر اولوالعزم بود که خداوند او را با کتاب و شریعت مبعوث فرمود. شریعت و کتاب او نخستین شریعت و کتابی بود که مشتمل بر قوانین و احکام الهی بوده است. حضرت نوح دومین پدر نسل کنونی انسان است و به جز آدم و ادریس که پیش از او بودند، نسبت سایر پیغمبران الهی به او منتهی می گردد. نام همسر او، «والیه» و گناه او این بود که در نزد قوم خود، نوح را مجنون معرفی کرد. مطابق اخبار و تواریخ، قبر نوح در نجف و در کنار قبر علی امام اول شیعیان قرار دارد که در زیارت‌نامه امام علی نیز به آن اشاره شده است. (منبع: تاریخ الانبیاء، رسولی محلاتی، ج 1، ص 41، اعلام قرآن، خزائلی، ص 641، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی ج 2 ص 277)

شیخ صدوق در کتاب «عیون الاخبار از امام رضا (ع)»، نقل کرده است که: «نوح در همان محلی که کشتی به زمین نشست قریه ای بنا کرد و نام آن را قریه «ثمانین» (هشتاد) گذاشت.»

کشتی نوح در ترکیه!

در مورد اینکه کشتی نوح در کجا (ارمنستان، ایران، ترکیه و عراق) به زمین نشسته، ادعاهای زیادی وجود دارد. این ادعاها نخست از جنبه اثبات وجود خدا و پیامبران و دین ها و مذاهب صورت می گیرد و برخی کشورها چون ترکیه، از داستان کشف کشتی نوح، یک منطقه پر سود توریستی جذاب درست کرده و درآمدهای کلانی دارد. در سال ۱۹۵۹، یک خلبان ترکیه ای، براساس ماموریت محول شده، چندین عکس هوایی برای موسسه ژئودتیک ترکیه برداشت. هنگامی که ماموریت به پایان رسید، در میان عکس های او تصویری جلب نظر می کرد که بیش تر شبیه یک قایق بود تا چیزی دیگر، قایقی بزرگ که بر سینه تپه ای، در فاصله بیست کیلومتری کوه های آرارات آرمیده بود. تصویر هوایی از فسیل کشتی که محل آسیب دیدگی ناشی از برخورد به یک صخره در آن مشخص است. بلافاصله پس از مشاهده این تصویر، تعدادی از متخصصان، علاقه مند به پیگیری شدند. دکتر براندنبرگ از دانشگاه ایالتی اوهایو، یکی از این علاقه مندان بود. او کسی بود که پیشا در زمینه کشف تاسیسات روی زمین از طریق هوا، مطالعات دانشگاهی داشت و پایگاه های موشکی کوبا را در دوران کندی کشف کرده بود. دکتر واندنبرگ، عکس ها را مورد مطالعه قرار داد و اظهار کرد: «من هیچ شکی ندارم که شیء موجود در عکس های هوایی یک کشتی است. من تا به حال در طول مدت فعالیتم، هرگز چنین شیء عجیبی در یک عکس هوایی ندیده بودم.» پس از آن یک گروه کاوشگر آمریکایی نیز به منطقه مورد نظر اعزام شد، ولی حتی با انجام تحقیقات کوتاه مدت، نتوانست اطلاعات قابل توجهی

به دست آورد. ۱۷ سال از پایانین تحقیقات در منطقه گذشت و هیچ اکتشافی تا سال ۱۹۷۶ انجام نگرفت. در سال ۱۹۷۶، یک باستان شناس آمریکایی به نام «ران ویت» تحقیقات نوین خود را در منطقه آغاز کرد. او بسیار زود دریافت که این شیء قایق مانند، بسیار بزرگ تر از حدی است که پیشا تصور می کرد. او، به زودی با انجام محاسبات دقیق دریافت که طول این شیء عظیم الجثه بلندتر از طول یک زمین بازی فوتبال و اندازه آن به بزرگی یک ناو جنگی است که کاملا در زمین دفن شده است. اما کشتی کشف شده در زیر گل و لای قطوری دفن شده بود و به سختی به جز از ارتفاع قابل رویت بود. به دلیل همین عدم مشاهده دقیق از سطح زمین، امکان هر تحقیقی غیر ممکن بود. از سوی دیگر جسم کشف شده آن قدر بزرگ و سنگین بود که هر گونه اقدامی را در وهله اول عقیم می ساخت. «ران وایت» و گروه همراهش که کار را پیگیری می کردند، به جایی رسیدند که تنها وقوع یک حادثه عجیب و نادر می توانست راه گشای کار آن ها باشد: «زمین لرزه!» آن ها متوجه شدند که حرکت دادن و در آوردن جسم مذکور از درون زمین، به دلیل ابعاد گسترده و بزرگ آن غیرممکن است و تنها با یک لرزش زمین، این شیء می تواند از دل خاک سر در آورد و مورد کاوش قرار گیرد. از تحقیقات ران ویت، مدت زیادی نگذشته بود که در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۷۸، وقوع زمین لرزه ای در محل، باعث شد تا کشتی مزبور به طور شگفت آوری از دل کوه بیرون بزند و سطح زمین اطرافش را به بیرون براند. بدین ترتیب دیواره های این شیء، شش متر از محوطه اطرافش بالاتر قرار گرفت و برجسته تر شد. به دنبال این زمین لرزه، ران وایت ادعا کرد که شیء مذکور می تواند باقی مانده کشتی نوح باشد. سپس بدبینی ها به خوش بینی مبدل و این پرسش ها مطرح شد: «اگر این جسم عظیم قایقی شکل به طول یک زمین فوتبال، در ارتفاع ۱۸۹۰ متری کوه های آرارات، کشتی نوح نیست، پس چه چیز می تواند باشد؟ و اگر جسم کشتی نوح است، آیا توفان نوح واقعا به وقوع پیوسته است؟... آیا ما شاهد بقایای کشتی افسانه ای حضرت نوح که در کتب مقدس ادیان جهان از آن صحبت شده است، هستیم؟»

«کتاب مقدس» می گوید که کشتی نوح در ناحیه کوه های آرارات فرود آمده است. «قرآن» کتاب «مقدس» مسلمانان، می گوید که کشتی نوح بر روی کوه «جودی» نشسته است. کوهی که در حال حاضر کشتی مورد نظر بر آن قرار دارد به ترکی «کودی» داغ یا همان کوه «جودی» نام دارد. در حالی که در منابع اسلامی، آمده است که محل کوه جودی در منطقه موصل است. مثلا در کتاب «الدر المنثور» از امام کاظم، نقل شده که «جودی کوهی است در موصل.»

ترکیه امیدوار است بقایای کشف شده کشتی نوح، فرصت مناسبی را برای توسعه گردشگری مذهبی در این کشور به وجود آورد. علاءالدین کراجا، رییس فدراسیون کوهنوردی ترکیه معتقد است، کشف بقایایی از کشتی نوح (ع) در ارتفاعات کوه آرارات، به زودی گردشگران مذهبی فراوانی را برای بازدید از این منطقه روانه ترکیه خواهد کرد. در سال ۱۹۹۱، یک عدد میخ پرچ فسیل شده با حضور ۲۶ نفر محقق در بقایای کشتی کشف شد. تجزیه و تحلیل ترکیبات این میخ وجود آلیاژهای آلومینیوم، تیتانیوم و برخی از دیگر فلزات را تایید کرد. این در حالی است که گمان نمی رود در زمان نوح، آهن و آلومینیوم هنوز به مرحله کشف و استخراج رسیده باشد؟ بر بلندی های تپه های اطراف محل کشتی، باستان شناسان چند جسم بزرگ حجیم سنگی یافتند که در بالای هر کدام سوراخی بزرگ تعبیه شده بود. این ها در واقع ابزاری بودند که به علت وزن زیاد به جای وزنه یا لنگر به هنگام پهلو گرفتن کشتی به آب پرتاب می شدند. چگونه و با چه نیرویی؟ دقیقا کسی نمی داند؟!

کشتی نوح در ارمنستان

گفته می شود در اثنای جنگ جهانی، هوانوردی روسی به هنگام پرواز اکتشافی بقایای یک کشتی بسیار بزرگ را مشاهده کرد. پسها توسط ماهواره، جستجویی درباره بقایای کشتی نوح به عمل آورده اند و آن را در ارمنستان کنونی یافته اند. وقتی باستان شناسان روسی در وادی قاف مشغول حفاری بودند به چند تخته قطور پوسیده برخوردند که پسا معلوم شد قطعات جدا شده از کشتی نوح می

باشد. در سال های دیگر، به بررسی و حفاری ادامه دادند و به تخته قطور دیگری برخوردند که به صورت لوحی کهن ترین خطوط بر روی آن منقوش بود؛ بی آن که پوسیده باشد؛ گفته می شود هم اکنون این لوح در موزه آثار باستانی مسکو در معرض دید توریست هاست. اداره کل باستان شناسی شوروی پیشین هیاتی مرکب از هفت نفر خط شناس روسی و چینی را مامور بررسی و تحقیق کرد. این هیات پس از هشت ماه مطالعه و مقایسه چنین گزارش دادند:

1- این لوح از همان جنس پاره تخته های کشتی نوح است.

2- حروف آن به لغت سامانی یا سامی است که ریشه و اصل لغات منسوب به سام بن نوح است.

3- معنی کلمات این چنین است: ای خدای من! و ای یاور من! به رحمت و کرمت مرا یاری نما و به پاس خاطر نفوس مقدسه پارقلیطا مئدمئد، ایلیا، طیطه، شبر و شبیر، آنان که همه بزرگان و گرامی هستند و جهان به برکت شان برپاست، به احترام آنان مرا یاری کن، تنها تویی که می توانی مرا به راه راست هدایت کنی.

برخی، این پنج نام را به ترتیب به نامهای پنج تن آل عبا - محمد (ص)، علی (ع)، فاطمه (س)، حسن (ع) و حسین (ع) منطبق دانسته اند (منبع: مجله راه قرآن)

کشتی نوح در عراق!

دانشمندان عراقی می گویند: «کشتی نوح در نجف پهلو گرفته بود و نه در ترکیه. دانشمندان عراقی، بر طبق مدارک و دلایل علمی گوناگون، تاکید کردند که کشتی نوح در نجف پهلو گرفته بود و نه در کوه آرارات کشور ترکیه. در این راستا کمیسیون گردش گری و آثار باستانی اشاره کرد که آثار باستانی عراق که تاکنون یافت شده اند بیشتر از یک دهم آثار کنونی عراق را تشکیل نمی دهند. آقای سامی بدری، در گفتگویی با «السومریه نیوز»، گفت: معلومات به دست آمده از آثار باستانی که بر آن با خط میخی و به زبان سومری و اکدی نگاشته شده است نشان می دهد که کشتی نوح در نجف پهلو گرفته بود، هم چنین افزود: در نوشته به ثبت رسیده بر روی لوح یازدهم در سطر 138 و 139 در حماسه گلگامش آمده است: کوه سرزمین حیره، سرزمین پیروزی، کشتی را به دست گرفت و نگذاشت که تکان بخورد. گفته می شود تاریخ نگارش حماسه گلگامش به پنج هزار سال پیش که به حادثه توفان اشاره می کند، باز می گردد و در آن جزئیات این رویداد را مانند آن چه در کتاب های مقدس پس از دو هزار سال آمده است را روایت کرده است. آقای بدری، خاطرنشان کرد: کلمه نصر (پیروزی) ریشه اکدی دارد که به معنی «حفظ کردن» می باشد که مترادف واژه «حیر و حار» در زبان سومری و به معنای «گرفتن ریسمان» می باشد. و نجف همان کوه سرزمین حیره است. هم چنین متن یهودی که در آن ذکر شده که کشتی بر روی کوه آرارات لنگر انداخته، بسیار مبهم می باشد. بدری، افزود: ما به این نتیجه رسیدیم که این کلمه از دو واژه «آر» و «آراد» تشکیل یافته است و واژه «آراد» به رودخانه فرات اشاره دارد که به نجف و کوفه باز می گردد و نه به کشور ترکیه. هم چنین آقای ثامر خزعل، استاد دانشکده علوم دانشگاه بغداد به «سومریه نیوز»، گفت: بر طبق تحلیل و بررسی خاک و دلایل باستانی، توفان تا ارتفاع 70 متر رسیده بود. و منطقه خلیج در آن روزگار خشک بوده است و آب تا 70 متر بالاتر از سطح خلیج رسیده و این به معنای آن است که این ارتفاع تا مرتفع ترین نقطه در جنوب نجف «منطقه طار النجف» (سراشیبی های نجف) ادامه یافته بود. از طرف دیگر، آقای عبدالزهره عباسی، کارشناس آثار باستانی در دانشگاه کوفه، ذکر کرد: در این زمینه پروژه ای جهت بررسی آثار باستانی عراق با استفاده از دستگاه های سنسور و رادار زمینی برای کاوش مواقع دفن شده در حال آغاز شدن می باشد. همچنین آقای قیس حسین رشید، رییس کمیسیون گردش گری و آثار باستانی، آرا و نظرات پژوهش ران را محترم شمرد و گفت: ما با دلایل ارایه شده موافق هستیم. آقای رشید در گفتگوی خود با «سومریه نیوز»، گفت: این پژوهش ها دیباچه ای خواهد بود برای کشف آثار باستانی بوسیله تکنیک های مدرن در کاوش گری. هم چنین در آینده از روش های

ژئوفیزیکی و ژئو شیمی برای سرعت بخشیدن به مراحل اجرایی، استفاده خواهد شد. رییس کمیسیون، گفت: آثار یافت شده در عراق، فقط یک دهم از آثار باستانی که در عراق وجود دارد را تشکیل می دهد. و این کاوش گری ها هنوز در شهرهای تاریخی عراق ادامه دارد. آقای رشید، گفت: هم چنین کارشناسان زمین شناسی پروژه ای جهت کاوش آثار باستانی دفن شده در خاک را به وسیله دستگاه های مدرن و پیشرفته، در نظر دارند. که نخستین گام به سوی ثبت آثار باستانی عراق به شمار می آید. باید این نکته را در نظر داشت که آثار باستانی عراق تعداد انبوهی را در بر گرفته است که هنوز به ثبت نرسیده اند. اما به شمار آوردن نجف به عنوان مکانی که کشتی نوح در آن پهلو گرفته در حال حاضر با مخالفت بسیاری از کارشناسان برخورد کرده است و دلایل مبهم آن ها، آرارات در ارمنستان و جودی در ترکیه را به عنوان لنگرگاه کشتی نوح معرفی می کند.

(منبع: سایت نجف اشراف پایتخت فرهنگی اسلامی 2012)

کشتی نوح در ایران!

در ایران نیز چند «پژوهشگر» مدعی هستند که کشتی نوح در ایران است. «علیرضا بهداد»، از روزنامه اقتصاد گفتگویی با افراسیاب پور، درباره این که کشتی نوح در ایران است، زیر عنوان: «کشتی نوح در ایران پیدا شد؛ قبر حضرت نوح در زاگرس است.»، انجام داده است. بهداد، پس از اشاره به داستان کشتی نوح، می نویسد: چندی پیش یکی از دوستان فصلنامه ای در اختیارم گذاشت که در این فصلنامه مقاله ای جالب نظرم را جلب کرد. «نوح و نوحاوند» عنوان آن مقاله بود. دکتر علی اکبر افراسیاب پور، نویسنده مقاله، عضو هیات علمی دانشگاه شهید رجایی تهران مدعی شده که توفان نوح در ایران پایان یافته و کشتی او در زاگرس به گل نشسته است. اسناد و مدارکی که نگارنده در این مقاله ارایه کرده و به نظرم بسیار محکم بود. به قدری از این موضوع شگفت زده شدم که از طریق همان دوست توانستم با دکتر افراسیاب پور قراری بگذارم. قرارمان می شود ساعت 10 صبح روز یک شنبه 21 بهمن ماه 1386، آپارتمان شخصی دکتر در منطقه قنات کوثر... خلاف تصورم معماری داخلی منزل وی کاملا امروزی است. خودش در این باره می گوید: زیاد در خانه نیستم چون بیش تر اوقات را در دانشگاه سپری می کنم. شما که همیشه در دانشگاه هستید پس قبر نوح و کشتی او را چگونه در کوه های زاگرس پیدا کردید؟ سال 1362 که از جبهه برگشتم در صدا و سیمای مرکز لرستان مشغول کار شدم. برنامه ای رادیویی داشتم که باید درباره زندگی ایلات و عشایر استان پژوهش می کردم. طی این پژوهش متوجه شدم کوهی به نام «سرکشتی» در سمت نورآباد و نهاوند قرار دارد. شنیدن این نام برایم بسیار جالب بود؛ چرا که در آن منطقه نه دریایی است و نه راهی که با دریا ارتباط داشته باشد، اما این که «سرکشتی» از کجا آمده بود آغازی شد بر مطالعاتم.

رشته تحصیلی تان چیست؟

کارشناسی فلسفه دارم، اما دوره دکترای خود را در گرایش عرفان گذرانده‌ام. 12 جلد کتاب تالیف کرده ام و 54 مقاله داخلی و خارجی چاپ شده دارم.

پس شما هم چیزی از نوح در ایران نشنیده بودید؟

خیر، اما تصمیم گرفتم مطالعاتم را درباره رشته‌کوه های زاگرس ادامه دهم. در قلب رشته کوه زاگرس، کوهی به نام «گرین» قرار گرفته است. این کوه از شمال نهاوند شروع و تا شمال غرب این شهر ادامه دارد. رود معروف «گاماسیاب» که سرچشمه رود کرخه است از این کوه سرچشمه می گیرد. با مطالعاتی که انجام دادم به اسناد و مدارکی پی بردم که در آن ها گفته شده بود «نهاوند» همان «نوح، آب، بند» است و به علت کثرت استفاده طی سال های دور از «نوح آب بند» به «نهاوند» تغییر یافته است.

چگونه امکان دارد در منطقه ای که دریایی ندارد و از هر دو طرف به کوه مشرف است، توفانی رخ داده باشد؟

اگر به رشته کوه زاگرس توجه کنید، متوجه خواهید شد که این رشته کوه مانند دیواری است که هر دو طرف آن دشت قرار دارد شکل این رشته کوه به خوبی نشان می دهد که اگر در منطقه بین النهرین توفانی روی داده باشد این کوه آن را مهار کرده است چون اصلی ترین دیواره ای است که می تواند از سر راه آن توفان قرار گرفته باشد. همانگونه که گفتم کوه گرین در قلب زاگرس قرار گرفته است. ارتفاع همه قله های زاگرس نزدیک به هم است. در سلسله کوه های گرین کوهی قرار دارد به نام «سرکشتی»، این کوه 2 هزار و 80 متر ارتفاع دارد. با بررسی میدانی در این کوه متوجه شدم بالای آن دو قبر خیلی قدیمی قرار گرفته است که هم اکنون به عنوان امامزاده «بابای بزرگ» مورد زیارت مردم قرار می گیرد. در فرهنگ ایرانی فقط دو پیامبر را به نام بابای بزرگ می دانند یکی نوح و دیگری آدم.

یعنی الان آن قبر زیارتگاه است؟

بله، از روزگاران دور مردم منطقه نهاوند و نورآباد برای زیارت، پا به این منطقه می گذاشته اند.

در قرآن آمده که کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفته است، شما مدعی هستید که «گرین» همان «جودی» است؟

آیه 44 سوره نوح اشاره می کند «و به زمین خطاب شد که آب را فرو بر و به آسمان خطاب شد باران را قطع کن و آب به یک لحظه خشک شد و حکم انجام یافت و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و فرمان هلاک ستم کاران در رسید.»

می بینید که قرآن اشاره می کند که جودی محل به گل نشستن کشتی نوح است. با گسترش پژوهش ها متوجه شدم طایفه ای به نام جودی و جودکی آن منطقه زندگی می کنند. هم اکنون هم افراد زیادی در سراسر ایران نام خانوادگی «جودی» یا «جودکی» را دارند.

آیا به غیر از مشاهده های جنابعالی، اسناد تاریخی دیگری وجود دارد که در آن به وجود قبر نوح در نهاوند اشاره کند؟

بله، اسناد تاریخی بسیاری وجود دارد. ابن فقیه همدانی در سال 290 قمری (1200سال پیش) در کتاب «البلدان» (به زبان عربی و چاپ 1885 اروپا) صفحه 237 نوشته است: «نهاوند از ساخته های نوح (ع) است و به آن نوح آوند گفته اند.»

یاقوت حموی متوفی 624 قمری در کتاب معجم البلدان صفحه 361 آورده است: «نهاوند را به این دلیل نهاوند گفته اند که از ساخته های نوح (ع) است.»

ابی الفداء متوفی 732 در کتاب تقویم البلدان چاپ پاریس صفحه 417 یادآور می شود: «نهاوند شهری از سرزمین کوهستان است که نوح آن را بنا کرده است.»

زکریا قزوینی، در سال 674 قمری در کتاب آثار البلاء صفحه 545 می نویسد: «نهاوند از بناهای نوح نبی (ع) است. اصلش نوح آوند بوده است» در کتاب مجمل التواریخ تالیف سال 530 قمری صفحه 186 می خوانیم: «نوح پیغامبر شهر را بنا کرد به نام خویش «نوح آوند» و آن نهاوند است. ابن اثیر در جلد سوم کتاب خود صفحه 335 می آورد: «نهاوند شهری است از بلاد جبل گویند آن را نوح بنا کرده است» در کتاب عجایب المخلوقات (سال 555 ق)که اروپایی ها آن را قبول دارند. در جلد 3 صفحه 275 آمده است: «نهاوند شهری قدیم است که آن را نوح بنا کرد. آن را نوح آوند گویند.»

خلف تبریزی، در سال 1062 در کتاب برهان قاطع، صفحه 1173 می نویسد: «نهاوند: نوح (ع) بانی آن شهر بوده وآن را نوح آوند می گفته اند یعنی «نوح تخت» و «نوح مسند». پایتخت نوح بوده و آوند به معنی تخت و مسند هم آمده است و به کثرت استعمال نهاوند شده است.»

می بینید که وجود قبر نوح و آرام گرفتن کشتی این پیامبر در ایران نه تنها حرفی امروزی نیست بلکه سخنی تاریخی است و مانند این جملات در کتاب های زیاد دیگری نیز آمده که شرح آن در این گفتگو نمی گنجد. سال 79 نسخه ای از مقاله را برای بنیاد نوح شناسی آمریکا فرستادم چون در داخل کشور کسی به این موضوع اهمیت نداد. پس از این که مقاله را به آمریکایی ها دادم گروهی سه نفره برای بررسی موضوع به ایران آمدند. با یکی از آن ها به منطقه رفتیم. از منطقه فیلم برداری کردند. سنگ های عجیبی در منطقه پیدا کردیم؛ مانند حلقه های زنجیر و قبرهایی مربوط به دوران پیش از اسلام. به اتفاق با 15 تن از پیرمردهای اطراف که مصاحبه کردیم همگی آن ها می گفتند نام این کوه سرکشتی است و اجداد ما گفته اند قبر نوح این جاست. جالب این که تا 80 کیلومتر آن سوتر از منطقه افراد بومی همین نکته را نیز می گفتند.

به غیر از آمریکایی ها گروهی دیگر از منطقه بازدید داشته اند؟

بله، چند ماه پس از بازدید آمریکایی ها یک گروه انگلیسی از منطقه بازدید کرد.

شما به آنها اطلاع دادید؟

نمی دانم چگونه متوجه شدند، اما ظاهرا با صرف هزینه های زیادی منطقه را مورد بازدید قرار دادند و قرار است طی ماه های آینده دوباره به نهاوند بروند.

ظاهرا کشورهای دیگری هم مدعی نوح هستند!؟

هم اکنون شش کشور عراق، سوریه، ترکیه، آذربایجان، ایران و یمن مدعی هستند که کشتی نوح در آن جا آرام گرفته است. بدون هیچ تعصبی خدمت تان می گویم که اسناد و مدارک ایران بسیار قوی تر از سایر کشورها است. اگرچه معتقدم اسناد و مدارک ایرانی ها بسیار قوی تر است اما باز تاکید می کنم کار علمی تعصب بردار نیست و هر کس سند و دلایل ارایه دهد باید حرف او را پذیرفت و نباید فراموش کنیم درباره امور باستانی نمی توان به قطعیت صحبت کرد.

منابعی که ارایه دادید عمدتا عربی بود، آیا منابع دیگری هم وجود دارد؟

یکی از جغرافی دانان به نام پاپلی یزدی در کتاب فرهنگ آبادی ها صفحه 8 درباره کوه سرکشتی نوشته است: «سرکشتی محل به گل نشستن کشتی نوح است و در غرب منطقه دلفان رشته کوهی است مربوط به دوران اول و دوم. مرحوم حاج حیدر که کهن سال ترین مرد قبیله بود درباره وجه تسمیه این کوه گفت: پس از فرو نشستن توفان نوح، کشتی نوح بر بالای این کوه به گل نشست و از حرکت باز ایستاد.»

اهل حق که گروهی از درویشان قدیمی غرب ایران هستند برای گنبد «بابای بزرگ» (همان قبر نوح) احترام خاصی قائل هستند و قرن ها است که به صورت کاروان از استان های کردستان، کرمانشاه و لرستان به زیارت آن می روند.

هنری رنخستینسون، دانشمند آشورشناس در سال 1838 نوشته است: در 25 ماه مه به کوه زیبای «چهل نابالغان» رسیدیم که از طرف غرب به یک سلسله کوه مرتفع به نام سرکشتی می رسد. لرها معتقدند «کشتی نوح پس از توفان در آن جا به گل نشسته است.»

ادعای این که قبر نوح در ایران است از لحاظ اقتصادی چه چیزی در بر دارد؟

شما توجه کنید پس از مطرح شدن این فرضیه چند گروه باستان شناس معتبر پای به کشورمان گذاشته اند. جای تعجب است چنین موضوع مهمی برای برخی از مسوولان اصلا جالب نبوده ! اما کشورهای دیگر که خدمت تان گفتم: با وجود این که اسناد و مدارک ضعیف تری دارند با استفاده از تبلیغات فراوان و حمایت دولت هایشان، توانسته اند توریست های زیادی را جمع کنند.

آرام شدن توفان نوح در ایران را از چه جنبه هایی بررسی کردید؟

از سه جنبه علمی و تاریخی، اسطوره ای و داستانی و دینی و مذهبی این توفان را بررسی کرده ام. از هر سه جنبه می توان ثابت کرد هزاران سال پیش توفانی رخ داده است. همه فرهنگ ها به نوعی داستان نوح را شنیده اند و آن را باور دارند. سال 1891 پژوهش گری به نام «اندری» ماجرای توفان نوح را با روایت های گوناگون گردآوری کرده است. 68 روایت محلی، 13 روایت در آسیا، 4 روایت در اروپا، 5 روایت در آفریقا. ویلکاکس، یکی از باستان شناسانی است که در منطقه بین النهرین پژوهشی انجام داده و فرضیه ای را عنوان می کند که براساس آن طغیان رود فرات منشا توفان نوح بوده است. آب بالا آمده و کوهستان زاگرس را فراگرفته و زاگرس هم چون سدی جلوی این آب ایستاده است.

توفان نوح چند سال پیش رخ داده است؟

نمی توان در مورد وقوع این توفان عدد داد اما اگر بخواهیم حدودی سال وقوع توفان نوح را بگوییم می توان گفت حدود 4 هزار سال پیش این توفان رخ داده است.

چگونگی وقوع این توفان مشخص نیست؟

تورات معتقد است توفان 350 سال طول کشید. قرآن در چهار سوره هود، نوح، مومنون و اعراف در خصوص توفان نوح سخن به میان آورده اما هیچ اشاره ای به سال نمی کند.

گفتید که دو قبر را در بالای کوه سرکشتی پیدا کرده اید. یکی از آن ها قبر نوح است و قبر دوم مربوط به کیست؟

حدس می زنم یکی از نزدیکان نوح باشد ضمن اینکه بعید هم نیست قبر حضرت آدم در آنجا باشد.

به اطلاع خوانندگان محترم می‌رسانیم اصل مقاله جناب آقای دکتر افراسیاب پور در دفتر روزنامه دنیای اقتصاد جهت ارایه به هموطنان موجود است.

در گفتگو با حبرگزاری حکومتی «مهر» اعلام شد: یک پژوهشگر ایرانی ادعا می کند طبق بررسی های سی ساله اش در منطقه جم استان بوشهر کشتی نوح در این منطقه از ایران واقع شده است. بدیعه دشتی، با بیان این که مدارکی دارم که نشان می دهد برپایه دانسته های تاریخی و تایید کامل شواهد امر این کشتی در ایران است به خبرنگار مهر گفت: بر اساس منابع موجود، داستان توفان حضرت نوح 27 هزار سال پیش اتفاق افتاده است این در حالی است که رده های آبی خشک شده در منطقه جم تاریخی بیش تر از آن را نشان می دهد. وی با بیان این که اکنون می توان این تاریخ را برای قدمت آثار موجود در این کوه پذیرفت ادامه داد: چون دریای ایران (خلیج فارس و دریای عمان) در آن زمان تا کوهپایه می رسیده است اطلاق نام کشتی به این کوه دست تراشیده و نیز انتساب اختراع کشتی به زمان جمشید جم عینیت و سندیت می یابد. دشتی، گفت: برخی کشورهایی که ادعای حضور کشتی نوح را در سرزمین شان دارند توانسته اند که با ادعای مردود گردشگران زیادی را به سوی خود جذب کنند. یکی از این کشورها ترکیه است که ادعا می کرد کشتی نوح در کوه آرارات واقع شده و تنها سند خود را نمایی از کوه به شکل هلال یک کشتی ارایه می کند. این پژوهش گر ادامه

داد: اسفندیار رحیم مشایی، رییس پیشین سازمان میراث فرهنگی نیز در یکی از سخن رانی خود در تاریخ پانزدهم شهریور سال 86 ادعای برخی کشورها مبنی بر وجود این کشتی در کوه آرارات را مردود اعلام کرد. غیر از او مسوولان کشورهای دیگر مانند واتیکان نیز این فرضیه را در سال 1993غیر مستند خوانده اند. به گفته دشتی، دکترین او درباره حضور کشتی نوح در ایران و دیگر کشفیاتش در منطقه جم استان بوشهر هنوز از نظر علمی و از سوی هیچ مقام رسمی در داخل و خارج کشور رد نشده است. دشتی معتقد است که می تواند مدارک خود را برای کسانی که ادعای رد این مساله را دارند ارایه و در محافل جهانی از نظریه خود دفاع کند. او، هم چنین از سال 1374 تاکنون مقالاتی در سطح بین المللی با این موضوع ارایه کرده است... پیش از این نیز یک پژوهشگر با استناد به باور مردمی اعلام کرده بود که کشتی نوح در ارتفاعات کوه زاگرس پهلو گرفته است این در حالی است که تاکنون سازمان میراث فرهنگی هنوز نسبت به این ادعاها هیچ پاسخی نداده است.

بقایایی از کشتی نوح در ایران کشف شد! یک هیئت اعزامی از خارج در ارتفاعات کوه های شمال غرب ایران موفق به کشف یک قطعه سنگ مانند شدند که آن را به بقایای کشتی نوح نسبت داده اند. این تیم قطعه مذکور را در در ارتفاع 4000 متری کوه سلیمان - از رشته کوه های البرز - پیدا کرده اند. بنا به اظهارات رابرت کرنیوک (Robert Cornuke)، رییس موسسه تحقیقات و اکتشافات باستان شناسی Bible - که به اختصار آن را BASE می نامند - این قطعه صخره مانند به طرز حیرت آوری به چوب شبیه است. تصاویر عکاسی شده توسط اعضای گروه BASE، نشان دهنده شیئی است که در ظاهر به صخره شباهت دارد، اما تیم تحقیقاتی معتقد است این شئ در واقع قطعه چوبی است که بر اثر مرور زمان به سنگ تبدیل شده است. کرنیوک، در اینباره می گوید: «ما قطعه کوچکی از شئ مزکور را مورد بررسی دقیق قرار دادیم و در بافت های تشکیل دهنده آن، ترکیبات چوب مشاهده کردیم. هر چند در حال حاضر نمی توانیم ادعا کنیم که قطعا بقایای کشتی نوح را یافته ایم، اما این شئ به کشتی نوحی که در گذشته از آن صحبت می شده کاملا شبیه است.»

این تیم تحقیقاتی، معتقد است اثبات این نکته که شئ کشف شده متعلق به کشتی نوح است، امری بسیار دشوار است، اما آن ها موفق به یافتن شواهدی شده اند که ثابت می کند این ناحیه در گذشته جزو مناطق مقدس محسوب می شده است. بر طبق این داستان، معتقدین به کتاب مقدس، محل به خشکی نشستن کشتی نوح را کوه آرارات واقع در شرق ترکیه می دانند. هر چند جغرافیای این منطقه با توضیحاتی که در تورات - مبنی بر این نکته که مسافرین کشتی از شرق به سمت بین النهرین در حرکت بودند- آمده، مغایرت دارد. کرنیوک و تیم تحقیقاتی اش بر این باورند که کوه آرارات می تواند به منزله کلیدی برای رسیدن به هدف باشد. کرنیوک در این باره می گوید: «ما با جهت یابی جغرافیایی که در کتاب مقدس به آن اشاره شده، به یک نقطه از ایران رسیدیم، این منطقه نمی تواند در ترکیه واقع شده باشد.»

تیم تحقیقاتی BASE با تکیه بر اطلاعات منابع گوناگونی چون تورات و نیز با مطالعه دست نوشته های یک کاشف انگلیسی به نام مک ماهن (A. H. McMahan) که در قرن نوزدهم می زیسته، در ماه ژوئیه سال 2005 با هدف صعود به کوه سلیمان وارد ایران شدند. مک ماهن که در سال 1894 به ایران سفر کرده، بر فراز کوه سلیمان در خاطرات سفرش چنین نوشته است: «بر طبق مدارک موجود کشتی نوح پس از توفان در چنین نقطه ای پدیدار گشته است.»

به علاوه او در خاطراتش از تکه چوب هایی مربوط به معبدی که در بالای کوه قرار داشته و مردم برای زیارت آن به این منطقه می آمدند نیز سخن به میان آورده است. دلایل تیم تحقیقاتی BASE، در اثبات ادعایشان برای بسیاری از افراد متقاعد کننده نبوده است. کوین پیکرینگ (Kevin Pickering)، یکی از باستان شناسان دانشگاه لندن و متخصص در زمینه سنگ های رسوبی نیز معتقد است؛ شئ یافت شده که به کشتی نوح شبیه است، در اصل از جنس چوب نبوده، او در این باره می گوید: «از تصاویر چنین بر می آید که لایه نازکی از ماسه سنگ های چخماقی و پوسته های صدفی که به احتمال قریب به یقین سال ها پیش در مناطق اطراف دریا ساخته شده، سطح این صخره را پوشانده است.» (منبع: سایت فریا)

باستان شناسان آمریکایی: کشتی نوح در ایران است. تیمی از باستان شناسان تگزاسی، مدعی شده اند که بقایایی را در ارتفاع 13 هزار پایی کوه های البرز در شمال ایران پیدا کرده اند که متعلق به کشتی نوح است. به گزارش سرویس بین الملل «بازتاب»، به نقل از سایت «Netscape»، «آرک بونما»، عضو موسسه جستجو و کشف آثار باستانی کتاب مقدس به شبکه «ABC» می گوید: «اگر کشتی نوح نیست، پس چیست؟»

تیم باستان شناسی، این آثار را در کنار یک برآمدگی یافتند، اما در آغاز گمان نمی کردند که کشتی نوح باشد. آنان هنوز هم متعجب و امیدوارند. «رابرت کورنوک»، رییس تیم به شبکه «ABC» گفت: ما چیزی را یافتیم که قلب من را به تپش واداشت. در آغاز زیاد مهم نبود، ولی وقتی نزدیک شدیم، تعجب کردیم؛ بسیار شبیه به چوب بود و از پایین، درست شبیه به عرشه یک کشتی مدرن بود.»

در کتاب مقدس مسیحیان هم آمده که این کشتی، در کوه های آرارات قرار دارد و نظریه پردازان می گویند که طول آن، هزاران مایل است. هرچند بسیاری گفته اند، اگر این کشتی پیدا شود، در کوه های آرارات در ترکیه پیدا خواهد شد، اما اعضای تیم می گویند که موقعیت این کشتی در ایران، مطابق با شواهد جغرافیایی کتاب مقدس است. کشتی اندازه ای حدود یک هواپیمای کوچک را داشته و آثار کشف شده نیز به همان مقیاس و اندازه هستند. یافته این گروه، حدود 400 متر طول دارد و شامل صخره هایی است که به طور مشخص از چوب سیاه هستند، در حالی که صخره های منطقه، کاملا قهوه ای است. جالب تر آن که برخی بخش های چوب مانند این صخره در این هفته، مورد آزمایش قرار گرفتند و مشخص شد که چوب های سنگواره هستند. در کتاب مقدس آمده است که بدنه کشتی قیراندود شده که ماده ای سیاه است. در داخل بخشی از این «صخره» نیز یک فسیل دریایی پیدا شد که تنها متعلق به زیر دریاهاست. اما چرا عده بسیاری به دنبال کشتی نوح هستند؟ «بروس فیلر»، یک نویسنده مذهبی به «ABC» گفته است: این ایده وجود دارد که اگر بتوانیم ثابت کنیم، این کشتی وجود داشته، آن گاه می توانیم ثابت کنیم که این داستان واقعیت است و مهم تر از آن، می توانیم اثبات کنیم که خداوند هم وجود دارد.»

روایت است که نوح، پیش از به زمین نشستن کشتی و فروکش کردن آب، پرنده ای را که باید مانند کبوتر یا کلاغ بوده باشد به بیرون فرستاد تا مطمئن شود خشکی نزدیک است یا نه. بار اول پرنده با خستگی به کشتی بازگشت و این بدان معنی بود که خشکی در آن نزدیکی ها وجود ندارد. بار دوم پرنده به کشتی باز نگشت و این آزمایش نشان داد که عمل لنگر انداختن نزدیک است. (در کتاب مقدس که گویا این روایت از آن نقل شده، آمده است حضرت نوح (ع) ابتدا یک کلاغ را می فرستد که از فرستادن کلاغ نتیجه ای نمی گیرد و پس از آن کبوتری را می فرستد.) نهایتا، صنعت کشتی سازی در تاریخ جهان قدمت طولانی دارد. بحث بر سر تکنولوژی پیچیده ای است که مهارت ذوب فلزات، ابزار پیشرفته و نیروی انسانی متخصص می طلبیده است. حال فرض کنیم که چنین داستان واقعیت داشته، اما باز هم این پرسش پیش می آید که نوح به تنهایی چگونه توانسته، کشتی ناوگونه خود را به طول یک زمین فوتبال و به وزن تقریبی ۳۲۰۰۰ تن بسازد؟ آیا ساخت یک کشتی با دست خالی با امکانات آن زمان، به گنجایش ۴۹۴ اتوبوس دو طبقه مسافربری... آزمایشات دانشمندان وجود قطعات آهن را در فواصل منظم و معین در ساختار کشتی کشف شده در ترکیه را تایید کرده است. باستان شناسان، با کشف رگه ها و تیرهای باریک آهنی، الگویی ترسیم کرده اند که حاصل کار به صورت نوارهای زرد و صورتی بر روی کشتی علامت گذاری شد. آن ها هم چنین گره ها و اتصالات آهنی محکم و برجسته ای را یافته اند که در ۵۴۰۰ نقطه کشتی به کار رفته اند. تصویر برداری های راداری نشان داده که در محل تصادم کشتی با صخره به هنگام فرود آمدن یا به عبارت دیگر به گل نشستن، نوارهای آهنی یا تیرهای فلزی کج شده اند. آن ها می گویند که استفاده گسترده و همه جانبه از فلزات در ساخت کشتی خارج از حد تصور ماست. بنابراین، در دل کوه های آرارات در نزدیکی مرزهای ایران و ترکیه، جسم عظیم فسیل شده ای قرن هاست که آرمیده است. کشتی بزرگ و مجهزی که به نوح و کشتی و توفان نوح نسبت داده می شود فسیل غول پیکری ست که راز و رمزهای بسیاری در دل آن نهفته دارد. در داستان ها آمده است که نوح، در سال رحلت آدم به دنیا آمد. شغل او نجاری

و مردی بلند قامت، تنومند و گندم گون بوده و مرکز بعثت و دعوت او در شامات و فلسطین و عراق بوده است. نام اصلی او، عبدالغفار (عبدالاعلی یا عبدالملک) بوده، و فرزند لمک بن متوشلخ بن اخنوع (ادریس) که با هشت یا ده واسطه نسب او به «آدم» می رسد. نوح، در جوانی به کار نجاری اشتغال داشت. قوم نوح، بت پرست بودند. نوح، به «ابوالبشر الثانی» معروف است. زیرا همه اولاد حضرت آدم «بوالبشر اول» منقرض شده اند. از قدرت نوح، در تمام طول عمرش کاسته نشده؛ دندانی از دهانش نیفتاده؛ مویی از سر و بدنش سفید نشده و در سن 850 سالگی از سوی «خداوند اش» به پیغمبری مبعوث شده است. گفته می شود نوح، دو هزار و پانصد سال عمر کرد، هشتصد و پنجاه سال آن پیش از پیامبری و نهصد و پنجاه سال پس از بعثت و رسالت بوده که به دعوت مردم به توحید و خداپرستی مشغول بود و دویست سال به دور از مردم به کار کشتی سازی پرداخت و پس از ماجرای توفان پانصد سال زندگی کرد. در روایت دیگری نیز آمده است پس از آنکه نوح از کشتی فرود آمد پنجاه سال زندگی کرد سپس جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد ای نوح نبوت تو گذشت و روزگارت به سر رسید... اما در این مدت طولانی، هیچکس به خدای نوح ایمان نیاورد. نوح که ناامید شده بود، تصمیم به نفرین و نزول عذاب بر قوم خود گرفت. سرانجام این مردم «کافر و خدانشناس»، آن چنان با خشم و غضب «خداوند عادل و قادر» روبرو شدند که نسل شان منقرض گردید!

براستی، این خدا و پیامبران و امامانش چه قدر بی رحم، ظالم و آدمکش بوده اند؟!

چهارشنبه بیست و هفتم مهر 1390 - نوزدهم اکتبر 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش بیست و یکم):

پیدایش قوم و دین یهود

پیدایش هر دینی در تاریخ، نه به عنوان یک امر قانون اخلاق، بلکه وسیله ای برای به قدرت رسیدن فرقه های مذهبی بوده است. از این رو، همواره دین و قدرت در تاریخ، گاه با هم و گاه در مقابل هم بوده اند. یهودیان مانند اعراب و آشوریان، از نژاد سامی هستند. از پیشینه تاریخی قوم عبرانی اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی محققین معتقدند که نام «عبرانی» را که کنعانیان پس از ورود ابراهیم (پیامبر) به سرزمین کنعان به او داده اند و او را عبرانی خوانده اند که پسها جزو القاب او شد و این لقب در خاندان او باقی ماند. زیرا عبرانی از ماده «ع ب ر» به معنا گذر کردن از نهر می آید، به اعتبار این که ابراهیم از ورود فرات عبور کرد و وارد کنعان شد. بر سر ابراهیم، همواره بین یهودیت و مسیحیت و اسلام کشمکش بوده است و هر یک، او را از خود می داند. گفته می شود که نسب ابراهیم تا آدم می رسد و در تورات آمده است. نسب نامه های تورات به کتب اسلامی نیز راه یافته و اصل و منشاء آن پذیرفته شده است. طبق جمع بندی حوادث کتاب مقدس، ابراهیم حدود 2000 سال پیش از میلاد، یعنی حدود 4000 سال پیش در شهر «اور» به دنیا آمد و به گفته تورات در آغاز ابرام (یعنی پدر بلند مرتبه) نامیده می شد. خدا نام او را در سن نود و نه سالگی به ابراهیم (یعنی پدر اقوام) تغییر داد. شهر «اور»، نزدیک یک قرن پیش در عراق در ساحل فرات از زیر خاک بیرون آمد و آثار باستانی بسیاری در آن جا کشف شده است. به نوشته تورات، پدر ابراهیم که «تارح» نامیده می شد، پسر خود ابراهیم و همسرش «ساره» و نوه خویش «لوط» (پیامبر) را برداشت و به سرزمین کنعان در غرب فلسطین رفت. آنان در بین راه، از ادامه سفر منصرف شدند و در شهر «حران» سکونت گزیدند. این شهر در جنوب ترکیه فعلی و در مرز سوریه قرار دارد. در حالی که پدر ابراهیم، در تورات «تارح» خوانده می شود، اما قرآن، او را «آزر» بت پرست معرفی کرده است (انعام: 74). پدر ابراهیم، در سلسله اجداد محمد (پیامبر اسلامی) قرار می گیرد. علمای شیعه مدعی هستند که همه پدران محمد تا آدم یکتا پرست بوده اند. تورات می گوید ابراهیم، در 75 سالگی به امر خدا، از شهر «حران» عازم «کنعان» شد. او، همسر خود ساره و برادرزاده اش لوط و چند نفر از مردم حران را برداشت و همگی به کنعان رفتند و در آن جا، روی کوهی در شرق بیت ایل خیمه زدند. ابراهیم، پس از چندی در حبرون (الخلیل) ساکن شد و تا پایان عمر در آن جا بود و اکنون مقبره خانوادگی او در آن مکان است. لوط، به شهر سدوم و شهرهای مجاور آن رفت. مردم آن شهرها به سبب نافرمانی و بی اعتنایی به پیام او، به امر خداوند نابود شدند. این حادثه در قرآن نیز آمده است. دو مساله بسیار مهم در تاریخ ابراهیم وجود دارد که در تورات کنونی اشاره ای به آن ها نشده است: یکی جریان بت شکنی و به آتش افکندن او و دیگری داستان بنای کعبه. در حالی که قرآن، در سوره های انبیا و صافات، داستان بت شکنی و به آتش افکندن او را آورده است. قرآن، همچنین از بنای کعبه به دست آن ابراهیم و به کمک اسماعیل سخن به میان آورده است: (بقره: 127) از آن جا که او در پیری دارای فرزند شد (ابراهیم: 39)، بنای کعبه در اوپایان عمر او صورت گرفته باشد. تورات، داستان ذبح فرزند را می آورد و می گوید ابراهیم، ماموریت یافت اسحاق را قربانی کند، ولی این مساله را با او در میان نگذاشت و به او گفت: «می خواهم گوسفندی قربانی کنم و آن گوسفند را خداوند برایم خواهد فرستاد.»... اما در قرآن آمده است: (صافات: 102) همان طور که می دانیم فرزند از مرگ نجات یافت و خداوند قوچی را فدیه او قرار داد. موسی، نخستین پیامبر قوم یهود است. این قوم، در مناطقی از اردن، فلسطین و اسراییل کنونی به طور پراکنده و قبیله ای زندگی می کردند. آنان، برای خود خدایانی ساخته و نام هایی نیز برای این خدایان شان برگزیده بودند. اما قحطی و خشک سالی بزرگی سبب شد که آن ها، به سوی مصر و دلتای سرسبز رود نیل کوچ کنند. به دلیل این که آنان خارجی بودند در مصر به شکل برده در آمدند. در این دوران، بردگی ادامه داشت. فردی به نام موشه (موسی) از میان این قوم، در برابر فرعون و مصریان برخاست تا قوم خویش را به سوی سرزمین مادری شان باز گرداند. این داستان برای آزادی این قوم، آن قدر مهم و بزرگ بود که داستان ها و حتی معجزه های گوناگونی نیز درباره آن ساخته اند. یکی از این داستان های تخیلی در مورد قوم یهود و پیامبرشان موسی، نخست شکافتن رود نیل برای عبور موسی و قوم یهود و فرو ریختن آب آن بر سر فرعونیان است. در حالی که این ادعا،

قویا توسط مورخین و کارشناسان رد شده است. یک دلیل اصلی رد آن نیز در نقشه های جغرافیایی وجود دارد. چرا که تمام تمدن مصر در شرق رودخانه نیل، بنا شده و قوم یهود برای رفتن به اسراییل نیازی به عبور ار نیل نداشته اند؛ هیچ راهبند آبی، از رودخانه گرفته تا دریا، میان مصر و اسراییل وجود نداشته تا موسی نیاز به معجزه داشته باشد (کانال سوئز تنها راهبند آبی این مسیر است که در قرن اخیر ساخته شده است). دلیل دیگر اینکه مورخان به آن تاکید دارند مصریان مانند یونانیان عاشق تاریخ نویسی بوده اند و هر رخدادی بزرگی را به ثبت رسانده اند. برای همین است که ما از تمدنی که پنج شش هزار سال پیش بوده حتی بیش از تمدن های نوین تر نیز درباره آن اطلاعات موجود است. در هیچ کجای این تاریخ، به نام موسی و اتفاق غرق شدن لشکر فرعون اشاره نشده است. نمونه دیگر، ۴۰ سال دربدری در بیابان سینا است. چه اغراقی بزرگی! اگر یک چهارپا را هم در بیابان سینا رها کنی پس از مدتی یا از گشنگی و تشنگی تلف می شود یا بالپایانه راه گذرکردن را پیدا می کند تا چه برسد به ۴۰ سال؟! موسی، برای ایجاد انگیزه قیام خود، نیاز به دادن امید و آرزو به قوم خود داشت. بر این اساس، موسی به قوم خود گفت که شما قوم برگزیده خداوندید؛ خدای شما از خدای اینان بزرگ تر و قوی تر است. بنابراین، چون خدای ما در نبرد خدایان قوی تر است ما نیز با وجود بی مقداری و ضعف، پیروز خواهیم شد. قوم یهود که از بردگی خسته شده بود این سخنان موسی را باور کرد و پشت او به راه افتاد. به گفته تورات، خداوند بارها به ابراهیم، وعده نسل فراوان داده بود. کنیز او، به نام «هاجر» پسری را به دنیا آورد که اسماعیل (یعنی خدا می شنود) نامیده شد. پس از چهارده سال ساره زن ابراهیم، فرزندی به دنیا آورد که او را اسحاق (یعنی می خندد) نامیدند. کتاب تورات، اشاره ای می کند که اسماعیل، در «فاران» ساکن شد و مادرش برای او زنی از مصر گرفت. سایر مسایل مربوط به او، نیامده و حتی یک جمله درباره بنای کعبه در این کتاب دیده نمی شود. از نظر تورات، اسحاق، جانشین ابراهیم خلیل گردید. یعقوب (پیامبر) دوازده پسر داشت و به اسراییل ملقب بود. معنای آن در عبری، چنین است: کسی که بر قهرمان پیروز شد. به گفته تورات، کشتی گرفتن یعقوب با خدا که به پیروزی او بر خدا انجامید، علت ملقب شدن او به اسراییل است (پیدایش 32: 24-32). پس از چندی حادثه مفقود شدن یوسف پیش آمد و سرانجام این موضوع موجب شده که بنی اسراییل در مصر اقامت کنند. مطالب سفر پیدایش تورات به این جا خاتمه می یابد. در آغاز سفر خروج تورات می خوانیم که دوازده پسر یعقوب، در مصر زندگانی خوبی داشتند و نسل ایشان در آن سرزمین منتشر شد. مدت توقف آنان در مصر چهارصد و سی سال بود (خروج 12: 40). دوازده قبیله بنی اسراییل که در اصطلاح بسیط نامیده می شوند، در علوم و فنون پیشرفت کردند و همین امر موجب حسادت مصریان شد. افزون بر این، مصریان می ترسیدند بنی اسراییل با نیروی خود زمام امور را به دست گیرند؛ از این رو، به استضعاف آنان اقدام کردند و کارهایی دشوار و جان کاه به عهده ایشان گذاشتند. هم چنین مقرر شد که قابله های مصری، نوزادان پسر بنی اسراییل را برای کشتن معرفی کنند و فقط داشتن دختر برای آنان مجاز باشد. عبرانیان در آغاز قومی صحرانشین بودند و نخستین اقامت آنان در شهرها در زمان یوسف بود. صحرانشینی در اعتقادات و مراسم دینی آن تاثیر فراوانی داشت. هنگامی که موسی آنان را از دست فرعون نجات داد، مجبور شدند مدت چهل سال در صحرای سینا بمانند، ولی پس از آن پیوسته در شهرها به سر می بردند و تمدنی را پایه گذاری کردند که میراث گران بهای قوم یهود شد. مسیحیت نیز زاییده همین تمدن است. در سوره اعراف، آیه 138 آمده است که بنی اسراییل، هنگام خروج از دریا و نجات از دست فرعون، به گروهی بت پرست برخوردند. آنان از حضرت موسی (علیه السلام) تقاضا کردند برای ایشان نیز بتی قرار دهد و این خواسته به شدت رد شد. هم چنین هنگامی که در مصر مستقر بودند، باورهای مصریان در آنان تاثیر گذاشته بود، به گونه ای که پس از ترک آن سرزمین، به تقلید مصریان که گاو را مقدس می دانستند، آنان نیز گوساله ای ساختند و به عبادت آن مشغول شدند. در باب دوم سفر خروج تورات می خوانیم که یک تن از بنی اسراییل با یکی از دختران قبیله خود ازدواج کرد و دارای پسری شد. مادر نوزاد به منظور نجات او از چنگال ماموران فرعون او را مدت سه ماه پنهان کرد. از آن جا که مخفی نگه داشتن کودک برای همیشه ممکن نبود، مادرش صندوقی تهیه کرد و منافذ آن را با قیر اندود و کودک را در آن نهاد و در میان نیزارهای رود نیل رها کرد. خواهر او در آن حوالی ایستاد تا ببیند چه بر سر او خواهد آمد. اندکی پس از آن، دختر فرعون که برای شستشو به سوی نیل آمده بود، صندوق را مشاهده کرد و

یک تن از کنیزان خود را به دنبال صندوق فرستاد. هنگامی که صندوق را برای وی آوردند، آن را گشود و دید کودکی در آن گریه می کند. دل او بر آن کودک سوخت و گفت معلوم می شود این کودک از بنی اسراییل است . در آن حال خواهر کودک جلو آمد و پیشنهاد کرد زنی را برای شیر دادن وی بیاورد. دختر فرعون پذیرفت و خواهر کودک مادر خود را نزد آنان آورد. دختر فرعون به او گفت این کودک را با خود ببر و شیر بده، من نیز مزد تو را خواهم داد. پس از چند سال وقتی کودک بزرگ شد مادرش او را نزد دختر فرعون برد. دختر فرعون او را به پسری پذیرفت و نام موسی (موشه در عبری یعنی: از آب کشیده شده) را بر او نهاد. موسی، امور قوم خود را سامان داد و آنان را برای مبارزه با کافران آماده کرد و احکام خدا را به آنان یادگیری داد. او، در صد و بیست سالگی در مکانی به نام «موآب»، حوالی دریای میت، درگذشت و بنی اسراییل برای او سی روز عزاداری کردند. این جریان در پایان سفر تثنیه یافت می شود و تورات بدان پایان می یابد: پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب برحسب قول خداوند مرد و او را در زمین موآب در مقابل بیت فعور در دره دفن کرد و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود و بنی اسراییل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چون که موسی دست های خود را بر او نهاده بود و بنی اسراییل او را اطاعت نمودند و بر حسب آن چه خداوند به موسی امر فرموده بود عمل کردند و نبیی مثل موسی تا به حال در اسراییل برنخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد. در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آن ها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید و در تمامی دست قوی و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسراییل نمود. (تثنیه 34: 5 - 12) در باب سوم سفر خروج، آمده است که حضرت موسی (علیه السلام) در بیابان حوریب در دامنه کوه، صدای خدای متعال را از میان آتشی از بوته خار شنید که با او سخن می گوید. تورات می گوید خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) وعده داد بنی اسراییل را از دست مصریان نجات دهد و سرزمین کنعان و حدود آن را که اماکن پر برکتی بودند، به ایشان عطا کند. از این رو، حضرت موسی (علیه السلام) رسالت یافت نزد فرعون برود و از او بخواهد که بنی اسراییل را رها کند. وی با معجزاتی عازم مصر شد و مقرر گردید حضرت هارون (علیه السلام) به وی کمک کند. به گفته تورات، خدای متعال به حضرت موسی (علیه السلام) قدرت داد تا به اعجاز، عصای خود و برادرش را به اژدها تبدیل کند و نیز از دست خود نور سفیدی ساطع نماید. فرعون جمعی از جادوگران را گرد آورد تا با حضرت موسی (علیه السلام) مپیشینه بدهند. اژدهای مزبور تمامی آلات و ادوات آنان را بلعید و آنان دانستند که کار آن حضرت جادو نیست. به نوشته قرآن، آنان بدون ترسی از فرعون به حضرت موسی (علیه السلام) ایمان آوردند. پس از این معجزات چند عذاب بر مصریان فرود آمد و هر بار فرعون قول می داد بنی اسراییل را مرخص کند، اما به قول خود عمل نمی کرد. تورات ده نوع عذاب را برمی شمارد:

1- تبدیل شدن آبهای مصریان به خون
2- زیاد شدن قورباغه میان آن ها
3- زیاد شدن پشه
4- زیاد شدن مگس
5- مرگ حیوانات مصریان بر اثر وبا
6- مبتلا شدن مصریان و چارپایان آنان به دمل
7- فرود آمدن تگرگ بر آنان و تلف شدن مقدار زیادی از حیوانات و مزارع
8- زیاد شدن ملخ
9- تاریک شدن مساکن مصریان تا سه روز
10- هلاک شدن نخست زادگان انسان و حیوان همه مصریان حتی نخست زاده خود فرعون

در حالی که قرآن، نشانه های موسی را نه عدد می داند (اسراء: 101) و ظاهرا مقصود تنها نشانه هایی است که برای فرعون آورده بود. به نوشته تورات، فرعون سرانجام تسلیم شد و موسی و هارون را شبانه طلبید و به آنان گفت با بنی اسراییل به هر جا که می خواهید بروید. پس آنان به سوی دریای سرخ در شرق مصر کوچ کردند و آن جا اردو زدند. قوم موسی از دور آمدن فرعونیان را مشاهده کردند. در آن هنگام موسی دست خود را به طرف دریا دراز کرد و دریا شکافته شد و خشک گردید و بنی اسراییل به آسانی از آن عبور کردند. آنگاه لشکریان فرعون وارد شدند و موسی به امر خداوند با اشاره دست، آنان را غرق کرد. تورات درباره غرق شدن شخص فرعون چیزی نگفته است. از قرآن و احادیث اسلامی بر می آید که بنی اسراییل به امر خدا از مصر خارج شدند، نه به اذن فرعون (شعراء: 52). هم چنین در قرآن آمده است موسی به فرمان الهی عصای خود را به دریا زد، نه این که دستش را به سوی دریا دراز کند. بنی اسراییل در حوالی شبه جزیره سینا توقف کردند و در آن جا برای آنان از آسمان چیزی مانند شبنم و نیز مرغ بلدرچین که به عربی سلوی نامیده می شود، فرود می آمد و آنان آن ها را می خوردند. این جریان تا چهل سال یعنی در تمام مدت سرگردانی بنی اسراییل در بیابان ادامه داشت. تورات می گوید آن غذای شبنم گونه من نامیده شد؛ زیرا بنی اسراییل با دیدن آن به زبان عبری پرسیدند: «مان هوء» یعنی آن چیست؟ هنگامی که سه ماه از خروج بنی اسراییل از مصر گذشته بود، موسی ماموریت یافت برای گفتگو با خداوند به بالای طور سینا (کوه سینا) برود. وی در آن جا دو لوح دریافت کرد که فرمان های خداوند بر آن ها نقش بسته بود. قرآن، «ابواح » به صیغه جمع نام می برد، (اعراف: 145). از جمله آن فرمان ها ده حکم بسیار مهم است که به ده فرمان معروف شده است:

1- برای خود خدایی جز من نگیرد
2- به بت سجده نکنید
3- نام خدا را به باطل نبرید
4- شنبه را گرامی بدارید
5- پدر و مادر را احترام کنید
6- کسی را به قتل نرسانید
7- زنا نکنید
8- دزدی نکنید
9- بر همسایه شهادت دروغ ندهید
10- به اموال و ناموس همسایه طمع نورزید

پس از آن، تفصیلاتی درباره این احکام در باب 21 به پس سفر خروج آمده است. تورات، می نویسد وقتی بنی اسراییل مشاهده کردند موسی در مراجعت از طور سینا تاخیر کرد، نزد حضرت هارون رفتند و از او درخواست کردند تا برای آنان خدایانی بسازد و او موضوع را به موسی اطلاع داد و خواست آنان را هلاک کند، اما بر اثر شفاعت وی از آن صرف نظر کرد. موسی، آن دو لوح را برداشت و به سوی بنی اسراییل آمد. هنگامی که وی کار زشت آنان را مشاهده کرد، لوح ها را بر زمین زد و به مواخذه برادرش پرداخت و گوساله را سوزاند و خرد کرد و آن را در آب ریخت و به بنی اسراییل نوشاند. سپس امر کرد شمشیرهای خود را بردارند و به مدت نصف روز یکدیگر را بکشند. قرآن، این داستان را تقریبا به همین وضع در موارد گوناگون نقل کرده است، جز این که هارون را از چنین کاری پاک دانسته است (طه: 90). سازنده گوساله در قرآن نه هارون، بلکه از فرد دیگری به نام «سامری: یاد شده است. اهل کتاب به کلمه «سامری» در قرآن کریم اعتراض کرده و گفته اند چنین کسی وجود نداشته است؛ زیرا سامری به شهر سامره در فلسطین منسوب است و آن شهر را پادشاهی به نام عمری که سال ها پس از موسی می زیسته، ساخته است. (کتاب اول پادشاهان 16:24)

تورات واژه ای عبری و به معنای قانون است؛ زیرا در کتاب تورات احکام و قوانین زیادی وجود دارد. نام دیگر تورات شریعت است. عهد عتیق نامی است که مسیحیان در مقابل عهد نوین به کتاب یهودیان داده اند. مسیحیان به هر دو عهد عقیده دارند. عهد عتیق به زبان عبری و اندکی از آن به زبان کلدانی

نوشته شده است. این دو زبان مانند عربی از زبان های سامی هستند. کتاب تورات در آغاز عهد عتیق قرار دارد. عهد عتیق 39 کتاب دارد که از نظر موضوع به سه بخش تقسیم می شوند:

1- تورات و بخش تاریخی عهد عتیق
2- حکمت، مناجات و شعر
3- پیشگویی های انبیا

بخش تاریخی عهد عتیق با تورات و تورات با سفر پیدایش آغاز می شود. آفرینش جهان، آدم و حوا و خوردن معرفت نیک و بد هم چنین پایاناج آنان از باغ عدن، داستان فرزندان آدم، طوفان نوح، حوادث مربوط به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و یوسف در این سفر آمده است. چهار سفر پسی، سیره موسی و تاریخ بنی اسراییل را شرح می دهد. این سیره تولد، بعثت، هجرت (خروج از مصر در حدود 1290 ق.م.)، تشکیل حکومت و مرگ را در بردارد. بخش زیادی از احکام و قوانین، ضمن عباراتی منسوب به وحی، در این چهار سفر وجود دارد. به عقیده یهودیان و مسیحیان، مولف اسفار پنجگانه تورات موسی است. تاریخ بنی اسراییل از زمان یوشع به پس در دوازده کتاب پسی ادامه می یابد. این بخش مشتمل بر 17 کتاب است:

1- سفر پیدایش (آفرینش جهان، داستان های آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و یوسف)
2- سفر خروج (تولد و بعثت حضرت موسی، خروج بنی اسراییل از مصر به سینا و احکام)
3- سفر لاویان (احکام کاهنان یعنی روحانیون یهودی که از نسل هارون و از خاندان لاوی هستند)
4- سفر اعداد (آمار بنی اسراییل در عصر حضرت موسی ، شریعت و تاریخ ایشان)
5- سفر تثنیه (تکرار احکامی که در اسفار پیشین آمده است و تاریخ بنی اسراییل تا رحلت حضرت موسی) مجموع این پنج سفر تورات خوانده می شود
6- صحیفه یوشع (تاریخ و سیره یوشع بن نوح جانشین حضرت موسی)
7- سفر داوران (تاریخ قاضیان بنی اسراییل ، پیش از نصب پادشاهان)
8- کتاب روت (شرح حال زنی به نام روت ، از جدات حضرت داوود)
9- کتاب اول سموئیل (تاریخ سموئیل نبی و تعیین شائول - یعنی طالوت - به سلطنت)
10- کتاب دوم سموئیل (پادشاهی حضرت داوود)
11- کتاب اول پادشاهان (ادامه پادشاهی داوود و پادشاهی حضرت سلیمان و جانشینان او)
12- کتاب دوم پادشاهان (ادامه تاریخ پادشاهان بنی اسراییل تا حمله بخت نصر و جلای بابل)
13- کتاب اول تواریخ ایام (نسب نامه بنی اسراییل و تکرار تاریخ ایشان تا وفات داوود)
14- کتاب دوم تواریخ ایام (تاریخ پادشاهی حضرت سلیمان و ملوک پسی تا جلای بابل)
15- کتاب عزرا (نوسازی اورشلیم یعنی بیت المقدس - آزادی یهودیان همراه عزیر)
16- کتاب نحمیا (نوسازی اورشلیم و بازگشت یهودیان از زبان نحمیا اردشیر اول پادشاه هخامنشی)
17- کتاب استر (رفع خطر نابودی از یهود با وساطت استر، همسر یهودی خشایارشا، مدفون در همدان)

یکی از خصائل برجسته این دین، قوم پرستی شدید است به طوری که حتی خدایشان را نیز به شکل موجودی پرخاشگر، بی رحم و بسیار نژادپرست توصیف کرده است. در سیر تاریخی آن ها، از داستان های قوم آشور و بابل، داستان خلقت انسان «آدم و حوا» و طغیان بزرگ رود دجله (داستان نوح) نیز قرار دارند. در شجره نامه ای از آدم تا موسی، آغاز بشر را به دو سه هزار سال پیش از تاریخ شناخته شده خود کشانده اند و بدین گونه کتابی به نام تورات و پسها تلمود نوشته شده است. یک دین شناس یهودی در چند صد سال پیش بر اساس این شجره نامه، زمان خلقت آدم و حوا را بین ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ سال پیش تخمین زده که امروزه آگاهی و دانش بشر، نشان می دهد که به طور قطع داستان «خلقت آدم و حوا»، افسانه ای بیش نبوده است. زیرا خانواده میمون ها و تکامل تدریجی آن ها به انسان، به چند میلیون سال پیش باز می گردد. نمونه امروزی انسان بین ۲۵۰ تا ۴۰۰ هزار سال پیش

در آفریقا زندگی می کرده اند تا این که بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار سال پیش از این قاره خارج شده و در تمام زمین پراکنده شده اند. بنابراین، هیچ برتری نژادی میان انسان ها با رنگ های گوناگون و از آیین های گوناگون وجود ندارد. نسل ما انسان های امروزی در تاریخ تکامل بشر، به شامپانزه ها می رسد. در حالی که در آغاز کتاب «سفر پیدایش»، ترتیب آفرینش به شکل زیر است:

1- آفرینش آسمان و زمین
2- آفرینش روشنایی
3- جداسازی روشنایی از تاریکی
4- نامیدن این روشنایی و تاریکی به نام روز و شب
5- ساختن کهکشان ها و جداسازی آن ها به وسیله آب ها
6- جمع شدن آب ها و ایجاد خشکی
7- آفرینش گیاهان
8- تکمیل آفرینش ستارگان آسمان
9- آفرینش جانوران دریایی و پرندگان
10- آفرینش موجودات خشکی و حشرات
11- آفرینش انسان

کوروش و داستان آزادی دوباره یهودیان

نخستین روایت تاریخی از حضور قوم یهود در عرصه جغرافیایی ایران زمین به سال های 741 تا 749 یا 732 پیش از میلاد باز می گردد که حدود 60.000 اسیر بنی اسراییل که در حمله پادشاه آشور به اسارت درآمده بودند به گیلعاد (جلعاد) دماوند کوچانده شدند. (لوی، حبیب، کتاب فروشی یهودا بروخیم، تهران 1334، جلد اول، صفحه 88)

شواهد باستان شناختی که در گیلیارد دماوند دیده می شود و گورستان قدیمی آن، تاریخ حضور قوم یهود در ایران پیش از شکل گیری نخستین امپراتوری جهانی، امپراتوری هخامنشی را نشان می دهد. در تمام این دوره تا ظهور کوروش هخامنشی، همراه با ادیان باستانی ایرانی، دین این اسرای کوچ داده شده در نواحی شمالی ایران شناخته شده بود. هم چنین روایت های تاریخی و احترام کوروش، شاه هخامنشی به این قوم حاکی از آن است که وی نسبت به آنان و آئین یهود شناخت کافی را داشته است. با آزادسازی بابل توسط کوروش و داستان آزادی دوباره یهودیان و بازگشت آن ها به سرزمین های خود، دین آن ها از نابودی نجات می یابد. برای همین از کوروش، به نام منجی بارها در کتاب مقدس آن ها یاد شده، اما این قوم که دیگر با شهرنشینی آشنا شده بود و بسیار تلاشگرانه با افزایش دانش خود، همیشه در کنار پادشاهان ایرانی باقی ماند. این امر نیز موجب بقای دین آنان شد. تا این که امپراتوری روم به سرزمین آنها تاخت و اورشلیم را به تصرف خود درآورد. در این دوره، این قوم بار دیگر به اسارت درآمد. بنابراین، قوم یهود، برای مبارزه و قیام و آزادی از نظر تاریخی، همواره به دنبال منجی نوینی می گشت.

کوروش در تورات چنین معرفی می شود:

«کوروش پادشاه فارس چنین می فرماید: خدای خالق آسمان ها همه کشورهای زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمائیم. (عهد عتیق، کتاب عزرا، فصل1)

در جای دیگر کتاب مقدس، خداوند می گوید: «من درباره کوروش می گویم او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید. این اوست که شهر ما را بنا کرده، اسرایم را آزاد خواهد کرد اما نه به قیمت و نه برای هدیه». (عهد عتیق، کتاب اشعیا، باب 44)

کوروش در فرمان خود، خدای قوم یهود را خدای حقیقی خوانده و یادآوری می کند که این خدای حقیقی وی را امر کرده است که خانه ای برای او در بیت المقدس بسازد. این امر چنان سبب شادی یهودیان بابل شد که نمونه هایی از این شادی را در کتاب مقدس می توان یافت: «آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از نغمه سرایی، آنگاه در میان امت ها گفتند که خداوند کارهای بزرگی برای آنها انجام داده است». (عهد عتیق، کتاب مزامیر، مزمور 126)

یهوه از کوروش به عنوان عهد قوم و نور امت ها یاد می کند. (عهد عتیق، کتاب اشعیا، فصل 42، آیه 6) و او را به عدالت فرا می خواند.

آزادی قوم یهود توسط کوروش همراه با دستور وی مبنی بر ساخت خانه خدا و تهیه مواد ساختمانی آن بود. وی به «میترِدات» خزانه دار خود دستور داد تا همه اشیاء زینتی و ظرف های گران بهای طلا و نقره خانه خدا را که بخت النصر از اورشلیم به بابل آورده بود، از هر کجا بود گرد آورد و آن ها را به ششبصر Shesh bazzar بسپارد. (قائمی، محمد، هخامنشیان در تورات، چاپخانه نشاط اصفهان، چاپ اول، 1349- صفحه 137 - کتاب عزرا، فصل 1)

یهودیه در زمان داریوش اول، افزون بر تقدسی که دوباره کسب نموده بود سرزمین حائلی بود که جلوی آشوب گری مصریان را می گرفت. در زمان داریوش، بیش تر یهودیان بابل به شوش و تخت جمشید و همدان روی آوردند و به ویژه در فارس بیش ترین تعداد یهودیان سکنی گزیدند. در اصفهان نیز تعدادی دیگر مقیم شدند که از نژاد یهودا و از آوارگان بابل هستند. خشایار شاه، پسر داریوش که به نام احشوِروش (Axashverosh) در کتاب مقدس یاد شده است توجه خاصی به یهودیان از خود نشان داد. در دوران او، یهودیان آزادی فراوانی داشتند و گاه نیز سرپرستی امور دولتی به آنان سپرده می شد، خصوصا شهر شوش محل زندگی عده کثیری از آنان بود. داستان معروف استر و خشایارشا هم در همین ایام رخ داده است. دست درازی وزیر هخامنشی به یهودیان و حکم وی مبنی بر قتل عام آنان با تدبیر مردخای یهودی و استر ملکه یهودی شاه ناکام ماند. به نظر می رسد پادشاه در نابود و ناکام گذاشتن توطئه هامان فراتر از یک دستور حکومتی عمل نمود و دست یهودیان را در مقابله با گروه هامانیان باز گذاشت. در باب هشتم کتاب استر آمده است:

«آن گاه اخشوروش پادشاه به استر ملکه و مردخای یهودی فرمود اینک خانه هامان را به استر بخشیدم و او را به سبب دست‌درازی بر یهودیان به دار کشیدند. و شما آنچه را که در نظرتان پسند آید به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه مختوم سازید. زیرا هر چه به اسم پادشاه نوشته شود و به مهر وی مختوم گردد کسی نمی تواند آن را تبدیل کند.»

پس از مرگ خشایارشا، ملکه مادر «آمستریس» همه کاره امور بود و اردشیر اول تقریبا نقش چندانی نداشت. این زن که خود را رقیب استر می دید اجازه نداد نفوذ پیشین آنان در دربار باقی بماند و ناگزیر یهودیان شوش که زیر حمایت خاندان استر و مردخای بودند به همدان، پایتخت دیگر هخامنشی کوچ کردند. (قائمی، محمد، هخامنشیان در تورات، چاپخانه نشاط اصفهان، چاپ اول، 1349- صفحه 137 - کتاب عزرا، فصل 1)

در دوران داریوش دوم، کار بازسازی خانه خدا در اورشلیم که در زمان اردشیر ناتمام مانده بود به پایان رسید (424-404 ق.م). بیش ترین درصد جمعیت قوم یهود در این عهد به چشم می خورد که نزدیک به سه قرن از ورود اسرای اسراییل و 163سال از آمدن اسرای یهود به ایران می گذشت و همه در ایران با آسودگی و آرامش زندگی می کردند. (قائمی، محمد، هخامنشیان در تورات، چاپخانه نشاط اصفهان، چاپ اول، 1349- صفحه 137 – کتاب عزرا، فصل 1)

پس از داریوش دوم، پسرش اردشیر تلاش نمود تا بزرگان یهود را به دربار خویش فرا خواند. در این دوره، کوچ بزرگ یهودیان به امر پادشاه و با حمایت عزرا و نحمیا به اسراییل صورت پذیرفت و اندیشه قوم یهود و ملت اسراییل تقویت شد. اردشیر، دستور داد که این مهاجران مورد حمایت قرار گیرند و تعدادی جواهرات و ظروف شاهنشاهی را به اورشلیم فرستاد. در بخشی از کتاب عزرا باب هفتم آمده است:

«از جانب اَرتَحشَشتا» شاهنشاه به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان اما پس فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسراییل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند بروند- چون تو از جانب پادشاه و هفت مشیرانش فرستاده شده ای تا درباره یهودا و اورشلیم بر وفق شریعت خدایت که در دست توست تفحص نمایی و نقره و طلایی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسراییل که مسکن او در اورشلیم می‌باشد بذل کرده‌اند ببری. «... و اما چیزهایی دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد، هرچه برای تو اتفاق افتد که بدهی آن را از خزانه پادشاه بده.»

با حمله اسکندر، شهر صور قتل عام شد و در زمان جنگ با سوریه از یهودیان خواست، تسلیم شوند اما آن ها نپذیرفتند. در نتیجه حمله سخت او به یهودیه سبب شد آنها تسلیم و باج گزار اسکندر شوند. بنابراین، حمله اسکندر، سرآغاز سرگردانی و فشارهای مجدد بر یهودیان شد.

دوشنبه دوم آبان 1390 - بیست و چهارم اکتبر 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش بیست و دوم):

مسیحیت

داستان هایی که در انجیل ها بیان شده اند، همانند قرآن تناقض های فراوانی دارند. بررسی ها نشان می دهند که در سه انجیل (انجیل متی، انجیل مرقس و انجیل لوقا)، تنها پنجاه و دو درصد مطالب آنها با هم منطبق است. انجیل یوحنا، به طور کلی با آن سه تا متفاوت و تنها هشت درصد مطالبش با آنها مطابقت دارد. از جمله به همین دلایل، همه کتاب های به اصطلاح آسمانی و الهی، داستان ها و افسانه هایی هستند که حاکمان وقت و یا همراهان و نزدیکان مدعیان این مذاهب سر هم بندی کرده اند. همچنین در دوره هایی بنا به مصلحت روزشان، تغییراتی را نیز در آنها وارد کرده اند. مسیحیت در ابتدا، وجود تناقض در کتاب مقدس را نمی پذیرفت. نخستین بار در قرن هجدهم میلادی بود که آنها، به این تناقضات کتاب مقدس، اعتراف کردند. از این رو، دیدگاه های متفاوت از سوی انجیل ها و قرآن، سبب شده که حتی اعتبار اولیه آنها، به عنوان داستان های تخیلی تاریخی نیز از بین برود. زیرا آنها، توسط سران مسحیت و اسلام در تاریخ، تغییر داده شده اند تا با سیاست های زمانه شان همخوان باشند و به شکل امروزی در دسترس ما قرار دارند. مسیحیان به مجموعه کتابی به نام «کتاب مقدس» معتقدند که از دو بخش عهد عتیق و عهد نوین تشکیل شده است. عهد عتیق همان کتاب مقدس یهودیان (تنخ) است. تمامی مسیحیان باید به این مجموع اعتماد داشته باشند. و اگر چه احکام عهد عتیق را منسوخ شده می شمردند، اما تک تک آیات این کتاب را وحی الهی می دانند و اگر یک مسیحی بتواند یکی از آیات فوق را انکار کند کلیسا تردیدی در کفر وی نمی کند. موسس باورهایی که بر اساس خداوندی مسیح است، پولس نام دارد. رساله های پولس، انجیل یوحنا و رساله های او اساس آن را تشکیل می دهند. اما موسس عقایدی که بر اساس بندگی مسیح است حواریون عیسی و در راس آنها پطری است. این گروه پس از سال 70 میلادی اهمیت خود را از دست داد. سه انجیل شبیه هم، کتاب اعمال رسولان، رساله های یعقوب، پطری، یهودا و مکاشفه یوحنا اساس این باور را تشکیل می دهند. پولس، آنچنان تغییر و تحولی در مسیحیت ایجاد نمود که به عنوان موسس دوم این دین شناخته شده است. بر اساس اعتقادنامه شورای کلیسا که در سال 325 میلادی، در شهر نیقیه (در کنار تنگه بسفر) منعقد گردید، مسیحیان باید به سه اقنوم، اب (پدر)، ابن (پسر) و روح القدس معتقد باشند. «نظریه تثلیث حاکی از وجود یک خداوند در سه شخص می باشد.» بنابراین، عقیده تثلیث، از ناحیه پولس وارد مسیحیت شده و پسها شورای کلیسا آن را رسمیت بخشیده است. پس از رسمیت یافتن مسیحیت در سال 383 میلادی، 7 کلیسای روم به عنوان کلیسایی که پایه گذار آن پطری حواری و معلم آن پولس بوده است و به همین دلیل، تشکیلات کلیسا، شکل تشکیلات دولتی را به خود گرفت. از آن تاریخ، کلیسا، سازمان، فلسفه و سیستم حقوقی روم را به خدمت خود گرفت. پس از رسمیت یافتن دین مسیح از سوی امپراتور وقت روم، کنستانتین در سال 383 میلادی، بر اساس دستورات پولس، که مومنان عیسوی شایسته را کسانی می دانست که بدون همسر زندگی کنند، رهبانیت مسیحی به وجود آمد. نخستین کسی که روش رهبانیت را بنیاد نهاد، قدیس آنتونیوس از اهل مصر بود. راهبان در دیرها و صومعه هایی که غالبا در خارج از شهر قرار داشت به مراقبت و تفکر و ریاضت می پرداختند. اما چنین تفکری در میان گروه هایی که پس از پروتستان به وجود آمده، چندان رایج نیست. بنابراین، استبداد کلیسا و اختلافات درونی آن، یکی از عوامل مهم ظهور پروتستان بود. مسلما، هر دینی دارای باورها و عقایدی است. این عقاید نیز باید با آموزه های کتاب های به اصطلاح «مقدس آسمانی» هماهنگ باشد. در حالی که مسیحیت بر خلاف اسلام، فاقد یک الهیات هماهنگ با مجموعه کتاب های مقدس است.

داستان ظهور عیسی مسیح

در مورد ظهور عیسی، داستان های زیادی نقل قول شده است. عیسی، بیش از دو هزار سال پیش، در فلسطین (بیت المقدس) از مادرش مریم بنت عمران به طریق اعجاز و خرق عادت متولد و پس از سی سال مبعوث به رسالت گردید و به مقام الولعزمی نائل شد؛ و کتابی به نام انجیل از جانب حق تعالی در جامعه بنی اسراییل برای تتمیم تورات و هدایت آن ها آورد. پس از سه سال از مبعوث شدنش جماعت یهود، در صدد قتل او برآمدند. لذا او با حواریون خود که دوازده نفر بودند به غاری پناه بردند تا این که جاسوسان آنها را دستگیر کرده تا فردای آن روز آنها را اعدام کنند. اما در داستان ها، برای نمونه آمده است، عیسی مرگ جسمانی نداشته و قرآن اعتقاد قتل او را یک پندار و شبهه معرفی می کند. او به صورت جسمانی غایب شده و به آسمان رفته است «بل رفعه الله الیه» اما آمدن او در وقت ظهور و اقتدای او در نماز جماعت به حضرت حجت، پیامی خواهد بود به تمام مسیحیان که جمعیت انبوه آنان در سراسر دنیا پراکنده اند. در آن زمان گویا مردم با اعجاز الهی به پیامبر بودن او یقین پیدا می کنند و او را می شناسند. مسلمانان مدعی اند که عیسی، به کمک امام زمان می آید؛ هر چند در آن زمان اسلام بر کسی تحمیل نمی شود؛ اما آمدن عیسی، جمعیت انبوهی از مسیحیان را به سوی اسلام سوق می دهد. ظاهرا آمدن عیسی، چندان هم طولانی نیست. اما در روایات اشاره ای نشده که او تا چه هنگام در کنار امام زمان می ماند. ولی آمدن چنین «پیامبری با این همه پیرو»، یکی از بزرگ ترین موانع «امام زمان را در تفهیم حقانیت خود به مردم» از سر راه بر می دارد. امام زمان، کوفه را به عنوان مرکز حکومت خود انتخاب می کند. چرا که کوفه، «یادگار علی بن ابی طالب» است. جایی که او پایه های «عدل توحیدی» را بنیان نهاد. اما زمانی که او زنده بود سست مذهبان و مارقین نگذاشتند تا او آرزو و آرمان بزرگ خود به سرانجام برساند؟! بر این اساس، امام زمان کار ناتمام «عدالت علوی» را از همان نقطه ادامه می دهد و کوفه را که «سنبل حکومت عدل امامت» است مرکز قدرت خویش قرار می دهد و «زورق بر زمین افتاده علی» را از نو بر سر پا می کند و به «پیروزی» می رساند.

مادر و پدر عیسی

درباره مادر و پدر عیسی، داستان های گوناگونی بیان شده است. مادر عیسی زنی است به نام «مریم بنت عمران که از زنان پاک روزگار» بوده است. او، «بدون مقاربت با مردی، عیسی را به طور معجزه واری به دنیا» آورده است. بنابراین، عیسی بی پدر بوده است؟! اما در اناجیل کنونی گفته شده است: عیسی دارای پدر بوده و اسامی گوناگونی را برای پدر او ذکر کرده اند؛ مثلا: 1- عیسی پسر یوسف هالی بوده است... انجیل متی باب 1 آیه ا تا 19 و هم چنین در انجیل لوقا باب 2 ایه 23 و باب 4 ایه 41. 2- عیسی پسر خدا بوده است... انجیل متی باب 11 آیه 25 و انجیل لوقا باب 4 آیه 41 و انجیل یوحنا باب 1 آیه 19. 3- عیسی پسر روح القدس بوده است... انجیل متی باب 1 آیه 19 و 20 و 21 به پس. اما در قرآن، در آیه 59 سوره آل عمران آمده است: (ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب یعنی مَثل)؛ عیسی ابن مریم به مانند آدم علیه السلام است چرا که خداوند آدم را از خاک آفرید. (یعنی مثل عیسی بدون پدر). در این آیه، درباره بی پدری عیسی نیز چنین استدلال شده است: اگر عیسی بدون پدر به دنیا آمد هیچ گاه دلیل بر آن نمی شود که او فرزند خدا و یا عین خدا باشد. زیرا این موضوع به شکل عجیب تری درباره آدم تحقق یافت. چرا که او نه پدر داشت و نه مادر، بلکه او را خدا مستقیما از خاک آفرید. بنابراین، در این مورد نیز بین اناجیل و قرآن کشمکش و تضاد موجود است. در متی و لوقا، آمده است که عیسی در بیت لحم زاده شد. این شهر در هشت کیلومتری اورشلیم واقع شده است و حدود هزار سال پیش از میلاد، داوود پادشاه در آن به دنیا آمده و بزرگ شده بود. سال ولادت حضرت عیسی، تقریبا آغاز تاریخ میلادی است، ولی تعیین سال ولادت او به طور دقیق و قطعی، دشوار می نماید و شاید چهار تا هشت سال پیش از مبداء تاریخ میلادی بوده است. مادرش، مریم نامزد نجاری از شهر ناصره به نام یوسف بود. داستان تولد عیسی در آغاز هر یک از انجیل های متی و لوقا آمده است. مرقس و یوحنا که این داستان را نیاورده اند، از بیت لحم حرفی

نمی زنند و فقط به ناصره اشاره می کنند (مرقس 1:9 و یوحنا 1:45-46، یوحنا 7:42). در انجیل متی می خوانیم: اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، پیش از آنکه با هم آیند او را از روح القدس حامله یافتند و شوهرش یوسف چون که مردی صالح بود، نخواست او را عبرت نماید؛ پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند اما چون او در این چیزها تفکر می کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده گفت: «ای یوسف پسر داود از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح القدس است و او پسری خواهد زائید و نام او را عیسی خواهی نهاد زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.» و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما پس چون یوسف از خواب بیدار شد چنان که فرشته خداوند بدو امر کرده بود به عمل آورد و زن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را نزایید، او را نشناخت و او را عیسی نام نهاد (متی 1:18-25). پس از تولد، نام یشوع بر او نهاد و معنای آن نجات خداست. یونانیان و رومیان آن را به یسوس (Iesus, Iesous) تبدیل کردند و در زبان عربی عیسی شد. از احوال عیسی در دوره بلوغ و آغاز جوانیش در اناجیل و روایات رسمی چیزی مذکور نیست. این که در حدود سی سالگی برای دریافت تعمید نزد یحیی رفت، نشان می دهد که احتمالا او، پیش از آن با فرقه اسنی و زاهدان آشنا بوده است. در اناجیل، ذکری از برادران و خواهران عیسی به میان آمده است. به عقیده مسیحیان کاتولیک و ارتدوکس، مریم تا پایان عمر، باکره بود و در نتیجه، محال است عیسی برادرانی به معنای دقیق کلمه داشته باشد. ایشان کلام انجیل را تاویل می کنند. ولی مسیحیان پروتستان، به تفسیر لفظی این عبارات گرایش دارند و می گویند: درست است که عیسی از مریم باکره به دنیا آمد، ولی مریم و یوسف نجار پس از تولد وی، زندگی زناشویی طبیعی داشته اند و از این طریق، فرزندانی برای ایشان به دنیا آمده اند. عبارتی از انجیل متی که پیشتر گذشت، این نظر را تایید می کند. قرآن، به برخی از معجزات عیسی در کودکی، از قبیل زنده کردن پرنده هایی که از گل ساخته بود و سخن گفتن در گهواره، اشاره می کند. این موارد در برخی انجیل های اپوکریفایی آمده است. عیسی، دنباله کار یحیی را گرفت و به مژده فرارسیدن ملکوت خداوند آغاز کرد. او، ارشاد و رهبری مومنان و شاگردان را بر عهده گرفت و در کنیسه های نواحی مجاور به ایراد موعظه پرداخت. لوقا می گوید: به جلیل برگشت و در کنیسه ها به موعظه پرداخت: روح خداوند بر من است زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم (لوقا 4:18). عیسی مسیح، با آن که بارها از پیروان خود خواسته بود خود را با او نزد مردم آشکار کنند، باز هم در مسیر اهداف رسالت به یک تن از شاگردان خویش اجازه داد تا به طور ناشناس در شورای یهود (سنهدرین) شرکت کند. گر چه کسی نمی داند نقش این شاگرد که انکار ظاهری مسیح را ایجاب می کرده است چه بوده ، اما طبیعی به نظر می رسد که او توطئه های شورا و خیانت یهودای اسخریوطی را به آن حضرت گزارش داده باشد. سرانجام هنگامی که عیسی مسیح، در ظاهر دستگیر و مصلوب شد، در آن شرایط هراس انگیز که همه شاگردان از ترس گریخته بودند، او نزد حاکم رفت و به ظاهر جسد عیسی مسیح (علیه السلام) را از وی تحویل گرفت و آن را با تحلیل زیاد به خاک سپرد. انجیل نویسان، او را این گونه معرفی کرده اند: شخص دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود (متی 27:57-60). یوسف نامی از اهل رامه که مردی شریف از اعضای شورا و نیز منتظر ملکوت خدا بود (مرقس 15:43). یوسف نامی از اهل شورا که مردی نیکو و صالح بود که در رای و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رامه، بلدی از بلاد یهود بود و انتظار ملکوت خدا را می کشید (لوقا 23:50-53). یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود (یوحنا 19:38). مسیحیان، به نشانه مصلوب شدن عیسی مسیح، در راه گناهان بشر نشان صلیبی به گردن می آویزند. عیسی، بارها به تاکید گفته است که پیرو واقعی او کسی است که صلیب خود را بردارد و به دنبال او برود. از این سخن می توان به روشنی دریافت که پیشینه آویختن نشان صلیب به دوران زندگی مسیح باز می گردد و نباید آن را نشانه مصلوب شدن او دانست. این سنت باید به «انکار خویشتن» و اعلام آمادگی برای شهادت در راه خدا تفسیر شود.

مسیح و رفتار با مادرش

بر اساس نوشته های اناجیل، مسیح با ماردش بدرفتاری می کرده است. او، به گونه ای ناشایست با مادرش «مریم عذرا» برخورد می کرد. در جریان معجزه ساخت شراب، هنگامی که مادرش از او خواست که به صاحب مجلس کمک کند، با آهنگی سرزنش آمیز به او گفت: «از من چه می خواهی؟» عیسی، حتی او را جزو مومنان نمی شمرد و از جایگاه او در برابر شاگردانش می کاست. در انجیل متی، آمده است: «در همان حال که عیسی در آن خانه این سخنان را برای مردم بیان می کرد، مادر و برادرانش بیرون، منتظر او ایستاده بودند. پس، یک نفر برای عیسی پیغام آورد و گفت: «مادر و برادرانت بیرون، منتظر تو می باشند.» عیسی، گفت: «مادر من کیست؟ برادرانم کیستند؟» سپس به شاگردانش اشاره کرد و گفت: اینها هستند مادر و برادران من. هر که از پدر آسمانی من اطاعت کند، برادر، خواهر و مادر من است.» (29- یوحنا 2: 1-11)

مسیح خود خداست!؟

در کتاب مقدس (هم در عهد عتیق و هم در عهد نوین) بر وحدانیت و یگانگی خداوند تاکید شده است. از زمان «حضرت آدم» تا «زمان حضرت مسیح» تمام پیامبران بر یگانگی خداوند تاکید کرده اند. اما وجود برخی از آیات انجیل ها و سایر رسالات عهد نوین این باور را در میان مسیحیان به وجود آورد که حضرت مسیح و روح القدس نیز خدا هستند. مسیحیت در مواجهه با آیاتی از عهد عتیق که بر یگانگی خدا تاکید می کند چنین موضع گرفت که خدا در ذات و جوهر یکی است اما از نظر شخص سه تاست. برای درک بهتر تثلیث بهتر است به فقراتی از اعتقاد نامه آتاناسیوس توجه کنیم: «... ما در تثلیث یک خدا را عبادت می کنیم و تثلیث در وحدت... نه به معنای تقسیم ذات... الوهیت پدر، پسر و روح القدس همه یکی است یعنی در حال هم شان و در عظمت مثل هم جاودانه اند... پدر، پسر و روح القدس مخلوق نیستند... همان طور که پدر قادر مطلق است، پسر و روح القدس نیز قادر مطلقند... در این تثلیث هیچ کدام از اشخاص پیش یا پس از دیگیری و بزرگ تر یا کوچک تر از دیگری نیست بلکه هر سه شخص با هم و مثل هم جاودانه و هم شانند...» (آیین کاتولیک، جورج برانتل، فصل چهارم، ص 84)

البته با وجود گذشت بیست قرن از تولد مسیحیت، هنوز هم فرقه هایی از درون این دین، منکر تثلیث هستند و همچنان بر یگانگی خدا تاکید دارند. در کتاب مقدس، بر الوهیت مسیح به صراحت و یا به اشاره تاکید شده است از جمله: «1ـ در جای جای انجیل ها بر حضرت مسیح کلمه پسر خدا اطلاق شده است از جمله در انجیل یوحنا 1: 34 «و من دیده شهادت می دهم که این است پسر خدا» حضرت مسیح نیز بارها خداوند را با نام پدر خوانده است از جمله انجیل یوحنا 14: 2 در خانه پدر من منزل بسیار است. مسیح در مورد خود، گفته است: «من در پدر هستم و پدر در من است.» انجیل یوحنا 14: 11 و حتی در آیه پیش از این نیز آمده است: «آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است سخن هایی که من به شما می گویم از خود نمی گویم لکن پدری که در من ساکن است او این اعمال را می کند.»

در این آیات، مسیح به روشنی می گوید که خدا در من است، خدا در من ساکن است و چنین کسی نمی تواند جز خدا باشد. مسیح، خطاب به یهودیان گفت: «به شما می گویم که پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم.» (یوحنا 8: 58) در انجیل یوحنا، آمده است که شاگردان به مسیح عرض کردند: «الان دانستیم که همه چیز را می دانی.» (یوحنا 16: 30) در جای دیگر آمده که پطرس خطاب به مسیح گفت: «خداوندا تو بر همه چیز واقف هستی» (یوحنا 21 : 17) «و کاتبان و فریسیان چشم بر او می داشتند که شاید در سبّت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند. او خیالات ایشان را درک نموده...» (لوقا 6: 7 - 8) «و دیگران از روی امتحان، آیتی آسمانی از او طلب نمودند، پس او خیالات ایشان را درک کرده...» (لوقا 11: 16-17) به مسیح معجزات نیز نسبت داده اند از جمله: «زنده کردن

مردگان لوقا 8: 54 - 55، یوحنا 11: 43 - 44، لوقا 7: 14 - 15شفای بیماران یوحنا با بهای 4 و 5 و 9، لوقا با بهای 13 و 14 و 17 و 18 راه رفتن بر روی آب، یوحنا باب 6، سیر کردن پنج هزار نفر توسط پنج نان و دو ماهی یوحنا باب 6 و ...»

در نزد مسیحیان این معجزات و بویژه زنده کردن مردگان همگی دلیل بر این است که مسیح، انسان نبوده و با قدرت خدائی خویش این کارها را انجام می داده است. گذشته از این موارد در انجیل یوحنا آمده است که حضرت مسیح به شاگردان فرمود: «آمین آمین به شما می گویم هر که به من ایمان آرد کارهایی را که من می کنم او نیز خواهد کرد و بزرگ تر از این ها را نیز خواهد کرد.» (یوحنا 14: 12) داستان آزمایش عیسی مسیح و بردن او بر روی کوه و ارایه سلطنت های جهان کاملا شبیه سرگذشت هراکلس است. قصه مرگ یا مصلوب شدن، تحمل درد و مشقت و در نهایت رستاخیز، در بسیاری از ادیان باستانی دارای نمونه است: تموز در بابل، آدونیس در آشور، هراکلس در یونان و اوزیریس در مصر همگی خدایانی هستند که کشته شده اند. پرومته، کیلورگوس و دیونیزوس به صلیب کشیده شدند و آتیس، ازیریس و آدونیس از قبر برخاستند. سرگذشت آتیس که در آسیای صغیر پرستش می شد و به مرور زمان به غرب و بویژه روم نفوذ کرده بود بسیار جالب است: آتیس مرد و پس از سه روز زنده شد و هر ساله پیروان آتیس، شکل او را به درخت کاج می آویختند و برای مرگش عزاداری می کردند. پس از سه روز آن را دفن کرده و رستاخیزش را جشن می گرفتند و آن را نشان نجات می دانستند. جان ناس، نوشته: «پولس رسول را غالبا دومین موسس مسیحیت لقب داده اند... چون وی نزد امم غیر یهودی به دعوت مبعوث بود فکر مسیحیت و بعثت و رجعت او به کلی نزد ایشان فکری بیگانه بود از این رو پولس از راه دیگری که متناسب با فکرو اندیشه آن اقوام بود در آمد... و اظهار داشت عیسی مسیح موجودی اسمانی است که طبیعت و ذاتیت الوهی دارد ولی خود تنازل فرموده صورت و پیکر انسانی را قبول کرد. (تاریخ جامع ادیان، 614)

جوان گریدی، می نویسد: «پولس به خاطر توسعه یافتن افکارش متهم شده است که آنقدر مسیحیت را تغییر داد که گویی موسس دوم آن است.» (مسیحیت و بدعت ها، جوان گریدی، ص 47)

ویل دورانت نیز می نویسد: پولس الهیاتی به وجود آورد که در سخنان مسیح چیزی جز نکات مبهم از آن نمی توان یافت: هر انسانی که از زن به دنیا بیاید وارث گناه آدم است و از نفرین ابدی جز به وسیله مرگ پسر خدا که کفاره ی گناه است، نمی تواند نجات یابد. چنین مفهومی برای مشرکان قابل قبول تر از یهودیان بود، مردم مصر، آسیای صغیر و یونان از دیرزمانی به خدایانی مانند اوزیریس و آتیس و دیونوسوس که به خاطر نجات بشر مرده بودند اعتقاد داشتند. عنوان هایی از قبیل سوتر (منجی) والئوتریوس (رهاننده) به این خدایان اطلاق شده بود. واژه کوریوس (خداوندگار) که پولس به مسیح اطلاق می کند همان عنوانی بود که کیش های سوریه و یونان به دیونوسوس که می مرد و رستگاری را عملی می ساخت داده بودند. غیریهودیان انطاکیه و شهرهای دیگر که هرگز عیسی را در حیاتش نشناخته بودند نمی توانستند او را جز به شیوه خدایان منجی بپذیرند. (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج 3، ص 689)

در انجیل ها آمده که شیطان حضرت مسیح را امتحان می کرد: «پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان را و جلال آن ها را بدو نشان داد. به وی گفت: اگر افتاده مرا سجده کنی همانا این همه را به تو بخشم، آن گاه عیسی وی را گفت دور شو شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.» (متی 4: 8 - 10) داستان تولد خارق العاده مسیح بدون دلیل نبوده است و حاوی پیامی است و آن اعلام الوهیت مسیح است! همچنان که پیدایش آدم و حوا نیز هم چون عیسی داستانی عجیب تر است. در جای دیگر نیز خطاب به حواریون می فرماید: «اگر از جهان می بودید جهان خاصان خود را دوست می داشت لکن چون که از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده ام از این سبب جهان با شما دشمنی می کند.» یوحنا 15: 19 برخی از صفات که فقط به خداوند اختصاص دارد در عیسی مسیح نیز وجود دارد و خود بهترین دلیل بر خدا بودن عیسی است.

انجیل مرقس

در مورد او گفته اند که از خادمان یکی از حواریون بوده و در دوران عیسی حتی به ملاقات حضرت عیسی هم نائل نگشته است. بیشتر علمای مسیحی عقیده دارند که انجیل مرقس از نوشته های پطرس می باشد. تولستوی، نویسنده معروف روسی، در مورد انجیل مرقس می نویسد: این انجیل ما بین سال های 56 تا 65 پس از میلاد نوشته شده است. بنابراین پس از حیات دنیوی حضرت عیسی این انجیل به نگارش در آمده است. نقل مطالبی که مخالف عقل است نشان از آن دارد که این انجیل هم بمانند انجیل لوقا فاقد ارزش است.

انجیل لوقا

در مورد شخص لوقا که جمع کننده انجیل لوقا است، اختلاف شدیدی در میان مسیحیان وجود دارد. فقط تنها اتفاقی که در مورد او کرده اند اینست که او حتی از حواریون یا شاگرد حواریون هم نبوده است. گفته اند او از شاگردان پولس بوده است. تاریخ این انجیل را بین سال های 53 و 64 پس از میلاد ذکر کرده اند. بنابراین یقینا این انجیل، «انجیل نازل شده بر عیسی» نخواهد بود. چرا که پس از رفتن مسیح از میان مردم، نوشته شده است. انجیل متی باب 16 ایه 8 می گوید: عیسی علیه السلام به یاران خود گفت: ای سست ایمانان چرا در خود تفکر نمی کنید.

انجیل متی

مسیحیان معتقدند که متی یکی از یاران عیسی علیه السلام بود و انجیلی را که او جمع آوری کرده معروف به انجیل متی است. اما مسیحیان تا به الان دلیل قاطعی ارایه نکرده اند که انجیل متی همان انجیلی است که بر عیسی نازل شده است. زیرا می گویند انجیل متی به زبان عبری بوده و پس ترجمه شده است و باز خودشان می گویند: نسخه عبرانی در دست نیست و حتی نام مترجم انجیل متی عبرانی را نمی دانند و لذا برای این که سندی برای او درست کنند می گویند: نسخه اصلی به زبان یونانی بوده است. این توجیه مسیحیت در حالی ست که علمای بزرگ مسیحیت بمانند «هورن»، «یوسی»، «بیس جیرم»، «پی پیس»، «ارنینوس» و «پی فلس» همگی عقیده دارند که انجیل متی عبرانی بوده است. هورن، نام 24 نفر از علمای مسیحیت را می برد که در این مورد با او هم عقیده اند. بطلان انجیل متی از خود آیات این انجیل: در باب 9 آیه 9 ص 13 چنین آمده: چون عیسی از آنجا میگذشت مردی را مسمی به متی به باج گاه دید و به او گفت: مرا متابعت کن. متی نیز به دنبال او روانه شد. در آیه دوازده همین باب می گوید: فریسیان به حواریون گفت : چرا استاد شما (یعنی حضرت عیسی) با آن مرد گناهکار و گمرگچی (یعنی متی) غذا می خورد؟ تولستوی، در جلد چهارم تفسیر خود، می نویسد: احتمالات در مورد انجیل متی: تالیف سال های 38-43- 48- 61- 62- 63-64 پس از میلاد است. بنابراین، این کتاب نمی تواند خطابات الهی با عیسی علیه السلام باشد، بلکه پس از او به دست کس دیگری تالیف شده است. خلاصه کلام، تا به حال مسیحیت نتوانسته ثابت کند که انجیل متی همان انجیل نازل شده بر عیسی است، بلکه تاریخ تصنیف آن نشان از آن دارد که این انجیل پس از عیسی نوشته شده است و خود این انجیل هم نشان از آن دارد که انجیل متی نوشته فردی گنه کار بوده که نمی توان به گفته او اطمینان حاصل کرد! همچنین کشیش های مسیحیت از قبیل «جیروم» و «ارحن» مفسرین معروف مسیحی گفته اند: انجیل در زمان عیسی نبوده، بلکه سال ها پس از مسیح به طریق الهام بر حواریین تصنیف شده. و کنت تولستوی روسی نیز در مقدمه کتاب خود با نام انجیل تولستوی می نویسد: این اناجیل هرگز به طریق وحی روح القدس بر نویسندگان آن ها نازل نشده است چنان چه کشیش ها در میان مردم نشر داده اند. تولستوی، می افزاید: اناجیل موجوده در زمان ما اتصالی به عیسی ندارد. هورن، مفسر مسیحی در کتاب تفسیر خودش در باب 2 از قسم 2 از مجلد چهارم چاپ سال 1822 میلادی می نویسد: زمان

نوشته شدن اناجیل مشخص نیست و کلماتی که از قدمای مورخین مسیحیت نقل شده همه ابتر و مقطوع ال سند است. در آیات قرآن از یهودیت و مسیحیت تعبیر به اهل ال کتاب شده و از خود این کتب تعبیر به نور و هدایت شده است. انزل الکتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی - انعام 91. تصریح آیات قرآن آنست که این کتب تحریف شدند و دیگر قابل اعتناء نیستند. در آیه 91 سوره مبارکه انعام، خطاب به اهل کتاب آمده است: (تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا)، یعنی شما اهل کتاب، کتاب واقعی پیغمبرتان را در چند ورق از کاغذ خلاصه کردید و بسیاری از مطالب آن را پنهان کردید. این بود بیان قران و عقیده مسلمانان. اما اهل کتاب یعنی یهودیت و مسیحیت این مطلب را رد کرده و قائل به آن هستند که کتب کنونی همان کتب حقیقی هستند که بر پیغمبران شان نازل شده است. آیا عیسی خداوند است یا پسر خداوند و یا...؟ در انجیل ها توصیف های گوناگونی از عیسی شده است: 1- مسیح (به معنای نجات دهنده)، انجیل لوقا باب 2 آیه 11. 2- خدا: انجیل یوحنا باب 1 آیه 1. 3 - پسر خدا: انجیل متی باب 3 آیه 17. 4- پسر انسان: مرقس باب 14 آیه 62. 5- بَرّه خدا: انجیل یوحنا باب 1 آیه 29 و 30. 6- مار بزرگ: یوحنا باب 3 آیه 14. 7- شبان نیکوکار: یوحنا باب 10 آیه 11. 8- پادشاه پادشاهان: مکاشفات یوحنا باب 17 آیه 14. بنابراین، اناجیل موجوده آن قدر دارای تناقض هستند که مخاطبین نمی توانند عیسی را به درستی بشناسند. زیرا در جایی او را خدا خوانده اند و در جای دیگر او را پسر خدا و در برخی از موارد او را پسر انسان معرفی می کنند و... این اختلاف آراء به سادگی می شود تا آن ها و خدا و پیامبران شان و کتاب ها مقدس از اجیل و تورات و قرآن همگی داستان هایی هستند که به مرور زمان در تاریخ، تغییر داده شده اند و به شکل امروزی درآمده اند. اما از دیدگاه مسلمانان عیسی نه خدا است و نه پسر خدا، بلکه بنده ای از بندگان خدا بوده که به مقام نبوت و اولوالعزمی رسید. چرا که از زبان یک تخیلی به نام «خدا» در آیه 34 سوره مبارکه مریم، آمده است: وقتی عیسی به دنیا آمد در همان کودکی لب به سخن گشود و در مورد خود گفت: (انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا)؛ یعنی من بنده خدا هستم و مرا نبی و پیغمبر از طرف خود قرار داده است. مسیحیان علت خدا دانستن عیسی را زنده کردن مردگان توسط او می دانند و می گویند: چون زنده کردن مردگان را فقط خدا می تواند انجام دهد پس عیسی خدا است. در آیه 171 سوره نساء آمده است: (یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم...)؛ یعنی ای اهل کتاب (مسیحیت) در دین خود غلو نکنید و درباره خدا غیرحق مگویید. عیسی ابن مریم فقط فرستاده خدا و مخلوق اوست که او را به مریم القاء نمود و روحی از طرف او بود بنا بر این ایمان به خدا و پیامبران او بیاورید و نگویید خداوند سه تا است و از این سخن پرهیز کنید که به سود شما نیست. مسیحیت بر این عقیده است که به صلیب کشیده شدن عیسی، تاوان گناه همه بشریت است. گناهی که نسل اندر نسل از آدم به فرزندانش منتقل شده است به طور که پولس رسول نوشت: «و چنان که در آدم همه می میرند، در مسیح همه زنده خواهند شد.» این نظریه توسط پولس وارد مسیحیت شده و پیش از او، در میان مسیحیت اولیه چنین عقیده ای وجود نداشته است.

معجزه عیسی در ساخت شراب در انجیل

معجزه ساخت شراب، تنها در باب دوم انجیل یوحنا به عنوان نخستین معجزه مسیح آمده است: «دو روز پس، مادر عیسی در یک جشن عروسی در دهکده «قانا» در جلیل مهمان بود. عیسی و شاگردان او نیز به عروسی دعوت شده بودند. هنگام جشن، شراب تمام شد. مادر عیسی با نگرانی نزد او آمد و گفت: «شراب شان تمام شده است.» عیسی فرمود: «ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.» با این حال مادر عیسی به خدمت کاران گفت: «هر دستوری به شما می دهد اطاعت کنید.» در آن جا شش خمره سنگی بود که فقط در مراسم مذهبی از آن استفاده می شد و گنجایش هر کدام حدود 100 لیتر بود. عیسی به خدمت کاران فرمود: «این خمره ها را پراز آب کنید.» وقتی پر کردند، فرمود: «حالا کمی از آن را بردارید و نزد گرداننده مجلس ببرید!» وقتی گرداننده مجلس آن آب را که شراب شده بود چشید، داماد را صدا زد و گفت: «چه شراب خوبی! مثل این که با دیگران خیلی فرق دارید، چون معمولا در جشن ها اول با شراب خوب از مهمان ها پذیرایی می کنند و پس که

همه سرشان گرم شد، شراب ارزان تر را می آورند. ولی شما شراب خوب را برای پایان نگه داشته اید.» او نمی دانست که شراب از کجا آمده است، ولی خدمت کاران می دانستند. این معجزه عیسی در دهکده قانای جلیل، نخستین نشانه قدرت دگرگون کننده او بود و شاگردان ایمان آوردند که او واقعا همان مسیح است.» (29- یوحنا 2: 1-11)

ترس از مرگ و سرزنش خداوند

عهد نوین می نویسد زمانی که مسیح بر دار بود هنگامه واپسین نزدیک می گشت. ترس از مرگ، تمام وجود او را فرا گرفته بود. از همین رو به خدا توسل جسته و از او یاری خواست؛ اما هنگامی که پاسخی دریافت نداشت، با سرزنش، خدا را خطاب کرده و گفت که چرا مرا تنها گذاشته ای؟ متی، آن لحظات را این گونه توصیف می کند: «پطرس و دو پسر زبدی یعنی یعقوب و یوحنا را نیز با خود برد. در حالی که غم و اندوه، تمام وجود او را فرا گرفته بود، رو به ایشان کرد و فرمود: «من از شدت حزن و غم، در آستانه مرگ می باشم. شما این جا بمانید و با من بیدار باشید. سپس کمی دورتر رفت و بر زمین افتاد و چنین دعا کرد: پدر، اگر ممکن است، این جام رنج و عذاب را از مقابل من بردار، اما نه به خواهش من بلکه به خواست تو.» (32- متی 26: 37-39) مسیح در آن شب، سه بارو با همین کلمات دعا کرد و از خداوند خواست که آن رنج را از او بردارد. پس از آن که دستگیر شد و بر صلیب آویخته گشت و دانست که او را خواهند کشت، با بانگی بلند، خداوند را به جهت یاری نکردنش سرزنش نمود؛ متی چنین ادامه می دهد: «نزدیک به ساعت سه، عیسی فریاد زده، گفت: «ایلی ایلی لما سبقتنی»، یعنی خدای من، خدای من، چرا مرا تنها گذاشته است؟» (33- متی 27: 46) این در حالی ست که عیسی مسیح در قرآن، به مثابه پیامبری بزرگ و محترم که به آسمان برده شده و در پوشش عزت خداوندی آرام گرفته است، توصیف شده است. قرآن او را روح و کلمه و تربیت شده خداوند و ظرف اسرار و حکمت های الهی می داند.

سرانجام عیسی

عقیده مسیحیت نسبت به سرانجام عیسی، چنین است: در اناجیل موجوده آمده است فردای آن روز جناب عیسی را به دار آویختند و با قساوت او را کشتند و سه روز پس از دفن شدن به آسمان عروج نمود. مسیحیان می گویند: مقابل درب بیت المقدس صورت قبری وجود دارد که عیسیی پیغمبر از آن جا به آسمان عروج کرد. اما در قرآن، آمده است: (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبّه لهم...)؛ یعنی جناب عیسی نه کشته شد و نه به دار آویخته شد و لکن امر بر آن ها مشتبه شد یعنی فرد دیگری را که شبیه عیسی بود به دار آویختند و کسانی که در مورد به دار آویخته شدن عیسی حرف می زنند فقط از روی گمان حرف می زنند و علم به واقع امر ندارند. یقینا عیسی کشته نشده، بلکه او را خداوند به بالا برده است و خداوند عزیز و حکیم است. (سوره نساء آیه 156)

سه شنبه دهم آبان 1390 - یکم نوامبر 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش بیست و سوم):

زن در دین یهودیت

تاریخ گواهی می دهد که همه ادیان، به انسان زن و جایگاه وی در جامعه، نگرشی تبعیض آمیز و غیرانسانی داشته است. بنابراین، در ادیان هرگز به زن به عنوان یک انسان کامل و مستقل نگاه نشده است. گرچه زنان هم مانند مردان در تمام تاریخ بشر، برای حقوق انسانی خود و برای جامعه بهتر جنگیده اند و زجرها و ستم های زیادی را نیز متحمل شده اند. قوم یهود نیز هم چون عقاید و آداب شبیه خانه بدوش و آواره بودند که در بیابان ها زندگی می کردند و به کشاورزی و دام پروری می پرداختند. هر چه دین یهود قوی تر گشت حقوق زنان نیز بیش تر زیر پا گذاشته شد. پس از گذشت سال ها که زن سالاری در این قوم رواج داشت کم کم نظام زن سالاری در هم ریخت و مردسالاری در برابر قدرت زن شکل گرفت. زن در خانواده موقعیت پیشین خود را از دست داد و تابع مرد شد. تمام ریاست و زمام امور خانه را حق مطلق مرد شد! زن به صورت وسیله تولید مثل و بنده شهوت رانی مردان قرار گرفت. حتی زن همانند دیگر ابزارهای مرد، جزو ثروت او به حساب آمد. پدر می توانست فرزندان خود را محکوم و یا اعدام کند و یا به عنوان غلام و کنیز بفروشد. در دین یهودیت، فرمان «یهوه» به زن چنین است: «چشمت باید به شوهرت باشد، وی بر تو حکومت خواهد کرد.» در دین یهود، سده های طولانی زن را مایه مصیبت و بدبختی می دانستند. مردان در نماز خود تکرار می کردند: «خدایا ترا سپاس گذارم که مرا کافر و زن نیافرید»؟! اما در عین حال، چند زن «انتخابی خدا؟!»، در قوم یهود جایگاه خاصی داشتند. همان گونه که انبیاء مرد بین اسراییل پدر خوانده می شدند، زنان نیز که به پیامبری می رسیده اند مادر خوانده می شدند. پدر اسراییل و مادر اسراییل تعداد پیامبران زن اسراییل هفت نفر بوده است: 1- ساره (همسر ابراهیم) گفته اند ساره مانند ابراهیم که مردان را به توحید دعوت می کرد، او نیز زنان را به خداوند یکتا فرا می خواند.

2- مریم (میریام خواهر موسی) وقتی که موسی بنی اسراییل را از رود نیل گذراند او در جلوی قوم بسیار مسرور، مردم را به ستایش یهوه فرا خواند.

3- بوره (که قاضی نیز بوده است) به معنی زنبور عسل که مادر اسراییل نامیده شده است. این زن در زیر درخت دبوره می نشست و برای قوم بنی اسراییل قضاوت و داوری می کرد. بنی اسراییل زنان را به قضاوت قبول داشتند. در عصر بوده پادشاه کنعان «یابین» بر اسراییل حکومت می کرد. بوده از میان قوم خود مردی بنام «بالاق» را برانگیخت تا به همراهی او ده هزار سپاهی گردآورد و بر سیسرا فرمانده لشگر «یابین» حمله برد او بر شاه پیروز شد.

4- حنا (مادر سموئیل یا همون شموئل) زنی نازا بود و از خداوند تقاضای اولاد نمود و دعای او مورد اجابت قرار گرفت او به هنگام زائیدن سرودی به شکرانه این نعمت سرود که یکی از زیباترین سرودهای مذهبی بنی اسراییل است.

5- اوی گائیل (همسر داود) یا ابی جایل او زنی زیبا و با هوش بود که در جنگ همراه داود بود و برای داود دو فرزند به دنیا آورد.

6- حلده (همسر شائوم) زن بدشکل و روسپی را در عبری گویند. این زن پیامبری مشهور بود که در زمان یوشا پادشاه اسراییل (اورشلیم) مورد مشورت پادشاه و کاهنان قرار می گرفت.

7- استر (ملکه خشاریارشا) به زبان آکدی یعنی «ایشتار» یا ستراه این پیامبر دختر ابیجایل است که در دستگاه شاه بسیار نفوذ داشت ونکته جالب این سان که قبر این ملکه یهودی در شهر همدان قرار دارد.

اما این زنان نیز همانند مردان نگرش تحقیرآمیز به زنان داشتند و به عنوان استثناهایی در تاریخ بودند که به دلیل وابسته به مردان در قدرت، موقعیت ویژه تری نسبت به زنان دیگر داشتند. رهبران مذهبی یهود، به وضع احکام جزایی سختی دست می زدند. خاخام های یهود که متولیان رسمی دین موسی بودند و خود در رفاه و راحتی می زیستند، برای اجرای اخلاق قوانین و احکام جزایی شدیدی از قبیل سنگسار کردن زانی و زانیه و لاطی و ملوط و... وضع کردند. عدم بکارت عروس نشانی از بی عفتی بود و دختر سنگسار می شد. در دین یهود، ازدواج عامل جدایی زن از خانواده است. ربودن دختران و کنیزان نوعی ازدواج محسوب می شود. اصل ازدواج بر مبنای خریدن دختر است که قیمت او به عنوان مهریه پرداخت می شود. رضایت پدر شرط اصلی ازدواج است. اگر پدر راضی به ازدواج دختر نباشد، تنها به گرفتن وجد نقد اکتفا می کند. اجازه ازدواج با اولیای دختر است و پدر ممکن است از گرفتن مهریه صرف نظر کند. اگر چه رضایت دختر در نظر گرفته می شود. مرد باید با بیوه برادر متوفای خود که فرزند ندارد، ازدواج کند. نخستین فرزند زن متعلق به بردار متوفی خواهد بود. این ازدواج برای حفظ میراث برادر است. اگر کسی از گرفتن زن برادر خود ابا کند بزرگان و مشایخ قوم او را نصیحت و اگر قبول نکند باید او را رسوا سازند. تعدد زوجات در میان یهودیان رایج است. در میان یهودیان ازدواج ها با خویشاوند صورت می گیرد و با بیگانه ممنوع است. زن در خانه مطیع شوهر است. حتی عبادات او نیز منوط به اجازه شوهر است. دختران یهود اگر ازدواج کرده باشند ارث نمی برند. پسران دو برابر دختران ارث می برند. ارث در صورتی به دختر می رسد که متوفی فرزند پسر نداشته باشد. از نظر علمای یهود، وجود قوانین سخت گیرانه کنونی ازدواج، ضامن استحکام خانواده است. هم چنین ثواب تنها در چارچوب خانواده شرعی رخ می دهد. از این رو، ضرورت دارد از حریم خانواده دفاع شود. سهم دختر یهودی از میراث پدری، صرفا جهیزیه است. اگر چه با اصلاح قانون، سهم ایشان به یک دوم سهم پسران افزایش یافت. دختر یهودی، مانند دختران مسلمان، حق درخواست طلاق (و طلاق غیابی) را ندارند. در آیین یهود، مذهب از مادر به ارث می رسد. دوران تورات دوره ای است که تقریبا از زمان ابراهیم یعنی دو هزار سال پیش از میلاد شروع و تا زمان عزرا یعنی قرن پنجم میلادی به طول می انجامد. در این دوران، طایفه متشکل از چند خانواده بود که مرد در راس آن قرار می گرفت و افراد خانواده زیر حمایت او بودند. بیش تر پسران پس از ازدواج در خانواده خود باقی می ماندند و بزرگ ترین آن ها و پس از فوت پدر جانشین او می شد. زن در چنین خانواده ای مسوولیتی سنگین داشت. زیرا کار عمده نگهداری از خانه و کارهایی نظیر خوشه چینی، آسیاب کردن، ریسیدن پشم و کتان، رنگ کردن، اداره امور عروسان و دختران و... تماما به عهده او بود. در تورات و تلمود نقاط ضعفی برای زنان برشمرده اند ولی عبارات تمجیدآمیزی نیز ذکر کرده اند: «زن با تقوا تاجی بر سر شوهرش است» یا «زن دلیر ارزشش بیش از یاقوت است.»

در اصول اخلاقی «تلمود» که یکی از کتاب های مهم دینی و در حقیقت فقه مدون و آیین نامه زندگی یهودیان است، درباره زنان آمده است: «اگر زنی به نقض قانون یهود می پرداخت، چنان چه مثلا بی آن که چیزی بر سر داشت به میان مردم می رفت و یا در شارع عام نخ می رشت یا با هر سنخی از مردان درد دل می کرد یا صدایش آن قدر بلند بود که چون در خانه اش تکلم می نمود، همسایگانش می توانستند سخنان او را بشنوند، در آن صورت مرد حق داشت بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد.»

در مورد پوشش کامل در مقابل نامحرم در «سفر پیدایش» تورات چنین می خوانیم: و رفقه، چشمان خود را بلند کرد و اسحاق را دید و از شتر خود فرود آمد. زیرا که از خادم پرسید: «این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می آید؟» و خادم گفت: «آقای من است.» پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید، سفر پیدایش، باب 24، فقره 64 و 65.»

در مورد عدم تشبه مرد و زن به یکدیگر در «تورات» آمده است: «متاع مرد، بر زن روا نباشد و مرد، لباس زن نپوشد، زیرا هر که این کند، مکروه یهود (خدای تو) است.» (تورات، سفر تثنیه، باب 22، فقره 5.)

نزول عذاب، حتی در اثر آرایش دختران یهود برای بیگانگان پرداخته است و در این زمینه «تورات» می نویسد: «و خداوند می گوید از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم، راه می روند و به ناز می خرام اند و به پاهای خویش، خلخال ها را به صدا می آورند. بنابراین، خداوند فرق سر دختران صهیون را کل خواهد ساخت و خداوند، عورت ایشان را برهنه خواهد نمود. و در آن روز، خداوند زینت خلخال ها و پیشانی بندها و هلال ها را دور خواهد کرد. و گوشوارها و دستبندها و روبندها. و انگشترها و حلقه های بینی را. و رداها و شال ها و کیسه ها را. و آینه ها و کتان های نازک و عمامه ها و برقع ها را. و واقع می شود که: به عوض عطریات، عفونت خواهد شد و به عوض کمربند، ریسمان و عوض موهای بافته، کلی و به عوض سینه بند، زنار پلاس و به عوض زیبایی، سوختگی خواهد بود. مردانت به شمشیر و شجاعانت در جنگ خواهند افتاد. و دروازه های وی ناله و ماتم خواهند کرد و او خراب شده، بر زمین خواهد نشست.» (تورات، کتاب اشعیاء نبی، باب سوم، فقره 10-8.) در تورات، از چادر و برقع و روبنده ای که زنان با آن سر و صورت و اندام خویش را می پوشانده اند، صریحا نام برده شده است، که نشانگر کیفیت پوشش زنان است. برای نمونه در کتاب «روت» آمده است: «بوعز گفت: زنهار کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است. و گفت: چادری که بر توست، بیاور و بگیر. پس آن را بگرفت و او شش کیل جو پیموده بر وی گذارد و به شهر رفت.» (تورات، سفر پیدایش، باب 38، فقره 14 و 15.) در مورد عروس یهودا می خوانیم: «پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرد. برقعی به رو کشید و خود را در چادری پوشید و به دروازه عینایم که در راه تمنه است، بنشست.» (تورات، سفر پیدایش، باب 38، فقره 14 و 15.)

زن در کتاب مقدس

زن در کتاب مقدس، هم چون قرآن، حقوق چندانی ندارد. در کتاب مقدس، به برتری بی چون و چرای مرد بر زن تاکید شده است. در کتاب مقدس می خوانیم: «اما می خواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر زن مرد» (رساله پولس رسول به قرنتیان 11 :3)

مرد جلال خداست و زن جلال مرد !«زیرا که مرد را نباید سر خود را بپوشد چون که او صورت و جلال خداست اما زن جلال مرد است!» (رساله پولس به قرنتیان 11 :7)

برتری مردان بر زنان، هم چون برتری مسیح بر کلیسا. «و هر سر زن است چنان که مسیح نیز سر کلیسا.» (افسسیان 5 :۲۳)

زن باید مطیع مرد باشد همان گونه که ما مطیع خدا هستیم! «ای زنان شوهران خود را اطاعت کنید چنان که خداوند را.» (افسسیان 5 :22)

«هم چنان که کلیسا مطیع مسیحاست هم چنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند.» (افسسیان 5: 24)

زن یک بار فریب خورد پس دیگر ساکت باشد و یادگیری ندهد :«و زن را اجازت نمی دهم که یادگیری دهد... بلکه در سکوت بماند زیرا که آدم اول ساخته شد و پس حوا و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورد.»

نتیجه این که به دو دلیل زن حق یادگیری ندارد: 1- دوم ساخته شد 2- او بود که فریب خورد.حکومت مرد بر زن، مجازاتی خدایی برای زنان! وقتی در ابتدای پیدایش انسان آدم و حوا گناه کردند خداوند برای هر یک جریمه ای مقرر کرد.«و به زن گفت: درد و حمل تو را بسیار افزون گردانم با درد، فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.» (سفر پیدایش باب 3)

زنان برای مردان آفریده شدند! «و نیز مرد به جهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد.» (قرنتیان 11 :9) رستگاری زن در گروی زاییدن! «آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورده اما به زاییدن رستگار خواهد شد.»

فروختن دختر به عنوان کنیز! یکی از احکام که در عهد عتیق ذکر شده احکام فروختن دختر به عنوان کنیز است و برای آن قوانینی وضع نموده اند و مسیحیان این احکام را از جانب خداوند می دانند. «اگر شخصی دختر خود را به کنیزی بفروشد باید در سال هفتم آزاد کند...» (سفر خروج ۲۱ :۷)

زنان ناپاک! مطابق کتاب مقدس زن پس از دو بار طلاق ناپاک می شود! (تثنیه 24 :4) زنی که حیض می بیند؛ تا هفت روز ناپاک است و اگر کسی هم به او دست بزند ناپاک می شود!

«و اگر زنی جریان دارد! و جریانی که در بدنش است خون باشد هفت روز در حیض خود بماند و هر که او را لمس کند تا شب نجس باشد! و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابد نجس باشد و بر هر چیزی بر آن بنشیند نجس باشد و هر که بستر او را لمس کند رخت خود را بشوید و با آب غسل کند و تا شب نجس باشد. و هر که چیزی را که او بر آن نشسته بود لمس کند رخت خود را بشوید و با آب غسل کند و تا شب نجس باشد. و اگر آن بر بستر باشد یا بر هر چیزی که او بر آن نشسته بود چون آن چیز را لمس کند تا شب نجس باشد. و اگر مردی با او هم بستر شود و زن حایض باشد، مرد تا هفت روز نجس خواهد بود و هر بستری که بر آن بخوابد نجس خواهد بود.» (سفر لاویان، باب 15، شماره 19 تا پایان)

لوط، یکی از شخصیت های بزرگ کتاب مقدس است. کسی که خدا به دیدار او آمد. پس از نابودی دو شهر سدوم و عموره لوط با دخترانش در غاری ساکن شدند و چون مدتی در غار بودند دختران لوط به هم گفتند: که پدر ما پیر شده و مردی نیست که به ما درآید. بیا تا پدر خود را شراب نوشانیم و با وی همبستر شویم تا از این طریق نسلی از پدر خود نگاه داریم. در این مورد در کتاب مقدس آمده است: «و دختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان به ما درآید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.» پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ آمده با پدر خویش هم خواب شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: «اینک دوش با پدرم هم خواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی هم خواب شو، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.» آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک هم خواب وی شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. و آن بزرگ، پسری زاییده، او را موآب نام نهاد، و او تا امروز پدر موآبیان است. و کوچک نیز پسری بزاد، و او را بن عَمّی نام نهاد. وی تا به حال پدر بنی عمون است.» (2) سلیمان هم بت پرست شد و هم بت خانه ساخت. در کتاب مقدس آمده است که سلیمان فریب زنان انبوه خود را خورد و در روبروی اورشلیم برایشان بت خانه ساخت و زنانش دل وی را از خدای یگانه به سمت بت های خود متمایل کردند و وی برای بت ها قربانی کرد و بخور سوزانید. جالب این است که بدانیم سلیمان نویسنده سه کتاب از مجموعه 39 کتاب عهد عتیق است.

در کتاب اول پادشاهان آمده است: «و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حتیان دوست میداشت. از امت هایی که خداوند درباره ایشان بنی اسراییل را فرموده بود که شما به ایشان درنیایید و ایشان به شما درنیایند، مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با این ها به محبت مُلصق شد. و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند. و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه، خدایش کامل نبود. پس سلیمان در عقب عَشتورت، خدای صیدونیان، و در عقب مِلکوم رِجسِ عمونیان رفت. و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود خداوند را پیروی کامل ننمود. آن گاه سلیمان در کوهی که روبه روی اورشلیم است، مکانی بلند به جهت کموش که رِجسِ موآبیان است، و به جهت مولک،

رِجسِ بنی عمون بنا کرد. و هم چنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می سوزانیدند و قربانی ها می گذرانیدند، عمل نمود. (3) در حالی که قرآن در رابطه با سلیمان نوشته است: وَ مَا کفَرَ سُلَیمَآن (4) «و سلیمان کفر نورزید.»

متن زیر از سفر پیدایش عهد عتیق از کتاب مقدس ست، و مورد قبول یهودیان و مسیحیان می باشد (5 کتاب اول در عهد عتیق، بخشی از تورات یهودیان است که سفر پیدایش نخستین از آن 5 کتاب ست): فصل سوم: 1-6

«و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود. و به زن گفت: آیا خدا حقیقتا گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟

زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می خوریم لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید.

مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا، عارف نیک و بد خواهید بود.

و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دل پذیر و دانش افزا، پس از میوه اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.»

پس بر اساس کتاب مقدس (عهدین) کنونی، حضرت حوا نخستین گناه را مرتکب شد و به واسطه او، آدم و همه انسان ها سقوط کردند؛ بنابراین او علت گناهکاری کل نژاد انسانی است. به عبارت دیگر بنا بر کتاب مقدس، هر انسانی آن نخستین گناه را به ارث می برد! این تفکر که زن ناپاک است (بر اساس مفهوم تحریف شده نخستین گناه) در سراسر تورات و انجیل مشاهده می شود. در عهد عتیق، آمده است که چون اسحاق پیر و زمین گیر شده بود، به پسر بزرگش عیسو گفت: برو بره ای برای من ذبح کن و بپز و بیاور تا تو را برکت دهم، ولی همسر اسحاق این را شنید و چون پسر کوچک ترش یعقوب را بیش تر دوست می داشت، نقشه ای می کشد که برکت از آن یعقوب شود، نه عیسو. چون عیسو برای تهیه شکار بیرون می رود، «رفقه» مادر یعقوب، وی را می خواند و به او می گوید:

«اینک پدر تو را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده، می گفت: خداوند برای من شکاری آورده خورشی بساز تا آن را بخورم، و پیش از مردنم تو را در حضور خداوند برکت دهم. پس ای پسر من! الان سخن مرا بشنو در آن چه من به تو امر می کنم. به سوی گله بشتاب، و دو بزغاله خوب از بزها، نزد من بیاور، تا از آن ها غذایی برای پدرت به طوری که دوست می دارد، بسازم. و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد، و تو را پیش از وفاتش برکت دهد. یعقوب به مادر خود، رفقه، گفت: اینک برادرم عیسو، مردی مویدار است و من مردی بی موی هستم. شاید که پدرم مرا لمس نماید، و در نظرش مثل مسخره ای بشوم، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم. مادرش به وی گفت: ای پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو و رفته، آن را برای من بگیر. پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و مادرش خورشی ساخت به طوری که پدرش دوست می داشت. و رفقه، جامه فپایان پسر بزرگ خود عیسو را که نزد او در خانه بود گرفته، به پسر کهتر خود یعقوب پوشانید. و پوست بزغاله ها را بر دست ها و نرمه گردن او بست. و خورش و نانی که ساخته بود، به دست پسر خود یعقوب سپرد. (5) و یعقوب طبق نقشه مادرش، غذا نزد پدر می آورد و به پدر می گوید: من عیسو هستم. ادامه داستان در کتاب مقدس چنین آمده است: «پس نزد پدر خود آمده، گفت: ای پدر من! گفت: لبیک، تو کیستی ای پسر من؟ یعقوب به پدر خود گفت: من نخستزاده تو عیسو هستم. آن چه به من فرمودی کردم، الان برخیز، بنشین و از شکار من بخور، تا جانت مرا برکت دهد. اسحاق به پسر خود گفت: ای پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟ گفت: یهوه خدای تو به من رسانید. اسحاق به یعقوب گفت: ای پسر من! نزدیک

بیا تا تو را لمس کنم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه. پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد، و او را لمس کرده، گفت: آواز، آواز یعقوب است، لیکن دست ها، دست های عیسوست. و او را نشناخت؛ زیرا که دست هایش مثل دست های برادرش عیسو موی دار بود. پس او را برکت داد. و گفت: آیا تو همان پسر من، عیسو هستی؟ گفت: من هستم. پس گفت: نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد. پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید. و پدرش اسحاق به وی گفت: ای پسر من! نزدیک بیا و مرا ببوس. پس نزدیک آمده، او را بوسید و رایحه لباس او را بوییده، او را برکت داد و گفت: همانا رایحه پسر من، مانند رایحه صحرایی است که خداوند آن را برکت داده باشد. پس خدا تو را از شبنم آسمان و از فربهی زمین، و از فراوانی غله و شیره عطا فرماید. قوم ها تو را بندگی نمایند و طوایف تو را تعظیم کنند، بر برادران خود سرور شوی، و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند، و هر که تو را مبارک خواند، مبارک باد. (6) و چون اسحاق برکت الهی خود را اشتباها به یعقوب می دهد و وی از نزد پدر بیرون می آید، عیسو از راه می رسد: «و واقع شد چون اسحاق از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، به مجرد بیرون رفتنِ یعقوب از حضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو از شکار باز آمد. و او نیز خورشی ساخت، و نزد پدر خود آورده، به پدر خود گفت: پدر من برخیزد و از شکار پسر خود بخورد، تا جانت مرا برکت دهد. پدرش اسحاق به وی گفت: تو کیستی؟ گفت: من پسر نخستین تو، عیسو هستم. آنگاه لرزهای شدید بر اسحاق مستولی شده، گفت: پس آن که بود که نخجیری صید کرده، برایم آورد، و پیش از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم، و فی الواقع او مبارک خواهد بود؟ عیسو چون سخنان پدر خود را شنید، نعره ای عظیم و بی نهایت تلخ برآورده، به پدر خود گفت: ای پدرم! به من، به من نیز برکت بده! گفت: برادرت به حیله آمد، و برکت تو را گرفت. گفت: نام او را یعقوب به خوبی نهادند؛ زیرا که دو مرتبه مرا از پا درآورد. اول نخست زادگی مرا گرفت، و اکنون برکت مرا گرفته است. پس گفت: آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟ اسحاق در پاسخ عیسو گفت: اینک او را بر تو سرور ساختم و همه برادرانش را غلامان او گردانیدم، و غله و شیره را رزق او دادم. پس الان ای پسر من! برای تو چه کنم؟ عیسو به پدر خود گفت: ای پدر من! آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من، به من نیز ای پدرم برکت بده! و عیسو به آواز بلند بگریست. پدرش اسحاق در پاسخ او گفت: اینک مسکن تو (دور) از فربهی زمین و از شبنم آسمان از بالا خواهد بود. و به شمشیرت خواهی زیست، و برادر خود را بندگی خواهی کرد، و واقع خواهد شد که چون سر باز زدی، یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت.» (7) هارون، برای بنی اسراییل گوساله طلایی ساخت. هارون، برادر «حضرت موسی»، به عنوان جانشین و مشاور موسی و یکی از بزرگ ترین شخصیت های مذهبی یهود، خود به مردم پیشنهاد می دهد که بیایید با هم گوساله طلایی بسازیم و آن را به عنوان خدا ستایش کنیم و برای وی قربانی کنیم و خود نیز معمار ساخت چنین بتی می شود: «هارون بدیشان گفت: «گوشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده، نزد من بیاورید. پس تمامی قوم گوشواره های زرین را که در گوش های ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند. و آن ها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوساله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: ای اسراییل این خدایان تو می باشند، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند. و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده، گفت: فردا عید یهوه می باشد. و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و به جهت لعب برپا شدند.» (8) در حالی که قرآن، این کار را به شخصی به نام سامری، نسبت داده و هارون را تبرئه می کند که إِنَّ القَوْمَ استَضعَفُونی وَ کادُوا یقتُلُونَنِی؛ (9) «این قوم (بنی اسراییل) من را به استضعاف کشاندند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.» در حالی که در کتاب مقدس، هارون معمار ساخت گوساله معرفی می شود. داود، با زن اوریای حتی زنا می کند. در کتاب مقدس، آمده است حضرت داود با زن شوهردار زنا می کند و سپس شوهر وی را می کشد و آن زن را به حرمسرای خود می برد و این زن، پسا «مادر حضرت سلیمان علیه السلام»، می شود: «و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت‌بام خانه پادشاه گردش کرد، و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند و آن زن بسیار نیکومنظر بود. پس داود فرستاده دربارهٔ زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این بتشَبع دختر الیعام زن اوریای حتی نیست؟ و داود قاصدان فرستاده او را گرفت و او نزد وی آمده، داود با او هم بستر شد

و او از نجاست خود طاهر شده، به خانه خود برگشت. و آن زن حامله شد و فرستاده داود را مخبر ساخت، و گفت که من حامله هستم. پس داود نزد یوآب فرستاد که اوریای حتی را نزد من بفرست و یوآب اوریا را نزد داود فرستاد. و چون اوریا نزد وی رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید. و داود به اوریا گفت: به خانه ات برو و پای های خود را بشو. پس اوریا از خانه پادشاه رفت و از عقبش خوانی از پادشاه فرستاده شد؛ اما اوریا نزد در خانه پادشاه با سایر بندگان آقایش خوابیده به خانۀ خود نرفت. و داود را خبر داده، گفتند که اوریا به خانۀ خود نرفته است. پس داود به اوریا گفت: آیا تو از سفر نیامده ای؟ پس چرا به خانه خود نرفته ای؟ اوریا به داود عرض کرد که تابوت و اسراییل و یهودا در خیمه ها ساکنند و آقایم یوآب و بندگان آقایم بر روی بیابان خیمه نشینند و آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب بنمایم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو و به حیات جان تو قسَم که این کار را نخواهم کرد. قرآن، چنین نسبت هایی را به داود را رد کرده و او را شخصیتی برجسته معرفی می کند. در کتاب مقدس، خداوند هم دروغگو است. در داستانی آمده است نبی سال خورده ای در شهر بیت ئیل ساکن بود و نبی دیگری نیز از آن حوالی می گذشت. خداوند به آن نبی فرموده بود که در شهر بیت ئیل توقف نکن و غذا مخور. چون نبی ساکن بیت ئیل خبر دار شد که نبی دیگری مشغول گذر از حوالی شهر است، از او دعوت کرد غذا را مهمان وی باشد نبی مسافر پاسخ داد که خداوند به من دستور داده است در بیت ئیل توقف نکنم. نبی ساکن بیت ئیل به وی گفت که من نیز مثل تو نبی هستم و خداوند به من فرموده که تو را در بیت ئیل مهمان کنم و در ادامه آیه آمده است که این را به دروغ گفت. کتاب مقدس، می نویسد: «و نبی سالخورده ای در بیت ئیل ساکن می بود و پسرانش آمده، او را از هر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت ئیل کرده بود مخبر ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند. و پدر ایشان به ایشان گفت: به کدام راه رفته است؟ و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهودا آمده بود به کدام راه رفت. پس به پسران خود گفت: الاغ را برای من بیارایید. و الاغ را برایش آراستند و بر آن سوار شد. و از عقب مرد خدا رفته، او را زیر درخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: آیا تو آن مرد خدا هستی که از یهودا آمده‌ای؟ گفت: من هستم. وی را گفت: همراه من به خانه بیا و غذا بخور. او در پاسخ گفت که همراه تو نمی توانم برگردم و با تو داخل شوم، و در این جا با تو نه نان می خورم و نه آب می نوشم؛ زیرا که به فرمان خداوند به من گفته شده است که در آن جا نان مخور و آب منوش و از راهی که آمده ای مراجعت منما. او وی را گفت: من نیز مثل تو نبی هستم و فرشته ای به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت او را با خود به خانه ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد. اما وی را دروغ گفت. پس همراه وی در خانه اش برگشته، غذا خورد و آب نوشید. و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که او را برگردانیده بود آمد، و به آن مرد خدا که از یهودا آمده بود ندا کرده، گفت: خداوند چنین می گوید: چون که از فرمان خداوند تمرد نموده، حکمی را که یهوه، خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی، و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذا مخور و آب منوش غذا خوردی و آب نوشیدی؛ لهذا جسد تو به قبر پدرانت داخل نخواهد شد.» (10) در ادامه همین داستان، وقتی نبی مسافر به مسیر خود ادامه می دهد، شیری جسد وی را می درد: «پس پس از این که او غذا خورد و آب نوشید، الاغ را برایش بیاراست؛ یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود. و چون رفت، شیری او را در راه یافته، کشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاشه ایستاده بود. و اینک برخی راه گذران جسد را در راه انداخته شده، و شیر را نزد جسد ایستاده دیدند؛ پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر در آن ساکن می بود، خبر دادند. و چون نبی که او را از راه برگردانیده بود شنید، گفت: این آن مرد خداست که از حکم خداوند تمرد نمود، لهذا خداوند او را به شیر داده که او را دریده و کشته است، موافق کلامی که خداوند به او گفته بود.» (11) کتاب مقدس از ۶۶ سفر تشکیل شده است که به اذعان نویسندگان و پژوهشگران مسیحی همه این اسفار توسط نویسندگان مرد نوشته شده است. شما که به حقوق زن در اسلام ایراد می گیرید، پس چرا خداوند حتی یک زن را هم به عنوان نویسنده حتی یک بخش کوتاه و مختصر از یکی از اسفار برنگزیده است؟! چرا حتی به یکی از زنان سبط لاوی اجازه نداده است تا کهانت و خدمت در خیمه اجتماع در هیکل (درعهد قدیم) را بر عهده بگیرد؟! چرا خداوند از میان دوازده رسول و حواری مسیح علیه السلام حتی یک نفر زن هم برنگزیده و همه حواریون مسیح مرد هستند؟! از این دوازده نفر

گذشته، چرا در آن هفتاد رسولی که خداوند فرستاد، حتی نشنیده ایم یک نفرشان زن باشد؟! در نامه پولس به قرنتیان (اول قرنتیان فصل ۱۵)، برای اثبات قیام مسیح نام مردان بسیاری آورده می شود که در میان آن ها حتی یک زن هم نیست. این نیاوردن نام یک زنان در میان اسامی که گفتیم، قطعا به دلیل خاصی بوده است. چرا که نخستین کسی که شاهد قیام مسیح بود، مریم بود و او بود که نخستین بشارت به قیام را اعلام کرد. اما چرا نام وی از لیست شاهدان قیام مسیح حذف شده است؟ ایا این یک دلیل آشکار بر نادیده گرفتن جایگاه زن در مسیحیت نیست؟ در کلیسای اولیه به تفصیلی که در نامه های اول تیموتاوس و تیطس آمده است، روی سخن با اسقف ها و شماسان مرد است و در این میان از زنان اسقف و شماس خبری نیست؟! کما این که در عهد نوین اصلا نامی از زنان بشارت دهنده یا شبان یا معلم به همان معنای عامی که در عهد نوین است، دیده نمی شود. در هیچ جایی از عهد نوین، نام زنی نیامده است که به دست او معجزه ای رخ داده باشد. در حالی که در قرآن در مورد مریم آمده است: «درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند؛ (آن قدر ناراحت شد که) گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم و بکلّی فراموش می شدم!» ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است! و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد!

منابع:

1- یهودیان و مسیحیان، کتاب مقدس را کتاب آسمانی و وحی الهی دانسته و معتقدند دچار تحریف نگشته و دست در آن برده نشده است.

2- سفر پیدایش، 19: 31 - 38.

3- اول پادشاهان، 11: 1 - 8.

4- بقره-102.

5- سفر پیدایش، 27: 6-17.

6- همان.

7- همان.

8- سفر خروج، 32: 2-6.

9- اعراف-150.

10- اول پادشاهان، 13: 11-22.

11- همان، 23-26.

جمعه بیست آبان 1390 - یازدهم نوامبر 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش بیست و چهارم):

داستان های هولناک جنایات و نسل کشی ها در کتاب های مقدس

در کتاب های مقدس تورات، انجیل و قرآن، جنایات و نسل کشی های فراوان و عجیب و غریبی وجود دارد. فاتحان باید به محض پیروزی، تمام افراد دشمن اعم از زن و کودک و حتی کودکان شیرخواره را یا قتل عام کنند و یا به اسارت و بردگی بگیرند. این نسل کشی ها نیز همه به دستور خداوند است. در نسل کشی های «حضرت موسی»، حتی کودکان شیرخواره و زنان و دختران بی گناه نیز باید کشته می شدند. فقط در یک مورد، یعنی کشتار دختران باکره استثنا بوده است. همه این نسل کشی ها، به این خاطر است که خداوند زمینی را که این کودکان و زنان در آن زندگی می کردند را به بنی اسراییل بخشیده است. اهالی این سرزمین ها باید از بین بروند تا آن مکان برای قوم «برگزیده» مهیا گردد. در واقع خداوند به فرماندهی موسی، تمام بنی اسراییل را از چنگ فرعون آزاد می سازد و فرعونیان را در دریای نیل غرق می کند. قوم بنی اسراییل در پی سکونت سرزمین موعود، راهی فلسطین می شوند. پس از قتل عام مردم شهرها و روستاها، قوم بنی اسراییل، در آن جاها مستقر می شوند. جالب است که تمامی متون کتاب مقدس و بخش عهد عتیق، مورد قبول تمامی مسیحیان است و همه را آیات وحی الهی می دانند و به عنوان کلام مقدس آن را می پذیرند. در کتاب مقدس آمده است، وقتی موسی ماموریت می یابد که بنی اسراییل را از مصر به کنعان آورد، در بین راه با قبایلی برخورد می کنند که بنا است بنی اسراییل در سرزمین ایشان زندگی کنند و طبعا باید این قبایل از بین بروند. در کتاب مقدس نوشته شده است که خدا به موسی دستور می دهد با این قبایل به جنگ به پردازد و همه آن ها را از زن و مرد و کوچک و شیرخوار، از دم شمشیر بگذراند: «چون به شهری نزدیک آیی تا با آن جنگ نمایی آن را برای صلح ندا بکن. و اگر پاسخ بدهد، و دروازه ها را برای تو بگشاید، آن گاه تمامی قوم که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. و اگر با تو صلح نکرده، با تو جنگ نمایند، پس آن را محاصره کن. و چون یهوه، خدایت، آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهایم و آن چه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور. به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امتها نباشند، چنین رفتار نما، اما از شهرهای این امت هایی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می دهد، هیچ ذی نفس را زنده مگذار؛ بلکه ایشان را، یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرِزیان و حویان و یبوسیان را، چنان که یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز.» (1) موسی، با این دستور خدا، وقتی به شهر سیحون حمله می کنند، همه زنان و کودکان را نیز از دم شمشیر می گذرانند تا بتوانند زمین ایشان را تصرف کنند: «آنگاه سیحون با تمامی قوم خود به مقابله ما برای جنگ کردن در یاهَص بیرون آمدند. و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده، او را با پسرانش و جمیع قومش زدیم. و تمامی شهرهای او را در آن وقت گرفته مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم. لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم، برای خود به غارت بردیم. از عروعیر که بر کناره وادی آرنون است، و شهری که در وادی است، تا جِلعاد قریه ای نبود که به ما ممتنع باشد. یهوه خدای ما همه را به ما تسلیم نمود.» (2) لشگریان موسی، به مدیان حمله می کنند و همه مردان را قتل عام می کنند. زنان و کودکان را اسیر می کنند. غنائم شهر را جمع می کنند و بقیه شهر را در آتش می سوزانند. سپس اسرا و غنائم را نزد موسی می برند؛ اما هیمن که چشم او به زنان و کودکان اسیر می افتد، بر قوم خود غضبناک می شود و می گوید آیا همه زنان و کودکان را زنده نگاه داشتید؟ پس الان هر ذکوری از اطفال را و هر زنی که مرد شناخته و با او همبستر شده را بکشید! در کتاب مقدس، چنین آمده است: «و بنی اسراییل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند، و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند. و تمامی شهرها و مساکن و قلعه های ایشان را به آتش سوزانیدند. و تمامی غنیمت و جمیع غارت از انسان و بهایم گرفتند. و اسیران و غارت

و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنی اسراییل در لشکرگاه در عَرَبات موآب، که نزد اردن در مقابل اریحاست، آوردند. موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند. و موسی بر روسای لشکر یعنی سرداران هزاره ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ باز آمده بودند، غضبناک شد. و موسی به ایشان گفت: آیا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟ اینک اینانند که بر حسب مشورت بلعام، بنی اسراییل را واداشتند تا در امر فغور به خداوند خیانت ورزیدند و در جماعت خداوند وبا عارض شد. پس الان هر ذکوری از اطفال را بکشید و هر زنی را که مرد را شناخته، با او همبستر شده باشد بکشید. و از زنان هر دختری را که مرد را نشناخته، و با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید. و شما هفت روز بیرون از لشکرگاه خیمه زنید، و هر که شخصی را کشته و هر که کشته ای را لمس نموده باشد از شما و اسیران شما در روز سوم و در روز هفتم، خود را تطهیر نماید. و هر جامه و هر ظرف چرمی و هر چه از پشم بز ساخته شده باشد و هر ظرف چوبین را تطهیر نمایید. ... و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار راس بود. و از گاو هفتاد و دو هزار راس. و از الاغ شصت و یک هزار راس. و از انسان از زنانی که مرد را نشناخته بودند، سی و دو هزار نفر بودند.» (3) به این ترتیب، تعداد دختران باکره ای که زنده ماندند 32 هزار نفر بود و بقیه مردم این منطقه را قتل عام کردند. یکی دیگر از داستان های نسل کشی که در این «کتاب مقدس»، دستور الهی و پیامبرش آمده، کشتار مردم باشان است. مردم مملکت باشان مردمی بودند که در کشور خود که حدود شصت شهر و ده ها روستا داشت، زندگی می کردند تا این که خداوند بنی اسراییل را از بردگی فرعونیان نجات داد و راهی سرزمین فلسطین کنونی شدند و تصمیم گرفتند در این سرزمین به زندگی خود ادامه دهند؛ به این خاطر، ابتدا باید یا ساکنین این سرزمین را از ملک خود بیرون می راندند و یا با آن ها می جنگیدند. آن ها، راه دوم را برگزیدند و به مملکت باشان حمله کردند. آن ها در این حمله، تمامی مردم این شصت شهر و ده ها روستا را از زن و مرد و کودک و نوجوان را قتل عام کردند و دست به غارت زدند: «پس یهوه، خدای ما، عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسلیم نموده، او را به حدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند. و در آن وقت همه شهرهایش را گرفتیم، و شهری نماند که از ایشان نگرفتیم؛ یعنی شصت شهر و تمامی مرزبوم آرجوب که مملکت عوج در باشان بود. جمیع این ها شهرهای حصاردار با دیوارهای بلند و دروازه ها و پشت بندها بود، سوای قرای بی حصار بسیار کثیر. و آن ها را بالکل هلاک کردیم؛ چنان که با سیحون ملک حشبون، کرده بودیم؛ هر شهر را با مردان و زنان و اطفال هلاک ساختیم. و تمامی بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم.» (4) در ادامه این جنگ ها و نسل کشی ها، نوبت به «حضرت یوشع»، می رسد. او، دیگر نه تنها مردم و زنان و کودکان بی پناه شهرها را سر می برید؛ بلکه گاو و گوسفندها را هم سربریده، همه را از دم هلاک کرده، سپس شهر را در آتش سوزانید: «آن گاه قوم صدا زدند و کرِناها را نواختند. و چون قوم آواز کرِنا را شنیدند و قوم به آواز بلند صدا زدند، حصار شهر به زمین افتاد. و قوم یعنی هرکس پیش روی خود به شهر برآمد و شهر را گرفتند. و هر آن چه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند. و شهر را با آن چه در آن بود، به آتش سوزانیدند؛ لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خانه خداوند گذاردند.» (5) یکی دیگر از این نسل کشی ها، قتل عام مردم هفت شهر عزِیقه و مقیده، جِلجال، اریحا، لِبنه، لاخیش، حبرون و دبیر است که چون یوشع منطقه کوهستان و جنوب و هامون را تصرف کرد، تمام مردم شهرهای فوق را یک دم کشت و احدی را باقی نگذاشت: «پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون و وادی ها و جمیع ملوک آن ها را زده، کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس را هلاک کرده، چنان که یهوه، خدای اسراییل، امر فرموده بود. و یوشع ایشان را از قادش برنیع تا غزه و تمامی زمین جوشن را تا جبعون زد. و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت؛ زیرا که یهوه، خدای اسراییل، برای اسراییل جنگ میکرد.» (6) هنگامی که یوشع، به شهرهای حبرون و یرموت و لاخیش عجلون و اورشلیم حمله می کند و تمامی ساکنان این شهرها را از پیر و جوان و زن و مرد و کودک و نوجوان را قتل عام می نماید، پادشاهان این شهرها می گریزند و خود را در غاری پنهان می کنند و سربازان یوشع ایشان را می یابند و در همان غار، به عنوان اسیر نگه می دارند. چون از کشتار شهرها فارغ می شوند، پنج پادشاه را احضار می کنند و به گونه ای روی زمین

می خوابانند تا همه سرداران لشگر بنی اسراییل در جلوی چشم لشگریان، پای خود را بر گردن این پادشاهان نهند و بگذرند. سپس آن ها را شکنجه می کنند و به دار می آویزند. در ضمیمه کتاب یوشع، آمده است: «و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسراییل را خواند و به سرداران مردان جنگی که همراه وی می رفتند، گفت: نزدیک بیایید و پای های خود را بر گردن این ملوک بگذارید. پس نزدیک آمده، پای های خود را برگردن ایشان گذاردند. و یوشع به ایشان گفت: مترسید و هراسان مباشید. قوی و دلیر باشید؛ زیرا خداوند با همه دشمنان شما که با ایشان جنگ می کنید، چنین خواهد کرد. و پس از آن یوشع ایشان را زد و کشت و بر پنج دار کشید که تا شام بر دارها آویخته بودند. و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا ایشان را از دارها پایین آوردند، و ایشان را به مغاره ای که در آن پنهان بودند انداختند، و به دهنه مغاره سنگ های بزرگ که تا امروز باقی است، گذاشتند.» (7) یکی دیگر از هولناک ترین قتل عام هایی که داستانش در کتاب مقدس آمده، کشتار مردم شهر عای توسط «حضرت یوشع» است که با یک نیرنگ جنگی، یوشع لشگریانش را به دو بخش تقسیم می کند: نیمی از آن ها پنهان می شوند و نیم دیگر دور دروازه شهر عای مشغول نبرد می شوند و به طور تصنعی شکست می خورند و می گریزند. مدافعان بی خبر شهر، دروازه های شهر را باز می کنند و به تعقیب فراریان در میان صحرا می پردازند. در این هنگام آن قسم از لشگریان یوشع که پنهان شده بودند، از مخفی گاه بیرون می آیند و از غیبت مدافعان شهر سوء استفاده می کنند و وارد شهر بی دفاع می شوند و تمامی زنان و کودکان بی دفاع شهر را سر می برند. سپس شهر را آتش می زنند. مدافعان شهر که می بینند از داخل شهر دود و آتش بلند است، متوجه می شوند که فریب جنگی خورده اند و تا عزم برگشت به شهر می کنند، محاصره می شوند. سربازان یوشع، همه ایشان را نیز می کشند. پادشاه شهر زنده دستگیر می شود و نزد یوشع آورده می شود. وی را نیز به دار می آویزند. تا غروب آفتاب هیچ یک از دوازده هزار ساکن شهر عای دیگر زنده نمی ماند: «و یوشع بامدادان به زودی برخاسته، قوم را صف آرایی نمود، و او با مشایخ اسراییل پیش روی قوم به سوی عای روانه شدند. و تمامی مردان جنگی که با وی بودند روانه شده، نزدیک آمدند و در مقابل شهر رسیده، به طرف شمال عای فرود آمدند. و در میان او و عای وادی ای بود. و قریب به پنج هزار نفر گرفته، ایشان را در میان بیت ئیل و عای به طرف غربی شهر در کمین نهاد. پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را که به طرف غربی شهر در کمین بودند قرار دادند، و یوشع آن شب در میان وادی رفت. و چون ملک عای این را دید، او و تمامی قومش تعجیل نموده، به زودی برخاستند و مردان شهر به مقابله بنی اسراییل برای جنگ به جای معین پیش عربه بیرون رفتند، و او ندانست که در پشت شهر برای وی در کمین هستند. و یوشع و همه اسراییل خود را از حضور ایشان منهزم ساخته، به راه بیابان فرار کردند. و تمامی قومی را که در شهر بودند ندا در دادند تا ایشان را تعاقب کنند. پس یوشع را تعاقب نموده، از شهر دور شدند. و هیچکس در عای و بیت ئیل باقی نماند که از عقب بنی‌اسراییل بیرون نرفت، و دروازه های شهر را باز گذاشته، اسراییل را تعاقب نمودند. و خداوند به یوشع گفت: مزراقی که در دست توست، به سوی عای دراز کن؛ زیرا آن را به دست تو دادم؛ و یوشع، مزراقی را که به دست خود داشت به سوی شهر دراز کرد. و آنانی که در کمین بودند، به زودی از جای خود برخاستند و چون او دست خود را دراز کرد، دویدند و داخل شهر شده، آن را گرفتند و تعجیل نموده، شهر را به آتش سوزانیدند. و مردان عای بر عقب نگریسته، دیدند که اینک دود شهر به سوی آسمان بالا می رود. پس برای ایشان طاقت نماند که به این طرف و آن طرف بگریزند. و قومی که به سوی صحرا می گریختند، بر تعاقب کنندگان خود برگشتند. و چون یوشع و تمامی اسراییل دیدند، که آنانی که در کمین بودند شهر را گرفته اند و دود شهر بالا می رود، ایشان برگشته، مردان عای را شکست دادند. و دیگران به مقابله ایشان از شهر بیرون آمدند، و ایشان در میان اسراییل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر و ایشان را می کشتند. به حدی که کسی از آن ها باقی نماند و نجات نیافت. و ملک عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند. و واقع شد که چون اسراییل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب می نمودند فارغ شدند، و همه آن ها از دم شمشیر افتاده هلاک گشتند، تمامی اسراییل به عای برگشته، آن را به دم شمشیر کشتند. و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند، دوازده هزار نفر بودند؛ یعنی تمامی مردمان عای؛ زیرا یوشع دست خود را که با مزراق دراز کرده بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را

هلاک کرد؛ لیکن بهایم و غنیمت آن شهر را اسراییل برای خود به تاراج بردند، موافق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود. پس یوشع عای را سوزانید و آن را تودهٔ ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است. و ملک عای را تا وقت شام به دار کشید و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا لاش او را از دار پایین آورده، او را نزد دهنه دروازه شهر انداختند و تودهٔ بزرگ از سنگ ها بر آن برپا کردند که تا امروز باقی است.» (8) تعداد قتل عام هایی که بر اساس کتاب مقدس، به فرمان خدا صورت گرفته است، بسیار بیش تر و هولناک تر از آن است که به نمونه هایش در بالا اشاره کردیم. تمام آیات ذکر شده، از کتاب مقدسی است که همه مسیحیان بدون استثنا آن را کلام خدا و وحی الهی می دانند. هر کسی که به مسیح ایمان دارد، باید به این آیات ایمان بیاورد و بپذیرد که خداوند فرمان کشتن و سوزاندن کودکان را نیز صادر کرده و از سوی پیامبرانش به مرحله اجرا درآمده است. در کتاب استر، آمده است: خشایارشاه، پادشاه پارس در پایانین روز جشن 180 روزه، دستور داد ملکه وشتی زیبایش را به مقامات و مهمانانش نشان دهد. ملکه امتناع ورزید و پادشاه بسیار خشمناک شد. و در همان مجلس ملکه وشتی را طلاق داد. از میان تمام دخترانی که به حرمسرا آمده بودند استر دختر یتیم یهودی انتخاب شد و وی به جای وشتی ملکه ایران گردید. پس از این جریان، هامان وزیر خشایارشاه، توطئه ای برای قتل یهودیان می چیند. اما این توطئه به ضرر وی تمام می شود و خشایار شاه دستور قتل هامان و تمام پسرانش را صادر می کند. هم چنین اجازه می دهد مخالفین شان را از میان بردارند و مردخای پسر عموی استر، فرمانی به نام پادشاه نوشت و آن را به همه جا فرستاد. فرمانی که به یهودیان اجازه می داد مخالفین خود را از هر قومی که باشند، بکشند و دارایی شان را به غنیمت بگیرند. در تورات آمده است در سراسر مملکت همه از یهودیان می ترسیدند. تمام حاکمان و استان داران، مقامات مملکتی و درباریان از ترس مردخای، به یهودیان کمک می کردند. و به این ترتیب یهودیان به ایرانیان حمله کردند و آنها را از دم شمشیر گذرانده، کشتند. (استر، 6:9)

در کتاب مقدس، می خوانیم در آن روز تنها در پایتخت پانصد نفر را که ده پسر هامان نیز جزو آنها بودند، کشتند. روز پس، باز یهودیان پایتخت جمع شدند و سیصد نفر دیگر را کشتند. بقیه یهودیان در سایر استان ها هفتاد و پنج هزار نفر از دشمنان خود را کشتند و در هیچ کجا نقل نشده که این همه کشتار در ازای ریخته شدن حتی یک قطره خون از یک یهودی باشد. و سپس تورات یادبود این جشن ایرانی کشی را بر یهودیان فرض و لازم گردانید. (استر، 32:10)

پوریم یکی از بزرگترین جشن های یهودیان است. آنان واقعه کشتار 75800 نفر ایرانی را هر ساله جشن می گیرند و به همین مناسبت، سیزدهم ماه ادار را روزه می گیرند. چهاردهم و پانزدهم ماه ادار را به رقص و پایکوبی می پردازند.

انبیا در قرآن و کتاب مقدس و تناقضات

تشابه ها و تفاوت های زیادی در داستان های قرآن و کتاب مقدس وجود دارد. برای نمونه، در قرآن کریم، خداوند آدم را از بهشت بیرون می کند. بنابراین، به نظر می رسد قرآن تقلیدی از کتاب مقدس است. چرا که کتاب مقدس قدیمی تر از قرآن است. در حالی که در کتاب مقدس، آدم به زمین فروافکنده می شود، چون از درخت معرفت نیک و بد خورد؛ چرا که خداوند نمی خواست، انسان به نیک و بد آگاه شود؟ (پیدایش 3: 1-24)

در قرآن، ابراهیم در مناظره ای شجاعانه با حاکم مصر، او را به خداوند دعوت می کند: آیا از حال آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود (و بدان می نازید، و) با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه می کرد، خبر نیافتی؟ آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند.» گفت: «من هم زنده می کنم و هم می میرانم. ابراهیم گفت: «خدای من خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور.» پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. و خداوند قوم ستم کار را هدایت نمی کند. (بقره-258)

اما در کتاب مقدس، از این شجاعت او خبری نیست و برعکس ابراهیم از ترس جانش، همسر خود را به همان حاکم مصر پیش کش می کند، به طوری که پسا، حتی حاکم مزبور هم، ابراهیم را برای این کار، ملامت می کند. (پیدایش 12: 10-20)

در قرآن، خداوند با ابراهیم عهد می بندد و او را پیشوا قرار می دهد، اما وقتی ابراهیم آن را برای تمام فرزندانش تقاضا می کند، خداوند می گوید: عهد من به فرزندی که ستم گر باشد، نمی رسد؛ لذا عهد خدا شامل تمام فرزندان ابراهیم نمی شود: «... خدا به ابراهیم، فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» ابراهیم پرسید: «از دودمانم چطور؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد.» (بقره-124)

اما در کتاب مقدس، خدا در عهد خود با ابراهیم، او را پدر امت ها معرفی کرده که پادشاهان از وی به وجود می آیند و می گوید: «این عهد با فرزندان او نیز به صورت دائمی است و تمام فرزندان ابراهیم را شامل می شود، چه ستم گر باشند، چه نباشند.» (پیدایش 17: 4-11)

قرآن، در داستان لوط می گوید: «به لوط حکم و دانش دادیم... و همانا لوط از پیامبران بود.» (انبیاء-74 و صافات-133) و نیز می گوید: لوط در زمره کسانی است که خدا هدایت شان نموده، پس به روش آن ها اقتدا کن... (انعام-90)

اما در کتاب مقدس، لوط شراب نوشیده، سپس در حال مستی با دخترانش... آنان نیز هر کدام پسری به دنیا آوردند که نسب برخی از انبیا به آنان می رسد؛ مانند داوود، سلیمان و عیسی، حال آن که به حکم خود کتاب مقدس، افراد حاصل از... اهل نجات نیستند!» (پیدایش 19: 31-38)

«و لوط وقتی که به قوم خود گفت: شما به فحشایی می پردازید که پیش از شما هیچ کسی از جهانیان به آن نپرداخته است - آیا با مردان آمیزش جنسی می کنید و راه زنی می کنید و در انجمن های خود به کارهای ناخوشایند می پردازید؟ پاسخ قوم وی چیزی غیر از این نبود: اگر راست می گویی عذاب خدا را بیاور.» (عنکبوت: ۲۸ـ۲۹)

«وقتی فرمان ما رسید بالای آن شهر را به جای شالوده آن قرار دادیم (یعنی شهر پایین کشیده شده که سقف ها از سطح زمین پایین تر رفته و به جای شالوده ها قرار گرفته)، و بر آن شهر سنگ گلِ پخته شده سفت گوگردی (یا متمایل به زرد) را لایه لایه بر آن باریدیم.» (هود: ۸۲) «از آن شهر نشانه ای عینی برای کسانی که می اندیشند به جا گذاشتیم.» (عنکبوت: ۳۵)

بنا بر آیات قرآن، قوم لوط قومی بوده اند که مردان آن از جمله هم جنس گرایی داشته اند. و با کشیده شدن شهر آن ها به پایین و باریده شدن لایه لایه سنگ گلِ پخته شده سفت گوگردی (یا متمایل به زرد) از بین رفته اند و اثری از آن نیز برای اندیشمندان به جا گذاشته شده است. قوم لوط در شهر سدوم در بخش جنوبی دریای مرده، زندگی می کرده اند. نقاشی ها و جسدهای سنگی به دست آمده از زیر زمین همه نشان می دهند که در فرهنگو مناسبات مردم، هم جنس گرایی هم رواج داشته است. اما مطالعات زمین شناسی می گوید که زمین در منطقه مزبور بر اثر فشارهای آتش فشانی در یک گسل (شکاف لایه های زمین) نشست کرده است. قله های منطقه دهانه های آتش فشان دارند، منطقه دارای گدازه های آتشفشانی سرد شده بر سطح لایه های سنگ هایرسوبی و آهکی است. و نشان دهنده این هستند که در آن منطقه زلزله رخ داده و آتشفشان از ۳ نقطه مواد آتشفشانی را بر روی شهر ریخته بوده و شهر را دفن کرده است. همین طور در محل شهر سدوم، یک شیب درازی وجود دارد که ناشی از فرو ریختن مواد ناشی از زلزله بوده است.

قرآن در داستان داوود، می گوید: «ما سلیمان را به داوود بخشیدیم؛ چه بنده خوبی! زیرا همواره به سوی خدا باز می گشت و به یاد خدا بود.» (ص-30)

اما کتاب مقدس، در داستان داوود می گوید: «داوود علیه السلام با زن اوریا زنا کرد. آن زن حامله شد. حضرت داوود نیز شوهر آن زن را کشت و .. سلیمان علیه‌السلام از این زنا متولد شد.» (سموئیل دوم 11: 2-27 و 12: 9-12)

در قرآن، هارون یار و یاور موسی است و پیوسته به موسی برای هدایت مردم به سوی خدا، کمک می کند: «و به یقین (ما) به موسی کتاب آسمانی عطا کردیم، و برادرش هارون را همراه او دستیارش گردانیدیم.» (فرقان-35)

اما در داستان موسی در کتاب مقدس، هارون گوساله می سازد و خود با بنی اسراییل گوساله پرست می شود. (خروج 32: 1-9)

در قصه سلیمان، قرآن می گوید: «سلیمان کافر نشد، بلکه شیاطین کفر ورزیدند.» (بقره-102).

قرآن، سلیمان را بنده ای مومن معرفی می کند: و به راستی به داوود و سلیمان دانشی عطا کردیم، و آن دو گفتند: «ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است.» (نمل-15)

در حالی کتاب مقدس در داستان خود، درباره سلیمان می گوید: «زنان سلیمان، در پایان عمر او، دلش را از خدا برگرداندند و او بت پرست گردید. لذا خشم خداوند بر سلیمان بر افروخته شد و آن چه را خداوند به او امر فرموده بود، به جا نیاورد.» (اول پادشاهان 11: 1-13)

قرآن در قصه سلیمان، می نویسد: و چون فرستاده نزد سلیمان آمد، سلیمان گفت: «آیا مرا به مالی کمک می دهید؟ آن چه خدا به من عطا کرده، بهتر است از آن چه به شما داده است. نه، بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می نمایید.» (نمل-36)

اما در کتاب مقدس، سلیمان به شدت شیفته و فریفته زن، طلا و سایر امور دنیایی می شود. (اول پادشاهان 10: 15-29 و 11: 1-3)

بر اساس داستان قرآن، زنان از سلیمان تاثیر می گیرند و با ارتباط با سلیمان به خداوند ایمان می آورند: ... ملکه گفت: پروردگارا، من به خود ستم کردم و اینک با سلیمان در برابر خدا، پروردگار جهانیان، تسلیم شدم. (نمل-44)

اما براساس داستان کتاب مقدس، سلیمان از زنان تاثیر می پذیرد و حتی در این راه ایمانش را از دست می دهد. (اول پادشاهان 11: 2-5)

در قرآن، نوح به عنوان پیامبری به دور از هر آلایش معرفی می شود: «و به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و همه را به راه راست درآوردیم، و نوح را از پیش راه نمودیم، ... و این گونه، نیکوکاران را پاداش می دهیم.» (انعام-84ـ90 و نیز ر.ک: صافات-80 و 81؛ نساء-163 و آل عمران-33ـ35)

اما در داستان کتاب مقدس، نوح شراب نوشیده و از شدت مستی عریان شد و پسرانش ردایی را روی او افکندند، تا برهنگی پدر نمایان نباشد. (پیدایش 9: 20-25)

در قرآن، ایوب به عنوان فردی شکیبا معرفی می شود: «... ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده ای! به راستی او توبه کار بود.» (ص-44)

اما در کتاب مقدس، ایوب پیوسته نفرین، گله و شکایت می کند و فردی بی صبر و ناشکیبا است. (ایوب 3: 1-26)

منابع:

1- سفر تثنیه، 20: 10-17.

2- سفر تثنیه، 2: 32-37.

3- سفر اعداد، 31: 9-20 و 32-35.

4- سفر تثنیه، 3: 3-7.

5- یوشع، 6: 20 و 21 و 24.

6- همان، 10: 40-42.

7- یوشع، 10: 16-18 و 22-27.

8- یوشع، 8: 10-29.

پنج شنبه بیست و ششم آبان 1390 - هفده نوامبر 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش بیست و پنجم):

شیطان در دین یهود، دین مسیح و اسلام

نام شیطان یا ابلیس در همه کتاب های به اصطلاح مقدس نامانی آمده است. خدای قادر خالق کائنات که مرگ و زندگی تمام موجودات از انس و جن و ملائک در دست او است، چرا برای خود، نه تنها شریک که رقیب درست کرد؟ یعنی در همان زمان که ابلیس «حوا» و «آدم» را فریب داد و میوه معرفت به آنها خوراند، چرا جان و یا قدرت او را نگرفت؟!

خدایی که بر طبق ادعا و اعتقاد پیامبران، امامان و علمای مذهبی، قدرت مطلق است و خالق کل کائنات و... به چه دلیل از اهداف شیطان غافل مانده به گونه ای که شیطان دشمن و رقیبی پر قدرت است! قابل مهار نیست. این خدای قادر و توانا، چنان در برابر این شیطان مخلوق خود ناتوان است که به مسلمان ها امر کرده است در مرنام حج، به طرف شیطان سنگ پرتاب کنند؟! بنابراین، شیطانی که به گفته ادیان، خودش مانند «آدم» مخلوق خداست در حالی که قوی تر، داناتر، زرنگ تر و مکارتر از آدم است. شیطان، تنها یک موجود نامرئی عصیانگر است که خدا، او را آزاد گذاشته است تا باعث «امتحان بنی آدم» باشد.

1- شیطان در دین یهود و تورات

بر خلاف دیگر دین های ابراهیمی (مسیحیت و اسلام) نشان کمی از شیطان در کتب اصلی دین یهود وجود دارد و تنها دو اشاره جدی در کتب یهود به شیطان شده است. یکی اشاره ای به «مار» است که آدم و حوا را در بهشت فریب داد تا از میوه ممنوعه بهشتی بخورند. (در تفاسیر این مار، به عنوان همان شیطان شناخته شده است) و دوم جایی که شیطان مطرح شده، داستان ایوب است. اما این داستان در تورات (کتاب اصلی دین یهود نیست)، بلکه در بخشی از عهد قدیم هست که پس از تورات به آن اضافه شده است. داستان ایوب در عهد قدیم جالب است. این داستان به زبان عهد قدیم است. در عهد قدیم، کتاب ایوب، باب 1، آیات 6 تا 12، آمده است:

«6- یک روز که فرشتگان در حضور خداوند حاضر شده بودند، شیطان نیز همراه ایشان بود.

7- خداوند از شیطان پرسید: «کجا بودی؟» شیطان پاسخ داد: «دور زمین می گشتم و در آن سیر میکردم.»

8- آنگاه خداوند از او پرسید: «آیا بنده ی من ایوب را دیدی؟ بر زمین کسی هم چون او پیدا نمی شود. او مردی درستکار و خدا ترس است و از گناه دوری می ورزد.»

9- شیطان گفت: «اگر خدا ترسی برای او سودی نمی داشت این کار را نمی کرد.

10- ایوب و خانواده و اموالش را از هر گزندی محفوظ داشته ای. دست رنج او را برکت داده ای و ثروت زیاد به او بخشیده ای.

11- دارایی اش را از او بگیر، آنگاه خواهی دید که آشکار به تو کفر خواهد گفت!»

12- خداوند در پاسخ شیطان گفت: «برو و هر کاری که می خواهی با دارایی اش بکن، فقط آسیبی به خود او نرسان. پس شیطان از بارگاه خداوند بیرون رفت.»

پس از این بخش، شیطان به زمین می رود و انواع و اقسام بلاها را بر سر ایوب می آورد. همه دارایی هاش را از بین می برد و همه خدمتکاران او کشته می شوند و حتی باد بیابانی خانه ای که

فرزندانش در آن بودند را روی سرشان خراب می کند و همه شان را می کشد. خبر این مصیبت ها یکی پس از دیگری به ایوب می رسد و وقتی در پایان خبر خراب شدن خانه روی سر بچه هاش را می شنود: عهد قدیم، کتاب ایوب، باب1، آیات20 الا 22:

«20- آنگاه ایوب برخاسته، از شدت غم لباس خود را پاره کرد. سپس موی سر خود را تراشید و در حضور خدا به خاک افتاد.

21- گفت: «از شکم مادر برهنه به دنیا آمدم و برهنه هم از این دنیا خواهم رفت. خداوند داد و خداوند گرفت. نام خداوند متبارک باد.»

22- به همه این پیش آمدها ایوب گناه نکرد و به خدا ناسزا نگفت.»

پس از این ماجرا شیطان به بارگاه خدا بر می گردد و خدا از ایمان ایوب تمجید می کند. در مکالمه با شیطان، خدا از ایوب خوبی می گوید ولی شیطان دوباره می گوید: عهد قدیم، کتاب ایوب، باب 2، آیات 4 و 5:

«انسان برای نجات جان خود حاضر است هرچه دارد بدهد. به بدن او آسیب برسان، آنگاه خواهی دید که آشکارا به تو کفر خواهد گفت.»

و پس شیطان به اجازه خدا دوباره به سراغ ایوب می رود و این بار سر تا پا بدن ایوب را دچار دمل های دردناک می کند. ایوب درد و رنج زیادی می کشد و از درد به خودش می پیچد. حضرت آن قدر درد میکشد. در عهد قدیم، کتاب ایوب، باب 2، آیات 9 و 10، آمده است:

«زنش به او گفت: «آیا با وجود تمام این بلاها که خدا بر سرت آورده، هنوز هم به او وفاداری؟ خدا را لعنت کن و بمیر!» ولی ایوب پاسخ داد: «تو مانند یک زن ابله حرف می زنی! آیا باید فقط چیزهای خوب از خدا به ما برسد و چیزهای بد نرسد؟!»

اما در پایان، آن قدر دردها زیاد می شود که ایوب گرچه کفر نمی گوید، ولی دیگر کاسه صبرش لبریز می شود و تحملش تمام می شود. در آغاز باب سوم، آمده است:

«سرانجام ایوب لب به سخن گشود و روزی را که از مادر زاییده شده بود نفرین کرد.»

2- شیطان در دین مسیح و انجیل

در جاهای گوناگونی از انجیل های چهارگانه (ده ها انجیل گوناگون در دنیا وجود دارد که چهار تای آنها معروفند که انجیل ها چهارگانه (اربعه) گفته می شوند)، به شیطان اشاره شده است. در این انجیل ها، نام ها و لقب های گوناگونی برای شیطان تعریف شده است: مار پیر، وسوسه گر، امتحان گر، تهمت زن، اژدها، شاهزاده جهان، الهه جهان و غیره از نام های شیطان در انجیل ها هستند.

شیطان در مسیحیت، در ردیف اصلی ترین فرشتگان الهی است که علیه خدا قیام کردند. به این فرشته ها، «دیو» گفته می شود. این فرشته ها در واقع همان فرشته های رانده شده از بارگاه خداوند هستند. در بیشتر فرقه های مسیحیت، شیطان فقط تا جایی قدرت دارد که خدا به او اجازه داده است. یعنی اگر خدا بخواهد می تواند جلوی فعالیت شیطان را بگیرد. در انجیل های معروف، ماجراهای گوناگونی از شیطان ها و همچنین مقابله مسیح با آنها آمده است. برای نمونه، در مارک باب 5 آیات 1 تا 20 (Mark 5:1-20)، مسیح با مردی روبرو می شود که چندین شیطان او را تصاحب کرده اند. در منابع مسیحی، مکررا با داستان هایی مواجه می شویم که نشان دهنده تصاحب شدن افراد توسط دیوها است و مقابله مسیح با دیوهای تصاحب کننده و نجات دادن فرد تصاحب شده است. بنا بر انجیل متی (باب 4) و لوقا (باب 4)، در ابتدای (نبوت) مسیح، شیطان تلاش کرد تا او را

وسوسه کند و در پایان نتوانست. جالب است که در مکالمه مسیح و شیطان، شیطان برای پیش بردن استدلالش از آیاتی از کتاب یهود استفاده می کند (که نشان دهنده علم شیطان است) و مسیح هم برای پاسخ دادن به شیطان از آیات دیگری استفاده می کند.

باب 4 متی (آیات 1 الا 11): «1- آن گاه «روح خدا» عیسی را به بیابان برد تا در آنجا شیطان او را وسوسه و آزمایش کند. 2- عیسی در آن زمان برای مدت چهل شبانه روز روزه گرفت. پس در پایان بسیار گرسنه شد. 3- در این حال شیطان سراغ او آمد و او را وسوسه کرد و گفت: اگر این سنگ ها را تبدیل به نان کنی، ثابت خواهی کرد که فرزند خدا هستی. 4- اما عیسی به او گفت: نه، من چنین نخواهم کرد. زیرا کتاب نامانی می فرماید: نان نمی تواند روح انسان را سیر کند؛ بلکه فقط کلام خداست که می تواند نیاز درونی او را برآورده سازد. 5- سپس شیطان او را به شهر اورشلیم برد و بر روی بام خانه خدا قرار داد. 6- و به او گفت: خود را از اینجا (به پایین) بینداز و ثابت کن که فرزند خدا هستی؛ چون کتاب نامانی می فرماید: خدا فرشتگان خود را خواهد فرستاد تا تو را از خطر حفظ کنند... آنها نخواهند گذارد که حتی پایت به سنگ بخورد. 7- عیسی پاسخ داد: بلی، ولی همان کتاب نیز می فرماید: که خداوند را بی جهت آزمایش مکن. 8- سپس شیطان او را به قله کوه بسیار بلندی برد و تمام ممالک جهان و شکوه و جلال آنها را به او نشان داد. 9- و گفت: اگر زانو بزنی و مرا سجده کنی، همه اینها را به تو می بخشم. 10- عیسی به او گفت: دور شو ای شیطان! کتاب مقدس می فرماید: فقط خداوند را بپرست و تنها از او اطاعت کن. 11- آنگاه شیطان دور شد و فرشتگان آمدند و عیسی را خدمت کردند.»

در انجیل در نامه یهودا به یک ماجرای جالب اشاره شده است. ماجرا در مورد بحث و جدال بین شیطان و رییس فرشته ها «میکائیل» بر سر بدن موسی پس از مرگ موسی است.

نامه یهودا آیه های 9 و 10: «9... میکائیل، رییس فرشتگان، وقتی با شیطان بر سر جسد موسی بحث می کرد، به خود اجازه نداد به او تهمت بزند و اهانت کند؛ بلکه فقط گفت: «خداوند تو را توبیخ فرماید!» 10- اما این اشخاص هرچه را که نمی فهمند مسخره می کنند و ناسزا می گویند؛ ایشان همچون حیوانات بی فهم، دست به هر کاری که دلشان می خواهد می زنند و به این ترتیب، به سوی نابودی و هلاکت می شتابند.»

در منابع مسیحی، بحث از بازگشت مسیح به کره زمین در میان است و نبرد نهایی بین او و سپاهیان پاک و شیطان و سپاهیان پلیدش. بنا به اعتقاد بیشتر فرقه های مسیحیت، در این نبرد شیطان شکست نهایی را می خورد، و همراه همه افراد و فرشته های پلید به «دریای آتش» رانده می شود و پلیدی برای همیشه از بین می رود.

3- شیطان در دین اسلام و قرآن

در بسیاری از آیات قرآن، پیروی از شیطان به عنوان سمبل «ضد اخلاق» معرفی شده تا آنجا که در برخی آیات آمده است انسان دو راه در پیش دارد: «یکی راه خدا و دیگری راه شیطان.»

در قرآن، شیطان پرستی، نقطه مقابل خداپرستی قرار داده شده است نظیر آیه: آیا پیمان نبستیم با شما ای فرزندان آدم که عبادت نکنید شیطان را که او برای شما دشمنی آشکار است و این که مرا عبادت کنید؛ این راه مستقیم است؟» (یس، 61 ـ 62)

قرآن، شیطان یا ابلیس را موجود مستقلی از طایفه جن می داند که از آتش آفریده شده و مستقل از انسان است؛ بنابراین شیطان در قرآن به معنای هوای نفس یا قوه واهمه یا یکی دیگر از قوای نفس نیست و موجودی مستقل است.

واژه شیطان، گاهی به انسان شرور نیز اطلاق می شود و یا کسی که عصبانی است با گفتن «لعنت بر شیطان» عصبانیت خود را کاهش می دهد. در آیه دیگری در قرآن، آمده است: ای فرزندان آدم (بپایید) که شیطان فریب تان ندهد، چنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند.» (اعراف، 27)

ظاهرا کار اصلی شیطان، وسوسه کردن انسان است که در چند مورد از آیات قرآن، درباره آن سخن رفته است. برای نمونه، پس شیطان به او وسوسه کرد، گفت: «ای آدم آیا تو را هدایت کنم به درخت ابدیت و قدرتی که کهنه نشود.» (طه، 120)

در آیات سوره ناس، آمده است: بگو پناه می برم به پروردگار و صاحب اختیار آدمیان... از شر وسوسه شیطان که وسوسه می کند در دل انسان.»

در قرآن، در این زمینه، به چند عامل از جمله دادن وعده های دروغ به انسان، تکیه شده است: (شیطان) وعده شان می دهد و به آرزو کردن وادارشان می کند و جز فریب، شیطان وعده شان ندهد.» «به خدا قسم که (انبیا را) فرستادیم به سوی امت هایی پیش از تو، سپس شیطان کردار (بد) ایشان را در نظرشان زینت داد؛ پس او امروز دوستدارشان است و درگیر عذابی دردناکند.» (نحل، 63) «و شیطان کردارشان را برایشان زینت داد، پس ایشان را از راه (خدا) بازداشت، پس آنان هدایت نیافتند.» (نمل، 24) «(شیطان) وعده شان می دهد و به آرزو کردن وادارشان می کند و جز فریب، شیطان وعده شان ندهد.» (نساء، 120)

در قرآن آمده است: خداوند برای هیچ کس، دو دل در درونش قرار نداده است.» (احزاب، 4) کسانی که دنبال شیطان می روند و حلقه عبودیت و بردگی وی را گردن می نهند، کم کم شیطان بر آنان مسلط می شود و عامل این تسلط سوء اختیار خود ایشان است؛ چنان که خدا در این زمینه گفته است: «تنها تسلط وی (شیطان) بر کسانی است که ولایت او را می پذیرند و آنان که به وسیله او (نسبت به خدا) مشرک باشند.» (نحل، 100) و «ما شیاطین را دوستان کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند.» (اعراف، 27)

در آیه دیگری آمده است: «و آن که از یاد خدا چشم پوشد، برای او شیطانی را برانگیزیم؛ پس او برایش همدم باشد.» (زخرف، 36)

در حقیقت محور و علت اساسی طرح شیطان، در ارتباط مستقیم با خلقت آدم است. وقتی خدا، «اراده» کرد که انسان را بیافریند، فرشتگان، از خداوند پرسیدند: آیا ما برای تسبیح و تقدیس تو کافی نیستیم؟! و اصولا خلقت انسان برای چیست؟ وقتی خداوند راز خلقت انسان را برایشان بیان کرد و به فرشتگان نوید داد که انسان خلیفه خدا در زمین است، فرشتگان «متواضعانه دعوت» پروردگارشان را (مبنی بر سجده بر حضرت آدم) پذیرفته و بر آدم سجده کردند. در میان فرشتگان، ابلیس یا شیطان هم قرار داشت که او نیز مدت طولانی، عبادت خداوند را می کرد؛ اما در جریان خلقت آدم، از اوامر خدا آن اطاعت نکرد. وقتی خدا به همه فرشتگان و ابلیس نیز که در میان آنها بود، فرمان داد: بر آدم سجده کنید، همه فرشتگان اطاعت کردند بجز ابلیس که از این فرمان سرپیچی کرده و سجده ننمود. استدلالش هم این بود که: من از آتش آفریده شده ام و آدم از خاک. چگونه موجود برتر بر موجود پست تر سجده کند؟ از این رو در قرآن و نمایندگان خدا از پیامبران و امام گرفته تا روحانیون، به انسان های مخالف خود زیر عنوان «شرور» و «اخلاق ناپسند» نیز شیطان گفته اند. در روایات شیعه هست که نام اصلی شیطان، «حادث» بوده است. در آیه 34 بقره، ابلیس به نوعی درون ملائک حساب شده است ولی در جایی دیگر (آیه 50 سوره کهف) تصریح شده است که او از جن هاست و همین مساله باعث شده است که در مورد ماهیت او دو نظر به وجود آید. یک عده گفته اند او از جن است و جن ها هم گروهی از ملائک هستند پس او هم نوعی فرشته است. و عده ای دیگر گفته اند او از جن است و جن ها موجوداتی غیر از ملائک هستند چرا که طبق آیه 27 انبیاء و 6 تحریم ملائک معصومند در حالی که در آیات زیادی و از جمله در خود سوره جن، از کفر برخی جن ها خبر داده است. و نیز جن ها طبق آیات قرآن مکلفند در حالی که فرشته ها مکلف نیستند. این قول دوم قول بیشتر

علمای شیعه است. در تفسیر عیاشی، ص 34 ذیل تفسیر آیه 34 بقره روایتی به نقل از امام صادق می کند: «ابلیس از ملائک نبود و امری از آنان را هم عهده دار نبود ولی همراه ملائک بود و ملائک را از خود می دانستند ولی خدا می دانست که او از آن ها نیست تا این که واقع شد از او آن چه واقع شد.» و از این قبیل روایات در کتب علمای شیعه زیاد است. ملائک نیز در نزد آنها درجاتی دارند. برخی ملائک برزخی هستند؛ برخی در زمین هستند و شیطان در میان ملائک زمینی بوده است. در آیه 12 اعراف، صفحه 76 آمده است که ابلیس از آتش خلق شده است و نیز از آیات قرآنی روشن است که خلقت او پیش از آدم بوده است. همچنین از خطبه قاصعه نهج البلاغه پیداست که خلقت او هزاران سال پیش از آدم بوده است و هزاران سال اهل عبادت بوده است ولی در جریان سجده بر آدم، عجب و خودبینی و تکبر باعث عصیان شد. از آیات 50 کهف و 27 اعراف و 94 و 95 شعرا و 112 انعام بر می آید که ابلیس، دارای فرزندانی است و نیز شیاطینی از انس و جن دانسته یا نادانسته زیر فرمان او هستند و او را یاری می کنند و نیز در آیات قرآن آمده است که کار او، وسوسه کردن، اغواکردن، زیبا جلوه دادن بدی ها، ایجاد غرور و فریب، وعده دروغ دادن و ایجاد آروزهای کاذب در دل ها، ترساندن از فقر و القاء افکار بد در قلب های انسان هاست. در این گونه از کارها، تسلط شیطان تنها در حد ایجاد زمنیه است و قدرت مجبور کردن کسی را ندارد. آیه 22 سوره ابراهیم، آیه 42 و 68 یوسف، نشان می دهند که شیطان می تواند باعث فراموشی موقتی نیز بشود. با توجه به آیه 275 قره و روایات فراوانی که در کتب علمای شیعه آمده است برخی مفسرین از جمله علامه طباطبایی معتقدند که جن ها و شیاطین می توانند در برخی امراض مانند جنون دخالت داشته باشند.

به این ترتیب، در بسیاری از آموزه های ادیان ابراهیمی مانند یهود و مسیحیت، در مورد شیطان (ابلیس) همان مسایل دیگر با آموزه های قرآنی مشترک است و تنها در برخی جزییات در میان یهودیت، مسیحت و اسلام اختلاف وجود دارد. اما شیطان، در برخی ادیان باستانی چون دین زرتشت، ماهیتی کاملا متفاوت با شیطان مورد نظر قرآن دارد. بنابراین، کلمه «اهریمن» در دین زرتشت با کلمه «شیطان» و ابلیس مترادف نیست. اهریمن، یک نوع نگرش نسبت به امور شر دارد. به یک معنی شیطان در نزد مذهبیون، برای انسان، مانند یک حریف قدرتمند است که در سایه تمرین و رقابت با او، انسان می تواند «استعداد» خود را «شکوفا» سازد؟!

یک شنبه ششم آذر 1390 - بیست و هفتم نوامبر 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش بیست و ششم):

انکیزاسیون (Inquisition، دستگاه تفتیش عقاید)

انکیزاسیون، در زبان لاتین به معنای «دادگاه» (بررسی) است و در سده های پایانی میانه به ارگانی اطلاق می شد که از سوی کلیسای کاتولیک برپا شده بود. وظیفه آن در وهله نخست، رسیدگی به کاستی ها و تخلفات در چارچوب ساختارهای کلیسایی بود. علت ایجاد آن، رشد گرایش های نواندیشانه در درون جامعه مسیحی از اوایل سده سیزدهم بود که از سوی کلیسا، «بدعت گذاران» نامیده می شدند. مردان و زنانی که با چنین اتهامی روبرو می شدند زیر فشار قرار می گرفتند تا مجبور به اعتراف شوند. گاهی این فشار جنبه روانی داشت اما در بسیاری موارد شکنجه شدید جسمانی بود. برخی از این فشارها جان به در می بردند و آزاد می شدند و برخی زندانی می شدند یا برای اعدام به مقامات کشوری تحویل داده می شدند. بسیاری از زندانیان، هنگامی که از سوی دادگاه تفتیش عقاید به «بدعت گذاری» محکوم می شدند، اعدام می شدند. نگهبانان، بدعت گذاران محکوم شده را به مرکز شهر می بردند تا در چوبه مرگ سوزانده شوند. دستگاه تفتیش عقاید در قرن سیزدهم در فرانسه پا گرفت و در قرون وسطا در سرتاسر اروپا گسترش یافت. دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا که از همه بدنام تر بود چندین قرن دوام آورد. اما دیگر دستگاه های تفتیش عقاید در دوره های کوتاه تری بقا پیدا کردند. از قرن پانزدهم به آنسو، پادشاهان اروپا از دستگاه تفتیش عقاید برای خلاص کردن خود از شر مخالفانی نظیر ژاندارک که نمی توانستند آنها را از راه جنگ و غیره خنثی سازند استفاده کردند، هر چند که تفتیش عقاید در سرتاسر تاریخش از سیاست های ارتجاعی مهم و هولناک سرکوب مخالفین کلیسای کاتولیک بود. فروپاشی تدریجی کلیسا از نیمه سده شانزدهم شروع شد اما «اداره مقدس» در زیر اقتدار پاپ در رم باقی ماند. در پایان قرن دوازدهم، کلیسای کاتولیک به رهبری پاپ که در رم اقامت داشت، مهم ترین ارگان در اروپا بود. این کلیسا از بسیاری جهات وارث امپراتوری روم شمرده می شد. «کاتولیک» از واژه ای یونانی به معنای «همگانی» مشتق می شود. یعنی تمام مردم متولد اروپا اعضای کلیسای کاتولیک نامیده می شدند. کلیسا در لوای یک سلسله پاپ های مقتدر که در دوره پاپی اینوکنتیوس سوم به اوج رسید، به استقرار نوعی پادشاهی پاپی که بر زندگی سیاسی و معنوی اروپای غربی تسلط داشت نزدیک شد. در جوامع قرون وسطایی ساختمان کلیسا مهم ترین بنا بود. اهالی از صدای ناقوس کلیسا زیاد فاصله نمی گرفتند و تقریبا فعالیت ها از درون کلیسا اداره می شد. مردم در کلیسا غسل تعمید داده می شدند، در سرتاسر زندگی خود با شعایر دینی احاطه شده بودند و حتی در زمین های وقفی کلیسا نیز دفن می شدند. مسایل حقوقی نیز، به ویژه وصیت نامه ها که مستلزم انتقال مالکیت زمین بود از طریق کلیسا حل و فصل میشد. بیشتر فرصت های آموزشی از طریق کلیسا ارایه می شد، چون بنا بر قاعده روحانیان عملا تنها کسانی بودند که می توانستند بخوانند و بنویسند. با این وجود قدرت کلیسا در اوج اقتدارش مورد تهدید قرار گرفت. در بخش هایی از اروپا، کاتولیک ها شروع به فاصله گرفتن از آموزه های سنتی دینی کردند. مردم معمولی، ثروت و دنیا طلبی بسیاری از اعضای سلسله مراتب کلیسایی (اسقف ها و کاردینال ها) را محکوم می کردند. سپس پیگرد «ملحدان» و محاکمه و محکومیت آنان در بیرون از دستگاه کلیسا نیز در دستور کار قرار گرفت. معمولا در راس دستگاه تفتیش عقاید، یک روحانی بلندپایه مسیحی جای داشت که به او «انکیزاتور» می گفتند. هدف او حفظ «ایمان راستین» و «درست باوری» در برابر هجوم و تعرض «کژباوری» و «دگرباوری» تعریف شده بود. (1) دستگاه تفتیش عقاید، به مرور به ابزاری برای برپایی محاکماتی با معیارهای کاملا خودویژه تبدیل شد. در حالی که این ارگان در آغاز عمدتا برای مبارزه با «الحاد» و «بدعت» شکل گرفته بود، بعدها همه گونه تخطی از «راست کیشی» یا «درست باوری» را زیر عنوان «کفر»، «ارتداد»، «جادوگری»، «اخلاق ستیزی» و «تبه کاری جنسی» و... زیر پیگرد قرار می داد.

به این ترتیب، تفتیش عقاید (یعنی بازرسی و تفحص در باورهای افراد)، از دوران قرون وسطی به یادگار مانده است و مخالف آزادی بیان و آزادی عقیده یا آزادی اندیشه است. این عمل توسط دستگاه کلیسا انجام می شد و متهمان بسیاری در دادگاه های تفتیش عقاید متهم به ارتداد، شرک و جادوگری می شدند. این افراد ابتدا محکوم به تحمل شکنجه (به روش های بسیار غیرانسانی) و در نهایت، اعدام می گشتند. (2) قدیس آگوستین، یزدان شناس سده پنجم، خود زمانی در آفریقا در محاکمه یکی از جداشدگان از کلیسای رومی شرکت کرده بود. او همچنین در آثار گوناگونی خواستار شدت عمل در برابر «بدعت گذاران» شده و قدرت دولتی را فراخوانده بود که به آنان رحم نکند. توماس آکوین نیز با برخی دیدگاه های خود، شالوده ای برای پی‌ریزی دستگاه تفتیش عقاید فراهم ساخته بود. کلیسا همواره به این سخن او استناد می‌کرد که: «پذیرش ایمان داوطلبانه است، ولی حفظ آن اجباری.»

پس از آنکه مسیحیت با دولت در هم آمیخت و به دین دولتی فراروییید، «ملحدان» و «بدعت گذاران» نیز به گونه ای قانونمند به دشمنان دولت تبدیل شدند. تلفیق ایده ی دین و دولت واحد باعث شد که هرگونه تخطی از آموزه های دینی، به عنوان تلاشی مشکوک برای زیر پرسش بردن اقتدار دولت نیز ارزیابی شود. بدین سان، پیگرد و محاکمه و مجازات دگراندیشان دینی، از جمله با پشتیبانی نهادهای دولت انجام می گرفت و «بدعت گذاران» را «آشوب گران» و «فتنه انگیزان» نیز می نامیدند. کلیسای کاتولیک، دستگاه تفتیش عقاید را با استناد به متون کتاب مقدس و نیز اقتدار و مرجعیت پاپ مشروعیت می بخشید. افزون بر آن، از اقتدار معنوی یزدان شناسان معروف مسیحی نیز برای توجیه این نهاد سود می برد. (3) دستگاه تفتیش عقاید، از نظر حقوقی قادر بود متهمان را به احکام سنگین تا مرگ محکوم کند ولی اجرای این احکام به ارگان های دولت واگذار می شد. از سلب مالکیت و خلع مقام اجتماعی گرفته تا بریدن زبان و سوزاندن در آتش، مجازات هایی بود که در انتظار محکومان بود. با تشدید پیکار علیه «ملحدان»، اقدامات سخت تری در دستور کار قرار گرفت. هرکس «ملحدی» را پناه می داد شریک جرم شمرده می شد. خانه ای را که در آن «ملحدی» را یافته بودند ویران می کردند. بعدها پاپ اینوزنس چهارم دستور داد که در جریان بازجویی از متهمان، در صورت لزوم برای یافتن «حقیقت» می توان از زور و فشار استفاده کرد. این فرمان، به شکنجه در سیاهچال های سده های میانه عمومیت بخشید. البته پاپ در فرمان خود «بزرگوارانه؟» تاکید کرده بود که شکنجه ها نباید به نقص عضو متهمان بینجامند. شکنجه های قرون وسطایی، از نظر میزان خشونت و سبعیتی که اعمال می شد معروف و خوفناک است. روایت کرده اند که متهمی تنها با دیدن ابزار و ادوات شکنجه فریاد کشید: «اگر آزارم ندهید حتا حاضرم اعتراف کنم که عیسی مسیح را شخصا به صلیب کشیده ام!» جریان بازجویی از متهمان با گفتگوهای اقناعی و همزمان تهدید پیش می رفت. اگر متهم از دیدگاه های خود دست می شست و توبه می کرد، معمولا به مجازات های سبکی محکوم می شد. برای نمونه ناچار بود در انظار عمومی برای مدتی بر روی ردا یا خرقه خود صلیب زرد یا آبی رنگی حمل کند که نشانه گذشته «الحادی» او و بازگشتش به «راه راست» بود. اما اگر شخصی توبه نمی کرد، زندان های خوفناک و فرساینده و سرانجام شکنجه های سنگین در انتظار او بود. اگر شکنجه نیز کارگر نمی افتاد، متهم را زنده در آتش می سوزاندند تا به گفته کلیسا گرفتار آتش جهنم نشود. با برآمد دوران نوین، سیمای دستگاه تفتیش عقاید دگرگون شد. رشد پروتستانیسم، کلیسا را در برابر چالشی قرار داده بود که دیگر نمی توانست با نهاد انکیزاسیون بر آن چیره گردد. مفهوم «بدعت» دیگر نمی توانست پاسخگوی تداوم قدرت کلیسا باشد. در عصر نوین، محاکمات انکیزاسیون از کشورهایی چون فرانسه، آلمان، اتریش و لهستان رخت بربست و به روم، اسپانیا و پرتغال منتقل شد. (4) اما در اوپایان قرون وسطی، در نتیجه تغییر شرایط مادی رواج نسبی بازار صنعت و تجارت، پیدایش مانوفاکتورها و موسسات صنعتی کوچک دستی، ایجاد شهرها و وسایل حمل و نقل نوین، تامین راه های ارتباطی، آمیزش اقوام و ملل گوناگون با یکدیگر و ترجمه و انتشار آثار فکری، علمی و فلسفی یونانیان و ملل دیگر در اروپا، نه تنها در ظاهر تمدن و حیات مادی اروپاییان تغییراتی روی داد، بلکه به موازات این تحولات مادی در اصول عقاید و افکار مردم نیز تغییراتی عمیق پدید آمد. این تغییرات عقاید و افکار با مخالفت شدید کلیسا که منطق آن بر تبعیت کورکورانه و تقلید استوار بود مواجه گردید. سران کلیسا می گفتند که انسان باید از تجسس و تحقیق دست بکشد و به حقارت و ضعف خویش در

مقابل ایمان و عقیده و در برابر الهامات و معجزات اعتراف نماید و به آیین مسیح چشم بسته ایمان بیاورد؛ و چون مندرجات کتاب مقدس با حقایق علمی سازگار نبود و علم و عقل بطلان آنها را ثابت میکرد، کلیسا به ناچار می کوشید که عقل و علم را در خدمت ایمان و مسیحیت درآورد. روحانیون، برای تحکیم موقعیت خود و جلوگیری از افشای حقایق، کسانی را که از طریق تحقیقات علمی به کشف مسایل مجهول می رسیدند یا با استدلالی محکم بطلان نظریات پیشینیان را ثابت می کردند، با حربه تکفیر و حبس کیفر می دادند و فرد حقیقت یاب را به دستور رهبران دین مسیح به گونه ای فجیع محکوم به مرگ می ساختند. به طور کلی سازمان تفتیش عقیده در کلیسای کاتولیک رومی، چنانکه اشاره شد برای برافکندن «فساد عقیده» و «بدعت» در دین مسیح تاسیس گردید. افزون بر این، ارگان های نوین نیز به وجود آوردند تا حاکمیت خود را همچون گذشته حفظ کنند. دیوان تفتیش عقاید، مدتی متمادی در جنوب فرانسه در جریان بود تا ریشه ارتداد را برافکند و در ایتالیا نیز مدت ها دوام آورد. اما در آلمان، هر چند یکبار ایجاد می شد و باز لغو می گردید. از میان روحانیون، جمعی با تفتیش عقاید سخت مخالف بودند، بویژه اعضای فرقه «سن فرانسوا»؛ چنانکه یکی از آنها نوشته است: «اگر پطروس و پولس نیز به این دیوان احضار می شدند، برائت نامه حاصل نمی کردند.»

اما دستگاه تفتیش افکار در اسپانیا، از تفتیش افکار قرون وسطایی مستقل بود و در 1478 به وسیله «فردیناند پنجم» و «ایزابل» با تصویب پاپ دایر گردید و نخستین رییس آن «توماس دتورکوماذا» بود. از آغاز به کلی زیر نظر شاهان اسپانیا قرار گرفت و مداخله پاپ منحصر به انتصاب مفتش کل بود اما پاپ ها هیچگاه به این سازمان خوشبین نبودند و تاسیس آن را طغیانی در برابر قدرت پاپ می شمردند. شدت عمل این دستگاه و آزادی آن در صدور حکم اعدام، بسیار بیشتر از تفتیش افکار قرون وسطایی سازمانش بود. این سازمان در آغاز برای جاسوسی در میان «مسلمانان» و «یهودیانی» که تازه به مسیحیت گرویده بودند، تاسیس شد؛ ولی به زودی کارش به جایی رسید که هیچ اسپانیایی از آن در امان نبود و حتی تنی چند از قدیسان را به عنوان بدعت در دین تفتیش کرد و در کار سانسور نشریات کارش به جایی رسید که گاهی کتبی که به تصحیح پاپ رسیده بود، محکوم می کرد! دولت اسپانیا کوشید که تفتیش افکار را در همه متصرفات خود برقرار کند اما در برخی مناطق، مامورین محلی از همکاری امتناع کردند و در ناپل مفتشین پایاناج شدند. (ظاهرا با همدستی پاپ در سال 1510 م). برای نخستین بار در سال 1808، این سازمان توسط ناپلئون یکم منحل شد ولی «فردیناند هفتم» آن را در سال 1814 دوباره برپا ساخت و در نهایت در سال 1834 برای همیشه منحل گردید. در سال 1542، «پاپ پاولوس سوم»، تفتیش افکار قرون وسطایی را به اداره ای موسوم به مجمع تفتیش افکار یا «اداره مقدس» محول کرد. امروزه در کلیسای کاتولیک رومی، دستگاهی به نام تفتیش افکار وجود ندارد، اما مجمع دربار مقدس «دربار پاپ» درباره مسایل ایمانی و اخلاقی، بدعت و برخی از امور مربوط به ازدواج تصمیم می گیرد و کتاب ها را سانسور می کند.

ابزارهای شکنجه در قرون وسطی

شکنجه در تمامی ادیان الهی، مغایر اصل بدیهی کرامت انسانی است. در اروپای قرون وسطی: «بر زخم هایش، سرکه و نمک بریزید»، «او را در دیگ بجوشانید.»، «سیخ را بیاورید»، «سرب را در حلقش بریزید»، «او را جلوی توپ ببندید»، تاریخ پر است از این جور دستورهای هولناک. در یونان، روی زخم ها نمک می پاشیدند. در اسپانیا، ریختن سرب داغ در حلق و گوش و بینی عادی بود. از همه خشن تر، در انگلیس بود که مجرم بدبخت را تحویل کارآموزان دانشگاه جراحی می دادند. دانشجوها، مجرم را زنده زنده پاره پاره می کردند. در پایان، دل و روده اش را می دادند سگ بخورد!

چرخ کاترین (چرخ شکننده)

احتمالا قدمت این روش شکنجه به همان اوایل اختراع چرخ به وسیله بشر می رسد. در این روش، مجرم را به یک چرخ درشکه می بستند، سپس چرخ درشکه را به حرکت درآورده و هنگامی که چرخ دور میگرفت، تلاش می کردند با چوب، سرعت چرخ را بگیرند. این وسیله در انگلیس و روسیه خیلی طرفدار داشته است.

چهار میخ

روی این شبه تخت، 4 دست و پا را می بستند و با 4 اهرم که هر کدام دو به دو و به صورت ضربدری به یک سمت حرکت می کردند، آنها را می کشیدند. میزان کشیدگی این اهرم ها بیشتر و بیشتر می شد تا در انتها، از یک جایی بدن مجرم شروع به شکاف و پارگی کند. اسم خاص این دستگاه Rack است که به معنی شدت کشیدن و عذاب دادن است. این سیستم شکنجه از ابزار شکنجه های کششی در اروپای 500 سال پیش بود و انسان های معروفی با این ابزار به قتل رسیدند. روش شکنجه کفار در صدر اسلام هم نسخه بدوی همین چهار میخ بود.

صندلی یهودا

نوع دیگری از روش های شکنجه، «صندلی تفتیش عقاید» است. چگونگی کار آن به این شکل بوده که فقط گردن، دست ها و پاهای متهم را با طناب به سقف می بستند. این صندلی در آلمان و اسپانیا کاربرد داشت. برخی ها به آن «اسب چوبی» هم می گفته اند.

چکمه آهنی

این سیستم برای خرد کردن استخوان های پاست. این روش به خاطر اینکه در اسپانیا طرفدار داشت به چکمه اسپانیایی هم معروف بود. هر دو پای مجرم را تا زانو در یک چکمه آهنی که با پیچ قابلیت تنظیم داشت فرو می کردند و از بالا با تخته های چوب گوه شکل بین زانوها فاصله می انداختند، سپس همزمان چوب ها را با چکش از بالا بین زانوها می چسباندند و از پایین هم چکمه را سفت می کردند. به این ترتیب زانوها خرد شده و مچ و انگشت های پا بر اثر فشار خرد می شد.

پنجه گربه

به این وسیله، «قلقلک اسپانیایی» (Spanish Tickler) هم می گویند. این دستگاه فلزی که در اسپانیای قرون وسطی طرفدار داشته، چنگال های تیز و بلندی داشت و ابعاد و فاصله سر چنگال ها از هم طوری بود که شکنجه گر برای کندن ماهیچه ها و پوست زیاد اذیت نشود و البته استخوان ها و رگ های اصلی را هم با آنها نکند تا قربانی برای بخش های دیگر شکنجه جان داشته باشد.

گاروت

در این روش، فرد را به دستگاهی می بستند و قلاده ای را به گردنش می انداختند، سپس هر روز یا هر چند ساعت یکبار با اهرمی که پشت گاروت هست، قلاده را سفت تر و سخت تر می کردند.

صندلی تفتیش عقاید

این صندلی میخ دار، از وسایل کلیسا در دوران قرون وسطی بود. در آن دوره مرسوم بود هرکس که عقاید مخالف کلیسا اعم از نظرات علمی، سیاسی، اقتصادی و هنری داشت، روی این صندلی نشانده می شد تا عقاید ضاله و مخربش از سوراخ میخ ها بیرون بزند. کسی که دچار تفتیش می شد، روی صندلی پیچ می شد و میخ ها قابل تنظیم بودند تا جلو و عقب بروند. برخی مواقع میخ ها را حرارت می دادند تا عمق اندرونش گرم شود. این آبکش حرارتی در ایتالیا و اسپانیا تا 300 سال پیش و در آلمان و مرکز اروپا تا 200 سال پیش به کار گرفته می شد.

آب

بجز نادر شاه که پس از کور کردن پسرش، با تلمبه آب به شکم بیش از 10 نفر بست و آنها را ترکاند، فرو کردن کله در آب، سر و ته آویزان کردن در بشکه آب و با میله زدن به بشکه، از نمونه های متداول شکنجه هستند. اما تازه ترین نمونه که نیروهای آمریکایی در گوانتانامو و عراق به کار بردند، این است که با شلنگ در حلق قربانی آب بریزید تا پس از سیراب شدن به حرف بیاید.

باکره نورمبرگ

این تابوت میخ دار، ابتکار تازه شکنجه گرهای آلمانی در نورنبرگ بود. مجرم را ایستاده داخل تابوت قرار می دادند و سپس با پیچاندن دستگیره هایی که مجموعه میخ ها را جلو می برد، آرام آرام میخ ها در اعضای بدن قربانی فرو می رفت.

اره

در این روش، مجرم را از پا به سقف یا درخت آویزان می کردند و شروع به بریدن اعضای بدن او از دست و پا و... می کردند.

نگال کفار

این دستگاه، فک مجرم را صاف می کرد. دو چنگال فلزی که روبروی هم بسته شده بودند، یکی سمت زیر چانه و یکی هم روی سینه قرار می گرفت و فرد هر چقدر مقاومت می کرد، شکنجه گر با پیچاندن پیچ متصل کننده این دو چنگال به هم باعث می شد تا چنگال بیشتر فرو رود. دست های مجرم هنگام استفاده ار سیستم از پشت بسته می شد و برای اینکه چنگال ها در نروند، سیستم را با قلاده به گردن محکم می کردند. این دستگاه اختراع شکنجه گران ایتالیایی بود.

مبارزه اندیشمندان و فیلسوفان با ارتجاع مذهبی و دستگاه تفتیش عقاید

«ولتر» که خود یک خداشناس طبیعی و مخالف کلیسا بود در رساله فرهنگ فلسفی می نویسد: «پوچ ترین، تحقیرآمیزترین و کشنده ترین نوع استبداد برای سرشت آدمیزاد، از آن کشیشان و کلیسا است و سلطه کشیشان مسیحی به انحاء کلام جنایت آمیزترین سلطه هاست.»

«منتسکیو»، در رساله های متعدد خود پیرامون تعصب پاپ ها و خرافات مذهبی مسیحیت به تفصیل سخن گفته است و آن را مورد نکوهش قرار داده. (5)

«تفتیش عقاید و سانسور گسترده که پیشتر زیر سلطه کاتولیک ها رایج شده بود، کم کم در سرزمین های پروتستان نشین نیز به اجرا نهاده شد و «یوهان» برگزیننده «ساکس» به تقاضای «لوتر» و «ملانشتون»، طبع و فروش و مطالعه نشریات پیروان «تسوینگلی» و «آناباتیست ها» و یادگیری و تبلیغ عقاید آنان را ممنوع کرد (1528م) و اعلام داشت: هرکس در صورت برخورد با کسانی اعم از خودی یا بیگانه که از این دستور تخلف کنند، موظف است مراتب را به مقامات محلی اطلاع دهد تا متخلفان به موقع دستگیر و مجازات شوند... کسانی که این متخلفان را بشناسند و به مقامات محلی معرفی نکنند، اموالشان مصادره و خودشان اعدام خواهند شد.»

پروتستان ها، تکفیر منتقدان را نیز مانند تفتیش و سانسور از کاتولیک ها و پاپ آموختند. اعتراف نامه «آوگسبورگ» (1530م) به کلیسای لوتری اجازه داد تا هر فردی را که یکی از عقاید پروتستانی را انکار کند از خود براند. لوتر تکفیر را اینگونه توجیه می کرد: «گرچه پاپ ها به شیوه شرم آوری از تکفیر سوء استفاده کرده و مردم را به ستوه آورده اند، ولی ما باید همانگونه که مسیح فرمان داده است از آن به نحو شایسته ای استفاده کنیم.» (6)

این خشونت و سرکوب و تکفیر، ویژه قرون وسطی نبود، بلکه این رفتارهای کلیسا و پاپ ها، گاه تا دوره معاصر نیز ادامه یافته است: «تفتیش عقاید از طریق کارکردی مشهور به «فهرست پاپی» - فهرست رسمی آثار ممنوعه از نظر رم - حتی در قرن بیستم نیز وجود داشت. فهرست پاپی، در اصل فهرست مطالب خواندنی ممیزی شده بود که در سال 1559 میلادی در رم تهیه شد. در آن سال پاپ «لئوی دهم» اعلام کرد که در تمام زمان هایی که می آید هیچکس نباید کتاب یا نوشته دیگری را چه در رم و چه در هر شهر یا اسقف نشین دیگر چاپ کند یا سبب چاپ آن شود مگر نخست به تصویب و تایید قائم مقام پاپ و رییس کاخ مقدس در رم یا اسقف ها و اسقف نشین های دیگر رسیده باشد. کتاب ها یا نوشته های در نظر گرفته شده برای چاپ باید از سوی اسقف یا نماینده ی او و از سوی مامور تفتیش انحراف بدعت گذارانه، در شهر یا اسقف نشینی که قرار است به چاپ سپرده شود، مورد بررسی دقیق قرار گیرد و با امضا و دستخط خودشان مورد تصویب واقع شود و بدون حق الزحمه، تحویل داده شود. فهرست پاپی که در سال 1559 میلادی، از سوی پاپ لئوی دهم انتشار یافت از سوی کلیسا برای کنترل افکار تا قرن بیستم به کار رفت.

تفتیش عقاید و شکنجه مقدس: ابزار پاپ

دستگاه تفتیش عقاید در رم یا «اداره مقدس»، دستگاه سانسورچی ها را به وجود آورد. در سال 1571میلادی، پاپ «پیوس پنجم»، «مجمع فهرست» را به وجود آورد که اداره ی جداگانه ای برای نظارت بر فهرست بود. دستگاه تفتیش عقاید قرن ها فعال بوده و گرچه در قرن اخیر ضعیف شد اما همچنان به نحوی ادامه یافته است. هزاران کتاب در فهرست پاپی قرار داده شد. آثار مولفانی چون «اراسموس»، «ساوونارولا» و «بوکاچیو» ممنوع شد. بخش هایی از آثار مولفان دیگری چون «دانته» سانسور شد و برخی بخش های مشکل آفرین می بایست پیش از انتشار حذف می شد، آثار علمی به ویژه گرفتار سانسور بود. بیشتر آثار مردان بزرگی چون «کوپرنیک»، «کپلر» و «گالیله» از طرف کلیسا محکوم شد و برای سال ها اجازه انتشار نیافت. تفتیش عقاید به گونه بسیار جدی ادامه پیدا کرد. دیگر کشورهای کاتولیک که افراطی تر بوده و از به اصطلاح ملایمت و مدارای «فهرست پاپی» ناخرسند بودند، فهرست های شدیدتر خودشان را از کتاب های ممنوعه تهیه کردند. برای نمونه در اسپانیا این فهرست بسیار طولانی تر و گستره ی موضوع هایش بسیار گسترده تر از فهرست تهیه شده در رم بود. «ادوارد برمان»، تاریخدان برجسته می نویسد: «اگر دستگاه تفتیش عقاید در موقعیتی بود که بتواند در سراسر اروپا سانسوری را برقرار کند که به اندازه سانسور تحمیلی در اسپانیا خشن باشد، نابودی کتاب چنان قابل ملاحظه می بود که بین ادبیات قرن های گوناگون گسست جدی ایجاد می شد.» (7)

فرمان مقدس کتاب سوزی و دانشمندسوزی

«دادگاه های تفتیش عقاید پاپ در هر جایی، افزون بر سانسور و تکفیر و اعدام نویسندگان، فهرستی نیز تنظیم نمودند که خواندن و داشتن کتاب های مندرج در آن بر مسیحیان ممنوع بود. اساس این رفتار در قرون اولیه مسیحیت بنا شده بود. کلیسا، هر نوشته ای را که با تعالیم کلیسایی منافات داشت محکوم به آتش کرد و برای تثبیت این دستورالعمل، منشورهایی از سوی امپراتورها صادر شد. این شیوه در همه قرون وسطی، همچنان برقرار بود و در اروپای قرن پانزدهم میلادی، دانشگاه «کالونی» مقرر نمود که تمام کتاب ها پیش از چاپ کاملا سانسور شوند. اقدام این دانشگاه توسط پاپ «سیکستوس چهارم» و «پاپ اینوسان» سوم مورد ستایش قرار گرفت. در دوره پاپ «الکساندر ششم»، پیشنهاد این دانشگاه در مجلس «لاترن» مطرح شد و در نهایت مقرر شد که اگر ناشری بدون کسب اجازه از دستگاه پاپ کتابی چاپ کند، مجازات شود. فهرست کتاب های ممنوعه پاپ «پل چهارم»، برای نخستین بار در سال 1557 میلادی به چاپ رسید. این فهرست که نخستین کتاب های ممنوعه به شمار می آمد و در روم منتشر می شد، از سه فصل تشکیل شده بود. فصل یکم مشتمل بر اسامی نویسندگانی بود که کتاب هایشان مورد سوء ظن کلیسا قرار گرفته بود. فصل دوم شامل عناوین این کتاب ها بود و فصل سوم بدون نام نویسنده مشخصا به کتاب هایی اشاره کرده بود که در ممنوع بودن مطالعه آنها هیچ شکی نبود. این فهرست با تغییراتی اندک در سال 1561 میلادی دوباره به چاپ رسید و پس از آن نیز بارها تنوین چاپ شد.» (8)

عوامل شکل گیری تفتیش عقاید در کلیسای کاتولیک

در قرن یازدهم میلادی، کلیسای ارتودوکس شرقی با جدایی از کلیسای کاتولیک روم، ضربه‌ای مهلک بر اقتدار این کلیسا وارد نمود. البته مساله به اینجا ختم نشد و به مرور گروه ها و فرقه های گوناگونی به انتقاد از کلیسای کاتولیک پرداختند. تشکیل فرقه‌های متعدد، تشویش خاطر رهبران کلیسایی را به دنبال داشت. یکی از این گروه ها، کاتارها در جنوب فرانسه بودند که خود را مسیحیان راستین میدانستند. ظهور این گروه، نگرانی عمیقی را برای دستگاه پاپی به وجود آورد چه اینکه این فرقه توانست از محبوبیت قابل توجهی برخوردار شود و میان اقشار ستمدیده و مستضعف پیروانی را گرد خود آورد. (9) تاسیس فرقه های نوین در میان پیروان کلیسای کاتولیک از یک سو پادشاهان و از دیگر سو رهبران کلیسایی را دچار واهمه نمود چه اینکه تفرقه میان کلیسا هرج و مرج و نزاع را به دنبال می آورد. از همین رو، پادشاهان کشورهای مسیحی نشین همراه و همسو با رهبران کلیسایی به فکر چاره‌ای برای برون رفت از این وضعیت افتادند که نتیجه آن تشکیل دادگاه های تفتیش عقاید بود. پاپ لوکیوس سوم در سال 1184 میلادی، بر اساس دستورالعملی اسقفان را موظف نمود تا در حوزه نظارتی خویش به تفتیش عقاید پرداخته و از رشد و توسعه بدعت ها جلوگیری نمایند. (10) تشکیل رسمی دادگاه های تفتیش عقاید در دوره پاپ گریگوری نهم محقق گردید. در زمان وی، ژاک اول، پادشاه آراگون (11)، در سال 1226 میلادی، ورود ملحدان و کفار را به قلمرو پادشاهی خویش ممنوع ساخت و به دنبال این اقدام از پاپ گریگوری نهم درخواست نمود تا دادگاهی را زیر عنوان «دادگاه تفتیش عقاید» بر پا سازد. این پیشنهاد پادشاه، مورد موافقت پاپ قرار گرفت و از این زمان دادگاه های تفتیش عقاید بگونه ی رسمی آغاز به کار نمود. (12) این دادگاه ها گسترش قابل توجهی یافت و در مناطق گوناگون مسیحی نشین بر پا گردید. اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه و... همگی دارای دادگاه هایی معروف بوده اند که نامشان در برگهای تاریک قرون وسطی رقم خورده است. در واقع تفتیش عقاید، صرف نظر از ایتالیا که زیر رهبری مستقیم پاپ قرار داشت، در مناطق گوناگون اروپا هم تشکیل شده بود. در این بخش و به خاطر اختصار، تنها به دو محکمه دیگر معروف تفتیش عقاید در اروپای قرون وسطی اشاره می‌کنیم:

اسپانیا

اسپانیا، از جمله کشورهایی بود که تفتیش عقاید در آن دیرتر از سایر مناطق به وقوع پیوست اما بیش از دیگر کشورها دوام آورد و قرن های متمادی مردم این کشور زیر تیغ تفتیشگران قرار داشتند. دادگاه تفتیش عقاید اسپانیا را می توان در خشونت، بی همتا دانست. (13)

هلند

دستگاه تفتیش عقاید در کشور هلند نیز دست کمی از اسپانیا نداشت. شهرت این دادگاه در خشونت تا بدانجا بود که این محکمه را «شورای مرگ» می نامیدند. این دادگاه نسبت به پروتستان ها بسیار سخت گیر بود و از نگاه دادگاه تفتیش عقاید این کشور، تمام پروتستان ها بدعتگزار به حساب می آمدند. خشونت بی حد و حصر دادگاه تفتیش عقاید در این کشور مثال زدنی است. آنان گاهی اقدام به سوزاندن زبان متهمان می‌کردند. هدف از این کار آن بود که در حال فریاد زدن متهم نگون بخت شاید از وی صدایی جالب صادر شود و بر سرگرمی و تفریح رهگذران افزوده شود. (14)

دادگاه های تفتیش عقاید موظف بودند هرگونه تخلف از تعالیم کلیسای کاتولیک را مورد بررسی قرار داده و متهمان را به توبه وادار کنند. البته در بسیاری از موارد توبه نیز کافی نبود و شخص گناهکار باید

متحمل مجازات های مقرر می گردید. در یکی از فهرست های منتشر شده که در قرن پانزدهم میلادی در اسپانیا مورد استفاده مقامات دادگاه های تفتیش بود، گناهان ذیر به عنوان مواردی که باید مرتکبان آن زیر تعقیب قرار گیرند بر شمرده شده بود:

1- خدعه و دروغ و نسبت دادن صفات نادرست به خداوند و سایر اولیاء الهی
2- سحر، جادوگری و غیب گویی در مراسم و آیین های دینی
3- کمک گرفتن از اجنه و شیاطین
4- اصرار بر گناهانی که برای آنها مجازات در نظر گرفته شده بود
5- انکار برتری رم و سر باز زدن از اطاعت پاپ
6- پناه دادن به بدعت گزاران
7- مخالفت با نظام تفتیش عقاید
8- کفن و دفن ملحدان و کسانی که به جرم بدعت گزاری از سوی دادگاه ها محکوم شده‌اند
9- خودداری کردن از ادای سوگند در دادگاه ها در صورتی که از آنان خواسته شود

و ... (15)

شیوه‌های مجازات در این دادگاه ها، بسیار متنوع و وحشیانه بود. چگونگی، میزان و شدت شکنجه ها در مناطق گوناگون و در برهه های گوناگون زمانی کاملا متفاوت بود. پاپ لئوی نهم، با هرگونه آزار و اذیت بدعت گزاران مخالف بود و در مقام مجازات، به تکفیر آنان بسنده می نمود. (16) اما این شیوه، دوام چندانی نیاورد و از آن پس شکنجه متهمان به عنوان اصل جدایی ناپذیر دادگاه ها تلقی گردید. البته در اوایل فعالیت این دادگاه ها، شکنجه و آزار متهمان تنها در صورتی مجاز شمرده می شد که سبب خونریزی و یا جراحت دایمی نشود ولی این رویه نیز به زودی تغییر شکل داد و در سال 1256م، پاپ الکساندر چهارم، این قانون سخت گیرانه را لغو نمود. (17)

دستگاه تفتیش عقاید، در اعمال شیوه های اعتراف گیری از متهمان، ابتدا از آنها می خواستند که به جرم خود اعتراف کند. در صورتی که وی از اعتراف خودداری می نمود دستور شکنجه وی صادر می گردید. ماموران تفتیش پیش از شکنجه به وی یادآور می شدند که در صورت ایجاد جراحت، شکستگی اعضا و یا حتی مرگ، تنها خود متهم مسوول خواهد بود چرا که از اعتراف به گناه خویش، سر باز زده است. (18)

انواع شکنجه ها اعمال می شد. خوراندن مقدار زیادی آب از طریق قیفی که در دهان متهم قرار می دادند، سوزاندن پاها، کشیدن بدن به حدی که اعضاء و مفاصل پاره شود، نشاندن بر روی چهارپایه های فلزی داغ، کندن گوشت بدن با انبر داغ و شکستن استخوان با استفاده از گیره های آهنی بخشی از مجازات های رایج این دادگاه ها بود. (19)

تصور عمومی آن بود که اعتراف متهمان در زیر شکنجه معتبر نخواهد بود. برای حل این مشکل آنان ابتدا متهم را شکنجه می کردند و سپس به مدت سه ساعت او را به حال خویش رها می‌کردند و آنگاه از او می خواستند تا به گناه خود اعتراف کند. در صورتی که از اعتراف خودداری می کرد دوباره وی را شکنجه می نمودند و دوباره پس از گذشت سه ساعت از وی می خواستند تا به گناه خود اعتراف کند. ماموران از این روش می توانستند به نتیجه دلخواه خویش دست یابند و از متهمان در حالت عادی! اعتراف بگیرند. (20)

برای گناهانی که مجازات مرگ برای متهم پیش بینی شده بود، گناهکار را به جلاد می سپردند. در این موارد رسم بر آن بود که اگر متهم به گناه خویش اعتراف می نمود در حق وی لطف می گردید و ابتدا متهم را خفه کرده و سپس جسد بی جان او را می سوزاندند. اما در صورتی که متهم از اعتراف به گناه خویش و ابراز پشیمانی خودداری می کرد، او را زنده می سوزاندند. (21)

در مورد دفن اجساد متهمان نیز رویکردهای متفاوتی وجود داشت. در برخی موارد، اجازه دفن بدن آنان داده نمی شد. در این صورت اگر کسی اقدام به دفن جسد فرد گناهکار می‌نمود، تکفیر می گردید و تنها راه رهایی از بخشایش آن بود که مرده را از قبر در آورده و بدنش را دور می انداخت. (22)

در مورد تعداد قربانیان این دادگاه ها، آمار معتبر و دقیقی در دست نیست. گفته شده است که در طول فعالیت محکمه‌های تفتیش عقاید، 340 هزار نفر متحمل انواع شکنجه ها گردیدند و 32 هزار نفر نیز زنده در آتش سوختند. (23)

در این مدت، افراد مشهوری از سوی این دادگاه ها محکوم به مرگ گردیدند. برخی از شخصیت های مشهور که توسط دستگاه تفتیش عقاید کشته شدند از جمله عبارتند از:

* جان هاس، رهبری جنبش اصلاح دینی در چکسلواکی را بر عهده داشت. مقامات کلیسایی از وی دعوت کردند تا در شورای کنتانس (1414 - 1418م) شرکت کند اما پس از حضور وی او را دستگیر و زنده زنده در آتش سوزاندند. (24)

* ویلیام تیندل، در اقدامی شجاعانه اقدام به ترجمه کتاب مقدس به زبان انگلیسی نمود. او به زودی دریافت که انگلستان مکان امنی برای فعالیت های وی نیست و به همین دلیل به آلمان رفت اما در سال 1535میلادی توسط مقامات شهر آنتورپ دستگیر و یک سال بعد، در آتش سوزانده شد. (25)

* ژاندارک، دختری از طبقه پایین جامعه و فرزند کشاورزی فرانسوی بود. او در قرن پانزدهم، رهبری لشکر فرانسوی را در مقابله با سپاه انگلستان بر عهده گرفت. زمانی که انگلیسی ها می خواستند شهر اورلئان را به تسخیر خویش در آورند وی با شجاعتی بی نظیر، در مقابل آنان ایستادگی نمود و موفقیت قابل توجهی نیز کسب نمود. او ادعا نموده بود که صدای میکاییل، فرشته مقرب الهی را شنیده که از او خواسته است رهبری فرانسویان را در مبارزه با سپاه دشمن یعنی انگلیسی ها بر عهده گیرد. همین ادعا سبب آن شد که انگلیسی ها او را جادوگر خوانده و سوگند خوردند که به هر شکل ممکن او را دستگیر و مجازات نمایند. آنان نهایتا با استفاده از رشوه توانستند ژاندارک را گرفته و به محاکمه بکشانند. ژاندارک در دادگاه تفتیش عقاید به جادوگری متهم گردید و در مقابل دیدگان مردم سوزانده شد. (26)

* جوردانو برانو، دانشمندی برجسته بود که در علم فلسفه، ریاضیات و ستاره شناسی دارای شهرت بود. او در آثار خود موضوع حرکت زمین به دور خورشید را مطرح نمود و به همین دلیل دستگیر گردید. دادگاه از وی خواست تا این نظریه را که با تعالیم کتاب مقدس ناسازگار تلقی می شد باز پس گیرد اما «برانو» امتناع ورزید. دادگاه تفتیش عقاید نیز او را به خاطر بدعت گزاری محکوم و سوزاند. (27)

* فلیکس مانز، از سران باپتیست ها بود و در سال 1527میلادی دستگیر و در آب خفه گردید. (28)

* مایکل ستلر نیز از رهبران باپتیست ها به شمار می آمد، در همان سال دستگیر و محکوم به اعدام گردید. دادگاه او را به سخت ترین شکل شکنجه نمود. حکمی که دادگاه تفتیش عقاید در مورد وی صادر نمود، چنین بود:

«مایکل ستلر به جلاد سپرده شود تا او را به محل اعدام ببرد و زبانش را ببرد، آنگاه او را به گاری ببندد و با انبر تفتیده دو بار بخش هایی از بدنش را بکند، پس از این که او به بیرون از دروازه برده شد پنج بار دیگر به همین شیوه بدنش دریده شود». پس از انجام این شکنجه ها، جسد نیمه جان ستلر را به عنوان یک بدعت کار، سوزاندند. (29)

* گالیله، دانشمند بزرگ قرن هفدهم میلادی به تبعیت از نگاه کوپرنیکی، اظهار داشت که نظریه زمین محوری درست نیست و این زمین است که به دور خورشید می گردد. این دیدگاه گالیله که مخالف با تعالیم کتاب مقدس دانسته می شد خشم مقامات کلیسا را بر انگیخت. دادگاه تفتیش عقاید او را مجبور نمود تا برای نجات از مجازات، نظریه خود را پس بگیرد. گالیله نیز که برای رهایی خویش راه

دیگری را نمی دید مجبور گردید نظریه خویش را پس گرفته و همسو با تعالیم کلیسایی، اعلام دارد: این خورشید است که به دور زمین می گردد. (30)

اما با افول قدرت کلیسای کاتولیک، به مرور زمان این دادگاه ها برچیده شد و شاید بتوان پایان کشتارهای این محکمه ها را به قرن 18 میلادی باز گرداند. (31) چه این که پس از این تاریخ، دیگر کلیساها قدرت پیشین را نداشتند و استفاده ابزاری کلیساها از شکنجه متوقف گردید. گرچه با کاهش قدرت کلیسای کاتولیک، دادگاه های تفتیش عقاید نیز در بیشتر کشورهای دنیا برچیده شد اما کلیسای کاتولیک، همچنان این دادگاه را بر پا داشته است. این دادگاه که نام آن یادآور فجایع قرون وسطی بود در چند برهه تغییر نام داده است و نام کنونی آن «مجمع دفاع از دکترین ایمان» است. عنوان نوین، در سال 1965میلادی، توسط پاپ پل ششم انتخاب گردید. «مجمع دفاع از دکترین ایمان» امروزه از تنها حربه ی باقیمانده یعنی تکفیر، همچنان استفاده می کند. بر اساس قوانین مصوب، این دادگاه در مواردی چند می تواند حکم به تکفیر افراد خاطی نماید. برخی از گناهانی که موجب تکفیر از سوی این دادگاه می شود عبارتند از:

1- احضار یک اسقف (بویژه اسقف خود) به دادگاه غیرروحانی
2- پرخاش نسبت به اسقف اعظم و یا اسقف
3- هرگونه مانع شدن در اعمال قدرت یا داوری مجامع کلیسایی

ریاست این مجمع، تا مدت ها بر عهده شخص پاپ بود اما امروزه معمولا ریاست این مجمع بر عهده یکی از کاردینال های برجسته واتیکان نهاده می شود. (32)

با تمام این اقدامات وحشیانه و سیاست های ارتجاعی، تاریخ به سیر تکاملی خود ادامه داد و کلیسا و پادشاهان نتوانستد مانع از رشد فکر و اندیشه های نو شوند و جلوی پیشروی دانش بشری را بگیرند.

منابع:

1- بهرام محبی، دستگاه تفتیش عقاید با ماشین سرکوب دگراندیشی، سایت فارسی دویچه وله (صدای آلمان)؛

2- تفتیش عقاید، ویکی پدیا، دانشنامه آزاد؛

3- دستگاه تفتیش عقاید با ماشین سرکوب دگراندیشی؛

4- همان منبع؛

5- «واتیکان (کلیسای جهانی کاتولیک)«، مجتبی عبدخدایی، ص 52؛

6- «تاریخ تمدن ویل دورانت، اصلاح دینی»، صص 503- 502؛

7- «تفتیش عقاید»، دبورابکراش، مهدی حقیقت خواه، صص 136 - 133؛

8- «تاریخچه کشمکش عقل و دین»، توفیق الطویل، علی فتحی لقمان، صص 167 - 166؛

9- بکراش، دبورا، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، انتشارات ققنوس، 1384ش، چاپ دوم، ص 20؛

10- بکراش، دبورا؛ پیشین؛ ص 21؛

11- Aragon؛

12- مارتینلی، فرانکو؛ تاریخ تفتیش عقاید؛ ترجمه ابراهیم صدقیانی، تهران، انتشارات جهان رایانه امین، 1378ش، چاپ اول، ص 12؛

13- بکراش، دبورا؛ پیشین؛ ص 51 - 52؛

14- بکراش، دبورا؛ پیشین؛ ص 89 - 91؛

15- مارتینلی، فرانکو؛ پیشین؛ ص 138 - 139؛

16- دورانت، ویل؛ تاریخ تمدن، ترجمه ابوطالب صارمی و دیگران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1378 ه ش. چاپ ششم، ج 4، ص 1044؛

17- بکراش، دبورا؛ پیشین؛ ص 44؛

18- مارتینلی، فرانکو؛ پیشین؛ ص 95؛

19- ولف، کری؛ درباره مفهوم انجیل ها؛ ترجمه محمد قاضی، انتشارات امیر کبیر، 1348ه‌ش، ص 161 و بکراش، دبورا؛ پیشین؛ ص 45 - 50 و مارتینلی، فرانکو؛ پیشین؛ ص 93 - 97؛

20- دورانت، ویل؛ پیشین؛ ص 1051؛

21- ولف، کری؛ پیشین؛ ص 161 - 162؛

22- دورانت، ویل؛ پیشین؛ ص 1048 - 1049؛

23- ولف، کری؛ پیشین؛ ص 165؛

24- لین، تونی؛ تاریخ تفکر مسیحی؛ ترجمه روبرت آسریان، انتشارات فرزان، 1380ه‌ش، چاپ اول، ص 230

25- لین، تونی؛ پیشین؛ ص 316 - 319؛

26- دورانت، ویل؛ پیشین؛ ج 6، ص 97 - 104؛

27- بکراش، دبورا؛ پیشین؛ ص 122 - 123؛

28- لین، تونی؛ پیشین؛ ص 309 - 310؛

29- وان وورست، رابرت ای؛ مسیحیت از لابلای متون؛ ترجمه جواد باغبانی و عباس رسول زاده، انتشارات موسسه امام خمینی، 1384 ه ش، چاپ اول، ص 321؛

30- دورانت، ویل؛ پیشین؛ ج 7، ص 712 - 713 و بکراش، دبورا؛ پیشین؛ ص 124 - 126؛

31- مارتینلی، فرانکو؛ پیشین؛ ص 390؛

32- عبدخدایی، مجتبی؛ واتیکان (کلیسای جهانی کاتولیک)؛ تهران، انتشارات بین المللی الهدی، 1382ش، چاپ اول، ص 96 - 99.

دوشنبه چهاردهم آذر 1390 - پنجم دسامبر 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش بیست و هفتم):

مجازات اعدام در ادیان گوناگون آسمانی

هر یک از ادیان آسمانی برای بر قراری عدالت و ایجاد رابطه مطلوب میان انسان با خدا و انسان ها با یکدیگر قوانینی را آورده اند،1 لیکن در صورتی این قوانین قابل عمل خواهد بود که دارای ضمانت اجرایی مناسبی باشد و این ضمانت اجرایی گاهی اخروی و گاهی دنیوی است، لذا هر یک از ادیان آسمانی مجازات هایی را برای اطمینان از اجرای قوانین خود مطرح کرده اند که از جمله این مجازات‌ها اعدام است. البته این مجازات در بعضی از ادیان، مثل یهودیت، چشم‌گیر است و در بعضی دیگر، مثل مسیحیت، نادر یا غیر موجود می باشد. برای این که کمیت و کیفیت این مجازات را در هر یک از ادیان معروف آسمانی بشناسیم، مناسب ترین راه، مراجعه مستقیم به کتب آسمانی این ادیان است. هر چند عملکرد حکام و سلاطینی هم به نام دین بوده و علاوه بر مجازات های دینی، در دوران حکومت خود مجازات های دیگری را نیز وضع نموده اند.

پاره ای از مجازات های اعدام در ادیان یهود، مسیحیت، زرتشت و اسلام عبارت بودند از:

1- دین یهود

در ارتباط با مجازات اعدام در یهودیت به تورات مراجعه کنیم، اما پیش از مراجعه به تورات، نگاهی به نوشته های ویل دورانت و قضاوت وی در ارتباط با مجازات های موجود در شریعت موسی می اندازیم. دورانت، می‌نویسد: «... فرمان نهم - از ده فرمان شریعت موسی - آن بود که ... کاهنان عنوان قضاوت را داشتند و هر کس را که از اطاعت احکام کاهنان سرپیچی می کرد به اعدام محکوم می کردند. در پاره ای از حالات، حکم را به خدا وا می گذاشتند، اگر بزه مشکوک بود به او دستور می دادند که آب زهر آلود بنوشد... آدم کشی، ربودن اشخاص، بت پرستی، زنا، زدن والدین، دشنام دادن به ایشان، دزدیدن بندگان یا نزدیکی با چهارپایان به حکم یهوه مجازات اعدام داشت... کیفر جادوگری نیز اعدام بود...» یهوه راضی بود که در مورد آدمکشی، خود مردم به اجرا کردن قانون برخیزند: «ولی خون، خود قاتل را بکشد، هرگاه به او برخورد کند، او را بکشد.» 1

2- دین مسیحیت

بر خلاف دین یهود که مجازات های فراوانی را ضامن اجرای قوانین خود کرده‌است، در دین مسیحیت به مجازات های بسیار معدودی برمی خوریم که برای مثال مجازات اعدام را شاید تنها در ارتداد که به عنوان شدیدترین جرم مطرح است، بتوان یافت. در انجیل یوحنا آمده‌است:

«اگر کسی در من نماند مثل شاخه بیرون انداخته می شود و می خشکد و آن ها را جمع کرده در آتش می اندازند و سوخته می شود.» 2 در دیگر موارد، برخوردها بیش‌تر ارشادی است تا تهدیدآمیز و پیش بینی در قوانین جزایی. در اسفار عهد جدید حضرت عیسی در پاسخ کسی که پرسش می کند که چگونه زندگی کند تا حیات ابدی برای او باشد می گوید: «اگر می خواهی در حیات ابدی داخل شوی به وصایا عمل کن... مرتکب قتل و زنا و سرقت نشو و به دروغ شهادت مده، به پدر و مادرت نیکویی کن و به نزدیکان خود محبت نما. 3 در انجیل آمده است که زنی مرتکب زنا شده بود و او را نزد حضرت عیسی آوردند و به او گفتند: ای پیامبر، این زن مرتکب زنا شده و موسی وصیت به رجم وی کرده است، شما چه می گویی؟ حضرت عیسی قول حضرت موسی را نقض نکرد، بلکه فرمود: «اگر در بین شما کسی است که مرتکب گناهی نشده است او را با سنگ رجم کند.» در این جا وقتی

مردم به نفس خود رجوع کردند همگی خود را گناهکار یافتند و یکی پس از دیگری خارج شدند و تنها عیسی ماند و آن زن، آن گاه عیسی به جای مجازات کردن زن، وی را نصیحت و سپس او را آزاد کرد. 4 با توجه به موارد بالا، ملاحظه می شود که قوانین مذهب مسیح بیش تر اخلاقی بوده و از اعمال مجازات های خشن اثر کم تری در این دین یافت می شود. به هرحال، آن چه مبنای قوانین مسیحیت است اخلاق است و همان گونه که مشاهده شد مجازات مرگ تنها در مورد ارتداد مطرح بود که البته این مجازات اختصاص به دین مسیحیت نداشته و در تمامی ادیان آسمانی، بلکه ادیان و مذاهب غیر الهی نیز یافت می شود. به موجب قوانین یونانی هر کس مرتکب asebeia یا پرستش خدایانی غیر از خدایان اصیل پانتئون یونان می شد، عملش یک گناه بزرگ به حساب می آمد. به اتکای چنین قانونی بود که سقراط را مجبور به نوشیدن جام شوکران کردند. با قانونی شدن مجازات مرگ از سوی کلیسا، اعمال مجازات اعدام در آیین مسیحیت راه یافت و به تدریج روحانیان مسیحی با به دست گرفتن قدرت، جزء ملاکان در آمدند و برای حفظ قدرت خود از اجرای مجازات های شدید ابایی نداشتند.

3- دین زرتشت

در مورد احکام جزایی زرتشت، باید به جزء سوم اوستا که کتاب «وندیداد» نام دارد و حاوی احکام شریعت زرتشت است مراجعه کرد. وندیداد در اصل «وی - یو داد» به معنای قانون ضد دیو است، گویا مقصود از این عنوان آن است که قوانین آن ضد پلیدی ها، بدی ها و بزه هاست. از مهمترین مجازات های تجویز شده در وندیداد کیفر «تازیانه» است. در دین زرتشت انسان وقتی از قول و قرار و تعهد خود تخلف ورزد، دیومیترا در وی نفوذ کرده، او را به نقض قول و عهد شکنی وامی دارد و این اعمال مانند آن است که از دیو سر زده باشد و این دیو است که باید به کیفر برسد و چون کیفر حبس و اعدام در دیو بی‌اثر است، باید به وسیله تازیانه مجازات شود تا زجر کشیده و از تن گناهکار بیرون رود و به همین دلیل تازیانه وسیله عمومی مجازات در وندیداد است. 5 در عین حال در مواردی چند، مجازات اعدام نیز وضع شده است که به دو نمونه اشاره می شود:

1- برای ترک ازدواج - بدون زن و خانواده و فرزند ماندن - مجازات اعدام تعیین شده است.

2- کسی که میت را بدون دانستن آیین مربوط به آن غسل دهد مجازات اعدام، آن هم با زجر در انتظارش خواهد بود.

در بند 49 از یکی از باب‌های وندیداد در پاسخ این پرسش که: ای دادار سزای آن که شریعت نیاموخته غسل دهد چیست؟ آمده: «پس اهورا مزدا گفت: مزدا پرستان با زنجیر او را ببندند... لباسش را بکنند وسرش را پوست تا پوست ببرند و بدنش را به مخلوق لاشخور ... بدهند.» 6 در عین حال، مجازات اعدام موجود در اوستا و مذهب زرتشت کم تر از آن چه در مذهب یهود مطرح است می باشد، ولی ویل دورانت بر خلاف این نظر معتقد است که: «کیفر گناهان جسمانی در شریعت زرتشت، مانند شریعت یهودی بسیار سخت بود. استمنا با دست را با شلاق زدن مجازات می کردند. کیفر لواط و زنا آن بود که زن یا مردی را که مرتکب چنین گونه اعمال می شدند، بکشند؛ زیرا از مار خزنده و گرگ زوزه کش بیش تر مستحق کشتن هستند... زنان شوهردار یا دوشیزگان را که از راه زنا باردار می شدند و درصدد سقط جنین بر نمی آمدند ممکن بود ببخشند، چه بچه انداختن در نظر ایشان بدترین گناه بود و مجازات اعدام داشت.» 7

4- دین اسلام

در دین اسلام همانند ادیان دیگر آسمانی مجازات اعدام در مواردی مقرر شده است. یکی از جاهایی که مجازات اعدام مقرر شده است، در قتل عمدی شخصی می باشد که مستحق قتل نیست. بنابر آیه «انّ النفس بالنفس»؛ «جان در مقابل جان» 8 و «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» 9 «و اگر کسی تجاوزی بر شما روا داشت شما هم به همان اندازه وی را مورد تجاوز قرار دهید.»

و «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب» «و ای صاحبان خرد برای شما در قصاص، حیات و زندگی است»، قصاص قرار داده شده و بدین ترتیب در صورت وجود اولیای دم و درخواست آنان چنین حکمی صادر و اجرا خواهد شد. در عین حال، چنین حکمی را نباید از احکام آمره پنداشت، بلکه اولیای دم می توانند در مقابل گرفتن عوض و یا بدون عوض، جانی را مورد عفو و بخشش قرار دهند حتی در آیاتی از قرآن که حکم قصاص مطرح شده است بلافاصله شارع اولیای دم را توصیه به عفو کرده است. محمدبن مکی ملقب به شهید اول یکی از فقهای علوم اسلامی در تشیع و در جهان اسلام است. او در قرن هشتم هجری می زیسته است. در همان زمان در منطقه زندگی خود یعنی لبنان کنونی و در منطقه مذهب تشیع را تبلیغ و ترویج می کرد. شهید اول، در سال 786 هجری قمری در دمشق کشته شد و از مهمترین آثار فقهی او کتاب «لمعه دمشقیه» است. در جرایم دیگری نیز حکم اعدام در اسلام به نقل از لمعه دمشقیه از شهید اول آمده است:

۱- زنای مرد محصن یا زن محصنه که مجازات آن سنگسار.

۲- زنای به عنف که مجازات آن قتل زانی اکراه کننده است.

۳- زنای با محارم نسبی که مجازات آن قتل است.

۴- زنای با زن پدر که مجازات آن قتل زانی است.

۵- زنای غیر مسلمان با زن مسلمان، که مجازات آن قتل زانی است.

6- در زنای جلدی اگر حد جاری شده باشد و باز تکرار شود در مرتبه چهارم مجازات آن قتل است.

7- لواط که مجازات آن برای فاعل و مفعول کشتن با شمشیر یا خراب کردن دیوار بر سر او یا پرتاب کردن از مکان بلند یا سنگسار کردن یا سوزاندن است.

۸- در تفخیذ اگر حد جاری شود و باز تکرار شود در مرتبه چهارم (بعضی ها گفته اند در مرتبه سوم) مجازات آن قتل است.

۹- مساحقه اگر حد جاری شود و باز تکرار شود در مرتبه چهارم مجازات آن قتل است.

10- قذف اگر حد جاری شود و باز تکرار شود در مرتبه چهارم مجازات آن قتل است.

11- دشنام به پیامبر یا امامان معصوم که مجازات آن قتل است.

12- ادعای پیامبری که مجازات آن قتل است.

13- تردید در پیامبری حضرت محمد در صورتی که بر ظاهر اسلام باشد که مجازات آن قتل است.

14- جادو گر، اگر مسلمان باشد که مجازات آن قتل است.

15- نسبت زنا دادن به مادر پیامبر اسلام که مجازات آن قتل است.

16- در شرب خمر اگر حد جاری شود و باز تکرار شود در مرتبه سوم (بعضی ها گفته اند در مرتبه چهارم) مجازات آن قتل است.

17- مسلمانی که شراب خواری را حلال بشمارد اگر مرتد فطری باشد کشته می شود.

18- مسلمانی که خرید و فروش شراب را حلال بشمارد، توبه داده می شود. اگر خودداری کرد کشته می شود.

19- اگر کسی چیزی را که مسلمانان اتفاق بر حرمت آن دارند (مردار، خون، گوشت خوک) را حلال بداند اگر بر فطرت اسلام بدنیا آمده باشد کشته می شود.

۲۰- در سرقت اگر حد جاری شود و باز تکرار شود در مرتبه چهارم مجازات آن قتل است.

۲۱- محاربه که مجازات آن کشتن یا به دار آویختن است. (در قوانین جزایی ایران مصادیق فراوانی برای آن ذکر شده است).

22- در ارتداد اگر مرتد، مرتد فطری باشد مجازاتش قتل است.

شیوه های اجرای اعدام در اسلام عبارت اند از:

۱- سنگسار.

2- قطع سر با شمشیر.

3- آتش زدن.

4- صلب.

5- خراب کردن دیوار بر مجرم.

6- پرتاب کردن از بلندی با دست و پای بسته.

اعدام در دوران های گوناگون تاریخی

در بررسی مجازات اعدام در دوران های گوناگون مناسب است به این مساله توجه شود که تاریخ را از این حیث به دوره انتقام فردی (دوره جنگ های خصوصی) دوره دادگستری خصوصی و دوره دادگستری عمومی تقسیم کرده‌اند. 10 با بررسی متون تاریخی و به ویژه تحلیل های حقوقی می توان به این نتیجه رسید که در هر منطقه یا هر دوره ای که امکان اعمال حاکمیت دولت مطرح نبوده مجازات ها بیش تر به صورت انتقام فردی و به وسیله جنگ های خصوصی اعمال می شد؛ به گونه ای که گاه در مقابل قتل یک نفر از یک قبیله ده ها نفر از قبیله قاتل به وسیله قبیله مقتول کشته می شدند و چه بسا موجب ادامه انتقام قتل جنگ و خون ریزی در سالیان متمادی می شد ولی در هر دوره یا منطقه ای که دولت اعمال حاکمیت می کرد برای اعمال مجازات ها از روش های دیگری استفاده می شد؛ در بعضی از دوران های تاریخ، این مجازات ها بسیار خشن و وحشیانه اعمال می شده است. پیشینه تاریخی مجازات اعدام در اقوام و ملل گذشته؛ چون بابل، آشور و پارس در زمان حکومت هخامنشیان، ساسانیان، صفویه و قاجاریه و ژاپن و اروپای پس از رنسانس عبارتند از:

1- بابل

قانون حمورابی که بر این قوم حاکمیت داشته نیز از قدیمی ترین قوانینی است که در تاریخ بشر به ثبت رسانده است. آن چه از قوانین بابل بر جای مانده همین قانون است. در قانون حمورابی، موارد فراوانی از مجازات های خشن به چشم می خورد که از جمله آن ها مجازات اعدام است حتی مجازات اعدام برای برخی از اعمالی که ظاهرا اهمیت چندانی ندارد در نظر گرفته شده بود. در توضیح قانونی حمورابی، باید گفت این قانون منسوب به حمورابی ششمین و بزرگ‌ترین پادشاه نخستین سلسله پادشاهان حاکم بر بابل بود که چهار هزار سال پیش از این از سال 2123 تا 2080 پیش از میلاد سلطنت کرد. ستل حمورابی که هم اکنون در موزه Louvre پاریس نگهداری می شود در حفریات شوش در سال 1902 به دست آمده است. این ستل در ابتدا در شهر سیپ پار بود و یکی از فاتحین عیلام نه قرن پس از مرگ حمورابی آن را مانند غنیمت جنگی یا علامت فتح به شوش برد. بر ستل مزبور قوانین حمورابی کنده شده است. این قوانینی که مرکب از 282 ماده است به طریقی آمرانه و به صورت جملات شرطی انشا شده است؛ بدین صورت که «اگر کسی چنین کند چنان باید بشود.» 11

2 - آشور

قوانین آشوری همان گونه که در کتاب «تاریخ تمدن» های دورانت آمده است به طور کلی ابتدایی تر و جنبه دنیایی آن کم تر از قوانین حمورابی است با این که ظاهرا از حیث زمان بر قوانین آشور مقدم بوده است. کیفرهای قانونی در قوانین آشور درجات گوناگونی داشت از قبیل نمایش دادن شخص گناهکار در میان مردم، واداشتن وی به کارهای سخت، شلاق زدن از بیست تا صد ضربه، بریدن گوش یا بینی، خصی کردن، زبان بریدن، چشم در آوردن، شکم دریدن و سر بریدن. در قوانین سارگن دوم مجازات های دیگری از قبیل زهر خوراندن و سوزاندن پسر یا دختر شخص گناهکار در قربانگاه معبد نیز آمده‌است ولی شواهدی در دست نیست که این قوانین در هزاره آخر پیش از میلاد مسیح اجرا شده باشد. زنا، هتک ناموس و بعضی از اشکال دزدی را معمولا با اعدام مجازات می کردند. گاهی نیز متهم را با داوری خدایان کیفر می دادند یا گناهکار را پا بسته در آب می انداختند و سر نوشت وی را به دست آب می سپردند. 12

3 - پارس

در مورد قوم پارس ابتدا مجازات اعدام را در دوران حاکمیت هخامنشیان و ساسانیان و پس از آن به طور اختصار مجازات اعدام در دوران صفویه و قاجاریه چنین بود:

الف) دوران هخامنشیان

ظهور سیاسی قوم پارس با حاکمیت پادشاه هخامنشی آغاز شد. با این که از جهاتی چند این دوران به عنوان دوران افتخار ایران مطرح می شود و وجود قوانین گوناگون در آن زمان نشان دهنده تمدن کهن و فرهنگ ایران است ولی از جهت قوانین کیفری قوانینی شدید و خشن اعمال می شد که طبق گفته ویل دورانت، بعضی از مجازات های اعمال شده آن چنان بود که عقل نمی تواند آن را باور کند. 13 یکی از روش های مجازات اعدام در زمان هخامنشیان گذاشتن سر محکوم بر سنگ و خرد کردن آن بوده است. پلوتارک در مورد زنی خیانتکار که استاتیرا زن اردشیر دوم پادشاه هخامنشی را مسموم کرده بود چنین می‌نویسد: «بالاخره این زن روزی اجازه گرفت به خانه اش برود. قراولان شاهی او را

گرفته موافق قوانین پارسی که برای زهر دهندگان مقرر است با زجر او را کشتند؛ یعنی سرش را روی سنگ گذاشته کوبیدند تا خرد شد و صورتش پهن گردید.»

یکی دیگر از طرق، کندن پوست بود: «کمبوجیه یکی از قضات شاهی را که برای صدور یک حکم غیر عادلانه رشوه گرفته بود با کندن پوست به قتل رساند». 14 ویل دورانت، مطلب بالا را با شرحی جالب توجه بیان می کند: «مجازات دهنده و گیرنده رشوه هر دو اعدام بود. کمبوجیه فرمان داد تا زنده زنده پوست یک قاضی فاسد را کندند و بر جای نشستن قاضی در محکمه گستردند. آنگاه فرزند همان قاضی را بر مسند قضا نشانید تا پیوسته داستان پدر را به خاطر داشته باشد و از راه راست منحرف نشود». 15 در ادامه ویل دورانت، به مجازات های آن دوره اشاره کرده می نویسد: «بزه های کوچک را با شلاق زدن کیفر می دادند... گناه های بزرگتر را با داغ کردن ناقص کردن عضو دست و پا بریدن، چشم کندن یا به زندان افکندن و کشتن مجازات می کردند... ولی خیانت به وطن، هتک ناموس، لواط، استمنا، سوزاندن مردگان، تجاوز به حرمت کاخ شاهی، نزدیک شدن با کنیزکان شاه یا نشستن بر تخت وی یا بی ادبی به خاندان سلطنتی کیفر مرگ داشت. در اینگونه حالات گناهکار را ناچار می کردند که زهر بنوشد یا او را به چهار میخ می کشیدند یا به دار می آویختند - در حین دار کشیدن معمولا سر مجرم به طرف پایین بود - یا سنگسارش می کردند یا جز سر تمام بدن او را در خاک می کردند یا سرش را میان دو سنگ بزرگ می کوفتند و یا مجازاتی که عقل نمی تواند آن را باور کند به نام مجازات «دو کرجی» کیفر می دادند.»

ویل دورانت، در توضیح و تشریح مجازات «دو کرجی» می نویسد: «پلوتارک نقل می کند که سربازی به نام مهرداد در حال مستی گفته بود که کشتن کوروش صغیر در جنگ کوناکسا کار وی بوده است و شاه را نرسد که این کار بزرگ را به خود نسبت بدهد. اردشیر دوم که این را شنید فرمان داد تا آن سرباز را با مجازات «دو کرجی» به این طریق اعدام کنند: دو کرجی چنان انتخاب شود که درست بر یکدیگر منطبق شود. گناهکار را که مقصود شکنجه کردن اوست در یکی از دو کرجی می گذارند و کرجی دیگر را چنان بر وی قرار می دهند که جز سر و دست ها تمام بدن وی در میان آن دو کرجی بماند. آن گاه به وی غذا می دهند و اگر از خوردن آن خودداری کرد با داخل کردن میخی به چشم وی او را به این کار وا می دارند. چون خوراک خورد بر سر و صورت او مخلوطی از شیر و عسل می پاشند و از همین شربت به وی می نوشانند. در این حین کرجی ها را چنان نگاه می دارند که رویش به جانب خورشید باشد. به این ترتیب، مگسان بر وی هجوم می آورند و او را در میان خود می گیرند چون خوراک خورده ناچار کاری می کند که همه کسان دیگر که می‌خورند و می آشامند چنان می کنند. از پلیدی های وی حشرات و کرم هایی تولید می شود و به اندرونه وی راه می یابد و همه تن او را می خورد. چون پس از چند روز دانستند که آن مرد گناهکار به راستی مرده است کرجی بالایی را برمی دارند و در آن حال دیگر گوشتی بر تن وی دیده نمی شود چه حشرات پلید که گویی از اندرونه وی برخاسته اند همه جای او را خورده اند. به این ترتیب بود که مهرداد پس از هفده روز شکنجه دیدن جان داد.» 16

ب) ساسانیان

مجازات ها و بویژه مجازات اعدام در دوران ساسانیان نیز تفاوت چندانی با دوران هخامنشیان نداشت، بلکه در مراحلی خشونت بارتر از زمان هخامنشیان بود؛ برای مثال مجازات های بدنی بسیار شدیدی از قبیل اعدام، کور کردن، حبس و تازیانه متداول بوده است؛ به ویژه در مورد جرایمی که علیه پادشاه یا حکومت صورت می گرفت از قبیل جاسوسی و خیانت به کشور مجازات اعدام توام با شکنجه و آزار شدید بدنی هم چون بریدن بینی و گوش و زبان پیش از اجرای اعدام یا مثله کردن، به چهار میخ کشیدن، زنده به گور کردن و نظایر آن را در پی داشت. اگر کسی مرتکب تقصیر نسبت به خدا دین پادشاه و کشور میشد مستحق اعدام بود... مجازات اعدام با دار زدن، گردن زدن، سنگسار کردن، پوست کندن و بستن مجرم به اسب سرکش یا انداختن او به زیر پای پیل و امثال آن به عمل می‌آمده

است. در تاریخ مختصر مشیرالدوله در مورد مجازات دختر پادشاه حران که به پدر خود خیانت کرده و شهر را به شاپور اول تسلیم کرده بود می نویسد: «مورخین خارجی نوشته اند دختر را به امر شاه به جلاد سپرد. جلاد گیسوان دختر را به دم اسب سرکش بست و اسب را رها کرد.»

سنگسار کردن نیز در دوره ساسانی معمول بوده است. جزای قتل عموما با شمشیر انجام می گرفت. بعضی جنایات مثل خیانت به دولت یا دین را با دار زدن مجازات می دادند. گاهی پس از مصلوب کردن برای عبرت ناظران پوست مجرم را کنده و پر از پر کاه کرده بر دروازه شهر می آویختند.

ج) صفویه

حکومت صفویه، زیر تاثیر ایدئولوژی مذهبی بود و از جهاتی چند خود را طرف دار اجرای احکام دین می دید، مجازات های به غایت خشنی را به کار می گرفت. «کارری» در «سفرنامه» خود می گوید: «راهزنان را با جسارت و بی رحمی و بدون شفاعت مجازات می کنند و به طرق گوناگون از پای در می آورند. 17 تنبیه و مجازات متداول این است که دو پای راهزن را به چهار شتر می بندند و سینه و شکم وی را از بالا به پایین چاک می زنند و برای عبرت بینندگان شتر را در تمام محلات و چهارسوی شهر می گردانند و یا سر راهزن را در سوراخ تنگ دیواری به در می کنند به طوری که سر در یک طرف و بدن در طرف دیگر دیوار بماند و قادر به حرکتی نباشد و برای مسخره چپقی در دهان او می گذارند تا بدین ترتیب تعذیب و کشته شود...» 18 «آدم خواری در عهد صفویه برای کشتن گناهکاران و کسانی که به حق یا ناحق گرفتار آتش خشم امرا می شدند معمولی بود. دژخیمان دست به کار می شدند. سر بریدن، پوست کندن، در آتش سوختن، دست و پا و گوش و بینی بریدن و چشم کندن و در پوست گاو کشیدن و امثال این ها جزو کیفرهای معمولی بوده...» یکی دیگر از مجازات های زمان صفویه این بود که: «سوراخ کردن پاهای محکوم و وارونه آویزان کردن وی بر درخت به گونه ای که سرش به سوی زمین باشد تا بمیرد و در صورت عدم موت شکمش را با شمشیر می دریدند و او گرفتار یک مرگ تدریجی و دردناک می شد زیرا در این صورت روده های وی بر صورتش می ریخت و او می بایست آن ها را در شکم خود فرو برد و سرانجام با وضع فجیعی جان می سپرد.»

د) قاجاریه

مجازات های زمان قاجاریه در خشونت کمتر از دوران صفویه نبود، بلکه با به کار بستن ابزار جدید مجازات های خشن تری را نیز اعمال می کردند. «تا همین اواخر معمول بود که مجرمین را مصلوب می کردند در دهانه توپ می گذاشتند، زنده به گور می کردند؛ شی تیزی به قسمت سفلای بدن آنها فرو می نمودند؛ مانند اسب به پای آنها نعل می کوبیدند و سر دو درخت که خم کرده بودند می بستند و آنگاه درختان را رها می کردند تا به حالت فنری و با فشار زیاد به وضع طبیعی خود برگردند و بدن متهم دریده شود؛ شمع آجین می کردند و زنده زنده پوست می کندند.» سرانجام مجازات هایی از قبیل کور کردن، بریدن گوش و بینی، سر بریدن، شکم پاره کردن، مثله کردن، زنده در آب جوشان انداختن، شمع آجین کردن، زنده لای دیوار دفن کردن و غیره از مجازات های زمان قاجاریه است. این شمه ای است از اعمال خشونت در مجازات های اعدام در اعصار گوناگون که بر ایران گذشته است. اعمال خشونت در اجرای مجازات ها؛ به ویژه مجازات اعدام نه در ایران، بلکه در دیگر کشورهای جهان امری عادی بود؛ زیرا راحت ترین و قطعی ترین وسیله برای اعمال حاکمیت تلقی می شد.

4 - ژاپن

در کتاب «تاریخ تمدن» آمده است: «تازیانه زدن کیفر تخلفات کوچک بود و مجازات مرگ به جرایم بسیار تعلق می گرفت. امپراطور شومو کیفر مرگ را ملغی ساخت و آیین دادرسی را بر شفقت نهاد اما پس از او بر شمار جنایات افزوده شد و امپراطور کونین نه تنها کیفر مرگ را مجددا برقرار ساخت بلکه دستور داد دزدان را در منظر عام چندان تازیانه بزنند که به هلاکت برسند. مجازات اعدام انواعی داشت: خفه کردن، سر بریدن، دار زدن، چار شقه کردن، سوزاندن و در روغن جوشانیدن. ای یه یاسو، به لغو دو مجازات کهن سال فرمان داد: یکی این بود که محکوم را به دو گاو می بستند و با راندن گاوها به دو سو بدن او را دو شقه می کردند. مجازات دیگر آن بود که محکوم را در منظر عام به تیر می بستند و از رهگذران می‌خواستند که به نوبت بدن او را اره کنند.» 19

5 - اروپا

الف) رنسانس

ویل دورانت، در کتاب خود در بحث «قانون در عصر رنسانس»، زیر عنوان «زندگی مردم سال 1517 تا 1564»، چنین آورده است: «سیاست مداران و قانون گذاران که از مبارزه با خوی بشری به ستوه آمده بودند سهولت کار خود را در آن می دیدند که با وضع قوانین بی‌رحمانه تبهکاران را کیفر دهند و مردم را با تماشای شکنجه و اعدام ایشان به عبرت وا دارند. اعدام ممکن بود فقط به وسیله عمل نسبتا کم آزار قطع سر انجام بگیرد اما این مجازات معمولا امتیازی بود که به زنان و مردان نجیب زاده ارزانی می شد و کیفر آدم های بی سر و پا چوبه دار بود. بدعت گذاری و شوهرکشی را با توده آتش پاسخ می دادند. هنری هشتم در سال 1531 قانونی گذراند که به موجب آن می توانست برای تنبیه زندانیان ایشان را در آب بجوشاند. یکی از شهردارهای سالزبورگ فرمانی صادر کرد به این مضمون: «کسی که جعل اسناد می کند باید بر توده آتش بسوزد یا در آب جوش بمیرد و کسی که سوگند دروغ می خورد باید زبانش را از پشت گردنش بیرون آورد و نوکری که با دختر یا همسر و یا خواهر اربابش زنا کند باید سرش را قطع کنند یا به دارش بیاویزند.» 20 در ادامه ویل دورانت، می نویسد: در همان شهر چندین نفر را به گناه اینکه روز جمعه گوشت خورده و از توبه استنکاف کرده بودند سوزاندند و آن هایی که توبه کرده بودند فقط به دار آویخته شدند. معمولا جسد مردگان را برای عبرت زندگان بر دار باقی می گذاردند تا آنکه کرکسان گوشت آنان را می دریدند و می خوردند...»

ایشان در تاثیر این گونه مجازات های خشن در مردم می نویسد: «مردم از این کیفرهای وحشیانه ترسی نداشتند و چه بسا که از شرکت در تماشای اعدام ها و شکنجه ها لذت می بردند و گاهی نیز دست کمک به سوی جلادان دراز می کردند. هنگامی که «مونته کوکولی» در زیر شکنجه اعتراف کرد که به فرانسوا پسر عزیز کرده فرانسوای اول سم داده یا قصد داشته سم بدهد دست و پای او را به چهار اسب بستند و از چهار سو بدنش را شقه کردند. (لیون 1536) چنانکه روایت شده است: «مردم بقایای جسدش را ریز ریز کردند دماغش را بریدند چشم هایش را از کاسه در آوردند فک هایش را خرد کردند و سرش را در گل و لای کشیدند تا پیش از مرگش او را هزار بار کشته باشند.» 21

ب) پس از رنسانس

پس از رنسانس (قرن هجدهم) نه تنها از شدت مجازات ها کاسته نشد، بلکه در مواردی و در بعضی از کشورها وحشیانه تر از گذشته ادامه یافت. ویل دورانت، در بررسی تحلیلی کیفیت مجازات در انگلستان سال های 1714 تا 1756 بیان می دارد: «کیفرهای وحشیانه در ملاء عام مردم را درنده خو می ساخت. به موجب قانونی که در سال 1790 لغو شد زنی را که به خیانت یا کشتن شوهرش محکوم می شد زنده می سوزانیدند ولی عرف و عادت اجازه می داد که پیش از سوزانده شدن خفه شود. شکم مردانی را که به جرم خیانت محکوم می شدند هنگام اعدام که هنوز جان به تن داشتند می دریدند و امعا و احشای آنان را در برابر دیدگانشان می سوزاندند. سپس آن ها را سر می بریدند و تکه‌تکه می کردند. در همه محلات لندن چوبه های دار بر پا شده بود و بر بسیاری از آنها لاشه های محکوم را می آویختند تا جان دهد. به محکومان برای آن که کم‌تر درد کشند گاهی عرق می نوشانیدند و مامور اعدام اگر خوش‌خو و مهربان بود پاهای آنان را می کشید تا زودتر بمیرند. این مجازات ها که با خشونت کامل صورت می گرفت در انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی با همین شدت اعمال می شد. «... بدنام کردن دیگران حتی اگر جز حقیقت هم چیز دیگری گفته نمی شد مجرم را مستوجب مجازات مرگ و ضبط اموالش می کرد. حمل تپانچه به طور پنهانی دارای مجازات مشابهی بود ولی در مواردی چند این قوانین به شدت اجرا می شدند. یک نفر به جرم این که وانمود می کرد کشیش است به دار آویخته شد و یکی دیگر به جرم دزدیدن لباس کشیشی که آن را به مبلغ یک و یک چهارم فرانک فروخت به همان سرنوشت دچار شد. شخص دیگری که نامه ای به پاپ کلمنس یازدهم نوشته و او را متهم کرده بود که با ماریا سوبسکا روابطی دارد سر از تنش جدا شد حتی تا سال 1762 استخوان های زندانیان روی چرخ شکنجه خرد می شد یا محکومین به دم یک اسب برانگیخته بسته شده و روی زمین کشیده می شدند.» 22

شیوه های اعدام در دنیا که هنوز هم مرسوم هستند:

1- صندلی الکترونیکی 2- تزریق مرگبار 3- گاز مرگبار 4- دار زدن 5- سر بریدن ۶- سوزاندن 7- سنگسار 8- خراب کردن دیوار بر روی مجرم 9- پرت کردن از بلندی 10- صلب ۱۱- تیر باران 12- ساتی 13- شمع آجین و...

در جهت لغو قوانین وحشیانه اعدام، مبارزات و فعالیت های زیادی در سراسر جهان انجام گرفته است. در حال حاضر بیش از 97 کشور به طور کامل این مجازات را حذف کرده اند و برخی دیگر از کشورها نیز با تغییر قوانین این مجازات را تنها در شرایط خاص و برای جرائم خاصی اجرا می کنند. اما هنوز نزدیک به 63 کشور در جهان از مجازات مرگ به طور مستمر برای مجازات محکومان استفاده می کنند که در این میان سهم کشورهای عربی و ایران و چین در اجرای مجازات مرگ بیش از سایر کشورهاست. از روش هایی هم چون سنگسار، دار زدن و گردن زدن در بسیاری از کشورهایی عربی و ایران هنوز مورد استفاده قرار می گیرد.

منابع:

1- ویل دورانت، همان، ج 1، ص 393؛

2- انجیل یوحنا، 5، 6؛

3- انجیل متی، 5، 17؛

4- انجیل یوحنا، 8، 4 - 11؛

5- ویل دورانت، همان، ج 4، ص 1043؛

6- همان، ص1044؛

7- ر. ک: ویل دورانت، همان، ج 4، ص 1046 - 1055؛

8- مائده آیه 45، 2، بقره آیه 194؛

9- همان آیه 179، 4، همان، آیه 28؛

10- پرویز صانعی، حقوق جزای عمومی، ج 1، ص 45 و محمد صالح ولیدی، حقوق جزای عمومی، ج 1 ص 196؛

11- «محمد آشوری، عدالت کیفری از دیدگاه حمورابی، نشریه موسسه حقوق تطبیقی، شماره 7 ص 46-1؛

12- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 1، ص 319؛

13- همان ص 419؛

14- ویل دورانت، همان ج 1، ص 418؛

15- همان ص 418 و 419؛

16- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 1 ص 913؛

17- کاری، سفرنامه کاری، ص 137 به پس. به نقل از مرتضی راوندی، سیر قانون و دادگستری در ایران، ص 228؛

18- ویل دورانت، همان ج 6 ص 894 - 896؛

19- همان ج 9، ص 77؛

20- ویل دورانت، در کتاب خود در بحث «قانون در عصر رنسانس»، زیر عنوان «زندگی مردم سال 1517 تا 1564»؛

21- همان ص80؛

22- همان ج 1، ص 435.

چهارشنبه بیست و سوم آذر 1390 - چهاردهم دسامبر 2011

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش بیست و هشتم):

چه کسانی در پی ظهور امام زمان هستند؟

ریشه های تشیع و افسانه امام زمان در ایران، به زمان پیدایش سلسله صفویه می رسد. یعنی شیعه گری امروزی در ایران، تداوم تاریخی تشیع دوران صفویه به شمار می رود. اما مذهب شیعه از همان قرن های نخستیه پیروزی اسلامی در شبه جزیره عربستان، به ایران نیز سرایت کرد و بویژه در طول قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم هجری قمری، از جمله توسط سلاطین آل بویه در ایران، گسترش یافت. پس از اضمحلال سلسله آل بویه، تشیع در ایران تضعیف شد و به مدت پنج قرن، شیعیان در اقلیت بودند. این مذهب، مجددا در دوره صفویه رسمیت پیدا کرد. روحانیون و حاکمان ایران، همواره در تاریخ مردم را به ساده زیستی و زندگی در فقر تشویق کرده اند و توجیه نموده اند کسانی که در این دنیا، رنج و فقر و ساده زیستی را تجربه می کنند نباید غم فقر و نداری را بخورند. چونکه در آن دنیا یعنی پس از مرگ در بهشت، زندگی عالی خواهند داشت و هر آنچه که در این دنیا از آنها محروم بوده اند به سادگی و به وفور در آن دنیا به دست خواهند آورد؟! سران و مقامات حکومت اسلامی، سی و سه سال است که در نماز جمعه ها، مساجد، امامزاده ها، نشریات، رادیو و تلویزیون هایشان، همواره از ظهور امام زمان سخن می گویند و از مردم گرسنه و فقیر می خواهند که تا ظهور امام زمان دندان روی جگر بگذارند و صدایشان در نیاید. زیرا با ظهور امام زمان به سعادت و خوشبختی مطلق خواهند رسید. در واقع سران و مسوولین و مقامات و مدیران حکومت اسلامی که برای خود و فرزندان و نزدیکان شان لوکس ترین و بهترین امکانات زندگی را فراهم کرده اند؛ فرزندان شان در بهترین مدارس و دانشگاه های داخل و خارج کشور تحصیل می کنند؛ آخرین مدل وسایل نقلیه شخصی و یا دولتی را در اختیار دارند؛ بیش از حقوق ماهیانه یک کارگر و کارمند ساده پول تو جیبی روزانه به آنها می دهند؛ میلیاردها تومان به حساب سپرده شان واریز می کنند؛ معلمان سرخانه همراه با مربی کامپیوتر، شنا، اسب سواری و... به تعلیم و تربیت «آقازاده ها» می پردازند؛ در حالی که هر سال در ایران، میلیون ها کودک خانواده های فقیر کشور از ادامه تحصیل باز می مانند. حتی بسیاری از آنهایی هم که به تحصیل ادامه می دهند از امکانات معمولی تحصیلی بی بهره‌اند و لباس و پوشش مناسبی ندارند. کسانی که انواع و اقسام لباس ها و وسایل زندگی لوکس برای پسر و دختر خود خریداری می کنند در کوچه و محله و بازار با بی تفاوتی از کنار کودکانی می گذرند که با لباس های ژنده، به دست فروشی مشغولند و یا سر چهارراه، شیشه ماشین آنها را پاک می کنند تا بلکه چند تومان گیرشان بیاید و یا به تکدی گری و غیره روی می آورند. کسانی که نه تنها خود و خانواده شان در آپارتمان های آنچنانی و باغ و ویلای چند هزار متری زندگی می کنند و مالک و صاحب برج ها، آپارتمان ها و خانه های ویلایی دیگر هم هستند و هرگز با عدم پرداخت اجاره به موقع مواجعه نشده اند و اسباب و اثاثیه شان را نیز مالک خانه به کوچه و خیابان نریخته است. کسانی که برای عروسی دختر و پسرشان، میلیادرها هزینه می کنند، در این میان کم نیستند جوانانی که برای تامین زندگی خود و یا حتی برای ازدواج، کلیه هایشان را می فروشند. کم نیستند روحانیون و طلبه هایی که هر روز و هفته از این مجلس عیش و نوش به آن دیگری می روند و بزرگترین مقامات و سرمایه دارها و کارخانه دارهای کشور نیز هستند. در حالی که نویسندگان و روزنامه نگاران و هنرمندان کشور، اجبارا هم خودسانسوری می کنند و هم آثارشان به دم تیغ سانسور دولتی سپرده می شوند، مورد تهدید قرار می گیرند، زندانی می گردند و ترور می شوند در حالی که نویسندگان مذهبی و طرفدار حاکمیت نه تنها در ناز و نعمت و ثروت می لولند، بلکه آثار ارتجاعی شان نیز با تیراژهای میلیونی چاپ و توزیع می گردد. جامعه ای که در زندان های آن بیش از سه برابر ظرفیت و امکانات رفاهی موجود زندانی وجود دارد و اعدام ها در سال 2011، سه برابر شده است. علاوه بر زندانیان سیاسی، میلیون ها جوان بزهکار، تن فروش و معتاد که قربانیان فرهنگ ارتجاعی حاکم هستند و باید زیر معالجه و کمک قرار گیرند در زندان ها به سر می برند. میلیون ها خانواده در فقر و مشقت زندگی می کنند. به این ترتیب، کسانی که به مردم وعده بهشت و ظهور امام زمان می دهند هرگز درد نداری و فقر و بیکاری و غیره

را نچشیده اند. وعده هایی که محمد و علی و جانشینان ها آنها در طول تاریخ، همواره و بی وقفه تکرار کرده اند. در واقع دیانت و سیاست در اسلام در هم تنیده اند. شیعیان، فرمانروایان دوران غیبت را غاصب می خوانند و حکومت را فقط حق امام معصوم می دانند. اما در دوره هایی روحانیت شیعه در برابر حاکمیت سکوت اختیار کرده و دوره هایی علیه حاکمیت وقت موضع گرفته اند. اما اغلب به دلیل اینکه همواره از امکانات دولتی برخوردار بودند و جیب مردم عادی را نیز در مساجد و مکان های به اصطلاح مقدس خالی می کردند، خمس و ذکات می گرفتند نیازی به مخالفت با حاکمیت نمی دیدند. برخی از بنیانگذاران فقه شیعه مانند مذاهب چهارگانه اهل تسنن، در باب حکومت و سیاست کمتر روایتی یا حدیثی ذکر کرده اند. در دوران صفویه که تشیع مذهب رسمی ایران و ایدیولوژی حکومتی شد فقه شیعی درباره حکومت و سیاست عمدتا سکوت کرده بود. از این رو، مهم ترین رساله فقهی دوران قاجار، دوره ای که روحانیون شیعه بخشی از نهاد قدرت و حاکمیت بودند و در سیاست دخالت داشتند، بحثی از حکومت و سیاست به میان نیامده است. اما در دوران انقلاب مشروطیت، بخشی از روحانیت شیعه در آن شرکت کردند مانند آیت الله نایینی. او به نمایندگی از این بخش از روحانیت شیعه، در صدد توجیه شرعی اسلامی مشروطه برآمد و از هر فرصتی با استناد به آیات، احادیث و فقه شیعه در تلاش بود تا انطباق روشنفکران و مدافعان لیبرالیسم غربی چون مستشارالدوله و حسن تقی زاده با اسلام را نشان دهد. اما بخشی از روحانیت به رهبری شیخ فضل الله نوری، در جبهه دیکتاتوری محمدعلی شاه قرار گرفتند. در حقیقت پس از شکست انقلاب مشروطیت، دولت تازه در ایران توسط رضاشاه پایه گذاری شد و پس از آن در دوره حاکمیت پسرش محمدرضا پهلوی، عموما روحانیت شیعه و نویسندگان مذهبی با حاکمیت همسو و همراه شدند. در این دوران، دولت نیز امتیازات زیادی در اختیار علمای شیعه گذاشت و در طول حکومت پهلوی، فقط با آن بخش از روحانیون مخالفت میشد که آشکارا با سیاست های دولت مخالفت می ورزیدند. بیشتر روحانیون ایران یا در خدمت دربار و ساواک بودند و یا با گرفتن امتیازاتی از دولت دخالتی در سیاست نمی کردند و یا اگر هم می کردند در تایید سیاست های حاکمیت بود. به طور مشخص، شریعتی و سروش در ایران، تلاش داشتند که آلترناتیو سیاسی اسلامی خود را مطرح کنند. یا نویسندگانی چون «جلال آل احمد» زیر عنوان «غرب زدگی»، موضع گرایش اسلام سیاسی را در ایران تقویت کرد. آل احمد، علت اصلی شکست ناسیونالیسم ایرانی را در رشد غربگرایی تحلیل میکرد. بسیاری از تیوریسن های اسلامی، کتاب غرب زدگی آل احمد را الگوی مبارزه خود با غرب قرار دادند و پایه های اسلام سیاسی را ریختند. علی شریعتی، در راستای یافتن پاسخی به این پرسش که در برابر مدرنیته چه باید کرد، استراتژی رادیکال اسلامی را تیوریزه کرد. شریعتی از یک سو، با هدف زمینه سازی برای برپایی یک جامعه اسلامی، به نمونه تاریخی صدر اسلام تاکید داشت و از سوی دیگر در برخی مواقع پرسش هایی را در برابر فقه شیعه و روحانیون شیعی قرار می داد. بنابراین شریعتی بویژه در دو اثر مشهور خود (تشیع صفوی و تشیع علوی و مذهب علیه مذهب) به عنوان تعبیر سنتی و فقهی شیعه مورد پرسش قرار داد و از سکوت درباره حکومت و سیاست انتقاد کرد و تجربه و نمونه صدر اسلام را با به کارگیری مفاهیم و فلسفه مدرن را مطرح کرد. شریعتی، با هدف تدوین مبانی «حکومت اسلامی» در سطح وسیع و گسترده از فلسفه مدرن و مکاتب علوم سیاسی و اجتماعی غرب، حتی از مفاهیم مارکسیسم نیز بهره گرفت. مثلا روایت شریعتی و تفسیر و برداشت دیگری از کلمه «الناس» در قرآن بود. روایات شریعتی الناس اکثریت مردم ایران را مورد خطاب قرار میداد که با امپریالیسم جهانی و سیستم سیاسی وابسته به آن در ایران، یعنی دیکتاتوری شاه در مبارزه بود، تحلیل و تفسیر میکرد. به همین دلیل، برخی از روشنفکران چپ ایرانی «ضدامپریالیست»، شریعتی را به خودشان نزدیک تر احساس می کردند. شریعتی، از تفسیر الناس، این نتیجه را می گرفت که تحول و انقلاب سیاسی اجتماعی و هژمونی ایدیولوژی انقلابی اسلام سیاسی می تواند یک حکومت اسلامی انقلابی را در ایران پایه گذاری کند. در صورتی که برخی از روحانیون شیعه، تفسیر و تحلیل دیگری از کلمه الناس در قرآن و تفاسیر اسلامی ارایه داده اند که در مخالفت و تضاد آشتی ناپذیر با حکومت نبوده است. محمد مصدق، «قهرمان» ناسیونالیسم ایرانی در مجلس پنجم گفت: «من یک مسلمانم... و امروز نیز راه دیگری جز ابراز عقیده خود ندارم تا بتوانم از کشورم، قومم و از سنت اسلامی ام دفاع کنم.» (1)

حزب توده، درباره اسلام، تاکید می کرد: «که اکثریت اعضای آن مسلمان و مسلمان زاده هستند و این که برخی از رهبران آن بویژه یزدی از یک خانواده روحانی آمده اند و این که هر عضوی که اسلام را مورد بی احترامی قرار دهد از حزب اخراج خواهد شد چرا که اسلام دین اکثریت مردم ایران می باشد.» (2)

جلال آل احمد، در 20 سالگی با پیوستن به حزب توده به سیاست روی آورد. پس از مدتی او به همراه عده ای از اعضای حزب توده مانند خلیل ملکی و بقایی از آن حزب انشعاب کردند و نیروی سوم را ایجاد نمودند که به «جمعیت سوسیالیست های ایران»، تغییر نام داد. آل احمد، پس از کودتای 28 مرداد دوباره به اسلام روی آورد و در خصومت با مدرنیسم در صدد تقویت آن برآمد. وی حتی به زیارت مکه (حج) نیز رفت و کتاب «حصی در میقات» را نوشت. او در دهه 40، کتاب «غرب زدگی» را نوشت. آل احمد، در دفاع از روحانیت شیعه و پیوند دادن روشنفکر - آخوند، رهبری خمینی را تبلیغ می کند و در کتاب «روشنفکران» خود، متن سخنرانی 1342 خمینی را چاپ کرده است. آل احمد، در کتاب «روشنفکران» درباره شریعتی می نویسد: «من افتخار این را داشتم که دو یا سه بار با علی شریعتی بزرگ ملاقات داشته باشم که من را بسیار زیر تاثیر قرار داد. ما مفصلا حول مساله روشنفکران در جامعه صحبت کردیم و خوشحالم که در این موارد ما در یک خط قرار داریم.» (3)

بدین ترتیب، همه این گرایشات در خصومت و دشمنی با گرایش چپ، مدرنیسم و جامعه سکولار، مروج و مبلغ سنت های روحانیون شیعه و خمینی بودند و در ساختن افکار عمومی در جهت اهداف و سیاست های ارتجاعی خمینی و برپایی حکومت اسلامی نقش مهمی را ایفا کردند. به این ترتیب با خرج میلیاردها دلار توسط کلیساها و مساجد با حمایت و پشتیبانی مستقیم و غیرمستقیم دولت ها و سرمایه داران، همواره خرافات مذهبی باز تولید می شود. امروز گرایش های مذهبی، فاشیستی و ناسیونالیستی، گرایش های ارتجاعی و عقب مانده سیستم سرمایه داری اند که منافع مشترکی در سرکوب و ستم و استثمار تولیدکنندگان دارند. در چنین شرایطی، روشنفکران چپ، کمونیست و سکولار وظیفه آگاهانه و داوطلبانه دارند که به نقد خرافات مذهبی و عوارض و عواقب ویرانگر آن در جامعه بپردازند و در میان توده های مردم در رابطه با منافع طبقاتی دم و دستگاه عریض و طویل کلیسا و مسجد و روحانیون، دست به روشنگری بزنند.

احادیثی در مورد عصر ظهور امام زمان

بیش از 60 آیه از آیات قرآن که عده ای از روحانیون و مفسران شیعه و سنی به ظهور امام موعود تطبیق داده اند. پیش از این ها نیز همه امامان برای بقای سلسله مراتب خلافت شان و وادار کردن مردم به تبعیت از دین شان، درباره امام زمان اظهار نظرهایی کرده اند که منبع و ریشه آنها یکی است. برای نمونه، از امام صادق روایت است که گفت: «هرگاه حضرت قایم (عج) قیام کند، به عدالت حکم می کند و در زمان اوست مکاری برچیده می شود، به وسیله آن حضرت امنیت در راه ها برقرار می گردد و زمین برکاتش را بر می آورد و هر حقی به حق دار می رسد.» «پیرزن ناتوان از مشرق به قصد سفر به مغرب بیرون می رود، هیچ کس او را خشمگین ننماید.» (4)

از ابو جعفر باقر در وصف امام زمان آمده است: «و تمام امور دنیا از برون و درون زمین در خدمتش جمع می شود، پس به مردم می فرماید: بیایید به سوی آن چه در راه رسیدن به آن رحم هایتان را قطع کردید و خون های حرام ریختد و محرمات خداوند عزوجل را مرتکب شدید، آنگاه آن قدر می بخشد که هیچ کس پیش از او نبخشیده است.» (5)

از صادق، روایت است که گفت: «هنگامی که قایم به پا خیزد مردم را بار دیگر به اسلام دعوت کند و آن ها را به امری که از بین رفته و عموم مردم از آن جدا گشته و به گمراهی افتاده اند، هدایت فرماید. برای این جهت حضرت قایم را مهدی نامیده اند که به امری که از آن وامانده اند، هدایت می کند و بدین سبب او را قایم نامیده اند که به حق قیام می کند.» (6)

از امام باقر، روایت است که گفت: «به تحقیق که وقتی قایم ما به پا خیزد، مردم را به امر تازهی دعوت خواهد کرد، همان طور که پیامبر اکرم (ص) دعوت فرمود و اسلام غریبانه آغاز شد و به حال غربت باز خواهد گشت، همان طور که آغاز شد. پس خوشا به حال غریبان.» (7)

از امام باقر، روایت شده که گفت: «هرگاه قایم ما به پا خیزد خداوند دستش را بر سر بندگان قرار می دهد، پس عقل هایشان جمع و حلم و بردباری شان کامل می گردد.» (8)

امام علی، گفت: «در ملک او درندگان صلح می کنند... اگر قایم ما به پا خیزد، آسمان بارانش را فرو می ریزد و زمین گیاهانش را بیرون می دهد، و کینه ها و کدورت ها از دل های بندگان زایل می گردد، و درندگان و بهایم با هم سازگار می شوند تا به حدی که یک زن، راه عراق و شام را طی می کند در حالی که جز بر سبزه و گیاه پا نگذارد و زینت های خود (یا زنبیل خود) را بر سر دارد و هیچ درندهای او را به وحشت نمی اندازد.» (9)

امام باقر، گفت: «گویی یاران قایم را می بینم که سراسر بین مشرق و مغرب عالم را پر کرده باشند. همه چیز حتی حیوانات درنده و پرندگان وحشی از آنان اطاعت خواهند کرد، در هر چیز رضایت ایشان را می جویند تا آن جا که سرزمینی بر سرزمین دیگر فخر می فروشد و می گوید: امروز یکی از یاران قایم بر من گذشت.» (10)

امام صادق، گفت: «هرگاه چنان شود، هر مرد از شما نیروی چهل مرد را یابد و دل هایشان هم چون قطعه ای آهن گردد که اگر با آن دل های محکم به کوه ها حمله کنید آن ها را خواهید شکافت.» (11)

امام سجاد، گفت: «هنگامی که قایم ما بپاخیزد، خداوند از شیعیان ما آفات را دور می سازد و دل هایشان را مانند قطعه ای از آهن قرار می دهد و نیروی هریک از مردان شان را به مقدار چهل مرد می گرداند و آن ها حکام و سران زمین خواهند بود.» (12)

امام صادق، گفت: «در زمان قایم مومنی که در مشرق است برادر خود را که در مغرب است می بیند و هم چنین آن که در مغرب است برادر خود را که در مشرق است می بیند.» (13)

امام صادق، گفت: «نخستین کاری که مهدی انجام می دهد، اینکه در همه جای عالم ندا می کند: توجه کنید! هر کس بر عهدهی یکی از شیعیان ما قرضی داشته باشد آن را بگوید، تا اینکه دانه سیر و خردل را هم به صاحبان آن ها برساند، چه رسد به طلاها و نقره ها و املاک زیاد زیاد که همه را ادا می کند. (14)

امام صادق، گفت: «هرگاه قایم (ع) به پا خیزد، خداوند از هر مومن ناگواری ها را دور می سازد و نیرویش را به او باز می گرداند. (15)

امام صادق، گفت: «وقتی قایم به پا خیزد، زمین به نور پروردگارش درخشان می شود و بندگان از نور خورشید بی نیاز می گردند و شب و روز یکی می شود و مرد در زمان او هزار سال عمر می کند هر سال برایش یک پسر متولد می شود و دختر متولد نمی گردد، جامه ای به قامت خودش بر او هست که هرچه قدش بلندتر می شود آن لباس هم بزرگتر می گردد، به هر رنگی که می خواهد.

امام صادق، گفت: «هرگاه قایم به پا خیزد زمین به نور پروردگارش درخشان می گردد و بندگان از نور خورشید بی نیاز شوند و ظلمت برطرف گردد.» (16)

شیعه گری و افسانه امام زمان و خرافاتی از این دست همانند دیگر مذاهب، همواره در جهت منافع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مذهبیون و سرمایه داران و قدرتمندان تبلیغ و ترویج می شوند و ژرفای واپسگرایی و مشتی نظر و تیوری های دروغ را به نمایش می گذارند. از این رو، بی جهت نیست که امام جعفر صادق تاکید کرده است: «هیچ عمل نیکی نزد خداوند بهتر و ثوابش زیادتر از دادن پول به امام نیست. یک درهم که به امام برسد، بهتر از دو میلیون درهمی است که در راه خیر دیگر صرف

شود. من در حالی که ثروتم از تمام اهالی مدینه بیشتر است باز هم از شما پول می گیریم، زیرا هدفم این ست که شما پاکیزه شوید.»؟! (17)

منابع:

1- سوسن سیاوشی، ناسیونالیسم لیبرال در ایران، ص 54؛

2- اروند ابراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص 337؛

3- نیکی کدی، ریشه های انقلاب، ص 293؛

4- مکیال المکارم، ج 1، ص 91؛

5- مکیال المکارم، ج 1، ص 95؛

6- مکیال المکارم، ج 1، ص 101؛

7- مکیال المکارم، ج 1، ص 102؛

8- مکیال المکارم، ج 1، ص121؛

9- مکیال المکارم، ج 1، ص 144؛

10- مکیال المکارم، ج 1، ص 158؛

11- مکیال المکارم، ج1، ص 189؛

12- مکیال المکارم، ج 1، ص 189؛

13- مکیال المکارم، ج 1، ص190؛

14- مکیال المکارم، ج 1، ص 190؛

15- مکیال المکارم، ج 1، ص 291؛

16- مکیال المکارم، ج 1، ص 311؛

17- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، جلد دوم، صفحه های 89-488.

یک شنبه هجدهم دی 1390 - هشتم ژانویه 2012

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش بیست و نهم):

صد و بیست و چهار هزار پیامبر

در داستان ها و روایات آمده است که «خداوند» برای «ارشاد» مردم در مجموع صد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاده است. در این مورد، معتبرترین روایت از محمد پیامبر مسلمانان است:

«خداوند صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاد که من از همه آنان گرامی تر و مقرب تر هستم و نیز به همین تعداد یعنی صد و بیست و چهار هزار وصی آفرید که از میان آنها علی نزد او برتر و گرامی تر است.» و نیز از محمد در روایت دیگری آمده است: «خداوند صد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاد که از این تعداد سیصد و سیزده تن پیامبر مرسل بوده اند و صد و بیست و چهار کتاب آسمانی بر آنان نازل فرمود.»

با این حال، تنها نام 25 تن از این انبیاء الهی در قرآن ذکر شده است که عبارتند از: آدم، نوح، ادریس، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف، لوط، هود، صالح، شعیب، موسی، هارون، داود، سلیمان، ایوب، ذوالفکل، یونس، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی و محمد.

دیدگاه تاریخی و دیدگاه جغرافیایی ادیان

همه ادیان، هم از دیدگاه تاریخی و هم از دیدگاه جغرافیایی در حال تغییر بوده و هستند. ادیان در طول زمان از نقطه ای به نقطه دیگر حرکت کرده اند و در سرزمین های تازه شکل و حتی محتوای آنها عوض شده است. در اینجا به جایی که در طول ده ها، صدها و هزاران سال اتفاق افتاده است، ادیان با یکدیگر برخورد کرده و از هم تاثیر گرفته اند. خدایان یک دین توسط طرفداران آن از یک سرزمین به سرزمین دیگر برده شده و تغییر نام یافته و در شخصیت و نحوه ظهور و صفات شان نیز تغییرات زیادی وارد شده است. اقوام هند و اروپایی پیش از جدایی، در محلی در شمال شرقی آسیا جایی حدود شمال افغانستان تا شرق روسیه با هم می زیستند و خدایان نخستیه آنها در چارچوب دین «ودا» شکل گرفته اند. اما پس از حرکت اقوام آریایی که خود زیر مجموعه ای از نژاد هند و اروپایی بوده اند، به سمت جنوب و غرب یعنی فلات ایران ادیان آنها هم از هم منشعب شده اند. برخی در فلات مرکزی ایران ماندگار شده اند که همان ایرانیان هستند و گروه دیگر باز به سمت جنوب پیش رفته اند و در سرزمین امروزی هند و اطراف آن ساکن شده اند. جالب این جاست که شرایط آب هوای فلات ایران که نیمه خشک و کم آب بوده است در تعالیم زرتشت تاثیر گذاشته و کشاورزان و کشاورزی مورد توجه ویژه قرار گرفته اند.

سلسله صفویه و مذهب شیعه اثنی عشری

تاریخ اسلامی، مرحله دیگری با ظهور امپراتوری عثمانی (1389- 1922) آغاز گردید. امپراتوری عثمانی طولانی ترین دوران حاکمیت اسلامی و مظهر اوج قدرت سیستم امپراتوری است که قلمرو آن از خاورمیانه شروع و تا بخش های گسترده ای از اروپای شرقی و شمال آفریقا گسترش داشت. در همسایگی امپراتوری عثمانی یعنی در ایران، سلسله صفویه (1501- 1722) به وجود آمد. سلسله صفویه، مذهب شیعه اثنی عشری را به مذهب رسمی قلمرو خود تبدیل کرد و به عنوان رقیبی در برابر امپراتوری عثمانی سر بلند نمود. پس از سقوط صفویه در سال 1722، دورانی از ناآرامی ها قلمرو ایران را فرا گرفت که سرانجام با استقرار سلسله قاجار (1779- 1924) پایان یافت. بدین ترتیب، امپراتوری عثمانی و سلسله قاجار در ایران دو سیستم حاکم بر قلمرو پیشین امپراتوری اسلامی

بودند که از اوایل قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم بر این منطقه حکمرانی کردند. در واقع تشیع «اثنی عشری» از سال 907 قمری که توسط شاه اسماعیل صفوی مذهب رسمی ایران شد تا آغاز سلسله قاجاریه موقعیت ها و دوران های گوناگونی را پشت سر گذاشت. در دوران شاهان قدرتمند صفوی، گرچه شاهان و درباریان به علمای شیعه احترام می گذاشتند اما علما مستقیما قدرت کافی برای دخالت در کار سیاست و دولت نداشتند. پس از اینکه سلطنت به دست شاهان ضعیف صفوی افتاد، موقعیت و قدرت علمای شیعه نیز کم کم زیاد شد تا اینکه در زمان شاه سلطان حسین نفوذ روحانیون به اوج خود رسید و حکومت و سلطنت زیر نفوذ آنان قرار گرفت. در این دوران علما کوشش عمده خود را به ترویج و تبلیغ تشیع، نشر احادیث گذشته و توسعه مراسم مذهبی چون جشن و عزاداری و روضه خوانی، مخالفت با تصوف، مبارزه با اقلیت های مذهبی، ابراز خشونت و آزار سنی ها و لعن و نفرین بر خلفای سه گانه (ابوبکر و عمر و عثمان) را در نخستویت فعالیت های خود قرار داده بودند. گروهی بویژه قزلباش ها به تصوف باور داشتند، گروهی مبارزه با اقلیت های مذهبی بویژه سنی مذهب ها را درست نمی دانستند. سرانجام افغان های سنی به دلیل سنی کشی و سنی آزاری ایرانیان، به ایران حمله کردند. در حمله افغان ها به ایران «مذهب شیعه» که ظاهرا بیش از 200 سال وسیله یکپارچگی مردم در برابر دشمنان خارجی و نگهداری استقلال کشور شده بود دیگر نتوانست وظیفه خود را در وحدت «ملی» ایران و یکپارچگی و دفاع از کشور انجام دهد. نتیجه آن شد که افغانی های «سنی مذهب» سلسله پر قدرت صفویه را شکست دادند و دستگاه علمای شیعه را هم برچیدند. «حسن روملو»،تاریخ نویس زمان صفوی ها که خودش طرفدار آن سلسله بود درباره اوضاع ایران چنین می نویسد:

«تا عهد شاه اسماعیل، مردمان از مسایل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ایمه اثنی عشری اطلاعی نداشتند؛ زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود و جلد نخست کتاب «قواعد اسلام» که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال‌الدین (ابن) مطهر حلی است که شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی داشت از روی آن تعلیم و تعلم مسایل دینی می نمودند تا آنکه روز به روز آفتاب حقیقت مذهب اثنی عشری پیشرفت کرد.»

البته این پیشرفت همانند امروز حکومت اسلامی به کمک علم و دانش و فرهنگ و مهم تر از همه آگاهانه و آزادانه از سوی مردم نبود، بلکه پیشرفت مذهب شیعه در اثر سرکوب های هولناک و قتل عام و تجاوز سلسله صفویه بوده است. برای نمونه شاه تهماسب در فرمانی مردم ایران را مکلف کرد که چشم بسته و مطلق در فرمان او باشند: «هر که مخالفت خاتم المجتهدین، وارث علوم سیدالمرسلین، نایبُ الایمه المعصومین بکند و در مقام متابعت نباشد بی شایبه ملعون و مردود (است) و به سیاسات عظیمه و تادیب بلیغه مواخذه خواهد شد.»

حسین روملو، نوشته است در هر شهری چهل یتیم پسر و چهل یتیم دختر را تحویل می گرفتند، «ملبوس و مایحتاج تعیین فرموده معلم و معلمه شیعه مذهب پرهیزکار و خدمتکاران صلاحیت شعار قرار داده تربیت می کردند و در هنگام بلوغ هر کدام را با دیگری تزویج داده غیر بالغی را در عوض می آوردند.»

البته این دگرگونی ها از 200 سال پیش از شاه اسماعیل آغاز گشته بود چرا که قزلباشان و ترکمانانی که صفویه از آنها قدرت یافت، شیعی مذهب و صوفی مسلکی بودند و تعصب کور مذهبی داشتند و سیاست شان نیز مخالفت با سنی های ازبک و عثمانی و به طور کلی سنی مذهب ها بود. نوع نگرش و اعتقادات ترکانی که از آغاز سده 5 هجری به صورت گروه های بزرگ و پیوسته از آسیای میانه و غرب چین به درون ایران و آناتولی آمدند و امپراتوری پهناور سلجوقی را تشکیل دادند. اسلام دینی بود که از میان قبیله های صحراگرد عربستان ظهور یافته بود از این رو ترکان پس از اینکه مسلمان شدند رسم و رسوم های اسلام را به مرحله اجرا درآوردند و گسترش دادند. آنها برای زندگان دستگاه های سلطنت و برای مردگان گنبد و بارگاه و زیارتگاه ساختند. در حالی که حتی در آیین فرهنگی ایرانیان مسلمان پیش از حاکمیت ترکان، باورها نوع دیگری بود و هیچ انسانی چه زنده و چه مرده دارای تقدس پنداشته نمی شد. هر چند که ایرانیان پیش از قدرت گیری ترکان نیز زیر تاثیر تبلیغات

اسلام شبه جزیره عربستان قرار گرفته و یا با زور شمشیر اعراب و در درازای چندین نسل مسلمان شده بودند، اما ساختن گنبد بر روی گور و تبدیل آن به زیارتگاه و جایگاه نیازخواهی و دعا و نیایش و غیره در تاریخ ایران در زمان غزنویان و سلجوقیان رواج یافت و به وسیله مغولان و تیموریان ادامه و گسترش پیدا کرد و از سوی قزلباشان به اوج رسید. پس از شکست ایران از افغان ها و با سقوط صفویه، فشار بر علمای شیعی نیز فزونی یافت و یک دوران پنجاه ساله گوناگون از گذشته به وجود آمد که مدتی افغان ها و سپس نادر شاه و سپس زندیه حکومت می کردند. در این دوره فعالیت و نفوذ علمای شیعه در امور حکومتی به حد صفر رسید. اما علمای شیعه که در دوران صفویه قدرت را در دست داشتند و نفوذ و پایه خود را از دست داده بودند اینبار در حوزه های علمیه تجمع کردند و کارها را در دست گرفتند. در این دوره مکتبی به نام «مکتب اخباری» به وجود آمد که یکی از مکاتب فقهی شیعیان اثنی عشری بود که توسط شیخ محمد امین استرآبادی در زمان شاه عباس نخست به وجود آمد. پیروان این مکتب به «فقه» و «اجتهاد» عقیده ای نداشتند و کاربرد «عقل» را در امور دینی جایز نمی شمردند و به جای همه اینها متکی به احادیث رسیده از امامان بودند. قدرت علمای اخباری بر مرکز علمی نجف تا حدود اوایل روی کار آمدن سلسله قاجار در آن زمان ادامه داشت تا این که «وحید بهبهانی» ظهور کرد. بهبهانی، پایه فقه امروزی شیعه اثنی عشری را گذاشت و دوره تازهی در بین علمای شیعه «اصولی» به وجود آورد. «بهبهانی» مکتب اخباری را منع و اخباریون را «مرتد» اعلام کرد و پس از چندی او و شاگردانش با کوشش زیاد توانستند به کلی اخباریون را از میان بردارند. در این دوره در ایران، آغامحمدخان قاجار (شاهی شیعه مذهب که نماز و روزه او ترک نمی شد) همانند شاه اسماعیل به قدرت رسید و زمینه برای فعالیت مجدد علمای «اصولی» در ایران فراهم شد.

نخستین گنبد بر گور امام رضا

نخستین کسی که بر گور رضا گنبد برافراشت و موقوفه به این گنبد اختصاص داد یک ترک سنی بسیار متعصب به نام «ابوالفضل سور» از سرهنگان مسعود غزنوی بود (اعمال جنایتکارانه این مرد را بیهقی در «تاریخ بیهقی» بیان کرده است). «ابوالفضل سور»، درآمد زمین های کشاورزی مصادره شده برخی از روستاهای منطقه را نیز وقف گنبد رضا کرده و به متولیان گنبد اختصاص داد تا به جان او دعا کنند. ترکان سنی در زمان سلجوقیان بر بنای این گنبد افزودند. مغولان مسلمان شده سنی نیز بنا را نوسازی نمودند و گسترده اش کردند. گوهرشاد خانم که یک ترک سنی بود بنا را تبدیل به مسجد بزرگ و مدرسه و گنبد طلا کاری با شکوه کرد و موقوفاتی که زمین های مصادره شده از ستمدیدگان ایرانی بود را به این دستگاه اختصاص داد.

مالکیت و نفع پرستی در مذهب

همه مذاهب در حفظ مالکیت خصوصی و منفعت طلبی شباهت های فراوانی دارند و در عصر مدرن نیز از حافظان اصلی سیستم سرمایه داری به شمار می روند. در مذهب شیعه، علاوه بر سهم امام، «خمس» از سایر وجوهات شرعی مهم تر است. خمس بر هفت چیز واجب می شود: منفعت کسب، معدن، گنج، مال حلال مخلوط به حرام، جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می آید، غنیمت جنگی، زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

شیعیان از منافعی که به شرح بالا به دست می آورند باید یک پنجم آن منافع را (پس از کسر مخارج) به عنوان خمس بپردازند. پرداخت وجوهات شرعیه به مجتهدین بویژه «سهم امام که نیمی از خمس است» موجب شد مجتهدین برای کارهای خود اعتبارات لازم را به دست آورند و قدرت و نفوذ آنها نیز بیشتر شد. علاوه بر آن، چون پرداخت کننده اصلی خمس، «تجار و کسبه» هستند؛ رابطه مخصوصی بین آن ها و علمای دین پیدا شد. در تمام دوران قاجاریه و پهلوی هرگاه منافع تجار به خطر می افتاد،

علما به کمک آنان می رفتند؛ مانند مساله «تحریم تنباکو» و هرگاه علما می خواستند یک برنامه سیاسی یا اجتماعی را اجرا کنند تجار از آنان پشتیبانی می کردند مانند نهضت مشروطیت و سرکوب انقلاب 57 مردم ایران و به قدرت رساندن گرایش مذهبی. بنابراین مهمترین پایگاه روحانیون در ایران بازار است. یکی دیگر از وجوهات شرعی که هر مسلمان باید پرداخت کند «زکات» است. زکات باید به فقرا و مستحقان که در سوره «توبه» قرآن مشخص شده است پرداخت شود ولی لازم نیست زکات از طریق مجتهد به مستحق آن پرداخت شود بلکه خود شخص می تواند زکات مال خود را به هرکس که او را مستحق و مشمول بداند بپردازد. این امر موجب شد آن رابطه پولی که بین تجار و علمای دین پیدا شده بین کشاورزان کوچک (که معمولا مشمول پرداخت زکات نمی شوند) و علما به وجود نیاید و احتمالا به همین سبب کشاورزان هم در قیام ها و مبارزات علما شرکت ننموده اند. موضوع «امر به معروف و نهی از منکر» که از وظایف مجتهدین شمرده شده از آغاز صفویه باعث اختلاف های زیادی بین علما و دولت بوده است. علمای دینی معتقد بوده اند که هرچه در «سنت» نباشد و تازه باشد «بدعت» است و شریعت را متزلزل می کند و طبق اصل «امر به معروف و نهی از منکر» باید با آن مبارزه کرد. همان طور که احمد کسروی در کتاب «شیعه گری» خود نوشته است: «... پس از عثمان، پسرش محمد دعوی (دری) داشت. او نیز (توقی ها) از (ناحیه مقدسه) امام ناپیدا بیرون می آورد و پول ها از مردم گرفته به گفته خودش در توی خیک روغن به خانه امام می فرستاد. پس از او نوبت حسین بن روح نامی رسید. پس از او محمد بن علی سیمری که همانا از ایرانیان می بوده (در) گردید. هفتاد سال کمابیش این داستان در میان می بود. لیکن چون سیمری را مرگ فرا رسید کسی را جانشین نگردانیده (توقیع) از امام بیرون آورد که دیگر دری نخواهد بود و امام به یک بار ناپیدا خواهد بود. دانسته نیست این کار او چه رازی می داشت؟ از آن زمان شیعیان به یک بار بی امام و بی سر ماندند لیکن چون حدیث هایی از امامان در میان می بود. بدین سان: (در رخدادها به آنان که گفته های ما را یاد گرفته اند باز گردید. آنان (حجت) من به شمایند و من حجت خدا به آنان می باشم) ملایان و فقها به همین دستاویز خود را جانشین امام خواندند و به شیعیان پیشوایی آغاز کردند. به گفته خودشان آن چهار تن (عثمان بن سعید - پسرش محمد - سین بن روح - محمد بن علی سیمری) جانشینان ویژه (نواب ویژهه) می بودند و اینان جانشینان همگی (نواب عامه) می باشند. این که امروز ملایان آن جایگاه را برای خودشان باز کرده اند و مردم را زیر دست خود می شمارند و از آنان (خمس و مال امام) می گیرند بلکه سر رشته داری (یا حکومت) را از آن خود شناخته دولت را (غاصب) و (جایر) می شمارند. این دستگاه به این بزرگی ریشه و بنیادش جز آن دو (حدیث) نمی باشد. از آن سوی در زمان عثمان بن سعید و جانشینانش از داستان (مهدی گری) نیز سود جسته امام ناپیدای خود را (مهدی) نیز شناخته اند و بدین سان رنگ دیگری به شیعی گری افزوده شده است و چون مهدی گری خود تاریخچه ای می دارد می بایست نخست آن را باز نمود و سپس به سر سجود آییم...»

ساعت ۹ صبح روز بیستم اسفند ماه سال ۱۳۲۴ احمد کسروی، از بزرگ ترین مورخان، زبان دانان و محققان ایرانی و از معتبرترین نویسندگان تاریخ انقلاب مشروطیت در اتاق شعبه هفت بازپرسی تهران و در برابر چشمان ناباور و وحشت زده بازپرسی که قرار بود از کسروی به اتهام نوشتن و انتشار «کتب ضاله و خلاف شرع» بازپرسی کند، با ضربه های کارد و شلیک گلوله چند تن از اعضای «جمعیت فداییان اسلام» به قتل رسید. فتوای قتل احمد کسروی را مراجع تقلید بزرگ آن روزگار چون شیخ عبدالحسن علامه احمد امینی نویسنده کتاب مرجع «الغدیر» و حاج آقا حسین قمی مرجع تقلید پر نفوذ آن روزگار صادر و روحانیونی چون روح الله خمینی که در آن روزگار هنوز مرجع تقلید نبود این فتوا را تایید کرده بودند. قاتلان کسروی، سیدحسین و سیدعلی امامی، هفت همکار آنان و کسانی چون نواب صفوی که مقدمات قتل را زمینه چینی کرده و با قاتلان همکاری داشتند بر اثر حمایت و اعمال نفوذ روحانیون و مراجع تقلید آن روزگار از جمله آیت الله بروجردی، پس از چند ماه از زندان آزاد شده و چون قهرمانان بزرگی که از فتحی مهم باز می گردند در نشریات، مجالس و محافل مذهبی آن روزگار تکریم شدند. آیت الله خمینی به روزگار جوانی در سال ۱۳۲۳ و به دورانی که کسروی هنوز زنده بود در کتاب «کشف الاسرار» خود خواهان اعدام کسروی «در حضور هواخواهان دین» شد و به دورانی که به مقام مرجعیت تقلید ارتقاء یافت در رساله خود با عنوان «تحریرالوسیله» که در قوانین کیفری ایران

از منابع و مراجع قانونگذاری و محاکمات است فتوا داد: «هرکس پیامبر اسلام را نغوذبالله دشنام دهد واجب است بر شنونده که او را بکشد.»

در سی و سه سال گذشته نیز برخی سران و رسانه های حکومت اسلامی با استناد به فتوای آیت الله خمینی در کتاب «تحریرالوسیله» قتل کسروی و کسانی چون او را «واجب» دانسته و ترور کسروی و منشی او را در ساختمان دادگستری چون «فصلی مهم در جهاد مجاهدین اسلام علیه کفر و ارتداد» تمجید می کنند. قتل کسروی به دلیل «نقد مذهب» نخستین قتل از این دست در تاریخ ایران نبود اما نخستین بار در تاریخ معاصر ایران بود که متعصبان مذهبی، روشنفکری معروف و سرشناس را به دلیل نوشته های او در نقد مذهب بر مبنای فتوای مراجع تقلید به قتل رساندند. این الگو در سه دهه گذشته در قتل های بدون محاکمه روشنفکران و منتقدان حکومت اسلامی و از جمله در قتل محمد جعفر پوینده و محمد مختاری از اعضای سرشناس و فعال جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران تکرار شد. یا این که خمینی رسما فتوای قتل سلمان رشدی نویسنده هندی - انگلیسی را به دلیل انتشار کتاب «آیه های شیطانی» صادر کرد و بنیادی را نیز به وجود آورد که کشتن سلمان رشدی را پیگیری کند به طوری که اعطای جایزه چند میلیونی دلاری نیز برای کسی که سلمان رشدی را بکشد تعیین کردند. احمد کسروی به روزگاری به قتل رسید که قرائت به شدت سنتی مذهب شیعه مطرح ترین قرائت اسلام در ایران و روحانیت محافظه کار شیعه در حال بازسازی نفوذ خود در میان مردم و در نهادهای حکومتی بود و می کوشید تا کاهش نفوذ و قدرت خود را به سرعت و به هر بهایی جبران کند. کسروی در ردیف نخستین کسانی در ایران بود که شجاعانه و آشکارا به نقد مذهب برخاست و راه روشنفکران دوران رنساس و انقلاب کبیر فرانسه را دنبال کرد. احمد کسروی پیش از آنکه در مقالات متعدد و در چهار کتاب مشهور خود با نام های شیعی گری، بهایی گری، شیخی گری و صوفی گری، چهار مذهب و طریقت مذهبی مهم ایران را در آن روزگار نقد کند، با نوشتن آثار مهمی چون «تاریخ انقلاب مشروطه»، «تاریخ هیجده ساله آذربایجان»، «تاریخ پانصد ساله خوزستان»، «شهریاران گمنام»، «تاریخ طبرستان» و...، چون زبان دان و مورخی معتبر تثبیت شده بود. احمد کسروی در انقلاب مشروطه حضوری فعال داشت و چون دیگر روشنفکران آن روزگار به آرمان های این انقلاب چون استقلال، آزادی، صنعتی کردن، پیشرفت و ترقی و تجدد، ارتقاء فرهنگی جامعه و مبارزه با خرافات سنتی، رها شدن زنان از بند سنت هایی که زن ایرانی آن روزگار را به اندرونی نشینی محکوم می کرد، گسترش علوم و تکنولوژی تازه و... دل بسته بود. اما کسروی در حکومت رضا شاه به موضع شوینیسم فارس درغلطید. کتاب شیعی گری در سال ۱۳۲۱ منتشر و در همان سال از سوی حکومت محمدرضا شاه ممنوع شد و چاپ دوم آن با عنوان «بخوانید و داوری کنید»، منتشر گردید. روح الله خمینی در کتابی با عنوان «بخوانید و به کار ببندید» در پاسخ به نقد نویسنده کتاب از موضع خرافات مذهبی نوشت: «جوانان غیرتمند باید با یک مشت آهنین تخم این ناپاکان را از روی زمین براندازند.»

خمینی، گفته بود: «دولت اسلام باید با مقررات دینی و مذهبی همراه باشد و اشویژهی که این یاوه سرایی ها را می کنند در حضور هواخواهان دین اعدام کنند و این فتنه جویان را که مفسد فی الارض هستند از زمین براندازند.»

مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی، طلبه ای که در مدارس مذهبی نجف و مصر تحصیل کرده بود در همین سال ها با فتوای مرجع تقلید بزرگ علامه امینی برای قتل کسروی به ایران بازگشت. نواب صفوی یک بار در جلسه سخنرانی کسروی در دفتر نشریه پرچم حضور یافت و با او مجادله و در پایان او را به قتل تهدید کرد. نواب صفوی که رهبری جمعیت فداییان اسلام را بر عهده داشت همراه با چند تن از اعضای این سازمان در هشتم اردیبهشت ۱۳۲۴ در خیابانی در تهران راه را بر کسروی بسته و به سوی او تیراندازی کردند. اما گلوله ها به وی اصابت نکردند. نواب و یاران او به کسروی حمله و او را به شدت مضروب کردند اما کسروی جان به در برد. مهاجمان پس از چند ساعت آزاد شده و در اعلامیه ای بر قصد خود یعنی کشتن کسروی تاکید کردند. در ۱۵ خرداد ۱۳۲۴، وزارت فرهنگ علیه کسروی به اتهام انتشار «کتب ضاله و خلاف شرع» اعلام جرم کرد. کسروی به دادگاه فراخوانده شد. حسن و

علی امامی به همراه هفت عضو دیگر جمعیت فداییان اسلام روز بیستم اسفند ماه به اتاق بازپرس دادگستری هجوم آورده و احمد کسروی و حدادپور، منشی او را کشتند. قاتلین پس از چند ماه آزاد و پرونده قتل کسروی مختومه اعلام شد. احمد کسروی، در مهر ماه ۱۲۶۹ در تبریز در خانواده ای فقیر چشم به جهان گشود. پدر او روحانی و پیش نماز مسجدی در محله فقیرنشین حکم آباد تبریز بود. کسروی از کودکی تحصیل زبان و ادبیات فارسی و عربی و فقه و حکمت اسلامی را آغاز کرد. پس از مرگ پدر سمت او را به ارث برد اما عقاید و کردار متجددانه او، روحانیون تبریز را علیه او برانگیخت. کسروی پیش نمازی مسجد را رها کرد و کوشید تا با کارگری و فروشندگی زندگی خود را تامین کرده و به تحصیلات خود ادامه دهد. تبریز از مراکز اصلی انقلاب مشروطه بود و کسروی نیز دل با انقلاب داشت و حتا در سال ۱۲۹۰ در کنار مجاهدین انقلاب مشروطه با سپاهیان روس که از استبداد پشتیبانی می کردند درگیر شد. مقالات عربی کسروی از همان روزگار در نشریات عربی به چاپ می رسید. کسروی در سال ۱۲۹۴ معلمی پیشه و کتابی در باب آموزش زبان عربی تالیف کرد. کسروی در سال ۱۲۹۵ به قفقاز سفر کرد و در آن دیار زبان روسی را نیز آموخت به ایران بازگشت و در ماجرای قیام خیابانی علیه استبداد به حزب دموکرات پیوست اما پس از چندی از این جنبش کناره گرفت و به تهران رفت و در سال ۱۲۹۸ در عدلیه آن روزگار استخدام شد. کسروی در سال ۱۳۰۹ در پرونده ای به زیان دربار رای داد و از کار برکنار شد و وکالت پیشه کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰ نشریه پرچم را تا زمان مرگ خود در سال ۱۳۲۴ منتشر کرد و در این سال جان خود را بر سر بیان آشکار عقاید و مواضع ضد مذهبی اش از دست داد. واقعه کسروی مواضع مشترک شاه و شیخ علیه غیر مذهبیون را به صراحت به نمایش می گذارد.

مشخصات پنج دوره گوناگون فعالیت های علمای شیعی در ایران

مذهب شیعه توسط شیوخ صفوی در سال 907 هجری - 1500 میلادی در ایران رسمیت یافت. برخی مورخین براین باورند که نیروی نظامی شیوخ و سلاطین صفوی نخست همین قبیله های ترک آسیای کوچک و سوریه بوده اند که پس از این به قزلباش معروف بودند. قزلباشان از قوم های ترک آسیای مرکزی بودند. بنا به گفته مورخین هفت قبیله از قبایل موجود هسته اصلی نیروی قزلباشان را تشکیل می دادند و جزو فداییان بدون قید و شرط صفویان به شمار می رفتند که عبارت بودند از قبایل: شاملو، روملو، استاجلو، تکه لو، افشار، قاجار و ذولقدر. فعالیت علمای شیعه را از آغاز سلسله قاجار تا امروز به پنج دوره گوناگون می توان تقسیم کرد:

دوره نخست: دوران شروع دخالت روحانیون شیعه در سیاست و امور حکومت است. این دوران از آغاز سلسله قاجار شروع می شود و تا آخر سلطنت فتحعلی شاه ادامه می یابد. ویژگی این دوره تکمیل و توسعه مبانی فقه امروزی شیعه اثنی عشری، پیدا شدن مراجع تقلید درجه یک و ازدیاد نفوذ علمای دین و دخالت آنان در کار سیاست و امور دولت است. این دوره همزمان با انقلاب کبیر فرانسه، جدا شدن دین از دولت و سیاست، ظهور ناپلئون و شروع تمدن تازه در اروپا است.

دومین دوره: دوران کوشش متجددین برای آوردن تمدن تازه اروپا به ایران است. این دوره از ابتدای سلطنت طولانی ناصرالدین شاه شروع می شود و با شروع نهضت مشروطه در زمان مظفرالدین شاه پایان می یابد. ویژگی این دوره عبارت است از: شروع نفوذ تمدن اروپایی در ایران و تقسیم علما به دو گروه: یک گروه موافق تمدن تازه (علمای تجدد طلب) و گروه دیگر علمایی که مخالف تقلید از تمدن تازه بودند (علمای محافظه کار). ناصرالدین شاه به تقلید ظواهر تمدن اروپایی علاقه داشت ولی با پذیرش زیر بنای آن تمدن (دموکراسی، آزادی عقیده، دانش و صنعت و تکنولوژی تازه) مخالف بود و در نتیجه کشور ایران از رشد و ترقی و پیشرفت غرب عقب ماند. اما در این دوره نفوذ سیاست های اروپایی در ایران توسعه یافت. ویژگی این دوره اعطای «امتیازات گوناگونی به اروپاییان» است که منجر به مخالفت علما و صدور فتوای «تحریم تنباکو» شد و شاه و حکومت ناچار به لغو این امتیاز و پرداخت خسارت فراوان شدند.

سومین دوره: دوران قیام مشروطیت و شرکت علمای تجدد طلب و مبارزه آنان برای تغییر حکومت و خودکامگی شاهان، برقراری حکومت مشروطه و پذیرش برخی از رسوم تمدن غرب است. این دوره از آغاز نهضت مشروطه تا سقوط قاجاریه ادامه داشت. ویژگی این دوران عبارت است از: مبارزه داخلی بین علمای دین، اختلاف آنان در تفسیر حکومت مشروطه یا مشروعه، حدود آزادی مردم و تعیین حدود اختیارات مردم در تعیین سرنوشت کشور.

چهارمین دوره: دوران نفوذ تمدن غرب در ایران چشمگیر و گسترده است. این دوره از آغاز سلطنت رضا شاه تا سقوط سلطنت محمدرضا شاه پهلوی ادامه داشته است. ویژگی این دوره عبارت است از: تقلید روز افزون تمدن غرب در ایران، دو فرهنگی شدن مردم ایران (گروهی طرفداران فرهنگ غرب و گروهی وابستگان به فرهنگ سنتی)، کوشش طرفداران فرهنگ غرب در حذف دخالت های علما در امور اجتماعی و سیاسی و سعی در جدایی مذهب از دولت. در پایان این دوره طرفداران فرهنگ سنتی به رهبری علمای دین دست بالا را گرفته و با پیروزی انقلاب 57 حکومت سلطنتی برچیده شد و گرایش مذهبی با سرکوب گرایش های دیگر انقلابی برای نخستین بار در تاریخ ایران دارای حکومتی کاملا مذهبی (مذهب شیعه اثنی عشری) گردید.

پنجمین دوره: دوران پس از انقلاب 1357 است که ویژگی آن عبارت است از: در دست گرفتن مسوولیت مستقیم اداره مملکت برای نخستین بار در تاریخ 1400 ساله شیعه از طرف علمای دین و به نیابت امام غایب، مواجه شدن علمای دین با مشکلات اجرایی کشور و مسایل بین المللی و اقتصادی، کوشش برای از میان برداشتن «هجوم فرهنگ غرب»، جلوگیری از نفوذ آن در ایران، سرکوب ها و جنگ ها، قتل عام زندانیان سیاسی، سرکوب سیستماتیک زنان، سرکوب پی در پی اقلیت های ملی، مذهبی، ترور مخالفین در داخل و خارج کشور از جمله نویسندگان، اعمال سانسور شدید و غیره خودش را سر پا نگاه داشته است. مشخصات مشترک و برجسته همه این دوره ها بویژه پس از انقلاب مشروطیت و کودتای رضا خان تا انقلاب 1357 مردم ایران، سرکوب شدید نیروهای طبقه کارگر و سوسیالیست و چپ و همه صداهای آزادی خواهی و تقویت گرایش مذهبی است. بر این اساس ریشه شکست انقلاب 57 و دست بالا گرفتن گرایش شیعه مذهب در ایران را باید در سیاست های ضد دموکراتیک و چپ حکومت های پهلوی رضا خان و پسرش مورد بحث و بررسی قرار داد.

پراکندگی شیعیان

شیعه گری کماکان مذهبی با شعبه های پراکنده است. این مذهب از نخستین زمان پیدایش خود به سه فرقه تجزیه شد که هر یک سرنوشتی گوناگون را به دنبال داشتند. بنابراین دنیای شیعه بر خلاف ادعاهای روحانیون جهان یک پارچه ای نیست. شیعیان، بویژه در جهان عرب حتی در جوامعی مانند عراق که در اکثریت است و یا در لبنان که دو پنجم جمعیت کشور را تشکیل می دهد چه به لحاظ سنتی و چه به لحاظ ساختار حکومتی همواره در حاشیه و سرکوب شده بودند. اما پس از به قدرت رسیدن حکومت اسلامی در ایران است که گروه های شیعه در منطقه خاورمیانه با حمایت های مادی و معنوی حکومت اسلامی، نفس تازه ای بر کالبدشان دمیده می شود و سر به طغیان می گذارند. حتی پس از اینکه آمریکا عراق را اشغال کرد با وجود رقابت های شدید بین دولت آمریکا و حکومت اسلامی برای نخستین بار در تاریخ حکومت اکثریت شیعه در یک کشور عرب در عراق به قدرت رسید. فرانسوا توال در کتاب «ژئوپولیتیک شیعه» می نویسد: «برای درک پدیده شیعی گری از نقطه نظر جغرافیای سیاسی باید دو جنبه گوناگون آن بگونه ای کاملا متمایز از یکدیگر در نظر گرفته شوند. جنبه نخست شامل چگونگی شکل گیری آن در طی صد و پنجاه سال پس از مرگ محمد به عنوان نوعی اعتراض سیاسی بر سر جانشینی پیامبر در راس جامعه نوپای مسلمان است. جنبه دوم شامل تجزیه و انشعابات گوناگونی درونی مذهب شیعه به سبب تعبیرهای گوناگونی است که هر کدام از این فرقه ها از امام حق دارند.»

در کناره های عربی خلیج فارس، حضور این جمعیت شیعه که از نظر سیاسی در اقلیت هستند موجب اهمیت آنان از نظر جغرافیای سیاسی برای همه کشورهای ساحلی گشته است. زیرا این اقلیت های مذهبی در عین حال اقلیت هایی هستند که همواره داعیه حاکمیت به اصطلاح «جهان اسلامی» را دارند و در انتظار ظهور امام زمانند؟! یا تیموتی سیک در کتاب «اسلام و دموکراسی» مینویسد: «... اسلام گرایان بر این باورند که مردم حق حاکمیت ندارند و فقط اراده خداوند حاکم است. این مطلب در شریعت برگرفته از قرآن و سنت پیامبر منعکس شده است.»

نهایتا مذهب شیعه نیز همانند دیگر مذاهب در تاریخ مجبور است خودش را در چهارچوب جهان مدرن، آزاد و دموکراتیک به مفهومی که در جهان رایج است وفق دهد. در این راستا مسایلی مانند ظهور «قائم» و «آخرالزمان» بی رنگ تر می گردد. نمونه آن در غرب است که تنها اقلیت بسیار کوچکی از مسیحیان به «بازگشت» عیسی مسیح باور دارند. در دنیایی که ما زندگی می کنیم، دنیای مدرن و عصر انقلابات انفورماتیک و ارتباطات و همچنین انقلابات سیاسی - اجتماعی توسط مزدبگیران و محرومان و مردم آزاده ای است که دست کم حکومت های سکولار و غیرمذهبی می خواهند. ار این رو مذهب نباید کمترین دخالتی در قوانین مدون و جاری کشوری به ویژه دستگاه قضایی و آموزش و پرورش داشته باشد و بین زن و مرد تبعیض قائل شود. همچنین دولت موظف است به جای تبلیغات مذهبی و وعده های «بهشتی» با تقسیم عادلانه ثروت در جامعه و بدون در نظر گرفتن ملیت، جنسیت، مذهب و سیاست، شرایط یکسان و برابری را برای همه شهروندان فراهم سازد. در غیر این صورت همچون حکومت اسلامی محکوم به فروپاشی و نابودی است. سخن این نیست که در کتاب های به اصطلاح مقدس آسمانی و کهنه چون قرآن، تورات، انجیل و غیره چه آمده، سخن این است که آنها به تاریخ کهنه و دوران بربریت بشر تعلق دارند از این رو آنها نه تنها به درد بشر امروزی نمی خورند بلکه در برابر رشد و گسترش فرهنگ جهانشمول و شکوفایی خلاقیت ها و برابری انسان ها و سیستم های آزاد، برابر، سکولار، عقلانی و دمکراتیک قرار دارند. بنابراین تجربه تاریخی جوامع گوناگون و بویژه تاریخ سه دهه کنونی ایران نشان داده اند که وجود حکومت های مذهبی برای شهروندان هر کشوری دردناک و فاجعه بار است.

یادداشت ها:

1- حیوه القلوب مجلسی ج 1 ص 6؛ المعجم المفهرس لالفاظ القرآن؛ اعلام قرآن خزایلی؛

2- میشل مزاوی، برگردان یعقوب آژند، پیدایش دولت صفوی؛

3- صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج 1؛

4- راوندی مرتضی، تاریخ اجتماعی، ج 2؛

5- راوندی، همان، ج 2؛

6- شفا، شجاالدین، پس از 1400 سال؛

7- دکتر کشاورزی، بهزاد، تشیع و قدرت در ایران، انتشارات خاوران؛

8- آیرملو، رضا، قرائت قرآن غیردینی، جلد 1 و 2، نشر: اینواند، لیتراتور، سوید،

9- پژوهش از دانشگاه کمبریج، برگردان دکتر یعقوب آژند، صفویان؛

10- مرزبان، رضا، روحانیت و تحولات اجتماعی در ایران، ناشر: انجمن آزادی - پاریس؛

11- دکتر پورساسان، پرسا، پیرامون اسلام و بنیاد حکومت اسلامی؛

12- کسروی، «احمد، بهایی گری، شیعه گری، صوفی گری»، انتشارات مهر؛

13- توال، فرانسوا، ژیوپولیتیک شیعه، ترجمه کتایون باصر، انتشارات خاوران – پاریس؛

14- سیک، تیموتی، اسلام و دموکراسی، ترجمه شعبانعلی بهرام پور و حسن محدثی، نشر نی.

جمعه سی ام دی 1390 - بیستم ژانویه 2012

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش سی ام):

نقش روشنفکران در جدایی دین از دولت، بویژه آموزش و پرورش و دستگاه قضایی

مذاهب در دورانی از تاریخ بشر پدید آمدند که انسان ها هنوز به آگاهی های علمی دست نیافته بودند. انسان ها در آن دوران به دلیل ترس از بلایای طبیعی و عدم شناخت از علل بروز آنها به نیروهای ناشناخته و ماوراءالطبیعه پناه بردند تا تکیه گاهی برای خود درست کنند. این مذاهب با گذشت زمان تحول یافتند و در نهایت به ابزار مهمی در دست کشیش ها، خاخام ها، آیت الله ها و همچنین حاکمان تبدیل شدند. مذاهب در طول تاریخ به عنوان ابزاری برای مهار کردن جامعه مورد بهره برداری حاکمان قرار گرفته اند به همین دلیل نیز همواره توسط سیستم های برده داری، فئودالی و سرمایه داری باز تولید شده اند. بنابراین این انسان ها بودند که در تاریخ، مذاهب را آفریدند. یکی از مشغله ها و دغدغه های مهم روشنفکران آزادیخواه، برابری طلب، عدالت جو و سوسیالیست در تاریخ مساله جدایی دین از دولت و آموزش و پرورش و دستگاه قضایی بوده است. بسیاری از فلاسفه در طول تاریخ مذهب را عمیقا نقد کرده اند همچون کارل مارکس که نوشته است: «مذهب، آه خلق ستمدیده است، قلب دنیای بی قلب و روح شرایط بی روح. مذهب افیون توده هاست.»

ولتر: «نخستین روحانی جهان نخستین شیادی بود که به نخستین ابله رسید.»

نیچه: «به من بگو پیش از تولد کجا بوده ای تا به تو بگویم پس از مرگ کجا خواهی رفت.»

برتراند راسل: «اگر خدا وجود می داشت من فکر می‌کنم که بعید است او آنقدر بیهوده و لوس باشد که از این که افرادی در وجود داشتن او شک کنند آزرده شود.»

دنیس دیروت: «یک فیلسوف تا به حال هرگز یک روحانی را نکشته است در حالی که روحانیون فلاسفه زیادی را کشته‌اند.»

توماس جفرسون: «ادیان همه مانند یکدیگرند، مبتنی بر افسانه ها و اسطوره ها هستند.»

جومو کیانتا: «وقتی مروجین مذهبی به سرزمین ما آمدند در دستشان کتاب مقدس داشتند و ما زمین‌هایمان را داشتیم، پنجاه سال پس ما در دست کتاب‌های مقدس داشتیم و آنها صاحب زمین‌های ما بودند.»

جورج کارلین: «مذهب مردم را متقاعد کرده که مرد نامریی‌ای در آسمان‌ها زندگی می‌کند که تمام رفتارهای تو را زیر نظر دارد، لحظه به لحظه این مرد نامریی فهرستی دارد از تمام کارهایی که تو نباید آن‌ها را انجام دهی و اگر یکی از این کارها را انجام دهی او تو را به جایی می‌فرستد که پر از آتش و دود و سوختن و شکنجه شدن و ناراحتی‌ست و باید تا ابد در آنجا زندگی کنی، رنج بکشی، بسوزی و فریاد و ناله کنی... ولی او تو را دوست دارد!

چارلز داروین، در سن پنجاه سالگی با انتشار کتاب «تئوری انواع» انقلابی در علم بیولوژی و نگاه انسان به جایگاهش در جهان ایجاد کرد. داروین در کتاب سرگذشتش نوشت: «زمانی که میبینم با چه خشونتی توسط نیروهای مذهبی مورد حمله قرار گرفته ام به نظرم مضحک می رسد که زمانی قصد داشتم کشیش شوم.»

«لودویک فویر باخ» در سال 1841 کتابی به نام «جوهر مسیحیت» (The Essence of Christianity) نوشت و در این کتاب عنوان کرد که دین عبارت است از اعتقاد و ارزش‌هایی که در تکامل فرهنگی انسان‌ها به وجود آمده اما اشتباها به نیروهای الهی یا خدایان نسبت داده شده است. در نظریه فویر باخ، انسان خدا را بر اساس وجود خودش می‌سازد. «در خدایان مذاهب بدوی، تصویر خدا از انسان

خیلی دور بود، خدای یهود به انسان نزدیک‌تر شد، در مسیحیت خدا به صورت یک انسان درآمد و مسیح، خدا شد. اگر انسان، این «از خود بیگانگی» را از خودش دور کند هرچه خودش را بیشتر بشناسد می‌رسد به آنجا که اصلا من خودم هستم تمام این صفات مال من بود.» این تصویری است از خدا برای انسان. گالیله را مجبور می کنند بگوید «زمین صاف است» اما وی زمانی که از دادگاه خارج می شود پای خود را به زمین کوبیده و می گوید: «زمین تو صاف نیستی تو گردی و دور خورشید میگردی.» ولی همه مانند گالیله خوش شانس نبودند که از دست جاهلین رهایی یابند. از اینرو بسیاری از دانشمندان و روشنگران توسط حاکمان و جاهلان کشته شدند. ژاندارک با تکیه بر خرافات ادعا می کند که خدا با او سخن گفته و به او نوید پیروزی داده است و مردم فرانسه را در سال 1453 بر علیه متجاوزان (انگلیسی) رهبری می کند. با شروع عصر رنسانس است که انسان به مدنیت میرسد و به علوم و هنر و زیبایی شناسی و دیگر مقولات علمی روی می آورد. دانشمندان، فلاسفه و نویسندگان در این میان سهم بسزایی ایفا کرده اند. دانشمندان با تفحص در علوم تازه به دستاوردهای تازه ای میرسند. به این ترتیب رنسانس جهشی می شود تا مردم اروپا با انقلاب های خود هم از دیگر ملل جهان پیش بیافتند و هم کلیساها و پاپ را از قدرت پایین بکشند و در واتیکان و درون کلیساها محصور و منزوی کنند. عموما در رابطه با پیدایش و تحول ادیان می توان به دو نظریه اصلی اشاره کرد. نظریه نخست، متکی بر نظریه تکامل و تکامل اجتماعی است که اساس آن بر نظریات داروین استوار است. با گذشت زمان جوامع بشری شکل گرفته و انسان ها وارد دوران دیگری می شوند که به لحاظ دینی دوران پرستش قوای طبیعت یا جانداران ویژهی است که بشر به آنها جنبه تقدس داده است. پس از این دوران انسان دوران شرک و چند خدایی را پیش می گیرد. پس از آن اعتقاد به وجود خدای واحد و یگانه می یابد و ادیان توحیدی در جوامع بشری ظاهر می گردد.

نظریه دوم، منطبق به آراء ادیان توحیدی است. پیروان این ادیان معتقدند که اساسا بحث تکامل، نظریه درستی نیست به این دلیل که انسان نخستین یا همان «آدم» و «حوا» از سوی خدا آفریده شدند، از همان آغاز خلقت خدا را می شناختند و او را می پرستیدند. در این نظریه دین امری ذاتی و فطری است و پیدایش آن ربطی به تجربه و تحولات اجتماعی و چگونگی تکامل بشر ندارد و تخیلی است. گویا خداوند تمام جهان و تمام موجودات را آفریده است. در ابتدا از هر موجودی یک جفت آفریده شده و آنان زاد و ولد کرده اند و در طول تاریخ مدون بشری، هیچ نشانه ای از دگرگونی و تغییر انواع دیده نشده است. در واقع نظریه نخست به طور علمی نظریه تکامل و تکامل اجتماعی را تشریح می کند و متکی بر علم و دانش و آگاهی بشر است. اما نظریه دوم، تخیلی، داستانی و بیشتر شبیه اسطوره های تاریخی است تا واقعیت ها. از اینرو نه تنها با علم و منطق و آگاهی بشر خوانایی ندارد، بلکه در تضاد کامل هم قرار می گیرد. تاریخ نشان می دهد که پس از مرگ سه فیلسوف یونانی، یعنی سقراط، افلاطون و ارسطو و چهار مکتب مورد اشاره بویژه فلسفه رواقیون تازه بوجود آمده اند. چهار مکتب فلسفی سیاسی مانند اپیکوریانیسم، شکاکین، کلبیون و رواقیون به وجود می آیند که تمام این چهار مکتب وجود خدا را انکار می کنند و تنها در مرحله دوم فلسفه رواقیون است که اعتقاد به متافیزیک آغاز می شود و همین مکتب رواقیون است که فلسفه سیاسی را از یونان خارج و آن را وارد رم می کند. با گسترش فلسفه رواقیون در رم و اعتقاد آن به دنیای متافیزیک است که زمینه پیدایش مسیحیت به وجود می آید. اعتقاد به خدا و اعتقاد به نیروی مافوق بشری و تصورات مذهبی حالتی است که پسها وارد چهارمین مکتب فلسفی یونانی یعنی فلسفه رواقیون شده وگرنه فلسفه رواقیون در آغاز آته ایست و ماتریالیست و پوزیتیویست بوده است. کلیساها در غرب قدرت را به دست گرفتند و سده ها حاکمیت کردند تا اینکه در قرن هجدهم و با عصر روشنگری کم کم آگاهی انسان ها بالا رفت؛ علم پیشرفت کرد و آرام آرام زمزمه های نقد علنی مذهب آغاز شد. به مرور زمان و با ظهور سرمایه داری و با بالا گرفتن مبارزات طبقاتی نقد مذهب نیز علنی تر و گسترده تر شد. سرانجام در اثر مبارزه پیگیر روشنفکران، کارگران و مردم آزادیخواه در غرب، سلب قدرت از کلیساها شد و مذهب نیز اجبارا به حوزه خصوصی رانده شد. در واقع جوامع اروپایی با مبارزه مداوم و با دستیابی به مدنیت و علوم راه های رشد و ترقی را طی کرده اند. اما در ممالک به اصطلاح «اسلامی»، خلفا و شاهان همواره مردمان خود را مورد غارت و تجاوز و سرکوب و کشتار قرار داده و در فقر و فلاکت نگه داشته اند اما به آنها وعده زندگی خوب در بهشت را داده و هنوز هم می دهند. در واقع کشورهایی که منابع

طبیعی غنی، آب و زمین های کشاورزی حاصلخیز گرفته تا معادن مس، طلا، اورانیوم، نفت و گاز و صدها مواد خام دیگر برخوردارند و سرشار از ثروت هستند توسط حاکمان و همفکران غربی آنها به فقیرترین جوامع بشری تبدیل می گردند و هرچه بیشتر در تعرض دولت های مستبد و قدرتمند غربی قرار می گیرند. در ممالکی که شاهان و خلفا و روحانیون دست به دست هم داده اند برای نمونه به جای ایجاد مدارس و دانشگاه و تامین بهداشت و درمان رایگان، به حوزه های علمیه که فقط به اصول مذهبی متکی هستند یاری رسانده اند و روشنفکران و مبارزین راه آزادی را سرکوب و نابود کرده اند. توجیهشان هم این است که هر آنچه برای زندگی لازم است در قرآن هست و بشر موظف است بدون چون و چرا تسلیم خدا شود. زیرا سرنوشت انسان را پیشاپیش خداوند رقم زده است؟! اگر این وعده ها را درست تفسیر کنیم به این نتیجه می رسیم که بشر باید تسلیم سیستم سرمایه داری مورد ستم و استثمار قرار گیرد و به آنچه که دارد قانع باشد و کم و کسرهای زندگی اش در آن دنیا یعنی در بهشت تامین خواهد شد؟! هنگامی که کریستف کلمب با هدف کشف سرزمین های دیگر به کمک قطب نما و اصطرلاب وارد دریاهای متلاطم شد و در سال 1492 پا در سرزمین تازه ای گذاشت که آمریکا نامیده شد، راه را برای دریانوردان بسیاری باز کرد تا سرزمین های ناشناخته را کشف کنند و به استعمار خود در بیاورند. نیروهای استعمارگر در راستای اهداف خود کشیش ها را نیز با خود می بردند تا در میان مردمان مناطق تازه دین مسیحیت را تبلیغ و ترویج کنند. در حالی که در خود اروپا مدنیت رو به پیشرفت بود و مردم برای آزادی به پا خواسته بودند. عده زیادی از مردم فرانسه در سال 1789 در خیابان ها و کوچه های پاریس راه افتاده بودند به زندان مخوف باستیل حمله کردند و با تصرف آن زمینه های پیروزی انقلاب فرانسه را فراهم نمودند. با انقلاب فرانسه نه تنها در این کشور بلکه این انقلاب فصل نوینی در تاریخ بشر باز کرد و عملا نشان داد که با انقلاب می توان حتا جانی ترین حکومت ها را از سر راه رشد و ترقی و پیشرفت بشر برداشت و جامعه ای درخور و شایسته انسان ساخت. بنابراین انقلاب فرانسه سرآغاز انقلاب در اروپا و جهان شد. هنوز هم انقلاب تنها راه رهایی بشر از سرکوب و محرومیت و دیکتاتوری است. مارکس با الهام از کمون فرانسه و انقلاب صنعتی اروپا بر خلاف دیگر فلاسفه پیش از خود که «به تفسیر جهان می پرداختند در صدد تغییر آن بر آمد» و به همراه یار و همفکر همیشگی خود انگلس، سوسیالیسم علمی، یعنی راه رهایی بشر را بنیان گذاشت. مذهب در تاریخ بشر پیشینه بسیار طولانی دارد و به نخستین جوامع انسانی بر می گردد و با به وجود آمدن جوامع طبقاتی در خدمت طبقات حاکمه قرار گرفت. انسان های نخستین به دلیل ترس و نا آگاهی منشا هر پدیده ای را در قدرتی ماورای بشری و موجودی به نام خدا می دیدند در نتیجه مذهب را اختراع کردند همانگونه که مارکس می گوید: «مذهب مخلوق انسان در تنگناست.» لنین می گوید: «خدایان را خوف خلق نمود.»

اما ناسیونالیسم و خرافات مذهبی همزمان با پیشرفت اروپا توسط سیستم سرمایه داری باز تولید شد و به بقای خود ادامه داد. سرانجام کشورهای سرمایه داری و صنعتی در حالی که مشغول تولید انبوه و ثروت های کلان بودند این جوامع را به سوی جنگ خانمانسوز نخست جهانی سوق دادند. هنوز اثرات جنگ نخست جهانی از میان نرفته بود حکومت فاشیسم در ایتالیا به رهبری موسولینی و حکومت نژادپرستان در آلمان به رهبری آدولف هیتلر در قالب حزب نازی پا گرفتند و با حمایت و پشتیبانی گرایش های ناسیونالیستی بار دیگر جهان را به خاک و خون کشیدند. در آفریقا و آسیا نیز از یک سو جنگ های ملی و مذهبی داخلی و از سوی دیگر جنگ های استعمارگران، این قاره ها را هر چه بیشتر عقب نگه داشت. نهایت جنگ خاورمیانه میان اعراب و اسراییل و ادامه اشغال سرزمین های فلسطینی توسط اسراییل تاکنون و جنگ هشت ساله خانمانسوز ایران و عراق، اشغال افغانستان و عراق توسط آمریکا، ناتو و دیگر متحدان آنها و از سوی دیگر، جنگ گروههای تروریستی اسلامی با حمایت و پشتیبانی حکومت های اسلامی همچون جمهوری اسلامی ایران، عربستان، سوریه و غیره همچنان از بشریت قربانی می گیرند. در چنین شرایطی همه نیروهای آزادیخواه و در پیشاپیش آنها روشنفکران، متفکرین و همچنین فعالین جنبش های اجتماعی وظیفه سنگینی به عهده دارند. آنان با روشنگری و نقد علمی مذهب می توانند ذهن و فکر جوامعی همچون جامعه ایران را به خواست جدی جدایی دین از دولت، آموزش و پرورش و دستگاه قضایی آماده سازند تا بشریت از شر تعرض دین پرستان و خداپرستان در قدرت آدمکش و آزادی کش برای همیشه رها شود. امروز دین

اسلام، به ویژه در کشورهای آسیایی یا در حاکمیت قرار دارد و یا در نقش اپوزیسیون گروه های سیاسی به ویژه مسلح تشکیل شده و عقب مانده ترین و وحشی ترین سیاست ها را دنبال می کنند. گرایش های اسلامی اغلب هنگامی که در قدرت نیستند مظلوم نمایی می کنند اما به محض اینکه به قدرت رسیدند وحشیانه ترین سیاست ها را بر جامعه تحمیل می کنند. برای نمونه، شبه جزیره عربستان بزرگترین کشور صادرکننده نفت در جهان است اما در این کشور ثروتمند، زنان از هیچگونه حقوقی برخوردار نیستند. حتا زنان و مردانی که خارج از قوانین و سنت های اسلامی رابطه برقرار می کنند با شمشیر گردن زده می شوند. حکومت اسلامی ایران سی و سه سال است در این کشور آپارتاید جنسی برقرار کرده است. زنان و مردانی را که تنها گناه شان عشق ورزیدن بوده سنگسار می کند. بر اساس قوانین اسلامی قصاص، چشم در می آورد و دست و پا میبرد. مخالفین خود را بیرحمانه سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام و ترور می کند. سران حکومت اسلامی به عنوان دشمن درجه یک آزادی بیان و اندیشه و قلم در جهان معروفند. حتا اقلیت های مذهبی نیز همیشه مورد آزار و اذیت ارگان های سرکوب حکومت اسلامی قرار می گیرند. سران حکومت اسلامی کمترین انتقادی را تحمل نمی کنند و در صورت احساس خطر حتا نزدیکان خود را نیز از بین می برند. بلایی که حکومت اسلامی بر سر جامعه ایران آورده است هرگز فراموش شدنی نیست زیرا این حکومت جامعه ایران را در همه زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دیپلماتیک و غیره عقب برده و نسل هایی را به تباهی کشانده است. حکومت اسلامی تنها حکومتی در جهان است که سران آن رسما تروریسم را اشاعه می دهند و کمک های مادی و معنوی به گروه های اسلامی تروریستی می رسانند. حکومت اسلامی تنها کشوری در جهان است که حتا کودکان را نیز اعدام می کند. بنابراین طبیعی است که مذهب صریحا و عمیقا مورد نقد و روشنگری قرار گیرد و محکم و قاطع بر جدایی دین از دولت تاکید گردد. اساسا هر دینی اگر در دولت و آموزش و پرورش و دستگاه قضایی دخالت کند بی گمان آسیب ها و لطمات فراوانی به جامعه وارد می کند. زیرا نگرش دین به انسان ها و حقوق و آزادی آنها نگرشی غیر انسانی و فاشیستی است. برای نمونه دین انسان هایی که خدا و پیغمبر و امام و غیره را قبول ندارند حتا مستحق مرگ می داند. نگرش دین به روابط زن و مرد نگرشی نابرابر و از منظر آپارتاید جنسی و مردسالاری است. دین، انسان ها را خودی و غیرخودی می کند و حتا اقلیت های مذهبی را نیز از تعرض و آزار خود بی نصیب نمی گذارد. برای نمونه حکومت اسلامی نه تنها بهایی ها را دستگیر و زندان و شکنجه می کند بلکه حتا فرزندان آنها را نیز از دانشگاه اخراج و از تحصیل محروم می کند. قرآن و روحانیون، همواره مسلمانان را به جنگ و جهاد و شهادت دعوت می کنند و ریختن خون «کافران» را واجب می دانند. بنابراین دین همواره میان انسان ها تفرقه میاندازد و همبستگی انسانی را از بین می برد. دین ماهیتا در خدمت سیاست های سرمایه داری و دنیای نابرابر و تبعیض آمیز است. در گذر تاریخ نیز دین در دوره های گوناگون تاریخ بشری از دوران برده داری تا دنیای سرمایه داری مدرن امروزی در خدمت سیاست شاهان و حاکمان ستمگر بوده است. بنابراین روشنگری درباره دین و مبارزه علیه ستم و تبعیض دین جدا از مبارزه طبقاتی علیه ستمگران و استثمارگران نمی باشد. همین امروز نیز با وجود اینکه در بسیاری از کشورهای اروپایی دین از دولت و آموزش و پرورش و دستگاه قضایی جداست اما باز هم تاثیر و دخالت دین به روش های گوناگون قابل مشاهده است. در واقع همه مذاهب انسان را به خود بیگانگی سوق می دهد. سرنوشت انسان به مقدسات نسبت داده می شود که انگار خود او در تعیین سرنوشت خویش هیچ دخالتی نداشته است. اعتقادات مذهبی، فرد را به فرمانبرداری و تبعیت کورکورانه از مقامات و مراتب مذهبی و دولتی تشویق می کند. همه ادیان مدافع مالکیت خصوصی هستند و استثمار انسان از انسان را ابدیت می بخشند و دنیای بهتر را نه بر روی زمین بلکه در دنیای فانی یعنی دنیای پس از مرگ به بهشت حواله می دهند. بر این اساس ریاکانه می گویند اگر فقر و بدبختی و ستم در این دنیا وجود دارد مشیت الهی است و باید توکل به خدا کرد؟! در چنین شرایطی مسلما نقد مذهب یکی از بنیان های نخستین آزادی بیان در هر جامعه ای است. نقد مذهب، نه تنها «توهین» به فرد مذهبی نیست بلکه عین آزادی بیان است. آن هم در حالی که مذهب و قوانین ارتجاعی آن همواره به بشریت و علم و آگاهی و شعور انسان توهین می کنند. از این رو هر نوع مذهب، تبعیض آمیز، خرافی و مغایر با آزادی و برابری و رشد فکری انسان هاست. مذهب سد راه پیشرفت انسان است. در حاکمیت مذهبی

جلوی هرگونه رشد فردی و جمعی و خلاقیت های انسانی گرفته می شود. در قوانین و مقررات دین و کتاب های به اصطلاح آسمانی، جرایم وحشتناکی از تنبیه، قصاص، سنگسار و اعدام وجود دارد و برخورد دین به روابط گوناگونی جامعه جهانی بر اساس کفر و بی دین و با ایمان و دین مدار، رابطه ای فاشیستی است. یک جنبه مخرب مذهب در عرصه آموزش و پرورش است. در ایران زیر حاکمیت حکومت اسلامی مذهب رسما در مدارس و دانشگاه ها تدریس می شود و شیوه ها و مقررات ارتجاعی مذهبی نیز شدیدا و به زور سرنیزه اعمال می گردد. کودکان از کودکی زیر آموزش خرافات مذهبی قرار می گیرند. بنابراین بسیار مهم است که مذهب از دولت و آموزش و پرورش باید کاملا جدا شود. مدارس و دانشگاه ها و همه موسسات آموزشی باید غیر مذهبی باشند. هنگامی که دین در آموزش و پرورش دخالت می کند تفاوت جنسی و نژادی و مذهبی را به کودکان و جوانان می آموزد و تخم تفرقه و نژادپرستی را در افکار آنها رشد می دهد. موثرترین راه مبارزه با خرافات مذهبی، آزاد شدن عقیده است. آزادی بیان و عقیده و اندیشه، خلاقیت انسان ها را شکوفا می سازد و انسان های آزاداندیش را پرورش می دهد. سرکوب و تبعیض و دخالت دولت در طرفداری از یک ایدیولوژی و عقیده را پایان می دهد این هم به نفع کل بشریت است. مسلم است که تنها مبارزه برای سکولاریسم و جدایی دین از دولت و آموزش پرورش و دستگاه قضایی برای رسیدن به یک جامعه آزاد و برابر و انسانی کافی نیست زیرا هنوز تبعیض و ستم سرمایه داری راه را برای هرگونه بهره برداری سیاسی از ابزار مذهب باز می گذارد. مساله مهم تر روشنگری در جامعه و از بین بردن تمام افکار و تراوشات فکری مذهب گونه و فرهنگ سازی در جامعه است. بحث اساسی بر سر حذف مذهب نیست بلکه مساله اصلی نقد همه جانبه مذهب و روشنگری است که بتواند به رهایی انسان از خرافات مذهبی منجر شود. بدون روشنگری تلاش برای حذف مذهب از جامعه آنقدر مضحک است که تشویق خداپرستی برای انسان و خوش خدمتی به گرایشات مذهبی. دولت به هیچ وجه نباید به نهادهای دینی کمک مالی نماید؛ نباید دینی بر دین دیگر برتر شمرده شود و یا به عنوان دین رسمی اعلام گردد. مردم نباید به خاطر دین و باورهایشان مورد ستم و تبعیض قرار گیرند و از حقوق شهروندی خود محروم گردند. مذهب باید یک امر کاملا شخصی تلقی شود و حتا در زندگی شخصی نیز نباید تبعیضی بین فرزند پسر و دختر و همچنین زن و مرد قائل شود. هیچ مذهبی نباید مقدس شمرده شود و نقد مذهب مانند نقد هر مساله دیگری آزاد و بدون محدودیت اخلاقی و قانونی باشد. همچنین افراد باید در گزینش و یا عدم گزینش دین باید از آزادی کامل برخوردار باشند. جدایی دین از دولت، آموزش و پرورش و دستگاه قضایی، به ویژه در کشوری همچون ایران، از جمله خواست هایی هستند که جنبش های اجتماعی آزادیخواه و برابری طلب نباید نسبت به آنها غافل باشند. بر این اساس ضروری است که در همه زمینه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، علیه همه عرف و عادت و سنت و قوانین عقب مانده و خرافی مذهبی، مبارزه ای پیگیر و مداوم سیاسی و فرهنگی سازماندهی شود.

سه شنبه 4 بهمن 1390 - بیست و چهارم ژانویه 2012

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش سی و یکم):

مذهب از دیدگاه مارکسیسم و اندیشمندان

با پیشروی علم و گره خوردن زندگی روزمره انسان با دستاوردهای علمی و همچنین قابلیت دانش بشری در پاسخگویی به پرسش های بی شمار و پیچیده بشر، مشاهده می کنیم که مذهب از یک عامل اصلی و محوری به یک عامل فرعی و حاشیه ای تبدیل شده است و رفته رفته در بسیاری از جوامع بویژه جوامع غربی، کمترین نقشی در زندگی روزمره انسان ها ندارد. شکی نیست که رهایی انسان بدون نقد همه پایه های سیستم موجود و مبارزه پیگیر برای تغییر آن امکان پذیر نیست. انسان نمی تواند بدون نقد مذهب به عنوان عامل بی حقوقی زن، آزاد باشد. انسان هنگامی می تواند آزاد باشد که مذهب، فرهنگ ضد زن، سنت های عقب مانده و اسارت بار و همه قوانین و سیاست های تبعیض آمیز را نقد کرده و به کمال آگاهی و انسان باوری برسد. برای رسیدن به یک جامعه آزاد و برابر و انسانی، جنبش های اجتماعی مانند جنبش کارگری کمونیستی، جنبش زنان، جنبش دانشجویان و جوانان و همه مردم زیر ستم، وظیفه سنگینی به عهده دارند. انقلاب فرانسه با طرح جدایی دین از سیاست، مذهب را به کنار زد و نه تنها دخالت مذهب را در همه امور سیاسی و اجتماعی منع کرد، بلکه با تکیه بر این اصل که مذهب جزیی از مسایل شخصی افراد است در شکل دادن به جامعه نوین، مذهب را کمرنگ تر کرد.

کمونیست ها، در جریان قیام کارگری کمون پاریس در 1871 در سرود انترناسیونال فریاد زدیم که:

برخیزید، دوزخیان زمین!

برخیزید، زنجیریان گرسنگی!

عقل از دهانه آتشفشان خویش تندروار می‌غرد

اینک! فوران نهایی ست این

بساط گذشته بروبیم

به پا خیزید! خیل بردگان، به پا خیزید!

جهان از بنیاد دیگرگون می شود

هیچیم کنون، «همه» گردیم!

نبرد نهایی ست این

به هم گرد آییم

و فردا «بین‌الملل»

طریق بشری خواهد شد

رهاننده برتری در کار نیست

نه آسمان، نه قیصر، نه خطیب

خود به رهایی خویش برخیزیم، ای تولیدگران!

رستگاری مشترک را برپا داریم!

تا راهزن آن چه را که ربوده رها کند

تا روح از بند رهایی یابد

خود به کوره خویش بردمیم

و آهن را گرماگرم بکوبیم!

نبرد نهایی ست این

...

اوژن پوتیه ؛ ترجمه: احمد شاملو

انقلاب روسیه از این هم پا را فراتر گذاشت و رسالت خود را مبارزه با مذهب و از بین بردن نهادها و افکار و اعتقادات مذهبی قرار داد و با اعتقاد به این اصل که مذهب افیون ملت هاست آن را مانع سعادت و رستگاری بشر دانست. مبارزه و تضاد انقلابیون روسیه با مذهب به دو صورت تئوریک و سیاسی مشاهده می گردد. نخست اینکه هم قدرت به دست شوراها سپرده شود و دو اینکه جایی برای اظهار وجود و قدرت کلیسا و مسجد و کنیسه در جامعه پس از انقلاب روسیه وجود نداشته باشد. این دو مساله مهم با گذشت زمان و بویژه از سال های 1928 و با محکم شدن پایه های حاکمیت حزبی، کمرنگ و کمرنگ تر شد. مذهب، آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، تنوعات فکری، برابری زن و مرد، همجنس گرایی و لامذهبی را بر نمی تابد و با آنها سر خصومت و دشمنی دیرینه دارد. در حالی که انسان دوست دارد خودش همه چیز را تجربه کند و با علم و آگاهی مساله ای را بپذیرد و یا رد کند. در حالی که مذهب این ابتدایی ترین حق بشر را به رسمیت نمی شناسد. به قول کانت: روشنگری گذار از نارسایی های خودساخته بشری است. گام نخست رهایی از خرافات نیاز به روشنگری دارد. همچنان که تاریخ می گوید وقتی در جامعه ای روشنگر نباشد مردم هرگز به تفکر وا داشته نمی شوند و بدین ترتیب تا ابد خرافات تثبیت می شود. ولتر در کتاب فیزیک و سیاست میگوید که «بدترین ویژگی خرافه پرستی این است که آسان بوجود می‌آید ولی به دشواری از بین می‌رود. چه بسا طلسم‌ها و بت هایی که در نتیجه یک تصادف محض، اقبال یافته و گسترش پیدا کردند.» نتیجه پژوهش های مربوط به علم مردم شناسی نشان می دهد که انسان برای نمونه مراحلی را گذرانده است تا به صورت کنونی رسیده است. این تحقیقات به سادگی پوچ و بی معنی و تخیلی بودن خلقت انسان از سوی خدا و داستان های مذهبی را در معرض دید و قضاوت افکار عمومی قرار می دهند. مراحلی را که به طور ویژه برای دین و فرهنگ ترسیم کرده اند از این قرار است:

مرحله یکم: دوران جان دارانگاری (آنیمیسم Animism) در این دوره تصور بر این بوده است که همه اشیاء دارای حیات و شعور هستند. اگرچه این دوره از حیات بشر سپری شده است ولی آثار باقی مانده آن هنوز در میان انسان ها وجود دارد. به عنوان نمونه، طلب کمک از طبیعت، قربانی کردن برای آن و پرخاش کردن با اشیاء نشانی از این دوره است.

مرحله دوم: دوران شرک یا پرستش خدایان (polytheism) در این دوره خدایان متعددند هر نوعی یا بخشی از طبیعت که در زندگی انسان تاثیر قابل توجهی داشته باشد خدایی دارد که خالق و مدبر آن است و بر آن احاطه و تسلط دارد و انسان با پرستش آن خدا و کمک خواستن از او می تواند به تصرف آن بخش از طبیعت نایل آید و یا دست کم از گزند آن در امان بماند. خدایان یونان شاهدی بر این گمان است.

مرحله سوم: دوران توحید و یگانه پرستی (monotheism) در این دوره انسان با رشد و تکامل عقلانی و روانی خود یا به این نتیجه رسیده است که تنها نیروی ماورای طبیعی که در سرنوشت انسان تاثیرگذار است خدای یگانه است و هیچ چیز دیگری نیست تا در او تأثیر بگذارد و یا این‌که دیگر نیروهای موثر عوامل و ابزار تاثیرگذاری خدای یگانه اند و چیزی بدون خواست و اراده خدا نمی تواند بر کسی اثر گذارد. در این دوره پرستش خدای یگانه عالی ترین نشان رشد و تکامل روان و فرهنگ انسانی است.

مرحله چهارم: الحاد و بی دینی و بی خدایی (atheism) انسان با ادامه رشد عقلی و روانی خود به این مرحله می رسد که عوامل موثر بر زندگی و سرنوشت خود را در طبیعت می بیند که از طریق علم می تواند آن را تسخیر کند و نه تنها می تواند از گزند آن در امان بماند، بلکه می تواند آن را برای رسیدن به آسایش خود به خدمت بگیرد و در نتیجه به فرض خدا یا عوامل فراطبیعی نیازی ندارد.

برخی از متفکران قرن نوزدهم در نقد همه جانبه دین، چرایی اعتقاد به خدا و دین را هرچه بیشتر شکافته اند. «مارکس» انسانها به خاطر مشکلات اقتصادی و اجتماعی دوره های تاریخی زمین داری یا فئودالی و سرمایه داری، در ذهن خویش عالمی را می سازند که در آن چنین مشکلاتی وجود نداشته باشد؛ جایی که بر خلاف دنیا، ستم کاری، محرومیت، پریشانی و مانند آن وجود نداشته باشد. آنها با گذشت زمان و فراموش کردن این امر آنرا امری واقعی پنداشته اند. محتوای این عقیده این است که باورهای دینی، تصورات انسانی است که بدانها لباس واقعیت پوشانیده اند و از سویی این باورها محصول شکست ها و ناکامی های انسان است و گویی در مقابل هر شکست و محرومیتی یک عقیده دینی که التیامی برای آن باشد پدید آورده است و خود نیز فراموش کرده است که این باورها ساخته شرایط روحی و اقتصادی اوست. بی شک، جامعه وقتی می تواند از قید استثمار نجات پیدا کند که با سیستم موجود در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و همچنین قید و بندهای سنتی، مذهبی و ملی و جنسی اش به مبارزه رهایی بخش برخیزد و مساله برابری زن و مرد و آزادی فردی و اجتماعی را نهادینه کند. از این رو کمونیست ها در تاریخ به هیچ وجه به مساله مذهب جدا از مبارزه طبقاتی ننگریسته اند. کمونیست ها هرگز انسان های مذهبی را مورد شماتت و تحقیر قرار نداده اند. بلکه مذهب را در بطن مبارزه طبقاتی خود به عنوان یکی از گرایش های کهنه و خرافی که بین انسان ها تفرقه می اندازد، جنگ های صلیبی و فرقه ای برپا می دارد، حافظ تابوهای سنتی است و با نوآوری خصومت و دشمنی می ورزد بویژه برابری زن و مرد را به رسمیت نمی شناسد و مردسالاری را در جوامع رشد و گسترش می دهد و در دوران جدید نیز یکی از حافظان سرسخت مالکیت خصوصی و سیستم سرمایه داری است، مورد بحث و بررسی نقد قرار داده اند و در مورد آن روشنگری کرده اند. مارکس و انگلس، بنیانگذاران سوسیالیسم علمی، یعنی علم رهایی بشر، بر این باور بودند که نقش اجتماعی دین نه تنها سازنده نیست بلکه به جهاتی آسیب زاست. از این رو به عنوان افیون توده ها شناسایی و خواستار برداشتن این غده سرطانی از جوامع انسانی شده اند. کارل مارکس از ستم و تبعیض و استثمار سیستم سرمایه داری و هرگونه قید و بند مذهبی به بهترین وجهی مذهب را مورد نقد قرار داده است. مارکس در مورد فلاسفه گفت: «فلاسفه همیشه جهان را تفسیر کرده اند در حالی که هدف تغییر آن ست.»

مارکس مدرسه متوسطه را در «تریر» آلمان به پایان رسانید و پس از آن ابتدا در شهر «بن» و سپس در «برلین» به آموزش حقوق، فلسفه و تاریخ پرداخت. در دانشگاه برلین سخت زیر نفوذ عقاید هگل قرار داشت. هگلی ست ها به دو دسته عمده تقسیم می شدند که برداشت های کاملا متفاوت از نظریات هگل را مطرح می کردند. دسته نخست هگلی ست های مسن بودند. آنان این فرمول معروف هگل را که «هر آنچه واقعی است عقلایی است» را به این صورت تفسیر می کردند که آنچه واقعی است ضروری است وگرنه وجود خارجی نمی داشت و آنچه که تا به حال به تحقق نرسیده است نه عقلایی و نه ضروری می باشد. بر اساس همین تفسیر هگلی ست های مسن بود که آنان دفاع سرسختانه از سلطنت پروس؛ مذهب و دولت را در دستور کار خود قرار دادند. دسته دوم هگلی های جوان بودند که سرانجام به نقد خود هگل نیز رسیدند. چهل سال بعد، انگلس در کتاب «لودویک فویر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان» در مورد تفاوت های عمده دو گروه هگلی ست های مسن و جوان

چنین نوشت: «دکترین هگل آن قدر گسترده بود که بتواند متنوع ترین برداشت های حزبی را به زیر چتر خود بگیرد. در آلمان آن روز، دو چیز به طور ویژه، با خصلتی اساسا تئوریک، بیانگر توجهی عملی بود: دین و سیاست. کسی که بر فلسفه هگل به عنوان دستگاه تاکید می ورزید می توانست در این دو عرصه، به حد کافی محافظه کار باشد. و کسی که بر عکس روش دیالکتیکی هگل را اصل می دانست، می توانست، چه از نظر دینی و چه سیاسی، کاملا در نقطه مقابل موضع اولی قرار بگیرد...»

مارکس که روش دیالکتیکی فلسفه هگل را پذیرفت به گروه دوم، یعنی هگلی ست های جوان پیوست و نقد بی رحمانه آنان علیه فلسفه، مذهب، تاریخ و اقتصاد سیاسی را مشتاقانه دنبال نمود. مارکس نیز هم چون تعدادی از هگلی ست های جوان نظیر «برونو بوئر» و «کوپن» توجه ویژه به فلسفه پسا- ارسطوئی، بویژه اپیکور و دموکریت از خود نشان داد. در همین راستا بود که رساله دکترایش را در مورد فلسفه طبیعت «اپیکور» و « دموکریت» برگزید و آن را در شش دفتر به انضمام یادداشت های ضمیمه اش در سال 1841 ارایه داد. در این رساله وی، بر خلاف هگل که معتقد بود فلسفه طبیعت اپیکور در توضیح پدیده های گوناگون طبیعی بی قید و بی توجه است، بر عمق فلسفه طبیعت اپیکور تاکید نمود. مارکس، در فصل اول از بخش دوم رساله دکتری خود به اختلاف میان فلسفه طبیعت اپیکور و دموکریت پرداخته و چنین می نویسد: «اپیکور یک جنبش سه گانه اتم ها در خلاء را می پذیرد. نخستین جنبش، جنبش سقوط در خط مستقیم است. دومین جنبش ناشی از این است که اتم از خط مستقیم منحرف می گردد و سومین جنبش توسط تنش میان اتم های بی شمار به وجود می آید. دموکریت در پذیرش اولین و سومین جنبش با اپیکور موافق است. اما، انحراف اتم از خط مستقیم دموکریت را از اپیکور متمایز می کند.»

مارکس، پس از فارغ التحصیل شدن، نویسنده یک روزنامه لیبرال - رادیکال شد و پس از ده ماه به سردبیری آن رسید. اما این روزنامه به خاطر مواضع سیاسی اش چندی پس از سردبیر شدن مارکس به وسیله حکومت تعطیل شد. مارکس در سال 1843 ازدواج کرد و چندی پس از آن آلمان را به قصد پاریس، ترک گفت. وی در پاریس نیز هم چنان افکار هگل و هگلیان را نقد کرد. مارکس، در این دوره، نوشته معروفش به نام «نقد فلسفه حق هگل» انتشار داده است. در واقع مقدمه مارکس جوان به عنوان یکی از هگلی های چپ، در نقد مسیحیت است. نقش هگلی های جوان یا هگلی های چپ در اواسط قرن نوزدهم - به طور مشخص از 1830 تا 1848 - از جمله در نقد مسیحیت بوده است. در مقدمه این نوشته، مارکس درباره ماهیت و تعریف مذهب و نقد هگلیان، چنین می نویسد:

«این انسان است که مذهب را می آفریند و مذهب نیست که انسان را می آفریند. و در واقع مذهب خودآگاهی و عاطفه انسانی است که یا هنوز خود را نیافته و یا آن که تاکنون خود را دوباره گم کرده است. البته انسان، موجودی انتزاعی نیست که خارج از جهان لمیده باشد. بلکه انسان در رابطه با جهان بشر، حکومت و جامعه است. این حکومت و این جامعه است که مذهب (یعنی) جهان آگاهی وارونه را می سازد. زیرا که جهان وارونه است و مذهب، تئوری عمومی این جهان ست، خلاصه ای از دائره المعارف آن ست، شکل عامه پسند منطق آن ست، جوهر شرف معنوی آن ست، شور و حرارت آن ست، تائید اخلاقی آن ست، مکمل تشریفاتی آن ست، بنیان کلی تسلی و توجیه آن ست. مذهب تحقق افسانه ای ذات انسانی است زیرا سرشت بشری دارای واقعیت حقیقی نیست. بنابراین مبارزه علیه مذهب، مبارزه مستقیم علیه آن جهانی است که عطر معنوی آن، مذهب می باشد. فقر مذهب ضمن آن که بیان فقر واقعی است، در عین حال اعتراض علیه فقر واقعی نیز می باشد. مذهب آه و فغان مخلوق در تنگنا افتاده است، احساس به یک جهان بی احساس است، همانطور که روح یک کیفیت بی روح است. مذهب تریاک مردم است. مذهب به مثابه خوشبختی تخیلی مردم است و از بین بردنش به مثابه مطالبه خوشبختی واقعی آنهاست. مطالبه کنار گذاشتن خیال پردازی ها در مورد کیفیت آنست، مطالبه کنار گذاشتن کیفیتی است که به خیال بافی ها احتیاج دارد. بنابراین نقد بر مذهب، نطفه نقد برزخی است که جلوه قدس آن، مذهب است. نقد، گل های سیالی زنجیرها را پر پر کرده است، نه به خاطر آن که انسان زنجیر خشک و کسل کننده ای را

حمل کند، بلکه به خاطر آن که زنجیر را به دور افکند و گل های زنده را بچیند. نقد بر مذهب، انسان را از اشتباه بیرون می آورد تا به این ترتیب فکر کند، عمل نماید، واقعیت خود را هم چون انسان از اشتباه بیرون آمده و بر سر عقل آمده ای، ترسیم نماید و به این ترتیب بگرد خود و بگرد خورشید واقعی خویش بچرخد. تا زمانی که انسان بگرد خود بچرخد، مذهب فقط خورشید تخیلی ای ست که بگرد انسان می چرخد. بنابراین، وظیفه تاریخ است که پس از آن که حقیقت آخرت از میان رفت، حقیقت دنیا را مطرح سازد. وظیفه فلسفه - که در خدمت تاریخ قرار دارد - این ست که پس از بر ملا شدن اشکال مقدس از خودبی گانگی انسان، در وهله اول از خود بی گانگی را در اشکال نامقدس آن افشا نماید. به این ترتیب، نقد به آسمان مبدل به نقد زمین، نقد مذهب تبدیل به نقد بر حقوق و نقد الهیات مبدل به نقد بر سیاست می گردد.»

از آنجا که برخی از نوشته های مارکس حکومت پروس را خشمگین ساخته بود، دولت فرانسه (به تقاضای پروسی ها) مارکس را در سال 1854 از پاریس تبعید کرد و او ناچار شد به بروکسل برود. در حالی که رادیکالیسم مارکس پیش از پیش شدت می گرفت، در همین دروه عضو فعال جنبش انقلابی بین المللی شده بود. در همین زمان به «اتحادیه کمونیستی» پیوست و آن ها از او خواستند تا با همکاری «انگلس»، سندی را در توضیح هدف ها و باورهای کمونیستی بنویسد. در نتیجه، «بیانیه کمونیست» به سال 1848 به نگارش در آورد. انتهای بیانیه کمونیست با این جملات به پایان می رسد:

«کمونیست ها از مخفی داشتن آرا و هدف های خود بی زارند. آنان آشکارا اعلام می کنند که هدف های آنان تنها از راه سرنگون کردن تمام شرایط اجتماعی کنونی از طریق توسل به زور، تحقق پذیر است. بگذار طبقات حاکم از انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا برای باختن چیزی جز زنجیرهایشان ندارند. برای بردن یک دنیا در برابر آنان است. کارگران جهان متحد شوید!»

مارکس، پس از مهاجرت به انگلستان (لندن)، به خاطر ناکامی انقلاب های سیاسی سال 1848، از فعالیت های عملی انقلابی دست کشید و به تحقیق جدی و مفصل درباره عملکردهای نظام سرمایه داری روی آورد. در 1852، مارکس در کتابخانه «بریتیش میوزیم» بررسی های مشهورش را درباره شرایط کار نظام سرمایه داری آغاز کرد. این بررسی ها سرانجام در یک کتاب سه جلدی به نام «سرمایه» به ثمر رسید که نخستین جلد آن در 1867 و جلدهای پسی پس از مرگش منتشر شدند. او در این سال ها، در فقر زندگی می کرد و به سختی می توانست از طریق در آمد ناچیزی که از نوشته ها و حمایت های مالی انگلس به دست می آورد، زندگیش را ادامه دهد. در نظر مارکس، ایدئولوژی و مذهب، تصور یا آگاهی دروغینی است که طبقه حاکم به دلیل منافع خود از واقعیت ها دارد. مارکس علت اساسی پیدایش دین را وضع اقتصادی جامعه می داند و بدین ترتیب اساسا آنرا ساخته دست بشر می داند. مارکس می نویسد: «انسان سازنده دین است و نه دین سازنده انسان، دین همان ناآگاهی به خود و احساس به خود برای انسانی است که هنوز بر خود فایق نیامده یا دوران خود را از دست داده است، اما این تحقیق محیرالعقول سرنوشت بشر است چرا که سرنوشت بشر واقعیتی حقیقی ندارد و در نتیجه پیکار علیه دین به منزله پیکار علیه جهانی است که دین جوهر روحانی آن است. فلاکت دین در عین حال، بیانگر اعتراف به آن فلاکت واقعی است؛ دین به منزله آه موجودی مستاصل، قلب جهانی سنگ دل و نیز روح یک هستی بی‌روح است، دین تریاک مردم است. ناپدیده دین، که به منزله خوشبختی وهمی مردم است اقتضای خوشبختی واقعی آن ها به شمار می آید.»

در حقیقت مارکس، در عبارت معروف خود «دین افیون توده هاست» قصد داشته بگوید در جهانی که بهره‌کشی از انسان رایج است، دین برای انسان لازم است چرا که بیان دردمندی واقعی انسان و اعتراض علیه واقعیت دردمندی است. مارکس، معتقد بود تا همه شرایط اجتماعی دین به مدد انقلاب زایل نگردد، دین محو نخواهد شد. در نظر مارکس، دین اصالت ندارد و تنها ابزاری در دست زورمندان برای تحمیل عقاید خود به ستم دیدگان است. در واقع، روی آوردن به دین به دلیل توجیه وضعیت موجود و عجز از مقابله با ناملایمات و تسکین دردهاست، زیرا انسان می خواهد در این جهان

«سازگار» زندگی کند، زندگی ای بی تعارض و بی مزاحمت. بنابراین، در این زندگی بی تعارض، انسان همیشه سعی می کند که جهان ذهنی خود را با جهان خارج سازگار کند. خلاصه سخن مارکس این است که انسان دین را می آفریند. دین، وارونه دیدن عالم است و وارونه دیدن خود انسان به دلیل این که انسان وارونه است. کسی که در محیط وارونه زندگی می کند، اندیشه های او هم وارونگی پیدا می کند. در تحلیل نهایی مارکس، دین اساسا هم محصور از خود بی گانگی و هم بیانگر منافع اقتصادی است. دین هم ابزار فریب کاری و ستم گری به طبقه زیردست جامعه است و هم بیان گر اعتراض علیه ستم گری می باشد و نیز نوعی تسلیم و مایه تسلی در برابر ستم گری است. به این ترتیب، مارکس مبارزه با مذهب را صرفا در مذهب ستیزی نمی دید، بلکه روشنگری در این مورد و نقد عمیق مذهبی را در بطن مبارزه طبقاتی می دید. دو نقل قول از مارکس، همواره بر سر زبان هاست: «کارگران جهان متحد شوید!» «مذهب تریاک توده هاست!»

اما برای مارکس, عامل اصلی تعیین کننده تاریخ بشریت اقتصاد است. از دیدگاه وی, انسان حتی از همان روزهای آغازین به وسیله اندیشه های آسمانی به حرکت در نیامده، بلکه او همیشه نگران مسایل مادی بوده است, از قبیل نیاز به غذا و بقای خویش. این اساسی ترین بیان دیدگاه ماتریالیستی تاریخ است که توسط مارکس بیان شده است. در آغاز مردم در همکاری با همدیگر به صورت جمعی کار می کردند. اما نهایتا با گسترش کشاورزی و مالکیت خصوصی این تقسیم کار و جدایی طبقات بر اساس قدرت و ثروت، تضادهای طبقاتی و اجتماعی را گسترش داد. همه این ها با ظهور طبقات و در دوران سرمایه داری شدت یافت و باعث افزایش هر چه بیش تر تبعیض و نابرابری بین کارگران و ثروتمندان گردید. مارکس، با تحلیل های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود مسیر مبارزه کارگران علیه سرمایه داران را نشان داده است و او هم چین نشان داده است که استثمار «ارزش اضافی» ایجاد کرده است. مارکس, معتقد است سود نتیجه نهایی است که ارزش اضافی از طریق کار کارگران در کارخانجات ایجاد می کند. یک کارگر ممکن است در عرض 2 ساعت کار آن قدر ارزش ایجاد کند که که برای تغذیه خانواده اش کافی باشد اما مجبور است یک روز کامل کار کند که در زمان مارکس، بیش تر از 12 تا 16 ساعت بوده است. در واقع آن ساعات اضافی نمایانگر ارزش اضافی است که به وسیله کارگر ایجاد می شود و به حیب سرمایه دار می رود. در حالی که صاحب سرمایه برای ایجاد این ارزش، هیچ کاری انجام نداده است اما کارگر را با هدف کسب سود بیش تر شدیدا استثمار می کند. در واقع مارکس، بر این باور است که مذهب یک توهم است و دلایل و توجیهات خود را به وجود می آورد تا جامعه را به همین وضعی که هست نگهدارد. تاکید مارکس، در تزهای معروف فوئر باخ، بسیار جالب است که می نویسد: «فیلسوفان جهان را به روش های گوناگون تفسیر می کنند. اما, نکته این است که آن را تغییر داد.» بنابراین اقتصاد زیر بناست. فویرباخ، فلسفه ایده آلیستی هگلی را نیز نوعی الهیات مسیحی می داند که به همان نسبت تولید از خودبی گانگی می کند. فویرباخ، تاکید دارد: «سر الهیات انسان شناسی است.» به این معنا که الهیات، در اصل از آن انسان شناسی است اما مارکس، در یازده تز خود هم برخی نظریات فویرباخ را می پذیرد و هم برخی دیگر را مورد نقد قرار می دهد. در تزهای اولیه، یعنی تا تز ششم و هفتم، با وجود این که مارکس دیدگاه فویرباخ را از نظر مادی می پذیرد، اما یک جانبه گری احساسی یا جنبه غیردیالکتیکی آن را مورد انتقاد قرار می دهد. مارکس، به فویرباخ می گوید درست است که تو سوژه را از آسمان ایده آلیسم به روی زمین بازگردانده ای ولی این سوژه هنوز در فضایی انتزاعی قرار دارد. او را باید در پراکسیس یاد کرد و کار اجتماعی اش قرار داد. لودویگ فویرباخ، یکی از نام آورترین فلاسفه در میان هگلی های ایدئالیستی جوان بود. وی، نخستین کسی بود که در میان فلاسفه پس از هگل به انتقاد از فلسفه هگل پرداخت. فویر باخ، در میان فلاسفه هگلی جوان، نام آور بود و اندیشه ها و آرا وی تکیه گاه بسیاری از متفکرین این جناح بود. فویرباخ، در ۱۸۰۴ در لاندسهوت Landshut، یکی از شهرهای جنوب استان باواریا یا بایرن آلمان متولد شد و در سال ۱۸۷۲ در نورنبرگ درگذشت. نخست الاهیات پروتستانی آموخت و سپس به برلین رفت و نزد هگل فلسفه آموخت. مدتی نیز درس فلسفه داد، اما از کار تدریس کناره گرفت و زندگی خود را وقف مطالعه و نوشتن کرد. مهم ترین آثار وی، در نقد دین و الاهیات است که از آن جمله می توان به «ذات مسیحیت»، «ذات دین» و «درس- گفتارهایی درباره ذات دین» اشاره کرد. نخستین نکته ای که باید درباره افکار فویرباخ گفت، رویارویی او با فلسفه هگل

است. اگرچه وی بسیار وامدار فلسفه اوست، لیکن بر فلسفه هگل می شورد. به نظر او، اندیشه بنیادین هگل «خدایی است که به مفهوم بدل شده است.»

فویرباخ یک آتئیست یا خداناباور است. به باور او، ما بی خدایانی مادرزادیم. اما او می خواهد خداناباوری آگاه باشد. وی اصطلاح خداناباوری را برای خود و فلسفه خود رسا نمی بیند، زیرا این اصطلاح تنها بیانگر معنایی سلبی است، اما آن چه او در پی آن است، معنایی ایجابی است، یعنی تصدیق واقعیت طبیعت و انسان. کارل مارکس، پس از خواندن فلسفه هگل و انتقادات فویرباخ به او، به انتقاد از فویرباخ پرداخت. این مجموعه نوشته ها در سال ۱۸۴۵، به صورت یازده تز توسط مارکس به نگارش در آمد و انگلس، در سال ۱۸۸۸ پس از مرگ مارکس آن ها را به نشر سپرد. این تزها عبارتند از:

1- نقص اصلی ماتریالیسم همه فیلسوفان تاکنون - از جمله فویرباخ - این است که شیئی، واقعیت، جهان محسوس، در آن فقط به صورت عین یا نگرش به طور ذهنی درک می شود، نه بصورت فعالیت بشری مشخص، یا پراتیک. این نشان می دهد که چرا جنبه فعال، برای مخالفت با ماتریالیسم، توسط ایده‌آلیسم بسط داده شد البته فقط بصورت انتزاعی چرا که طبعا فعالیت واقعی و مشخص را چنان که هست نمی شناسد. فویرباخ در پی اعیان مشخص، واقعا متمایز از اعیان اندیشه، است؛ ولی خود فعالیت بشری را چون فعالیت عینی نمی نگرد. به همین دلیل، درکتاب «ذات مسیحیت» فقط نظری (تئوریک) را نظری فعالیتی اصالتا بشری می گیرد و درک خود را از پراتیک به شکلی از تظاهر حقیر جهودوارانه آن محدود می کند. از این جاست که او اهمیت فعالیت «انقلابی»، اهمیت فعالیت «عملی-انتقادی» را در نمی یابد.

2- این مساله که آیا اندیشه بشری دارای حقیقتی عینی هست یا نه، مساله ای نظری نبوده بلکه مساله ای عملی است. در پراتیک است که انسان باید حقیقت، یعنی واقعیت و توان اندیشه اش را، این جا و اکنون، اثبات کند. مناقشه درباره واقعیت با بی واقعیتی اندیشه ای جدا از پراتیک، صرفا مساله ای آخوندی است.

3- آن مسلک ماتریالیستی که آدمیان را محصول اوضاع و احوال و تربیت میداند و معتقد است که برای تغییر آدمیان باید اوضاع و احوال و تربیت را تغییر داد فراموش می کند که اوضاع دقیقا به دست آدمیان تغییر می یابد و این خود مربی است که نیاز به تربیت دارد. از دیدگاه چنین مسلکی، جامعه ناگزیر به دو بخش تقسیم می شود که یک بخش آن بالاتر از خود جامعه است (مثلا نزد رابرت اوئن). تقارن تغییر اوضاع و احوال و تغییر فعالیت بشری، یا تغییر خود، را فقط در وجه پراتیک انقلابی میتوان نگریست و به نحوی عقلانی درک کرد.

4- فویرباخ، بر اساس خود بی گانگی انسان، که پدیده دین است، جهان را دوگانه می پندارد: یک جهان دینی، که موضوع تصور است، و یک دنیای واقعی آن گاه بر آن می شود که جهان دینی را در دنیای واقعی که پایه آن است مستحیل کند. او غافل است که با این کار هنوز مساله به قوت خود باقی است به ویژه این است که چرا دنیای واقعی از خود جدا شده، به صورت قلمروی مستقل در ابرها تثبیت می یابد. این جدا شدن فقط بر اساس از خود گسیختگی و تضاد درونی دنیای واقعی تبیین پذیر است. پس نخست باید جهان را در تضاد آن درک کرد تا سپس بتوان آن را با اقدام انقلابی و حذف تضاد عملا دگرگون ساخت. به عنوان مثال، همین که دریافتیم که خانواده زمینی راز خانواده آسمانی است دیگر باید به انتقاد نظری همان خانواده زمینی از یک سو و دگرگون کردن انقلابی آن در عمل از سوی دیگر پرداخت.

5- فویرباخ، ناراضی از اندیشه انتزاعی، به نگرش حسی روی می آورد؛ اما جهان محسوس را چون محصول پراتیک مشخص انسان در نظر نمی گیرد.

6- فویرباخ گرچه ذات دینی را در ذات بشری حل می کند، اما در نظر نمی گیرد که ذات بشر امر انتزاعی در درون فرد بشری جدا از افراد نیست. این ذات، در واقعیت خویش، مجموعه ای از روابط اجتماعی است. از آن جا که فویرباخ به نقد تحقیقی این موجود واقعی نمی پردازد، ناگزیر:

۱- جریان تاریخ را نادیده می گیرد، و با فرض وجود یک فرد انسانی منتزع و جدا از دیگران، روح دینی را چیزی تغییر ناپذیر و به خودی خود موجود می پندارد.

۲- در نتیجه، وجود بشری را فقط به عنوان «نوع» به عنوان کلیت درونی گنگ، که محمل صرفا طبیعی ارتباط افراد با یکدیگر است، در نظر می گیرد.

7- بنابراین فویرباخ توجه نمی کند که «روح دینی» خود محصول اجتماعی است و خرد انسانی مجردی که وی تحلیل می کند، در واقع به یک شکل اجتماعی معین تعلق دارد.

8- هرگونه زندگی اجتماعی ذاتا پراتیک است. راه حل عقلانی همه رموزی که تئوری را رازپنداری می کشاند در پراتیک انسانی و در درک این پراتیک نهفته است.

9- بالاترین نتیجه ای که ماتریالیسم نگرشی یعنی ماتریالیسمی که فعالیت حواس را فعالیتی پراتیک نمی یابد، بدان می رسد همانا شیوه نگرشی افراد جدا از هم در جامعه مدنی است.

10- دیدگاه ماتریالیسم کهن جامعه «مدنی» است. دیدگاه ماتریالیسم نو جامعه بشری یا بشریت اجتماعی است.

11- فیلسوفان تنها جهان را به شیوه های گوناگون تعبیر کرده اند. مساله اما بر سر دگرگون کردن جهان است.

مارکس بر این عقیده بود ماتریالیسم فویرباخ؛ واقعیت را تبدیل به ادراک حسی می کند که در این میان منجر به رشد و باروری ایده آلیسم در برابر آن نیز می شود. این امر به افول رویکرد انتقادی در کنش های انقلابی می شد. مارکس تفکر انسان را انضمامی می پنداشت که در قالب آن، حقیقت و قدرت به نمایش گذارده می شوند و این امر به فویرباخ پوشیده مانده است. فویرباخ، در قالب عقاید خود، زندگی انسان را از انضمامی گری به رویکردی انتزاعی مبدل نمود. مارکس، این روند را در جوامع بورژوایی رو به انزوای هرچه بیش تر مردم می پنداشت و برای جلوگیری از این امر مفهوم انسانیت اجتماعی را مطرح می سازد. مارکس، همچنین معتقد بود، تاثیرپذیری انسان ها از شرایط، آن ها را به دو دسته تقسیم می کند که یکی غالب و دیگری مغلوب خواهد شد. مارکس، به این رویه فویرباخ که بر اساس آن دین در پایه ای دنیوی ارایه می شود به شدت معترض است. فویرباخ، انسان ها را دارای سرشتی دینی معرفی می کند و اجتماعی بودن آنان را کاملا نادیده می گیرد. در حالی که دین گرایی خود رفتاری اجتماعی ست. او معتقد است، فویرباخ که در گریز از انتزاعی گری، به دنبال انضمامی گری می گشت، دست به فلسفه تجربه گرایی برد که خود نوعی انتزاعی گرایی ست. مارکس در ایدئولوژی آلمانی نیز درباره مذهبی می نویسد: «تولید نظرات، ایده ها و آگاهی از همان ابتدا با فعالیت مادی و ارتباطات مادی میان انسان ها که زبان زندگی واقعی است، در هم تنیده است. تولید ایده های انسان، تفکر، رابطه معنوی میان انسان ها، نتیجه مستقیم شرایط مادی آنان است. این در مورد تولیدات معنوی در شکل زبان، سیاست، قوانین، معیارهای اخلاقی، مذهب، متافیزیک و غیره، نیز صادق است. تولید کنندگان ایده ها و نظرات بشر، انسان هستند؛ اما مختصات این انسان فعال و واقعی توسط درجه رشد نیروهای مولده و مناسبات منطبق بر این نیروهای مولده در کلیه زوایایش، تعیین می شود. آگاهی هرگز نمی تواند چیزی مگر هستی آگاهانه باشد و هستی انسان چیزی نیست مگر پروسه زندگی واقعی. علت آن که انسان ها و مناسبات میان آن ها در حیطه

ایدئولوژی مانند تصویر دوربین عکاسی وارونه می افتد، مربوط به پروسه زندگی تاریخی شان است... بنابراین، آگاهی از همان ابتدا محصولی از جامعه است، و تا زمانی که بشر باشد چنین خواهد بود...»

به این ترتیب، نظریات مارکس و انگلس، در رابطه با فلاسفه آلمانی پیش از خود، رویکرد کاملا جدیدی را به فضای فلسفی جهان عرضه داشت. این نظریات ثابت کردند که مارکس و انگلس، هدف شان ایجاد یک نظام فلسفی جدید نیست، بلکه آمده اند تا بتوانند فلاسفه آلمانی پیش از خود را از واماندگی که به آن دچار بودند، رها سازند. بنا به گفته یار نزدیک و دایمی مارکس، یعنی انگلس، «تمام مذاهب... چیزی جز انعکاس تخیلی آن نیروهای خارجی که زندگی روزمره انسان ها را کنترل می کنند، در مغز انسان نیست، انعکاسی که در آن نیروهای زمینی شکل نیروهای مافوق طبیعی را به خود می گیرند.» (آنتی دورینگ)

مارکس، در سال 1863، با پیوستن به «انترناسیول اول» که یک جنبش بین المللی کارگری بود، دوباره درگیر فعالیت های سیاسی شد. به زودی بر این جنبش چیرگی یافت و چندین سال از زندگیش را وقف آن کرد. مارکس، به عنوان رهبر انترناسیونال و نویسنده کتاب «سرمایه» و بنیان گذار سوسیالیسم علمی، به یک چهره جهانی تبدیل شد. اما از هم گسیختگی انترناسیونال به سال 1876، شکست جنبش های گوناگون انقلابی و بیماری شخصی، مارکس را به زانو در آوردند. همسر مارکس در 1881، یکی از دخترهایش در 1882 و خودش در 14 مارس در گذشتند. رساله مساله یهود از دیگرنوشته های مهم مارکس است که در آن رابطه دولت و جامعه مدنی را مورد بررسی قرار داده و رساله ای است که از دیدگاه گذار از بحث ایدئولوژی دینی یا دین به اندیشه سیاسی به ویژه دولت جدید اهمیت دارد که آن را دولت سرمایه داری می نامد. مارکس بدین سان دوباره به دین برمی گردد و مساله یهود را مطرح می کند و می گوید که رفع قیمومت از یهودیان امکان پذیر نیست مگر این که آنان خود را یهودی و به طور کلی هر شخصی خود را متدین یک دینی به حساب نیاورد و خودش را با دینش تعریف نکند و با این مقدمه می گوید بحث ما بر سر دولتی است که ملتزم به هیچ دینی نباشد، دولت یا این است و یا نیست. مارکس، می‌گوید دولت در صورتی می تواند خودش را از دیانت به طور کلی اعم از مسیحیت و یهودیت آزاد کند که بتواند به طور کلی خودش را از قیمومت دیانت آزاد کند. مساله این نیست که دولت مسیحی نباشد و یا باشد ولی جایی هم برای یهود باز شود، بلکه مساله این است که دولت نباید مدعی دینی باشد و فقط مدعی این باشد که دولت است پس بنابراین یا دولت مسیحی است که دولت نیست و یا دولت است که مسیحی نیست. مارکس، می افزاید: صرف رهایی سیاسی از قیمومت دیانت، رهایی کامل نیست، زیرا رهایی سیاسی صورت کامل رهایی انسان نیست، محدودیت های رهایی سیاسی را می توان در این واقعیت آشکارا دید که دولت می تواند خود را از مانعی رها کند بی آن که موجب رهایی راستین انسان شده باشد. یعنی می تواند جایی برای رهایی یهودی ها باز بکند و آز آن ها رفع قیمومت بکند، در این صورت از یهودی رفع قیمومت شده ولی هنوز انسان آزاد نشده است، دولت می تواند دولت آزاد باشد، بی آن که انسان در آن دولت انسان آزاد باشد، از این رو این امکان وجود دارد در حالی که اکثریت مردم اهل دیانت هستند، دولت از قیمومت دیانت آزاد شده باشد زیرا حتی زمانی که اکثریت دین را امری خصوصی بدانند هنوز اهل دیانت هستند. مارکس، می گوید مخالفت من با دولت دینی و انسان دینی اعم از مسیحیت یا یهودیت به این دلیل است که چنین شناختی از دین انحرافی و با واسطه است و در این باره می نویسد: انسان زمانی از مجرای دولت به طور سیاسی خود را از قیمومت دیانت آزاد سازد از طریق مسیری انحرافی و به میانجی عمل کرده است. فردریش انگلس، آثاری چون منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، مانیفست کمونیست، یاری به نقد اقتصاد سیاسی، فویر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی، آنتی دورینگ را از خود به یادگار گذاشته است. انگلس، فیلسوف و انقلابی کمونیست آلمانی و نزدیک ترین همکار و رفیق کارل مارکس بود که به همراه او «مانیفست کمونیست» و آثار تئوریک دیگری را نوشت. انگلس در سال ۱۸۴۱، همانند مارکس، به جناح چپ پیروان هگل پیوست و به دنبال آن، در سن ۲۲ سالگی نخستین اثر انتقادی خود زیر عنوان «شلینگ و اشراق» نوشت و طی آن از نتیجه گیری های محافظه کارانه و نیز تناقضات مربوط به دیالکتیک غیرمادی فردریک شلینگ انتقاد کرد. بنا به خواست پدرش، انگلس عازم انگلستان شد تا در آن جا

علم تجارت آموزد. انگلستان که در آن عصر پیشرفته ترین کشور صنعتی به شمار می رفت و خاستگاه اصلی طبقه جدید، یعنی طبقه کارگران صنعتی، محسوب می شد، تجارب ارزنده ای در اختیار انگلس گذاشت و وی در این کشور فرصت یافت تا از نزدیک شاهد زندگی و کار جان کاه کارگران صنعتی باشد. متاثر از استثمار بی رحمانه، انگلس به ریشه های درد و علل حاکم بر شرایط تحمل ناپذیر کارگران اندیشید و به مطالعه نقایص جنبش «منشوریان» (چارتیست‌ها) که خیال پردازانه برکناری داوطلبانه قدرت سرمایه داری را تبلیغ می کردند، آغاز کرد. طی سال های ۴۶-۱۸۴۴ مارکس و انگلس، مشترکا کتاب «خانواده مقدس» و «ایدئولوژی آلمانی» را نوشتند. هدف از انتشار این کتاب ها انتقاد از فلسفه هگل، فویرباخ و پیروان دیگر آنان بود. انگلس با هم اندیشی مارکس، «مادی گرایی تاریخی و مادی گرایی استدلالی (ماتریالیسم دیالکتیک)» را بنا نهاد و در ضمن در سازمان کارگری «اتحادیه کمونیست» به فعالیت پرداخت. در سال ۱۸۴۷، انگلس خطوط اصلی مرام نامه «اتحادیه کمونیست» را زیر عنوان «اصل مکتب اشتراکی» نوشت. بر اساس همین مرامنامه بود که اندکی پس با همکاری مارکس «بیانیه حزب کمونیست» (۱۸۴۸) تدوین یافت. انگلس به مدت چهل سال یار غم‌خوار و وفادار مارکس بود و به انواع متعدد در تهیه، تحریر و تدوین کتاب «سرمایه» به وی کمک کرد. اغلب این کمک از حد فکری گذشته جنبه مالی و مادی به خود می گرفت. بدون حمایت بی دریغ مالی و اندیشه ای انگلس و پیگیری صادقانه وی شاید هرگز کتاب عظیم «سرمایه» آفریده نمی شد. پس از درگذشت مارکس(۱۸۸۳) انگلس جلد دوم و سوم آن را انتشار داد. به هنگامی که «سرمایه» در حال تدوین بود انگلس پیگیرانه درباره تئوری مادی گرایی تاریخی و دیالکتیکی کار می کرد که نتیجه آن عبارت از کتبی است که زیر عناوین زیر انتشار یافتند: «فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی (۱۸۸۶)؛ آنتی دورینگ (۱۸۷۸)؛ منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (۱۸۴۴). علاوه بر این ها، انگلس تئوری ماتریالیسم دیالکتیکی را در علوم طبیعی نیز به کار گرفت. بسیاری از کشفیات علمی قرن بیستم را پیش بینی کرد. وی یکی از پیش تازان و پایه گذاران تئوری معرفت و جامعه شناسی علم است. انگلس، در کتاب «آنتی دورینگ»، وظیفه ای بسیار سنگین بر دوش «دیالکتیک» می نهد و آن را به «دانش حرکت عمومی و قوانین تکامل طبیعت، جامعه انسانی و تفکر» برمی کشد. به گفته انگلس، وحدت واقعی جهان برخاسته از مادیت آن است. مکان و زمان، اشکال بنیادین هستی هستند و هستی بیرون از مکان به همان اندازه بی معناست که بیرون از زمان. به نظر انگلس، حرکت یا جنبش، شیوه برجاهستی ماده است و ماده بی حرکت هرگز و هیچ جا وجود نداشته است. بدین سان انگلس، در آموزه های معرفت شناختی و هستی شناختی خود، ماده را جانشین «امر مطلق» در فلسفه شلینگ و هگل می کند، منتها این ماده پدیده ای ایستا نیست، بلکه اصلی پویاست. انگلس، معتقد بود آن چه واقعا هست، مادی است و آن چه مادی است واقعا هست. بر این پایه، نمی توان به معنای واقعی سخن از واقعیتی غیرمادی سخن گفت. انگلس در کتاب «دیالکتیک طبیعت»، درک خود از مفهوم دیالکتیک را غنا می بخشد. وی می خواهد با این اثر نشان دهد که در طبیعت همان قوانینی قابل کشف هستند که در تاریخ اعتبار دارند. به دیگر سخن، تلاش او در این کتاب متوجه انطباق نظریه‌های علوم طبیعی بر جامعه است. انگلس، دیالکتیک را در برابر تفکر متافیزیکی قرار می دهد. به باور او، متافیزیک بر مقولاتی ایستا استوار است، در حالی که دیالکتیک برخاسته از روندهای پرجنبش و متضاد است. طبیعت برای انگلس از ساختاری دیالکتیکی برخوردار است و نه متافیزیکی. انگلس، نهایتا همه شیوه های هستی ماده را در «عمومی ترین قوانین معتبر دیالکتیک» به صورت زیر فرمول بندی می کند: قانونگذار از کمیت به کیفیت و برعکس؛ قانون پیوند و نفوذ اضداد؛ قانون نفی نفی. معروف ترین کتاب در زمینه زنان، کتاب «منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» از انگلس است که او در آن استدلال می کند که جوامع طبقاتی و سرکوب زنان از محصولات مالکیت خصوصی هستند. مارکسیسم توضیح می دهد که ریشه سرکوب زنان نه در بیولوژی که در شرایط اجتماعی است. در ابتدا تقسیم کار بین زنان و مردان به وجود آمد اما این به معنی همزمانی آن با سرکوب زنان نیست. تا زمانی که تولید مثل به شیوه اشتراکی صورت می‌گرفت، مردان و زنان از حقوق برابر و وضعیت مشابه برخوردار بودند. از کتاب های تورات، انجیل تا قرآن، مساله زن و کنترل جنسی آن بخش عظیمی از آیه های این کتاب ها را تشکیل داده است. زن ناقص العقل و احساساتی، زود فریب، زن را تا حد اطاعت از مرد می توان آزار جنسی و جسمی داد، چهار زن را می

توان سهم و مایمللک یک مرد دانست، به دختر بچه نه ساله به بهانه ازدواج تجاوز جنسی می کنند، یک هشتم سهم از ارث و دارائی برای زن تعیین شده، موی سر زن عامل فساد اخلاقی برای جامعه است. همه این ها آن نقش تبعیض مضاعف مذهب علیه حقوق زن است. پایه و اساس حکومت آپارتاید جنسی در ایران بر مبنای قرآن تدوین شده است. لنین، رهبر انقلاب 1917 روسیه می گفت: «جامعه کنونی به کلی بر پایه استثمار توده های وسیع طبقه کارگر به دست اقلیتی کوچک، یعنی طبقه زمین داران و طبقه سرمایه داران، بنا شده است. این جامعه برده داری است چرا که کارگران «آزاد» که تمام عمرشان برای سرمایه داران کار می کنند تنها تا جایی «حق دریافت» وسایل امرار معاش را دارند که برای حفظ بردگانی که سود تولید می کنند و برای حفظ و دوام بردگی سرمایه داری ضروری باشد. سرکوب اقتصادی کارگران لاجرم تمام انواع سرکوب سیاسی و تحقیر اجتماعی را پیش می کشد و تولید می کند و زندگی معنوی و اخلاقی توده ها را زوال می بخشد و تیره و تار می کند. کارگران شاید بتوانند درجه بیشتر یا کمتری از آزادی سیاسی برای مبارزه در راه رهایی اقتصادی خود به دست آورند اما هیچ میزان آزادی آن‌ها را از شر فقر، بیکاری و سرکوب رها نمی کند تا وقتی که قدرت سرمایه سرنگون شود. مذهب یکی از انواع سرکوب معنوی است که همه جا بر دوش توده های مردم، که زیر بار کار دائمی برای دیگران و زیر بار نیاز و انزوا هستند، سنگینی می کند. ناتوانی طبقات استثمارشونده در مبارزه شان علیه استثمارگران همان طور به باور به زندگی بهتری پس از مرگ می انجامد که ناتوانی وحوش در نبردشان با طبیعت لاجرم باعث باور به خداها، شیاطین، معجزات و امثالهم می شود. مذهب به آنان که تمام عمرشان را زحمت می کشند و در نیاز زندگی می کنند می آموزد که تا وقتی در زمین هستند، تسلیم شوند و صبور باشند و به امید پاداش های بهشتی آسایش بیابند. و همین مذهب به کسانی که از طریق کار دیگران زندگی می کنند می آموزد که هنگام زندگی در زمین به امور خیریه مشغول شوند و این گونه راه بسیار ارزانی در اختیارشان می گذارد تا کل موجودیت شان به عنوان استثمارگر توجیه شود و بلیت خوشی در بهشت را به قیمتی منصفانه خریداری کنند. مذهب افیون توده ها است. مذهب نوعی مخدرِ معنوی است که در آن برده های سرمایه تصویر انسانی خود را غرق می کنند و خواست خود برای زندگیی که بیش تر شایسته انسان باشد کنار می گذارند. آنتونی گرامشی (۱۹۳۷-۱۸۹۱)، بی شک به علت بافت ایتالیا که زیر نفوذ کلیسای کاتولیک است توجه ویژهی به دین می کند. این نظریه پرداز مارکسیست، تحلیل دین و نقش آن در جامعه را عمیقا دگرگون کرد. وی، این مساله را به ویژه در یاداشت های زندان مطرح کرد که به مطالبی درباره رابطه دین و سیاست ایدئولوژی و مارکیسم تحول مسیحیت و کلیسای کاتولیک می پردازد. او هم خود آن ها را بررسی می کند وهم روابط شان را با زندگی اجتماعی و سیاسی. بدین منظور یک روش تاریخی را در پیش می گیرد. این روش به او امکان می دهد تا تحول روابط مسیحیت و کلیسا را با جامعه و دولت بازگو کند. گرامشی، دین را یک ایدئولوژی ارزیابی می کند و کلیسا را یک دستگاه ایدئولوژیک. وی، هم چون فیلسوف ایتالیایی بنه دتوگروس (benedetto groce) دین را مستلزم باور به یک یا چند خدا و روابط آیینی میان انسان ها و خدایان می داند. اما به ویژه بر درجه ایدئولوژیک ایمان مذهبی تاکید می کند که نوعی برداشت از جهان دارد و به سوی یک اقدام عملی معین جهت گیری می کند. افزودن بر این دین از نگاه او نه یک واقعیت همگون، بلکه ناهمگون است. زیرا برحسب دوره ها و طبقات اجتماعی از نوع تنوع برخوردار است. بدین ترتیب، گرامشی آشکار دین را نقد می کند و هم چون مارکس آن را افیون مردم می داند. بنابراین، گرامشی، دین را یک ایدئولوژی منسوخ و بی ثمر می داند.

دیدگاه انیشتن درباره خدا و دین

اندیشمندانی چون آلبرت انشتین، با وجود این که بارها خود را بی دین و بی اعتقاد به خدا خوانده اما مبلغان و کتاب های دینی او را شخصی مذهبی و خداپرست معرفی می کنند. برای مثال، در اسرائیل، عکس او را به عنوان یکی از افتخارات یهودیان بر روی اسکناس چاپ کرده اند. انشتین، اصطلاح دین کیهانی یا cosmic religion را به کار می برد. از نوشته ها و گفته های انشتین پیداست که او این کلمه را به معنی ماتریالیسم به همراه نوعی عرفان علمی به کار برده است. انشتین نخستین بار مقاله ای در 9 نوامبر 1930، در مجله نیویرک تایمز به چاپ رساند. سپس در سال 1950 در کتاب «ایده ها و نظرات» به چاپ رسید. هم چنین در سال 1949، در کتاب «دنیا، آن گونه که من می بینم» به چاپ رسیده است و صراحتا دیدگاه های خود را درباره طبیعت و دین و بی دینی بیان کرده است. افکار نوع بشر و هر عملی که آدمی انجام می دهد، معطوف به ارضاء نیازها و تسکین رنج ها است. هر کسی که خواهان درک جنبش های معنوی و علت گسترش آن ها است، باید به این موضوع توجه کند. نیروی محرک همه تلاش ها و ابداعات آدمی، هر قدر هم که پیچیده و بدیع باشند، احساس و اشتیاق است. اما کدام نیازها و احساسات باعث ایجاد افکار و عقاید دینی، به وسیع ترین معنای کلمه، شده اند؟ با کمی دقت متوجه می شویم که احساسات و عواطف بسیار گوناگونی در پس تفکر و عمل دینی نهفته اند. نزد انسان های اولیه، دین نخست به سبب ترس به وجود آمده است: ترس از قحطی، حیوانات وحشی، بیماری و مرگ. چون در آن دوران فهم انسان از روابط رخدادها عموما بسیار ناقص بوده، انسان بدوی با خلق موجوداتی موهومی که کم و بیش به خودش می مانسته اند و رخدادهای طبیعی را به خواست ها و کنش های این خدایگان نسبت داده است. مردم با تحفه و قربانی سعی در جلب نظر خدایگان و جلوگیری از حوادث ناگوار داشته اند. این عقاید و رسوم جذب فرهنگ شده اند و نسل به نسل انتقال یافته اند. مردمان بدوی این رسوم را موجب جلب رضایت خاطر خدایان یا مرحمت ایشان به مردگان خود می انگاشته اند. در این جا، من درباره دین ترس سخن می گویم. این دین، البته وحیانی نیست، بلکه شکل گیری و استقرار آن حاصل کار یک طبقه از کاهنان بوده است. کاهنانی که خود را واسطه میان مردم و موجودات عامل این ترسها قرار داده اند و بر این پایه بر مردم استیلا یافته اند. در بسیاری موارد، یک رهبر، یا حاکم یا طبقه ی فرداست، با ترکیب دین و اتوریته سکولار سروری یافته اند و به یاری هم، دین را وسیله کسب قدرت و شوکت خود کرده اند. انگیزه های اجتماعی، عامل دیگر ایجاد دین بوده اند. پدران، مادران و رهبران اجتماعات انسانی، فانی و خطاپذیر هستند. میل به رهبری، عشق و حمایت موجب شده تا انسان مفهوم اخلاقی و اجتماعی خدا را خلق کند. خدایی که امور در ید قدرت اوست؛ حمایت می کند؛ پاداش و کیفر می دهد. خدایی که بسته به محدودیت های چشم انداز معتقدانش، به قبیله یا به کل نوع بشر و حتی به خودش عشق می ورزد و رحمت می بخشد. این خدا رنج ها را تسکین می دهد و روح را پس از مرگ زنده نگه می دارد. انگاره اجتماعی یا اخلاقی خدا چنین است... انشتین، می گوید:

- من نمی توانم خدایی را تصور کنم که مخلوقات خود را پاداش یا کیفر می دهد و اهدافش طبق مقاصد ما انسان ها شکل گرفته است. چنین خدایی، به طور خلاصه انعکاسی از ضعف و ناتوانی ما انسان هاست. من هم چنین نمی توانم باور کنم که انسان می تواند پس از مرگ، ورای جسم مادی اش زنده بماند، هر چند که افراد ناتوان به دلیل ترس و جهل چنین افکاری را با خود حمل کنند.

- البته آنچه درباره اعتقادات دینی من گفته اند دروغ است. دروغی که به طور سیستماتیک تکرار شده است. من به خدایی شخصانه اعتقاد ندارم و هرگز منکر این بی اعتقادی ام نمی شوم، بلکه آن را آشکارا بیان می کنم.

- نامه روز دهم ژوئن تو را دریافت کردم. من در طول حیاتم با هیچ کشیش یسوعی صحبت نکرده ام، من از این گستاخی متحیرم که این چنین در باره من دروغ می گویند. از نظر کشیش یسوعی من بی خدا هستم، البته، که هستم و همیشه بوده ام. (در پاسخ یک شایعه که یک کشیش یسوعی سبب برگشتن انشتین از بی خدایی شده است)

- تحقیقات علمی بر این پایه استوار است که همه اتفاقاتی که می افتند توسط قوانین طبیعت تعیین شده اند و این در مورد کنش های مردم نیز صادق است. به همین دلیل یک محقق علمی به سختی می تواند بپذیرد که رخدادها را می توان با دعا خواندن زیر تاثیر قرار داد، و مثلا با آرزو کردن و تمنا از یک موجود ماورای طبیعت بتوان به تغییری دست یافت.

- دو چیز بی نهایت است. کهکشان ها و حماقت بشر، که در اولی شک دارم.

روشنفکران چپ، آتئیست و غرب گرا در ایران

ایران پس از عصر صفویه و پیشرفت های محسوس آن زمان در اثر عواملی دچار افت علمی و اجتماعی و عقب افتادگی آشکار گردید. شکست از روسیه و ورود عناصر سست و تملق گو در دستگاه حاکمیت، ایران را به کشوری عقب افتاده تبدیل کرد. در این زمان، مسافرت شاهزادگان و وابستگاه دربار قاجار به غرب و تماشای جلال و جبروت ظاهری و تمدن پیشرفته غرب، احساس حقارت و ناتوانی نموده و راه نجات جامعه عقب مانده خود را در پیروی بی چون و چرای و ناآگاهانه سیاست های دولت های غربی غرب دانستند. عبدالهادی حائری، در این باره می گوید: «آشنایی ایرانیان با تمدن غرب در دوران فتحعلی شاه قاجار و شور و شوق اقتباس تکنولوژی و تمدن غربی با توجه به عقب ماندگی جامعه ایران و شکست های دو جنگ با روسیه، گرایش عمده ای در تقلید از غرب در میان افرادی که در خط اول ارتباط با غرب بودند، ایجاد کرد. احساس ناتوانی و حقارت از مقابله با تمدن جدید و نیاز به تکنولوژی و دست آوردهای علمی این گرایش را تشدید می کرد.»

پیشینه آتئیسم، سوسیالیسم و چپ گرایی در ایران، به حضور کارگران ایرانی در شهرهای گوناگون قفقاز و تاثیرپذیری آنها از سازمان های سوسیال دموکراسی روسیه بر می گردد. اما فعالیت های حزبی و تشکیلاتی کارگری کمونیستی، هم زمان با انقلاب مشروطیت و فعالیت سوسیال دموکرات های این دوره آغاز با فعالیت کمونیست های دوره رضاخان و گروه مشهور به 53 نفر ادامه یافت. رفت و آمد ایرانیان به شهرهای قفقاز از اواخر سده نوزدهم شروع شده و هر سال بر تعداد آن ها افزوده می شد، به گونه ای که از سال 1259 تا 1269 سالیانه 30 هزار ایرانی از مرز جلفا و خداآفرین به سوی قفقاز حرکت می کردند. با احتساب افرادی که بدون گذرنامه به قفقاز می رفتند این تعداد به 60 تا 100 هزار نفر هم می رسید. کسروی می گوید: در اوایل قرن بیستم تنها در محله صابونچی و بالاخانی باکو حدود 10 هزار ایرانی کار می کردند. این افراد که در شهرهای قفقاز به ویژه باکو و تاشکند مشغول به کار بودند، همانند شهرهای خود که همواره در آنها شاهد فجایع و مظالم استبدادی حاکمان بودند در شرایط دشوار و سخت و غیرانسانی به سر می بردند. وقوع انقلاب 1905 در روسیه تزاری به همراه شعارهای عدالت طلبانه و ظلم ستیزانه سوسیالیست ها، کارگران را در کنار گروه های چپ به مبارزات اجتماعی کشاند. البته روی آوردن آن ها به افکار چپ گرایی و سوسیالیسم بدون شک بر اساس شناخت عمیق نظریه مارکس نبود، بلکه بیشتر علیه بی عدالتی و ظلمی بود که از حاکمان محلی و دولتی می دیدند. میرزا فتحعلی آخوندزاده، از نخستین روشنفکران ایرانی که به انتقاد از جامعه ایرانی عصر خود پرداخت و مفاهیم جدیدی را مطرح کرد و برای توسعه علمی، سیاسی و اجتماعی ایران پیشنهادهایی ارایه داد. وی، همچنین با صراحت مذهب را مورد نقد قرار می داد. آخوندزاده نقدهایی به ملکم دارد. آخوندزاده به ملکم می گوید آقای ملکم آن عقل غربی با این دیانت شرقی از طریق تاکتیک جمع نخواهد شد. بیایید از اول زورمان را بزنیم و همان عقل عریان غربی را اینجا بیاوریم و مطرح کنیم. آخوندزاده نامه مبسوطی به ملکم دارد و در آن مطالب مستشارالدوله که منشور حقوق بشر فرانسه را با مبانی اسلامی تطبیق داده است را توضیح می دهد و یک یک سخنان مستشارالدوله را می آورد و می گوید: «کجا این ماده مساواتی که شما می گویید مثلا در اصل چهار منشور فرانسه هست با مساواتی که در اسلام مطرح است یکی است؟ حتی آزادی و مساوات و انسانیتی که آنها می گویند با اینها یکی نیست.»

تازه ترین نظریه درباره پیدایش هستی و حیات

بتازگی مجله معتبر «نیو ساینتیست» در تازه ترین شماره خود مطلبی چاپ کرده است به قلم فیزیکدان نظری و کیهان‌شناس بریتانیایی، استیون هاوکینگ، درباره پیدایش هستی و حیات در کائنات که چکیده ای از آن در پی می آید:

«از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟»

بر اساس باورهای قدیمی مردم آفریقای جنوبی، پیش از ما فقط تاریکی وجود داشت و آب و خدایی بزرگ به نام «بومبا». یک روز بومبا دل درد گرفت و خورشید را بالا آورد. خورشید هم بخشی از آب های زمین را بخار کرد و خشکی به وجود آمد. بومبا که هنوز ناخوش بود ماه را بالا آورد؛ پس از آن ستارگان را و پس از آن ها پلنگ، کروکودیل، لاک‌پشت و دست آخر انسان ها را.

این اسطوره آفرینش مانند بسیاری از اسطوره های دیگر با هدف پاسخ به پرسش های بنیادین و دیرینه بشر ساخته و پرداخته شده است، پرسش هایی که کماکان ذهن ما را به خود مشغول می کنند. خوشبختانه امروز ما ابزاری را در اختیار داریم که به کمکش می توانیم پاسخ پرسش‌هایمان را بیابیم و آن ابزار علم است. نخستین پاسخی را هم که برای پرسش اساسی «از کجا آمده ام؟» یافتیم هشتاد سال پیش بود. زمانی که ادوین هابل در دهه ۱۹۲۰ میلادی به کمک تلسکوپ ۱۰۰ اینچی خود بر فراز کوه ویلسون در لس آنجلس شروع به رصد آسمان کرد. هابل در کمال شگفتی مشاهده کرد که کمابیش همه کهکشان ها در حال فاصله گرفتن از ما هستند. به علاوه او متوجه شد که هرچه کهکشان ها دورتر باشند با سرعت بیشتری از ما دور می شوند. این کشف که به «انبساط جهان هستی» معروف شد، یکی از بزرگ ترین اکتشاف های علمی تاریخ بشر تا به امروز به حساب می آید. نظریه انبساط باعث تحول در مباحثه ای شد که نقطه آغازین هستی موضوع آن بود. اگر کهکشان ها در حال دور شدن از یکدیگر هستند این بدان معناست که در گذشته نزدیک تر بوده اند و اگر سرعت حرکت شان ثابت بوده است، میلیاردها سال پیش بر روی هم قرار داشته اند. اما آیا این نقطه آغازین جهان هستی بوده است؟ در آن زمان بسیاری از دانشمندان از این که جهان هستی نقطه شروع داشته است ناراضی بودند زیرا این امر برای ایشان به معنای ناکارآمدی قوانین علمی فیزیک بود. در این مرحله، برای توجیه چگونگی پیدایش جهان هستی و توضیح نقطه آغازین آن یک عامل خارجی مورد نیاز بود که برای راحتی کار می توان نامش را «خدا» گذاشت. از این روی، فرضیه هایی مطرح شد مبنی بر این که جهان هستی در حال حاضر نیز در حال بسط و گسترش است اما هرگز نقطه شروعی نداشته است. شاید بهترین پاسخی که در این راستا مطرح شد، نظریه ای بود که در سال ۱۹۴۸ پیشنهاد شد که «نظریه حالت پایا» نام دارد. طبق نظریه حالت پایا، جهان هستی همواره شکلی ثابت و استوار داشته است. برتری این آخرین ویژگی آن بود که به نوعی یک پیش بینی «قابل آزمایش» به شمار می آمد که شرط لازم هر روش علمی است. با این حال بررسی‌ها نشان داد که نظریه بالا واجد این پیش نیاز علمی نیست. مدرک اثبات وجود برای تایید نظریه پیدایش جهان با چگالی بسیار بالا در اکتبر سال ۱۹۶۵ ارایه شد. در آن زمان دانشمندان به وجود تشعشعات ضعیف مایکروویو در فضا پی بردند. تنها توجیه علمی برای وجود این تشعشعات آن بود که بازمانده یک حالت اولیه با چگالی بسیار بالا و داغ هستند. با گسترش کائنات این پرتوها رفته رفته سردتر شدند تا این که امروز ما فقط باقی مانده آنها را مشاهده می کنیم. ارایه نظریات نوین نیز به یاری این اندیشه آمد. من (استیون هاوکینگ) به همراه راجر پنروز نشان دادم که اگر نظریه کلی نسبیت اینشتین صحت داشته باشد، باید «یکتایی» نیز وجود داشته باشد، نقطه ای در برگیرنده «چگالی بی کران» و «انحناء زمان - فضا» در واقع جایی که زمان آغاز می گردد. جهان هستی، در نتیجه انفجار بزرگ (بیگ بنگ یا مه بانگ) پدید آمد و از آن زمان با سرعت و شتاب مدام در حال گسترش بوده است. این حالت در اصطلاح «تورم» نام دارد و بر پایه آن در مراحل اولیه عمر کیهان تورم آن با سرعتی فزاینده و بسیار بالاتر اتفاق می افتاده است: ابعاد جهان هستی چندین بار در یک چندم ثانیه دو برابر شده است. تورم باعث شده است که کائنات شکل کلی بسیار وسیع و بسیار نرم و صاف پیدا کند. اگرچه کاملا هم صاف و یک نواخت نیست: در برخی نقطه ها ناهمگونی هایی به

چشم می خورد. این ناهمگونی ها منجر به ایجاد تفاوت هایی در دمای اولیه جهان هستی شده بود، امری که بازتاب آن را در مایکروویوهای پس زمینه کیهانی مشاهده می کنیم. ناهمگونی های کیهان، هم چنین به این معنا هستند که جهان هستی در برخی نقاط با سرعتی متفاوت انبساط می یابد. مناطق کندتر در نهایت دیگر گسترش نیافته و با سقوط مجدد کهکشان ها و ستارگان و نیز منظومه های خورشیدی را شکل می دهند. بدین ترتیب ما وجود خود را مدیون ناهمگونی های سطح کائنات هستیم. اگر کیهان اولیه به طور کامل نرم و یک نواخت می‌بود هیچ ستاره و حیاتی نیز به وجود نمی آمد. در واقع ما زاده ناهمگونی های کوآنتوم کهن هستیم. به رغم تمامی کشف های بشر در زمینه پیدایش اولیه هستی، رازهای بی شماری همچنان وجود دارند. ما کماکان در حال پیش رفتن به سوی یافتن پاسخی برای پرسش های همیشگی مان هستیم: این که از کجا آمده ایم؟ و آیا تنها موجوداتی در جهان هستیم که از چنین پرسش هایی می کنیم؟

مسلم است که هدف مارکسیسم و مارکسیت ها، نقد علمی عمیق و همه جانبه مذهب در بطن مبارزه طبقاتی کارگری کمونیستی است نه صرفا خصومت و دشمنی ورزیدن با افراد مذهبی. یعنی مذهب کاملا باید امر خصوصی افراد تلقی شود و نباید در دولت و قوانین آن و هم چنین در روابط و مناسبات جاری جامعه، کوچک ترین دخالتی داشته باشد. هم چنین دولت حق ندارد حتی ذره ای از امکانات و منابع کشور را به یک مذهب و یا مذاهب اختصاص دهد. خلاصی از مذهب در واقع خلاصی از هرگونه عقب ماندگی فکری و آزادی ستیزی و زن ستیزی و مردسالاری و گام گذاشتن در دنیای نوینی ست که ارزش های انسانی، برابری، آزادی و عدالت اجتماعی را پاس می دارد.

یادداشت ها:

1- مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست؛

2- فردریک انگلس، «لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه آلمانی؛

3- فویرباخ، جوهر مسیحیت؛

3- کار مارکس، درآمدی بر نقد فلسفه حق هگل؛

4- کارل مارکس، ایدئولوژی آلمانی؛

5- مارکس، نقد فلسفه حق؛

6- مارکس، سرمایه؛

7- مارکس، درباره فلسفه یهود؛

8- مارکس، دست نوشته های اقتصادی و فلسفی؛

9- مساله یهود، کارل مارکس؛

10- انگلس، آنتی دورینگ؛

11- سوسیالیسم و مذهب و. ای. لنین؛

12- عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی -های اندیشه -گران ایران با دو رویه- تمدن بورژوازی غرب، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1378؛

13- عبدالرحیم طالبی، مسالک المحسنین، چاپ قاهره، 1304؛

14- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1357؛

15- مجله معتبر «نیو ساینتیست»، 26 جولای 2011.

دوشنبه هفدهم بهمن 1390 - ششم فوریه 2012

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان» (بخش پایانی):

پایان سخن

در سی و یک بخش «مذهب» و داستان «ظهور امام زمان»؟! بررسی کردیم که دین چه جایگاهی در تاریخ جوامع بشری دارد و نقش آن در زندگی بشر چیست زیرا بدون درک تاریخی نسبت به مسایلی که با زندگی انسان و روابط پیرامونی اش ارتباط دارند، مبارزه با خرافات مذهبی همراه با مبارزه علیه ستم و استثمار؛ علیه نابرابری های جنسی، ملی و اقتصادی، ممکن نیست. مسلما، انسان هایی که درک عمیقی از مسایل مربوط به دین و نقش آن در تاریخ داشته باشند هم به سادگی می توانند خود را از قید و بندهای مذهبی و یا مذهب گونه رها سازند و هم در ساختن جامعه نوین آزاد و برابر و انسانی نقش موثری ایفا کنند. دین، جهان موجود و واقعیت های آن را وارونه جلوه می دهد و ذهن مردم را از واقعیت های جاری جامعه دور کرده و به دنیای تخیلات می کشاند. دین، انسان ها را از خود بیخود و بیگانه می کند. انسان به جای اینکه یکراست بر سرنوشت خویش حاکم باشد و با تلاش و مبارزه خود به حق و حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود برسد به انتظار «معجزات آسمانی» می نشینند و سرنوشت خود را به دست قضا و قدر «الهی» می سپارد. مذاهب، با مکر و حیله و فریب و حتی وعده های «سکسی» نیز سراغ انسان آمده اند. برای مثال، محمد گفته:

«زنان عورتند و بیهوده گفتار؛ چون عورتند در خانه ها پنهان شان کنید و گفتار بیهوده آنان را با سکوت خود چاره کنید.» (بحارالانوار، تالیف علامه محمد باقرمجلسی)

«حوری از خیمه خود بیرون آید و روی به تخت مومن بخرامد و چون به نزد مومن می آید با پانصد سال از سال های دنیا همدیگر را بوسه زنند که برای هیچکدام شان خستگی و ملال حاصل نمی گردد. هر مومنی را هفتاد زوجه از حوران می دهند و چهار زن از آدمیان که ساعتی با حوریه صحبت می دارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی با خود خلوت می کند و بر کرسی ها تکیه زده اند و با یکدیگر صحبت می دارند. (بحارالانوار، ج 8، ص 157)

«بیشتر نهرهای بهشتی از نهر کوثر است که در کناره آن دختران نار پستان (مانند گیاه) می رویند. در بهشت نهری وجود دارد که در دو طرفش دختران باکره سفید روی و سفید پوش نشسته اند و مشغول تغنی (آواز خواندن) هستند. (بحارالانوار،ج ۸، ص ۱۹۶)

«هیچ مومنی داخل بهشت نمی شود مگر آنکه خداوند غنی، پانصد حوری به او عطا می فرماید که با هر حوری هفتاد غلام و هفتاد کنیز نیز می باشد که هر یک مانند لولو منثور و لولو مکنون می باشند. (بحارالانوار، ج 8، ص 205)

محمد باقر مجلسی در حلیه المتقین، باب 4، فصل 6، به نقل از محمد و علی و ...، چنین نوشته است:

«زنان را در غرفه و بالاخانه جا ندهید و چیزی نوشتن به ایشان نیاموزید و سوره یوسف را به آنها تعلیم ندهید و چرخ رشتن به آنها بیاموزید و سوره نور را به آنها تعلیم دهید.»

علی به حسن وصیت نمود: «که زینهار مشورت با زنان نکن. زیرا که رای آنها ضعیف و عزم آن ها سست است.»

امام باقر فرمودند: «رازی را به زنان نگویید و درباره خویشان شما آنچه گویند اطاعت نکنید.»

علی فرمود: «مردی که کارهای او را زنی تدبیر کند ملعون است و حضرت محمد چون اراده جنگ داشتند با زنان خود مشورت می کردند و هرچه آنها می گفتند خلاف آن عمل می کردند.»

تاریخ بسادگی نشان داده است که در هر کجای جهان دین مسیحیت و اسلام و یهودیت و غیره غالب است این موقعیت به وحشی گری و جنگ و کشتار و شمشیر و اشغال گری برقرار شده است. امپراطوری رم مسیحیت را به عنوان دین رسمی خود اتخاذ کرد و هر جایی که لشگریان رم فتح کردند، مسیحیت را تحمیل کردند. استعمارگران اروپایی هر کشوری را به اشغال خود درآوردند مسیحیت را به مردمان آن کشور تحمیل کردند. اسلام با جنگ ها و کشتارها و غارت های محمد در شبه جزیره عربستان غالب شد و نخستین حکومت اسلامی نیز در آنجا شکل گرفت و پس از آن از طریق جنگ و کشورگشایی به کشورهای دیگر هم چون ایران نیز گسترش داده شد. امپراطوری های عثمانی و ایران نیز آن را بسط و گسترش دادند. بنابراین، هم مسیحیت و هم اسلام به دلیل آنکه به اهداف امپراطوری های قدرت مندی یاری رساندند توانستند به ادیان ماندگار و پر نفوذی نیز تبدیل شوند. در همان دوره که اسلام ظهور کرد، امپراطوری های رم و ساسانی در جریان جنگ های مداوم با یکدیگر تضعیف شده بودند امپراطوری اسلام توانست به قدرت برسد و نفوذ و حاکمیت خود را در مناطق وسیعی برقرار کند. اگر تاریخ پیدایش تک خدایی را به قدیمی ترین دین یعنی یهودیت مرتبط سازیم و با اعلام آن از سوی ابراهیم مترادف بدانیم که چیزی حدود ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می باشد. و اگر مراحل تدوین آن را نیز به آن اضافه کنیم بنا به تحقیق پژوهشگران، قدمت آن به چند هزار سال پیش از اعلام آن توسط ابراهیم خواهد رسید. اما آن چه مسلم است، پیدایش تک خدای نیز توسط انسان بوده است و هیچ قدرت مافوق بشر وجود ندارد. جنگ های مذهبی که از اواسط قرن ۱۷ میلادی بر اروپا سایه افکنده بود، اتفاقات مثبت ناشی از رنسانس را نیز از تاب و توان انداخته بود. توسعه صنعت چاپ، کتاب های بیش تری را در دسترس جامعه قرار داده بود و مزایای استعمار در شکل نمادین آن با حضور و عادت به مصرف چای و شکر فقط در قشر محدودی خودنمایی می‌کرد ولی تاثیر مهمی بر کیفیت زندگی عمومی نداشت. میانگین طول عمر یک فرد انگلیسی در سال ۱۷۰۰ میلادی ۳۵ سال بود. روزهای مردم با کار طاقت فرسا و طولانی توام بود و شب‌ها به سکونت در خانه های سرد، تاریک، شلوغ و مملو از سوسک و کنه و موش و بیماری های واگیردار خلاصه می شد. بنابراین، هیچ کدام از دین ها در جهان با خواست و اراده آزادانه و آگاهانه مردم به وجود نیامده است، بلکه مذاهب با جنگ و کشتار و کشورگشایی به جوامع تحمیل شده اند. در دنیای امروز دین، ابزاری در دست بورژوازی جهانی و کشوری برای تحمیق مردم و توجیه نظام نابرابر اقتصادی و سیاسی حاکم است. اما از یک جنبه دیگر هم می توانیم به کارکرد مخرب مذهب در جامعه توجه کنیم اصولا به این نتیجه می رسیم که دین شاد زیستن از جوامع، مخصوصا از مردم خاورمیانه و نسل جوان آن گرفته است. در روایت اسلامی از همان ابتدای آفرینش انسان و هنگام عصیان ابلیس تا گناهکاری آدم و حوا، پیوسته به آینده ای که پس از آن گناهکاری رخ خواهد داد، ارجاع و دلالت می شود. بی تردید، این امر در چارچوبی خارج از مقوله «سانحه ازلی» فهم و قابل توجیه نیست. شیوه روایی قرآن، در بیان حکایت آفرینش، خاص و جالب توجه است. در این شیوه، زمان، صورت خطی یا ممتد ندارد و در آن، رخدادها، به ترتیب وقوع، باز گفته نمی شود. برای مثال، در آن، «الله» از ابتدا و پیش از هر بروز سانحه ای، سخن از قرار گرفتن انسان بر روی زمین سخن می گوید؛ یا ابلیس، حتی پیش از ارتکاب گناه ازلی توسط آدم و حوا و هبوط آنان، «یوم یبعثون» را یادآور می شود؛ یا ملایک، از فساد و خونریزی آینده نسل آدم بر روی زمین، ابراز نگرانی می کنند؛ یا گفته می شود زمین برای انسان آفریده یا گسترانیده شده است و غیره. بدون تردید، این شیوه روایی، مبتنی بر تکنیک «جادویی» است. در نتیجه، در آن، همه رخدادهای فعلی و آتی، با هم، و به مرکزیت سانحه ازلی، بازگو می شوند. پر واضح است که کل داستان آفرینش زرتشتی برای بازگویی «سانحه ازلی» طراحی شده است و لذا در آن، اهوره مزدا، تنها یک بار از خواندن «اهونور» بهره می گیرد. روایت های مربوط به آغاز و پایان دوران نیز از آن جا که در ورای ظاهر صریح خود، در اصل، متضمن بیان شروع و پایان «سانحه ازلی» هستند، وجهی نمادین و سنبلیک دارند. بنابراین، زبان دینی، سرشار از داستان ها، حماسه ها، تمثیل ها، استعارات و حتی سکوت است ... زیرا نماد، ما به ازای چیزی است غیر از خودش. انگشت اشاراتی است نمایان گر صبح حقیقت ...» پس، بی هوده نیست که ماجراها و وقایع و امر و نهی ها در کتاب های به اصطلاح مقدس آسمانی، به هیچ وجه با عقل و منطق و علم امروزی بشر قابل قبول نیست و به همین دلیل دست کم در 1400 سال اخیر، یعنی پس از مرگ محمد هیچ

پیغمبری نیامده و هیچ کتاب جدید آسمانی نیز مطرح نشده است. ریشه این امر مهم را باید در آگاهی بشر و رشد تکنولوژی جستجو کرد. اما مذهب به دلیل این که از آب و تاب نیفتد بازگشت مسیح و یا ظهور امام زمان را مطرح می کنند تا همواره موقعیت اقتصادی و سیاسی خود را در جوامع حفظ کنند. مثلا، یکی از داستان های جالب مذهبی، ماجرای پیامبری نوح و خداپرستی است. روزی، روزگاری در گوشه ای از دنیا مردمی زندگی می کردند که خدا را فراموش کرده بودند و بت پرستی می کردند در آن زمان تنها یک نفر بود که خدا را از یاد نبرده بود و خدا را عبادت می کرد . او نوح پیامبر بود. خدا به او فرمان داد که مردم را راهنمایی کند. نوح به میان مردم رفت و به آن ها گفت : من از طرف خدا دعوت شده ام که شما را به پرستش خدای یگانه هدایت نمایم. آدم های پر زور و پول دار که از بت پرستی مردم «کسب درآمد» داشتند، دل شان نمی خواست که مردم خداپرست شوند. به همین دلیل، به مردم گفتند که نوح دروغ می گوید. اما نوح دست بردار نبود. کم کم حرف های نوح در دل بعضی از مردم فقیر اثر کرد و به او ایمان آوردند. برخی از مردم پیش نوح رفتند و گفتند: «تو چطور پیامبری هستی که فقط آدم های فقیر و بدبخت پیرو تو هستند؟» نوح گفت: «خوبی و بدی آدم ها به پول نیست. همه برای ما عزیز هستند اما آن مردم به حرف های او توجهی نداشتند و انگشت در گوش هایشان فرو می کردند تا حرف او را نشنوند. تا این که روزی از روزها پیش او رفتند و گفتند: دیگر از دست تو خسته شده ایم. تو سال هاست ما را از عذاب خدای خودت می ترسانی. اگر راست می گویی، از خدای خود بخواه تا عذابش را برای بت پرستان بفرستد. نوح هم چون از دست آن ها خسته شده بود، دست به آسمان برد و از خدا خواست برای آن ها عذاب بفرستد. خدا خواسته نوح را قبول کرد و از او خواست. تا کشتی خیلی بزرگ بسازد و منتظر فرمان خدا باشد. نوح شروع به ساختن کشتی کرد. هر روز بت پرستان او را مسخره می کردند. اما نوح به حرف آن ها توجهی نداشت، وقتی کشتی آماده شد خدا به نوح فرمان داد: ای نوح به خانواده و یارانت بگو تا سوار بر کشتی شوند و از هر حیوان و پرنده یک جفت انتخاب کن و به کشتی ببر. ناگهان ابرهای سیاه آسمان را پر کرد، همه سوار بر کشتی شدند، اما یکی از پسران نوح نافرمانی کرد و سوار نشد، باران تندی شروع به باریدن کرد. در مدت کمی آب به بالا آمد و همه جا را گرفت، بت پرستان و پسر نوح از کوه ها بالا رفتند تا آب به آن ها نرسد اما آن قدر باران بارید که حتی کوه ها هم زیر آب رفتند و به این ترتیب نوح و یارانش نجات یافتند و بت پرستان به همراه پسر نوح غرق شدند. پس از چهل شبانه روز کشتی نوح در بالای کوه «جودی» روی زمین قرار گرفت. نوح و همراهانش زندگی را از نو آغاز کردند و به کشت و کشاورزی پرداختند.»

یا این که انجیل می گوید که کشتی نوح در ناحیه کوه های آرارات فرود آمده است. قرآن، می گوید که کشتی نوح بر روی کوه «جودی» نشسته است. کوهی که در حال حاضر کشتی مورد نظر بر آن قرار دارد به ترکی «کودی» داغ یا همان کوه «جودی» نام دارد. آشور نصیرپال دوم، پادشاه آشور (۸۵۹ - ۸۸۳ پیش از میلاد) مدعی بود که کشتی نوح در محلی به نام نی سیر پهلو گرفته است. در فاصله کم تر از ۵۰۰ یاردی محل کشتی، دهکده ای وجود دارد که اوزون گیلی نام دارد و پایین تر از آن بر روی نقشه های بسیار قدیمی، محلی به نام نی سیر یا نسیر مشاهده می شود. اما این مساله و داستان کشتی نوح برای دولت ترکیه، بسیار سودآور است. چون که هر سال صدها هزار توریست از منطقه جودی که گفته می شود کشتی نوح را در آن جا کشف کرده اند بازدید می کنند و از این طریق ارزهای زیادی نیز به جیب دولت و سرمایه داران ترکیه ای سرازیر می شود. نام نوح، چهل و سه بار در قرآن آمده است. و نیز سوره ای مستقل به نام او در قرآن وجود دارد. از او، به عنوان اولین پیامبر اولوالعزم نام برده می شود که دارای شریعت و کتاب مستقل بوده و دعوت جهانی داشته و هم چنین اولین پیامبر پس از ادریس است. گفته می شود شغل او نجاری و مردی بلند قامت، تنومند و گندم گون با محاسن انبوه بوده و مرکز بعثت و دعوت او در شامات و فلسطین و عراق بوده است. نام اصلی او عبدالغفار (عبدالاعلی یا عبدالملک) بوده، و فرزند لمک بن متوشلخ بن اخنوع (ادریس) که با هشت یا ده واسطه نسب او به «حضرت آدم» می رسد. ادعا می شود که نوح، دو هزار و پانصد سال عمر کرد، هشتصد و پنجاه سال آن پیش از پیامبری و نهصد و پنجاه سال پس از بعثت و رسالت بوده که به دعوت مردم به توحید و خداپرستی مشغول بود و دویست سال به دور از مردم به کار کشتی سازی پرداخت و پس از ماجرای طوفان پانصد سال زندگی کرد و به آبادانی شهرها پرداخت. در اواخر عمر،

جبرئیل، بر او نازل شد و گفت: مدت نبوت تو به پایان رسیده و ایام زندگانیت به سر آمده، اسم اکبر و علم نبوت را که همراه تو است. به پسرت «سام» واگذار کن، زیرا من زمین را بدون حجت قرار نمی دهم، سنت من این است که برای هر قومی، هادی و راهنمایی برگزینم تا سعادتمندان را به سوی حق هدایت کند و کامل کننده حجت برای متمردان تیره بخت باشد. اما مهمترین پرسش این است که کدام عقل سلیمی می پذیرد که آینده بشریت را تنها جانداران درون کشتی نوح تضمین کرد؟! کدام ماتریال برای ساختن این کشتی به کار رفته بود که توانست از این همه امواج سهمگین و طوفان ها با آن همه بار سنگین بگذرد و صحیح و سالم به ساحل امنی برسد؟! چطور یک نفر این همه عمر کرده و تنها دویست سال از عمر 2500 سال خود را به تنهایی برای ساختن یک کشتی عظیم صرف کرده است از چه قدرت فوق العاده ای برخوردار بوده است؟ عدم وجود فضای کافی برای جا دادن 6 میلیون گونه جانوری در یک کشتی؟ قرار دادن گونه های گوناگون پرنده، خزنده، پستاندار، دوزیست و حشرات و غیره در کشتی نوح چگونه صورت گرفت؟ آن ها، چگونه در این کشی جای گرفتند و چگونه آب و غذای مورد نیاز تمام حیوانات و انسان ها برای یک سال سفر دریایی تامین شد؟ بویژه تنها 40 روز اول این سفر دریایی نوح، باران بارید و 325 روز دیگر سال باران نبارید، چگونه جانداران بدون آب، زنده ماندند؟ ادرار و مدفوع آن ها کجا تلمبار می شد؟ غذای آنان چطور تهیه و تامین می شد؟ برای مثال، تنها یک جفت فیل بالغ در سال به 160 تن غذا و 130 هزار لیتر آب نیاز دارند. حیوانات بزرگ دیگر نیز به ده ها تن غذا و هزاران لیتر آب در طول سال نیاز دارند و... بر اساس کتب ابراهیمی، سطح آب به اندازه ای بالا رفت که آب تمام نقاط زمین از جمله قله ها را زیر آب برد؟ نوح و همراهانش چگونه فهمیدند تمام کره زمین را آب فراگرفته است؟ فلسفه انتظار موضوعی نیست که مربوط به اسلام، آن هم از نوع مذهب شیعه اثنی عشری اش باشد. بدعت سلطنت موروثی در بین امامان شیعه بود که از پدر به پسر به ارث می رسید. یعنی تا مرگ علی امام اول شیعیان چنین بدعتی وجود نداشته است. پس از مرگ علی امام اول شیعیان، همان طور که تاریخ گواهی می دهد تا امام یازدهم مشکل جانشینی برای شیعیان پیدا نشده بود. اما همین که حسن عسکری فوت می کند، تاریخ شیعه دستخوش تغییراتی می شود که تا امروز در پرده ابهام است. بدین گونه، داستان مهدی گرایی ساخته شد و ادامه یافت. مهم تر از همه، شیعیان برای کسب قدرت و به انحصار در آوردن آن به ترفند «ظهور امام زمان» روی آوردند و آن را تبلیغ و ترویج کردند و به این جا رساندند. و با قدرت گرفتن حکومت اسلامی ایران، این داستان در ابعاد نجومی زمینه ساز خرافه گرایی و جنون مذهبی بیمارگونه شد.

امام جمعه موقت اهواز، سه شنبه، 17 آبان ماه 1390 برابر با 8 نوامبر 2011 ادعا کرد: جنبش وال استریت «زمینه ساز ظهور امام زمان» است!

آیت الله محسن حیدری، امام جمعه موقت شهر اهواز در خطبه های نماز عید قربان گفته است که «جنبش ضد وال استریت قدم بزرگی در زمینه سازی ظهور امام زمان است.»

داوود احمدی نژاد، برادر احمدی نژاد ضمن انتقاد از اسفندیار رحیم مشایی و اطرافیان او آنها را به تلاش برای رونمایی از امام دوازدهم شیعیان متهم کرد.

رییس سابق بازرسی نهاد ریاست جمهوری در بخشی از سخنان خود درباره رحیم مشایی این گونه اظهارنظر کرده است: «لیدر جریان انحرافی اصلا اصل ولایت را قبول ندارد و ادعا می کند امام زمان (عج) پای سفره ماست و او ما را هدایت می کند... جریان انحرافی هم همین ادعا را دارد که ما مستقیم به امام زمان متصل هستیم و نیازی به ولی فقیه نداریم.»

این چندمین بار است که اصولگرایان در برابر ادبیات «مهدوی» دولت موضع می گیرند. پیش از این نیز برخی از اطرافیان احمدی نژاد مدعی شده بودند که امام دوازدهم شیعیان روز 14 خرداد «ظهور خفی» خواهد داشت که «مقدمه ای بر اعلام ظهور علنی در سال های آینده» است و تنها «اصحاب خاص» از این مساله مطلع اند و به همین دلیل «به بهانه حج به حجاز رفته، با حضرت بیعت می کنند.»

تقی رضایار قائم مقام سازمان اوقاف و امور خیریه در مهر ماه خبر داده بود که «وجود مقبره 10 هزار و 500 امامزاده و 33 پیامبر در کشور، ایران را به قطب امام زادگان در جهان تبدیل کرده است.»

او گفته بود که این تعداد امام زاده در 80 هزار و 50 بقعه مدفون هستند. رضایار، گفته بود که تعداد امام زاده ها در سال ۹۰ نسبت به تعداد امامزاده ها در سال نخست انقلاب...، هفت برابر شده است. او، البته تعداد امام زاده های رسمی و مورد تایید سازمان اوقاف و امور خیریه را نزدیک به ۱۱ هزار اعلام کرده بود که در بیش از هشت هزار بقعه دفن شده اند.

به گفته سخنگوی سازمان اوقاف و امور خیریه تمام این امام زاده ها فرزندان و نوادگان خاندان پیامبر اسلام هستند و در سال ۸۹ بیش از صد میلیون نفر زایر به آنها مراجعه کرده‌اند.

اساسا از زمان روی کار آمدن محمود احمدی نژاد، بازار انتشار کتاب هایی با موضوع امام زمان و «مهدویت» و فیلم ها و سریال ها رونقی چشم گیر داشته است. دولت با صرف میلیاردها تومان از بودجه عمومی و به اشکال گوناگون از موسسه های فعال در این حوزه حمایت می کند. ظاهرا اعتقاد سرسختانه محمود احمدی نژاد به امام زمان و نزدیک بودن موعد ظهور او راز پنهانی نیست. احمدی نژاد بارها اعلام کرده «ایران باید سکوی ظهور امام زمان باشد» او چندی پیش در جمع طلاب مشهد گفت: «امام زمان دارد جهان را مدیریت می کند و ما داریم می بینیم دست هدایت آقا امام زمان در همه امور کشور نمایان است.»

در آغاز روی کار آمدن دولت نهم، ۱۳۸۴ خبرهایی در مورد امضای میثاق نامه اعضای دولت با امام زمان منتشر شد. در خبرها آمده بود که وزیر وقت ارشاد مامور انداختن این میثاق نامه به چاه مسجد جمکران شده است. جمکران روستای کوچکی در نزدیکی شهر قم است که مسجد مخروبه و کوچک آن در سه دهه گذشته و به ویژه از سال ۸۴، به یکی از بزرگ ترین زیارتگاه های ایران تبدیل شده. ظاهرا برپایه خوابی که یکی از اهالی دیده، چاهی که در این مسجد وجود دارد راه ارتباط و رساندن پیام و عریضه به امام زمان است. دولت محمود احمدی نژاد، از ابتدای کار خود میلیاردها تومان صرف تجهیز مسجد جمکران کرده و به گسترش فعالیت های آن یاری رسانده است. موسسه انتشاراتی جمکران اکنون از بزرگ ترین مراکز تولید و انتشار کتاب، جزوه و سی‌دی در حوزه «مهدویت» است. کمک های میلیاردی دولت محمود احمدی نژاد باعث شد عنوان کتاب هایی که انتشارات مسجد جمکران در سال ۸۵ منتشر کرد، ۸۰ درصد نسبت به سال پیش از آن افزایش یابد. خود این موسسه نیز در پایگاه اصلاع رسانی اش این افزایش را «چشم گیر» توصیف کرده و می نویسد از ۱۱۵ کتابی که سال ۸۵ منتشر شده ۶۹ عنوان به موضوع مهدویت و امام زمان اختصاص دارد. این کتاب ها در شمارگان یک میلیون و دویست هزار نسخه انتشار یافته اند. روند رو به رشد چاپ این گونه کتاب ها در سال‌های پس نیز ادامه داشته است. مطابق آمار موجود، تعداد این کتاب ها در سال ۸۸ تقریبا دو برابر سال ۸۵ بوده است. دولت محمود احمدی نژاد فقط در سال ۸۴ یک و نیم میلیارد تومان به مسجد جمکران هدیه کرد تا از زایران این مسجد در روز تولد امام دوازدهم شیعیان پذیرایی کند. چنین کمک هایی در سال های پس از آن نیز ادامه داشته است. به جز این کمک ها و ده ها میلیارد تومانی که صرف گسترش پارکینگ و ساختن جاده‌ی منتهی به جمکران شده، وزارت ارشاد نیز با خرید کتاب های این مرکز به رونق فعالیت های آن یاری می رساند. بخشی از کتاب هایی که در مسجد جمکران منتشر می شود با بودجه دولتی خریداری شده و مجانی در اختیار مسجدها و هیات های مذهبی قرار می گیرد. یکی از کارمندان وزارت ارشاد در سال ۸۶ گفته بود کمک های دولتی به انتشار کتاب در جمکران و مراکز مشابه در قم در کمتر از سه سال به ۳۰ میلیارد تومان می رسد. انتشارات مسجد جمکران با ۴۰۰ عنوان کتاب یکی از بزرگ ترین غرفه های بیست و سومین نمایشگاه کتاب تهران را به خود اختصاص داده است. مسجد جمکران سال پیش با ۳۵۰ عنوان کتاب به نمایشگاه آمده بود. به گفته مدیر این انتشاراتی، نیمی از این کتاب ها «مرتبط با موضوع مهدویت» هستند. او نوزدهم اردیبهشت ۸۹ در گفتگو با خبرگزاری شبستان، کتاب های «ناپیدا ولی با ما» به زبان آلمانی، «راهکارهای عملی یاد حضرت بقیه الله»، «خدا کنه که بیایی» و «داستان من و نیامدن تو» را از جمله کتاب هایی معرفی کرد که برای اولین بار در نمایشگاه کتاب عرضه می شود. حمایت از

موسسه هایی که به موضوع مهدویت می پردازند به جمکران محدود نمی شود. سال 1390 برای نخستین بار موسسه ای با نام «مرکز تخصصی مهدویت» نیز در نمایشگاه کتاب تهران حضور پیدا کرده است. این مرکز ۶۰ کتاب و نرم افزار امام زمانی در غرفه خود عرضه می کند. حجت‌الاسلام مسعودیان، مسوول انتشارات مرکز مهدویت، یازدهم اردیبهشت ۸۹ به خبرنگاران گفت کتاب های «تا ظهور» و «جهانی شدن و فرهنگ مهدوی» در نمایشگاه امسال ارایه می شوند و کتاب های «مدینه فاضله مهدوی الگوی توسعه سیاسی جمهوری اسلامی» و «مهدی در آینه وحی» از آثار دیگری هستند که تا پایان سال جاری انتشار خواهد یافت. هیچ آمار دقیقی از میزان واقعی کمک های دولت به موسسه ها و نهادهایی که فعالیت شان به نوعی با امام دوازدهم شیعیان مرتبط است وجود ندارد. کمک های دولتی گاه از محل اعتبار هزینه های پیش بینی نشده بودجه جاری تامین می شود، گاه به صورت یارانه خرید کتاب وزارت ارشاد و گاه در قالب برنامه های توسعه. آنچه مشخص است افزایش مراکز فعال در این حوزه و رشد چشمگیر کتاب هایی است که در این زمینه منتشر می شود. کمک های دولت محمود احمدی نژاد گرچه نصیب اغلب موسسه های فعال در حوزه مهدویت شده، نقش او در ترویج موقعیت و فعالیت های مسجد جمکران بسیار برجسته است. دولت نهم در ابتدای کار خود اعلام کرد قصد دارد این مسجد را به گونه ای گسترش دهد که ظرفیت پذیرش سالانه ۱۵ میلیون زایر را داشته باشد. سخنان احمدی نژاد در مورد نقش امام زمان در مدیریت جهان و کمک های دولت به رونق جمکران با مخالفت های صریحی در مجلس و در میان علمای قم روبرو بوده است. برخی از علمای محافظه کار نیز توجه بیش از حد به جمکران را رواج خرافه عنوان کرده اند. به رغم این پیوند سیاست های محمود احمدی نژاد و نزدیکانش با نزدیک بودن زمان ظهور امام غایب شیعیان هم در اظهارات او منعکس است هم در افزایش فعالیت های مراکز مهدویت. از زمان روی کار آمدن دولت احمدی نژاد با افزایشی محسوس نسبت به گذشته هر سال صدها نشست و کنفرانس در مورد ظهور امام زمان با بودجه عمومی در سراسر کشور برگزار می شود. متاسفانه در طول تاریخ ایران چه پیش و چه پس از اسلام، همواره پیوندی فشرده میان دین و قدرت سیاسی (دولت) برقرار بوده است. این پیوند بویژه پس از سقوط ساسانیان در دو دوره صفوی (نخستین بار با رسمیت یافتن تشیع چون مذهب دولتی و کشوری) تثبیت و تبدیل به پیوندی ارگانیک می شود. از آن پس پیوند دولت و دین همواره با فراز و نشیب هایی استمرار پیدا می کند. بویژه در دوره قاجار، دین و روحانیت نقشی تعیین کننده در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران بازی می کنند. در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه، سیطره و اقتدار دین را نه تنها در حوزه قدرت بلکه مهمتر در حوزه اپوزیسیون قدرت نیز مشاهده می کنیم. نمود آشکار و بارز اقتدار دین بر جنبش سیاسی و اجتماعی ایران، نقش روحانیت در سر و رهبری آن است. ترجمان نفوذ دین بر سیاست و جامعه در ایران، هفتاد و سه سال پیش از قانون اساسی حکومت اسلامی در متمم قانون اساسی مشروطه نمایان است. در آنجا که اصل عدم مباینت با موازین دین و شریعت اسلام، در همه زمینه ها، از سه قوای مملکتی (اجرایی، قانون گذاری و قضایی) تا حقوق ملت (تحصیل و تعلیم، مطبوعات، تشکیل انجمن ها و اجتماعات...) حاکم می شود. اما می دانیم که قانون اساسی مشروطه هیچگاه اجرا نمی شود و تنها با استقرار حکومت اسلامی در ایران است که مضمون تئوکراتیک متمم قانون اساسی مشروطه به طور کامل و رادیکال تحقق پیدا می کند. تا آن زمان در دو حکومت سلطنتی پهلوی ها، مساله مناسبات دولت، جامعه و دین زیر سایه مساله عاجلی چون دیکتاتوری فردی و استبداد قرار می گیرد. در این دوره می توان از گرایشی به سوی کاهش نقش انحصاری دین در جامعه صحبت کرد. گرایشی که البته از مدتی پیش (اواخر دوران قاجار) آغاز شده بود. از جمله با تاسیس مدرسه مدرن توسط حسن رشدیه که به انحصار روحانیون و مکتب خانه ها در سوادآموزی پایان می داد. اما آنچه که زیر نام «سکولاریزاسیون» در دوران پهلوی ها می نامند از جمله می توان به اصلاحات به نفع حقوق شهروندی زنان اشاره کرد اقداماتی بود از بالا، ناقص، متناقض، آمرانه، بدون آزادی و دموکراسی، بدون شرکت و مشارکت مردم و سرانجام از طریق مماشات و بند و بست با جناحی از روحانیت و دستگاه آن و... حکومت پهلوی، پس از کودتای 28 مرداد و به ویژه از نیمه دوم دهه 40، با تشدید دیکتاتوری فردی در ضدیت با آزادی، دموکراسی و فعالیت آزاد جامعه مدنی با دست زدن به مدرنیزاسیونی ناقص، متناقض و بدون شرکت و مشارکت مردم با تشدید بی عدالتی ها و اختلافات طبقاتی، سرکوب های شدید گرایشات چپ

جامعه،... در حقیقت زمینه ها و شرایط رشد گرایش ارتجاعی اسلامی در ایران را فراهم می کند. به طوری که در فردای این انقلاب عظیم مردمی، اسلامگرایان با سرکوب و کشتار انقلابیون و فعالین جنبش های اجتماعی، نهادهای دمکراتیک مردمی، سازمان ها و احزاب سیاسی، سرکوب روشنفکران مترقی و تسخیر رسانه ها و غیره به قدرت می رسند. به این ترتیب، ریشه به قدرت رسیدن حکومت اسلامی را باید در تاریخ ایارن و در عملکردهای حکومت های پهلوی مورد بحث و بررسی قرار داد. در حقیقت، سکولاریزاسیون به معنای واقعی و آن طور که در غرب پیش رفته، در طول تاریخ گذشته ایران و به طور مشخص از انقلاب مشروطیت به این سو، هر چند که همواره حضور داشته است، اما هیچگاه به گرایش غالب در نیآمده است. ما حتی در قرن بیست و یکم شاهد این هستیم که باز هم مذهب برای طبقات حاکمه کاربرد دارد و نقش مهمی در بقای وضعیت موجود دارد. همان طور که آلتوسر می گوید «مذهب همواره در کار روغن کاری سیستم های طبقاتی ست تا از زنگ زدگی آن جلوگیری کند.» مذهب همواره نقش افیون را برای توده ها داشته است. مذهب عامل خرافات و عقب ماندگی مردم است. مذهب تبعیض و استثمار و ستم و نابرابری سیستم سرمایه داری را توجیه می کند. تمام مذاهب، اطاعت و فرمانبرداری از پدر، برادر، شوهر را جزء وظایف تخطی ناپذیر زن می دانند. کنترل زنان و تحمیل سلطه مرد بر زن به عنوان امری الهی مهم ترین هدف همه ادیان است. تاریخ نقد دین به قدمت تاریخ خود ادیان و به طور تنگاتنگی درگیر با آن است. برای نمونه، نقد هندوییسم به پیدایش بودیسم منجر گردید، نقد یهودیت به پیدایش مسیحیت، نقد کاتولیسیسم به پیدایش پروتستانتیسم و غیره. اما فقط این گونه نقدهای دینی درون ماندگار و بین دینی نیست که از هزاران سال پیش به این کار خطر می کنند، بلکه هم چنین نقد دینی آزاد از دین نیز دارای سنتی پیشینه دار است. نوشته های روشنفکران ایرانی درباره آزادی، جدایی دین از دولت و غیره نیز کم نیستند. ایرانیان، از دوره صفویه (سده های ١٦ و ١٧ میلادی) با تمدن جدید غرب آشنا بودند، اما این تماس ها عمیق و تاثیرگذار نبود. ولی در سده نوزدهم میلادی، رویارویی با تمدن غرب که با سلاح علم و تکنولوژی مجهز بود، جدی و اجتناب ناپذیر بود. تماس های گوناگون در عرصه سیاست، فرهنگ، اقتصاد و علم و اندیشه با اروپائیان در این عصر، به ویژه پس از شکست های پی‌درپی ایران در مواجه با روسیه (١٢١٩-١٢٢٨ ق و ١٢٤١-١٢٤٣ ق.) و انگلیس (مساله هرات ١٢٧٣- ١٢٥٤ق)، و به دنبال احساس نیاز روزافزون به دانش و فن آوری جدید برای جبران عقب ماندگی، تشدید گردید. بدین گونه، ورود اندیشه تجددگرایی (Modernism)، با واکنش‌های گوناگونی از سوی گروه‌های مؤثر اجتماعی همراه شد. نوشته های چهره های بارز روشنفکری ایران در عصر ناصری (١٣١٤-١٢٦٤. ق)، به عنوان نخستین رسایل آزادی خواهانه که در اصطلاح به متون کلاسیک معروف هستند، نوع نگاه این اندیشه گران به موضوعات مهمی چون آزادی، دین، حکومت قانون، پاسخ گویی حکومت، استبداد، آزادی بیان و عقیده و نظایر آن است.

میرزا فتحعلی آخوندزاده (١٢٩٥-١٢٢٧.ق)، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله (١٣٢٦-١٢٤٩.ق)، میرزا یوسف خان مستشارالدوله (وفات ١٣١٤.ق)، میرزا آقاخان کرمانی (١٣١٣-١٢٧٠.ق) و میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی (١٢٣٩-١٢٥٠.ق) و...

این چهره ها در سه کانون گوناگون قفقاز، عثمانی و اروپا با نوشتن رسائل، مقالات و انتشار کتب خود در واقع در برابر دو پرسش بنیادین اشاره شده از خود واکنش نشان داده اند. در پاسخ به این مسایل تاریخی، آنها در نوشته هایشان به طور کلی دو عامل: ١- تعصب دینی و ٢- استبداد سیاسی را مانع عمده بر سر راه ترقی ایران می دانستند و برای چاره آن با توسل به الگوهای کشورهای دیگر دو راه حل مشخص ارایه می دادند. ١- مبارزات سیاسی و ٢- رواج تفکر علمی از راه گسترش معلومات و رواج علم و دانش جدید در میان عموم مردم.

میرزا فتحعلی آخوندزاده از چهره های بارز نواندیشان ایرانی عصر ناصری به شمار می آید. پدرش «میرزا محمد تقی حاجی احمد» در اوایل جوانی «کدخدای قصبه خامنه» بود. پس از برکناری از این سمت (١٢٧٧.ق)، به قصد تجارت رهسپار «شکی» از بلاد قفقاز گشت و در همان جا ازدواج کرد. «فتحعلی» حاصل این پیوند، در همان شهر و به سال ١٢٢٨ق. به دنیا آمد. اما پس از چندی به دلیل

اختلافات خانوادگی از پدرش جدا شد و به همراه مادرش به قریه مشکین از توابعه اردبیل رفت. در آن جا عموی مادرش «آخوند حاجی اصغر» او را به فرزندی پذیرفت و به نام «حاجی علی اصغر اوغلی» معروف گشت. عنوان «آخوند زاده» از بابت بر روی میرزا فتحعلی گذاشته شد. در سال ۱۲٤۷ قمری، به علت سفر حج آخوند حاجی علی‌اصغر، میرزا فتحعلی به منظور آموختن منطق و فقه و اصول به «آخوند ملا محسین» سپرده شد. چرا که در ابتدا نیت او آن بود تا در سلک روحانیون درآید. میرزا فتحعلی، در این باره می گوید: میرزا شفیع «شروع کرد به کشف مطالبی که تا آن روز از من مستور بود... و پرده غفلت را از پیش نظرم انداخت پس از این قضیه از روحانیت نفرت کردم و نیت خود را تغییر دادم.» بنابراین، تحول ذهنی «فتحعلی» از این جا آغاز گشت. در سال ۱۲٤۹ ق.، میرزا فتحعلی به منظور آموختن زبان روسی وارد مدارس جدید روس ها در آذربایجان شد. و پس از یک سال تحصیل در آن مدرسه به همراه «حاجی علی اصغر» به تفلیس رفت تا هم درسی بخواند و هم کار و باری پیدا کند. و در همان جا بود که به عنوان مترجم السنه شرقی مشغول به کار شد. شغل مترجمی زبان روسی او را تقویت کرد به نحوی که او را قادر ساخت تا مقالات خود را به زبان روسی بنویسید. و این مهارت، دریچه ای از دانش و بینش جدید را بر روی او گشود. در تفلیس که در آن هنگام پایگاه آزادی خواهان و کمونیست های روس بود، احزاب و گروه های سیاسی فعالیت شدید داشتند. آشنایی و ایجاد ارتباط میرزا فتحعلی با چهره های فعال و برجسته این گروه ها موجب تاثیرپذیری فکری و ذهنی او گشت. هم چنین در آن محیط پر تحرک فرهنگی و سیاسی، میرزا فتحعلی با جهان دانش و اندیشه های نو ادبی و اجتماعی و سیاسی مغرب آشنا شد. آثار به جا مانده از او به خوبی تاثیرپذیری او از جریانات نوگرایانه غرب (اروپا) و روسیه را نشان می دهد. و بی تردید کلید آشنایی او با اندیشه های اروپائیان زبان روسی بوده است. آثار و نوشته های انتقادی او در دو محور اصلی یعنی تغییر خط و اصلاح الفبا و ترویج فنون و علوم جدید دور می زند. هم چنین بخش عمده ای از نوشته های او پیرامون ادبیات اجتماعی و انتقادی در زمینه‌ی تاتر و قصه و شعر است. آخوند زاده، پس از شصت و شش سال عمر در ٢٤ صفر ۱۲۹۵ (۲۷ فوریه ۱۸۷۸) در تفلیس از دنیا رفت. ایران امروز در عرصه هایی چون بی کاری، فقر، تن فروشی، کلیه فروشی، اعتیاد، خودکشی و هم چنین زندان و شکنجه و اعدام و سنگسار در سکوی «پرافتخار پیروزی؟» ایستاده و به جهان فخر می فروشد. از این رو، سران این حکومت، همواز تاکید دارند و از مردم می خواهند: باید خدای عزوجل را شکرگزار باشند. چرا که این همه «افتخارات» حکومت اسلامی، اساسا برای ظهور امام زمان لازم و ملزوم یکدیگر هستند. در چند سال اخیر شدیدتر از گذشته، گفته می شود رهبر نماینده تام الاختیار خدا و رییس جمهور نماینده و سخن گوی امام زمان است و مخالفان آنان، محارب خدا و امام زمان هستند! بنابراین، استفاده از دین در زمینه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اخلاق یکی از راهکارهای فریب کارانه سران حکومت اسلامی از خمینی تا خامنه ای بوده است.

اگر امام زمان آید!

اگر امام زمان آید

دکان ملاها تخته می‌شود

آیت‌الله سکته می‌کند

حجت‌الاسلام آخته می‌شود.

می‌ریزد ترس آدم از اسلام

می‌اندیشد و پرسش می‌کند

به سر خود نمی زند دیگر

در سر خود قیل و قال می‌کند

در کارگاه مغز ما اضداد

همگی شب و روز در جنگ‌اند

جنگجویانی حقیر و فقیر

که بی‌عقل و استدلال می‌لنگند.

عقل دزدی و استدلال‌کُشی

کار آخوند روباه صفت است

با امام و خر دجال خود ابلیس

چه خانه‌ها خراب کرد و چه ها نشکست.

حالا دکان امام زمان بسته

شیطان و خر دجال به هم ریده

آخوند عبا و عمامه داده به باد

فکلی گشته ریش خود تراشیده

روزی که در راه است، این داستان

زبان به زبان گفته خواهد شد

ظهور امام زمان باعث

خنده مرغ‌های پخته خواهد شد.

(سیاح تبریزی)

در حقیقت، داستان مذهب و امام زمان، بویژه برای شیعیان دکان دو نبشی ست که یک در آن به بازار و اقتصاد و در دیگر آن به سیاست و قدرت سیاسی باز می شود. در ایران و مردم خاورمیانه بویژه زنان همواره از سوی گرایشات مذهبی، مردسالاری و حکومت ها سرکوب شده اند و حتی ابتدایی ترین خواسته های آن ها در بسیاری از کشورهای جهان نیز برآورده نشده است. ساختار سنتی جامعه ایران و نقش مذهب در ایران، موقعیت اجتماعی زن را فرودست نگه داشته است و او را عملا از زندگی اجتماعی دور نگه داشته و به انزوا کشانده است. عصر قاجار در ایران، تاریک ترین دوران برای زنان محسوب می شود. اما در انقلاب مشروطه و پس از آن، زنان حضور فعال سیاسی در جامعه پیدا می کنند. نقش زنان در پیروزی انقلاب 57 بسیار چشم گیر بود. و در این سی و سه سال حاکمیت جمهوری اسلامی، با وجود این که زنان به طور سیستماتیک سرکوب و تحقیر شده اند اما آن ها، مرعوب این فضای رعب و وحشت حکومت اسلامی و هم چنین فضای مردسالاری نشده اند و به دوش به دوش مردم برابری طلب و آزادی خواه و چپ به مبارزه خود ادامه می دهند به طوری که همگان می دانند بدون حضور زنان هیچ انقلابی در هیچ کشوری به ثمر نمی رسد و معیار آزادی جامعه با معیار آزادی زنان محک زده می شود. زنان بیش از هر گروه اجتماعی، در ایران و هر جای دیگری از جهان، از جدایی دین از دولت بهره خواهند برد. مذهب، باید به امر خصوصی افراد تبدیل

گردد. مذهب رسمی از بین برود و قوانین مذهبی چون مجازات های مذهبی، چندهمسری،حجاب اجباری، ارث، صیغه، سنگسار و غیره از جامعه رخت بربندد. هرگونه بودجه دولتی و غیردولتی به نهادهای مذهبی و روحانیون قطع گردد و روحانیون نباید از امتیازات ویژه ای برخوردار باشند. به این ترتیب، امروز طبقات حاکم و مشخصا در ایران زیر حاکمیت جمهوری اسلامی، از دین برای بقا و سلطه قدرت خود بهره می گیرند. آن ها در تلاشند توده های مردم را از مبارزه و مقاومت در برابر ظلم و ستم و استثمار، به سوی عقاید مذهبی بکشانند تا با حمایت توده های مردمی متوهم شرایط موجود را حفظ نمایند. اما به هیچ وجه دین قادر نیست راه رهایی را به مردم نشان دهد تا مردم شرایط فلاکت بار موجود خود را به نفع خود تغییر دهند. اما دین همواره انسان ها را به بندگی و تسلیم در برابر وضعیت موجود، تشویق می کند و وعده زندگی بهتر در «آن دنیا»، یعنی دنیای پس مرگ را می دهد که ذره ای واقعیت ندارد. بنابراین، آموزه های مذهبی غیرعلمی و تخیلی و مضر هستند و باید عمیقا و همه جانبه به نقد کشیده شوند. مذهب جان سخت و توهم زاست. ایدئولوژی های گوناگون مذهبی که تاریخ در اعصار گوناگون خود به آن ها میدان داده، دشمن بشر و آزادی هایش شده است. ایدئولوژی های مذهبی پرخاش جو و متجاوز است که شرایط زیست و زندگی انسان را زیر پرسش می برند. بنابراین، کسانی که به ایدئولوژی های اسلامی را «الهیات و اسلام رهایی بخش» می نامند عین ارتجاع را در جامعه تبلیغ می کنند. در جهان امروز عربستان سعودی از یک سو و حکومت اسلامی ایران از سوی دیگر در عین حالی که با هم رقابت شدید دارند اما هر دو پایگاه اصلی مرتجعان سنی و شیعه و فرقه های دیگر اسلامی هستند. هر دو آنها جهل و جنایت را باز تولید می کنند و مانع رشد و شکوفایی خلاقیت های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی این جوامع هستند. آزادی بیان، قلم، اندیشه، فعالیت جمعی، با خدایی و بی خدایی، مذهبی و لامذهبی و غیره، حق طبیعی هر انسانی است. انسان باید برای انتخاب اولویت های خود و تعیین سرنوشت خود، آزاد باشد. انسان باید آن چنان آزاد باشد و آن گونه که تمایل دارد، مسیر زندگی خود را تعیین نماید. در طول تاریخ بشری، انسان اولیه با تفکر و دانش کم آن زمان در مقابل حوادث طبیعی هم چون سیل و زلزله، باران و باد، رعد و برق، آتشفشان، خود را عاجز می دیدند و وحشت زده می شدند. ناتوانی انسان در درک علمی این مصائب طبیعی، زمینه ساز اولیه رشد باورها و اعتقادات ماورای طبیعت در ذهن انسان های اولیه شد. پسها به مرور اشکال ایدئولوژیک دینی شکل گرفت. کتب مذهبی مانند تورات، انجیل و قرآن که درک نازل و غلط از انسان و طبیعت به دست یم دهند و بویژه زن را به عنوان انسان کامل و مستقل به رسمیت نمی شناسند، مقدس شمرده شدند. در ادیان یکتاپرست این نیروی ماوراء الطبیعه، خداست. انسان اولیه تمام مصائب طبیعی را به خشم خدایان بر علیه انسان تفسیر کرده و برای نجات از بلایای طبیعی به درگاه خدایان زانو زده و با ورد و دعا و غیره طلب بخشش می کردند. خدایان در این دوره ها خدایان زیادی چون خدای باران، خدای زلزله و... آفریده شدند. اما با گسترش هر چه بیش تر علم و دانش و آگاهی انسان، به تدریج از تعداد خدایان کاسته شد. در دوره برده داری و فئودالی، مذاهب تک خدایی بیش تر رشد می کند. این مذاهب با تبلیغ خرافات مذهبی، جنگ و کشتار و کشورگشایی توانستند امپراطوری خود را در کل جهان گسترش دهند. یهودیت، مسیحیت و اسلام در بستر جنگ های خونین توانستند قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را تحکیم بخشند. انسان امروز که طبقات اجتماعی و معادلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قدرت های مالی بزرگ و کارتل ها و تراست ها و رسانه ها و دولت ها را می شناسد؛ شدیدا مورد تبعیض قرار می گیرد؛ استثمار می گردد؛ هر لحظه زندگی اش تهدید به نابودی می شود بخشا به باورهای خرافی و مذهبی و حتی اعتیاد پناه می برد. بر این اساس بنیان های اساسی و محوری آموزه های تمام ادیان یکی است ریشه در مناسبات نابرابر برده داری و فئودالی و اکنون سرمایه داری دارند. همه مذاهب، همواره مردسالاری و پدرسالاری، مالکیت خصوصی و استثمار را تقدیس می کنند و این وضعیت را ابدی و ازلی می نامند. اسلام ارتدکس، همواره خواستار برقراری حکومتی اسلامی است زیرا محمد، پیامبر مسلمانان، در تاریخ برای برقراری چنین حکومتی شدیدا جنگیده است. به همین علت اسلام ارتدکس، خواهان جنگ و خشونت و کشورگشایی است. زیرا تاریخ اسلام از بدو پیدایش، خواستار جنگ و کشتار و ترور مخالین و «کفار» و غارت اموال آن ها و هم چنین علیه سایر اعتقادات جهت گسترش خود بوده است. مذهب در تاریخ، همواره عامل جنگ و کشتار بوده است و زندگی

بسیاری از انسان ها را به خاطر هیچ و پوچ بر باد داده است. مذهب در طول تاریخ، عامل هیچ تحول مثبتی در زندگی انسان ایفا نکرده است. پیامبران مذهب توحید، همگی برای رسیدن به قدرت مذهب خود را آورده اند و به آزار و خودآزاری طبقه محروم دامن زده اند. در حقیقت، پیامبران و امامان به اصطلاح راستین، نه تنها تکه نانی به سفره خالی محرومان جامعه نیاورده اند، بلکه برعکس بلای جان مردم شده و به عنوان ابزاری در دست طبقه حاکمه برای استثمار هر چه بیش تر مزدبگیران شده اند. بنابراین، هر توجیهی برای تبرئه کردن مذهب، تلاشی ست برای خواسته های طبقات حاکم. قشر روحانی در همه کشورها، همواره در تاریخ قشر ممتازی بوده اند و بدون این که کاری انجام دهد از حمایت های کلان اقتصادی حاکمان، سرمایه داران و حتی مردم عادی مذهبی نیز برخوردار بوده اند و هنوز هم هستند. درآمدهای کلان این همه کلیسا، مسجد و امام زاده و مراکز مذهبی، در خدمت همین قشر ممتاز است حتی اگر در قدرت هم نباشند. در واقع حکومت اسلامی و مذهب چنان درهم تنیده شده اند، که این دو را نمی توان از هم جدا نمود. و تحقق شعار جدایی دین از دولت بدون بر کناری کلیت این حکومت نمی تواند عملی گردد. از این رو، هر جنبشی برای خواست جدایی دین از دولت نمی تواند با سرکوب بی رحمانه حکومت اسلامی مواجه نشود. ولی طنز تاریخ چنان است که حکومت اسلامی در سه دهه ای که گذشت، خود شرایط رودروی مردم با مذهب را مهیا کرده است. مردم ایران، در سه دهه اثرات تخریبی مذهب و مذهبی کردن جامعه را با تمام وجودشان لمس کردند، از این رو هیچ گاه به اندازه امروز شرایط برای طرح شعار جدایی دین از دولت و همه گیر بودن آن فراهم نمی باشد. همان طور که در بخش های پیشی نوشته حاضر دیدیم دین به ما می گوید موجودات و نیروهایی در جهان هستند که انسان هرگز نمی تواند به درک و فهم آن ها دست پیدا کند. بنابراین، انسان همیشه باید به این موجودات و نیروهای ماوراء الطبیعه گردن بگذارد. برای مثال، در ادیان یکتاپرست این نیروی ماوراء الطبیعه، خداست. دین به ما حکم می کند که تنها راه کامل شدن انسان آن ست که دستورات الهی و کتاب های آسمانی او پیامبران و امامانش این نیروی ماوراء الطبیعه به مطلق و چشم و گوش بسته اجرا کند. همین امروز روز عید فطر و قربان، تنها در خاورمیانه و کشورهایی که گرایشات مذهبی موجودند برگزار نمی شود همین روزهای مذهبی در کاخ سفید توسط روسای جمهوری ایالات متحده آمریکا نیز برگزار می شود. شکی نیست که اهداف سیاسی پشت این مسایل است. همه حاکمان سیستم سرمایه داری، عوام فریبی اند و از هر امکان و زور و خرافات برای بقای حاکمیت خویش سود می جویند. علاوه بر دوران های برده داری و قئودالی، در دوران سرمایه داری نیز کلیه دولت های جهان سرمایه داری پیشرفته مانند آمریکا و اروپا و چه دول کشورهای عقب مانده مانند خاورمیانه، همواره مذاهب را تقویت کرده اند و هنوز هم می کنند. حتی در کشورهایی عربی که در اثر مبارزه پیگیر کارگران و مردم آزاده و انقلابات اجتماعی - سیاسی آن ها، دین و دولت از هم جدا شده اند، باز هم دین از پشتوانه طبقات حاکمه و طبقات ثروتمند برخوردار است. آن ها از دین، به عنوان یکی از ابزارهای مهم، در جهت حفظ منافع خود و حاکمیت شان بهره می جویند. حقیقت این است که کلیه کتاب های به اصطلاح آسمانی و روایات و دیگر نوشته های مذهبی، تنها درک و شعور زمان خود را منعکس می کنند. از آن جایی که درک و شعور انسان، همواره مسیر تکامل را طی می کند، واهی و تخیلی بودن این کتاب ها و نوشته ها به مرور آشکار شده است. مسلما، جدایی کامل و همه جانبه دین و دولت، گام بسیار مهمی است برای حرکت به سوی برابری و آزادی های فردی و اجتماعی. از این رو، یک وجه مهم مبارزه جنبش های اجتماعی و هم چنین روشنفکران، نقد دین با هدف جدایی دین و دولت است. در واقع بلاید تلاش شود فرهنگ جامعه تغییر کند، یعنی صرفا با تغییر حکومت مشکلات حل نمی گردد. بنابراین، روشنگری بسیار مهم و حائز اهمیت است. بی شک، باید برای برپایی جهانی تلاش کرد که در آن، تبعیض نباشد، نابرابری جنسی و ملی نباشد، ستم و استثمار در کار نباشد. همه زشتی ها و پلیدی های جهان امروز، به زیبایی و شکوفایی خلاقیت های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جهان شمول و برابر و آزاد تبدیل شود. دنیایی سرشار از عشق و برابری و شادی باشد، دنیایی که در آن، جوهره انسانی به دور از هرگونه تبعیض و نابرابری و تقسیم بندی جنسی و ملی و مذهبی مدنظر همگان قرار گیرد و به فرهنگ عمومی جامعه تبدیل گردد. حقیقتا، مذهب یکی از انواع سرکوب معنوی است که همه جا بر دوش توده های مردم، سنگینی می کند و ناتوانی طبقات زیر ستم و ناتوانی شان در نبرد با طبیعت،

باعث باور به خرافات خداها، شیاطین، معجزات و غیره می شود. در حقیقت باورهای مذهبی، مانع از آن می شود که مردم، جهان و هستی و پیرامون خود را آن طور که هست بشناسند و آگاهانه مساله ای را رد کنند و یا بپذیرند. بنابراین، بدون شناخت درست، چیزی را نیز نمی توان تغییر داد. از سوی دیگر، ایدئولوژی مذهبی، متکی بر خرافات و تحریف واقعیات جامعه و طبیعت و ادعاهای کاذب است. بنابراین، پرواضح است که دین و مذهب، اختراع خود انسان است. بررسی کتب ادیان سه گانه یهودیت، مسیحیت و اسلام، به سادگی نشان می دهد که این ها تاریخ سیاسی ـ مذهبی، اقوامی هستند که در عهد کهن می زیستند. در این کتاب ها، برخی وقایعی که ادعا شده، هرگز واقعیت نداشته است. یک مثال ساده این است که چرا امروز پیغمبر و امام و معجزه در هیچ نقطه دنیا مشاهده نمی شود؟ دلیلش روشن است آگاهی بشر به جایی رسیده است که به این نوع خرافات اهمیتی ندهد. در جهان امروز دیگر کسی به فجایع طبیعی چون زلزه و سیل و غیره به عنوان «خشم و خروش خداوند» نگاه نمی کنند. همه ادیان، هم به مردم وعده های «اجر و پاداش» می دهند و هم آن ها را از «گناه» می ترسانند. در حالی که در بین انسان حلال و حرام و گناه و... واقعیت ندارد آن چه هست در مناسبات میان انسان ها موجود است مربوط به عملکردهای عادلانه و ناعادلانه و درتس و غلط آن هاست. همین ارزش و معیارها نیز با گذشت زمان و با تغییر فضای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، همواره دگرگون می شوند و تغییر می یابند. زن ستیزی در همه کتاب های ادیان و روایات و توضیح المسایل ها، موج می زند. همه ادیان، بر فرودست بودن زن نسبت به مرد تاکید می کنند و آپارتاید جنسی و مردسالاری را پاس می دارند. ادیان، زنان و کودکان را همانند اشیا، جزو دارائی های مرد به حساب می آورند. ادیان می گویند مردان باید بر زنان تسلط داشته باشند و دایما باید آنان را کنترل کنند. ادیان، جایگاه زن در همسرداری و «زاد و ولد» به حساب می آورند به صراحت می گویند که زن باید مطیع مرد باشد، در غیر این صورت، مرد می تواند او مورد ضرب و شتم قرار دهد. مذهب به انسان ها توصیه می کند که تا وقتی در زمین هستند، تسلیم شوند و صبور باشند و به امید پاداش های آخریت و بهشتی آسایش بیابند. به همین دلیل مذهب، حربه مهمی در دست سرمایه داری در جهت توجیه استثمار و ابدیت بخشیدن به سلطه سرمایه داری است. مسلما تا زمانی که چرخ جامعه بشری بر پایه مناسبات اقتصادی و اجتماعی نابرابر و کسب سود و استثمار می چرخد؛ تا زمانی که تبعیض و ستم و استثمار نابود نشود؛ تا زمانی که بشر به درک درست از نیروهای محرکه واقعی درون طبیعت و جامعه و به خودآگاهی نائل نشود، کمابیش سلطه مذهبی در جوامع جریان خواهد داشت. نهایتا به قول مارکس، انسان دین را می آفریند. دین، وارونه دیدن عالم است و وارونه دیدن خود انسان؛ به دلیل این که انسان وارونه است. کسی که در محیط وارونه زندگی می کند، اندیشه های او هم وارنگی و اعوجاج پیدا می کند. در تحلیل نهایی مارکس، دین اساسا هم محصول از خودبی گانگی و هم بیانگر منافع طبقاتی است. دین هم ابزار فریب کاری و ستم گری به طبقه زیردست جامعه است و هم بیانگر اعتراض علیه ستم گری می باشد و نیز نوعی تسلیم و مایه تسلی در برابر ستم گری است. در واقع همه چیز در این جهان و کل هستی، پدیده های مادی و واقعی هستند و خارج از این، هیچ هستی دیگری وجود ندارد. هیچ قدرت «ماوراء الطبیعه» بشر وجود ندارد. بنابراین، کلیه آرا و ایده ها، در نهایت از واقعیت های مادی طبیعت و جامعه نشات گرفته اند. در آخر باید توجه داشت هرچند که مبارزه با مذهب و روشنگری درباره آن در جامعه، به عنوان یک کار فرهنگی در کنار مبارزه سیاسی و اجتماعی با ظلم و ستم و استثمار سرمایه داری و حکومت، در هر مرحله ای برای فعالین فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برابری طلب و آزادی خواه و عدالت جو الزامی است. هم چنین باید تاکید کنیم که مبارزه با مذهب، به معنی توهین بر هیچ انسان مسلمانی نیست. زیرا مبارزه با مذهب را مبارزه طبقاتی در اشکال گوناگون شکل می دهد. مشخصا روشنگری و ارتقای فرهنگی جامعه، عامل مهمی در جهت کم رنگ شدن نقش و باورهای مذهبی در میان اقشار گوناگون جامعه است.

در تمام شب چراغی نیست

در تمام دشت

نیست یک فریاد...

ای خداوندان ظلمت شاد

از بهشت گندتان ما را

جاودانه بی نصیبی باد

باد تا فانوس شیطان را برآویزم

در رواق هر شکنجه گاه این فردوس ظلم آئین

باد تا شب های افسون مایه تان را، من

به فروغ صد هزاران آفتاب جاودانی تر کنم نفرین

(زنده یاد شاملو)

یک شنبه هفتم اسفند 1390 - بیست و ششم فوریه 2012